

و علما و [illegible] تاجرین [illegible]

حکایات لطیفه [illegible]

[illegible] باب یازدهم در حکم دادن صدقه [illegible]

و جود [illegible] العالمین [illegible]

[illegible]

[illegible] باب [illegible]

در احسان [illegible] و حکایت [illegible]

[illegible] باب [illegible] دهم در [illegible] حال [illegible]

تازه [illegible] گرسنه و عقوبت این [illegible]

حال فقرا و مساکین و بیان سؤال از خالق و خلق [illegible]

آن که سبب کراهت است و آن عیب [illegible]

کردن [illegible] و بیان محل وجوب و استحباب [illegible]

[illegible] و آنکه [illegible] اتفاق کردن [illegible]

[illegible] و این مطلب [illegible] تواریخ و سیر [illegible]

[illegible] بت پرستان [illegible]

[illegible] احترام [illegible]

[illegible] چون کسی [illegible]

معمول [illegible] حتی آنکه اگر [illegible]

[illegible] و از آنجا یک فقرا [illegible]

[illegible] بدون سؤال [illegible]

[illegible] آن فقرا [illegible]

[illegible] مقدار کفایت حاصل شود [illegible]

[illegible] مشغول کار خود باشند و اما مخارج آنها [illegible]

[illegible] هر سال [illegible]

[illegible] و چون [illegible]

[illegible] قریب به دویست و پنجاه تومان [illegible]

[illegible] مایه فخر و سبب عزت خود دانسته و بسیار دیده [illegible]

خود [illegible] پست ترین [illegible] باین عمل بر طایفه [illegible]

[illegible] که حال تمام دول فرنگ و جمله از جاهای دیگر را [illegible]

یا دریعا و پاپها و رهبانها و کلیسا و آنچه بترویج مذهب ایشان کند و با آنها که مردم را بسوی کیش ایشان بخوانند حمایت و کمک
شهرهای چند مخصوص بعضی اشخاص که در مذهب کامل اند گذاشته اند که هر روز بر سر کوچه که معبر عام است می‌ایستند و آواز بلند
مردم را بسوی کیش نصاری میخوانند و هر کس مایل بصحبت ایشان شود مضایقه نکنند و با او بملایمت محاجه کنند و هیچ ناملایمی و
آزاری بسالم دیگران نشوند هر چند دشنام دهند و استهزا کنند و خود بصورت اندازند ابدا در حال او تغییری نکنند و همین روش
هر ساله جمعی از اوباشش هر مذهبی بدین نصاری در آیند و پاپ بزرگ که در کلیسای روما است او را خلیفه خاص حضرت عیسی علیه
السلام میدانند چندان معظم و مکرم است که تا چندی قبل عزل و نصب تمام سلاطین فرنگستان با او بود و هر کس را خواست عزل
کند معزول و هر کس را برای سلطنت معین کرد منصوب بود و باید بانجا رود و پاپ بدست خود تاج بر سرش نهد و این یک شغل را سلاطین
فرانسه از او گرفته و باقی احترام و اعزازش باقی است و عجایب این کلیسا که یکی از عجایب بناهای عجیب دنیا است بزعم ایشان دو ثلث
دخل تمام دیرها و رهبانات که در آنجا ساکن شده از هم معاش بالمره فارغ و آسوده اند زیاده از آنست که در این مختصر بگنجد و تمام اینها
از شعبه ترویج مذهب است و همچنین است سلطان با جمیع کلیساها که در روی زمین است و پیوسته تورات و انجیل و صحف و کتب
مقدسه خود را وقف کرده و با آنجا میفرستند و اهل اسلام نباید فراموش کرده باشند آوردن ایشان آن کتب را ببلاد ایران
و دادن آنها را در اول امر مجانا بهر کسی بلکه وجهی هم بر آن میافزودند محض استماله و ترغیب بمذهب عیسوی و اگر کسی ردی بر اهل ایشان
بنویسد غایت جهد را در اعزاز و ترویج آن کتاب بعمل می‌آورند بنحویکه سایرین را رغبتی تمام پیدا شود و در اینجا از جمله حال
ملاحده و طقب بجوجه که جامع خباثت هر مذهب باطل است حال در غایت کثرت و انتشارند در اطراف هند و
و حدود شرق و در دادن خمس و وجوهات بر بزرگ کیش مذهب خود چندان اهتمام دارند که بر جمیع فرایض و واجبات ایشان
مقدم است بلکه در هر انفاق و مصرفی سهمی بجهت او معین می‌کنند و در ضیافات و ترویج دخان و غیر آن تا از طعام حاضر
حصه بجهت او معین نکنند احدی دست بآن غذا نمیزند و پس از تعیین آنرا در همان مجلس در معرض بیع در آورده بقیمت گزاف
میخرند و از این رشته هر ساله مبلغی خطیر باو میرسانند و در بسیاری از بلاد پدر و مادر اولاد خود را نذر او کرده و در بازار میفروشند و قیمت
آنرا برای او میفرستند و نظیر این طایفه طایفه ضاله و زنادقه بابیه اند که در بی پائی و بی اصلی مذهب و خبث طریقت یکسان اند هر جا
متاعی مرغوب و چیزی محبوب قابل نقل بدست آید اوباشش اتباع این طایفه بکد یمین و عرق جبین بمخاطره جان بقدر امکان
برؤسای دینشان میرسانند بلکه خود را مالک مال و مختار بر اهل و عیال خود نمیدانند و اما جماعت اهل سنت و چون همین ارجاع او
برسالت پس بر هر ناقدی هویداست جد و جهد سلاطین و متمولین آنها در ترویج علماء و طلاب و کتب و مصنفات و اخبار
مجعوله و احادیث موضوعه که در آن تزیین دین و تشیید آئین ایشانست و در شهرهای معروفه خصوص مقر سلطنت ایشان
بلکه در اکثر شهرهای بزرگ کتابخانهای معتبر ساخته و از هر صنف کتاب وقف کرده و در آنجا گذاشته اند و محصلین را از
تفتیش و تفحص آن مستغنی دارند و بجهت آحاد طلاب و طائفه دستوری بقدر حاجت معین کرده و در هر ماه بدون زحمت و
دوندگی بایشان میرسانند و در احترام حرمین شریفین مکه و مدینه و مجاورین آن دو بقعه مطهره نهایت اهتمام را دارند و
از برای جمیع طبقات اهل علم آنجا بلکه مؤذن و معلم اطفال و سایر منتسبین با حرمین و خدمت شعائر مسلمین وظیفه و مستمری
معین که هر ساله با امین سلطان برای ایشان حمل میشود و بی زحمت و منت و کم کردن حق سعی تسلیم ایشان میکنند و موقوفات
و صلات و نذورات از نقد و جنس که از اطراف خصوص مصر با آنجا حمل میشود زیاده از تحریر است و در مسجد از هر که در مصر است

خود مشاهده کردم طلاب بخارا که از قرار نقل بعضی چند هزار میشوند و همه صاحب وظیفه و مقرری و امراء این طائفه در اسلامبول
اضعاف اینها است بهمه جهة و شیخ الاسلام آنجا در نهایت جلالت و شان و در احترام و ملاحظه قدر و مقام در درجه
صدر اعظم ایشانست و چند سنه گذشته که رجال دولت عثمانیه سلطان عبد العزیز را عزل کردند تا از او استفتا نکردند
و او حکم بانعزال نکرد اقدام نکردند و صورت استفتا و جواب آنرا دیدم و بهتر از اسلامبول در مراعات حال طلاب علم
و اهتمام در ترقی و آسودگی مشتغلین ولایت بخارا است چنانچه متواتر از زوار متردّدین بآنجا شنیده شده و آنقدر از کثرت
مدارس و طلاب آنجا و مواظبت امیر بخارا در امور آنها و رسیدگی خودش بمدارس و تفقد احوال ایشان و امتحان نمودن
از مقام تحصیل ایشان و درس شنیدن مانند آنها نقل کرده اند که انسان متعجب میشود و [illegible] آنها [illegible] چه مقصود
آگاه کردن فرقه ناجیه اثنا عشریه کثرهم الله است [illegible] مواظبت و مراقبت علمای [illegible] باطله و مذاهب فاسده و حفظ و حراست
و تزیین طریقه و مذهب خویش و اعانت و حمایت و ترقی دادن مروجین و [illegible] بقدر امکان [illegible] مال و زبان و جوارح
و هر کس طالب تفصیل باشد راه آن در غایت آسانی است چه در این ازمنه که امر [illegible] و تبادل [illegible] بلاد بعیده و دول
خارجه و رسیدن اخبار از هر جا بتوسط روزنامه ها متصل [illegible]
غیرت دین و تعصب ملت [illegible]
شجره خبیثه بنی امیه و بنی عباس نظر کند که تا چه حد سعی و کوشش داشتند و مصارف [illegible] میکردند در ترویج مذهب [illegible]
متعجب ماند مات و مبهوت [illegible] اسلام [illegible] و نزدیک شدن ارکان
الاسلام و قواعد دین مبین با نهدام و گشتن اسلام تا الغربة اول چنانچه [illegible] ختمی مآب صلی الله علیه وآله وسلم خبر داده
که بدأ الاسلام غریبا و سیعود غریبا اسلام در اول امر غریب بود و [illegible] که پنهان [illegible] پوشیده بماند
کر پس از ارتحال آنجناب بعالم بقا و برداشتن نظر ظاهری از اهل دنیا اگرچه [illegible] افروخته شد
خانه امامت و رسالت را سوختند و [illegible] اهل آن ربودند و بر سریر خلافت غنودند و خلق را در تیه گمراهی و ضلالت
انداختند و [illegible] امارت و سلطنت افراختند ولیکن کثرت بدی رفتار [illegible] و قلت علم باحکام و آثار و شیوع اقسام منکرات
و انواع بدعت و بروز قصد تخریب شریعت و اراده سلطنت و ریاست که از آن قوم روز بروز ظاهر و هویدا میشد خود وافی و کافی بود
در بی وثوقی ارباب دیانت بدعاوی کاذبه و آراء فاسده آن جماعت و زوال اعتقاد بداشتن ایمان آنقوم از دلها چه رسد بتوهم صحت
ریاست و خلافت آنها و چگونه ممکن بود جمع شدن اقرار بنبوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم و صدق کتاب خداوند
با اعتقاد بحسن کردار جماعتیکه هرگز کاری از ایشان سر نمیزد که توان آنرا با ظاهر کتاب و سنت مطابق نمود و اگر باین حال مانده بود حکم
باطیل و بدع ایشان از میان رفته و رخسار حق بی آلودگی بغبار اغیار در میان خلایق پیدا و آشکار میشد اما چه سود که ارباب تألیف
و صاحبان تصنیف خلق را بصرافت طبع اصلی خود باقی نگذاشتند و باعانت قلم و استمداد اخبار موضوعه و آثار مجعوله و شبهات
ملتبسه و تدلیسات ابلیسیه که مبدع و مؤسس آن وبال المؤمنین معویة بن ابی سفیان بود راه بخاتر البسته و از برای کردارهای زشت
و گفتارهای منکره تا توانستند راه صحتی پیدا کردند و چون از آن عاجز شدند دست بتار انکار زدند و بتمسک بظواهر بعضی از سنن
شرع و آداب صوریه خود را در لباس متمسکین باصل دین درآوردند و آراء و اقوال و احادیث خود را جلوه دادند و بقوت و قهر سلاطین و
انعام و جوائز امراء و حکام ملعون امر تصنیف و [illegible] و ابراز شبهات و ایراد بر یکدیگر که منشاء آن [illegible] و تباغض و تنافس در قرب خلفا و حکام

حجت

بیان آنکه بعض [illegible] و ملحدین از ارکان دین

وحب جاه در قلوب ایشان و دنیا به درواج گرفت تا آنکه آرا و مختلفه و مذاهب متشتته در انتشار و کثرت بجائی رسید که ظاهر شد صدق کلام الهی که میفرماید فتقطعوا امرهم بینهم زبرا کل حزب بما لدیهم فرحون چه سبب کلی گشت دین اسلام و [illegible] شریعت سید الانام صلی الله علیه و آله وسلم زیادی زبر و قصاید و تزئین کلمات باطله و تمویه آرا و سخیفه [illegible] قلم [illegible] و از سخنان حق [illegible] آنچه بر [illegible] سیر سلف و طریقه خلف پوشیده نیست و کار تالیف بجائی رسید که از برای عذر افعال شنیعه بنی امیه و حرکات شنیعه بنی عباس کتابها تصنیف شد چه رسد بمبتدعین بر ایشان بلکه از برای مفاخر بنی امیه بر بنی هاشم کتاب نوشته شد و عائشه دختر یزید و جدش معویه و شوهرش عبد الملک و پدر شوهرش مروان و پسرش [illegible] در مقابله فاطمه زهرا دختر مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم در مقام مفاخرت شمرده شد و از این روش میتوان پی برد که بزور قلم چه حقها را پوشانیدند و چه باطلها را رایج داشتند و بالجمله فرق دین مبین حسب وعده حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله به هفتاد و سه فرقه رسید چنانچه از آنجناب اهل اسلام روایت نمودند که فرمود زود است امت من [illegible] هفتاد و سه فرقه شوند و یکی از آنها ناجی و [illegible] و [illegible] در این مورد ملاحظه [illegible] فرق [illegible] و اساس [illegible] طائفه و مذهب [illegible] جدا گانه [illegible] ضبط و احصاء آن [illegible] یکدیگر طعن زنند و لعن [illegible] بغیر خود نسبت [illegible] یکدیگر رد نویسند و شاید [illegible] از قواعد و آئین خود [illegible] یکدیگر نسبت [illegible] نیست از آنچه [illegible] قلت و کثرت هر فرقه [illegible] ضعف و قوت هر طایفه از روی [illegible] و آئین [illegible] از داخله قواعد [illegible] در نظم امور معاد و معاش ایشان و محافظت [illegible] سنت و آداب [illegible] و این دو مبین [illegible] دین هر فرقه از فرق [illegible] فرقه ناجیه اثنا عشریه که یکی از آن هفتاد و سه فرقه است [illegible] حکم بنجات او کرد و حکم بنجات هر فرقه غیر از طائفه اثنا عشریه [illegible] آنها [illegible] که نجات [illegible] [illegible] اثنا عشریه [illegible] [illegible] در غایت [illegible] [illegible] ایران که حال هرگز ایمان [illegible] اسلام [illegible] با ایشان [illegible] امتعه و اقمشه و آلات اثاث البیت و مشروبات [illegible] در ترغیب [illegible] خوش گذرانها و جماعت بسیار [illegible] که از [illegible] مذهب [illegible] از برای اوقات عمر خود ساعتی از برای انکار [illegible] رسوم [illegible] از ضروریات زندگی و اسباب راحت بدن و آسودگی جز آنکه از آنها [illegible] بلکه لباس [illegible] هیئت بدن و طرز [illegible] مشابه مشرکین و از قواعد و رسوم آنها گرفته شده و نتایج اینکار و آثار این رفتار مفاسدیست و منافیست بسیار که در دین احمد مختار صلی الله علیه و آله [illegible] بچار و [illegible] اشاره ببعضی از آنها قناعت میشود اول آنکه بعض [illegible] کفار و ملحدین که از ارکان دین [illegible] آب و آتش است

آورده بلکه مراوده و آمیزش با آنها مایه انجذاب و سبب مباشرت شده و حال آنکه خداوند میفرماید لا تجد قوما یؤمنون
بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم
نمی یابی قومی را که ایمان آورده بخدا و روز بازپسین دوست دارند کسی را که دشمنی کند و مخالفت نماید خدا و رسول او را
هر چند آنها پدران یا پسران یا برادران یا عشیره او باشند چه رسد به بیگانه پس دوستی ایشان را حظی از ایمان نباشد و ایضا
میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة و قد کفروا بما جاءکم من
الحق ای کسانیکه ایمان آوردید مگیرید دشمن من و دشمن خود را دوستان و متولی امور خود ملاقات میکنید ایشان را یا می اندازید بسوی
ایشان دوستی را و حال آنکه کافر شده‌اند بانچه رسیده از حق چگونه دوستی میکنید با آنکه حق تعالی را منکر شده‌اند و ازین قسم آیات
بسیار است و در من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که خداوند وحی فرستاده بسوی پیغمبری از
پیغمبران خود که بگو بمؤمنین نپوشند لباس اعدای مرا و نخورند غذای اعدای مرا و نروند براههای اعدای من پس میشوید از دشمنان
من چنانچه ایشان دشمنان منند [illegible] همین مضمون از [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده و در
آخر آن فرموده [illegible] صدوق [illegible] علیه السلام فرمود کسیکه دوست
دارد کافر را دشمن داشته خدا را [illegible] دوست داشته خدا را آنکه [illegible] دوست دشمن خدا [illegible]
و در صفات الشیعه [illegible] علیه السلام [illegible] که فرموده [illegible] محبت با اهل بیت را
کسانی اند که [illegible] سخت تر است [illegible] داشتن دشمنان ما و
دشمن داشتن دوستان ما [illegible] چنین [illegible] حق بباطل [illegible] شناخته نمی شود [illegible] از منافق و فاسق
آن جناب [illegible] چنانچه در خصال مرویست که هر که دوست دارد ایشان را دشمن داشته ما را
و کسیکه دشمن دارد ایشان را [illegible] داشته ما را و کسیکه مواصلت کند ایشان را بریده است ما را و کسیکه ببرد از ایشان [illegible]
کرده با ما و کسیکه بیازارد ایشان را [illegible] کرده است با ما و کسیکه [illegible] کند ایشان را [illegible] است ما را و کسیکه اکرام کند ایشان را اهانت کرده
ما را و کسیکه اهانت کند ایشان را اکرام نموده ما را و کسیکه رد کند ایشان را پذیرفته از ما و کسیکه بپذیرد ایشان را رد نموده ما را
و کسیکه احسان کند ایشان را بدی نموده با ما و کسیکه بدی کند با ایشان احسان نموده با ما و کسیکه تصدیق کند ایشان را ما را تکذیب
نموده و کسی که تکذیب کند ایشان را تصدیق کرده ما را و کسیکه عطیه دهد ایشان را محروم کرده ما را و کسیکه محروم کند ایشان را ما را
عطیه داده ما را ای پسر خالد هرکه از شیعیان ما است نگیرد از ایشان دوستی و ناصری و چون حال [illegible] چنین باشد
حال سایر کفار اگر بدتر نباشد کمتر نخواهد بود [illegible] آنکه در دل [illegible] دین و طریقه مسلمین [illegible] و علماء
و صالحین که متادب اند بآداب شریعت و منکرند قلب و زبان معاشرت و متابعت با جماعت [illegible] ثابت و برقرار
[illegible] هر کس بحسب فطرت متنفر است از مخالفت طریقه و منکر رسوم خویش که آنها را از روی محبت و خیال التذاذ
[illegible] اختیار کرده خصوص اگر آن مخالف [illegible] ورع باشد بقدر امکان او را از پیروی آن طریقه و شیوع و بروز این
مفسده بجائی رسیده که نزدیک شد معامله کنند با اهل علم و ارباب [illegible] دین معامله با یهود مسکین که از دیدن قلب منفجر
و صورت عبوس شده آنرا که تمکن [illegible] است باو در صدد آن برآمده بلکه از دیدن صاحب عمامه که وجود [illegible]
منغص عیش و مانع لهو و لعب است [illegible] استهزاء و سخریه اشاره بدست و چشم [illegible] استخفاف زیاده از

دیگر آن که حکایت حرکات و سکنات اهل علم را در اوقات تحصیل و عبادت از اسباب مضحکه مجالس لهو و زینت
محافل طرب خود کرده و گاهی در لباس شعر و مضامین نظم در آورند چنان که اکثر کفار هنگام دیدن مؤمنین
میکردند از استهزاء بزبان و اشاره بابرو و چشم و استحقار و استخفاف بمقدار میسور چنانکه خداوند در مواضع متعدده حکایت
فرموده و وعده عذاب دنیا و آخرت بآن داده بطور روش فساق و فجار یا اتباع ایشان در این اعصار چنین کنند و این
بغض و منافرت بالزوم تعظیم و احترام ایشان چنانچه باید نهایت مناقضت و کمال مباینت دارد و هرگز با
یکدیگر جمع نشود و در اخبار بسیار دائره ایمان را منحصر فرموده اند بحب فی الله و بغض فی الله و فرموده اند ایمان نیست مگر حب
و بغض حب خداوند و آنچه او پسندد و دوست دارد و بغض اعدای خداوند و آنچه را دوست دارند و در نهج البلاغه
مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند اگر نبود در ما مگر دوست داشتن ما آنچه را خداوند دشمن دارد و تعظیم کردن
ما آنچه را که خدا حقیر کرده هر آینه کفایت میکرد ما را در مخالفت با خدا و رو گردانیدن از اوامر و سبب آنکه مخارج و
مصارف جماعت خارج از اندازه و زیاده از مدخل و شأن متعارف شده بر آلات فضول معاش و اسباب لهو
و زینت و انواع جامه های نفیسه و مأکولات خبیثه و مشروبات نجسه چندان افزوده شده که تمام محصول حلال و حرام
و زحمات لیالی و ایام از برای آنها وفا نکند و قیمت صورتهای منقوشه کفار که بعضی از زینتهای یکی از حجره های شخصی از مترفین شده
بچند هزار تومان برسد چنانچه مسموع و محقق شده مخارج سایر زینتها و اطاقها که جزء نیست از سایر لوازم تعیش چه خواهد بود و
اعمال و سیره دائم زندگی علاوه بر آنکه پاره از آنها تبذیر است که خداوند صاحب آنرا برادر شیطان شمرده است ان
المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و کان الشیطان لربه کفورا و پاره اسراف که بنا بر است بعض
کلام جبار وان المسرفین هم اصحاب النار و سبب احتیاج دائم و بر انگیختن انسانست بر کسب حرام و ضم انام
چه محصول حلال با ملاحظه تکالیف الهیه که در صرف آنها است هرگز باین پایه و مقدار نرسد چنانچه خواهد آمد که ده هزار درهم یا
بیست هزار درهم هرگز از حلال جمع نشود و بمقدار دانی عشری از معشار آن مخارج نیست نعم است صاحبش را از تشیید های
دین و اعانت علماء و مشتغلین و ترویج شرایع و تعظیم شعائر مسلمین است بسیاری از صاحبان ثروت مال و ارباب الوف
از عقار و منال دیده میشود معروض و پریشان و بجهت مخارج و بیع محتاج باین دیگر علاوه بر آن استیصال انفاق در راه خدا ضرر در مال
داشته سبب ترقی و نمو و حفظ آن چنانچه مشروح خواهد شد دیگر چه جای توقع عشر و اعانت آنها و صاحب انصاف و بصیرت
پوشیده نیست که تحصیل علم دین بنحو کمال و تمام و تهذیب شرایع اسلام و دفع شبهات اباطیل انام بی استغراق وقت و اجتماع فکر
در آن و مساعدت اسباب خصوص اقسام کتاب و اصناف مصنفات صورت نپذیرد خاصه در بدایت امر طالب علم را
احراز دو شرط لازم اول اعراض از کسب معاش و فراغت از شواغل و عوایق لوازم زندگی که بعد از وجود احتیاج باجتماع
مقدار کفایت گذران روز و شب و سایر اسباب لازمه و پس از اعراض با عجز اغنیا بجهه مفسده مذکوره در اصلاح این شرط که
عمده و اصل و از تکالیف عینیه ایشانست ناچار بازار علم کساد و امر شرع مختل و اساس دین منهدم چنانچه مشاهده و محسوس
است که اولاً طالب علم بالنسبه باحتیاج بلاد اسلام بوجود ایشان در هر مجمع و مکان اندک و قلیل و ثانی چه بعد از نداشتن مقدار
کفایت بالکفیل رساندن آن اقدام در اینکار غیر مقدور خصوص از آنانکه پایه یا بیاز اهتمام عالی نرسانند چنانچه مفروض سخن است زیرا
که غرض بیان حال عامه و تکالیف ظاهره است و ثانیاً برخی که بامید اعانت داخل شده اند آنچه مأیوس باید معاش از ملک و

... ظلام نعمت خدا از طرف خوارج و ربانی و عقل ... ایران ...

عقار و اثاث از جور حکام و ستم ظلام ... دفع اعدا در حیز تعلم عالی از درجات علم نرسیده ناچار بجهت نگاه داشتن مراسم زندگی و ملاحظه شان در اعتبار تحت الحنک
باسباب مخلوط شده بعضی بقبول نیابت صوم و صلوة که در حال آن از نماز جاری یازده قران رسیده و متعارف آن گشت
دو قران الی چهار قران رسیده و اگر کسی هر روز روزه بگیرد و روزی ده دوره نماز کند بلوازم تعیش شخصی تا در سد چه رسد بعیال
و اطفال و عیال اگر این رشته نیز برای ایشان همیشه میسر نیست بعضی معلمی اطفال و برخی بمنصب ملاباشی که یکی از مناصب
طلاب است و پاره بخیال گرفتن مشتری در وظیفه خود را ذلیل حجره لئام و محتاج بنزد ظلمه و ابواب صحفه امام و تملق از ناکسان و تحمل با بلا
و دیدن منکرات و معاونت بر ظلم کرده پس از صرف و صرف پاره الغرض و ناموس و اعتبار مال و دین و عمر غالبا مایوس و بحکم
مطرود و ... بعرض قبول استقرار غالبا بی اعتبار و وصول آن بغایت دشوار یا حواله بما خود از کرک در داد و عده باز ارد و ...
آن از عوام که بمحیط اعظم پاک نشود و بعضی که فی الجوار ... از قدر علم کرده و آن مقدار اندک از علم مانع شد ایشان را از چنگ زدن به
دامن ستمکاران یا در بحث از ایشان یا مایوس بخیال خام رسیدن بوجوه بریه از خمس و زکوة و مظالم و کفارات در در خانه تجار و
ارباب عقار معتکف و مقیم و کاهی بهزار منت بعضی از آنها از پست ترین مال خود مقدار قلیلی که وافی بعشر مخارج مسائل که سیادت
و دیانت و خطوط علماء ملت را شفاعت آورده هیچ بهره ندارد و در قیامت به شافع روز جزا خاتم رسل صلی الله علیه و آله
حقی عظیم دارد که او را ولادت روحانی و جسمانی او را از مهالک عظیمه نجات داده و بعضی بخیال روضه خوانی و ذکر فضائل و نشر مسائل بلا
اتفاق مبادی و ماخذ صحیح و فهم مستقیم و اطلاع کامل و قوت تمیز زشت از زیبا ببلاد و قری پراکنده شده و بمتاعی قلیل از دنیا
با آخرت آثار ائمه هدی علیهم السلام و اکاذیب بیشمار و ایمان ضعیف مستعار مشغول تجارت و خریدن دنیا با آخرت و بعضی بجهت
تسخیر عوام از مردان و زنان کالانعام پاره از اذکار و اوراد و ختوم و منابر و طلسمات بدست آورده بازاری با رواج و دکانی
مرغوب و بارونق در کوشه ها و خلوات باز کرده باقی ماند قلیلی که شوق تحصیل و نور علم مانع ایشانست از التفات بغیر آن و از بسته
شدن طرق معاش و ابواب خیرات اعانت خصوص با ابتلا ببلاد غربت واله و سرگردان و اکثر ایشان در این اعصار که حسب تقدیر به عرصه
احدیت مرکز علم بملاحظه جمیع اسانید و مصاحبت توفیق و ظهور برکت و ترقی در عتبات عالیات قرار گرفته لهذا اغلب علمای کاملین و فقهای
راسخین که در اطراف بلاد ایران منتشر و متفرق اند تمام ایام اشتغال یا اغلب آنرا در این بقاع مطهره بسر برده اند و در جوار ائمه اطهار علیهم
السلام امانت نیابت و مقام ریاست بایشان سپرده شده و مجتمع شده و مرارت فقر و پریشانی و تلخ عیش و زندگانی معتاد بدرد غربت
و جور خلاف ملت گرفتار چه بسیار سادات ذوی شان که آسمان از نورشان روشن شب از بی روشنائی چراغ هموم و از قبض
مطالعه و نوشتن محروم و از سوزش گرسنگی در پیچ و تاب و از آه و ناله اطفال خورد کباب و ممنوع از لذت خواب نه در وقت حد
گرما قدرت بر میوه و آبی و توانائی تعیش در بام و سردابی و نه در زمان شدت سرما قوت لباس کافی و مکنت اسباب و مکان
واقی و بسا علمای اعلام و فقهای ذوی الاحترام که راه نمایان دین و خلفای خاتم النبیین اند در زمانی پس از فراغت از تعلیم و
تعلم در کوشه های صحن مقدس بجهت تحصیل قرص نان متحیر و از اندیشه مطالبه دیان متفکر چه بسیار اصناف مأکول و مشروب و انواع
فواکه فصول بیاید و برود که حظشان از آنها جز دیدن نه و چه شبها و روزها بگذرد بر آنها که سهمشان از قوت غیر از مقدار رمق دن نیست
چه دلها که از حسرت نداشتن کتاب سوخته و کباب چه چشمها که از تصور عجز از اکتساب شبها بیدار و پر آب سالکان راه خدا که پنها
بقبور ائمه علیهم السلام آورده اند در اوقات زیارات مخصوصه از ظلم اعدا در میان خار و خاشاک پنهان و واقفان اسرار الهیه

در اینکه در آخر الزمان علما در نزد مردم بی قدر و خوارند

که از کثرت وجود شان مو [illegible] و ماهی [illegible] دزی خود ساده لوحان طوایف انسان ناچو آن بیرون کرد از گلستان [illegible] روایت کنند
از کثرت کبشکی جامه و قذارت لباس لعبای بی بود استهزا و تعنف کنند و سخنان این گروه از قلوب شان برکت جهالت با بر
واستشند نه آنقدر در انظار خوار گردیده اند [illegible] فاجر با ثروت را احسن نمی شمارند کنند مرکب از وطن اصلی خود برار احل ودور
دیا بدارد وقت لا یموت تا گرو سرور [illegible] بلده و ششه باد رصد تحصیل این گروه بنده نرد از متحول درفکر رعایت امثال شان بیا گرد
از ارباب دیوان و اعوان سلطان و تجار با ثروت و شأن بزیارت آیند و در مقام بذل مال و اصلاح حال حجاد دین انفاق نموده و
رسوم انفاق و شرائط آن با فساد نیت و حرمت مال شان چندان عیاره استشرار بلباس اخیار عیان در آمده و اسطه رسانیدن شوند
که چه [illegible] بیاری محل محبوب خداوند برسد و با تحاشیخ بنوی و دین احمدی از ضرت اجماعت بملاحظه این موانع با یستی در جا
و با لشا [illegible] قلیلی اگرچه بمساعدت اسباب و مرافقت توفیق و موافقت همت باری عزل رسانند از تحصیل و کتاب فارغ و
و از ای ترویج و نشر دین را در اطراف و اکناف بلاد فرا گرفته و اتباع آل محمد علیهم السلام را بسر پرستی و دلهای مرده را زنده ساختند
لیکن چه سود که از کثرت جور متغلبین و تعدی اراذل و طغام و نشر قوانین کفره و مشرکین و عدم قدرت علما بر کفالت امور مشتغلین
و دفع ظلم از مخصلین که بتوسط آنها شرایع منتشر و احکام خداوند در میان خلایق دائر شود و رواج گیرد بلکه رسیدن با ملائمات از ضرر مالی
و عرضی بنفوس مقدسه ایشان از جانب اشرار برکت و امتناع بوجود این چراغان راه هدایت از میان خلق بر داشته شده بعضی در
زاویه خمول محتجب و خموش و بعضی بسعایت مفسدین ممنوع و محبوس و بعضی از مستقر وطن خود آواره و مطرود و بعضی از شکستن شیشه
صبر و تحمل بهجرت بلاد عزیمت کرده بعلم و ایمان خود مأنوس و قلیلی که قوت هجرت ندارند یا ضرر رفتن را بیش از توقف دانند غالب
ایام در عبادات و مجاهده با نکام و دفع تعدی از انام پس باقی نمانده از برای نصرت دین و رسانیدن احکام و آداب شریعت سید المرسلین
و تعلیم شعائر و تعلیم علوم حقه یا در معنی یا حافظ و امینی آنانکه مقام تکمیل نفس و تهذیب قلب را بجائی رسانند که ابواب علوم
غیبیه بر قلبشان باز و قابل گردش اسرار دینی را رشد ندبالهامات و سایر طرق انکشافات فائز و واقف اند بر لب
قفل خموشی زده اند و خود را در لباس بادان نمانده دست خلایق از فیض ایشان خالی و ضلالت و جهالت خود باقی پس منکشف
شد که نتیجه اینده در کمن اعظم فساد دین و دو باب بزرگ اغوای شیاطین که یکی تزیین و رواج قواعد و آداب کفر است در ملت
اسلام و دیگری تقویت نکردن دین با عانت علما و حمله کتاب و سنت و انهدام اساس اسلام و اختلال امور معاد انام نباشد
چنانچه دیده میشود که عظم دین و شدت حاجت باحکام آنچنان از میان مردم برداشته شده که بمقدار سگی با و رفتار نکنند چه
اگر در دهی که در آن ده خانوار باشد سگ گله یا حافظ خانه ایشان تلف شود البته در صدد تحصیل بدل آن در چهار روز بر آیند و صلاح
امور معاش خود را متوقف بر وجود او دانند و سالها میکند در بر قریه و قصبه که مشتمل است بر مرد و زن بسیار و در ایشان نیست
کسیکه مقدار واجب از اصول دین و فروع را که همه آنها در هر آن بالضرره محتاج و مبتلا بیند تعلیم کند و با ایشان برساند بلکه معتاد
بلکه اگر گاهی بنعمت وجودش فائز شوند از بی اعتنائی و بی عاشی ناچار بتعلیم اطفال عیال مشغول شود یا بسبب اشتغال بکسب و زراعت
علم آموخته را از دست دهد یا از آنجا فرار کند و رشته کار امت پیغمبر آخر الزمان بجائی رسیده که غالب عوام از ضروریات
مسائل بیخبرند بلکه از تردد و مجالست و انس با نصاری و زنادقه و دهریین چندان کلمات کفر و سخنان منکر از که موجب
ارتداد است در میان مردم شایع شده که فوج فوج از دین بیرون شده و ندانند و اگر دانند از هم خود شمارند اکابر و عیان
بمعاصی بزرگ چون خوردن روزه شهر رمضان در محضر خلایق مفتخرانه بر پیروان دین طعنه زنند و سخریه و استهزا کنند

و اعیان ایشان را سلسوی [illegible] و اصنند در حکایات حیران دین و حیوان شمارند و گاهی ایشانرا حکمت ... نامند و در احوال ...

مرد عمل پوشیده اعتراض کنند و ایراد گیرند و بدایع و توصیف حکما و اهل صنایع فرنگ و کثرت عقل و هوش ایشان را

ورد زبان و زینت مجالس خود گردانند و صنایع و اعمالشان را که بنای آنها تکمیلی است در علم طبیعی و ریاضی از قوت بشر بیرون

دانند و با معجزه و خوارق عادات انبیا و اوصیا علیهم السلام برابر شمارند و از مجالس علما گریزان و از صحبت علم دین و

ذکر معاد ملول و منزجر شوند و اگر در مجلسی گرفتار شوند بخواب روند یا دل را بجای دیگر فرستند و رعایت فقرا و اهل دین را

لغو و بیفایده انگارند و اموالی که از چندین راه حرام و از خون اراذل و ایتام بدست آورده و در مصارف حرام و مناهی

و طعام صرف میکنند خود را غنی و معظم و لازم الاحترام شمرند و علما و فقرا را خورنده مال مردم و حلوائی و گدا و ذلیل پندارند و ظروف

استعمال از نقره و طلا و لباس مردان زری و دیبا شعار بهاد ... و ریشها تراشیده بهیئت بنی مروان و بنی امیه سخن محبوب

و مرغوب زبان فرانسه و انگلیس و بدل کتاب ... ائمه اطهار علیهم السلام کتب ضلال و مؤلفات کفره انیس و جلیس

یهودان که سالها در بلاد فرنگ با عیسوی محشور بند و رسوم مذهب و کیش خود را از دست بداده‌اند و مسلمانان نامسلمان اند هر چند ما به آن

صوب دل از مسلمانی کشیده‌اند لباس و جثه ایشان از امتداد و حدوح و عمامه و ردا که تاج ملائکه و لباس انبیاء است قبیح و

مفروح کم معصیتی مانده که شایع نشده و فحش از انظار برداشته نیست و کمتر طاعتی و عبادتی باقی است که از آن جز

صورت و اسمی ... آن از جمیع این راه خلل و فسادی راه نیافته اهل حق از اقامه معروف و نهی منکر عاجز یا قدرت از تأثیر آن

مأیوس و این علامات بر ضعف ایمان و غربت اسلام و شیوع منکر کربان ... والحمد لله که ظاهر شد صدق

اخبار حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله بوقوع این مفاسد و غیر آن در امت او چنانچه شیخ جلیل علی بن ابراهیم قمی

در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده که گفت حج کردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گرفت حلقه در کعبه را

پس روی مبارک ... بجانب ما و فرمود آیا خبر بدهم شما را بعلامات قیامت و بود نزدیک‌ترین مردم در آنروز بآنجناب

سلمان رضی الله عنه پس گفت بلی یا رسول الله پس فرمود از علامات قیامت ضایع کردن نماز است و پیروی شهوات و

میل بآراء باطله و تعظیم ارباب مال و فروختن دین بدنیا پس در آنوقت آب میشود قلب مؤمن در جوفش چنانچه آب میشود نمک

در آب از آنچه می‌بیند از منکرات پس قدرت ندارد بر تغییر آن سلمان گفت بدرستی اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود

آری قسم بآنکه جانم در دست اوست ای سلمان پس در آنگاه منکر معروف میشود و معروف منکر و امین خائن میشود و خیانت

میکند امین و تصدیق کرده میشود دروغگو و تکذیب کرده میشود صادق سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری

قسم بآنکه جانم در دست اوست ای سلمان میشود در آنزمان ریاست زنان و مشارکت کنیزان و نشستن اطفال بر منبرها و میشود

دروغ ظرافت و زکوة غرامت یعنی دادن آنرا ضرر در مال خود دانند و مال کفار را که بغلبه بگیرند غنیمت خود کنند یعنی

بمصارف مسلمین صرف نکنند و جفا میکند مرد پدر و مادر خود را و نیکی میکند با رفیق و طلوع میکند ستاره دنباله دار

سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست بدرستیکه در آنوقت شریک میشود زن

با شوهرش در تجارت و باران در تابستان آید و جوانمردان تمام شوند و حقیر میشود مرد فقیر پس در آنوقت بازارها نزدیک یکدیگر

شود که ناگاه این گوید نفروختم چیزی و این گوید نفعی نکردم بچیزی پس نمی‌بینی مگر مذمت کننده برای خدا سلمان گفت اینها

خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست ای سلمان پس در آنزمان والی میشود برایشان گروهی که اگر سخن

ملوک باشند اینها را اگر سکوت کنند ایشان را و اگر تکلم کنند برایشان غضب کنند ایشان را پایمال کنند حرمت ایشان را و بریزند

خونهای ایشان را و پر از کینه شود دلهای ایشان از غضب و ترس پس نمی‌بینی ایشان را مگر ترسان و هراسان سلمان

گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست بدرستیکه در آن زمان آورده شود چیزها

از مشرق و چیزها از مغرب و رنگها و چیزهای مختلفه بر امت پس وای بر ضعفای امت من از آنها و وای بر آنها از خداوند

رحم نکنند صغیر را و توقیر نمایند بزرگ را و نگذرند از بدکاران جثهٔ ایشان جثهٔ آدمیانست و دلهای ایشان دل شیاطین

سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست ای سلمان در آنوقت اکتفا کنند مردان

بمردان و زنان بزنان و رشک برند بر مردان چنانچه رشک برده میشود بر دختران و مردان شبیه زنان و زنان شبیه

بمردان شوند و سوار شوند زنان بر زین پس بر این زنان از امت باد لعنت خداوند سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود

آری قسم بآنکه جانم در دست اوست بدرستیکه در آنوقت بنقش و طلا کاری کنند مسجدها را چنانچه نقش و تذهیب کنند معبد

یهود و نصاری را و زینت داده میشود قرآنها و دراز میشود مناره‌ها و بسیار میشود صفها که دلهاشان بایکدیگر کینه و عداوت دارند

و زبانهاشان مختلف است سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست در آنوقت

آرایش کنند مردها چنانچه آرایش میکند زنها و بپوشند حریر و دیباج و بگیرند پوست پلنگ بجهت جامه زیر درع سلمان گفت اینها خواهد

شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست ای سلمان در آنوقت ظاهر میشود ربوا و معامله عینه کنند

یعنی متاعی را بفروشند بوعده بقیمت معین بعد آن متاع را بایع از مشتری بخرد به کمتر از آن قیمت و این نوعی از حیله است که قبل

ربوا داده شده و مستقر شده و پست شود دین و بلند شود دنیا سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه

جانم در دست اوست ای سلمان در آنوقت طلاق زیاد شود و جاری نشود حدی برای خداوند و هرگز ضرری نرسانند بخدا

سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست در آنوقت ظاهر شوند کنیزان

خواننده و آلات لهو که حکایت مقامات آواز را کنند چون عود و طنبور و والی شود بر ایشان شرار امت سلمان گفت

اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست ای سلمان در آنوقت حج میکنند اغنیا برای

زینت و متوسطین ایشان برای تجارت و فقرای ایشان برای ریا و سمعه پس در آنوقت پیدا شود قومیکه یاد گیرند قرآن را برای

غیر خدا و بسیار شود اولاد زنا و خوانندگی کنند قرآن یا بگیرند او را برای خود و پیدا شود قومیکه علم دین آموزند برای غیر خدا و خوانندگی

کنند بقرآن و ببرد و یکدیگر بریزند برای دنیا سلمان گفت اینها واقع خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم

در دست اوست ای سلمان این در دقتی است که دریده شود حرمتها و کسب کرده شود معاصی و مسلط شوند بدان بر خوبان و منتشر

شود دروغ و ظاهر شود لجاجت و شایع شود فقر و احتیاج و افتخار کنند بلباس و بباره برایشان باران در غیر وقت و نیکو

دانند و شمرند دکیر نرد و شطرنج و طبل و آلات ساز را و قبیح دانند امر بمعروف و نهی از منکر را تا آنکه میشود مؤمن در آنوقت خوار

تر از کنیز و ملامت میان قراء و عباد فاش میشود پس خوانده شوند آنها در ملکوت آسمانها ارجاس انجاس سلمان

گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست ای سلمان پس در آنوقت نترسد غنی بر فقیر تا

آنکه سائل گذارد جمعه تا جمعه دیگر پس نمی‌یابد احدی را که بگذارد در کف او چیزی سلمان گفت اینها خواهد شد فرمود آری قسم بآنکه

جانم در دست قدرت اوست انتهی الحدیث و بالجمله غیرت در دین و عصبیت در مذهب چنان از خلق برداشته شده که اگر از

کافر حربی یا مخالفی مرتد ... کاملی بدین او رسیده اند و یقین شود بعد از جستجو از ضرر حربی یا مالی که از برادر مسلم او رسیده
یاد گرفته و دسته مردم از دین برگردند ... است که یقین شود از امور محسوسه که کاشف است از نهایت سعی ایشان ...
و عدوان الهی و مردان ... از آنکه در تمام چاپ خانه‌های شهرهای دولت عثمانی مثل اسلامبول و مصر و بیروت و شام و بغداد
و افغان و دولت ... کتابی که معلوم شود مصنف آن شیعه است در اصطلاح ایشان رافضی نمیگذارند چاپ شود و در ایران
خصوص طهران چه بسیار کتب اهل سنت چاپ شده که در آن طعنها و فحش بائمه و اولیای دین و اعیان و علما ... است بلکه در اول
کتاب محض ترویج بازار مصنف کتاب را با القاب بسیار ذکر کنند غافل از آنکه چه قدر دین خود را بدنیا فروختند و دشمنان
خدا را محبوب مردم کردند و بسا هست که از همان نسخ کتاب بهتر و مکرر از امامیه در دست هست و اعتنائی ندارند یا فی
الجمله دارند پس وای بر آن کاتب و صاحب چاپ و چاپچی و فروشنده و مادح از غضب خدای جبار و مخاصمه رسول مختار و
حیدر کرار و ائمه اطهار و علمای اخیار **باب سیم** در ذکر بلاها و مصائب که از آثار مفاسده سابقه و نتایج اعمال گذشته
و غیر آنها است و خلایق با آنها در دنیا معذب و مبتلا بند و مبدأ تمام اینها اعراض ایشانست از اخیار علما و سرکشی از اطاعت
و فرمان ارباب بصیرت و بینش و هویداست که از اعظم آیات الهیه که در دلالت کردن بر وجود ذات مقدس الهی و صحت
رسالت حضرت ختمی مآبی بی نظیر و از نعمتهای خفیه سنیه که در ترسانیدن خلایق از بدی عاقبت کردار زشت و مانع شدن ایشان
از اقدام بر جرایم و هتک محارم بهتر از هر وعظ و تذکیر ظهور صدق وعیدهای الهی است که در دار دنیا بر اعمال قبیحه داده و
و فوج فوج مردم را بجزای کارهای بد معاقب ساخته و بانواع نکال و تعذیب ایشان را عبرت دیگران نموده و باندک تأمل
صادق و نظر درست در افعال و کردار خلایق و آنچه بر آنها مترتب میشود از بلاها و مصائب این باب عظیم و جلیل در ابواب معجز
حضرت احدیت و اعجاز از کتاب بزرگ و کوچک معصیت مشروح و مدعا مکشوف و مبین میشود و در کتاب خداوند و سنت نبوی
و آثار ائمه علیهم الصلوة والسلام تصریح باین در مواضع بسیار شده چنانچه در کتاب دار السلام مشروحا ذکر نمودم و در اینجا بذکر بعضی
از آن قناعت میکنم خداوند فرموده **وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ** هر آینه بچشانیمشان از عذاب نزدیکتر و یا پست‌تر پیش یا غیر از عذاب بزرگتر باشد که ایشان برگردند از کردار
های بد و روی آورند بسوی خداوند و نیز فرموده **وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا
يَتَضَرَّعُونَ** و تحقیق گرفتیم ایشان را بعذاب پس فروتنی و خواری نکردند برای پروردگار خود و زاری ننمودند و نیز فرمود
**قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ
بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ** بگو ای محمد که اوست توانا که بفرستد بر شما
عذابی از بالای شما مانند عذاب قوم لوط و اصحاب فیل و طوفان یا مراد دود و صیحه است چنانچه شیخ عیاشی از جناب
باقر علیه السلام روایت نموده یا مراد ظلم سلاطین است که در رتبه ظاهری فوق رعایایند چنانچه شیخ طبرسی از جناب صادق
علیه السلام روایت نموده یا از زیر شما مانند عذاب فرعون و قارون که بغرق و فرو رفتن بزمین بود یا بندگان بد و آنانکه در
ایشان خیری نیست چنانچه در خبر دوم مذکور است یا شما را بیامیزد با یکدیگر در حالیکه گروههای متفرقه باشید در رای و هوای
نفس هر فرقه تابع رئیسی و مراد از آمیزش اختلاط است و در هم شدن هنگام جنگ یا مخالفت در دین و طعن بعضی بر بعضی
در آن یا زدن بعضی بعضی را است آنچه در میان ایشانست از دشمنی و عصبیت چنانچه در خبر عیاشی است یا بچشاند بعضی از شما

حکمی که حق دیگران است و [illegible] بعضی است بعضی یا اذیت ایشان [illegible] چنانچه در خبر [illegible] حضرت باقر علیه السلام فرمود جمیع
اینها محتمل است یعنی [illegible] بلکه [illegible] علامات را تقریبات و انواع که ما گویی با ذکر ایشان دریابند و
بفهمند و چون آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به جبرئیل فرمود [illegible] این عذابها چه خواهد بود از
برای این آیه [illegible] ان شاء الله تعالی خبر فرمود أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ
الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ
عَلَىٰ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ آیا پس ایمن شدند آنان که مکر کردند بدیها را یعنی مکر و حیله کنند
اینکه فرو برد خدای تعالی ایشان را بزمین یا بیاید ایشان را عذاب از جائیکه ندانند یا بگیرد ایشان را در حال گردیدن ایشان در سفرها
و در کارهای خویش و غیر آن پس نیستند ایشان عاجز کنندگان که از خود دور کنند آنچه را که با ایشان اراده شده از عذاب یا
بگیرد ایشان را در حالت ترس ایشان از آمدن بلا بجهة هلاک شدن قومی پیش از ایشان بجهة آنکه ایشان نیز بهمان مشغول شدند
پس منتظر باشند بلا را یا اندک اندک از ایشان کم کنند یا تمام مال در بارهء جانهای ایشان را بگیرد پس بدرستیکه پروردگار شما
هر آینه مهربان و بخشاینده است که مهلت میدهد گناهکاران را و زود نمیگیرد یا یعنی ایشان بجهة رأفت و مهربانی خداوند
است و کردن معصیت بحیله و مکر که در این آیه شریفه و در مواضع دیگر اشاره بآن شده یا بالنسبه بخلق است چنانچه بسیاری بآن
گرفتارند که صورت طاعتی از واجب یا مستحب کنند و در آن جز جذب قلوب بینندگان یا شنوندگان و محبت آنها غرضی و مقصدی
ندارند و با ایشان چنان نمایند که ما در این طاعت جز رضای خداوند قصد نداریم [illegible] و حال آنکه در دل مقدار
خردلی از خلوص و قربت نباشد و این خود از معاصی کبیره و در حد شرک است لیکن در لباس طاعت و صورت عبادت
که بینندگان بآن مغرور شوند و فریب خورند و یا بالنسبه بخالق عز و علا چه بسیاری از خلق باشند که شیطان از اغوا و انداختن
ایشان بمعاصی کبار که علاوه بر قبح ذاتی در انظار نیز مستهجن و مستقبح اند مأیوس و ناامید ناچار از راه مباحات و طاعات که
مقدمه شوند از برای معصیتی یا خود مستلزم پاره شروط که با آن نه مباح شود و نه طاعت بلکه شمرده میشود از اقسام معصیت
آید وسوسه نماید چنانچه در بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله و تحف العقول مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
یا کمیل ای کمیل از برای شیاطین مکرها و بانگها و زینتها و وسوسهها و کبرهاست بر هر کسی بقدر منزلتش در طاعت و معصیت
پس بحسب آن مستولی میشود بر او و غلبه ای کمیل بدرستیکه ایشان فریب میدهند شما را بخویشتن پس اگر اجابت نکردی ایشان را
مکر میکنند با تو و نفس تو به محبوب نمودن یا نیکو نمایاندن ایشان خواهشهای نفسانیه ترا بسوی تو و دادن تو آرزوها
و مقصودهای ترا و بیراهه اندازند ترا و بیرون برند از خاطر تو نهی کنندگان ترا و امر کنندگان ترا و نیکو نمایندگان ترا بخداوند
تا امیدوار شوی با و پس باین مغرور شوی و گناه کنی و جزای گناهکار دوزخ است ای کمیل حفظ کن قول خداوند
عز و جل را که الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ پس تسویل کننده شیطان است و مهلت دهنده
خدا ای کمیل یاد آر قول خداوند را به ابلیس لعنه الله وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي
الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا یا بانگ زن بر ایشان یا جمع کن
آنچه توانی از فریب با سواران و پیادگان و شریک ایشان شو در اموال و اولاد و وعده ده ایشان را و وعده نمیدهد
ایشان را از جانب خود بلکه وعده میدهد شیطان ایشان را مگر فریب ای کمیل بدرستیکه شیطان وعده میدهد ایشان را از جانب خود بلکه

و وعده میدهد و امانی ترا از جانب پروردگار خود تا اینکه وادارد ایشان را بر معصیت و پس هلاک نماید ایشان را ای کمیل ...
شیطان ... بسوی بابان کر و فریب و امر میکند ترا بچیزیکه میل دارد که نفس تو ... ای کمیل ... اورا
... لکن کریم ... اینکه در دل ترا ترغیب میکند و تحریص نماید باین عبادت و چه این ... که او شیطانی است
... اگر ... بسوی او و مطمئن شدی و امیدوار شدی ترا بمهلکه های بزرگ که نجاتی نیست آنجا ای کمیل برای او دامهای
گسترده آنها را پس بپرهیز از آنکه بیندازد ترا در آنها و از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود که مغرور نکند ترا
ترغیب دادن شیطان طاعت را بتو که او باز میکند بر تو ... در را خیر تا آنکه ظفر بیابد بر تو در صد عین و غرض از این دو خبر
وامثال آن که ذکر شد مخفی شدن معصیت است بر ایشان تا آنجا که او را طاعت پندارد و بجهة تحصیل تقصیر در مقدمات عاری
باشد مثلاً از پاره شروط و اجزاء یا دارا باشد چیزی از موانع را که از آنها است خواستن بآن عمل در مکنون خاطر و سویدای قلب
خوشنودی غیر خداوند را هر چند خود باین مفسد شرک امیر ملتفت نباشد ولیکن بمحک جزئی و میزان الهی معلوم میشود و گاه شود که در
تقصیر در مقدمات علمیه و داخل شدن در آن از غیر بابش خود را قابل فهمیدن کتاب و سنت داند و از آنها چیزی را دلیل و حجت
میان خود و خالق پندارد و پس بآن بسیاری از آنچه حرام است حلال و واجب است مستحب شمارد و باین جهة در عمرش زیاد
از شماره بمکر و حیله گناه کرده و گاه شود کار بجائی رسد که احتمال دهد یا اعتقاد کند که خدایتعالی از نهانی دلش آگاه نیست یا غفلت
نموده که عین کفر است و مکر و خدعه که در گناه بکار برده میشود چه با خالق یا با مخلوق گاه در دین است گاه در عرض و گاه در مال و
گاه در نفس و باقسام آن خلایق مبتلایند چه بسیارند که اعتراف کنند در نزد خداوند یا خلق که من معتقدم بفلان چیز که واجب
است اعتقاد بآن و نیست یا گوید محبتم و نیست و بائمه خود علیهم السلام گوید سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَكُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حارَبَكُمْ
و در دل و عمل بعکس اند و باطل را لباس حق پوشانند و بمردم القا کنند و در لباس محبت جویای خفیات امور شوند و
غرضشان تجسس از معایب است که در انظار خوارش نمایند و عیب پوشیده را شایع سازند و بالجمله بَلِ الْإِنْسانُ
عَلى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ هر کس در حال خود نگردد و در حال خود تفتیش نماید آنقدر خدعه از این قسم پیدا کند که خود متحیر ماند و
این مقام گنجایش شرح زیاده از این نیست و نیز فرموده اند إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا ما
بِأَنْفُسِهِمْ خدایتعالی تبدیل نکند و تغییر ندهد آنچه عطا فرموده بقومی از نعمت و عافیت تا آنکه آنها تغییر دهند از حالتهای
نیکو بحالتهای بد چنانچه طبرسی از امیرالمؤمنین علیه السلام و عیاشی از جناب باقر علیه السلام روایت نموده اند که خداوند
در تقدیر حتمی قرار داده که هیچ نعمتی ندهد به بنده پس آنرا از او بگیرد پیش از آنکه بنده معصیتی کند که مستحق شود بآن
جرم گرفتن آن نعمت را از او و نیز فرموده ءَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّماءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذا
هِيَ تَمُورُ أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّماءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حاصِباً فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ آیا ایمن شدید
از آنکه در آسمانست ملکوت و سلطنت و امر او اینکه فرو برد شما را بزمین پس آنگاه حرکت کند باضطراب آیا ایمن شدید
از آنکه در آسمانست تدبیر و قهر او اینکه فرستد بر شما باد تندی که در او سنگ ریزه باشد پس خواهید دانست که چگونه است
عاقبت ترسانیدن شما بجناب و رسول صادق یا چگونه است صدق رسول که تحذیر نموده در حالیکه شما را سود ندهد چنانچه ظاهر
آیات و نیز فرموده وَما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ
آنچه رسد شما را از مصائب و بلاها و نکبات زمان پس بجهة آن چیزیست که کسب کرده دستهای شما و عفو میکند از بسیاری با آنکه

بسیاری در گذشت اتفاق افتاده که آنچه را کسب کردند بر سر ایشان آمد و فرموده ولو
ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا
یکسبون افأمن اهل القری ان یأتیهم بأسنا بیاتا وهم نائمون او امن اهل القری ان
یأتیهم بأسنا ضحی وهم یلعبون تا آخر آیه و دیگر آیات مناسب آن در فصل آخر بیاید و در آخر فصل دوم از
باب ششم و نیز در مقام سرزنش و توبیخ و عبرت گرفتن بعقابهای خداوندی بر ظالمین را یادآوری فرموده
وسکنتم فی مساکن الذین ظلموا انفسهم وتبین لکم کیف فعلنا بهم وضربنا لکم الامثال
و منزل گرفتید در جایگاه آنها که ستم کردند بر نفسهای خویش و آشکار شد برای شما که چگونه رفتار کردیم با ایشان و زدیم از برای
شما مثلها و عیان و بیان بر شما هویداست که چه کردیم با آنها از عقوبت و صفات آنچه کردند و آنچه کردیم با ایشان
بیان نمودیم یا از برای دلیل بر توانائی عذاب دنیا مثلها آوردیم و در امالی شیخ صدوق مرویست که حضرت سجاد هر
روز جمعه با این کلمات در مسجد رسول خدا موعظه میکرد و آن طولانی است و بعضی از فقراتش این است که نباشید از غافلین
که مایل اند بزینت زندگی دنیا پس خواهید شد از آنانکه بجا آورده معصیت کردند و حال آنکه خدای فرموده افأمن الذین مکروا
السیئات تا آخر آیه که گذشت پس بترسید از چیزیکه ترسانده خداوند شما را از دیدن کیفر بدانچه ستمکاران کرده چنانچه در
کتاب خود فرموده و ایمن نباشید از آنکه فرود آید بشما بعضی از آنچه ترسانده بان قوم ظالمین را در قرآن قسم بخداوند که بتحقیق پند
داده شده اید بغیر خود پس بدرستیکه سعادتمند آنست که پند گیرد بغیر خود و بتحقیق که شنوانده شما را خداوند در کتاب خود
آنچه بظالمان کرده از اهل بلاد پیش از شما چنانچه فرموده وکم قصمنا من قریة کانت ظالمة وانشأنا بعدها
قوما آخرین فلما احسوا بأسنا اذا هم منها یرکضون لا ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم فیه و
مساکنکم لعلکم تسألون قالوا یا ویلنا انا کنا ظالمین فما زالت تلک دعواهم حتی جعلناهم
حصیدا خامدین و چه بسیار که تباه کردیم از اهل ده یا شهری که ستمکار بودند و آفریدیم پس از ایشان گروهی دیگر پس
چون مشاهده کردند عذاب و سختی ما را آنگاه میدیدید از آنها گریزان که برید و باز گردید بسوی آنچه نازپرورده شدید در آن و بسوی خانه‌ها
خودتان شاید که شما پرسیده شوید گفتند ای وای که ما بودیم ستمکاران پس پیوسته همین خواندشان بود تا اینکه گردانیدیم ایشان را
درو شده پژمرده و قسم بخدای بدرستیکه این کلام پند است برای شما و ترساندن اگر پند بگیرید و بترسید آنگاه برگشت خداوند
بسوی سخن در کتاب خود بسوی اهل معاصی و گناه‌ها پس فرمود ولئن مستهم نفحة من عذاب ربک لیقولن یا
ویلنا انا کنا ظالمین و اگر برسد بایشان پاره از عذاب پروردگار تو هر آینه میگویند ای وای بر ما که بودیم ما ستمکاران
پس اگر بگوئید ای مردم که خداوند اراده فرموده از این کلام همان مشرکین را پس چگونه باشد این یعنی چنین نیست و
حال آنکه میفرماید بعد از آن ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا وان کان مثقال حبة
من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین و نصب فرمائیم ترازوهای دادخواهی را برای روز رستخیز پس ستم کرده نشود
نفسی بچیزی هرچند مقدار حبه باشد از خردل که بیاوریم آنرا یا جزا دهیم و ما بسیم برای رسیدن حساب بدانید ای
بندگان خدا بدرستیکه نصب نکند برای اهل شرک ترازوها را و باز نکند برای ایشان دفترها را و جز این نیست که باز کنند دفترها را برای
اهل اسلام و در قرآن در مواضع بسیار و در اخبار ائمه اطهار علیهم السلام امر شده بتأمل و نظر در قصه امتهای گذشته و چگونگی

از فرستادن عذاب تا آنکه مردم برای دفع عذاب بخدا روی آرند و تضرع کنند و از گناهان توبه نمایند و استغفار نمایند و ابواب خیرات و برکات بر ایشان گشوده شود و هرگاه تضرع و توبه و استغفار نکنند و اصرار بر معاصی نمایند عذاب بر ایشان نازل گردد چنانکه در خطبهٔ قاصعه امیرالمؤمنین علیه السلام که در نهج البلاغه مذکور است وارد است واحذروا

مَا نَزَلَ بِالْأُمَمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثُلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ وَذَمِيمِ الْأَعْمَالِ فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ

وَاحْذَرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ بترسید از آنچه نازل شد باقوام گذشته پیش از شما و بدی افعال و زشتی اعمال پس بخاطر آرید در حال خوبی و بدی و راحت و بلا و شدت و رخا حالات ایشان را و بترسید از آنکه بشوید مانند

ایشان و در جای دیگر فرموده فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأُمَمَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَصَوْلَاتِهِ وَوَقَائِعِهِ وَمَثُلَاتِهِ وَاتَّعِظُوا بِمَثَاوِي خُدُودِهِمْ وَمَصَارِعِ جُنُوبِهِمْ عبرت گیرید بآنچه رسید امتان و گردن کشان پیش از شما را از عذاب خداوند و گرفتنهای او و پند گیرید بجایگاه چهرهای شان و محل افتادن پهلوهای ایشان یعنی قبورشان که در آنجا بخواری

ذلت خوابیده اند و در امالی صدوق و غیره مرویست از جناب باقر علیه السلام که هیچ سالی باران کمتر از سالی دیگر نمیبارد ولیکن میدهد آنرا خداوند در هر جا که خواهد بدرستیکه چون قومی معصیت خدا کنند برگرداند از ایشان آنچه را مقدر کرده است برای

ایشان از باران در این سال بسوی غیر شان بسوی صحراها و دریاها و کوهها و بدرستیکه خداوند هر آینه عذاب میکند جعل را در سوراخش

بسبب حبس باران از زمینی که در آن معصیت کنند بجهت معاصی کسانیکه نزد او هستند بتحقیق که خداوند قرار داده برای او راه بسوی

مکانی غیر از محله اهل معاصی یعنی بسبب عذاب کردن جعل کناره نگرفتن از زمین عاصیانست که محل ترقب نزول عذاب است از

آسمان پس کناره نگرفتن از آنها خود جرمی باشد که شریک نماید صاحبش را با آن جماعت در عذاب پس آنحضرت فرمود عبرت

گیرید ای صاحبان بصیرت آنگاه فرمود یافتیم در کتاب علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هرگاه

زنا ظاهر شود مرگ ناگهانی زیاد شود و هرگاه کم داده شود کیل در معامله بگیرد خداوند ایشان را بقحط و نقص در اموال و هرگاه منع کنند

زکوه را منع کند زمین برکات خود را از زرع و میوه و معدن و هرگاه در حکم جور کنند اعانت کنند یکدیگر را بر ظلم و عدوان و

هرگاه بشکنند عهد و پیمان را مسلط کند خداوند دشمنهای ایشان را و هرگاه قطع کنند رحم را اموال در دست بدان افتد و هرگاه امر

نکنند بمعروف و نهی نکنند از منکر و پیروی نکنند خوبان از اهل بیت مرا مسلط میکند خداوند بر ایشان بدان ایشان را پس

دعا کنند در آنوقت خوبان ایشان پس مستجاب نشود پوشیده نماند که تحصیل بغض معاصی و کراهت قلبی و

نفرت از آن بالطبع پس از معرفت و نواهی الهیه معرفت مفاسد و آثار زشت آنها است و بعد از آن معرفت مترتب شدن

آن آثار بر آنها و دیدن یا شنیدن از راست گویان که فلان چنین کرد پس با او چنان کردند و پس از آن مشاهده آن در خویشتن

و تجربه آن تاثیر در کردار خود و بعد از آن فهمیدن مناسبت هر عملی و عقوبتی را چنانچه پاره از آن در این خبر شریف اشاره

شده و این باب بزرگی است در معارف احمدیه که آخر آن منتهی میشود بعصمت و دست هر کسی بدامن وصالش نرسد و مراد

از شکستن عهد یا عهد و پیمانیست که با خدای خود بسته در ضمن ایمان او را اطاعت و بندگی کند و خدای نیز اجابت او را

کند هرگاه او را بخواند چنانچه میفرماید أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ پس نکردن عبادت شکستن عهدی باشد

یا عهدی و پیمانیست که با امام خود بسته در وقت بیعت کردن که جان و مال خود را در راه او و امر و فرمان او نثار کند و خواهش

او را بر خواهش خویشتن مقدم دارد پس در روز رزم فرار کند و مالی را که فرمود بکسی دهد یا در محلی صرف نماید بخل ورزد

یا عهد و پیمانیست که با خلق بسته در ضمن معاملاتیکه با ایشان میکند و در معانی الاخبار مرویست از جناب سجاد علیه السلام

[illegible]

داشت و کناره گرفتن و کفران نعمت ها و ترک شکر و آنچه نازل کند نقمت را عصیان آنکه نهی و ستم را داند یعنی عالم باشد و
دوانهای الهی بودن و سرکشی کردن بر مردم و استهزا با ایشان و سخریه کردن و گناهانی که رد روزی مقسوم را کند اظهار بی
چیزی کردن و خواب ماندن از نماز عشا و صبح از وقت آن و نعمت الهی را کوچک شمردن و از معبود خود شکایت و شکستن
و گناهانی که پرده را بدرد شراب خواری و قمار بازی و کردن کاری که مردم را بخنداند از لغو و شوخی و ذکر عیبهای مردم و نشستن
با آنها که متهم اند و گناهانی که فرود آورد بلا را فریاد نرسیدن درماندگان را و یاری نکردن مظلوم و ضایع کردن امر بمعروف
و نهی از منکر و گناهانی که چیره و غالب کند دشمن را آشکار کردن ظلم و علانیه فجور کردن و مباح گردانیدن حرامها و عصیان نیکان
و اطاعت بدان و گناهانی که اجل را نزدیک میکند قطع رحم و قسم دروغ و سخنان کذب و زنا و بستن راه مسلمانان و دعوی امامت
باطله و گناهانی که پرده را از کار آدمی برمیدارد قرض کردن بی نیت پس دادن و اسراف در نفقه بیهوده و بخل بر اهل و اولاد و
خویشان و بدی خلق و کم صبری و ملالت و کسالت پیشه کردن و سبک شمردن اهل دین و گناهانی که دعا را رد کند بدی نیت
و ناپاکی سریرت و نفاق با برادران و تصدیق نداشتن مستجاب شدن دعا و تاخیر نماز واجب تا آنکه وقتش بگذرد و ترک تقرب
بسوی خدا بنیکی و صدقه و سخن بیهوده و فحش گفتن و گناهانی که حبس کند باران آسمان را جور حکام است در حکم و شهادت
دروغ و کتمان شهادت و منع زکوة و قرض و سایر منافع خیریه و سخت دلی بر فقرا و نیازمندان و ستم بر یتیم و بیوه زنان
بی پرستار و راندن سائل و برگرداندن او در شب مخفی نماند که مراد از نفقه بیهوده مقدار زیادی از اندازه مخارج
بیجا است که بملاحظه حرمت بیهوده است چه هر مصرفی که انسان مال خود را در آن صرف میکند یا مصرفیست که در آن فائده و نفعی
عقلائی هست یا خیالی است از آن خرج کردن در محل دوم تبذیر باشد که آن خرج مال بیهوده و لغو و آنچه در شرع حرام شده داخل
در این قسم باشد چه شارع مقدس آن منافع را حرام کرده و آنرا فائده آن چیز قرار نداده پس محل داخل شود در آنچه بالاصل فائده
ندارد مثل طلاکاری خانه و بسیاری از اقسام آتشبازی و شکستن ظروف و تلف کردن مال و نظائر آن و قسم اول بر دو قسم است
زیرا که از برای هر کسی در مصرفی حدیست معین بحسب حالت و شخص و زمان و مکان که از آن حد نباید بگذرد پس اگر بگذشت صرف
در آن بحق ممدوح باشد و اگر از آن حد تجاوز نمود اسراف باشد پس اسراف بحسب اشخاص مختلف شود و ممکن باشد کسی از برای نان خورش خرج
کند مسرف باشد و دیگری چندین برابر کند و مسرف نباشد بملاحظه شأن و غنی و فقر و همچنین در سایر لوازم از خانه و لباس و مرکوب
زن و امثال آن و اما تبذیر پس مختلف نشود باختلاف آنها و اسراف و تبذیر دو نوعند از گناهان کبیره و اما بدی نیت و خبث
سریره که در رقم هفتم گناهان ذکر فرمودند پس مخفی نماند که آدمی گاهی با خبث فطرت و سوء سجیت باشد که هرچه از او طرد و دستش
و آزار عباد و افساد بلاد باشد هر چند که خیری در آن شر برای او نباشد و قصد نفع و صلاحی در آن اذیت برای خویش نکرده باشد
بلکه میشود که با این فطرت زشت قصد رسیدن نفعی از آن کار بغیری نداشته باشد و لیکن بالطبع نخواهد و نکند مگر بد برای کاری بحسب فطرت
چنین نباشد و شری برای احدی بالطبع دوست نداشته باشد ولیکن بحسب پاره از مقاصد و اغراض قصدش بد شود و در کار بنای او
بدی کند و گاه باشد از داشتن چنین نیت خود کاره باشد لیکن آن غرض خارجی و نفع خیالی او را بآن وادارد و لهذا این چنین شخص محل
تعجب شود که فلان با فطرت نیک و سلامتی ذات و پاکی طینت نهایت چنین کند و گاه باشد که این دو با هم جمع شوند و این نهایت
شقاوت است و گاه باشد از هر دو خالص شود نه در فطرت شریر طالب باشد و نه در کاری اراده بدی کند هر چند هزار با خیر او

داده باشد و این نهایت سعادتست و این چهار قسم توأم اند بیکدیگر هستند و باختیار و در باب ششم اشاره بآن خواهد
و در کتاب تمحیص ابو علی محمد بن همام مرویست از یعقوب غلام حضرت صادق علیه السلام که اسمعیل پسر آنجناب تب شدیدی کرد آنجناب
حضرت را از تب او خبر کردند پس فرمود برو نزد او و بپرس از او که چه کرده امروز با بدی پس خدا تعالی تعجیل فرموده عقوبتش را گفت پس آمدم
در حالتیکه تب داشت پس سؤال کردم از او آنچه کرده بود پس ساکت شد و کسی گفت بمن که او دختر زنی را بدستش زد و پس افتاد
بالای عتبه در پس خراشیده شد رویش پس آمدم نزد آنحضرت و خبر دادم آنجناب را بآنچه گذشت پس فرمود الحمد لله بدرستیکه
ما اهل بیتیم که تعجیل میکند خدا از عقوبت برای اولاد ما در دنیا پس طلبید آن کنیز را و فرمود اسمعیل را حلال کن از اینکه ترا زده
پس گفت او را حلال کردم پس حضرت چیزی باو بخشید آنگاه بمن فرمود برو ببین چگونه است حال او هست تب گفت پس آمدم نزد
او و تب از او کناره کرده بود و در این خبر شریف قانون و دستور العمل است الهی از برای عاصیان قبل العقوبات حدثی و عرضی و بالی
و بیرون معصیت که پس از ابتلاء او لا تفحص در رفتار و گفتار و نیات گذشته خود کند تا سبب آن بلا را بدست آورد چه دانستی که هرچه
برسد از بلا تا آثار گناهی است که مرتکب آن شده و بسا شود که از روی لطف بلا را مختص بآن عضو کند که گناه از او سر زده است
چون درد چشم بچشم نظر کننده بحرام و درد گوش بگوش دهنده بغنا و غیبت و فحش حرام و لغات را آنها و بدین قیاس در سایر اعضا
که بدو معصیت نموده تا زود متنبه شود و در صدد تدارک بر آید و اگر چنین نشد خود فکر کند و در کردارهای ذمیمه خود فکر کند و جستجو نماید
تا آنرا پیدا کند پس اولا اصل او را چاره کند و از میان بردارد و اگر مشغولست بآن ترک نماید و ثانیا آنچه خرابی کرده و افساد نموده اصلاح
نماید چنانچه در این خبر اول از دختر زنی استحلال کردند که صاحب حق بود و آن تیر زهر آلود آهی از طرف قلب شکسته و صورت
خراشیده او بجناب اسمعیل رسید پس عفو کرد آنجا شکستگی دل او را که بآن آزار آمده و با عفو که همان دست برداشتن و گذشتن از
حق خویش است نزد بلکه باحسان و بخشیدن مال اصلاح فرمودند و او را بحالت اولی خود برگردانیدند تا نعمت صحت و عافیت بجای
خود آمد و اگر توهم شود که مجرد گذشت کافی و رضای قلبی لازم نباشد جوابش آنکه برگشتن نعمت صحت که تفضل محض بود نیز موجب شفا
و اگر از این باب داخل نشد بسا هست توبه کند و سالها صدقه دهد و عبادتهای بسیار نماید و بجای آرد و سالها بگذرد که همان درد
مبتلا باشد چه آن شکسته دل که از او تیر عقوبت بلی رسیده بحال خود باقی هرگز در صدد پیدا کردن و استرضای او بر نیامده پس هرچه
کند اگرچه نیک است اما علاج درد و شفای مرض او نباشد و شاید اشاره باین مقام باشد آنچه در قصص الانبیاء از جناب صادق علیه
السلام مرویست که جناب موسی علی نبینا و علیه السلام گذشت بر مردیکه بلند کرده بود دست خود را بسوی آسمان و دعا میکرد پس جناب
موسی بطلب حاجت خود رفت و هفت روز از او غائب شد آنگاه برگشت بسوی او و او دستهای خود را هنوز بلند داشت و دعا
میکرد و زاری مینمود و حاجت خود را میخواست پس خدا تعالی وحی فرستاد که ای موسی اگر بخواند مرا تا آنکه زبانش از کار بیفتد
اجابت نخواهم کرد او را مگر آنکه بیاید بسوی من از آن دریکه امرش کردم که از آن در داخل شود و دعا کند و در دار السلام این
مطلب را مشروحا ذکر نمودم و در عقاب الاعمال و علل الشرایع مرویست از جناب صادق علیه السلام که عیسی بن مریم در
سیاحت خود گذشت بقریه پس یافت اهل او را مرده در راهها و خانها پس گفت اینها مردند بغضب خدا و اگر مرده بودند
بسبب دیگر یکدیگر را دفن میکردند پس اصحاب او گفتند دوست داریم مطلع شویم بر قصه ایشان پس بآنجناب گفته شد که ایشانرا
ندا کن پس فرمود ای اهل قریه پس یکی از آنها جواب داد لبیک یا روح الله فرمود چیست حال شما و قصه شما گفت صبح کرده بودیم
در عافیت و شب را بسر بردیم در هاویه فرمود چیست هاویه گفت دریای آتش که در او است کوهها از آتش فرمود چه رسانید شما را

با محمد بن مسلم گفت حب دنیا و شدن پیشوایان گمراه فرموده بجائی رسیده و محبت دنیای شما گفت بیش محبت کردن ما در
خود دیگر چون ما در رو کنید با و مسرور شود و چون پشت کنید با محزون شود پس فرمود بجائی رسیده بود محبت شما شود چون [illegible]
گفت هرگاه [illegible] عطا میکردند با ایشان [illegible] فرمود چگونه شد که تو در میان ایشان جواب داد [illegible] و گفت زیرا که
همه آنها را انجام کرده اند بجامی از آتش و موکل آمد بر ایشان ملائکه غلاظ و شداد و من بودم در میان ایشان [illegible]
ایشان چون رسید عذاب ایشان مرا نیز گرفت من معلق هستم بر در جهنم و در بعضی نسخ موئی که [illegible]
علیه السلام با اصحاب خود فرمود خوابیدن بر جاهایی [illegible] و خوردن نان حرام است [illegible]
روایت از امام علی النقی علیه السلام که خداوند قرار داده بعضی از زمین خود را که نامیده شده [illegible] دوست دارد
دعا کرده شود در آن پس اجابت فرماید و [illegible] قرار داده خدا و بعضی از زمین خود را که نامیده شده مستغفرات [illegible]
هرگاه کسب کرد مالی غیر از مال حلال مسلط میکند بر آن شخص یکی از آنها را پس خرج میکند آن مال را در آن بقعه [illegible]
که زیرا اگر کردن معصیت در آن [illegible] و ملائکه از آن نفرت و شیاطین را با آنجا انس و الفت بهم رسد که خیر و برکت و رحمت از آنجا
منقطع شود و بعذاب و لعنت نزدیک گردد و چون هرجا که تردد بنی آدم در آنجا بیشتر گناه بیشتر در آنجا شود لهذا در شرع [illegible]
جاهای مخصوص چون مساجد و مشاهد معین فرموده اند بلکه مقرر شده هر کس در خانه خود مصلای مخصوصی بمنزله مسجد داشته باشد که
در آنجا عبادت کند و کارهای دیگر خود را در جاهای دیگر کند و در آداب خواب از جناب صادق علیه السلام رسیده که [illegible]
[illegible] مقاربت کرده باشد در آن بحلال یا حرام پس اگر مقاربت کردن بحلال چنین تاثیر کند که خیر خواب را از دیدن ملائکه و [illegible]
صادقه برد پس تأثیر حرام اضعاف آن باشد و شاید سر بیرون رفتن ائمه علیهم السلام و خلص اصحاب ایشان بسیاری از اوقات
بصحرا و عبادت کردن در آنجا همین بوده باشد که آن مکان پاک از گناه بوده و چه در بلاد کمتر چنین مکانی بدست آید و در حرمت نشستن بر سر سفره طعامی که
در آن خمر خورند بلکه هر معصیتی اگر کرده شود چنانچه بعضی فرموده اند شاید سر این باشد که حرام چگونه تاثیر میکند در مکان و اگر در
مکان چنین تاثیر کند پس در جسد و قلب چه خواهد کرد و در عقاب الاعمال روایت از جناب باقر علیه السلام که فرمود که در کتاب علی علیه
السلام است که سه خصلت است که صاحبش نمیمیرد هرگز مگر آنکه می بیند وبال آنها را ظلم و قطع رحم و قسم دروغ [illegible] تعجیل میفرماید خدا
عقوبت آنها را [illegible] از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که در آن [illegible] است که خورنده مال یتیم [illegible] بظلم
که [illegible] و وبال این خوردن در [illegible] دنیا [illegible]
از مال یتیم است [illegible] و بال با ایشان محذوری نباشد و گناه [illegible] از آنجا [illegible] که فرمود
روایت [illegible] ضایع نشده در بری یا بحری مگر به ندادن زکوة و در کافی از جناب رضا علیه السلام
مرویست که فرمود به محمد بن سنان که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر بودند از مؤمنین پس یکی از آنها آمد در نزد آن سه که جمع بودند در منزل
یکی از آنها برای گفتگوئی که میان خود داشتند پس در خانه را کوبید غلامی بیرون آمد آن مرد گفت آقای تو کجا است گفت در خانه نیست
غلام نزد مولای خود برگشت مولا از غلام پرسید که کی بود در را می کوبید گفت فلان بود گفتم که در خانه نیستی پس صاحب خانه ساکت شد
و اعتنائی نکرد و غلام را ملامت ننمود و هیچیک از ایشان مهموم نشدند بجهة رجوع او از در خانه و مشغول صحبت خود شدند چون
روز دیگر شد بامداد آن مرد بسوی ایشان رفت در حالیکه ایشان بیرون آمده بودند بعزم رفتن بقریه که یکی از آنها بود پس سلام کرد
بر ایشان و گفت من نیز با شما هستم گفتند آری و از او معذرت نخواستند و آن مرد محتاج و پریشان بود چون قدری راه رفتند

... [illegible] ایشان ... از آن جوانان ... پس چون بر سر ایشان مستولی شدند [illegible]
اگر از جوانان [illegible] ادم جبرئیل امین رسول خدای تعالی پس آتشی در آمد از جوانان [illegible] گرفت [illegible]
[illegible] ایشان و تعجب [illegible] ایشان بر آن شد [illegible] پس [illegible] جناب شیخ [illegible] آمد قصه را نقل کرد
[illegible] گفت پس [illegible] شیخ فرمود [illegible] آتشی که خداوند غضب کرد بر ایشان بعد از آنکه راضی شده بود بکار [illegible] کردند
[illegible] کار ایشان [illegible] پس [illegible] شیخ او را [illegible] بکار آنها پس آمرزد گفت من ایشان را حلال کردم و عفو نمودم [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] نفع می بخشید و اما حال نفع ندارد [illegible] که نفع دهد [illegible] بعد از این و در امالی شیخ طوسی مرویست از جناب
صادق علیه السلام که فرمود در بنی اسرائیل مرد پیر عابدی بود در وقتی نماز میکرد مشغول عبادت بود که نظرش افتاد بدو پسر کوچکی که خروسی
را گرفته بودند و پر او را میکندند پس مشغول کرد خود را بعبادت و نهی ننمود ایشانرا از آن کار پس خداوند وحی فرمود بزمین که فرو برنده را
پس زمین فرو برد او را و هنوز فرو میرود تا آخر دهر و در تفسیر عیاشی مرویست از سلیمان بن عبد الله که گفت بودم
خدمت جناب کاظم علیه السلام که زنی را آوردند که صورت او برگشته بود به پشت پس حضرت دست راست را گذاشت در جلو
و دست دیگر را در پشت سر او آنگاه فشار داد روی او را از طرف راست پس فرمود خداوند تغییر نمیدهد آنچه بقومی داده تا آنکه تغییر دهند آنچه
را که در ایشانست پس برگشت بصورت بحال اول پس فرمود بترس از آنکه مثل کاری را که کرده بودی بکنی گفتند ای فرزند رسول خدا چه کرده بود
فرمود این پوشیده است مگر آنکه خودش بگوید آنرا پس پرسیدند از او گفت شوهر زنی بود و من برخاستم نماز کردن پس گمان کردم
شوهرم با اوست پس چون ملتفت شدم دیدم که نشسته است و شوهرم با او نیست و در عقاب الاعمال مرویست از رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود جستجو نکنید عیبهای مؤمنین را زیرا هر کس جستجو کند عیبهای مؤمنین را خداوند طلب میکند
عیوب او را و هر که خداوند جویای معایبش باشد رسوا شود هر چند در جوف خانه خود پنهان باشد و فیه از جناب
صادق علیه السلام روایت کرده اند که هیچکس سؤال نمیکند از چیزی بی حاجت مگر اینکه پیش از مردن خداوند محتاج کند او را بآن
چیز و فیه فرموده اند نزدیک نشوید قومی بمنکری که در میان ایشانست و دیده شود و نتوانند که بر کنده کنند مگر
اینکه خداوند تعالی عقاب خود را شامل ایشان نیز فرماید با کسانیکه مرتکب بودند منکر را و در کافی مرویست از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام که فرموده بدرستیکه خداوند حکم فرموده حکم حتمی که نعمتی ندهد به بنده پس بگیرد آنرا از او تا آنکه گناه تازه کند که مستحق شود
آن نعمت را و از جناب رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود هر گاه بندگان گناه تازه کنند که پیش نمیکردند او را خداوند تازه
کند برای ایشان بلائیکه نمی شناختند او را و در امالی شیخ صدوق مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود کسانیکه
بمیرند باجل [illegible] کسانیکه بمیرند بسبب گناه بیشترند از آنها و کسانیکه زندگی میکنند بسبب نکوئی کردن بیشترند از آنها که زندگی
میکنند بعمرهای اصلی خودشان و در محاسن مرویست از آنجناب که فرمود کار بد با شتاب تر است در صاحبش از کارد در گوشت
و فیه فرموده بدرستیکه مرد هر آینه قصد میکند گناهی را پس محروم میشود از روزی خود و در امالی شیخ مفید است که آنجناب فرمود
بترسید از سطوتهای خداوند در شب و روز پس راوی گفت چیست سطوت خدا فرمود گرفتن بر گناهان و در نهج است که
قسم بخدا نبودند قومی هرگز در غضارت نعمتی از زندگی پس زایل شود از ایشان مگر بسبب گناهانیکه کردند زیرا که نیست خداوند ستمکار بر
بندگان و در امالی شیخ طوسی از جناب رضا علیه السلام مرویست که فرمود هر گاه قاضیان دروغ گویند باران حبس شود و هر گاه
سلطان ستم کند دولت سست شود و هر گاه زکوة حبس شود چهارپایان بمیرند و شیخ قمی در تفسیر خود از جناب صادق علیه السلام

نقل فرموده در آیهٔ ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس یعنی ظاهر شد فساد در صحرا و دریا بسبب آنچه کسب کرده
دستهای مردم یعنی بسبب آنچه کردند از معاصی فرمود فساد حیوانات صحرا وقتی است که باران نبارد و همچنین هلاک شدن
حیوانات دریا و فرمود حیات حیوانات دریا باران است پس هرگاه نبارد باران ظاهر شود فساد در بر و بحر و این در وقتی
است که زیاد شود گناه و معاصی و چون از خبر اختصاص بدین معنی معلوم نمیشود استبعاد میشود پس میتوان گفت که فساد در بر هلاک
حیوان باشد و غیر آن از نباتات و بی ثمر شدن درخت و خار بر آوردن آنچه باید و ظاهر نکردن زمین گنجهای خود را و بی نفع شدن
آنها و هلاک بحر شوری آن است و تلف شدن و بدست نیامدن حیوانات حلال آن و زیاد شدن حرام و سباع کم شدن یا
بدست نیامدن لؤلؤ و مرجان و سایر نفایس او و تند شدن و مخالف شدن بادهای او که غرق کند یا مانع شود کشتیها را از سیر در آن
پس بیافتند از تسخیر و دشمن مر بنی آدم را چنانکه خدای فرموده و سخر لکم البحر و یا نفع دریا از صعود بخار [illegible] که مبدأ
ضعفی است از باران و در [illegible] مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بزنی که سؤال نمود که مرا شوهری است با من خشونت میکند
کاری کردم که دل او را مهربان کنم بر خود پس رسول خدا باو فرمود تیره کردی دریا را و تیره کردی خاک را و لعنت کرده ترا ملائکه اخیار
و ملائکه زمین و آسمان و در کافی مرویست که هر کس منع کند برادر مسلم خود را بجز حق خدا [illegible] از او برکت رزق او را و او را [illegible] بخود
واگذارد [illegible] معیشت او را و در عقاب الاعمال از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود پنج چیز است که هرگاه یافتید آنها را
پس پناه برید بسوی خدای عز و جل از آنها پیدا نشود فاحشه هرگز در قومی که آشکارا کنند مگر آنکه ظاهر شود طاعون در ایشان و دردهائی
که نبوده در گذشتگان ایشان و کم نکنند کیل و ترازوها را مگر آنکه گرفته میشوند بقحطی و سختی مخارج و جور سلطان و منع نمیکنند زکوة را مگر آنکه
منع میشود از ایشان باران آسمان و اگر نبود بهایم نمی بارید باران بر ایشان و نمی شکنند پیمان خدا و پیمان رسول او را مگر آنکه
مسلط میکند خداوند بر ایشان دشمنان را پس بگیرند پاره از آنچه در دست ایشان است و حکم نمیکنند بغیر آنچه خداوند نازل کرده مگر آنکه میگرداند
عذاب ایشان را در خودشان یعنی در میان ایشان اختلاف میاندازد که بر روی یکدیگر در آیند و شمشیر کشند و فرمود از برای زنا کننده شش خصلت
است سه در دنیا و سه در آخرت سه در دنیا اینکه نور رخسار را میبرد و فقر میآورد و شتاب میکند بهلاکت و فرمود هرگاه بکری زنند دست من [illegible]
از سائلان یعنی گوش ندهند سخنان ایشان را و اجابت ننمایند سؤال ایشان را و بر دندان با تحیز قسم خورده پروردگار من عز و جل بعزت خود پس فرمود
قسم بعزت خود که هر آینه عذاب میکنم بعضی از آنها را ببعضی و در کتاب جعفریات مرویست از علی علیه السلام که فرمود شبی نازل شد
عذاب بر بنی اسرائیل پس صبح کرده بودند در حالتیکه چهار طایفه از ایشان مفقود شده بود طبالان و خوانندگان و حبس کنندگان طعام
و صرافان که ربا خورند و در تهذیب شیخ طوسی مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود بعد از شنیدن حکمی از بعضی بر خلاف فرموده
خدا که بجهة این حکم و مانند آن حبس میکند آسمان باران را از خود و منع میکند زمین برکات خود را و در ثواب الاعمال مرویست که آنجناب
فرمود بدرستیکه مرد دروغی میگوید پس محروم میشود بسبب او از نماز شب و هرگاه که محروم شد از نماز شب محروم میشود از روزی خود و در
خصال و عقاب الاعمال مرویست از علی علیه السلام که فرمود هرگاه خداوند غضب کند بر شهری یا امتی و نازل نکرد عذاب را بر ایشان یعنی
عذاب استیصال را گران میشود نرخهای او و کوتاه میشود عمرهای او و نفع نمیکند کسبهای او و پاکیزه نمیشود میوه های او و جاری نشود نهرهای
او و حبس میشود بارانهای او و مسلط میشود بر او اشرار او و در کامل الزیاره از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود در ضمن
مدایح آب فرات که اگر نه آن بود که داخل میشوند در او گناهکاران [illegible] در او صاحب دردی مگر آنکه شفا مییافت و مراد از گناه
کاران یا همین فسقه از کفارند که موجودند و مسلمین که در آن آب غوطه میخورند و غسل میکنند یا مراد [illegible] گناه بنی آدم است که بجهة آن عصیان

مسخ شدند و حجر را ایشان از دریا بیرون گرفتند پس حسنیان برکت را از جا بجا ایشان بردند و در علل الشرایع مرویست از رسول خدا صلی

الله که فرمود که حجر الاسود را که کسی مس نکرده بود پس بیدهای اهل جاهلیت مس نموده سیاه کرد و از صاحب آن مگر اینکه عاقبت پیدا شدن خواهد آمد در گر

حلال عقاب و صد دانه یعنی سیب درختی بود که بنی آدم نزد او آمد بسبب آنکه معنی را دید تا آنکه تکلم کرد بنی آدم بکلمه عظیمه که گفت خداوند برای خود

فرزند گرفته است پس بیرون کرد از زمین و منفعت درختان رفت و در خبر دیگر چون این کلمه گفت نصف ثمر درختان رفت و چون

از برای خداوند شریک گرفت درختان خار برآوردند و در خبر دیگر درخت موز ثمرش چون ترنج و ثمر درخت سدر مانند خربزه بود و چون

یهود گفتند دست خدا بسته است ریزه ثمر آنها کوچک شد و هسته برآورد و چون نصاری گفتند مسیح فرزند خداست ترشید پس بیرون

آمد و درختان خار و بار ایشان کوچک شد و ابن شهرآشوب در مناقب روایت کرده از امالی شیخ جلیل ابی المفضل شیبانی که او روایت

نموده از ابی حازم عبد الغفار بن حسن که گفت ابراهیم بن ادهم وارد کوفه شد و من با او بودم در عهد منصور و وارد کوفه شد جعفر بن محمد

علیهم السلام پس بیرون رفت جعفر علیه السلام بقصد مراجعت بسوی مدینه پس مشایعت کردند او را علما و اهل فضل از کوفه و بود از آنها

سفیان ثوری و ابراهیم ادهم پس پیش افتادند آنان که مشایعت کردند آنجناب را پس ناگاه شیری را دیدند در میان راه پس ابراهیم ادهم

با آنها گفت باشید تا جعفر بیاید پس ببینیم چه میکند پس جعفر علیه السلام آمد و ذکر کردند برای او شیر را پس رو آورد تا نزدیک شد بشیر و گرفت

گوش او را و دور کرد او را از راه آنگاه رو کرد بایشان و فرمود اما آنکه مردم اگر اطاعت میکردند خداوند را حق اطاعت او هر آینه بار میکردند

بر او بارهای خود را یعنی چون سرکشی و نافرمانی کردند از این فایده محروم شدند چنانچه از خیر و برکت آب فرات و حجر الاسود و درختان

و امثال آنها بجهت گناه محروم شدند و از این خبر حال معلوم شد که ابراهیم چه قدر مباینت داشت در بی اعتنائی و بی اعتقادی بود با آنحضرت

پس حقیقت سزاوار است آن کرامات و مقامات را که صوفیه از برای او نقل کردند و شیخ طبرسی و دیگران نقل کردند در قصه

عاقبت جنگ جناب موسی علیه السلام با ایشان که بلعم امر کرد آنها را که زینت کنند زنها را و بدهند با ایشان متاعی و بفرستند ایشان را

بسوی عسکر موسی و هیچ زن امتناع نکند از کسی که با او میل کند و گفت اگر یکنفر از ایشان زنا کند کافی است شما را برای دفع ایشان پس چنین کردند و زنان

داخل شدند در عسکر موسی و بنی اسرائیل پس گرفت زمری پسر شلوم که سرکرده سبط شمعون بن یعقوب بود زنی را و آورد نزد جناب موسی پس با او

گفت گمان میکنم که این حرام است پس قسم بخدا که اطاعت نمیکنم ترا آنگاه او را داخل کرد در خیمه خود پس با او مضاجعت کرد پس خداوند

فرستاد برایشان طاعون را و فنحاص بن العیزار پسر جناب هرون که سرکرده عسکر بود حاضر نبود چون آمد و طاعون را مستقر دید شده [illegible]

در بنی اسرائیل و بر قضیه مطلع شد و دلیر و شجاع بود پس بسوی زمری رفت و او را دید که با آن زن در یک بستر است پس هر دو را بیک حربه

بهم دوخت پس طاعون برخاست و در این یکساعت بیست هزار و بروایتی هفتاد هزار هلاک شدند بجهت آن یک زنا و خداوند

در چهار سوره اشاره بقصه اصحاب سبت فرموده در سوره بقره میفرماید که ایشان را عبرت قرار دادیم برای امت جماعتی که پیش از هلاک ایشان

بودند و گناهی کردند و آنان که پس از ایشان باشند و پند و نصیحت برای پرهیزکاران و اجمال قصه و گناه ایشان آن بود که خداوند روز

جمعه را برای تعظیم و عبادت و امساک آنها مقرر فرموده چون این امت مرحومه پس تغییر دادند و جمعه را بدل بشنبه نمودند پس خداوند بجهت این تغییر

نافرمانی صید ماهی را در روز شنبه برایشان حرام کرد آنگاه ایشان را امتحان فرمود باینکه در غیر شنبه در کنار دریا نمی آمد اصلا و در روز شنبه

آنقدر ماهیان بکنار دریا می آمدند فربه و بزرگ که شکم ایشان مانند شکم شتر بود که دریا را میپوشیدند و بر روی یکدیگر می افتادند مدتی جرأت

نکردند و بحسرت گذراندند تا آنکه باغوای شیطان [illegible] حیله [illegible] کنار دریا

کنند و از دریا راهی بسوی آن باز کردند چون شنبه میشد ماهیان از آن جا [illegible] روز یکشنبه [illegible] می بستند و آنها را صید

لشکر کشیدند بر ایشان برای تجارت بزرگی کردند و با مال بسیار آمدند پس قوم [illegible] راضی کردند و دست [illegible] شدند و منع [illegible]

گروه اول بصورت میمون مسخ شدند و گروه دویم نجات یافتند و گروه سیم [illegible] خلاف کردند و در [illegible] از حضرت صادق علیه السلام [illegible]

که آنها بر مسخ شدند بصورت [illegible] تفسیرشان [illegible] لشکر و در میان مسلمانان نیز از مسخ [illegible] و حلال کردن [illegible]

بجهة خوردن ربا و مباح کردن [illegible] و [illegible] بسیار است و [illegible] جماعت [illegible] آنها [illegible]

و [illegible] و باد صرصر هلاک کرد بسبب [illegible] و [illegible] اسلامیه نتوان شد با آنکه عذاب استیصال در [illegible] دنیا [illegible]

خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر بود [illegible] که این بسیار امم [illegible] مسخ شدند [illegible]

[illegible] رسیده و میرسد از چند راه اول آنکه عقاب آن [illegible] ذخیره میکنند برای او در روز قیامت که گذشت و چندین برابر عذاب دنیا است

چنانچه تصریح به آن شده که فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوبًا مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ [illegible]

آنانکه ستم کردند بنفسهای خود به کفر یا معاصی [illegible] است از عذاب [illegible] ایشان [illegible] هلاک شدند [illegible]

شود پس [illegible] تعجیل [illegible] عذاب نباشند و این دلالت میکند که ایشان را [illegible] تا روز قیامت و تعجیل در عذاب [illegible]

معصیت [illegible] فایده رفع عذاب عاجل در [illegible] است [illegible] پس [illegible]

اخروی [illegible] شود و اگر این فایده نبود حال او بدتر بود از حال آنکه معذب شده در دنیا بسبب گناه [illegible] عذاب [illegible]

[illegible] عذاب آخرت [illegible] آنکه اگر چه عذاب استیصال برداشته شد اما عذابهای دیگر برای [illegible] دنیا است [illegible]

چنانچه گذشت قول امیر المؤمنین علیه السلام که چون خداوند برامتی غضب کند و عذاب کند [illegible]

[illegible] قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ

مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ [illegible]

و نماز را نیکو گذارد [illegible] آنگاه درخواست از خدا تعالی که نفرستد بر امت او عذابی از بالای سرشان [illegible]

پراکندگی و اختلاف را [illegible] بچشاند بعضی را [illegible] بعضی [illegible] جبرئیل نازل شد و گفت [illegible]

[illegible] پناه داد ایشان را از دو خصلت پناه داد ایشان را از آنکه بفرستد بر ایشان عذاب از بالای سرشان [illegible]

نداد ایشان را از دو خصلت آخری [illegible] تفسیر شیخ ابو الفتوح قریب باین مضمون روایت [illegible] از آن حضرت [illegible]

در میان ایشان [illegible] این دعا را اجابت [illegible] جبرئیل عرض کرد فنای امت تو به تیغ خواهد شد [illegible] خصلت اول که اختلاف [illegible]

مباینت اهوا است سبب باشد از برای [illegible] خصلت دویم که کشتن بعضی باشد [illegible] علاوه بر آنکه [illegible] سبب [illegible] جمیع [illegible]

و واجبات [illegible] آنها [illegible] از اعظم عقوبات [illegible] است

[illegible] این امت مبتلا [illegible] شدند چنانچه ظاهر است بر هر که نظر کند در اختلاف این امت در اصول و فروع و [illegible]

[illegible] چنانچه دو نفر [illegible] یکدیگر را [illegible] تکفیر یا تفسیق [illegible]

[illegible] نسبت [illegible] کسی [illegible] ندهد [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible] است صدق مقال خداوند و اخبار رسول او و در سوره فرقان [illegible]

وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ قرار دادیم [illegible] سبب امتحان [illegible] آیا صبر میکنید [illegible]

[illegible] مقام [illegible] آنها است و از جمله اخبار ظاهر میشود که آنچه بر داشته شد از آن عذابها آن قسم است که [illegible]

... بعضی را ... آنکه گناه را ... بعضی دقایق ... شده چنانچه در امالی صدوق مرویست در خبر بهلول نباش که
پس از چند سال نبش ... دختری از انصار نبش نموده و کفن او را گرفت و با او مواقعه کرد و در حال مراجعت ندائی شنید که
این دختر او را رسوا کرد و چون بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید گناه خود را ذکر کرد حضرت فرمود دور شو از من ای فاسق
زیرا که میترسم بسوزم از آتش تو که چه قدر نزدیک کرده آن گناه تو را با آتش پس پیوسته ... میفرمود و بدست خود اشاره میکرد ...
در روایت ... روایت که چون باد سرخی یا زردی یا سیاهی میوزید رنگ مبارک آنحضرت متغیر میشد و زرد میگردید
و چون زمستان و هراسان بود تا وقتی که قطره از آسمان فرود آید پس رنگ مبارکش بحال خود برمیگشت و میفرمود رحمت آمد
و نیز روایت نموده از مسعده که شخصی بجناب صادق علیه السلام عرض کرد که فدای تو شوم من همسایه ... بکروه ناصبی در حالتی که نماز
ایشان برپا شده و من وضو ندارم و اگر داخل نشوم با ایشان در نماز میگویند آنچه میخواهند که بگویند پس نماز میکنم با ایشان آنگاه
وضو میگیرم و چون مراجعت نمایم نماز میکنم پس حضرت فرمود سبحان الله آیا نمیترسد کسی که نماز میکند بی وضو اینکه زمین او را فرو برد و در
جمله از اخبار ذکر شده مسخ ... بصورت بوزینه در حال خوردن و مسخ بعضی باعجاز امیر المؤمنین علیه السلام و هلاک پاره از کشندگان
ابی عبد الله الحسین علیه السلام بصاعقه و امثال آن ... آنکه مبتلا میشود بعقاب خارجی بداخلی و جسمانی بنفسانی و ظاهری بباطنی پس
بسزای آن گناه که کرده دلش ... میگردد ... از حق و کور و کر و لال میشود پس هیچ حقی را نبیند و حق را نشنود و در دلش تاثیر نکند و
سخنی از حق نگوید و ... در زمین شهوات و لذات دنیا از خوردن و نوشیدن و پوشیدن و خوابیدن و نکاح کردن و غرق میشود در
این دریای تاریک که فرا گرفته است ... امواج شبهات و شهوات و بیرون میرود بالمره از مراتب انسانیت و داخل میشود در فرقه بهائم
و درندگان چنانچه شهید ثانی روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود آیا نمیترسد کسی که برمیگرداند روی خود را در نماز اینکه برگرداند خدا
روی او را بروی خر پس شهید فرموده مراد از روی قلب اوست و در عقاب الاعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود
چون بنده بایستد بنماز خداوند اقبال میکند بتوجه خود یعنی بروی لطف خود پس پیوسته اقبال دارد باو تا آنکه آن نماز گذار سه مرتبه ملتفت شود
یعنی روتابد از خدا و توجه کند بغیر او چون سه مرتبه چنین کند رو برمیگرداند از او خداوند و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده
که فرمود مخالفت نکنید که خداوند خلاف میاندازد میان دلهای شما و نیز فرمود چون علم ظاهر شود و از عمل احتراز کنند و زبانها
با هم الفت گیرد و دلها از هم نفرت نماید و ارحام قطع شود پس آنگاه خداوند لعن نماید ایشان را یعنی دور کند از رحمت خود پس کر نماید و کور
نماید ... ایشان را و نیز فرمود زنهار از در خانه پادشاهان و حواشی ایشان زیرا که نزدیکترین شما بدر خانه سلاطین و حواشی
ایشان دورترین شماست از خدای عز و جل و کسی برگزیند سلطان را بر خداوند ورع را میبرد از او خداوند و او را حیران میکند و از جناب باقر
علیه السلام روایت کرده که هر کس افطار کند یکروز از روزهای ماه رمضان را بیرون میرود ایمان از دل او و در کافی از آنجناب مرویست که فرمود
نیست چیزی که خراب و تباه کننده تر باشد مر قلب را از گناه بدرستیکه قلب با گناه در افتد و جدال نماید و گناه نیز پیوسته با او در آویزد تا آنکه
زیادتی کند بر او و غالب آید پس قلب زیر و زبر میشود و سرنگون میگردد بنحویکه دیگر در او جای قرار گرفتن حقی نمیماند و نیز فرمود هیچ بنده نیست مگر اینکه در
دل او نقطه سفیدیست پس اگر گناهی کرد بیرون میآید در میان آن نقطه نقطه سیاهی پس اگر اصرار نمود در معصیت زیاد میشود آن سیاهی و اگر توبه
نمود زایل میشود آن سیاهی و چنانچه توبه نکرد و معصیت زیاد شد تا آنکه فرا میگیرد آن سفیدی را پس آن سفیدی چون پوشیده شد هرگز برنمیگردد صاحبش
بسوی خیر ابدا و اینست قول خداوند کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ و در خصال مرویست از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که فرمود چهار چیز است که میمیراند دل را گناه بر روی گناه و زیاد سخن گفتن با زنان یعنی صحبت کردن با ایشان و مجادله با احمق که بگوید بگوئی

و در نظر دو دو چیز لیسوی خوبی و منیشینی با مردکان پس لیس گفت یا رسول الله لیست مردکان فرمود هر غنی خوش گذران و فضلی فرمود
چهار خصلت چیز است که فاسد میکند دل را و میرویاند نفاق را در دل چنانچه میرویاند آب درخت را اول شنیدن لهویات یعنی غنا و آلات
لهو و طرب و دشنام دادن و رفتن در خانه سلطان و طلب صید یعنی شکار و در کتاب عدة الداعی مرویست از آنحضرت که فرمود بدرستیکه گاه
مرتکب میشود بنده گناهی را پس فراموش میکند بسبب او علمی را که آموخته بود و در کتاب جعفریات مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
گمان میکنم احدی از شما را اگر فراموش کند چیزی از امر دین خود را مگر بجهت گناهی که بجا آورده و آنرا و نیز در عدة الداعی روایت کرده که خداوند
وحی کرد بداود علیه السلام که من کمتر چیزی که خواهم کرد به بنده که عمل نمیکند بآنچه میداند از هفتاد عقوبت باطنیه اینکه بر میدارم از دل او حلاوت ذکر خود
و در امالی صدوق مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام کمتر فرمود مالای منبر سؤال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید پس اشعث
بن قیس برخاست و گفت یا امیر المؤمنین چگونه جزیه میگیری از مجوس و بر ایشان کتابی نازل نشده فرمود چنین است بتحقیق که خداوند
فرستاد بر ایشان کتابی و مبعوث کرد بر ایشان پیغمبری و ایشان را پادشاهی بود شبی مست شد پس دختر خود را طلبید و بفراش خود با او
مقاربت کرد چون صبح شد و قومش شنیدند بر در خانه او جمع شدند و گفتند ای پادشاه کثیف کردی دین ما را و او را تباه نمودی بیا تا حد بر
تو جاری کنیم پس با ایشان گفت جمع شوید و سخن مرا بشنوید پس اگر عذری ظاهر شد برای آنچه کردم فبها و الا هرچه خواهید بکنید پس نزد او جمع
شدند پس با ایشان گفت آیا میدانید که خداوند نیافریده خلقی را بزرگوارتر از پدر ما آدم و مادر ما حوا گفتند راست میگوئی ای پادشاه گفت آیا
تزویج نکرد پسران خود را با دختران خود و دختران خود را به پسران خود گفتند راست گفتی این است دین پس بر همین پیمان بستند پس خداوند محو کرد
آنچه در سینه شان بود از علم و کتاب خداوند برداشته شد از میان ایشان پس ایشان کفاری اند که داخل میشوند در دوزخ بیحساب یعنی بی پرسش
و چون و چرا و حال منافقان سخت تر است از ایشان و در قصه بلعم نیز تصریح شده باین نوع از عذاب و در کتاب علل الشرایع مرویست
از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود خشک نمیشود اشکها مگر بجهت سختی و قساوت دل و سخت نمیشود دلها مگر بجهت معاصی و در جمله از اخبار رسیده
که دورترین مردم از خداوند صاحب قلب قاسی است و در کتاب غرر از آن جناب مرویست که از بزرگترین شقاوات است قساوت و در
تنبیه الخاطر شیخ ورام مرویست از جناب باقر علیه السلام که خشکی چشم و قساوت قلب و حرص بر دنیا از علامات نفاق است بلکه در تحفه العقول
مرویست از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود نگرفته خداوند بنده را العقوبتی که بزرگتر باشد از قساوت و نیز در آنجا مرویست از
جناب کاظم علیه السلام که فرمود خدایتعالی وحی کرد بداود علیه السلام که بگو به بندگان من که قرار ندهند میان من و خودشان نادانی را که فریفته
شده بدنیا که خواهد باز داشت ایشان را از ذکر من و از طریقه محبت دوست من و مناجات من ایشان آنند دزدان راه بندگان من بدرستیکه
پست تر چیزی که من خواهم کرد با ایشان آنکه برمیدارم شیرینی عبادت و مناجات خود را از دلهای ایشان و در امالی صدوق مرد
از جناب صادق علیه السلام که فرمود چون این آیه نازل شد وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا
لِذُنُوبِهِمْ بالا رفت شیطان بکوهی در مکه که آنرا ثور میگفتند پس به بلندترین آواز فریاد کرد عفریتهای خود را پس بگرد او جمع شدند و گفتند ای آقا
ما برای چه ما را خواندی گفت نازل شد این آیه پس کیست برای او یعنی ضایع کردن آثار او پس عفریتی از شیاطین برخواست و گفت منم برای
او چنین و چنان گفت تو قابل او نیستی پس دیگری برخاست و گفت مثل سخن او پس با و نیز همین جواب داد پس وسواس خناس گفت منم برای او
گفت بچه گفت وعده میدهم ایشان را و آرزومند میکنم ایشان را تا اینکه مرتکب شوند گناهی را آنگاه استغفار را از خاطر ایشان میبرم پس ابلیس گفت تو لی
قابل پس او را موکل کرد تا روز قیامت و چند جا خداوند باین رقم عقاب اشاره فرموده فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا و در جای
دیگر اشاره فرموده فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ و جای دیگر فرموده فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ

ملاوت مقادیر آیات و اخبار گذشت اینکه و مفادان از روی جهالت و متابعت هوای نفس و هوا و اختیار خود بجه رسیده
کند که یکی از آثار آن مرض قلب است پس برای این مرض مرض دیگر است که خداوند براثر آن مستولی سازد که موجب استحقاق
بر تا هر که مرتکب شود که مبتلا شده و از آن گناه سابق و چون مرتکب آن شد باز مرض دیگر از سوء کردار خود مرض از روی عقوبت
خداوندی بار رسد یعنی افزوده شود و همچنین پس هر درجه از مرض گناهی بالاتر و بزرگتر طلبد و چون افزوده شد گناه تازه بر امراض سابقه چیزی افزاید تا
آنجا که در دل بیماران و عمر شود بر قلب ایشان و از حدود شفاعت شفیعان بیرون برود و داخل شود در زمره «وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ
ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ» چنانچه در مقابل اگر کسی عمل کند به آنچه آموخته آن عمل نیز برای او علمی تازه آرد که بیفزاید بر شوق و رغبت او در عمل و باد
و بهتر از آنچه میکرد پس عمل تازه کند آن نیز علمی تازه آرد و همچنین بهر درجه از علم مقدمه شود از برای عملی بالاتر که او مقدمه شود از برای علمی دیگر چنانچه
خداوند میفرماید «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» از خداوند بپرهیزید بکردن آنچه واجب نموده و نکردن آنچه حرام کرده که خداوند شما را علم آموزد
و میفرماید «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» آنانکه هدایت یافتند و براه آمدند ایشان را ماندند
رفتند خدا تعالی هدایت ایشان را بیفزاید یعنی ثبوت و یقین و نمودن آیات و شرح صدر و اعانت فرماید ایشان را بر تقوای ایشان و حضرت صادق
علیه السلام فرمود هر که عمل کند به آنچه آموخته بیاموزد آنچه را که نداند او را خداوند آنچه نیاموخته مثال طایفه اول مثال جمعی است که از راه آباد روشن فراخ نزدیک
به خطر اعراض کنند و منحرف شوند و براه تاریک باریک پرخطری خود را اندازند که چون هر قدمی بردارند از مقصود دور و در ظلمت و خطری تازه افتند بجهل
سرعت سیر و قرب وصول بمقصود و گمان نجات از آن مهلکه پس هر قدر پیش افتند از مقصود دورتر شوند چه در پی دارد زیادتی ظلمت و گمراهی و خطرناکی را
تا آنگاه که راه مقصود بسته و از مراجعت مأیوس و در آن وادی حیران لاجرم بدست دزدان راهزن و یا بچنگ درندگان خونخوار یا چاه و گودال
برو در افتند و هلاک شوند و مثال طایفه دیگر چون گروهی که با چراغ در آن جاده مستقیمه افتند و سیر کنند تا بمقامی رسند که در هر مرحله آن چراغی روشنائی
از مقصد و نوری تازه باشد که بر روشنی چراغ خودشان بیفزاید پس چراغ علم این طایفه را وادارد که بر آن راه مستقیم افتند و سیر نمایند و بدیدن آن
نشانه‌ها علامتها یقین و وثوقشان برسانند که این راه بسوی مقصد زیاد شود و هر قدر نور علم و یقین زیاد شود در سیر بیشتر همت گمارند و جهد کنند تا
بمقامی رسند که آن چراغ درخشنده مهری گردد که بتابش او مقصد را بنظر درآرند که اگر تمام جهانیان بخلاف جاده او سیر کنند هیچ در خواطر خیالش شبهه خلافی
خطور نکند پس ظاهر شد که هر چه باین دو فرقه میرسد از اسباب قرب بحق یا بعد از حق همه از روی نتیجه کردار خودشانست پس در خذلان و اعانت و توفیق
و هدایت از جبر و اکراه اثری و نشانی نباشد بصریحه «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»

در اینکه معاصی ناشی از جهالت است

چون فی الجمله بر ناظرین مکشوف شد که آنچه عامه ناس گرفتارند بآن از بلاها و رفتن نعمت و سایر امراض قلبیه و محرومی از فیوض نعمتهای الهیه همه از
نتایج گناهان و بدی کردار و نیات ایشانست پس گوئیم آنچه مرتکب شوند از معاصی همه از روی جهل است که یکی از مقدمات ترک عمل باشد که ذکر شد چه
انسان عاصی مرتکب مبغوضات الهی نشود مگر اینکه انکار کند وجود صانعی یا با وجود حجتها و وسایط الهیه از انبیا و اوصیا یا انکار کند معاد و جنت و نار را
یا با وجود جزای در دین معتقد نباشد چنانچه بعضی از اسماعیلیه و غیر ایشان را اعتقاد اینکه آنچه در شرع رسیده از محرمات همه اشاره است باشخاص معهود
و مراد از حرمت بیزاریست از آنها و یا ست که اوامر و نواهی خدا نیز را یا کوچک شمرد عذابها را که وعده داده یا باور داشتن اعتقاد بحرام در دین
حرامی از حلال تمیز نداده یا بامید خوردن تریاق تجز آخر عمر از ضرر حالیه زهر گناه ایمن گشته یا از برای آن چندان ضرری اعتقاد نکرده و غیر آن از مراتب
جهالت که بی تحقیق تمام آن یا بعضی از آن کس مرتکب گناه نگردد مگر اینکه پس آنرا که علم بصانع و حجج علیهم السلام و معاد باشد و حرام را از حلال جدا نموده
در سختی کار و شدت عذاب گرفتن خداوند صاحبان گناه را در دنیا و آخرت از روی بصیرت و شنیدن از راست گویان آگاه گشته چون
کسی باشد که در سیره زندگی و طریقه معاش بر زهری قاتل واقف شود و باحتمال رسیدن تریاق آن که در مکانیست معلوم چه ضرر متیقن حالیرا احتمال

رسیدن مرتبه بین آن مرتکب شود مگر اندکی در کمی از اوقات که کثرت شوق بطبع و لذت قلبی که موجود است در آن غافل کند صاحبش را از قصور عاقبت

جا میشود یعنی وا میرود دیگر تاریخی بر دنبال آن و از اینجا معلوم شده که معلق کردن خداوند قبول توبه را باینکه گناه ناشی از روی جهالت باشد چه فرموده

اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ السُّوْٓءَ بِجَهَالَةٍ جز این نیست که قبول توبه بر خداوند تعالی برای آنهاست که گناه کنند بنادانی ج

نه اینکه مخصوص گناهیست که جاهل باشد بآن عصیان بلکه بدانند که عقوبت دارد و بدانند که عاجل بر جهان لذت نادانی بر لذت آجل و عقوبت آن

اگر گذشت دو در ما خبر عیاشی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر گناه که کند بنده اگرچه عالم باشد او جاهل است که در خطر انداخته

جان خود را بمعصیت پروردگار خود و همچنین که خداوند حکایت کرده قول یوسف را به برادران خود هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ

وَاَخِيْهِ اِذْ اَنْتُمْ جَاهِلُوْنَ پس نسبت اذیت یوسف را در از جهالت بجهت افکندن نفسهای خود در خطرات فرمود خداوند نیز در انعام میفرماید

اِذَا جَآءَكَ الَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِاٰيٰتِنَا فَقُلْ سَلٰمٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ اَنَّهٗ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ

سُوْٓءًۢا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْۢ بَعْدِهٖ وَاَصْلَحَ فَاَنَّهٗ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ چون نزد تو آیند آنان که ایمان آورده اند بآیات ما بگو سلام

باد بر شما واجب گردانید پروردگار شما بر ذات خود که هر که کرده باشد از شما بدی بنادانی پس توبه کند و اصلاح نماید آنچه گناه فاسد نموده چون که حقیقتاً او

آمرزنده و بخشاینده است و در نحل فرموده ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِيْنَ عَمِلُوا السُّوْٓءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوْا مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ وَاَصْلَحُوْٓا

اِنَّ رَبَّكَ مِنْۢ بَعْدِهَا لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ فی الحقیقه چون اعظم اسباب ابتلای بمعاصی جهالت است انبیای عظیم القدر با علو قدر و شأن

بخدای پناه برند و استعاذه نمایند چنانچه از قصه بقره توان یافت که چون قوم حضرت موسی گفتند بآنجناب اَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا یعنی ما را

سخریه و بازیچه گرفتی فرمود اَعُوْذُ بِاللّٰهِ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْجٰهِلِيْنَ پناه میبرم بخدا و نداز آنکه باشم از نادانان که سخریه

و استهزا کنند از نادانی و جناب یوسف میفرماید اِلَّا تَصْرِفْ عَنِّيْ كَيْدَهُنَّ اَصْبُ اِلَيْهِنَّ وَاَكُنْ مِّنَ الْجٰهِلِيْنَ

اگر تو برنگردانی از من کید زنان را میل کنم بسوی ایشان و محسوب شوم از جاهلان و خداوند بجناب نوح میفرماید اِنِّيْٓ اَعِظُكَ اَنْ

تَكُوْنَ مِنَ الْجٰهِلِيْنَ بدرستیکه پند دهم ترا که مبادا از جاهلان باشی یعنی آنهائیکه ندانند قبح معصیت جهالت را از روی عدم

معرفت و بخاتم النبیین صلی الله و آله و سلم فرمود وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدٰى فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْجٰهِلِيْنَ

اگر خواستی خداتعالی هر آینه بهم آوردی ایشان را براه راست پس مباش از جاهلان یعنی از آنهائیکه سر قدر ندانند و حکمت و مصالح معتقد

نباشند پس ظاهر شد از این کلمات که اول معصیتی که از هر مکلف سر زند پس از اجتماع شرایط تکلیف در او و جبلت هر معصیتی که از هر مکلفی سر زند

سببش اعراض و سرکشی و نافرمانی و بی اعتنائی اوست باینکه حجتی هست از جانب خداتعالی بر او از نبی یا وصی یا عالم یا جانشین او که باید حکم تمام

امور معادیه و معاشیه از حرکات و سکنات و خطرات و حالات و معاشرات و عبادات خود را از او یاد بگیرد و عمل نماید و نشود که خداوند خلقی

آفریند و از آنها چیزی خواهد از کردنیها و نکردنیها و مهیا نفرماید کسی را که مردم از او بیاموزند آنگاه عمل نمایند و در روز پسین عذری نداشته باشند

بلکه در روز نخست اول حجت خود آفرید و خلعت دانش و تبلیغ و رسالت و صفت را بخشید آنگاه رعیت تا از اول زمان تکلیف و می بی حجت

بر او نگذرد که نقض غرضی از آفرینش پدید آید و آنچه از او مطلوبست نتواند برآورد چنانچه در آخر کار در زمان انقراض عالم اول سلسله رعیت منقرض

شود آنگاه حجت از دنیا بیرون شود و در علل الشرایع مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود اگر از مردم دو نفر باقی باشند یکی از آنها

امام است و فرمود آخرین کسیکه میمیرد امام است تا آنکه حجت نگیرد احدی از خلق بر خدای عزوجل که واگذاشت او را بی حجت و در اخبار بسیار

که از ابتدای خلق عالم تا انقضای آن ساعتی نگذشته که خالی ماند از حجت و فرمودند اگر حجت نباشد ارکان او از هم بپاشد و با الجمله اعراض

و سرکشی سبب بقای جهالت فطریه است اگر رفع نشود برافکند صاحبش را در بدترین گردابهای معاصی و رفع آن منحصر است بدر آمدن بزیر بار اطاعت

[illegible]

اتفاق و منافعت ... ایشان را هدایت ... و چنانچه اول معصیت ... نفس ... و مادر را اذیت ... فصل اول معصیتی که ...
... زبان ... که ... معاصی قلبیه و تخویف و قتل نفس ... باشد و این ... عقوق است که
از اعظم کبایر ... و ... کبایر ... تمام جوارح و اعضاء و قوای داخلی و خارجی ... بعضی کبایر که مخصوص ...
چون غیبت زبان و شرب خمر ... و نظر بنامحرم بچشم و زنا ... و شنیدن غنا بگوش و ... کبایر ... که پیوسته با صاحبش ...
کاری و هر حالی که در اوست از خوردن و خوابیدن و عبادات و ... و غیر آن مثل ... فرار ... از ... فرموده بزرگترین کبایر ...
و عقوق یکی از آنهاست و خداوند عاق را جبار شقی شمرده و با شرک عقوق را یکجا آورده چنانکه احسان به والدین را با بندگی خویش در یکجا ...
از والدین نه همان پدر و مادر جسمانیست بلکه پدران حقیقی انبیا و اوصیا و علما باشند و آنچه از برای این والدین مقرر فرموده از احترام و توقیر و احسان ...
برابر او برای ایشان مقرر شده چنانچه مشروحا بیاید خصوصا در ذکر محل صدقه و ذکر فضایل سادات و بیان آنکه خمس و معنای خبر پدران حقیقی ...
شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرموده بزرگترین کبایر هفت است شرک بخداوند عظیم و کشتن نفسی که خدا
حرام کرده مگر بحق و خوردن مال یتیم و عقوق والدین و قذف زنان عفیفه و فرار از جهاد و انکار چیزی که خداوند نازل کرده اما شرک بخداوند عظیم پس ...
آنچه را خداوند در شان ما نازل کرده و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده پس ... انکار ایشان را بر خدا و رسولش ... اما قتل نفس
حرام پس کشتن حسین علیه السلام و اصحاب او ... و ... اما عقوق والدین پس خداوند
عزوجل فرموده در کتاب خود النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و هو اب لهم یعنی پیغمبر سزاوارتر است بمؤمنین از
خودشان و زنان او مادران ایشانند و خود آنجناب پدر است برای ایشان پس عاق کردند آنجناب را در خصوص ذریه و خویشان او و تمام شد
از خبر که مقصود بودن عقوق است بوالدین **ولی** فقه الرضا مذکور است بعد از ذکر پاره از آداب معاشرت با والد و امکان عقوق در حیات و بعد از
مردن که معلوم خود دین قایم مقام پدر است و واجب میشود برای او آنچه واجب میشود برای پدر پس ... و تمام این کلام در محل خود بیاید
انشاء الله پس عقوق از آنجا که اول عصیان بنی آدم بود و خداوند تعالی از این معصیت بزرگ که از او کشوده شد باب جرأت بسرکشی طغیان پس عذاب ...
برابر سایر معاصی دیگران باشد چنانچه رسیده و اول عصیان هر مکلف و سبب مبتلا شدن بسایر معاصی و گناهان باشد و چشیدن عذابهای اخروی
و دیدن مفاسد و بلاهای دنیوی که اشاره بانکه از آنها شد اعظم کبایر باشد پس از شرک ... اعظم اقسام او همین عقوق والدین روحانی و معلمین ...
با اعراض و مجانبت و دوری و مغایرت از مجالس ایشان و نرفتن در زیر بار اطاعت فرمان ایشان و نمودن در صدد ترویج و تقویت و ...
ایشان چه رسد باهانت و اذیت و تحقیر و اعانت در خواری و ذلت و ضعف و قلت ایشان بآنچه برآید از دست و قلم و زبان **باب چهارم**
در بیان لزوم احترام و تعظیم علماء و مؤمنین و طالبین معالم دین خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و بیان حقیقت معنی تعظیم و کیفیت آن بالنسبه باهل علم و
ذکر لزوم معاشرت و استیناس بآنها و فواید آن و در آن چند فصل است **فصل اول** در لزوم احترام و توقیر و قبح توهین و تحقیر اهل علم بر ارباب
بصیرت پوشیده نیست که فهمیدن و دانستن قدر بزرگواران و لازم الاحترام بودن شخصی یا طایفه از اهل دانش یا غیر ایشان از دو طریق
میتوان دریافت اگر چه بقابلیت فطری و موهبت الهی نیز پیدا شود ولی تحصیل قابلیت آن بسا میشود **اول** از دیدن و شنیدن گفتار شان ...
و مطالع در رفتار شان پسندیده و لازم الاتباع و سیره و سلوکشان حکیمانه و طریقه و آیین شان عاقلانه است هر شخصی و یا طایفه را توان یافت ...
و عظمت آنها اگر چه در صفات و افعال مجهول باشند و هر قدر شخص با دیده بصیرت ... در ... قولی و فعلی و سلوک و ... دین یا دنیا نماید ...
قدر و عظم شانشان در قلب جلوه کند پس هر قسم که آنها با ایشان تعظیم کنند و بزرگ کنند و اگر واقف شد ... آنچه آنها واقف شد ... تعظیم و علت احترام ...
ایشان تخلف ... معقول ... عقلا ... صحیح معقول نیست ... است نزدیک آسمان برای کتاب اگر صفات پسندیده ...

در این سبب دیگر گوارا نیست تعظیم شخص لازم التکریم و تقدیر صفات کمالیه او چه بجز صفات وی بزرگی و دیگر او و فضل خاص گردد و چون او
اکرام آن شخص را بتعظیم و توقیر نیکو خواهد آمد و دین محتاج است بدانستن چیزها که موجب تعظیم است و دانستن موجبات و آن شخص این او
از هر جهت بیشتر و برتر و محکم تر از اول است و بزودی بدو نست برود اما طریق اول و در اینجا پس از صفت کردن در کلام ملک علام
و اخبار حضرت خیر الانام و ائمه هدی علیهم السلام و ملاحظه نمودن آداب شرعیه و امر فرمودن ایشان بتوقیر و تعظیم در موارد بسیار معتقد یکدیگر شرح کرده
کرده که دانشوران چه مرتبت و خطر ایشان چه قدر رفیع و بلند است و چه اندازه محترم بوده و با اینها قولا و فعلا چه نوع تعظیم مینمودند پس اگر
ایمان شخص بخدا ثابت و بحجت های او تمام و کردار و گفتار ایشان را منزه از عیب میداند و از عیبت و فساد دانست پس متابعت و پیروی قول و
اطاعت فرمان ایشان لازم و محتم و الا مقام اجمال ایمان پاک سخنی نیست چه کلام از تکالیف حرجیه آنانی است که از ایمان بهره برده اند پس
میگوییم که خداوند میفرماید یَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَالَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ بلند میکند خداوند آنانی را که ایمان
آورده اند از شما و کسانیکه داده شده اند ایشان درجات یعنی بلندی مراتب پس علما از میان مومنین بدرجاتی بلند در قیامت چنانچه از جمله
از اخبار روز جزا معلوم میشود یا بلند کرده در اصل خلقت در دنیا و آخرت نظیر آنچه فرموده در حق اهل البیت علیهم السلام وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا
که او آفریدن خداست ایشان را پاک از لوث معاصی و رذایل و قبایح هر چند قدرت بر فعل و ترک آن داشته باشند و اینکه کاهی بر ایشان گمان
کرده دلیل دانستن در العیاذ بالله با آن کثافات ملوث شده و خداوند بعد تطهیر بعد از آن با ایشان داده پس خداوند علما را که مومن کامل در
اصل خلقت بدرجه بلند کرده چنانچه در بصائر از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمودند بدرستیکه خداوند آفرید مومن را از طینت جنت
و هرگاه بخواهد خداوند خیر را برای بنده اش پاکیزه کند روح او را و جسد او را پس نمی شنود از خیر چیزی مگر آنکه میشناسد حق او را و نمی شنود چیزی را
منکر مگر انکار میکند او را و ظاهر است که این صفت صفت عالم عامل است چه غیر او یا اصلا خیر را نشنیده و یا شنیده نشناخته و معتقد نشده یا آنکه
را انکار نکرده و همچنین بلند کرده درجه ایشان بحسب صفات چنانچه فرموده اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ یعنی جز این نیست که بندگان
خدا ترس آنانند که علما هستند و خشیت خداوند از اعظم صفات حسنه نفسانیه است و کراجکی در معدن الجواهر از ائمه روایت نموده که اصل دنیا و
آخرت یک چیز است و آن خوف از خدای تعالی است و اکثر صفات حمیده از او ناشی میشود چون زهد و تواضع و ورع و اخلاص و خشوع و صبر بر تکلیف
طاعت و ترک معصیت و شبهات و صبر بر بلا و امثال و همچنین غیر خوف از سایر صفات نفسانیه چنانچه خواهی دانست و همچنین بلند کرده شان از
افعال ایشان که اِنَّ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ اِذَا یُتْلَی عَلَیْهِمْ یَخِرُّونَ لِلْاَذْقَانِ سُجَّدًا وَیَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا
اِنْ کَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا وَیَخِرُّونَ لِلْاَذْقَانِ یَبْکُونَ وَیَزِیدُهُمْ خُشُوعًا و بلند کرده درجه تشریف و احترام ایشان را
در دنیا و آخرت چنانچه در تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که عرض شد خدمت امام علی النقی علیه السلام که مردی از فقهای شیعه صحبت کرد
با بعضی از ناصبیها پس فقیه او را عاجز کرد و لال بدلیل و برهان بطوری که مفتضح و رسوا شد پس داخل شد بر آنجناب و در صدر مجلس شریف مسند بزرگی
گذاشته بودند و آنحضرت نشسته بود خارج از آن دست و در محضر همایون جماعتی بودند از علویین و بنی هاشم پس پیوسته آن حضرت آن فقیه را
بالا می برد تا آنکه نشاندش بر مسند و رو فرمود بسوی او پس گران آمد اینگونه احترام بر آن اشراف اما علویین پس آنجناب را بزرگتر از آن که سرزنش کنند
اما هاشمیین پس رئیس شان گفت یا ابن رسول الله این چنین مقدم میدارید عامیرا بر سادات بنی هاشم از طالبیین و عباسیین حضرت فرمودند حذر نمائید
از اینها کیکه فرموده خداوند در حق شان اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ اُوتُوا نَصِیبًا مِنَ الْکِتَابِ یُدْعَوْنَ اِلٰی کِتَابِ اللّٰهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ
ثُمَّ یَتَوَلّٰی فَرِیقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ آیا نظر نمیکنی بکسانیکه داده شده با ایشان سهمی از کتاب خدا که خوانده میشوند بسوی کتاب خدا تا حکم کند میانه
ایشان پس پشت میکنند فرقه از اینها در روی گردان باشند تعلب پس فرمود آیا راضی میشوید بکتاب خدا عز و جل حکم باشد گفتند بلی فرمود آیا نیست

در مراتب بلندی و برتری درجات علما	بلندی در قیامت	بلندی در اصل خلقت	بلندی در صفات	بلندی در افعال

[illegible]

فرموده یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم و اذا قیل انشزوا فانشزوا
یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات یعنی راضی شد برای عالم مؤمن مگر اینکه بلند شود درجه عالم بر مؤمن
بجهت آنکه راضی نشد برای مؤمن مگر اینکه بلند شود [illegible] بلند میکند خدا کسانی را که داده شده باشند شرف [illegible]
فرموده هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون آیا برابرند در یک رتبه آنهائی که میدانند و نادانان پس چگونه [illegible]
بلند کردن [illegible] قدر شخص را چنانچه [illegible] خدا [illegible] فلان [illegible] این آیه که تعلیم کرده [illegible]
باد هر آینه افضل است برای او از هر شرفی در نسب و اما اختصاص شیخ مفید مرویست که روزی سلمان فارسی داخل شد در مسجد
رسول صلی الله علیه و آله پس تعظیم کردند او را و مقدم داشتند و در صدر نشاندند بجهت اجلال و ادای حق پیری و اختصاص مصطفی و آل او صلوات
علیهم پس داخل شد عمر و نظر کرد بسوی او و گفت کیست این عجمی که در صدر نشسته پس حضرت بر منبر آمدند و خطبه خواندند و فرمودند
[illegible] مردم از عهد آدم تا امروز مثل دندانهای شانه اند فضلی ندارد عربی بر عجمی و سرخ چهره بر سیاه مگر بتقوی و سلمان دریائیست که
از او چیزی گرفته نمیشود و گنجی است که تمام نمیشود و سلمان از ما اهل بیت است و مانند نهریست که عطا میکند حکمت و افاضه مینماید برهان [illegible]
از ثمرات العلم اینست که ملائکه بالهای خود را بر زمین میگسترند برای طالب علم از روی رضا و خوشنودی چنانچه در اخبار بسیار وارد شده [illegible]
شفاعت کردن ایشانست در روز قیامت بعد از انبیاء علیهم السلام چنانچه در تفسیر امام مذکور است که حضرت امیر علیه السلام فرمود که [illegible]
[illegible] شیعیان ما [illegible] شیعیان ما را از ظلمت جهل بنور علمی که [illegible] رسیده بما بیاید در روز قیامت [illegible]
[illegible] باشد که روشنی کند جمیع اهل عرصات را و حله پوشیده باشد که برابری نکند با یک تار آن تمام دنیا پس منادی از جانب حق تعالی ندا
کند [illegible] این عالمی است [illegible] از آل محمد صلی الله علیه و آله [illegible] هر کس را که این عالم در دنیا از حیرت جهل بیرون
آورده [illegible] چنگ بزند تا او را از حیرت و ظلمت عرصات بنزهت و جنات رساند پس هر که از او [illegible] یافته باشد
در بهشت درآید و حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که از پدرم شنیدم که علمای شیعیان ما چون محشور گردند بقدر علوم و ارشادشان خلعتها
بر ایشان پوشانند حتی اینکه [illegible] باشد بر یکی از ایشان هزار هزار حله از نور پوشانند و منادی از جانب خدا ندا کند که ای [illegible] که تکفل کردید
آل محمد را [illegible] برداشت نمودید و رعایت کردید [illegible] از پدران حقیقی [illegible]
[illegible] شاگردان شما بودند بقدر آنچه از شما [illegible] ایشان را خلعت پوشانید پس بقدر تعلیمشان [illegible]
تا اینکه [illegible] خلعت [illegible] و همچنین ایشان خلعت پوشانند جمعی دیگر را که از ایشان یاد گرفته اند [illegible]
بخشیده اند بایشان عوض کنید و مضاعف گردانید پس حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که [illegible] بهتر است از آنچه آفتاب بر
آن تابیده [illegible] و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمودند که میگویند بعابد در روز قیامت چه خوب مردی بودی [illegible] نفس خود
[illegible] مردم را از [illegible] خود آسوده کردی [illegible] نجات [illegible]
برایشان نعمتهای بهشت خدا را [illegible] بر ایشان خوشنودی خدا را پس [illegible] میگویند [illegible] آل محمد [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] شفاعت کن کسانی را که [illegible] شفاعت [illegible] داخل بهشت شو [illegible]
[illegible] فئام که هر فئامی صد هزار کس باشند که بعضی از او کسب علم کرده اند و بعضی [illegible] شاگردان [illegible]
قیامت پس ببین چقدر فرق است میان این دو منزلت [illegible] از جناب صادق علیه السلام مرویست که چون [illegible]
[illegible] خدای [illegible] عالم و عابد را پس چون [illegible] بعالم [illegible] شفاعت کن [illegible]

و در مجالس حسن توحید ایشان از اقسام حمد و تنزیهات الهیه است که نظر کردن بروی عالم عبادت قرار داده چنانچه در حدیث الحجر الاسود روایت
کرده که نظر بسوی کعبه عبادت است و نظر بسوی والدین عبادت و نظر بسوی قرآن بدون قرائت عبادت است و نظر بسوی روی عالم عبادت
است و نظر بسوی آل محمد علیهم السلام عبادت و نشستن نزد ایشان عبادت قرار داده و چنانچه در حدیث [illegible] از جناب صادق علیه السلام روایت
کرده که هیچ موجودی نزد حق تعالی [illegible] نزد عالم [illegible] از اینکه بنده ای بود پروردگار را که نشسته [illegible] عزت و جلال من که بر آسمانها
تراد بهشت [illegible] خانهای ایشان را تعظیم داشته و امر فرموده باحترام و بلند کردن آن فرموده فی بیوت اذن الله
ان ترفع و یذکر فیها اسمه [illegible] اکمال الدین از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که از بیوت خانهای انبیا و رسل و حکما و ائمه هدی علیهم
السلام است [illegible] تفسیر عیاشی از جناب صادق علیه السلام مرویست که حکمت معرفت و فقه در دین پس هر کس از شما فقیه شد پس او حکیم
و فرمود [illegible] از [illegible] تحسین [illegible] ترغیب [illegible] نزد شیطان از فقیه [illegible] بلند کردن آن [illegible] در باب آینده خواهد آمد و نیز خواب عالم را عبادت
قرار داده چنانچه [illegible] صاحب نهج البلاغه است [illegible] عیون و غیره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که سه مرتبه فرمود خدایا
رحم کن خلفای مرا کسی عرض کرد کیست خلفای شما یا رسول الله فرمود کسانیکه روایت میکنند احادیث مرا و سنت مرا پس یاد میدهند آنها را
[illegible] بمقتضای این خبر شریف آنست که باید رفتار کرد با خود آنجناب [illegible] از جانشین خود خوانده و جانشین شرکت با کسی که او را در جایش نشانده در اجرای
احکام مگر در آنچه معلوم شود که از خصایص ذات [illegible] کیفیت تعظیم آنجناب که در قرآن ذکر شده پاره از آن خواهد آمد [illegible] شیخ کشی در رجال خود از
جناب صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود بشناسید مقام و منزلت شیعیان ما را بقدر آنچه نیکو میدانند از روایات ما در روایت دیگر فرمود
بشناسید منزل مردم را [illegible] روایت ایشان [illegible] و ایضاً از ابی الجارود نقل کرده که گفت گفتم باصبغ بن نباته چه اندازه بود مقام [illegible] در نزد
حضرت امیر [illegible] گفت نمیدانم [illegible] اینکه شمشیرهای خود را [illegible] و پس هر کس اشاره میکرد میزدیم او را بآن شمشیر و میفرمود بما تعهد کنید تعهد کنید
پس قسم بخدا که تعهد شما برای طلا و نقره نیست و تعهد شما [illegible] قومی پیش از شما از بنی اسرائیل معاهده کردند میانه خود بعضی از برای بعضی [illegible]
از ایشان تا اینکه پیغمبر قوم خود شد یا پیغمبر [illegible] خود یا پیغمبر نفس خود شد و بدرستیکه شما بمنزله ایشانید جز اینکه پیغمبر نیستید و علامه [illegible]
اول کتاب بحار روایت نموده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که علمای امت من بمنزله انبیای بنی اسرائیل اند پس هرچه معلوم نشود که از خصایص
خاصه انبیاست چون عصمت [illegible] و نزول وحی [illegible] آنها [illegible] از آن بهره [illegible] در باقی فضایل و احکام و آداب متعلق با ایشان [illegible]
[illegible] است آنچه رسیده که ایشان وارث انبیا و نواب ائمه اند و حجت اند بر خلایق از جانب ایشان چنانچه در کافی از جناب [illegible] روایت
کرده که علما [illegible] ورثه انبیاند و بدرستیکه انبیا میراث نگذاشته اند دینار و درهمی بلکه میراث گذاشتند علم را پس هر که گرفت چیزی از آنها تحقیق
که گرفته بهره تامی و ایضاً از عمر بن حنظله روایت کرده که از جناب صادق علیه السلام سؤال کرد که میان دو نفر از اصحاب ما منازعه شده [illegible]
باید [illegible] چه کنند فرمود نظر میکنند [illegible] از شما کسیکه روایت کند احادیث ما را و تامل نماید در حلال و حرام ما و بشناسد احکام ما را پس
باید راضی شوند بحکومت او و بدرستیکه من او را حاکم گردانیدم بر شما پس هرگاه حکم نماید و از او قبول ننمایند استخفاف کردند حکم الهی را و رد کردند بر ما و رد
کننده بر ما رد کننده بر خداست و آن در حد شرک بخداوند است [illegible] تهذیب مرویست که آنحضرت ابو خدیجه را فرستاد بسوی اصحاب خود
و فرمود بگو بآنها مردی را میان خود قرار دهید که شناخته باشد حلال و حرام ما را پس بدرستیکه من او را قاضی کردم بر شما و در اکمال الدین مرویست که
حضرت حجت علیه السلام در جواب توقیع اسحق بن یعقوب نوشتند اما حوادث واقعه پس رجوع کنید در آنها بسوی روات حدیث ما پس ایشان حجت منند بر
شما و من حجت خدایم [illegible] احتجاج مرویست که حضرت صادق علیه السلام بحسن بصری فرمود [illegible] در تفسیر آیه شریفه وجعلنا بینهم و بین القری
التی بارکنا فیها قری ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین [illegible]

ظاهر زمان [illegible] شیعیان [illegible] فرمودند که [illegible] حضرت [illegible]
السلام بود نوشته شیخ جلیل [illegible] بن حسین بن عبدالصمد مرحوم است اما بعد یا اخی ومعتمدی یا ابا الحسن علی بن
الحسین القمی وفقك الله لمرضاته وجعل من ولدك [illegible] الصالحین برحمته و در آخر آن است یا اخی وانا امر جمیع
شیعتی بالصبر زهی شرافت علم که صاحبش با مدح حضرت امام علیه السلام با چنین خطاب کند و هم در آن کتاب مسطور است که از
حضرت حجت بشیخ مفید علیه الرحمه نوشته و در اول یکی از آنها چنین است بسم الله الرحمن الرحیم سلام علیك ایها الناصر للحق
الداعی الیه بکلمة الصدق و در عنوان دیگری چنین است للاخ السدید والولی الرشید الشیخ المفید محمد بن محمد
بن النعمان ادام الله اعزازه من مستودع العهد المأخوذ علی العباد بسم الله الرحمن الرحیم سلام علیك
ایها الخالص فی الدین المخصوص فینا بالیقین فانا نحمد الیك الله الذی لا اله الا هو ونسئله الصلوة علی محمد
وآله الطاهرین ونعلمك ادام الله توفیقك لنصرة الحق واجزل مثوبتك علی نطقك عنا بالصدق انه
قد اذن لنا فی تشریفك بالمکاتبة وتکلیفك ما تؤدیه عنا الی موالینا قبلك و در اول دیگری چنین است هذا
کتابنا الیك ایها الاخ الولی والمخلص فی ودنا الصفی والناصر لنا الوفی حرسك الله بعینه التی لا تنام و در اول چهارمی
چنین است هذا کتابنا الیك ایها الولی الملهم للحق العلی و در مجالس المؤمنین مذکور است که این چند بیت منسوب بآن حضرت
که در مرثیه شیخ علیه الرحمه فرموده اند بر قبر آن بزرگوار نوشته دیدند لا صوت الناعی بفقدك انه یوم علی آل الرسول عظیم ان کنت
قد غیبت فی جدث الثری فالعدل والتوحید فیك مقیم والقائم المهدی یفرح کلما تلیت علیك من الدروس
علومه و در کتاب فصول سید مرتضی مذکور است که علو مرتبه هشام بن الحکم بجائی رسید که در خدمت جناب صادق علیه السلام که در منی بخدمت آنحضرت
رفته و در آن زمان جوان تازه خط بود وجمعی کثیر از مشایخ شیعه در مجلس آنحضرت نشسته بودند پس آنحضرت او را بالاتر از همه جا داد با آنکه آنها کهن سال بودند
و چون آنحضرت از قرائن حال استنباط نمود که آن جماعت را تقدیم هشام دشوار آمد رو باصحاب فرمود وگفت این یاور ماست بدل و زبان و دست
شیخ صدوق روایت کرده از احمد بن محمد بن ابی نصر که از اجلای فقهای شیعه است که گفت حضرت رضا علیه السلام حماری برای من
فرستاد پس سوار شدم و بخدمت آنحضرت مشرف شدم و آن شب در خدمت ایشان ماندم تا آنکه گذشت از شب آنقدر که خدا خواست پس
چون خواست برخیزد فرمود من نمی بینم ترا قادر بر مراجعت بمدینه گفتم بلی فدای تو شوم پس فرمود شب را بسر بر نزد ما و صبح کن ببرکت خدای عز
وجل گفتم چنین کنم فدای تو شوم فرمود ای کنیز فرش کن از برای او فرش مرا و بینداز از برای او لحاف مرا که در آن میخوابم و بگذار زیر سرش متکای
مرا پس در نفس خود گفتم که رسیده باینچه من رسیدم در امشب بتحقیق که قرار داد از برای من از منزلت در نزد او وعطا فرمود از فخر چیزی که نداد
آنرا باحدی از اصحاب، حمار خود را فرستاد برای من و فرش کرد فرش خود را برای من و شب را بسر بردم در لحاف او و گذاشته شد در زیر سر
من متکای او در رسید باینچنین مقام احدی از اصحاب ما که بدین من در نفس خود چنین میگفتم و حضرت نشسته بود فرمود ای احمد بر نفس تو بسوی
این فخر تذلل کن برای خدای عز وجل قدس رجال کشی مرویست که حضرت صادق علیه السلام به ابان بن تغلب فرمودند با اهل مدینه
بنشین که من دوست میدارم دیده شود در شیعیان من مثل تو ف نجاشی روایت نموده که حضرت باقر علیه السلام باو فرمودند
بنشین در مسجد مدینه وفتوی بگو برای مردم که من دوست میدارم که دیده شود در شیعه مثل تو ف ابن شهرآشوب در مناقب روایت
کرده که عبدالرحمن سلمی تعلیم کرد فرزند امام حسین علیه السلام را سوره فاتحه پس چون خواند در پیش پدر بزرگوار عطا کرد بعبدالرحمن هزار اشرفی و
هزار خلعه و پر کرد دهنش را از در پس کسی از جهالت اعتراض کرد بر این موهبت فرمود کجا این عطای ما مقابله میکند با عطای او یعنی تعلیم

و از آن جمله در کتاب نهج البلاغه در عهدنامه که حضرت امیر علیه السلام برای مالک اشتر نوشته اند در ضمن بعضی تکالیف امرا و حکام
شرع مذکور است که در صفت بده در عطای آنها بقدری که حاجتشان را از مردم بردارد و ایشانرا در نزد خود قرب و منزلتی بده که طمع نکند در آن
احدی از خاصه تو و در کتاب کافی از آنجناب مرویست چون عدی بن حاتم بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شد آنحضرت او را داخل خانه
خود نمود و نشست و نبود در خانه جز حصیری و متکائی از پوست و آنرا برای او گذارد پس حضرت بر آن حصیر نشستند و عدی بر متکا نشست و دیگران نقل کرده اند که خود آنحضرت بر زمین نشستند
و در تفسیر امام علیه السلام مذکور است که شخصی را کسی در خدمت حضرت سجاد آورد باعتقاد اینکه او کشنده پدر اوست پس آن مرد اعتراف کرد پس
حکم فرمودند بثبوت قصاص بر او و خواهش کردند که از او در گذرد تا خداوند اجر او را زیاد کند پس گویا نفس او راضی نبود پس حضرت فرمودند بمدعی خون
او اگر بخاطر داری برای این مرد حقی بر خود پس ببخش او را و از این جنایت او در گذر از این گناه پس عرض کرد یابن رسول الله او را حقی بر من است اما نه به
حدی که از خون پدرم بگذرم فرمودند پس چه قصد داری عرض کرد بعوض خون پدرم میخواهم او را بکشم و اگر بخواهد آن حقی را که بر من دارد مصالحه کند
مصالحه میکنم و از او میگذرم حضرت فرمود چیست حق او عرض کرد یابن رسول الله مرا تعلیم داده و آموخته توحید خداوند و نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و امامت علی علیه السلام پس حضرت فرمود پس این تلافی نمیکند بخون پدر تو بلی والله وفا کند این خونهای تمام اهل زمین را از اولین تا آخرین سوای ائمه
علیهم السلام اگر کشته شوند و وفا نمیکند بخون ایشان هیچ چیز آیا قانع میشوی از او بدیه یعنی خونبها گفت آری حضرت بقاتل فرمود آیا میگردانی برای من
ثواب تعلیم تو او را تا ببخشم خون پدرش را پس آن نجات یابی از قتل عرض کرد یابن رسول الله من محتاجم بآن و تو بی‌نیازی پس بدرستیکه معاصی من بزرگ
است و دین من میان من و این مقتول است نه میان من و این ولی پس حضرت فرمود پس آیا خود را تسلیم کنی از برای کشتن محبوبتر است در نزد تو از ثواب
تعلیم گفت آری پس حضرت فرمود بولی مقتول معادل کن جنایت این مرد را با انعامش بتو اما کشتن پدرت پس او را محروم کرد از لذت دنیا و تو را
نیز محروم کرد از انتفاع از او پس خود بسنج این معنی را که اگر صبر کنی و تسلیم نمائی پس رفیق پدرت خواهی بود در بهشت و چون آموخت بتو ایمان را او واجب
کرد برای تو بهشت دائمی خدا را و نجات داد ترا از عذاب دائمی پس احسانش بتو چندین برابر بیشتر از جنایت او است پس یا آنکه می بخشی او را بجزای احسان
او بر تو تا آگاه کنمت بحدیثی از فضایل رسول صلی الله علیه و آله که بهتر است برای تو از دنیا و آنچه در او است و یا اینکه اگر از عفو ابا نمائی از اینکه ببخشی
او را پس بدهم بتو دیه را تا تو مصالحه کنی او را بر آن پس برای او نقل میکنم آن حدیث را نه برای تو و آنچه از دست تو بر آید از این حدیث بهتر است
از دنیا و آنچه در او است اگر عبرت بگیری یاد پس آن مرد گفت یابن رسول الله بخشیدم او را بی دیه و چیزی دیگر مگر طلب رضای خداوند و بجهت فرمودن شما
پس بیان فرما یابن رسول الله آن خبر را پس حضرت بیان فرمود و قدری از آن در تفسیر هست و بقیه آن از اصل ساقط شده و در کتاب تحف
العقول منقول است که حضرت کاظم علیه السلام بهشام فرمود ای هشام یاد بگیر از علم آنچه را ندانی و تعلیم کن بجاهل آنچه بدانی و تعظیم کن عالم را بجهت
علمش و بگذار منازعه با او و کوچک کن جاهل را و مران او را از خود بلکه نزدیک خود بیارش و بیاموزش علم را و در کافی از عبدالله بن عجلان
سکونی روایت کرده که گفت عرض کردم بخدمت حضرت باقر علیه السلام بدرستیکه گاه هست قسمت میکنم چیزی را میان اصحاب خود که بآن مواصلت
میکنم با ایشان پس چگونه بدهم ایشانرا فرمود عطا کن بایشان بموجب هجرت در دین و فقه و عقل و چون در سلسله علمای این امت رئیس و مقدم جناب
سلمان فارسی است و در صورت عهدی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای اقارب و عشایر او که از کفار بودند نوشته اند نهایت تعظیم و تجلیل
از آنجناب بود و قدری از آنرا ابن شهرآشوب در مناقب و صاحب تاریخ گزیده نقل نموده چنانچه در کتاب نفس الرحمن ذکر نمودیم و در سال تألیف
این کتاب میمون ذریه منسوب بآن جناب از اهل شیراز بسامره مشرف شدند و با ایشان طوماری کهنه بود که بخط خوش و جدول طلا بود و در آن بود
عهد مرقوم و عهدی دیگر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که بخط حضرت امام حسین علیه السلام است و هر دو از روی نسخه بود که از نسخه اصل نوشته شده
بود و ترجمه اول بین سطور دیدیم پس از اتمام ذکر عهد نوشته شده بود و در آخر آن ثبت بود اسامی شهود و در صحت نسبت خط عهد دویم بآن حضرت از

[illegible] من رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible]

هذا كتاب من رسول الله الى حي فروخ الفا[رسي]

سلمان الفارسي رضي الله عنه واهل بيته وعقبه وما تناسلوا من اسلم منهم او اقام [على دينه] سلام الله

الاحد اليكم ان الله امرني ان اقول لا اله الا الله وحده لا شريك له اقولها وامر الناس بها

والخلق خلق الله والامر كله لله خلقهم واحياهم واماتهم وهو ينشرهم واليه المصير وكل امر

يزول وينفد ويفنى وكل نفس ذائقة الموت ولا مرد لامر الله ولا نقصان لسلطانه ولا دفاع [لامره]

لعظمته ولا شريك له في ملكه سبحان مالك السموات والارض يقلب الامور ويبتدي الخلق كما

يشاء سبحان الذي لا يحيط به صفة قائل ولا يبلغه وهم متفكر ولا يدركه بصر الذي افتتح بالحمد

كتابه وجعل له ذكرا ورضي به من عباده شكرا احمده على نعمه التي [لا يحصيها] احد [illegible] من حمد الله

واشهد ان لا اله الا الله هو ولي العفو والبر والكلاءة والعصمة يا ايها الناس اتقوا ربكم و

اذكروا يوم ضغطة الارض ونفخ نار الجحيم والفزع الاكبر والندامة والوقوف بين يدي رب العالمين

اذ تلكم [ما] انتم المرسلون لتسألن عن النبأ العظيم ولتعلمن نبأه بعد حين ثم امرني به وصية قديما

جاءني من وحي ربي له ما لنا وعليه ما علينا وله العصمة في الدنيا والسرور في جنات النعيم مع الملائكة

المقربين والانبياء المرسلين والامن والخلاص من عذاب الجحيم هذا ما وعد المؤمنين وان الله يرحم

من يشاء وهو الحكيم العليم شديد العقاب لمن عصى وهو الغفور الرحيم ولو انزل هذا القرآن على جبل

لرايته خاشعا متصدعا من خشية الله فمن لم يؤمن به فهو من الضالين ومن آمن بالله وبه [illegible] وبرسوله

فهو في درجات الفائزين وهذا كتابي ان لهم ذمة الله وذمة رسول الله صلى الله عليه وآله و

سلم وعلى ابنائهم وعلى دمائهم واموالهم في الارض التي [هم] عليها سهلها وجبلها وعيونها ومراعيها

غير مظلومين ولا مضيق عليهم فمن قرئ عليه كتابي هذا من جميع المؤمنين فليحفظهم ويبرهم ويحوطهم و

يمنع الظلم عنهم لا يتعرض لهم بالاذى والمكاره وقد رفعت عنهم جز الناصية والزنار والجزية الى الحشر و

النشر وسائر المؤن والكلف ايديهم مطلقة على بيوت النيران وضياعها واموالها لا يمنعون من اللباس

الفاخر والركوب وبناء الدور والاصطبل وحمل الجنائز واتخاذ ما يجدون في دينهم ومذاهبهم ويفضلوا

على سائر الملل من اهل الذمة بان حق سلمان رضي الله عنه واجب على جميع المؤمنين رحمهم الله

فانزل الي بالوحي ان الجنة الى سلمان اشوق من سلمان الى الجنة وهو ثقتي وامين وناصح لرسول الله و

المؤمنين وسلمان منا فلا يخالفن احد هذه الوصية فيما امرت به من الحفظ والبر لاهل بيت

سلمان وذراريهم من اسلم منهم او اقام على دينه ومن خالف فقد خالف الله ورسوله وعليه اللعنة

الى يوم الدين ومن اكرمهم فقد اكرمني وله عند الله خير ثواب ومن آذاهم فقد آذاني وانا خصمه يوم القيامة

جزاؤه جهنم وبرئت منه ذمتي والسلام عليكم وليحفظكم [illegible] وكتب علي بن ابي طالب بامر رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم محفوظ بوده ترجمه‌اش بپارسی [illegible] از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله [illegible] درخواستند [illegible]
مجوس نجاوندان و خادمان با دانایان آتشکده یا قاضیان کبران و جمشید و تباره و فرزندان ایشان نسخه فرمانی است بخط [illegible]
علی بن ابی طالب علیه السلام این نامه‌ایست از پیغمبر خدا بسوی جمشید فروخ پارسی سلمان فارسی که خداوند او خوشنود باد
و اهل بیت او و هرکه از پس او آید و آنچه از نسل ایشان آید که با آنکه از ایشان اسلام آرند یا بر کیش خود بمانند درود ایزد یکتا بسوی تو باد بدرستیکه
خداوند فرموده مرا که بگویم نیست سزاوار پرستش جز خدای یکتای که نیست مر او را انباز و بیگویم آنرا و از بیگویم مردم را بکفتن آن و آفریدگان آفرینش
ایزدند و تمام کارها خدا راست که آفریده ایشان را و میرانده ایشان را و زنده کند ایشان را پس از مردن و بسوی اوست بازگشتن و هر چیزی نابود گردد
و نابود و نیست شود و هر چیزی بچشد مرگ را و بازگشتن نیست مر زمان خدا را و کی نباشد برای پادشاهی او و پایانی نیست برای بزرگی او و انبازی نبود مر او را در
ملکش پاکست از هر زشتی دارای آسمانها و زمین که به هیچکار از کارها آنچه که بخواهد پاکست آنکه احاطه نتوانند بوصف گوینده و نرسد بادو اندیشه
فکر کننده و درک نکند او را دیده ابتدا فرمود بستایش خویش کتاب خود را و قرار داده آنرا برای خود ذکر کرده یاد کننده ستایش را و اقرار داد برای آن
ثواب بسیار اقتی و راضی شد بآن ستایش شکر از بندگان خود یعنی بعوض شکر نعمت بجاکردن راضی شد ستایش میکنم او را بر نعمتهای او که بشمار در نیاید
آنرا احدی بجز او انکس که حمد کند خدا را گواهی میدهم که نیست سزاوار پرستش جز خداوند پس دست مهر و ناظر در نهانی و آشکار و شایسته حرمت
و نگاهداری ای گروه مردم بپرهیزید از پروردگار خویش و بیاد آرید روز قرار دادن زمین بباد دمیدن آتش دوزخ را در روز بیم بزرگ و ایستادن
و ایشادن در حضور پروردگار عالمیان اعلام مینمودم شما را چنانچه اعلام نمود شما را پیمبران هر آینه پرسند شما را از خبر بزرگ و هر آینه خواهید دانست
خبر او را پس از زمانی پس هرکه بگرود باو و باور کند آنچه را رسیده بمن از وحی پروردگار من برای اوست آنچه برای ما است و بر اوست آنچه بر
ما است و برای اوست سلامتی مال و جان در سرای دنیا و خورسندی در بوستانهای نعمت یعنی بهشت با ملائکه مقربین و رسولان و ایمنی
و رستگاری از عذاب دوزخ این چیزیست که وعده داده مؤمنان را و بدرستیکه خداوند می‌بخشد هرکرا که بخواهد و اوست دانای حکیم که سخت است
عقابش مر آنرا که سرکشی کند و اوست آمرزنده مهربان و اگر فرود آید این قرآن بر کوهی هر آینه خواهی دید او را فروتن و درهم شکسته از بیم خداوند پس
هرکه ایمان نیاورد باو پس او هست از گمراهان و هرکه ایمان بیاورد بخداوند و بدین او و به پیغمبر او پس او در درجات رستگاران است و این
فرمان من است بدرستیکه برای ایشانست امان خداوند و امان رسول خدا که رحمت یزدان بر او و سلام بر او و بر پیغمبران باد بر خونهای ایشان
و مالهای ایشان در زمینی که اقامت کردند در آن از نرم و هموار و کوهستان و چشمها و چراگاه هایش که ستم دیده نشوند و تنگ کرده نشوند پس هرکس خوانده شود
بر او این نامه من از مؤمنین پس باید که محافظت کند ایشان را و نیکوئی نماید با ایشان و پاس ایشان نگاهدارد و منع نماید ستم را از ایشان و دیگر آنکه
و صدمات ایشان نباشد و من برداشتم از ایشان تراشیدن موی پیشانی را و بستن زنار در کمر و جزیه تا خمس و عشر که در زکوة است و باقی
مصرفها و رنجها و دستمهاشان رها است بر آتشکدها و وقفهای او و اموال او و مانع نشوند ایشان را از پوشیدن جامه فاخر و سواری و ساختن
خانهها و اصطبل و برداشتن جنازه و فراگرفتن آنچه می‌یابند در کیش و آئین خود و برتری دهند ایشان را بر سایر ملتها از اهل ذمه زیرا حق
سلمان رضی الله تعالی عنه واجب است بر همه مؤمنین که خداوند ایشان را رحمت کند و نازل شده بمن در وحی که بدرستیکه بهشت مشتاق
تراست بسوی سلمان از سلمان بسوی بهشت و او ثقه و امین من است و ناصح است برای رسول خدا و مؤمنین و سلمان از ما است پس البته
مخالفت نکند احدی این وصیت را از آنچه امر کردم باو از نگاهداری و نیکوئی برای اهل بیت سلمان و وارثان ایشان هر آنکه اسلام آورده از
ایشان یا بر دین خود ماند و هرکس خلاف کند پس تحقیق که مخالفت کرده خدا و رسول او را و بر او باد لعنت تا روز قیامت و هرکه اکرام کند
ایشان را پس تحقیق که مرا اکرام کرده و برای اوست نزد خداوند نیکی و مزد و هرکه بیازارد ایشان را پس تحقیق که مرا آزرده و منم خصم او در روز قیامت و پاداش

دو درح ... ورت از او ... وحب ... در ... سلام خواهد ... شناخت ... شنا ... من بعدها الی اخرها

با مر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در محضر ... وبعد ... تاریخ کرده بعد از ... سائر المؤمن والکلف حسن ... ثم ان سالوکم

فاعطوهم وان استغاثوا بکم فاغیثوهم وان استجاروا بکم فاجیروهم وان اساؤا فاغفروا لهم

وان اتی الیهم فامنعوا عنهم ولهم ان یعطوا من بیت المال فی کل سنة مائة حلة فی شهر رجب و

مائة فی الاضحیة فقد اسحق سلمان ذلک منا ولان فضل سلمان علی کثیر من المؤمنین وانزل

الی فی الوحی الخ یعنی اگر ایشان یعنی عشیره وخویشان سلمان از شما سؤال کنند عطا کنید بایشان واگر خواهش فریادرسی

درحال درماندگی بفریاد ایشان برسید واگر پناه آورند بشما ایشان را پناه دهید واگر بدی کنند پس بپوشانید آنرا بر ایشان واگر بایشان

بدی کنند ممانعت کنید از جانب ایشان ومقرر است که برای ایشان عطا کنند بایشان از بیت المال هرسال صد حله در ماه رجب و صد

در عید قربان پس تحقیق که مستحق شده سلمان این را از ما بجهت آنکه فضیلت دارد سلمان بر بسیاری از مؤمنین و در آخر عهد چنین نقل کرده

با مر رسول الله صلی الله علیه وآله فی رجب سنة تسع من الهجرة وشهد علی ذلک سلمان و

اباذر وعمار وبلال والمقداد وجماعة اخری من المؤمنین نسخه عهد دوم که ظاهراً انهم برای عشیره

جناب سلمان باشد اگرچه درآنجا ذکر نشده اسم ایشان ولکن این همه احترام ورعایت از مجوس نشاید مگر ملاحظه تعلق بانجناب

هذه نسخة اخری عهد ووثیقة من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام للموابذة وغیرهم

هذا کتاب من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام لبهرام شاد بن جوزاد رأس المجوسی والی المستولی

امر دینهم واهل بیته المنسوبین الی اذرباد ابی مار اسفنداران وذمته وذمة رسول الله صلی الله

علیه وسلم وامرت اهل طاعة الله ورسوله من جماعة المؤمنین والمسلمین المتقلبین اعمال النواحی و

المجاهدین فی سبیل الله فی ثغورهم بحفظکم وحیاطتکم والوفاء عنکم والاحسان الیکم ودفع

الظلم عنکم ورفعت عنکم جزیة رؤسکم ورؤس اولادکم ومن تناسل منکم وصدقات مواشیکم

وبقرکم واطلقت ایدیکم فی بیوت نیرانکم واموالها وارضها والضیاع الموقوفة علیها ...

وجمیع مزارعها وبناء ما استهدم منها وثبت رسم الجاری لکم علی کل رجل ممن یتمسک بدین

المجوسیة ویؤدی الجزیة فی ملتکم درهم فی کل سنة لمن یلی الریاسة من اهل بیتکم علیهم لما

سمعت رسول الله صلی الله علیه واله یقول اهل ملتین لا یتوارثون فعلت ذلک لکم

لما انتهی الی من منزلتکم فی اهل دینکم علی النصح والطاعة وریاستکم علیهم وکیاملکم بما فیه صلاح

ولما وقفت علیه من مناصحتکم وطاعتکم وحثکم اهل دینکم علی النصح والطاعة للمسلمین والمسلمین

کافة فعلی المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات ان یحفظوا بهرام شاد ابن جوزاد رأس المجوسی

واهل بیته من ولد اذرباد بن اسفنید وذراریهم ولا یزال حقوقهم عنهم وریاستهم علی المجوسی علی

ماجری برسمهم وبان لا یغیر به حقاً من حقوقهم ولا شرطاً من شروطهم وان یکرموا اکرامهم ویعفوا

عن مسیئهم ولا یطالبوا الجزیة رؤسهم ابداً ما تناسلوا وان لا یکرهوا علی الدین لقول الله تبارک

وتعالی لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فلیعلم جمیع المسلمین ذلک من امری وادعوا و صحبی

فيهم وفي ذراريهم من اسلم منهم ومن اقام على دينه ومن قبل امري فيهم ومن اسمى اليهم فهو في
رضاء الله ورضاء رسوله ومن خالف وتعدى الى غيره فهو في سخط الله ورسوله وقد خالفني
وناصبني فيكون العداوة والبغضاء الى يوم الدين والسلام عليكم ورحمكم وكتب العبد حسين بن
علي بن ابي طالب في رجب سنة تسع وثلاثين من هجرة النبي العربي يعني اين امان وعهد امير المؤمنين حسين علي بن ابي طالب
است براي بهرام شاه ابن خورزاد سركرده خوزستان ومبارز در دين ايشان واز بهر خاندان او كه منسوبند به آذرباد بن مارسفندان
از شما دين كرداينم وعهد خداي عزوجل وامان رسول خداي صلى الله عليه وآله وامان خويشتن شما را دادم چنانچه رياست وسروري بهمان
خاندان شما را بود بر شما وفرزندان شما از آزار ودستم وامر نمودم هر چه از مسلمانان محمد مصطفى صلى الله عليه وآله از زنان واز مردان جماعت
مؤمنان ومسلمانان ووالیان شهرها وغازیان وپادشاهان وصاحب طرفات را محفظ شماه نگهداری شما وبیداد می از شماه وروا ندیدند
کنند با شما وستم از شما منع كنند وفرزندان شما را نیكو دارند وجزیه از شما نخواهند ورياست وسروري بر شما وبر فرزندان شما از آزار وستم نگاه
دارند ودور دارند ستم از شما جزیه سرهاي شما وسرهاي فرزندان شما وآنچه از نسل شما بوجود آیند وزكوة گوسفندان شما وگاوان شما ورا نگرفتم وسبهای
شما را برآتشكدههاي شما واموال او ودیهای او وقریههای موقوفه برا او وبدیهاي او وجاهاي آب وبرف مداخل او ومساخن آنچه خراب شود
آزاد ومتعرض وموسوم شده از براي شما بر هر دو یک متمسک است بدین موسیه وجزیه داده است وكيش شما که ديدم بسم از هر سال برای آنکه رياست
دارد بر خاندان شما بر شما چونکه شنیدم از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که ایلي دولت از یکدیگر است ... بهمان کنم این بعضی را
دادم این مرسوم را بجهت آنچه رسیده بمن از منزلت شما در دین نزد اهل شما ورياست شما بر ایشان وحسیکی با آنچه صلاح ایشان است وبجهت آنچه
واقف شدم بر آن از پند کردن شما وتحریص شما اهل كيش خود را بر نصیحت وطاعت تمامی مسلمانان پس لازم است بر همه امرا وتمامی اهل ایمان
وزنان ومردان مسلمانان که نگاهداری کنند بهرام شاه بن خورزاد ورئیس گبران وخاندان او واز فرزندان آذرباد بن مارسفند وفرزندان ایشان
او بر طرف نشود حقوق آنها بر ایشان ورياست وسروری ایشان بر گبران بر آنچه که رسم ایشان بوده وتغییر ندهند حقي از حقوق ایشان را وشرط از شرط
ایشان را وایشان اکرام كنند جوانمردان شما را ودرگذرند از بدکاران ایشان ومطالبه نکنند جزیه سرهای ایشان را هرگز وایشان که کوتاه نکنند ایشان را بر قبول دین
اسلام زیرا که خداوند تبارک وتعالی میفرماید لا اکراه في الدين قد تبين الرشد من الغي پس باید بپذیرند همه مسلمانان این را از فرمان من وعمل نمایند
کنند وصیت مرا در باره ایشان ودرباره فرزندان ایشان ... وفرزندان ایشان ... هر که فرمان من را پذیرد ووصیت من
در حق ایشان نگهدارد پس آن خوشنودی خدا وخوشنودی پیغمبر او است وهر که خلاف کند وفرمان من مرگ سپید پس او در خشم وسخط خدا ورسول
او است وتحقیق که مرا خلاف نموده ودشمنی نموده پس خواهد بود دشمنی وکینه تا روز قیامت ودرود خدا برای شما باد وخدا شما را رحمت کند
تمام شد ترجمه عهد ذكر في المجموعة لفي ... ومعذور دارند که بجهت رعایت اصل ونسخه موجود در طومار بود ثبت اسامی شهود
جزوی که در آخر نسخه عهد دوم بود ودر طومار نقل کرده بود با تمام مجلات که مضمون شهرت امام حسین بود هذه نسخة عهد بخط سيد الشهداء
الحسين بن امير المؤمنين علي بن ابي طالب صلوات الله عليهما وهذه النسخة قوبلت بالاصل كتبه فلان بالتاريخ
واختلافي در القاب وبجهت اختصار همان اسامی شهود قناعت كرديم رضا بن ابي الحسن بن علي بن طاهر الحسني ابو ابراهيم بن ناصر بن طباطبا
النسابة بخطه باصبهان في ذيقعده سنه ٤٣٩ تسع وسبعين واربع ماة محمد بن خواندشاه بن الحسين بن علي بن طاهر بن علي بن محمد بن الحسين بن القاسم
بن محمد بن القاسم بن الحسين الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب صلوات الله عليهما الحسين بن علي بن الحسين الحسيني عباد
بن علي بن حمزة بن طباطبا احمد بن اسمعيل بن الحسين الحسيني اليزدي عباد بن الحسين بن احمد طباطبا علي بن ناصر بن الحسين طباطبا

[illegible] محمد بن [illegible] الحسن [illegible] الحسینی [illegible] ابو القاسم [illegible]

[illegible] ابی العباس [illegible] السید [illegible] ابی طاهر [illegible] الحسینی علی بن محمد بن [illegible] احمد بن [illegible]

[illegible] سنه [illegible] وسبعین واربعمائة [illegible] حمزه بن [illegible] ابی طاهر [illegible]

[illegible] سنه [illegible] وسبعین واربعمائة [illegible] احمد [illegible] ابی الحسن [illegible] الحسن العلوی علی [illegible]

الفضل بن ابی الفتوح بن ابی الفضل العلوی الحسنی بن ابی الفتوح بن ابی الفضل [illegible] ابی طالب بن [illegible] العلقمی الحسینی [illegible]

ابی طاهر الحسینی [illegible] ظاهر [illegible] باشد [illegible] اعظام خداوند و رسول و ائمه صلوات الله علیهم [illegible]

[illegible] بزرگی مقام علم [illegible] آن [illegible] ایشان [illegible]

آن محبت [illegible] ایشان [illegible] رفتار کنند [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] بنفس خویش [illegible] داخل شده در آیه شریفه وَلَٰكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ

كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] مقام کراهت [illegible] داخل شود [illegible] آیه شریفه ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا

مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ [illegible] خداوند [illegible]

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا

تَسْلِيمًا [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] حکم کردی [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] راضی [illegible]

[illegible] محبت خدا و رسول صادق آید [illegible] محبت ایشان [illegible]

[illegible] طریقی که [illegible]

[illegible] کراهت [illegible] ثواب [illegible]

[illegible] در کتاب دار السلام ثابت کرده ایم [illegible]

[illegible] شیخ کلینی از یونس بن ظبیان روایت کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] بِالْغَيْبِ [illegible]

[illegible] اعتقاد کرده [illegible] دست [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ کشی [illegible] نقل کرده [illegible] لَقَدْ عَلِمْتَ بِالْغَيْبِ [illegible]

[illegible]

را محبت تمام [illegible] از علامات محبت و دشمنی با اهل الله علیهم السلام محبت و دشمنی [illegible] محبت ایشان و دشمنی دشمنان ایشان [illegible]

خود دیدها [illegible] و نگاهها و اوقات و مجالس و مجالسها و شنیدنها و دیدنها و غیر آنها پس محبت ایشان اگر [illegible]

محض تمام در آثار و [illegible] اگر [illegible] محبوبات ایشان را [illegible] پس [illegible] کند در محض محبت آنها [illegible]

محبتش در رفتار و عمل کردن بمحبوبات ایشان و [illegible] اگر [illegible] دشمنان ایشان بود [illegible]

سبب حشر شدن با اعدای ایشان شود نعوذ بالله من سوء الخاتمة وَأَمَّا طَرِيقُ ثَانِي پس بدانکه اسباب معظم بودن و بزرگ و

محبوب شدن شخص را چند چیز است [illegible] ذکر میکنم اول [illegible] صفت نیکو و خصال پسندیده و دارا بودن چیزهای [illegible]

مرغوب و مطلوب نفوس [illegible] میل [illegible] باشد و هر چه آن صفت در نظر انسان بزرگتر [illegible] صاحبش در نزد او محترم تر است [illegible]

شود و معظمها [illegible] اختلاف راءها و نظرها در بزرگی آن خصلت و حقارت آن مثل آنکه متاع دنیا در نظر اهل بصیرتان در غایت بزرگی و وقع است هرکه

از آن بیشتر جمع نموده بزرگی و احترامش در نزد ایشان بیشتر است هرچند مایوس باشد از رسیدن چیزی از آنها بایشان و هر سلطان که مملکتش

وسیع تر است و خزینه اش زیادتر عظمتش در قلوب ایشان بیشتر است و اما آنانکه میفرمایند تمام دنیا حقیر و خوار تر است در نزد ما از عطسه بز [illegible]

و [illegible] او [illegible] صاحبش را [illegible] پس صاحب گنج قارون در نزد ایشان [illegible] ایشان [illegible]

چنانکه بخلاف آن قرآن در نزد اهل الله و ایمانیان در نهایت عظمت و بزرگیست چه آن اشرف و اعظم هدایا و تحفی است که حق تعالی [illegible]

واقرب بندگانش بخشیده و اگر در خزینه قدرتش به از آن بود [illegible] در یغ میفرمود پس هرکه حظش بیشتر عظمتش زیاده تر است [illegible] کافی از حضرت [illegible]

صلی الله علیه وآله مرویست که فرمودند اهل قرآن در اعلی درجه از آدمیین اند سوای انبیاء و مرسلین پس ضعیف مشمرید حقوق اهل قرآن را [illegible]

ایشان از جانب خداوند عزیز جبار مراتبه مکانی است عالی و [illegible] روایت دیگر فرمودند کسی که داده شد باو قرآن پس گمان کند که کسی از مردم

هست که داده شد بآن افضل از آنچه داده شده باو بتحقیق که بزرگ شمرده چیزی را که خداوند کوچک کرده او را و کوچک شمرده چیزی را که بزرگ کرده او را

خداوند چون دانستی این مقدمه را پس میگوییم علمای دین که عارفند بعقاید حقه از روی براهین و آیات و حاملند اسباب رضا و غضب خداوند

منافع و مضار عباد و راههای قرب و بعد شان از او را اینند بزرگترین خصلتها و بهترین صفتها را و این دعوی را واضح و هویدا کند اندکی تامل در منافع

علم و فواید دانائی و شواهد کتاب و سنت موید بوجدان حسی و برهان عقلی و بذکر بعضی از آن قناعت میکنم اول آنکه خداوند عالم بندگان خود را در

کلام مجید بحسب حالات قلبیه و افعال جوارحیه و اقوال مختلفه و کثرت منفعت و مضرت و قلت آن و حسن عاقبت و بدی آن و نجات در آخرت و

گرفتاری در آن دو قسم فرمودند و برای هر قسمت بحسب اختلاف مراد اسامی و القاب و تشبیه و کنایات بسیاری ذکر فرمودند پس از تامل ظاهر میشود که

تمام القاب و صفات خیریه از آن دانایانست و همه اسامی و کنایات مذمومه متعلق بجاهلانست چنانچه در حق آن طایفه میفرماید احیا و بصیر

و سمیع و با نور و اولو الالباب و متفکر و عاقل و حی و بلد طیب و شجر ظاهره و جنت و مصباح و زجاجه و علوم را [illegible]

و زیتون و نخل و فاکهه و [illegible] و شجره طیبه و نور تعبیر فرموده و در حق آن فرموده میت و کر و کور و لال و ظلمت و بی عقل و انعام [illegible]

آن [illegible] و باطل و [illegible] و امثال اینها و در تفسیر عیاشی از جناب باقر علیه السلام مرویست در آیه اَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ که میت

کسی است که نمیشناسد این امر یعنی امر امامت را و در روایت دیگر از جناب صادق علیه السلام که میت جاهل از حق و ولایت است و در آیه شریفه

اَمْوَاتٌ غَيْرُ اَحْيَاءٍ فرمودند کفار غیر مومنین و در آیه يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ فرمودند حی که بیرون میآید

مومنی است که بیرون می آید از طینت کافر و میت کافری است که بیرون میآید از طینت مومن بیرون میآید و در تفسیر قمی است در

آیه هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ یعنی مومن و کافر و در آیه شریفه اَفَمَنْ يَعْلَمُ اَنَّمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ

هو اعمى و به مثل الفريقين كالاعمى والاصم والبصير والسميع ... مذكور ... از حجاب جهل
عليه السلام معروف ... مشكوة جوف مؤمن است ... قلب ... و مصباح نور ... است که خداوند قرار داده ... و چون
بین از حیوان ... که آن موجب تفضیل ... انسان که بمقتضای آیه وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ از سایر موجودات چون حیوان و نبات
و جماد ممتاز و بدین خلعت کرم معظم و سرافراز شده بود از نرسیدن بشرف علم زنده و جنبان ... و از زندگی آدم ... مرده ...
طلبان ... نشود ... گردد ... درختی شود پر شاخ و میوه ... علم سوی در آله برد ... بسوی نقش و مال و جاه برد

جان بی علم تن ...	شاخ ... بگیرانند	مرد بی علم ... بود	در زنجیر بزرگ خورد بود	هر کرا علم نیست گمراه است	...
... کوتاه است	... علم ره ... نعیم	مرد را جهل ... تجسیم	علم باشد دلیل نعمت و ناز	خنک آنرا که علم شد دمساز	روز کار ...
... علم و هنر	...	عالم علم عالمی است ...	نیست ... خط و حرف	عالم علم عالمی است فراخ	بیخ ...
شد ... شاخ	چون ترا جهل ...	که ترا خود ... آدمی خواند	علم خوان ...	... خاص ...	... دارد
بسی بجان و بدل	... عالم ... آدمی جاهل	علم دین با علم ...	مرد بان عقل و حس انسانیت	نیک نادان ...	...
نیک ...	کار ...	علم ... عالم	...	که ... علم سوا	کار بی علم
... ندهد	تخم بی ... پس ثمر ...	علم که بهر دین ...	آتش و آب و خاک و باد ...	علم حق ... اهل هوا	... چون ...

هر که در انسان **دوم** آنکه نظام معیشت بنی آدم و سبب اصلاح امور زندگی و رسیدن هر صاحب حاجتی بمقصود خویش از روی حکمت
و دانش و معرفت بمصالح و مفاسد و قدرت و توانائی بر بکار بردن آنست زیرا که چراغ علم پی برند با نچه در آن قوام معیشت و مایه آسودگی در آن
است و بنور هدایت علم پیدا کنند اسباب جلب منافع و امور دافع مضار را و بسبب آن رشته انتظام هر ... بیکدیگر بسته شود ...
تصور شود در یکروز بلکه یک ساعت از هر کسی مقدار دانشش از او گرفته شود مصالح و مفاسد در نظر یکسان و ارباب صنایع و حرف ...
در یک میزان شوند عالم منقلب شود و مصالحشان بهم خورد و چنان هرج و مرج شود که احدی زنده نماند چه فرق رفتن یک لقمه نان در دهان موقوف
است بکار کردن هزار نفر و کار آنها از روی علم با اصل آن کار و کیفیت او و علم باصلاح کردن آن کار است و با جهل بهر دو کارها نماند پس
لقمه نان پیدا نشود و از این قسم است سایر ما یحتاج از لباس و مسکن و اثاث البیت و غیر اینها و اموال و فروج و نفوس همه در معرض تلف
و تضییع و هلاکت در آید چه با بقای حاجت باکل و شرب و نکاح و لباس و تمیز ندادن زشت از زیبا و نبودن رادعی از خارج غیر از فساد
کل و تمام شدن نوع انسانی نتیجه ندهد و با هلاکت ایشان سایر اشیا را مدد بقا ندهند چه آنها بطفیل وجود انسان خلعت وجود
پوشیدند و بجهة منافع و راحت ایشان پای در عالم نهادند چنانچه خداوند میفرماید خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
و نیز میفرماید بعد از ذکر فواکه و اشجار و چراگاه مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ بلکه مدار تعیش آنها نیز بجهة مقدار دانشی است که دارند
با نچه ایشان را نفع دهد از ماکولات و با نچه بآن دفع کنند از خود مضرت و اذیت دشمنان خود را و با گرفتن این معرفت از ایشان
ساعتی زنده نمانند و از وجه اول ظاهر میشود سر استغفار هر چیز برای طالب علم چنانچه در اخبار متواتر است سیما آنکه پاره از حیوانات
با نهایت حقارت و خواری و پستی رتبه و مقام بسبب اندکی از علم و قلیلی از معرفت در عمل محترم و معزز شده اند بلکه از انسان جاهل که مقاصش
اعلی بود بمراتب مقدم و اشرف شوند چنانچه سگ که با خساست فطری و نجاست ذاتی بجهة یاد گرفتن دو سه چیزی که رفتن بسوی شکار
باشد هر گاه او را بفرستند و برگشتن بسوی صاحبش هر وقت که او را بخواند و نخوردن از شکاری که گرفته تا صاحبش برسد با قیمت شود و کشته اش
پاک و حلال گردد بلکه بعضی از فقها گفته اند جای گزیده او را هم لازم نیست بشویند با جمع نمودن شرائط ذبح و ذبیحه انسان که جاهل باشد بشرائط

مرد از [illegible] است ... بهمین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و فی الکافی از جناب رضا علیه السلام مرویست که فرمود تخم بید فروه را [illegible]

[illegible] بید و را با اطفال که بازی کنند یا او بخاک انگند یا او تسبیح میفرستد و تسبیح او این است لعن الله مبغضی آل محمد علیهم السلام

[illegible] روایت دیگر فرموده که ... تسبیح او ... و ایضاً در آن کتاب کتاب خصال از زراره در حدیثی مرویست که گفت [illegible]

[illegible] جناب صادق علیه السلام که گذشت مردی و در دستش پرستوکی بود کشته پس حضرت بر جناب پرستوکی او ... گرفت [illegible]

[illegible] دستش پس ... بر زمین انداز و فرمود آیا عالم شما امر کرد شما را این یا فقیه شما خبر داد مرا پدرم از جدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله

[illegible] از کشتن شش چیز منع فرمود ... و ضفدع و هدهد و صرد و پرستوک اما ... پس او نمیخورد یا کراهه میکند و یا کراهه واست که

[illegible] ... و وحی کرده باو که نیاز از جن است ... و اما صرد پس بدرستیکه مردم بقحطی افتادند در عهد سلیمان پس برای استسقا بیرون رفتند پس

[illegible] مورچه را که ... دست ها باسمان بلند کرده و میگوید ما خلقیم از آفریده های تو ... ما را از فضل تو پس ... ما را [illegible]

[illegible] با معاصی سفهای بنی آدم ... حضرت فرمود برگردید که باران داده شما را خداوند بدعای غیر از شما اما ضفدع پس چون آتش شعله گرفت بر

[illegible] ابراهیم علیه السلام حشرات زمین شکایت کردند بخداوند و اذن خواستند در ریختن آب بر آن پس خداوند اذن نداد مگر ضفدع را

[illegible] دو ثلث او ... آتش سوزاند و یک ثلث او باقی ماند ... و اما هدهد پس راهنمای جناب آدم

[illegible] بود از بلاد سراندیب تا بلاد جده و اما پرستوک پس بدرستیکه چرخ گرفتنش در هوا بجهت حسرت او است برآنچه کردند با اهل بیت محمد علیهم السلام

[illegible] تسبیح او خواندن الحمد لله رب العالمین است آیا نمی بینید او را که میگوید ولا الضالین و ایضاً از آنجناب از پدرش روایت نموده

[illegible] ... فرمود وصیت نکنید برای پرستوک ... بدرستیکه او انوس ترین مرغان است با انسان پس فرمود

[illegible] ... آیا میدانید چه میگوید پرستوک ... میکند ... میگوید بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آنکه خواند

[illegible] ... تا بعرض برسد ... و بگوید ولا الضالین و حضرت ولا الضالین را بحکایت فرمود و ایضاً از داود رقی

روایت کرده که گفت نشسته بودم ... ابی عبد الله علیه السلام پس نظر کردم ... که میگوید ... پس نظر کرد بسوی من

[illegible] ابی عبد الله علیه السلام ... فرمود ای داود آیا میدانی چه میگوید این ... عرض کردم نه ... فرمود نفرین میکند بر قتله حسین علیه السلام

پس نگاه دارید او را در خانهای خود و ... از آنجناب روایت نموده که هر که خواهد مرغی در خانه نگاه دارد پس نگاه دارد ورشان را پس

بدرستیکه او ذکر خدا را ... بیشتر میکند و تسبیح بیشتر میفرستد ... که دوست میدارد ما اهل بیت را ... بسیار ... خروس سفید ...

[illegible] و نگاه داشتن او در خانه وارد شده بجهت معرفت او باوقات نماز و آگاه کردن او انسان را در آن زمان و گفتن او در ذکرش اذکروا الله یا

غافلین ... حاجت جمل ... که از ... کند ... داده و در شرح ... و اذکار حیوانات ... مقام ... ارباب ... خواهد

ان شاء الله تعالی هفتادم جمله از آیات شریفه مثل آیه مبارکه الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن

یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما خداوند یکه امر

هفت آسمانرا و از زمین مانند آن بیدرنگ فرود میفرستد امر خود را میان آنها تا بدانند که خداوند بر هر چیزی توانا است و بدانید که هر آینه خداوند

احاطه دارد بهر چیزی از راه دانش و علمش فرو گرفته هر چیزیرا از ظاهر این کلام مستفاد میشود که غرض از خلقت آسمانها و زمینها و نزول کارهای

الهی دانستن صفت قدرت و علم الهی است و چون برگشت تمام صفات ثبوتیه باین دو صفت است و جمیع آنها از این دو صفت منشعب

میشود پس غایت خلقت علم توحید و معرفت حضرت ربانی است و بهمین مضمون است حدیث قدسی معروف کنت کنزاً مخفیاً

فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف من گنجی نهانی بودم پس خوش داشتم که شناخته شوم پس آفریدم جهانیان را

باز فرمود و برای هدایت علم ... قرائت و ولایت که در اول سوره علق که اول سوره است که نازل شده آخرین ... اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ
الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ
یعنی بخوان بنام پروردگارت یا نام پروردگارت آنکه آفریده فرزند انسان را از علقه که آن لخته خون است و بخوان و حال آنکه پروردگار تو کریم است بهمه آنکه
آموخت بقلم آموخت بانسان آنچه را نمیدانست و از چند وجه اشاره بشرافت علم شده اول
آنکه علم را بعد از بیان نعمت وجود بیان فرموده و اگر اشرف از او نعمتی بود سزاوارتر بود بذکر بعد از او دویم
آنکه در مقام بیان نعمت اول نعمت وجود و نعمت علم را بیان فرموده و اگر اشرف از او نعمتی بود ... باشد پس باید بالاترین مراتب دانائی
آنکه در این آیت ذکر از اول مرتبه انسان شده که پست ترین مراتب وجود است و از آخر حالش که مقام دانائی باشد پس
گویا فرمود و در بدایت امر در چنین مقام پستی بودی و حال بچنین مقام عالی رسیدی و اگر فوق آن درجه بود ذکرش میشد
سیم آنکه بخشیدن کوهر علم از صفت کریمیت خود دانسته و اشاره باینکه این صفت از روی آن موهبت
پس ... نعمت علم از همه نعم اعلی باشد و گرنه اکرمیت بغیر او محقق شود و چون ذکر شد باید بیان شود چهارم آنکه ذکر نعمت وجود و علم اکتفا
فرمود اشاره باینکه با وجود این دو نعمت تمام و در جنب آن سایر نعم را وقعی نیست و نظیر آیه مبارکه الرَّحْمَٰنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ
الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ از ابتدا کردن سوره با اسم شریف الرحمن دانسته میشود که در مقام ذکر نعمت شده و مصدق این تکرار آیه مبارکه
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ تا آخر سوره و تعلیم قرآن را که اشرف و انفع و اکمل و ادوم طرق علوم است بر همه مقدم داشت و پس
از ذکر نعمت خلقت تعلیم بیان را که معرفت منافع و مضار دنیا و آخرت ذکر فرموده و بر اهل معنی مخفی نیست که در این ترتیب چه مقدار اعتنا بشأن
علم شده و آیه مبارکه إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ و در جای دیگر است سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَىٰ هر که بپذیرد نصیحت را او
خشیت ... پس ... که مفتاح راه نجات مخصوص ایشان خواهد بود و آیات که دلالت میکند بر امر بسؤال زیادتی علم و تعلم از علما
و مذمت جهل و ... بیرون ... خدا ... از ... و سزاوار کردن ایشان تکذیب خود را جهل که سبب تکذیب ایشان شده و
صورت نکرفتن ... بعد از جهل یکی از امور که با یقین آنها هرگز بتحقیق نشود چنانچه گذشت بنحو اخبار بسیار و بذکر بعضی قناعت
کنیم ... امالی شیخ طوسی ره و غیره مرویست از جناب رضا علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود طلب علم واجب
است بر هر مسلمانی پس طلب نمائید علم را از محلش و اقتباس نمائید آنرا از اهلش بدرستیکه برای خدا دادن علم را یاد دادن حسنه است و طلب
نمودنش عبادت و مذاکره نمودنش ثواب تسبیح دارد و عمل کردن با او جهاد است در راه خدا و تعلیمش بانکه نداند صدقه است و باهلش
عطا نمودن موجب قرب بخداست زیرا که بعلم دانسته میشود حلال و حرام الهی و هدایت میکند در راه بسوی بهشت و او است مونس در وحشت
و مصاحب در غربت و وحدت و همزبان در تنهائی و خلوت و راهنما در حال شادی و کربت و حربه برای دفع دشمنان و زینت نزد دوستان
خداوند جمعی را برای علم بلند مرتبه خواهد کرد و میگرداند ایشانرا پیشوایان در خیر که مردم پیروی ایشان نمایند و بکردار ایشان هدایت یابند و
رای ایشان عمل نمایند و ملائکه رغبت نمایند در دوستی ایشان و بال خود را بر ایشان مالند و در هنگام نماز بر ایشان برکت فرستند و بر
ایشان استغفار نمایند هر تری و خشکی حتی ماهیان و حیوانات دریا و درندگان و حیوانات صحراها و بدرستیکه علم زندگانی دلهاست از جهالت
و نور دیدهاست از ظلمت و قوت بدنهاست از ضعف میرساند بنده را بمنازل برگزیدگان و در می آوردشان در مجالس نیکوکاران و در
درجات عالیه در دنیا و آخرت و تفکر و تذکر در آن برابر است با روزه داشتن و مدارسه و مباحثه اش ثواب نماز گذاردن دارد و بعلم اطاعت
و بندگی خدا میشود و بآن صله رحم کرده میشود و حلال و حرام دانسته میشود علم پیشوای عمل است و عمل تابع او است علم را الهام میکند
سعادتمندان ... و محروم ... از او بدبختان پس خوشا بحال آنکه بهره خود را از او گرفته و محروم نشده باشد و فرمود عالم در میان جهال باشد

زیاده است در میان مردگان ... با اهل صدق از آنجناب مرویست که فرمود چون مؤمن بمیرد و گریه کند [illegible]

[illegible] در روز قیامت ... میان او و آتش ... [illegible] ... هر چیز که ... [illegible]

[illegible] ... از آن جناب مرویست که فضل عالم بر عابد مثل فضل ماه است بر سایر ستارگان [illegible]

و دیگر فرمود فضل ... بر ستارها و فضل عالم بر غیر عابد مثل فضل ماه است بر ستارها و از جناب ... علیه السلام [illegible]

که عالمی که منتفع شوند بعلم او بهتر است از هفتاد هزار عابد و از جناب صادق علیه السلام روایت نموده که ... [illegible]

[illegible] ... فرمود ... [illegible]

[illegible] ... از آن جناب سؤال ... [illegible]

[illegible] ... روایت ... بهتر ... عابد ... فرمود ... [illegible]

[illegible] ... از جناب سجاد علیه السلام روایت نموده که یک ... [illegible]

[illegible] ... حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر شریف خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

[illegible] ... ایشان ... خود ... که ... محافظت کنند ایشان را ... خداوند ... [illegible]

[illegible] ... دست ... خدا ... هر ... از زیر ... [illegible]

[illegible] ... دنیا ... است ... ایشان ... [illegible]

[illegible] ... است که ... قادر نباشد بر رسیدن ... [illegible]

[illegible] ... شیعیان ما ... است ... [illegible]

[illegible] ... ما ... است ... از ... رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام [illegible]

علیه السلام ... نزد صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام ... [illegible]

فرستاده ... پس حضرت جواب آن را فرمود پس ... [illegible]

[illegible] ... جواب فرمود ... از زیادی سؤالات ... دختر رسول خدا ... [illegible]

[illegible] ... برای ... از ... [illegible]

[illegible] ... فرمود ... کرده ام من برای هر مسئله ... از زمین تا عرش از لؤلؤ پس سزاوار ... [illegible]

[illegible] علیه السلام فرمود ... کسی ... شیعیان ... ایشان ... [illegible]

[illegible] ... حضرت امام حسین علیه السلام فرمود ... [illegible]

[illegible] ... علوم ... خداوند عالمیان ... [illegible]

[illegible] ... کردن ... تعلیم کرده ... [illegible]

[illegible] ... حضرت ... علیه السلام ... [illegible]

[illegible] ... ایشان ... فرمود ... [illegible]

[illegible] ... کسی ... از درگاه من گریخته باشد یا از ساحت عزت من گمشده باشد ... [illegible]

[illegible] ... ایستاده باشی موسی علیه السلام گفت ... [illegible]

یتیمان که در آن زمان مبتلی بوده باشند رسیده که گفت فرمود جاهل را تعلیم و راه نماید و بشناساند با او امام او را تا بشناسد او را بعد از شناختن
گرداند با شریعت دین و بشناساند با شریعت ما و آنچه باید عبادت کند و در کار خود و دربیابد سبب آن که بوده در ادوار ق
حضرت محمد علیه السلام فرمود بشارت و مژده علمای شیعیان ما را به ثواب عظیم و جزای فراوان و حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
فرمود یک فقیه که نجات دهد یتیمی از یتیمان ما که جدا شده اند از ما و از مشاهده ما به آنکه یاد دهد او را و آنچه را محتاج است باو گرانتر است بر شیطان
از هزار عابد زیرا که عابد همتش همان نفس خود است و عالم با وجود همتش هم نفس خود و هم نفوس بندگان و کنیزان خدا را دارد که از دست شیطان
و سرکشان اتباع او نجات دهد و از اینجهة افضل است از هزار هزار عابد و حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرمود آنکه متکفل شود ایتام آل
محمد را که جدا شده اند از امام خود و افتاده اند در حیرت جهل و گرفتار شده اند در دست شیاطین و در دست ناصبیهای از دشمنان ما پس نجات دهد
ایشان را از آنها و بیرون آورد ایشان را از حیرتشان و غالب شود بر گردانیدن وسوسه شان و مقهور کند ناصبیها را ببراهین پروردگار
و دلائل ائمه ایشان هر آینه برتری کند در نزد خداوند بر بندگان بمقامهای اعلی که بیشتر است از فضل آسمان بر زمین و عرش بر کرسی و حجب بر آسمان
و فضل ایشان بر عابد مانند فضل ماه است بر مخفی ترین ستاره که در آسمان است و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که علمای
شیعیان ما که رسیدگی میکنند امور ضعفای دوستان و اهل ولایت ما را در قیامت نورها میدرخشد از تاجهای ایشان بر سر هر یک تاج کرامتی
هست که پراکنده کرده نورها را در عرصات قیامت و مسافت آن عرصات سیصد هزار سال است و شعاع تاجهای ایشان پراکنده است در تمام
آنعرصات باقی نمیماند هیچ یتیمی که متکفل شده اند او را و از تاریکی جهل دانا نموده اند او را و از حیرت گمراهی بیرون آورده اند او را مگر آنکه در آید در شعاعی از
نور آن تاجها پس بلند کند ایشان را بسوی بالا تا اینکه ایشان را محاذی اعلای بهشت کند پس فرود آرد ایشان را در منزلها که جهة ایشان مهیا شده
در همسایگی استادان و معلمان ایشان و در حضور ائمه ایشان که میخواندند علمای ایشان را بسوی آنها و هیچ ناصبی از ناصبیان که برسد باو شعاع
آن تاجها مگر آنکه کور شود چشمانش و کر شود گوشهایش و لال شود زبانش و سخت تر شود بر ایشان از شعلهای آتش پس بردارد ایشان را تا برساند
بزبانیه پس بیندازد ایشان را در قعر دوزخ و ایضاً در آن کتاب شریف است که روزی جمعی از موالیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام در خدمت
آنجناب حاضر شدند و عرض کردند یا بن رسول الله همسایه داریم ناصبی اذیت میکند ما را و محاجه میکند با ما در تفضیل اولی و دومی و سیمی بر
امیرالمؤمنین علیه السلام و برای ما ادله میآورد که نمیدانیم چگونه است جواب و بیرون رفتن از عهده آنها فرمود من میفرستم بسوی شما
کسی را که غالب کند او را و کوچک کند قدرش را در نزد شما پس خواندند یکی از شاگردان خود را و فرمود برو گذر کن با جماعت در حالیکه جمع
و سخن میگویند پس گوش کن بکلام ایشان پس از تو خواهش کنند سخن گفتن را پس تکلم نما و خاموش و ساکت کن آن شخص را و بشکن صولتش را و برای
او چیزی باقی نگذار پس آمد و رفت و حاضر شد در آن موضع و حاضر شدند آنها و سخن گفت با آن مرد و غالب کرد او را چنانچه ندانست در
آسمان است یا در زمین آن جماعت گفتند که چنان سروری بر ما رو داد که ندانند آنرا بجز خداوند و داخل شد بر آن مرد و متعصبین برای او از حزن و
غم بغیر سرور ما پس چون برگشتیم در نزد امام علیه السلام فرمود آنچه در آسمان پیدا شد از طرب و فرح بشکستن این دشمن خدا بیشتر است از آنچه
در نزد شما بود و آنچه در حضور شیطان و سرکشان اتباع او پیدا شد از غم و اندوه بدتر بود از آنچه در حضور آنها پیدا شده و بتحقیق که رحمت فرستادند
بر آن کسیکه بر این بنده شکست داد ملائکه سموات و حجب و کرسی و قبول کرد خداوند دعای ایشان را و بزرگ کرد ثواب او را و شهید
ثانی در منیة المرید روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ای مردم بدانید که کمال دین طلب علم است و عمل بآن بدرستیکه
طلب علم واجب تر است از طلب مال بدرستیکه مال تقسیم شده و برای شما در عهده گرفته تقسیم کرده آنرا عادلی میان شما و ضمانت کرده برا
شما و وفا خواهد کرد و برای شما علم مخزونست در نزد اهلش پس طلب کنید او را و ایضاً فرمود کفایت میکند در شرف علم اینکه ادعا میکند او را

کسی که نیاید او را دور میشود و اگر با او صحبت ... میکند ... جاهل ... او را ... و ایضا
فرمود بکمیل ابن زیاد ای کمیل علم بهتر است از مال علم ترا محافظت میکند و تو محافظت میکنی مال را و علم حاکم است و مال محکوم و مال خرج کردن
کم میکند و علم زیاد میشود با انفاق و ایضا فرمود علم بهتر است از مال بهفت جهت اول آنکه علم میراث انبیاء است و مال میراث فرعونها دوم
علم کم نمیشود بدادن و مال کم میشود سیم مال محتاج است بحافظ و علم ... صاحبش را حفظ میکند چهارم علم داخل کفن میشود و بعضی با صاحب
و مال باقی میماند پنجم مال پیدا میشود برای مؤمن و کافر و علم نیز برای مؤمن نباشد ششم جمیع مردم محتاجند بعلم ... [illegible] ... محتاج نمیشوند
بصاحب مال هفتم علم قوت میدهد صاحبش را بر مرور بر صراط و مال مانع میشود او را از گذشتن و ایضا فرمود ... [illegible] ... او
و مصنف محدث جلیل شیخ یوسف بحرانی در کتاب انیس الخاطر روایت نموده که چون خوارج شنیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من شهر
علمم و علی علیه السلام باب اوست رشک بردند بآن جناب پس ده نفر از رؤسای ایشان جمع شدند و گفتند هر یک از ما سؤال میکنیم از علی علیه
السلام یک مسئله تا ببینیم چگونه جواب میدهد ما را پس اگر جواب داد همه ما را بیک جواب میدانیم علمی ندارد پس یکی از آنها وارد شد بر آن حضرت
گفت یا علی علم افضل است یا مال فرمود علم افضل است عرض کرد چرا فرمود بجهت آنکه علم میراث انبیاء است و مال میراث قارون و فرعون
و عاد و ثمود است پس رفت و اینجواب را برفقا گفت و دیگری آمد همان عرض را کرد همان جواب را شنید از دلیل ... فرمود چونکه مال را تو حفظ
میکنی و علم ترا محارست میکند رفت و سیمی آمد و همان سؤال کرد فرمود بجهت آنکه برای صاحب مال دشمن فراوانست و برای صاحب علم
دوست فراوان است چهارمی آمد در جوابش فرمود مال اگر قسمت کنی کم میشود و علم بقسمت زیاد میشود و در جواب پنجمی فرمود صاحب مال خوانده
میشود باسم لئامت و بخیلی و صاحب علم نام برده میشود باعظام و تکریم و در جواب ششمی فرمود بر مال خوف بردن دزد است و علم از این خوف
ایمن است و در جواب هفتمی فرمود مال بمرور زمان مندرس میشود و برای علم اندراس و کهنگی نیست جواب هشتمی از نسخه ساقط بوده و در جواب نهمی فرمود
مال قلب را سخت میکند و علم دل منور میشود و در جواب دهمی فرمود صاحب مال ... خود را بزرگ میشمارد و باحتمال دعوی خدائی میکند و علم
صاحبش را ذلیل و مسکین و خاشع میکند پس آن جماعت گفتند راست فرمود خدا و رسولش ... درباره علی علیه السلام ...
پس حضرت فرمود والله اگر سؤال میکردند از من جمیع خلائق مادامیکه زنده بودم ملول نمیشدم و میدادم جواب هر یک از ایشان را بجوابی غیر از جواب
دیگری تا آخر و هم ... در کتاب نیز از حضرت سجاد علیه السلام روایت نموده که فرمود اگر بدانند مردم که چه چیزها است در طلب علم هر آینه طلب میکنند
او را هر چند بریختن خونها باشد و فرو رفتن در گردابها بدرستیکه خداوند وحی نمود بدانیال که مبغوض ترین بندگان نزد من جاهلی است که سبک شمارد
حق اهل علم را و ترک کند پیروی ایشان را و محبوب ترین بندگان نزد من پرهیزکار طالب ثواب ملازم علماء تابع حکما است و از حضرت صادق
علیه السلام روایت نموده که فرمود فقیه شوید در دین بدرستیکه آنکه بصیرت پیدا نمی کند از شما در دین او اعرابی است که جاهل صحرانشین است
و بدرستیکه خداوند عز و جل میفرماید در کتاب خود لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ
يَحْذَرُونَ و نیز فرمود دوست میداشتم که سرهای اصحاب مرا بتازیانه بزنند تا فقیه یعنی با بصیرت در دین شوند و ایضا فرمود هرگاه
خداوند با بنده قصد خیر کند او را با بصیرت میکند در دین و نیز فرمود که چون فقیه بمیرد شکستی در اسلام پیدا شود که نبندد آنرا چیزی و از جناب
کاظم علیه السلام روایت نموده که فرمود چون بمیرد ... بگریند براو ملائکه و بقعهای زمین که عبادت میکرد خدا را در آنها و درهای آسمان که از آنجا
بالا میبرد و در اسلام شکستی پیدا شود که سد نکند او را چیزی بجهت آنکه مؤمنین فقها قلعهای اسلامند مانند قلعه که برای ... شهر میسازند و در
کتاب خصال صدوق مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود عالم باش یا متعلم یا دوست دار علما را و چهارم مشو که هلاک میشوی
... ایشان و از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود ملحق نمیشود بمرد پس از مردنش ثواب مگر سه چیز صدقه که جاری کرده آنرا در

[illegible] عبادت [illegible] ثابت [illegible] او [illegible] است [illegible]

[illegible] کامل [illegible] روایت شده که آنحضرت فرمود [illegible] بهترین چیزی که میراث میگذارند پدران برای پسران ادب است نه مال

زیرا که مال میرود و ادب میماند [illegible] گفت از حضرت [illegible] ادب [illegible] است [illegible] فرمود اگر [illegible]

علم آن [illegible] اطاعت [illegible] گفت [illegible] ابلیس [illegible]

[illegible] است که خداوند بجناب موسی علیه السلام فرمود یاد بگیر [illegible] و آموزده [illegible] بدرستیکه من [illegible]

[illegible] از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود علم گنج [illegible] است و فرمود محافظت

کنید دین خدا را [illegible] صاحبت علم و اهل [illegible] عبدالرحمن بن حجاج [illegible] هر که [illegible] علم ای

فرزند رسول خدا فرمود هرگاه بمیرد عالم [illegible] مرده [illegible] پس کم میکند [illegible]

[illegible] منزل [illegible] از سعد اسکاف روایت کرده که گفت شنیدم از جناب باقر علیه السلام [illegible]

شما فضل ما را فرمود [illegible] ارشاد شیخ مفید و غیره از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

روایت نموده که فرمود علما در میان مردم مانند ماه شب چهارده اند در آسمان که روشنی میدهد نورش بر سایر ستارها و ایضا بکمیل

فرمود مردم سه طایفه اند عالم ربانی و متعلم [illegible] برای نجات یافتن و [illegible] پست [illegible] هر آواز [illegible]

با هر بادی [illegible] و روشنائی نگرفتند از نور علم و پناه نبردند به [illegible] ای کمیل علم بهتر است از مال علم ترا نگاه میدارد و تو مال را نگاه میداری

و مال کم میشود بدادن و علم زیاد میشود بدادن ای کمیل محبت عالم دینی است که بآن اطاعت کرده میشود خداوند باین دین [illegible] کسب میکند

طاعت را در حیات خود و [illegible] بعد از مردن [illegible] و منفعت مال تمام میشود بتمام شدن مال و عالم حاکم است و مال محکوم ای کمیل مردند

خزینه داران اموال با آنکه زنده اند و علما [illegible] باقی است [illegible] امثال ایشان [illegible] موجود [illegible]

از آن جناب مرویست [illegible] بعلم [illegible] استعمال کنند [illegible]

[illegible] از طلب علم [illegible] پس اگر عالم کتمان کرد علم خود را [illegible]

[illegible] از طلب علم [illegible] و از جناب سجاد علیه السلام روایت نموده که چون طالب علم [illegible]

[illegible] مرحبا بوصیة رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] طالب علم هرگاه [illegible]

زمین [illegible] تسبیح میکنند برای او [illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود هر که [illegible]

کند [illegible] خدا [illegible] علم [illegible] قدرت [illegible]

مینویسد خدا تعالی بهر قدمی عبادت [illegible] و بنا کند برای او بهر قدمی [illegible] در بهشت [illegible] و استغفار میکند [illegible]

که علم طلب کند [illegible] روزه دارد [illegible] باب از علم را که آموخت بهتر است [illegible]

[illegible] راه خدا انفاق کند و ایضا فرمود کسی را که مرگ دریابد [illegible] طلب علم [illegible] اسلام [illegible] انبیاء [illegible]

بهشت و ایضا فرمود فضل عالم بر عابد هفتاد درجه است [illegible] شیطان [illegible]

[illegible] عالم [illegible] و عابد [illegible] بعبادت خود و ایضا فرمود فضل عالم بر عابد مثل فضل من است بر [illegible] شما

بدرستیکه خداوند و ملائکه [illegible] اهل آسمانها و زمین حتی مورچه در سوراخش [illegible] و ایضا

فرمود کسیکه بجهت طلب علم بیرون رود در سبیل خدا است تا برگردد [illegible] فرمود کسی که [illegible]

جاهل اگر امیر براه هدایت ایشان علم او مانند عبادت جاهل با اوست و ایضاً حضرت امیر علیه السلام فرمود که خداوند
ب کنند عبادت و یک نفر بهتر است برای تو از دنیا و آنچه در آنست و ایضاً فرمود رشک نشود مگر در دو کس یکی آنکه خدا
مالی داده و مسلط کرده او را بر آنکه در راه حق تلف کند و دیگری آنکه خدا داده باو حکمت یعنی علم پس او بآن حکم میکند و مردم را میآموزد
ایضاً فرمود خواب عالم بهتر است از نماز جاهل و ایضاً فرمود یک فقیه سخت‌تر است بر شیطان از هزار عابد و ایضاً فرمود
در علم و عبادت نشو و نما کند تا بزرگ شود و عالم شود در قیامت با ثواب هفتاد و دو صدیق مبعوث شود و ایضاً فرمود هیچکس صدقه
داده مثل علمی که او را نشر کرده و فرمود هدیه نفرستاده مسلم برای برادرش هدیه بهتر از کلمه حکمت که بآن زیاد کند خدا هدایت او را
برگرداند او را از هلاک کننده و فرمود هر که صبح بمسجد رود و اراده نکند مگر آنکه یاد گیرد چیزی را یا یاد دهد آنرا برای او است اجر
حج کننده که عمره اش تمام باشد و هر که شام بمسجد رود و همان قصد برای او است اجر یک حاجی که حجش تمام باشد و از صفوان بن عسال
روایت کرده که بخدمت آنحضرت مشرف شدم و آنجناب در مسجد تکیه کرده بود بر برد قرمزی پس گفتم یا رسول الله آمده‌ام بجهة طلب علم فرمود
مرحبا بطالب علم بدرستیکه طالب علم را ملائکه ببالهای خود میپوشند آنگاه پاره از آنها بال خود را با بال بعضی ترکیب میکنند تا باسمان
آسمان دنیا بجهة محبت ایشان بآن چیزیکه او طلب میکند و فرمود بهترین صدقه آنست که مرد علمی تحصیل کند آنگاه ببرادرش تعلیم کند و فرمود
عالم و متعلم شریک اند در اجر و خیری در سایر مردم نیست **دوم** از اسباب بزرگ شدن شخص در نظر انسان رسیدن نفع و احسان است
شخص بناظر و فرد گرفتن نعم و فوائد آنست هر این را و به بزرگی آن نعمت و فایده و کوچکی او و کثرت نفع و کمی او و جنس انواع احسان و انواع
شود عظمت و بزرگی در نظر آنکه مورد احسان او است بیشتر باشد و اگر این مراتب در دنیا و برزخ و آخرت بر هم باشد عظمت بالا رود و هر که
انسان در خود قوه بیرون آمدن از عهده لوازم آن و احترام و تعظیم او نه بیند و بالفطره مردم مجبورند در سلوک با کسیکه در معاشرت خود از روی
این قانون و اگر گاهی تخلف شود از روی نادانی بآن نفع یا قدر و مقدار او است و از مثل معروف است **الانسان عبید الاحسان**
و از کلمات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است **احتج الی من شئت تکن اسیره واستغن عمن شئت تکن نظیره**
وافضل علی من شئت تکن امیره خود را محتاج هر کس کردی اسیر اوئی و از هر کس بی‌نیاز شدی مانند اوئی و بهر کس احسان کردی امیر
اوئی و مشاهدات که محتاج بتوهم رسیدن نفع جزئی باد صاحب مال و ثروت را تعظیم کند و اگر بآن منفعت برسد بر تعظیم بیفزاید و نزدیکی
او نماید کند و نفس خویش را در جنب او خوار و حقیر شمارد و خود را در احترام او بی اختیار بیند بلکه آنانکه فی الجمله ربط و انتسابی بآن شخص
دارند در نظر او بزرگ نمایند و بر اهل انصاف واضح است که احسان هیچکس در رتبه احسان علما نرسد و هیچ نفعی ببزرگی نفع ایشان
نشود اما در امر دین پس واضح است که پیوسته روزی خور خوان نعمت ایشانند و اما در آخرت پس گذشت که ایشان بعد از حجج علیهم
السلام از شفعا ایند و اما در امر معاش پس دانستی که مدار آن بر مقدار ارباب صنایع و حرف است که بی آن زندگی صورت نگیرد و بر آنچه
علما از زبان شرع انور دستور العمل دهند از قانونها که در آن حفظ مال و نفس و ناموس و عقل است و همیشه در شداید و بلاها گشودن
عقدها و رفع ابتلا بدست ایشان بوده چنانچه قوم جناب یونس با نزول عذاب بسبب وجود یک عالم و مدبر او از آن بلای عظیم نجات
رسند **و مختصر** آن قصه بروایت عیاشی از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم چنانست که فرمود جناب یونس علیه السلام در
کرد در میان امت خود و میخواند ایشان را بایمان بخدا و تصدیق و پیروی او و سی و سه سال پس ایمان نیاوردند باو و متابعت نکردند او را
از قوم جز دو نفر از قومش مگر دو مرد یکی روبیل دیگری تنوخا و روبیل از اهل بیت علم و حکمت و خانواده نبوت و با آن جناب رفیق
بود از آن زمانیکه هنوز به پیغمبری مبعوث نشده بود و تنوخا مردی ضعیف و عابد و زاهد و در عبادت خود فرو رفته بود و از علم و حکمت

بهره نداشت و روبیل صاحب گوسفند بود و آنها را میچرانید و از آنها قوتی بهم میرسانید و تنوخا حمالی میکرد و از آن روزی بهم میرسانید و روبیل را در عقد
و لیکن بردباری بود و خیر از منزلت تنوخا بآنچه علم و حکمی که داشت پس چون دید یونس از ایمان قوم خود ناامید شد و طول کشید از خدا خواهش عذاب خواست
و خداوند اجابت نمود و بعد از مواعظ و حکم بسیار وعده داد که عذاب در شوال روز چهارشنبه وسط شهر وقت طلوع آفتاب
خواهد رسید پس قوم خود را خبر داد پس آنجناب مسرور شد و ندانست عاقبت امر را پس تنوخا عابد را ملاقات کرد و از نزول عذاب
خبر داد و فرمود برو و قوم را خبر کن بآنچه خداوند وعده فرموده تنوخا گفت بگذار ایشان را در معصیت و گمراهی خود شان تا خداوند هلاک
کند ایشان را پس حضرت فرمود باید برویم و از روبیل مشورت کنیم که او مردی است عالم و حکیم از خانواده نبوت پس رفتند نزد او و حضرت
او را خبر داد بآنچه باو وحی شده بود و فرمود بیا برویم تا ایشان را خبر کنیم روبیل گفت برگرد بسوی پروردگار خود ای برگشتن پیغمبر حکیم و رسول
کریم و خواهش کن عذاب را بردارد از قوم بدرستیکه خداوند از عذاب ایشان مستغنی است و دوست دارد مدارا با بندگان او و این
دعوت تو را ضرری نرساند و از مقامت نزد او نکاهد و شاید این قوم با این کفر و انکار روزی ایمان آورند پس تنوخا گفت وای بر تو
ای روبیل بر آنچه اشاره کردی باو و امر نمودی با این کفرشان و انکار پیغمبر خود و نسبت دادن او را به دروغ و بیرون کردن او را از منزلش و
عزم بر سنگسار کردنش روبیل گفت ساکت شو تو مردی عابدی از علم خبر نداری در رو کرد بآن جناب گفت اگر خداوند عذاب را نازل کرد بر
قوم تو آیا همه را هلاک میکند یا بعضی را و بعضی را باقی میگذارد فرمود بلکه همه را هلاک میکند و چنین خواستم و در دلم رحمی بر آنها داخل نشد که مراجعت
نمایم و مسألت کنم رد عذاب را از ایشان روبیل گفت شاید زمانیکه آثار عذاب پیدا شد توبه و استغفار کنند این رحم کند ایشان را چونکه ارحم
الراحمین است و عذاب را از ایشان بردارد پس از آنکه خبر دادی ایشان را از جانب خداوند که در روز چهارشنبه عذاب میفرستد پس نزد ایشان
کذاب محسوب شوی پس تنوخا گفت وای بر تو کلام عظیمی گفتی پیغمبر مرسل ترا خبر میدهد که خدا باو وحی کرده که عذاب میفرستد و تو رد میکنی قول خدا
را و شک میکنی در آن و در قول پیغمبر او برو که عملت حبط شد روبیل گفت رایت فاسد است پس آنجناب گفت که اگر عذاب نازل شد و قوم هلاک
شدند بیخبری تو تمام میشود و یکی از احاد مردم خواهی شد هر چند [illegible] هلاک شوند پس آنحضرت دشمنی روبیل را قبول نمود و با تنوخا تغیر
در آمد و قوم را از آمدن عذاب در وقت مذکور خبر کرد ولی قبول نکردند و او را تکذیب نمودند و از قریه خود بیرون کردند آنجناب با عنف پس با تنوخا
بیرون رفت از قریه و اندکی دور شدند و ماندند در آنجا با انتظار عذاب و روبیل با قوم ماند در قریه تا آنکه شوال داخل شد روبیل بر بالای کوه
بر آمد و باواز بلند فریاد کرد منم روبیل مهربان بر شما این پروردگار خود این شوال است که داخل شد بر شما پیغمبر شما یونس خبر داد که وحی شده که در روز
چهارشنبه وسط شوال عذاب بر شما نازل میشود در وقت طلوع آفتاب و وعده که خداوند به پیغمبران میدهد تخلف نمیشود پس ببینید چه تامل کنید که چه
خواهید کرد پس این کلام ایشان را ترسانید و در دلشان جا کرد در راستی نزول عذاب پس شتافتند بسوی او و گفتند ای روبیل چه امر میفرمائی ما را ای روبیل
بدرستیکه تو مرد عالم حکیمی و پیوسته بر ما مهربان بودی و بما رسیده آنچه گفتی پس امر کن ما را بآنچه دانی و برای خود ما را آگهی ده روبیل
گفت چنان میبینم برای شما که منتظر شوید که چون طلوع فجر روز چهارشنبه وسط شهر شود در میان صحرا زیر کوه اطفال را از مادران جدا کنید و
مادران در پشت کوه باشند پس بیکبار صدا را بلند کنید بزرگ و کوچک شما با گریه و زاری و تضرع بسوی خدا و توبه و استغفار و سرها را بآسمان
بلند کنید و بگوئید پروردگارا بر تو ظلم کردیم و پیغمبرت را تکذیب نمودیم و پشیمانیم و توبه میکنیم از معاصی خود و اگر نیامرزی ما را و رحم نکنی بر ما هر آینه خواهیم
شد از زیانکاران و عذاب کرده شدگان پس قبول کن توبه ما را و رحم کن بر ما ای ارحم الراحمین و از گریه و زاری و تضرع دامان و توبه ملالت نگیرید
تا آنکه آفتاب غروب کند یا حق از آن عذاب از شما برگردد پس چنان کردند در آن روز و خداوند عذاب را از ایشان برداشت بتفصیلی که در خبر
مذکور است و در آخر آنست که چون تنوخا بقریه برگشت روبیل را ملاقات کرد و روبیل با او گفت کدام رای صواب و حق بود رای تو یا رای

[illegible]

بیان فضیلت علم و اهل علم

من نوحا گفت بلکه رأی تو و تحقیق که در مشورت برای علما و علما عن کشی و کلام این بود که بجهت زهد و عبادت که دارم از تو افضل تا آنکه گفت علامه
شد فضل و بجهت فضل علمت و آنچه خدا بتو داده از حکمت یا تقوی افضل است از زهد و عبادت **و بسند معتبر** کشی روایت نموده که از حضرت
امام ... که از بزرگان علما است خدمت جناب رضا علیه السلام عرض کرد که میخواهم از اهل بیت خود دور شوم کجا باشد ... از ایشان فرموده
بکن بدرستیکه دفع میشود بلا از اهل بیت تو بسبب تو چنانکه بلا دفع میشود از اهل بغداد بسبب موسی بن جعفر علیهما السلام **و بسند معتبر** از امام علیه السلام
منقول است که حضرت باقر علیه السلام فرمود عالم کسی است که بمنزله چراغی باشند که روشنائی دهد برای مردم پس هر که روشنائی او ببیند دعای خیر
میکند برای او و همچنین با عالم کسی است که تاریکی جهل و حیرت را ببرد پس برای هر که روشنائی داد او از حیرت بیرون رفت و یا از جهل نجات
یافت پس او از آزادکردهای او است از آتش دوزخ و خداوند عوض بدهد او را ثواب هزار رکعت نماز که در برابر روی کعبه کرده باشد **و بسند معتبر** منقول
از آنجناب مرویست که علم گنجهائی است که کلید آن پرسش است پس سؤال کنید خدا شما را رحمت کند بدرستیکه در علم ثواب چهار فرقه است سائل و جواب
دهنده و شنونده و دوست ایشان **و بسند معتبر** منقول از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که مثل علما در زمین مثل ستارهاست در آسمان
که هدایت می یابند بروشنائی آنها در تاریکیهای بر و بحر پس هرگاه نور آنها محو شود راه نمایان گمراه میشوند **و بسند معتبر** کشی از جمیل بن دراج
روایت نموده که گفت داخل شدم بر جناب صادق علیه السلام پس بیرون می آمد کسیکه از خدمت آنحضرت بیرون آمده بود از اهل کوفه پس چون داخل
شدم بر جناب صادق علیه السلام فرمود ملاقات کردی آن مرد را که از پیش من بیرون آمده بود عرض کردم بلی او یکی از اصحاب ما است از اهل کوفه
فرمود خداوند پاک گرداند روح او و روح امثال او بدرستیکه او ... یاد کرد جماعتی را که پدرم ایشان را امین کرده بود ایشانرا بر حرام و حلال خداوند و بودند
خزانه علم او و همچنین امروز ایشان در نزد من [illegible] ایشانند اصحاب پدرم براستی چون خداوند اراده کند بلائی با اهل زمین برگرداند
بسبب اینها از ایشان بلا را ایشان ستارهای شیعیان منند از مرده و زنده ... ایشان ظاهر میکند خداوند بر مدعی ...
دور میکنند از دین تلبیس مبطلین و تأویل غالیان را پس آنحضرت گریست عرض کردم کیستند ایشان فرمود بر ایشان صلوات خدا
و رحمتش در حال مردگی و زندگی برید عجلی و زراره و ابو بصیر و محمد بن مسلم [illegible] ایشانند اسباب ... خدا
بندگان را دوست داشتن ایشان خداوند را و این دو محبت ... و آخر ... رجوع کنندگان بسوی خداوند است
شیخ طبرسی در کتاب مشکوة الانوار روایت نموده که شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد هرگاه حاضر شود جنازه و حاضر
شود مجلس عالم کدام یک محبوبتر است نزد شما [illegible] جنازه کسی که برود با او و دفن کند او را پس بدرستیکه
حضور مجلس عالم افضل است از حضور هزار جنازه و ... هزار بیمار و ... هزار شب و از روزه هزار روز
و از هزار درهم صدقه دادن بمساکین و از هزار حج سوای حج واجب و از هزار جهاد سوای جهاد واجب که در راه خدا جهاد کنی بمال و جان
خود و کجا میرسد این مقامات بمجلس عالم آیا نمیدانی که خدا اطاعت کرده میشود بعلم ... خیر دنیا و آخرت با علم است و شر دنیا و آخرت
با جهل است آیا خبر دهم شما را از جماعتی که نه پیغمبرانند و نه شهیدانند ... در قیامت بمنزلت ایشان در نزد خداوند ... بر منبرهای نور
عرض کردند کیستند ایشان یا رسول الله فرمود ایشان آنانند که محبوب میکنند بندگان را نزد خدا و محبوب میکنند خداوند را در نزد بندگان
عرض کردیم اینکه خداوند را محبوب میکنند نزد بندگان ... محبوب میکنند ... خداوند فرمود امر میکنند ایشانرا بآنچه خداوند
دوست دارد و نهی میکنند ایشانرا از آنچه خداوند مکروه میدارد پس هرگاه ایشان اطاعت کردند دوست میدارد خداوند آنها را و از
فواید وجود علما مضاعف شدن ثواب نماز است با ایشان چنانچه **شیخ شهید** ... روایت نموده که نماز با عالم در غیر مسجد
جامع مقابل هزار رکعت است و در مسجد جامع مقابل صد هزار رکعت ... بهم رفاقت بر آنها چنانچه

عالم است تحفه ... در زیارت عمره ... و در عوالی اللئالی روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ...
... بزرگی محبت است و همچنین رسیدن خیر و رحمت به همنشینان ایشان چنانچه در کتاب ... بطریق صحیح از جناب صادق علیه السلام مرویست
... که فرمود خداوند میفرماید بملائکه در وقت برگشتن همنشینان اهل علم بخانهای خود بنویسید هرچه دیدید از اعمال ایشان پس مینویسند برای هر
یک ثواب عمل ... بعضی که حاضر شده بود با ایشان و غیبت بنموده و ایشان میفرماید خداوند عزوجل چرا ننوشتید فلان را با ...
با ایشان و حاضر شد نزد ایشان پس میگویند ای پروردگار ما بدرستیکه او شریک نشده با ایشان در حرفی و سخن نگفت با ایشان ...
که پس خداوند جلیل جل جلاله میفرماید آیا با هم نشستن ایشان نبود پس عرض میکنند آری پس میفرماید بنویسید او را با ایشان بدرستیکه ایشان قومی
اند که محروم نمیشود همنشینان ایشان پس مینویسند او را با ایشان پس میفرماید بنویسید برای او ثوابی مثل ثواب یکی از آنها **فی کتاب** ... از آن
جناب مرویست که هیچ مؤمنی نمی نشیند نزد عالمی یک ساعت مگر آنکه ندا میکند او را پروردگار ما نشستی نزد حبیب من قسم بعزت و جلال
که هر آینه نشانم ترا در بهشت با او و باکی ندارم **فی** عدة الداعی مرویست از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که نشستن یکساعت
نزد علما محبوبتر است نزد خداوند از عبادت هزار سال **فی** کافی و غیره از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود همنشینی علما ...
... نشستن با ایشان عبادت است **فی** ... پاره اخبار نهی رسیده از همنشینی با قاضی عامه بجهت آنکه شاید لعنت او در رسد پس همنشین
او را فرو گیرد و از این معلوم میشود که نشستن با کسی که محل رحمت است سبب شرکت در آن موهبت است **فی** ... مرویست که مثل عالم
مثل عطر فروش است که در ... اگر از عطرش ... از بوی عطرش معطر خواهی شد **و** هم چنین رسیدن فیض به نگاه کنندگان ... ایشان
چنانچه گذشت از کتاب ... که نظر کردن بروی عالم عبادت است **فی** جامع الاخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
روایت نموده که یک نظر بروی عالم محبوبتر است نزد خداوند از اعتکاف یکسال در بیت الله الحرام **و** همچنین نظر به درخانه ایشان چنانچه
در آن کتاب مذکور است که خداوند نظر کردن بدر خانه عالم را عبادت قرار داده **و** همچنین زیارت ایشان چنانچه در آن کتاب از آن
جناب مرویست که زیارت علما محبوبتر است نزد خدا از هفتاد طواف دور خانه خدا و بهتر است از هفتاد حج و عمره پسندیده و قبول شده
و بلند میکند خداوند برای او هفتاد درجه و نازل میکند بر او رحمت را و گواهی میدهند برای او ملائکه که بهشت بر او واجب شده بلکه زیارت
ایشان را بدل زیارت ... قرار داده ... با همه اجرها و خیرها که در آنست چنانچه در کافی از جناب کاظم علیه السلام روایت کرده که هر کس قدرت
ندارد بر زیارت قبور ما پس زیارت کند صلحای برادران ما را **و** همچنین برداشته شدن عذاب دنیا و برزخ از گناهکاران بسبب وجود علما
چنانچه در مشکوة الانوار شیخ طبرسی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هرگاه خداوند نظر کند بسوی اهل قریه که در معاصی
اسراف کرده اند و در ایشان باشد سه نفر از مؤمنین ندا کند ایشان را که ای اهل معصیت من اگر نبود میان شما از مؤمنین دوستی کنندگان با یکدیگر
بسبب جلال من یا برای من یا بکلام الهی من و آباد کنندگان بنماز خود زمین مرا و مساجد مرا و استغفار کنندگان در سحرها از بیم من هر آینه می
فرستادم بر شما عذاب خود را پس باکی نداشتم **فی** کتاب اثنا عشریه سید محمد عاملی شهید بابن قاسم معاصر شیخ حر مرویست از
رسول خدا صلی الله علیه و آله که هیچ عالمی و متعلمی نیست که بگذرد بقریه از قریه های مسلمین یا شهری از شهرهای مسلمین و بخورد از طعام ایشان و
ننوشد از شراب ایشان و داخل شود از جایی و بیرون رود از جانب دیگر مگر آنکه برمیدارد خداوند عذاب قبور ایشان را چهل روز
تنبیه بر نقادان با بصیرت مخفی نماند که اگرچه از کلمات سابقه معلوم شد که منشأ خیرات عایده به بندگان در دنیا و آخرت و سبب
رسیدن بمصالح دنیویه و منافع دینیه نعمت علم است که به بنی آدم عطا شده هر چند پاره از آن که متعلق بامر معاش است در کفار باشد
لکن همه ... از علم متعلق بزندگی ... است که زندگی بی آن صورت نگیرد و غیر آن از علم بضاعات و حرفها که محصولش اصلاح فضول معاش

و بجهت ارواح اولیا و مستحبات که در قرب سلاطین و تقرب و جاه و اسباب امور دولت و خوبی محبوبیت و تحمل
آن مخصوص و محکم است و از ترتیب احوال انبیا و اوصیا علیهم السلام و خوبی مجلس آن قسم را و از جمله آن علم و معرفت و حکمی
و هر قسم سان است که هیچ چیزی نیابد که یکی از این دو مشغول نباشد و مشغول کار که شغل جناب نوح و خیانتی که شغل جناب ادریس و
بنائی که شغل جناب ابراهیم و زره سازی که شغل جناب داود علیه السلام بود و غیر اینها که بر همه پوشیده نیست و چون شفقت علما و معاد
از صاحبان این علوم بعهده معرفت دینی ثابت و صاحب از برای تحصیل معرفت و علم تکالیف الهیه با ایشان است بلکه در مقابل عوض بخود
بین احترام ایشان لازم چه از حقیقت است که سعی که از علما دین بر رسد یکی خود بعمل مطلوب و محبوب ثابت و باقی و سبب نجات
معاملت بوی و برتری و اخروی و سایه نجات از آتش و دخول بهشت و ترقی درجات و رسیدن بمقامات عالیه و مناصب جلیله و ذخیره
روز جزا شفعا و صنوف شفقت انبیا و اوصیا علیهم السلام است بلی آنچه از ایشان می‌رسد چیزیست که تمام احتیاج بدان است و همه اوقات
او و دست بی آن چیزی نمی‌گردد انسان محبوب بلکه ادنی رشته حیات و زندگی بی آن گسسته و هیچ از این دو باستحقاق وجود انسان
سبب صرف بلای عظیمه و رسیدن الطاف خفیه و جلیه الهیه است معلوم خواهد شد بزرگی مقام و عظمت قدر و منزلت علما و چه اگر تو
و اعاظم و اشراف ابنا زمان را که از روی معظم و محترم و بزرگ با ایشان بشنود با خبر علما سنجیده شود هیچ مقام و نسبت نخواهد
بود و اوقات که از ذکر آن جماعت معظم و محترم باشد هر جا شود و هیچ شخص که از ایشان نفع و ضرر و خیر و شری به او رسد

فصل دوم

در بیان حقیقت معنی تعظیم و شرح آن و اقسام احترام و توقیر و هر جا که از جانب شرع از تکلیف آن شده و ما
از عهده آن بر آمده بدانکه تعظیم را چهار مرتبه و محل است و در هر یکی از آن مراتب بجای او تعظیم و توقیری است که باید آن را معمول داشت که
حقیقت تعظیم صورت نگیرد بلکه در بعضی از اقسام قرین نفاق و مصداق شقاق خواهد بود **اول** تعظیم بمال بمقدار استحقاق و قابلیت
معظم و او از آن بذل موجود از مال و صرف آن است در آنچه متعلق بمعظم است بطوری که شایسته ادب و احترام و توقیر در آن باشد از قبیل
هدایا و تحف که رعایا و زیردستان برای سلاطین و اشراف می‌برند و در آن ملاحظه بدارند خود و دستان و مقام آنکه نزد او میفرستند بیگیرند و
خلعت و جایزه و نشان که حال معمول سلاطین است از جانب آنها با اهل علم و مسیف بمقدار خدمت و زحمت آنها که سبب آن تحقق
تعظیم شد پس اگر شخصی از رعایا با قدرت بر آوردن طبقی از میوه مرغوب برسم هدیه برای سلطان چند عدد میوه کند بیدکرم خورده را از در
گرفته بطرف سلطان ببیند او مستحق تعذیب و اهانت خواهد شد پس در تعظیم مالی بقیتی ملاحظه شود مقدار مال از کمی و زیادی و کیفیت
آن از بدی و خوبی و کیفیت دادن و استعداد خود و اندازه مقام شخص معظم که باختلال یکی از این ارکان یا تمکن دادن مال اهانت و
تحقیر است و تمیز موارد آن از غیرش در غایت وضوح است و در اخبار تقسیم زکوة اشاره باین مقام شده که از قبیل گندم و جو و غیره
خوراک بفقرا و مساکین و بهتر و بهتر دهد که سنجیده باهل حیا و تعفف **دوم** تعظیم بجوارح بدنیه چون استقبال در هنگام
دخول بلد و مشایعت در حال خروج و برخاستن در وقت ورود و مراجعت و نشستن بی اذن و پیش نیفتادن از او در زمان سیر و بلند
نکردن صدا در نزد او و پشت نکردن در وقت تکلم چنانچه بعضی از اینها اشاره شده در کتاب و سنت و در فصل آینده خواهد آمد و این نوع
از تعظیم بحسب اوقات و اشخاص و بلاد و احوال مختلف میشود و چه بسیار چیزها که در شایع شده منع است و دامیکه مخصوصا در شرع از آن
نهی نشده باشد چون رکوع و سجود و بجهت انسانی بقصد تعظیم او بلی اگر ترک آن قسم سبب هتک عرض و ریختن آبروی شخص شود باید ترک
نشود چه حفظ عرض مثل حفظ دم است در لزوم مراعات آن فیما لم یعلم و در اینجا تفصیل است که ذکر آن مناسب کتاب نیست
سیم تعظیم بزبان و توقیر در بیان بذکر صفات حمیده و افعال حمیده موجوده در معظم با ملاحظه بیرون نرفتن از اندازه که شود

فصل دوم

علالت و نجاست از مقدار موجود و از آن که بحیه و عادت مقصرین و تجبر و عزت و متانت در مجالس و محافل که شایسته و سزاوار است و سبب
برانگیختن فتنه و زیادتی عناد و حسد نخواهد شد چه هر چیز که موروث شر در است قبیح و مذموم است و از این نوع است بردن
نام او بتعظیم در حضور و غیبت **ففی** کافی از جناب کاظم علیه السلام مرویست که چون حاضر است او را بکنیه اسم ببر و چون غایب
است اسم او را ذکر کن و همچنین در عنوان مراسلات و در مقام شرح حال یا نقل کلام او در تصانیف چه قلم نایب زبان و ترجمان جنان است

چهارم تعظیم در قلب یعنی بزرگ دانستن و بزرگ دیدن و ببزرگی یاد کردن و ببزرگی یاد کردن شخص معظم را در سویداء قلب و
مطمورهٔ دل که از روی آن جوارح خاشع و اعضاء متحرک شده در غایت سهولت در مقام ادای تکلیف گذشته خود برآیند و از مهتر با موال
بآسانی دست بردارند پس اگر بزرگ دید او را بالنسبه بغیر یعنی ظهور آثار بزرگی و هیمنت او را در غیر مشاهده کند و خضوع و ذلت و مقهوریت
غیر او در نزد جلال او به بیند بی پی بردن از این بذلت و خواری خود و بزرگی و قهاری آن برا و مثل آنکه کسی تصور کند [illegible]
پادشاهیرا که از رعایای او هیبت و از حیطه فرمان و قلم و حکم او بیرونست یا اگر هست سلطانرا عالم باحوال و اطوار خود [illegible]
اگر داند در خود چیزی نه بیند که سبب رنجش خاطرش باشد یا آنکه بزرگی او گاهی چون برق خاطف از قلبش بگذرد بی استقرار و ثبات
آنکه با بقاء و تمکن بنا نگذاشته بر بزرگ گرفتن او در نزد خود و تن بزیر بار عظمت او در آوردن چه در جای خود مقرر است که اقرار و تصدیق قلبی [illegible]
با نبوت یا ولایت یا امثال آنها غیر از تسلیم و گردن نهادن در زیر حکم آنست که یکی از چهار رکن ایمان قلبی است در جمیع این مراتب آثار
عظمت از قلب ظاهر نشود و با اجتماع این درجات از تذکر معظم قلب خاضع و بدن خاشع بلکه بزرگی [illegible] بجائی رسد که [illegible]
مرتعش و رنگ زرد و دیده گریان شود و تحصیل این مقام از تعظیم در نهایت دشواریست چه آن از ثمرات علم ببزرگی [illegible]
برهان تمام و شاهد صدق وجدان و این برای آنان که مبانی دین و ایمان و پایهٔ امر سلوک شان با ابنا و زمان بر کلمات ناقصه [illegible]
حرکات و سکنات شان بر خلاف طریقه و میزانست هرگز میسر نشود چنانچه مشاهد است که اکثر خلایق اسم مبارک خداوند و رسول [illegible]
را در هر مقام لغو و پست و بر هر چیز خوار و زشتی می برند بلکه در ذکر آن اسامی در جای مطلوب اصلا تغیری در حالتشان پیدا نمی شود [illegible]
محمد است که مؤمنین آنانند که چون نام خداوند برده شود قلبشان هراسان شود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با ابوذر [illegible]
ای ابوذر باید که در سینهٔ تو جلال و بزرگواری خداوند عظیم باشد و خداوند را سبک یاد نکنی چون نادانان که [illegible]
[illegible] یا او را خوار کن [illegible] و در تغییر حالات ائمه علیهم السلام هنگام ذکر خدا اخبار بسیار وارد شده بلکه رسیده که چون جناب صادق علیه السلام
اسم حضرت رسول صلی الله علیه و آله میبرد گاهی سرخ میشد و گاهی زرد و سر مبارک را بجانب زمین میل میداد تا بحدیکه نزدیک میشد که [illegible]
برسد **وبالجمله** بی تحصیل این مرتبه از تعظیم بالنسبه بهر کس امر بتعظیم او شده سایر مراتب تعظیم سفاید و لغو است [illegible]
زمرهٔ منافقان محسوبست چه کسی را ببزرگی یاد کردن بزبان یا کوچک دانستن و حقیر شمردن او در دل حقیقت [illegible]
يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ میگویند بزبانهای خود چیزیرا که در دلهای ایشان نیست و رسول [illegible] صلی الله علیه و آله
فرمود که اگر خشوع اعضا بیش از خشوع قلب شد پس او در نزد ما منافق است و صاحب این مقام از تعظیم دارای [illegible]
بآن اشاره فرمود که **وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ** چه قلب را بی ملاحظه جوارح [illegible]
تقوائیست خاص چون پرهیزکاری از [illegible] نفاق و حسد و ریا و عجب و غرور و کبر و قساوت [illegible]
حرص و طمع و آرامش و آسودگی باضداد اینها از ایمان [illegible] رقت [illegible] یأس [illegible]
و تعظیم شعائر خداوند از جملهٔ اینها است یعنی تعظیم او از تقوای قلبیه [illegible]

تعظیم خلف منفک نشود غالباً پس مقدم بر همه پیدا کردن این صفات است و گر تحصیل بنابر مراتب سهل و آسان است و بعضی از راه
تحصیل آن اشاره شد و از جملهٔ آنها است مواظبت بر بجا آوردن مراتب سابقه بعزم تحصیل این صفات چنانچه در اخبار بسیار اشاره بآن
شده برای تحصیل اخلاق پسندیده چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید هرکس حلم را بخود به بندد یعنی بعمل آن تکلف و تکلف
در رفتار کند نزدیک میشود که حلیم گردد و در باب زهد نیز چنین فرموده است باید مدح بنائی بر جناب سید الشهداء علیه السلام نیز از آنچه باشد اگرچه
در آن احتمال دیگر میرود و از این کلمات ظاهر شد مراتب توهین و تحقیر و اینکه او نیز چهار درجات است چه اگر بزرگی مستحق تعظیم تعظیم بجا
کند و بد تحقیر او کرده یا آن خادم که خدمات عظیمه او را انجام داده تحقیر کند یا توهین کرده یا مزد بزرگی های خود را از کند یا بخواهد تضییع حق او
کرده یا در حق بزرگ کوچک شمرد و تصغیر کرده او را پس اقسام توقیر و تحقیر و تعظیم و تصغیر بملاحظهٔ انفراد آنها و اجتماع بعضی با بعضی بسیار زده رد
و بتأمل در آنچه گفتیم مراتب بزرگ و کوچکی و خوبی و بدی و حکم هریک از آنها فی الجمله ظاهر میشود و برای مقصود زیاده از این محل شرح و تفصیل
نیست **فصل سیم** در تفصیل تعظیم علما و مؤمنین و شرح سلوک و معاشرت با ایشان بدانکه طریق معرفت کیفیت
سلوک با جماعت اهل علم از چند راه است **اول** بدست آوردن آنچه معمول و دایر است در میان مردم در رسوم مراوده زیردستان
با بزرگان و اعیان در هر بلد و در هر عصر با ملاحظهٔ مخالف نبودن آن با قوانین شرع و چون در تحت میزان معینی نیست پس در صدد ضبط و جمع آن
بر آمدن بنایه نیست بلکه خالی از تعذر نیست و حصر و تعداد آن لهذا موکول میشود بر ملاحظهٔ طریقهٔ عقلا و ارباب کمال و آداب که مرجع اند در امثال
این کار از شرع تکلیف بآن شده بی بیان کیفیت تفصیل آن و اگر شده از باب ذکر بعضی از اقسام است نه در مقام استقصاء و حصر جمیع آنها آید
دوم پیدا کردن آنچه در کتاب و سنت است در کیفیت سلوک مردم با انبیاء و اوصیاء علیهم السلام و چگونگی تعظیم ایشان چه از اخبار متواتره
که بعضی از آنها اشاره شد ظاهر میشود که علما خلفاء و نواب جانشین ایشانند پس در هر حکم که معلوم نشد که از خصایص ایشانست علما شریکند بهمچنین
آنچه در باب کعبهٔ مشرفه وارد شده زیرا که فرمودند مؤمن حرمتش بیش از کعبه است پس لامحاله در لوازم احترام و آداب تعظیم با او شریک خواهد
بود **سیم** تفحص نمودن در آنچه در کتاب و سنت در بیان آداب معاشرت فرزندان با پدران چه فرموده اند که معلم خیر بمنزلهٔ والد است
و قائم مقام او است چنانچه شرح خواهد آمد **چهارم** اخبار مخصوصه که در آن ذکر آداب معاشرت با ایشان شده و با آنچه از این سه راه
بدست آورده ایم اشاره میکنیم اگرچه از اسباب این کار اندکی بدست داریم پس میگوئیم که عمده آن سی ادب است **اول** پیش افتادن
از علما است در مقاماتیکه نیابت از خدا و رسول صلی الله علیه و آله پیش افتاد چنانچه در کلام مجید است یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا
بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ و این تقدم گاهی در احکام است باینکه اطاعت نکنند امر و نهی خدا و رسول را یا آنکه بنحو فرموده عمل نکنند
و گاهی در رأیست هنگام مشورت که نبایست پیش از منکشف شدن رأی مبارک اظهار رأی و اعتقاد کنند و بیان صلاح و فساد نمایند چنانچه
عادت جماعتی از منافقین بود که در وقت پیش آمدن حادثه از قبیل رفتن بجهاد و کشتن اسیر و حرکت بجائی پیش از ظهور رأی نبوی فضولی میکردند
و خیالات شیطانیه خود را اظهار مینمودند و گاهی در صورت است که بایست زمان مرافقت در سیر در عقب بیفتند و این مرتبه قسم از تقدم
منفی است و ارباب عقول آنرا ملاحظه میکنند بالنسبه باشراف و اعیان خود **وفی** تفسیر عیاشی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست
که چون حضرت ابراهیم خواست که از ملک پادشاه قبطی بیرون رود پادشاه برای مشایعت او بیرون آمد و در عقب آنجناب بیرون آمد
و پیاده میرفت بملاحظهٔ تعظیم و احترام و هیبتی که از آن حضرت بر دلش افتاد پس وحی رسید که در پیش روی سلطان جبار متسلط راه مرو بلکه او را
مقدم دار و در پشت سر او راه برو و او را معظم بدار پس حضرت ایستاد و گفت بپادشاه که مقدم شو که خدای من در این ساعت بمن وحی کرده که ترا
معظم بدارم و در پیش روی خود بیندازم و خود در عقب راه روم بجهت تعظیم تو ملک گفت چنین وحی کرده فرمود آری گفت شهادت میدهم که

در بیان تعظیم مؤمنین

خدای تو مهربان و حلیم و کریم است و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده در تفسیر و بالوالدین احسانا که فرمود
پیش نیفتد در پیش روی والدین ولکن بعضی اخبار وارد شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اصحاب را پیش می انداختند در راه رفتن و میفرمود
بجهة ازدیاد شرف ابرای ملائکه و این منافاتی با حکم سابق ندارد چه پیش افتادن بامر آنجناب بملاحظه مصلحت مذکوره عین ادب است و حسنی که نقل شد تمام
و نیست که رعایت این تقدم بر جمیع است و سید مرتضی ره در کتاب غرر نقل کرده که کسی دید که کثیر عزه که یکی از شعرای محبین آل محمد علیهم
السلام بود سواره میرفت و جناب باقر علیه السلام پیاده میرفت پس با او گفت آیا سوار میشوی و حال آنکه ابوجعفر علیه السلام پیاده است گفت
آنجناب مرا باین امر کرده است و من در طاعت او باشم در سواری بهتر است از معصیت کردن من آن جناب را به پیادگی و قسم نهم بلند نکردن
صدا در نزد او چنانچه خداوند میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول
کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله
اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة و اجر عظیم خلاصه ترجمه آنکه ای گروه گروندگان بلند نکنید آواز خود را
بالای آواز پیغمبر و به آواز بلند با او سخن نگوئید یا او را ندا نکنید چون بلند گفتن بعضی از شما با بعضی تا نابود نشود کردار شما و حال آنکه ملتفت
نیستید بدرستیکه آنها که پست میکنند آواز خود را در نزد آن جناب کسانیند که امتحان نموده خداوند دلهای ایشان را برای تقوی برای ایشان است
آمرزش و مزد بزرگ و شاید فقره اول ذکر ادب است در مقام سخن گفتن آن جناب و سؤال و جواب با ایشان که باید کرد مقدار بلندی
آواز آنحضرت را تا آنکه هنگام جواب بدرجه آواز خود را پست نماید و فقره دویم در مقام ذکر ادب است با حضرت نبوی هرچند ساکت باشد
که بایستد زیر آن بلندی صدا که متعارف است در میان خلق هنگام گفتگو با یکدیگر یا ندا کردن بعضی بعضی را پست تر باشد و حاصل
معنی دویم آنکه در مجلس مقدس نبوی باید آواز خود را از آواز آنجناب و از آواز دیگران پست تر کرد چه آنکه سخن گویند یا نگویند بلکه اگر مقام
گفتن نیز نباشد مثل آنکه کسی در روضه مطهره نبی یا یکی از اوصیاء او علیهم السلام حاضر شود که باید همین ادب را در مخاطبه با ایشان بسلام
و غیر آن ملاحظه نماید چنانچه کلینی ره روایت نموده از جناب باقر علیه السلام که چون عایشه مانع شد که حضرت مجتبی علیه
السلام را در روضه مطهره دفن کنند و گفت نمیگذارم در خانه من دفن شود و پرده رسول خدا صلی الله علیه و آله دریده شود حضرت ابی
عبدالله علیه السلام در جواب او کلماتی فرمود که از جمله آنها آنکه خداوند نهی کرده از آنکه آواز در خدمت آنحضرت بلند کنند و فرموده یا
ایها الذین آمنوا الخ و سوگند یاد میکنم که برای پدر خود و عمر نزدیک گوش حضرت رسول صلی الله علیه و آله کلنگها بر زمین زدید
و حال آنکه حقتعالی میفرماید ان الذین یغضون الآیة و بتحقیق که اذیت رسانید پدر تو و فاروق او بحضرت رسالت بسبب نزدیکی
خود با او و رعایت نکردند در حق آن حضرت آنچه خداوند امر کرده بود ایشانرا باو بر زبان پیغمبر خود زیرا که خدا حرام گردانیده از مؤمنان
بعد از مردن ایشان آنچه حرام گردانیده از ایشان در حیاتشان و شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره و خصال از جناب سجاد علیه السلام روایت
مبسوطی نقل کرده در بیان صاحبان حقوق بر انسان و کیفیت ادای هر صاحب حقی و در آنجا مذکور است که از جمله حق مربی علم تعظیم و توقیر او است
در مجلس او و اینکه بلند نکنی بر او آواز خود را و چون از خبر سابق و غیر آن معلوم میشود که حرمت مؤمن بعد از وفات مثل حرمت او است در زمان
حیات پس مراعات این در نزد قبورشان نیز باید کرده شود و در کافی روایت از حکم بن عتیبه که گفت پدرم خانه بر من وقف
کرد پس چیزی قبض کردم آنگاه از برای او فرزندانی شد بعد از آن پس خواست آن خانه را از من بگیرد و وقف کند بر آنها پس پرسیدم
از حضرت ابی عبدالله علیه السلام از حکم این مسئله و او را خبر دادم از واقعه پس فرمود خانه را باو مده گفتم پس پدرم با من مخاصمه خواهد
کرد فرمود تو هم با او مخاصمه کن و آواز خود را بلند نکن بر آواز او و شیخ عیاشی و دیگران روایت کرده اند از جناب صادق علیه السلام

که فرمود آواز خود را بلند مکنید بر آواز پیغمبر و با او خود مصیبت **ششم** آنکه چون بر عالم وارد شود باید در مجلس او نهایت ادب را بجا آورد چنانچه **کلینی** از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که از حق عالم آنست که هرگاه بر او داخل شوی

و در نزد او جا مخصوص است پس سلام کن بر همه آنها و او را بتحیت اختصاص ده و قریب بمضمون در فضائل آن جناب روایت کرده **هفتم** آنکه با طهارت داخل شود در خانه ایشان چه گذشت که خانه علما از خانهای است که خدا رخصت داده تا احترام و تعظیم آنها را

کلام خود فی بیوت اذن الله ان ترفع و بی طهارت تعظیم خانه صورت نگیرد و در اخبار استحباب وضو برای دخول مسجد

هدایت نیز اشعار بیت برای طلب و همچنین برای طواف و احرام کعبه که بهمین اصل است از او بلکه ابن حمزه تصریح فرموده که [illegible]

ملحق است بمسجد و فقیه جلیل شیخ جعفر نجفی رحمه الله فرموده که قوی است قول برجحان وضو برای دخول در هر مکانی که شرعی با احترام

آنها بقصد تعظیم مشاعر مثل مجتهای شهدا و محل علماء و صلحا مرده و زنده و گذشت که ملائکه در محضر علماء بالهای خود را پهن میکنند و

از آنجا تا آسمان بهم پیوسته و بی طهارت شایسته نیست ملاقات ایشان چه ایشان از بوی دهن و پیر که زیر ندان و ناخن میماند

چه رسد بنجاست باطنی از قبیل جنابت و حیض و امثال اینها بلکه گذشت که مجلس علما روضه ایست از روضهای بهشت و با قذارت

سزاوار نیست حضور در آنجا **و شیخ** مفید و صفار و کشی روایت کرده اند که ابو بصیر در حالت جنابت داخل شد بر حضرت صادق

علیه السلام پس حضرت بتندی بر او نگاه کرد و فرمود که آیا ندانستی که خانهای پیغمبران و اولاد پیغمبر را داخل نمیشود جنب و ظاهر است که

اولاد حقیقی پیغمبر اند چه دانسته شد که میراث ایشان با اینها رسیده **پنجم** آنکه در محضر عالم بی اذن ایشان ننشیند و این ادب در میان

ائمه علیهم السلام شایع و مرسوم بود چنانچه مخفی نیست بر کسیکه سیر در احوال ایشان کرده باشد بلکه **صدوق** در عیون از ابو الحسن

بن هیثم که در حق او گفته کسی دانا تر نبود از امر ائمه علیهم السلام و نسب ایشان از او روایت کرده که حمیده مصفاة مادر جناب کاظم علیه السلام

کنیزی از اشراف عجم خرید که اسمش تکتم بود و او بهترین زنها بود در عقل [illegible] سیده خود حمیده مصفاة حتی آنکه ننشست در نزد او از آنکه

مالک شد او را بجهة احترام و اجلال او و او مادر جناب رضا علیه السلام است و اگر این خبر ادب پسندیده نبود البته او را منع میکرد **و در**

علل الشرایع در خبری طولانی مذکور است که ابو حنیفه داخل شد بر جناب صادق علیه السلام پس سلام کرد و حضرت جواب داد پس عرض کرد

اصلحک الله آیا اذن میدهی بنشینم پس حضرت رو کرد باصحاب خود و حدیث بر ایشان نقل میکرد و با او التفاتی نفرمود پس مرتبه دوم و سیم

اذن خواست پس اعتنائی نکرد باو پس بی اذن نشست پس میان او و حضرت سخنان بسیاری گذشت و در آخر خواهش کرد که بنویسید باصحاب

خود که در کوفه اند در بد نگفتن بفلان و فلان فرمود میان من و کوفه چه قدر راست از فرسخ عرض کرد بی احصاء فرمود میان من و تو چه قدر است

عرض کرد هیچ فرمود تو داخل شدی بر من در منزل من پس اذن خواستی از من در نشستن سه مرتبه و اذن ندادم پس نشستی بی اذن من مخالف

خلاف کردن با من چگونه اطاعت میکنند آنها مرا و حال آنکه ایشان در آنجا [illegible] **و سید فضل الله** راوندی در

دعوات خود روایت نموده از امام محمد تقی علیه السلام که شخصی از اصحاب آن حضرت علیه السلام مریض شده آنجناب او را عیادت کرد پس با او فرمود

چگونه مییابی خود را گفت مرگ را بعد از تو دیدم غرض از آن شدت [illegible] پس حضرت فرمود چگونه دیدی او را گفت سخت و درد

ناک فرمود ملاقات نکردی مرگ را آنچه دیدی چیزیست که مرگ بسبب آن ترا ترسانیده و [illegible] از حالات او

این نیست که مردم دو نفر اند راحت شده بسبب مردن یا دیگران بجهة مردن او [illegible] پس تازه کن ایمان [illegible] ولایت را

شوی پس چنین کرد آن مرد پس گفت یا بن رسول الله اینک ملائکه پروردگار منند و با تحیت و تحفه سلام میکنند بر تو و ایشان ایستاده اند پیش

روی تو پس رخصت ده ایشان را در نشستن پس حضرت فرمود آیا آمدند ملائکه پروردگار من پس مریض فرمود بپرس ایشان که مأمورند با ایستادن در

[illegible] خداوند [illegible] ازانکه [illegible]

[illegible] بعد از ایشان [illegible] خدا عزوجل پس [illegible] چشمهای خود را بهم گذاشت و گفت السلام علیک یا بن رسول الله

[illegible] حجت و ائمه بعد از او صلوات الله علیهم و جان را تسلیم نمود **ششم** آنکه در پیش روی

[illegible] چنانچه **کلینی** و صدوق در کافی و خصال از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که از جمله حقوق عالم آنست که

[illegible] در پیش روی او [illegible] **هفتم** آنکه زیاد سؤال نکند از او چنانچه در آن حدیث مذکور است که فرمود زیاد سؤال

مکن از او **هشتم** آنکه چون او اعراض کند اصرار بسخن ننماید چنانچه در همان خبر است **نهم** آنکه چون از بیان سخن گفتن کسل و افسرده

شود جامه او را نگیرد چنانچه در آن حدیث مذکور است و شاید گرفتن جامه کنایه از الحاح در گفتن باشد یا نظر بآنچه مرسوم است که صاحب حاجت

دامن آنکه حاجتش با واست میگیرد و اگر خواست از او کناره کند و از مجلس برخیزد و اما استحباب تعلق و چنگ زدن بجامه کعبه و خواندن دعا

در آن حال پس منافاتی با این ادب ندارد چه الحاح و مبالغه در دعا و مسئلت و آنچه از لوازم او است از اعمال دست و چشم و سایر جوارح که

همه از آثار بندگی و اعتراف بذلت است محبوب و مرغوب است و در اخبار معتبره است که خداوند ناخوش دارد الحاح کردن بعضی مردم

مر بعضی را در مسئلت و دوست دارد الحاح را در سؤال برای نفس مقدس خود **دهم** آنچه در آن خبر است که بچشم و دست باو اشاره

مکن یعنی در مقام فهماندن مقصود و تفهیم مطالب ابتدا یا در مقام جواب کاهی بگفتن است و کاهی باشاره بچشم و دست و سر که اگر مقام

انکار است ابرو را اندکی بالا میکنند و اگر مقام تصدیق است اندکی فرود میآورند و از کوچک ببزرگ جز تعظیم بزبان خلاف ادب است مگر

آنکه معذور باشد مثل آنکه در نماز باشد یا از او بزرگتری در مجلس باشد که سخن گفتن در نزد او روا نباشد و اشاره بچشم در این مقام غیر آن قسمی است

که بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله حرام بود و از خصایص آنجناب بود چه مراد از آن اشاره کردن بچشم است بمباحی مثل زدن و کشتن که

مخالف باشد آنچه از آن ظاهر میشود یعنی در دل گیرد خلاف آنچه را که از اشاره ظاهر میشود و این نوعی از خیانت دانسته اند که با منصب

نبوت مناسبتی ندارد **یازدهم** آنچه در آن حدیث شریف است که مگو باو مگو که فلان چنین گفته و فلان چنین گفته بخلاف

قول او و ظاهر است که در این سخن اشاره است ببطلان و ضعف قول عالم و نسبت باو خطا **دوازدهم** آنچه در خبر خصال است

که سر او را افشا نکنی و سر او را در اینجا تفسیر نیست که آنرا باو سپرده که اظهار نکنند چه از مباحات باشد یا معایب یا مناقب بجهت بیم مفسده بر آشکارا

شدن آن یا آنچه سر گشته مشهور نمیشود که باو نسپرده اما آن چیز خود از امور است که بنای آن بر ستر و اخفا است در نزد هر که باشد **سیزدهم**

آنچه در آن خبر و حدیث ذکر حقوق حضرت سجاد علیه السلام است که در نزد او کسی را غیبت نکنی و معلوم است که اگرچه غیبت از محرمات است و

لکن در ارتکاب آن در محضر عالم مخالفت فرموده او خواهد شد چه حرمت آن بتوسط نهی او معلوم شده چنانچه ارتکاب معاصی تضییع حقوق

ائمه علیهم السلام است **چهاردهم** آنچه در حدیث حقوق است که با کسی در محضر او سخن مگو **پانزدهم** آنچه در آنجا است که چون کسی از

عالم سؤالی کند تو جواب مده تا آنکه همان او جواب بگوید و در اخبار وارد شده که از علامات حمق مرد آنست که کسی از کسی سؤالی کند و او

جواب بگوید **شانزدهم** آنکه در محضر او با کسی نجوی نکند چنانچه در خبر خصال است و در مجمع البیان از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت

کرده که فرمود اگر سه نفر باشید دو نفر بدون رفیق سیم نجوی نکند که این او را محزون میکند **هفدهم** آنچه در خبر مذکور است که در صدد جستجوی

معایب او نباشد **هیجدهم** آنچه در حدیث حقوق است که چون عالم را ببدی در نزد تو ذکر کنند آن بدی را از او دیگر رانی و این [illegible]

نیست مگر بدانستن جهات [illegible] افعال تا آنکه گوینده بعد از فرض درست بودن حمل بر قسم اول شود و [illegible] برای او

پس چه [illegible] **نوزدهم** آنچه در آن خبر است [illegible]

و مطلع نشوی افشا مکن بلکه برای وجهات حسن بپوشان تا از حرمت ... بپوشد و ... بلیت ... هم آنچه در خصال است ... حفظ
غیبت او را در حضور و غیاب او و شاید مراد از حفظ حفظ دین و عقل و مال و عرض و بدن او باشد ... آنکه مطلع شد در حضور یا غیاب ... مگر
در آن ضرر بدن یا هتک عرض یا تضییع مال یا فساد عقل یا نقص دین او است بلیت ... آنکه از او ... و ... در ...
میفرماید که چون شب با عالم مجالس بودی ... پیش ... او ... و ... در عرف ... است ... چنانکه ... مثل ...
کل و با طلاق و حوض و مکانهای خطرناک و اگر با او سخن میگوید در حال رفتن بایست پهلوی او باشد ... ملاحظه ... شد ...
زمان که یکی از آنها مطلوب است و از این قبیل ... فرموده اند چون ... بیشتر بشود ذکر نکردم لکن از مراعات حق مذکور ... خواهد
خواهد گرفت **بلیت و یکم** آنکه مدایح و مناقب او را ظاهر کنی **بلیت و دوم** آنکه با دشمن او دوستی ننمایی **بلیت و سوم**
آنکه با دوست او دشمنی نکنی و این هر سه در حقوق حضرت سجاد علیه السلام است **بلیت و چهارم** آنچه در خصال است که اگر
عالم را حاجتی پیدا شد از جماعت حاضرین پیشی گیری بجهة انجام آن خدمت **بلیت و پنجم** آنچه ... باقی در خصال است که ملول نشوی
از طول صحبت او پس بدرستیکه مثل عالم مثل نخل خرما است که منتظر میشوی کدام وقت از او چیزی میافتد پس تو بدانکه سخن با دانستیکه موافق طبع تو
طبق غرض مقصود باشد نفس از شنیدن آن کلال بگیرد و عالم کامل هر زمان که سخن گفتن در آید البته در آن فایده بسیاری در نظر گرفته
حتی در نقل کردن حکایات و امثال و چون اثر بعضی از آنها گاهی در ختم کلام ظاهر میشود بجهة آنکه ... گمان کند که سخنان بیهوده است پس منضجر شود
و اگر مقام عالم را بدست آورد و بداند که به نتیجه آخر خواهد رسید البته در کمال شوق گوش دهد و هرگز از طول سخنش رنجش پیدا نکند **بلیت**
و ششم آنچه در حدیث حقوق است که سخنان او نیک گوش دهی و نیک توجه و اقبال کنی بسوی او **بلیت و هفتم**
آنکه چون عالم وارد شود در مجلس او برخیزد و در کتاب محاسن برقی از اسحق ابن عمار روایت کرده که گفت گفتم بجناب صادق علیه السلام کسی که از جای
برخیزد برای تعظیم مردی یعنی حکم آن چیست فرمود مکروه است مگر برای مردی برای دین او **بلیت و هشتم** آنکه در شستن دست بعد از
طعام عالم را مقدم دارند چنانچه در کتاب **تعریف** محمد بن احمد صفوانی که از خط شهید اول نقل شده مرویست که فرمودند اول کسیکه دست
خود را باید بشوید از جرک غذا سزاوارترین کسی است که حاضر میشود نزد قوم و داناترین ایشان **بلیت و نهم** آنکه در گفتار با او مخاصمه و مجادله
نکند و معلومات خود را با وضع ننهند چنانچه در نهج البلاغة است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود **لَا تَجْعَلَنَّ ذَرَبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ**
أَنْطَقَكَ وَبَلَاغَةَ قَوْلِكَ عَلَى مَنْ سَدَّدَكَ قرار مده تیزی زبان خود را برانکه تو را سخنوری آموخت و بلاغت گفتار خود را بر آنکه ترا
مستقیم در راه راست واداشت **سی ام** آنکه در کتاب تحف العقول در خبر حقوق حضرت سجاد علیه السلام است در ضمن حق هر یکی علم که
بدانی که تو در آنچه او بتو القا میکند رسول اوئی بسوی آن کسیکه ترا ملاقات میکند از اهل جهل پس لازم میشود تو را نیکو رسانیدن از جانب او و ...
و خیانت نکردن در ادای رسالت باینکه کتمان یا زیاد و کم و تحریف کند و پاداری کند در این رسالت هر گاه بکردن گرفته **پوشیده**
نماند که چون غرض از توقیر و تعظیم علما با آنچه گفته شد زیاده بر ادای حقوق ایشان خیر بردن از ایشانست و آن خیر یا از کردار ایشان بدست
آید و یا از گفتار و اول شرط استماع بگفتار بر داشتن موانع رسیدن کلام است بگوش دوم صغا یعنی گوش دادن و دل را حاضر داشتن
در وقت رسیدن کلام بگوش تا داند چه گفته سیم ضبط آن در گنجینه دل و خزانه خیال چهارم حفظ آن از زوال و نسیان و اگر متکلم غیر از انبیا
و اوصیا علیهم السلام و آنانکه بایستی سخن ایشان را تعبداً شنیده باشد شرط پنجم نقادی کردن آن کلام است بموازینی که برای صحت و سقم و حقیقت
و بطلان کلام در دست دارد و آن مختلف است بحسب اختلاف آراء و مذاهب و حالات اشخاص و اوقات و زمان ششم بنا گذاشتن بر
عمل بآن است و کلام نافع را در هر یکی از این مراحل موانعی است که تا بر داشته نشود ثمر نخواهد رسید و شرح آن مناسب مقام نیست و تفصیل

شدن اگر اما مرا از کلام حق بجهة بودن آن بر وفق ورفع کردن موانع است چنانچه ذکر یافته که از مجلس او اندرشد و چون از مجلس بیرون رفتند

چنانکه خداوند فرموده حتی اذا خرجوا من عندک قالوا ماذا قال آنفا یعنی از حضور نبوی چون بیرون میرفتند بیکدیگر می

گفتند که آن جناب چه گفت ودر محاسن برقی روایت از جناب امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده یاد گیرید نیک گوش فرا دار

و رجا بجا یاد بیکدیگر نیک گفتن ودر تحف العقول در حدیث حقوق سجاد علیه السلام مرویست که فرموده در ضمن حق عالم که عقل خود را فارغ

کنی برای او وفهم خود را حاضر کنی برای او و بزرگی همیشه خود را برای او وچشم خود را جلا دهی برای او بترک لذات وشکستن شهوات و

اگر گوش دهند همچنین بجهتی اعتنائی وبی دقتی کلام او را زود شان دور انداختن اعتقاد نفع آن بر دل بسپرند تا چون از آن محفوظ شوند گویا چیزی

نشنیده اند واگر بسپرند در مقام حراست آن بر نیایند بدستور العمل اطبای دین یا از دوان طرار آثرا بر یابند واگر حفظ کنند مقصد از آن را عمل با آن نه

نکنند بلکه جهد از اغراض فاسده وخیالات شیطانیه قرار دهند واین علم خود ظلمتی شود که دل را فرا گیرد واز ساحت قرب براند دیگر چه جای امید

نورانی شدن جوارح است بعمل بتوسط آن وهدایت یافتن از او دیگران وبسا باشد که همین علم سبب کفر وهلاکت او شود چه حق بگوشش رسیده و

در دلش جا گرفته وعتنائی بآن نکرده واین همان کبریست که اگر خردلی از او در دل باشد صاحبش را بدوزخ کشاند چنانچه در جمله اخبار تصریح شده

بآن فرموده وخداوند میفرماید إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا بدرستیکه گوش وچشم ودل همه اینها

باشند که از او پرسش کنند از گوش از آنچه شنیده از حق یا باطل از چشم از آنچه نظر کرده از دل از آنچه در او جا داده وبالجمله طالب علم وراغب خیر

علما بیش از سؤال یا حضور مجلس عالم بایستی اول تضرع کند واز خداوند بخواهد که آنچه خیر وصلاح او در آنست عالم از او مضایقه نکند ودل

او را بر او مهربان کند یا آنرا از خاطر او ببرد هر چند مایل باشد بگفتن ویا اگر نداند بطریق الهام وغیر آن خیر او را بقلب عالم بیندازد وبر زبان او

جاری نماید چه گاهی شقاوت وخذلان طالب سبب شود که قلب عالم را از او برگردانند یا در وقت سؤال از خاطرش محو نمایند تا آن خیر

باو نرسد وگاهی استعداد وقابلیت سائل باعث آن شود که عالم از او فیض بردوبی مشقت صلاح سائل را برا او مکشوف دارند تا باو برساند

ویا بیتوفیق انتفاع وعمل بآن را بخواهد که همان خیر او شر شود وآنچه تریاق زهرها بود خود زهر گردد وشفیع او با او خصمی کند وحالش پس از علم بدتر از

زمان جهالت گردد **فصل چهارم** در بیان اهتمام در معاشرت اهل علم وتحریص در همراه بودن با ایشان ومنافع وفواید آن بدانکه هر حیوانی

غیر بنی آدم در ایام زندگی خود تواند تعیش نماید شبها وبی جفت وانیس چه از ماکول جز گوشت خام یا گیاه صحرا ودانه بیابان که خود بقدر احتیاج

دو تواند تحصیل کند چیزی نطلبد واعانت کسی را نخواهد واز لباس جز پر وموئی که در بر دارد جامه نخواهد واز منزل بشاخ درخت وغار کوه و

سوراخ زمین قناعت کند پس او را کاری با اهل صنعت وحرفه نیست واز همه آنها بینیاز ومستغنی است واما بنی آدم پس خداوند بحکمت

ومصالح عامه ایشان را مدنی آفریده در تعیش محتاج بیکدیگر وجمع شدن در محل ومکانی اند تا از اشتغال هر یک بکاری که دانند در زندگی

دنیا واصلاح امر آخرت بآن نشاید اسباب تعیش مهیا کرده چه یکنفر نتواند تمام آنچه بآن محتاج است فراهم آورد بلکه اگر تمام وقت را صرف

تحصیل یک لقمه نان یا کرباسی کند هر گز بسرمنزل نیابد وتمامت این علوم را خداوند نزد یکنفر نودیعه نگذاشته تا همه محتاج باو و

[illegible] وذلیل شوند [illegible] بلکه آن علوم

را تقسیم فرموده در میان ایشان ونفس هر کسی را بعلمی از آن مایل فرموده بنحوی که تمام آن در میان انام موجود وهمه بهمه محتاج پس ناچار هر کس از

دانش خود وعمل نموده وبهره علم دیگران برسد وچون رسیدن فایده هر یک بدیگران محتاج بمعاشرت وامیزش است پس انسان را چاره

از آن نیست ولکن بقدر آن باندازه احتیاج است [illegible] بعضی سالی یکمرتبه احتیاج افتد وبعضی ماهی وبعضی هر روز یکمرتبه

[illegible] بعضی تمام [illegible] هر کس [illegible] احتیاج از او رفع شود وچون این قسم معاشرت [illegible]

صورت نیکو ولهذا در شرع مبین بجهة آن شروط و قوانین بجهة ادای حق هر یک آداب و رسومی مقرر فرموده تا مراعات آنها هر کس
بحق دیگران چنانچه خداوند خواسته برسد و در صورت عهد نامه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بجهة مالک اشتر نوشته مذکور است که فرمود
بدان بدرستیکه رعیت طبقاتی هستند که باصلاح و خیر نمیشود بعضی از آن مگر ببعضی و مستغنی نیست بعضی از آنها از بعضی پس آنها را هفت
قسم فرموده اول عساکر و اهل حرب دوم نویسندگان خاصه و عامه سیم قضات که علمای مجتهد چهارم والیان عدل که بعدل و مروت
پنجم اهل ذمه و خراج از اهل ذمه و مسلمانان که ارباب زراعتند ششم تجار و اهل صناعت هفتم اهل حاجت و مسکنت و برای هر یک حقوق
و آداب معاشرتی بیان فرموده که مقام ذکر آنها نیست و در حدیث حقوق حضرت سجاد علیه السلام تفصیل کیفیت ادای حق اکثر کسانیکه انسان
محشور با آنها است مذکور است و احدی از طالبان دین و تابعان ائمه مسلمین را از نظر و تأمل و حفظ آن حدیث شریف گریزی نیست که جامع
خیر دنیا و آخرتست و از این بیان معلوم میشود که کسانیکه عاجز نیستند از کسب بعضی از آنچه مردم محتاجند بآن از اسباب قوت معاد و معاش
و در این مقام بر نیامده و ببطالت و بیهودگی عمری گذرانند حقی بر کسی ندارند چه فردی از دین و دنیای احدی را نگشته پس در عوض مراد ده و با آنها جز
تضییع وقت و کسب بطالت ثمری نبخشد بلکه بعضی از اهل بینش را اعتقاد چنین است که این طایفه هرچه صرف کنند بر ایشان حرام است هرچند
در ظاهر از مال حلال باشد و بالجمله چون دانستی که معاشرت با هر صنفی بقدر احتیاج بایشانست خواهی دانست که اگر کسی تمام اوقات عمر
را با علمای راسخین و ورثه انبیاء و خلفای راشدین بسر برد باز از ایشان غنی و بی نیاز نشده و نیز اگر احتیاج بایشان را اندازه و نهایتی
نیست چه بدست آوردن مصالح دین و عقل و بدن و مال و عرض و معتقدات آنها که بعد از فراهم آمدن اول درجه اسباب زندگی بر هر کسی لازم و
تحصیل بلکه عمل که بعد از علم بآنها متحتم است نه مثل کسب و تحصیل و گفتن و شنیدن و دیدن بلکه عمرهای کوتاه کی میسر شود چنانکه حضرت رسالت
پناهی با آن مقام و جاه مأمور بطلب زیادتی علم باشد در آیه مبارکه وقل رب زدنی علما و دیگران بر فرض کوشش تمام بکجا رسند پس آنرا که
سودای نجات نفس خویش و دیگران در سر افتاده از مصاحبت اهل دین و ارباب یقین در هر وقت که ممکن شود چاره نیست و اگر گاهی از نظر
انتفاع بگفتارشان پیدا نشود مشاهده افعال و حرکات و سکنات ایشان در عبادات و عادات و معاشرات خود از اسباب بزرگ
معرفت بمصالح و مفاسد و برانگیختن نفس و همت بسوی آنچه عمل نمایند یا گاهی تا آن امر کرده اند یا بتوسط دیگران شنیده باشد بلکه خواندن عباد
را بسوی خداوند بکردار خود یکی از اقسام دعوتست که جمله از انبیاء بغیر آن مأمور نبودند مثل آنطایفه که نبی نفس خود بودند یا بر اهلشان
اگرچه بعضی توهم کردند که از این قبیل انبیاء نفعی برای مردم مترتب نشده و این توهم در غایت خطا است بلکه این طایفه در تعلیم عباد و تشویق
ایشان بآنچه تمام پیغمبران در آن متفق بودند در ابلاغ از معارف و اخلاق و مصالح امور گذشته با فعال خود و معامله با ایشان در آنچه
متعلق بنفس خود بود کمتر نبودند پس انسان با بصیرت از همه حالات عالم منتفع شود از گفتن و خوردن و آشامیدن و راه رفتن و
خوابیدن و پوشیدن چه در همه اینها ملاحظه آداب مقرره خداوند را در آنها میکند پس از دیدن آن هم دانا شود و هم شوق بجا آوردنش
برای او پیدا شود و از این جهة در اخبار تحریص بسیاری فرموده و مخالطه با علماء و متقین شده و بذکر پاره از آن تبرک میشویم فی
تفسیر علی بن ابراهیم و غیره مرویست از جناب صادق علیه السلام که لقمان به پسرش گفت فرمود ای پسرک من بنشین با علماء و با مشقت
داخل شو میان ایشان یا نزدیک شو بایشان و مجادله نکن با ایشان پس منع میکنند ترا از علم خود و در تحف العقول مرویست
که حضرت عیسی علیه السلام فرمود ای بنی اسرائیل در مجالس علما با مشقت بروید هرچند بدر افتادن بر زانو باشد پس بدرستیکه خداوند
زنده میکند دلهای مرده را بنور حکمت چنانچه زنده میکند زمین مرده را بباران تند و فی الکافی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده که حواریین عرض کردند بعیسی یا روح الله با که بنشینیم فرمود آنکه دیدن او خدا را بخاطر شما بیاورد و سخن گفتن او علم شما را زیاد کند و عمل

و دعا ایشان کند با حضرت و شیخ طوسی در امالی روایت کرده که آن حضرت با بوذر فرمود خوشا حال آنکه مجالسه و مصاحبت کند با اهل علم
و دانش و حکمت و شیخ کشی از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که بفرزندان خود میفرمود همنشینید با اهل دین و معرفت پس اگر قادر نه
شدید بر همنشینی با ایشان تنهائی مانوس تر و سالم تر است و در کتاب عوالی از بعضی از ائمه علیهم السلام مرویست که همنشین سه قسم است همنشینی است که
از او مستفید شوی پس ملازم او شو و دیگر همنشینی است که تو او را فایده میرسانی پس اکرام کن او را و همنشینی است که نه تو از او خیری بینی و نه او از تو پس فرار
کن از او و شیخ طوسی روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله با بوذر فرمود ای ابوذر پرهیزکاران بزرگواران اند و فقها و علما قاید و
راهنمای مردمانند و همنشینی علما موجب زیادتی علم و کمال است و از حضرت کاظم علیه السلام منقولست که با عالم گفتگو کردن و صحبت داشتن بر
روی مزبله‌ها بهتر است از سخن گفتن و مصاحبت کردن با جاهل بر روی فرشهای نیکو و تکیه‌گاههای زیبا و در قصص الانبیاء از آن جناب مرویست که
لقمان بفرزند خود گفت بدیده بصیرت نظر کن و از روی بینائی اختیار کن مجالس را برای خود پس اگر ببینی جماعتی را که خدا را یاد میکنند با ایشان بنشین
پس اگر تو عالم باشی علم تو برای تو نفع خواهد کرد در این مجلس و اگر جاهل باشی آن جماعت ترا تعلیم خواهند کرد و گاه باشد که رحمتی از خدا بر ایشان نازل
گردد و ترا با ایشان فرا گیرد و اگر جماعتی را بینی که در یاد خدا نیستند با ایشان منشین که اگر عالم باشی چون با ایشان بنشینی علمت ترا نفع نمیدهد و
اگر جاهل باشی جهل ترا زیاد میکنند و شاید که عقوبتی بر ایشان نازل گردد و ترا فرا گیرد و در تحف العقول از جناب کاظم علیه السلام
مرویست که فرمود ای هشام همنشینی اهل دین شرف دنیا و آخرت است ای هشام بترس از مخالطه با مردم و انس با ایشان مگر آنکه بیابی از ایشان عاقل
امین پس انس با ایشان مگر آنکه بیابی پس انس گیر با او و فرار کن از سایرین مثل فرار کردنت از جانوران درنده و ایضاً از آن جناب مرویست در روایت
کرده که فرمود کوشش کنید که اوقات شما چهار ساعت باشد ساعتی برای مناجات با خدا و ساعتی برای امر معاش و ساعتی برای معاشرت با
اخوان و ثقاتی که بشناسانند بشما عیوب شما را و سالم و دلی عیب میکنند باطن شما را و ساعتی برای لذتهای غیر حرام و باین ساعت قادر میشوید بر آن
سه ساعت و در مکارم الاخلاق مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود به عبد الله بن مسعود هر آینه بوده باشد همنشینان تو
نیکان و برادران تو پرهیزکاران زیرا که خداوند میفرماید در کتاب خود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین دوستان در روز
قیامت بعضی دشمن دیگری باشند مگر پرهیزکاران یعنی آنچه دوستی که از روی دنیا باشد سبب عداوت شود در آخرت و آنچه از روی تقوی باشد
باند و در کافی از حضرت سجاد علیه السلام مرویست که خداوند وحی فرستاد بسوی دانیال که مبغوض ترین بندگان من نزد من جاهلی است
که استخفاف کند بحق علما و ترک کند پیروی ایشان را و محبوب ترین بندگان من نزد من پرهیزکار جوینده ثواب بزرگ ملازم علما تابع
حلماء قبول کننده از حکما است و از این مقوله اخبار بسیار است و آیه کریمه کونوا مع الصادقین که امر است به بودن با ایشان بهمه
انواع آن از موافقت قولی و متابعت عملی و مصاحبت مکانی و وحدت حالی و اعتقادی کافی است در مقصود با تمیز دادن صادقین را از غیر
ایشان به آیه شریفه لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم الآخر والملائکة
والکتاب والنبیین وآتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی
الرقاب واقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین
البأس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون خلاصه ترجمه آنکه نیکی نه همان گرداندن روی است بسمت مشرق و مغرب یعنی در حال
نماز بلکه نیکی ایمان بخداوند است و روز جزا و ملائکه و کتاب خدا و پیغمبران و دادن مال است با دوست داشتن آن در راه محبت خدا بخویشان و
ایتام و محتاجان و درماندگان در غربت و در مصرف گدایان و خلاصی بندگان و نماز کردن و زکوة دادن و وفا بعهد هرگاه با خلق یا خداوند
چنانچه در باب سیم اشاره بآن شد عهدی کرده و شکیبائی در سختی و پریشانی و امراض و هنگام جهاد صاحبان این صفا شد راست گویان و ایشانند

بپرهیزکاران و جز عالم عامل کسی دارای این اوصاف نباشد پس ایشانند همان صادقین که مأمور شده‌ایم ببودن با ایشان و از جمله آنچه دلالت دارد
این کلمات بعنوان صریح آنکه چنانچه کسب تمامی خیرات و کمالات و صفات پسندیده در مجالست علماء و اتقیا است همچنین مبتلا شدن بصفات
شرور و ضلالت اخلاق رذیله و کردارهای ذمیمه در همنشینی و مصاحبت جهال و اشرار و فساق و مبتدعین است چنانکه کسی نظر کند باین گروه بکثرت
کثیر ابیند که سبب گمراهی و ابتلای او بمعاصی از روی نشستن او با فاسقی یا گمراهی بوده باشد که اگر کسی با احدی محشور نباشد شاید با کثر معاصی هرگز مبتلا
نشود یا نتواند شد و از اینجا است که خداوند از زبان اهل دوزخ حکایت کند که وما اضلنا الا المجرمون خلاصه هیچکس ما را گمراه نکرد
و این اضلال از راه معاشرت است یا از نتایج اوست و در جای دیگر میفرماید و ان کثیرا من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض
الا الذین امنوا وعملوا الصالحات وقلیل ما هم یعنی بدرستیکه بسیاری از مردم آمیزش کنندگان با یکدیگر هر آینه ظلم میکنند بعضی بر بعضی مگر
آنانکه گرویدند و کردار شایسته کردند و چه بسیار کمند این جماعت چه مقصود از ظلم همان گرفتن مال دیگری بجبر چنانچه متوهم میشود بلکه
گرفتن دین و عقل و عمر و عرض و مال و سایر آنچه بندگی بآن نشاید از دیگری بغیر حق پس تا کسی تمام حق را از باطل تمیز ندهد و بنای عمل را بآنچه داند
نگذارد و عمل نکند البته مصاحب را در یکی از آنمراتب ضرر رساند و کمتر خسرانی که از او بدیگری رسد ضایع کردن مقداری از وقت اوست که در
آن مشغول اصلاح دین یا دنیای مطلوب بود یا بنای آنرا داشت و از آن بالاتر آنکه از او منکری ببیند و نداند قبح آنرا تا منعش نماید یا اگر داند
او را بهمان حال باقی گذارد و این خود سبب جرأت او شود و از آن بالاتر آنکه از نادانی دنیا را در نزد او زینت دهد اگرچه بمدح غذای لذیذی
یا لباس نیکوئی باشد یا معاصی بزرگ و کوچک مرغوب شود و اگر دانسته چنین کند البته او را بکفر کشاند و بالجمله جمیع راههای که
شیطان جنی آدمی را از ساحت قرب خداوند دور کند شیطان انسی نیز چنان کند بلکه تأثیر گمراهی کردن او و آن راهها بیشتر و محکمتر است چه این
شیطان از جنس اوست و خود نیز عمل کند بآنچه گوید و بسیار است که آدمی بظاهر از مصاحبت او گریزی نبیند چون بنده و زن و فرزند نسبت
با آقا و شوهر و پدر که ناچار دفع کلامش بیشتر خواهد بود و از اینجا است که در اخبار تحریص شده بر نشستن با ایشان چنانچه کما [illegible] از حضرت امیر
علیه السلام مرویست که بدترین مصاحب جاهل است و در جمله از اخبار صریحا نهی فرموده‌اند از مجالست اغنیاء و پست فطرتان و زنها زیرا که هم
نشینی با ایشان دلرا میمیراند و از مجالست و گفتگو و همسفری با دروغگو زیرا که او بمنزله سرابست دور را برای تو نزدیک میکند و نزدیک را دور
و با فاسق زیرا که او ترا بیک لقمه و کمتر میفروشد و بخیل زیرا که او از تو میگیرد و بتو نمیدهد و ترا از مال خود محروم میکند در حالتیکه تمام احتیاج
بآن داری و با احمق زیرا که او چون خواهد بتو نفع رساند ضرر میرساند و با قاطع رحم زیرا که خداوند در سه جای قرآن او را ملعون یاد کرده
فرموده‌اند بترسید از مصاحبت [illegible] و مجاورت فاسقین و بترسید از فتنه‌های ایشان و دور شوید از معاشرتشان و از این قبیل اخبار
بسیار است و برای پند گرفتن کافی است آیه شریفه واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون
وجهه ولا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هواه
وکان امره فرطا حاصل ترجمه حبس کن نفس خود را با آنانکه میخوانند پروردگار خود را در صباح و پسین میخواهند باین خوشنودی او را و مگردان
چشم خود را از ایشان که میخواهی آرایش زندگانی دنیا را و فرمان مبر آنرا که بیخبر کردیم یا یافتیم بیخبر دل او را از یاد خود و پیروی کرده خواهشهای
خود را که کارش از اعتدال بیرون است مخفی نماند که این همه تأکید و تحریص بر مراوده و ملازمت علماء و اهل یقین و مجانبت عصاة و مبتدعین در
آنزمان بود که راه جاده مستقیمه شرع روشن و باب علم باحکام باز و رفع اختلافات سهل و دفع شبهات آسان و رسیدن خدمت
امام و فصل الخطاب امام علیه السلام میسور پس حال این زمان چه خواهد بود که راه جاده مستقیمه و شارع بزرگ شرع انور بسته و باب علم بواقع
مسدود و دست ظاهر از رسیدن بدامن امام کوتاه و راهها ناهموار و متشتت و متفرق و باریک و پرخطر و مبانی امور دین و دنیای خلق

غالبا دگمی از مطالب
در طرفات [illegible]
که آنهم نوعی از [illegible]
است

و علم و اول درجه [illegible] مصاحبت علما و اهل علم و تعلم واجب و محتم و فواید و برکات [illegible] از اصحاب [illegible] خواهد بود

والله العالم **باب پنجم** در ذکر بعضی صفات و جهات و وجوه و عبادین موجوده در اهل علم و مشتغلین و اخیار و منتسبین بمجتهد

قاطعین در مشتبهات عالیات و مجاورین جناب عرش درجات که ملاحظه هر یک خود کافی در رجحان بلکه لزوم رعایت ایشان است از کمترین مقدار ایشان

و کثرت و آن بسیار است و بهشت از آن اکتفا میکنیم **اول** آنکه گروه از مجاهد پسند و اعانت. مجاهدین آنکسی که خود عاجز از جهاد است لازم و محتم

این تشکر در موقع و موسم حاجت بقدر قوه برادر محترم بیان این اجمال آنکه جهاد که از واجبات اصلیه و ارکان شریعت اسلام است بر دو قسم است **قسم**

اول جهاد با اهل کتاب و مشرکین و خارجین بر امام مسلمین با تیغ و سنان و مال و جان چه در مقام دعوت باسلام و تطهیر زمین از قذارت کفره لئام

یا گاه مدافعت و برگرداندن شر آن قوم هنگام هجوم آنها به بیضه اسلام و دین و حوزه مسلمین و مقصود اصلی از این قسم حفظ نفوس و اموال و عرض مسلمین

و تمکین از اقامه شرایع و اظهار رسوم مذهب است و اجر جزیل و ثواب عظیم از این عمل در شرع مقرر شده در ترغیب آن کافی است آیه مبارکه

ذلك بانه لا يصيبهم ظماء ولا نصب ولا مخمصة في سبيل الله ولا يطئون موطئا يغيظ الكفار ولا ينالون من عدو نيلا الا كتب لهم به عمل صالح ان الله لا يضيع اجر المحسنين ولا ينفقون نفقة صغيرة ولا كبيرة ولا يقطعون واديا الا كتب لهم ليجزيهم الله احسن ما كانوا يعملون حاصل ترجمه آنکه نرسد بمجاهدین هیچ تشنگی و

رنجی و نه گرسنگی در راه خدای و پای بر جای ننهند و قدمی نگذارند که در آن کافر از آن بخشم آرند و نرسانند هیچ نقصی بدشمنی از کشتن و جراحت

و بجوری و غارت مال و غیر آن مگر بنویسند بآن بر ایشان عمل صالح و کاری شایسته بدرستیکه خدای ضایع نگرداند مزد نیکوکاران را و خرج نکنند خرج

اندک یا بسیار و طی نکنند صحرائی را در رفتن و باز آمدن مگر آنکه بنویسند تا خدا دهد ایشان را پاداش و دهد نیکوتر از آنچه هستند که میکنند **و فی**

الکافی مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود برای بهشت دریست که آنرا باب المجاهدین گویند میروند بسوی آن و آن باز است و ایشان شمشیرهای

حمایل کرده‌اند و جمیع مردم در موقفند و ملائکه مرحبا میگویند بایشان فرمود پس کسیکه ترک کند جهاد را میپوشاند او را خداوند جامه خواری و پریشانی در

معیشت و فنای در دین **و ایضاً** در آن کتابست که آن جناب فرمود جبرئیل مرا خبر داد بامریکه روشن است بآن چشم و گشاده شد بآن دلم

گفت ای محمد کسی که جهاد کند از امت تو در راه خدا پس برسد باو قطره از آسمان یا درد سری بنویسد خداوند برای او شهادت **و فی تهذیب**

شیخ طوسی مرویست که آنحضرت فرمود شهید را هفت خصلت است از جانب خداوند اول آنکه اول قطره خونی که از خونش بر زمین بریزد تمام

گناهانش آمرزیده شود دویم آنکه سرش در دامن دو زنش از حور العین باشد و قرار گیرد و غبار از رخسارش پاک کنند و بگویند مرحبا بتو و او نیز بآنها

چنین گوید سیم آنکه بپوشند بر او از جامهای بهشت چهارم آنکه پیشی گیرند خزنه بهشت از هر خوشبوئی که کدام یک آنرا با خود گیرد پنجم آنکه منزل

خود را به بیند ششم آنکه بروحش بگویند سیر کن در بهشت هر کجا که خواهی هفتم آنکه بنگرد بر وجه خدا و این است راحت هر پیغمبر و شهید را یعنی نظر به

نور خدا یا ائمه هدی علیهم السلام **و فی** عقاب الاعمال از آن جناب مرویست کسیکه بیرون رود بجهة جهاد در راه خدا پس برای اوست بهر

گامی هفتصد هزار حسنه و محو کنند از او هفتصد هزار بدی و بلند گردد برای او هفتصد هزار درجه و در ضمان خدا خواهد بود بهر مرگی بمیرد شهید است و اگر بر

گردد برگشته است با معاصی آمرزیده و دعای مستجاب شده و فضایل جهاد بسیار است هر که خواهد بکتاب وسائل و غیره رجوع کند **قسم دویم**

جهاد با آن طوایف تمام هفتاد و دو فرقه از فرق اسلام است به تیغ زبان و رمح بیان بعد از تکمیل نفس و تهذیب و تحلیه آن بنور علم و این نیز

گاهی بجهة هدایت بجهة بیرون آوردن خلایق از ظلمات کفر بنور اسلام و از ظلمت نفاق بنور ایمان و از ظلمت شرک بنور توحید و از ظلمت شک

بنور یقین و از ظلمت ریا بنور اخلاص که غرض اصلی است از بعثت انبیاء و مرسلین و گاهی بجهة دفع شبهات مشککین و رد تدلیسات

ملحدین از شیاطین انس و جن که پیوسته در صدد اغواء و اضلال و برگرداندن انامند از جاده مستقیمه اسلام و از این قسم تعبیر فرموده بجهاد اکبر

چنانچه مجسم اول را فایده جهاد شمرده از ترک بودن آن با اینکه چند جهت است اول آنکه دوام جهاد نفس و لوازمت و ازدیاد قوت علم و حضرت نبیا
علما و فضل جهاد و کیفیت شروط و احکام آن و ترغیب و تحریص بآن واضح و محقق شود و علل عدم آن نکته شده جهاد با
از معرفت بقدر و منزلت آن در مقام یاری دین و مجاهده با مشرکین بر آید و مشهور شده اگر کسی با معرفت و ذکاء خیبت کبری با ذکر و جهاد
حاجت است از جهاد اصغر صورت نگیرد چه تا معرفت باری و تصدیق برسالت و اعتقاد بحقیت ائمه دین و اقرار بجهاد و عدم حجت و حجیت
بدوزخ و فروختن نفس عزیز بمالک حقیقی تمام نشود جهاد صحیح بعمل نیاید و تا مکرر ریاست و کشور گیری و مال و منال تحصیل کردن در مقام معاطه
و مجادله بر آید از غرض سخن بیرون و از ثواب موعود محروم بود سیم آنکه مشقت و تعب که مراتب اصغر چنین است چه کثرت عدد
عدد و زیادی استعداد و قوت او و دوام اشتغال بمجاهده هر چند بیشتر شد جهاد و مشقت زحمت و یک صف اعدای دین ملعبین و جنود دولت که
در کثرت و استعداد و طول زمان اضلال و دوام اشتغال باغوای نظیر و عدیل است و اما شیاطین انس پس حال آنها نیز واضح است جهاد با
کفار در هر قرنی کاهی و لکن ملحدین و متکلمین از علمای نواصب و سایر فرق و مذاهب مدام در کار پوشش و کتمان و ضعفا را باقسام حیله از دین
بر گردانیدن و هر روز از کارخانه غوایت شبهه تازه و خرابی جدیدی ظاهر که جواب از آن و بیرون کردنش از قلوب عوام در غایت صعوبت و
دوارت است چهارم آنکه ثمره فایده اکبر چندین برابر اجل و اعظم از نتیجه اصغر است چه از کوشش و سعی در آن بروح و نفس و عقل پاک بجمعیت و
کامل دین و ایمان و یقین مهذب و حاصل گردد و از جهد و جهد در این جسم و مال محفوظ و سالم ماند از پرتو نور برهان ساطع مشعلهای معرفت افروخته
شود و از شعله آتش شمشیر قاطع پیکر خبیثی سوخته گردد و از شعاع ضیاء دلیل و بیان دلهای تاریک آفتابی شود و عالم افروز و از لهب حجت آتش زبان شبه
شبهای ناقص پیدا شود و شیطان سوزد و از قوت تیر و سنان و حدت تیغ جان ستان روی زمین از کثافت کفار پاک گردد و بدنهای پلید بر
روی خاک افتد و از جهاد اکبر پای در سلسله پیران گذارد و از جهاد اصغر در زمره مجاهدین و دلیران در آید از یک آیت واضح و بیان شافی دفتر از
شبهه و زنگها از دل زدوده شود و از یک ضرب مردانه جز کافری کشته یا مجروح نگردد پنجم آنکه ضرر آن طایفه که در صدد بر طرف کردن
دین و باطل نمودن کلمه حق و ادخال شبهه در قلوب مؤمنین اند بیشتر است از ضرر آنانکه در فکر وسعت مملکت و کثرت شوکت و افزون شدن درهم
و دینار اند چه عزت و مال و عرض و جاه را فدای عقل و ایمان توان کرد که اگر از آنها کاهی بر اینها فسادی رسد و بسیار شود که بر قوت آن بیفزاید
و اگر از اینها کاست عیش جاودانی از دست رود و عزت و مال را قدری نماند چه آنها نیک و پسندیده اند نه دامنگیر و متصدی دین باشند
پامالی ضرری بتوسط آنها نرسد و آن عز و جاه که از فروختن ایمان پیدا یا باقی ماند عذاب ابدی و خلود در جحیم آرد ششم آنکه هیچ کس را
بی جهاد اکبر قدر و منزلت و ثواب اجری نباشد ولی آن ایمانی ثابت و مذهبی مستقر بدست نیاید و بی جهاد اصغر سالها غالب ایام زندگی کنند و
در ایمانشان نقصی و عیبی پیدا نشود هفتم آنکه جهاد اکبر واجب است بر هر مکلفی از پیر و جوان و مرد و زن و بنده و آزاد و غنی و فقیر و صحیح
رنجور و اصغر واجب نباشد جز بر اشخاص معلومه که صفاتشان در محلش مذکور است و در اخبار بهمه این جهات اشاره کرده اند چنانچه از بیان تفضیلت
علماء بر مجاهدین ظاهر شده و تبرکا بعضی از آنها را ذکر میکنیم اول در کتاب بصائر الدرجات از جناب صادق علیه السلام مرویست که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود مؤمن عالم ثوابش بیشتر است از روزه دار شب زنده دار جهاد کننده در راه خدا و چون بمیرد در اسلام رخنه پیدا شود دوم در
تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود آگاه باشید کسی که خود را بپای دارد بجهة منع شیطان و عفریتها و
شیعهای ناصبی را از خروج کردن و مسلط شدن آنها بر ضعفاء شیعه افضل است از آنکه جهاد کرده با روم و خزر هزار هزار مرتبه بجهة آنکه آن دفع میکند
از دینهای دوستان ما و این دفع میکند از بدنهایشان و ایضا در آن تفسیر مذکور است که آنجناب فرمود در مقام تقسیم رواة اخبار که قسمی از
آنها قومی هستند از ناصبیها یعنی دشمنان اهل البیت علیهم السلام که قادر نمیشوند بر قدح در ما یاد میگیرند بعضی علوم صحیحه ما را پس با قدر و منزلت میکنند

آن خود را از نزد شیعیان ما و عیب میگیرند از ما در نزد دشمنان ما و زیاد میکنند بر آن علوم اضعاف اضعاف اضعاف آن از نزد خود را
کرد ما، آنها نیز از ایشان قبول میکنند از ایشان شیعیانی از شیعیان ما باعتقاد آنکه آنها از علوم ما است پس گمراه شدند و گمراه کردند آنها را و
ضرر ایشان بر ضعفاء شیعیان ما بیشتر است از ضرر لشکر یزید بر حسین بن علی علیهما السلام و اصحاب او بجهة اینکه آنها سلب کردند از ایشان روح
و اموال را و از برای آن روح و مال برده شده ها است در نزد خداوند بهترین عاقبتها بجهة آنچه رسید با ایشان از دشمنان ایشان و اما این علماء بدنما
که متشبه کردند که ما را دوست و اعدای ما را دشمنند داخل میکنند شک و شبهه بر ضعفای شیعیان ما و گمراه میکنند ایشان را و مانع میشوند از ارادهٔ
حق و ایضاً در آن تفسیر است که حضرت حسین بن علی علیهم السلام فرمود بمردی کدام محبوبتر است نزد تو مردی اراده کرده کشتن مسکینی را که ضعیف شده
رهائی او را از دست آن مرد یا ناصبی که قصد کرده بگمراه کردن مسکین مؤمنی از ضعفای شیعیان ما را باز کنی برای او از ابواب علم چیزیکه نگاه دارد
مسکین را آن خود را از او و بشکند او را بحجت های الهی باز خود فرمود رهانیدن این مؤمن از دست این ناصبی بدرستیکه خداوند میفرماید و من
احیاها فکانما احیا الناس جمیعا کسیکه یک نفس را زنده کند چنانست که همه مردم را زنده کرده پس هر کس زنده کرد او را و از کفر راه
نمائی کرد با یمان پس گویا زنده کرد جمیع مردم را پیش از آنکه بکشد ایشان را بشمشیرهای آهنی و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بکسی فرمود کدام بیشتر
دوست میداری برهانی اسیر و مسکینی را از دست کفار یا برهانی اسیر مسکینی را از دست ناصبیها عرض کرد سؤال کن یا ابن رسول الله از خداوند که
مرا توفیق جواب درست دهد حضرت فرمود خداوند ترا توفیق ده عرض کرد بلکه رهانیدن مسکین را از دست ناصبیها بدرستیکه در این رهانیدن
اکمال عطای بهشت است برای او و رهاندن او دست از آتش و در آن اکمال عطای روح جست برای او و دفع ظلم از او و خداوند عوض میدهد این مظلوم را
باضعاف آنچه رسیده باو از ظلم و انتقام کشد از ظالم با آنچه عدالتش حکم کند فرمود موفق شدی تنها ترک کردی این کلام را از جوف سینه من [illegible]
از آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بحرف را و [illegible] جامع الاخبار از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود نشسته بودم در
مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که داخل شد ابوذر پس عرض کرد یا رسول الله جنازه عابد محبوبتر است نزد تو یا مجلس عالم فرمود ای ابوذر نشستن یکساعت
در وقت مذاکره علم محبوبتر است نزد خداوند از هزار جنازه از جنازه های شهداء و نشستن یک ساعت در وقت گفتگوی علم محبوبتر است نزد خداوند
از شب زنده داری هزار شب که در هر شب هزار رکعت نماز بکند و نشستن یکساعت در وقت گفتگوی علم محبوبتر است نزد خداوند از هزار جهاد
و قرائت تمام قرآن عرض کرد یا رسول الله گفتگوی علم بهتر است از خواندن تمام قرآن فرمود ای ابوذر نشستن یکساعت در وقت مذاکره علم
محبوبتر است نزد خداوند از خواندن تمام قرآن دوازده هزار مرتبه بر شما باد بمذاکره علم بجهة آنکه بتعلیم میشناسید حلال را از حرام و کسیکه بیرون
رود از خانه بجهة تحصیل بابی از علم بنویسد خداوند عز و جل برای او بهر قدمی ثواب پیغمبری از پیغمبران و ببخشد خداوند او را بهر حرفی که میشنود
یا مینویسد شهری در بهشت و طالب علم را دوست دارد خداوند و دوستدارد ملائکه و دوستدارند پیغمبران و علم را دوست ندارد مگر سعید
خوشا بحال کسیکه طالب علم روز قیامت ای ابوذر نشستن یکساعت در وقت مذاکره علم بهتر است برای تو از عبادت یکسال که روزها
آنرا در روزه و شب های آنرا بعبادت بسر برده شود و نظر کردن بروی عالم بهتر است برای تو از آزاد کردن هزار بنده و هر که بیرون رود از خانه
بجهة تحصیل بابی از علم بنویسد خداوند برای او بهر قدمی ثواب شهیدی از شهدای بدر و ایضاً از آنجناب روایت نمود طالب علم افضل
است در نزد خداوند از جهاد کنندگان و سرحد کفار نگاه دارندگان و حاجیان و اعتکاف کنندگان و استغفار میکند برای او درخت و
دریاها و ستارهها و آنچه آفتاب بر آن تابد. و در کافی و غیره مرویست از جناب صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
دسته را بجهاد فرستاد چون مراجعت کردند فرمود مرحبا بقومیکه بجای آوردند جهاد اصغر را و باقی ماند بر ایشان جهاد اکبر کسی عرض کرد جهاد اکبر
کدام است فرمود جهاد نفس و در من لایحضره از جناب صادق مرویست که فرمود چون روز قیامت شود جمع کند خداوند مردم را در

بیکان و گذاشته شود خون شهدا را بمداد علما یعنی در میزان سنجیده پس برتری گیرد مداد علما بر خون شهدا **فائده** مجمع البیان از حضرت رسول صلی الله علیه وآله مرویست که فضل عالم بر شهید یک درجه است و فضل شهید بر عابد یک درجه است و فضل نبی بر عالم یک درجه

فائده جوامع طبرسی از آنجناب مرویست که شفاعت میکنند روز قیامت سه طایفه پیغمبران پس علما پس شهدا چون دانستی که طالبین علوم انبیاء و اوصیاء و مروجین ملت بیضاء با عانت کوشش و گفتن و خواندن و رد کنندگان شبهات کفار و حمایت فرق اسلام از مجاهدین و غزاة بلکه بهترین اصناف ایشانند پس آنچه مجاهدین وعده داده شده از خیرات دنیا و آخرت احسن آنها از ایشان خواهد بود و کسیکه از روی عجز و ترس با کسالت کثرت علایق و اشتغال باصلاح امور معاش و حب وطن و امثال اینها همراهی با این عساکر منصوره بروح القدس نصیبش نشد و از این حظ عظیم محروم شد تکلیفش با این فرقه تکلیف کردهی است که بجهة اعذار جهاد با کفار نکنند در وقت ضرورت که باید اعانت مالی کنند آنها را بمقدار حاجت **فائده** از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله مرویست که هرکس اسباب جهاد کسی یا غازی را آماده کند و او را بجهاد بفرستد برای او است مثل اجر آنکس **فائده** کتاب جعفریات مرویست از جناب صادق علیه السلام که روایت نموده از پدرش از جدش از علی علیهم السلام که فرمود جبان یعنی آنکه از قتال ترسانست حلال نیست برای او اینکه جهاد کند زیرا که او زود فرار میکند لیکن نگاه کند بآنچه میخواست با او جهاد کند یعنی زاد و راحله و سلاح پس بآن مستعد کند غیر خود را که برای او است مثل ثواب آن شخص بدون اینکه از ثواب آن شخص چیزی کم شود و فقهاء فرموده‌اند اگر کسی مالدار باشد و از رفتن بجهاد عاجز باشد واجب است بر او غیری را بفرستد و بعضی این را مستحب دانسته‌اند و با قدرت اگر کسی را بفرستد وجوب کفائی از او ساقط میشود و قطب راوندی و فاضل مقداد در آیات الاحکام خود تصریح نموده که آیه شریفه جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ظاهر است بر وجوب بذل مال بر کسیکه خود برود و بجهاد کند کان بجهة تهیه اسباب سفر چه با جهاد بنفس بذل مال واجب نیست و همچنین آیه شریفه وَكَرِهُوا أَن يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مذمت فرموده آنها را که بمال یا بنفس جهاد نکنند و تحقیق کلام در دلالت این آیات موکول است بمحل خود **فائده** از عمادین موجوده در این فرقه مهتدیه زایر بودن است چه غالب این جماعت در صباح و مساء نعمت عظمای زیارت قبور سادات زمان علیهم السلام منعم و این فضیلت کبری نکرم و هر که دستش از دامان وصال این موهبت کوتاه و از این فوز عظیم محروم تواند با عانت کردن ایشان بمال خود را در زمره زایرین در آرد و بآن ثوابهای جزیله که در اخبار متواتره برای ایشان مهیا شده فایز و بآن جماعت شریک شود **فائده** کامل الزیاره بسند صحیح از یحیی خادم امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده که گفت بآنجناب عرض کردم چه ثواب دارد کسی که مهیا کند اسباب کسی را و بسوی کربلا بفرستد و خود بجهة عذری نزود فرمود عطا میکند خداوند باو بهر درهمی که انفاق کرده مثل احد از حسنات و جای آن درهم میدهد چندین برابر آنچه خرج کرده و بر میگرداند از او از بلا آنچه را که نازل شده پس دفع میکند و مال او را حفظ میکند **فائده** تهذیب شیخ طوسی ره از علی بن میمون مرویست که گفت شنیدم از ابو عبدالله علیه السلام رسیده است بمن که جماعتی از مردان شیعیان ما میگذرد بر ایشان یکسال و دو سال و بیشتر از این و زیارت نمیکنند حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام را عرض کردم فدای تو شوم بدرستیکه من میشناسم مردان بسیاری با این صفت فرمود آگاه باش قسم بخدا و نه از نصیب خود خطا کرده‌اند و از ثواب خداوند اعراض کرده‌اند و از جوار محمد صلی الله علیه وآله در بهشت دور شده‌اند گفتم اگر بعوض خود کسی را بفرستد آیا کفایت میکند فرمود آری **فائده** بحار از آنجناب روایت کرده که فرستاد بسوی بعضی از شیعیان و باو فرمود بگیر این دراهم را و حج بکن بنیابت پسرم اسمعیل که میباشد برای تو نه سهم از ثواب و برای اسماعیل یک سهم **فائده** همچنین فرستاد ابو الحسن عسکری علیه السلام یک نفر را از جانب خود بسوی قبر ابی عبدالله علیه السلام پس فرمود از برای خداوند است مکانها که دوست میدارد دعا کنند در آن پس مستجاب کند و بدرستیکه حایر حسین علیه السلام از آن مواطن است بلکه از اخبار شریک شدن بمجرد نیت و رضا ظاهر میشود که

[illegible]

و اعانت واجب شدن در عمل او شرکت است در جمیع و استحقاق ثواب کرده و اولی خواهد بود **و فی** جامع الاخبار شیخ طبرسی روایت کرده از
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود با اصحاب بتحقیق که گذاشتید در مدینه جماعتی را که هیچ گامی را نمیگذارید و دره را طی نمیکنید مگر آنکه ایشان
با شما و ایشان کسانی اند که در دست است نیتهای ایشان و خالص است نیتهای ایشان و مایل است قلبهای ایشان بجهاد و مانع شده عذر ایشان را
از رفتن بجهاد **و در کتاب** نهج البلاغه مذکور است که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر اصحاب جمل ظفر یافت شخصی از اصحاب آنحضرت
عرض کرد دوست میداشتم که برادرم فلان کس حاضر بود تا میدید نصرت دادن خداوند ترا بر اعادی ترا فرمود آیا میل برادرت با ما است گفت
بلی فرمود پس که حاضر بوده است با ما در لشکر ما قومیکه در صلبهای مردان و رحمهای زنانند زود است که زمان عارف کند بایشان یعنی ظاهر
کند آنها را و محکم کند ایمان را بایشان **و در کتاب** بشارة المصطفی مرویست از عطیه کوفی که چون جابر انصاری در روز اربعین بزیارت حضرت
ابی عبدالله علیه السلام مشرف شد بعد از ادای مراسم زیارت سلام کرد بشهداء و در خطاب بآنها گفت قسم بخداوندیکه محمد مصطفی را براستی فرستاده
که ما شریک شدیم با شما در جهادیکه کردید عطیه گفت چگونه ما با ایشان در اجر شریکیم و حال آنکه از هیچ وادی فرود نیامدیم و بکوهی بالا نرفتیم
و بشجاعت جدائی افتاده میان سرها و بدنهای ایشان و اولاد ایشان یتیم و زنهای ایشان بیوه شده اند جابر گفت ای عطیه شنیدم از حبیبم رسول خدا
صلی الله علیه و آله که میفرمود کسی که دوست میدارد عمل قومی را شریک میشود در عمل ایشان قسم بآن خداوندیکه محمد صلی الله علیه و آله را بحق فرستاده
که نیت من و اصحاب من بآن طریقه است که حضرت ابی عبدالله و اصحابش بآن طریقه رفتند و مخفی نماند که فرق نیست در اعانت زوار در
داخل شدن در زمره زایرین در اینکه بسبب فرستادن کسی شود بسمت مشاهد شریفه یا دادن توشه و راحله و سایر لوازم سفر یا سبب باقی ماندن
ایشان شوند در آنجا در صورتیکه عاجز باشند از اقامت در آنجا بدون دستگیری و رعایت چه آنها را نایب خود کنند در زیارت و
دعا و بوسیدن عتبه عالیه خانهای مقدسه خداوندی یا سبب یاد کردن زوار ائمه انام علیهم السلام و یاری کنندگان ملک علام شوند
به نگاهداری آنها در آنجا که برای خود زیارت کنند چه در مقام استحقاق ثواب و درک فیوضات فرقی میان اینها نیست چنانچه در مجلس اشاره
باین خواهد شد **فصل سیم** آنکه این طایفه از اشرف اصناف مرابطین در شریعت سید المرسلین اند و اعانت و نگاهداری مرابطین
از اعظم مثوبات و اجل قربات است بدانکه رباط و مرابطه بمعنی درنگ کردن و اقامه در سرحد بلاد مسلمین است که محل خوف باشد از هجوم
مشرکین و کفار بجهة اطلاع بر حال آنها و منعشان از دخول و خبر دادن مسلمین بحال آنها و اصل ربط بستن و حبس اسب است در راه خدا بجهة
سوار شدن مجاهدین یا اعانت ایشان در جهاد و حال مقصود از آن ماندن هر کس است در ثغور بجهة دفع دشمن و اقل ایام مرابطه سه روز است
و بیشتر آن چهل روز و چون از آن بگذرد در حکم مجاهدین است و ثواب آنها را خواهد داشت و مرابطه نیز بر دو قسم است **قسم اول** آنچه مذکور شد
و در آن ثواب عظیمی است و هر چه سرحد مخوفتر و خطرش زیادتر باشد اجرش بیشتر است چنانچه فقها نیز تصریح کرده اند در آیه شریفه یا ایها
الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون باین اهتمام بامر آن شده و هر که خود از مرابطه عاجز باشد مستحب
است مرابطه بکند باسبش یا غلامش یا بنحو دیگر از اعانت مرابطین **و در کتاب** من لا یحضره الفقیه از جناب ابی الحسن علیه السلام مرویست که
فرمود هر کس اسبی ببندد یعنی آنکه نجیب است پدر و مادر او مرابطه کند محو میشود از او ده سیئه و نوشته میشود برای او یازده حسنه هر روز و هر که مرابطه
کند به اسبی که از هیچ طرف نجیب نیست و قصد کند بآن زینت یا قضاء حاجت یا دفع دشمن را محو میشود از او هر روز یک سیئه و نوشته میشود
شش حسنه **و در کتاب** امالی ابو علی پسر شیخ طوسی مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر کس ببندد اسبی را در راه خدا علف او
و سرگین و آبش خیر خواهد بود در روز قیامت و در عصر ائمه علیهم السلام این خبر بسیار شایع بود مردم نذرها و وقفها و اعانتها میکردند برای
مرابطین و با آنکه جهاد حرام بود بجهة مأذون نبودن از جانب ایشان مرابطه را اذن میدادند باین قصد که در هجوم کفار اندراس آثار اسلام

وصابروا

و محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود نه بقصد یاوری و کثرت شوکت خلفای آن زمان که از جنس بنی عباس بودند و مهم دیگر آنکه
در ثغور معنویه و حدود باطنیه که از آن صوب ابلیس و جنود او از جن و انس داخل در مدینه قلب و شهر سلطنت عقل شوند و جنود او را مغلوب
و پایه اسلام را خراب کنند و آن حدود در غایت انتشار و کثرت و خفاء در معرفت و نگاهداری آن و رعایت شرایط آن بسیار صعب
است به آن حد وقف است بر دانستن راههای که شیطان انس و جن بآن راهها مفاسد در اعمال و اقوال و عقاید بنی آدم داخل کند و آن
قریب بسبب راهست که در کتاب مجید و احادیث ائمه علیهم السلام بآن اشاره شده و بالنسبه بطبقات مردم شعبه های بسیار میشود و همچنین موقوف
است بر کیفیت سد آن و برگردانیدن عساکر ایشان و کیفیت نشان دادن آن راهها بخلق بنحوی که از روی تحقیق آنرا قبول و از آن دانند
تا بوحشت و اضطراب افتاده در مقام مدافعه و اصلاح برآیند و الا الفاظ بی حقیقت و کلمات بی مغز که چون اجساد بی روحند بسیار شنیده و
از کتب بیگانگان از حقیقت شرع دیده شده و بقدر یک بیت غزل که از شنیدنش قوه شهویه حرکت کند تأثیر ندارد و بالجمله مرابطه بر آن ثغور کار
آن طایفه است که از روی صدق عبودیت و متابعت شریعت بتوسل ثقلین بر حقایق این مطالب واقف و برای مرابطه و حفظ آنها قائم
شدند نه بحفظ کردن مصطلحات صوفیه و ترهات حکماء که خود از کمین گاه محکم جنود ابلیسند که در حمله اول از این کمین از بنیان اسلام و اساس ایمان
اثری نگذارند **فقره** جامع الاخبار از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که طالب علم افضل است نزد خدا و نزد مجاهدین و مرابطین و حجاج
و معتکفین **فقره** در تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که جناب صادق علیه السلام فرمود علمای شیعیان ما مرابطین اند در سرحدیکه در پهلوی
آن ابلیس و عفریتهای اوست منع میکنند ایشانرا از بیرون آمدن بر ضعفای شیعیان ما و منع میکنند از مسلط شدن بر ایشان شیطان و
و تابعان ناصبی او را و امام علی النقی علیه السلام فرمود اگر باقی نمیماند بعد از غیبت قائم شما از علمای خوانندگان بسوی خدا و راهنمایان
خلایق و منع کنندگان اعداء از دین او بدلیلهای خدائی و رها کنندگان ضعفاء بندگان خدا را از دامهای شیطان و سرکشان او و از دامهای
ناصبیها هر آئینه باقی نمیماند احدی مگر آنکه بر میگشت از دین خدا و لکن ایشانند که نگاه میدارند مهار قلوب ضعفاء شیعه را چنانچه نگاه میدارد
صاحب کشتی سکان او را ایشانند بهترین خلایق در نزد خدا و از فهمیدن بزرگی مقام این قسم مرابطه منکشف میشود که چه در اعانت این قسم از
مرابطین وعده شده اضعاف آن در این قسم خواهد بود البته و الله العالم **چهارم** آنکه غالب این طایفه از مجاورین قبور سادات
جهان و عاکفین ضرایح مقدسه شفعاء محشر باشند و اعانت و احترام مجاورین از لوازم تعظیم و تجلیل و آثار محبت و عبودیت آنان است
که اینجماعت اختیار کردن این بقعه را برای تعیش و توطن بسبب شرف و تزین اوست به بودنش محل غیبت اجساد طاهره ایشان و
رسیدن اقدام مبارکه ایشان بآن مکان و هر که در دعوای محبتشان صادق و در مقام خلوص مودت مستقیم خود را در محبت و رعایت
مجاورین که از منسوبان و متعلقان و وابستگان ایشان محسوبند در نزد هر عاقل و بصیری مختار نه بیند بلکه در نهایت شوق و شعف
آنچه در سویدای قلب آرزو داشت که بوجود مبارک و ذات مقدس خودشان کند حال با نرسیدن دست بخودشان با وابستگان ایشان
کند بلکه ملاحظه خوبی و بدی و زشتی و زیبائی اعمال و کفتار آنها را نکند چه آن جهتی که وا میدارد مدعی محبت را بر اعانت آنها که
انتسابشان است بمحبوب حقیقی بنحو مذکور موجود و محقق و با راستی دعوی جهت مذمت بر فرض وجودش بنظر نیاید و اگر نظر در آن مانع
شود او در دعوای خود کاذبست و رشته محبت هرچه محکمتر شود سریان آثار محبت از محبوب بآنچه منسوب باوست و از او است بیشتر و در هر
درا و است بیشتر شود تا کار بجائی رسد که با حیوان و نبات و جماد که فی الجمله تعلقی بمحبوب دارد احترام و تعظیم مالی و زبانی و جوارحی کرده باو
داشتند با آنها کنند و با هزاران اشتیاق پیشانی در خسار بغبار اقدام و اعتاب آنها مالند و شواهد این مطلب از کتاب و سنت
و وجدان و طریقه ابنای زمان در محبتهای باطله محرمه و غیر محرمه بسیار است و بعضی از آثار وارده در اماکن شریفه و حکایات

و از این اعضا اگر کفاره مکلفیم بدان اولاً به مراد و اقربین انتهی هیچکه عمل کند باوامر خداوند و اعراض کنند از محرمات او و بجا آورند حقوق
واجبه و مستحبه و ترک کنند و از آنها ... گرداننیکو و وسیله تقرب و نجات عاملین احکام و نهج ... علام علیهم السلام است که حقیقت مصالح
و منافع آنها مطلع و خبیر در معاد و ... و آنها واقف و بصیر اند و از جمله حقوق موکده که اداء و حفظ آن تحریص شده حق جوار
و همسایگی است چنانچه مشروحاً باید در مقام خود از ابواب ... که در هیچ کتابی یافت نشود و در اینجا اجمالاً اشاره میشود که در کافی از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت نموده که حسن جوار آباد میکند دیارها و زیاد میکند عمرها را و از جناب صادق علیه السلام روایت
نموده که روزی را زیاد میکند و فرمود نیست از ما کسی که نیکو رعایت نکند مجاورت آنرا که همسایه او شده و از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت نموده که ایمان نیاورده بمن کسیکه شب را بسر برد با سیری و همسایه او گرسنه باشد و در فقیه از آنجناب مرویست که هر کس اذیت
کند همسایه خود را حرام میکند خداوند بر او رایحه بهشت را و جایگاه او جهنم است و چه بد جائی است و کسیکه ضایع کند حق همسایه را از ما نیست
و پیوسته جبرئیل مرا وصیت میکرد بهمسایه تا آنکه گمان کردم زود است او را میراث بر میکند و در همان کتاب از حضرت سجاد علیه السلام
روایت کرده که حق همسایه تو حفظ او است در حال غیبت و اکرامش در حال حضور و یاری کردنش در وقتیکه مظلوم شده و تجسس مکن
معایب او را و اگر دانستی از او بدی بپوشان آنرا بر او و اگر میدانی نصیحت ترا قبول میکند نصیحت کن او را میان خود و او یعنی در حضور کسی نباشد و
وامگذار او را در بلاها و در گذر از لغزش او و عفو کن گناهش را و معاشرت کن با او معاشرت نیکو و ثانیاً که اول کسیکه مراعات حق جوار کرده
حضرت بیچون است که با تنزه ذات احدیتش از عوارض اجسام و استقرار در بقعه و مکان و قرب بعضی و دوری از سایر انام چون کعبه را خانه خود خوانده
لهذا مجاورانش را بفضایل و خصایصی مکرم داشت بنی آدم را از سخط خود مأمون و از گرفتن بقصاص و جرایم و مطالبه حقوق محفوظ کرد و مَن
دَخَلَهُ کَانَ آمِناً و در کافی از حلبی روایت کرده که سؤال کردم از حضرت صادق علیه الصلوة و السلام از آیه مذکوره فرمود
هر وقت بنده جنایتی کند در غیر حرم پس فرار کند بسوی حرم جایز نیست از برای احدی که او را در حرم بگیرد و از علی بن ابی حمزه روایت کرده
که آنجناب فرمود کسیکه دزدی کرد در غیر مکه یا جنایتی بر نفس خود وارد آورد پس فرار کرد بسوی مکه نمیگیرند او را مادامیکه در حرم است تا آنکه از حرم بیرون
رود و از سماعه روایت کرده که خدمت آنحضرت سؤال کردم از شخصی که از او طلب داشتم و از من پنهان شد پس دیدم او را که در کعبه طواف
میکرد آیا مطالبه کنم از او مال خود را فرمود نه و سلام مکن بر او و نترسان او را تا از حرم بیرون رود و گویا نهی از سلام بجهة خجالت نکشیدن او است
و همچنین مردگان مدفون در آنجا را از فزع اکبر ایمن کرد چنانچه در آن کتاب از آنجناب مرویست که هر کس دفن شود در حرم سالم خواهد بود از فزع اکبر
راوی گفت از نیکوکار مردم یا از بدکار آنها فرمود از خوب ایشان و بد ایشان و نیز وحوش و طیور آنجا را معزز داشت هم در
آن کتاب مرویست از عبدالله سنان که گفت سؤال کردم از آنجناب از آیه گذشته که آیا مقصود خانه کعبه است یا حرم یعنی کسیکه داخل
خانه شود مأمونست یا حرم فرمود کسیکه داخل حرم شود از مردم در حالی که پناه آورده بآن پس او مأمونست از غضب خداوند و هر که داخل
شود از وحش و طیر امان دارد از اینکه بگریزانند یا اذیت کنند او را تا از حرم بیرون رود و ایضاً از آن حضرت روایت کرده که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود روز فتح مکه آگاه باشید بدرستیکه خداوند حرام کرده مکه را روزیکه آفرید آسمان و زمین را پس او حرام است بحرام
کردن خداوند تا روز قیامت دور و پراکنده نکنند صید او را و قطع نکنند درخت او را و سبز گیاه او را و حلال ندانند لقطه گمشده او را مگر
برای کشتن و شکستن اعضا و پراکنده کردن و خوردن گوشت و تخم آنها کفاره قرار داده که در جای خود مشروح است بلکه اگر صیدی در خارج گرفت
و همراه آورد در حرم باید رها کند و نیز گیاه و درخت آنجا را محترم داشته چنانچه دانستی و هم در آن کتاب شریف از جناب صادق
علیه السلام مرویست که فرمود هر چیزیکه در حرم برده بد حرام است بر جمیع مردم و معاویة بن عمار از آن حضرت سؤال کرد که درختی است اصلش در

حل یعنی بیرون حرم و خانه‌اش را حرم فرمود و صیدش حرام است بحد خانه‌ها و عوض کرد مثلش را حرم و خانه خاص خود و علت فرمود شدن
حرام است بجهة اصلش و در قدم حضرت رسول و خلفای راشدین او صلوات الله علیهم که ملاحظه حق جوار خود نیز کرده‌اند چنانچه **در کافی**
از حضرت صادق علیه السلام روایتست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود مکه حرم خداست و مدینه حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله
و کوفه حرم منست هیچ جباری اراده مکر در آن یعنی قصد بدی نکرد الا آنکه درهم شکند خداوند او را **و از** حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله روایتست
که فرمود کسیکه احداث کند در مدینه حدثی یا جا دهد صاحب حدثی را پس بر او است لعنت خدا باد گفت حدث چیست فرمود کشتن و
در من لا یحضره مذکور است که چون آنحضرت در سال هجرت داخل مدینه شد فرمود خداوندا محبوب کن مدینه را پیش ما چنانچه مکه را محبوب
کردی و از آن محکم‌تر و برکت ده صاع و مد او را و تب او را و وبای او را انتقال کن بجحفه و آن شش منزل از مدینه دور است از مکه منزل و میقات
حاج شامی است **و در** کافی مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود کسیکه بمیرد در مدینه مبعوث میکند خداوند او را در زمره امان یافتگان
در روز قیامت و در اخبار بسیار وارد شده که آنحضرت نیز حرام کرده صید حرم مدینه و قطع کردن درختان او را و حد حرم مکه و مدینه و تفصیل احکام آن
در کتب فقها مذکور است **و در** امالی ابو علی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود مکه حرم خداست و مدینه حرم محمد صلی الله علیه
و آله و کوفه حرم علی بن ابی طالب علیه السلام بدرستیکه علی علیه السلام حرام کرد از کوفه آنچه را حرام کرد ابراهیم از مکه و محمد صلی الله علیه و آله از مدینه
و اخبار بسیار در فضیلت دفن در ظهر نجف و برداشتن عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر از مدفون در آنجا و فضیلت زیارت آنجا که هر نظری در
آن ثواب زیارتی با حج و عمره دارد که ثوابش ثواب پیغمبران و صالحان باشد و ثواب اعتکاف در نجف که هر شبی مقابل هفتصد سال عبادت است
وارد شده زیاده از متواتر و همه اینها از روی ادای حق جوار است و عطای صاحب منزل بهمسایگان باندازه شان و تمکن او است **و اما**
کربلا پس امر آن عجیب است چه بعد از تأمل در اخبار ظاهر میشود که رعایت جوار حضرت ابی عبدالله علیه السلام از جانب حقتعالی و جد
و پدر و مادر آن بزرگوار صلوات الله علیهم آنقدر رسیده که بوصف در نیاید و در جمله از آنها تصریح شده که آنجا را خداوند حرم مبارک امن خود قرار داد
پیش از آنکه مکه را حرم خود کند و اجابت دعا را برای مجاورانش مقرر نمود و خاکش را شفا کرد و آنجا را محل تردد ملائکه کرد پیوسته دسته نازل
دسته بالا میروند و هر روز هفتاد هزار از ایشان فرود میآیند اول طواف میکنند حول کعبه آنگاه میآیند بمدینه و سلام میکنند بر حضرت رسول
صلی الله علیه و آله پس میآیند بنجف اشرف و بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سلام میکنند پس میآیند بکربلا و شب را در آنجا بسر میبرند و
پیش از طلوع آفتاب عروج میکنند و بنحو دیگر نیز وارد شده و ثواب دعا و زیارت و نمازهای آنها که هر نمازی مقابل هزار نماز آدمیانست
همه از آن مجاورین و زائرین است بلکه ثواب عبادت ملائکه حفظه اعمال بنی آدم که پس از خوابیدن انسان در کربلا حاضر میشوند چنانچه در کامل
الزیاره از جناب صادق علیه السلام مرویست و همچنین استغفار و دعای حمله عرش برای مؤمنین بنص آیه شریفه الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ
مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا شامل یا مختص بایشان است چه ارض
هر چه اقدس و مطهرتر نظر قدوسیان بآن و اهلش بیشتر است **و** بالجمله از مجموع این نوع اخبار و آثار ظاهر میشود کثرت عطوفت و مهربانی و نظر
مرحمت صاحبان این اماکن شریفه بمجاوران و پناه آورندگان بمشاهد ایشان و معزز و محترم بودن این گروه در نظر شان و اینمطلب که یا مرکوز است
در اذهان جمیع انام چه داعی بر حمل مردگان از بلاد بعیده با آن زحمات و فضایح و تحمل نا ملایمات از مخالفین و اهل جور جز رجای پیدا شدن
حق مجاورت برای آن بیچارها که ادای آن حسب الوعده نیست جز رفع شداید برزخ و عذاب قیامت و ارتفاع درجات حسب مراتب ایشان
چیز دیگر نیست پس چه شده که استخوان مردگان با همه بدی کردار بمجرد دفن در جوار بغیر اختیار خود قابل این همه اکرام و احسان شدند تا آنکه
دیلمی در ارشاد القلوب نقل کرده که جمله از صلحا دیدند که از جمیع قبور وادی السلام خطی مثل ریسمان کشیده و بقبر مطهر حضرت امیر علیه السلام

شده و هرچند با مجاورت سالها و نقل این که بنای خود ... در ... استقلال بمجاورت ... و ... تمام ... [illegible]

مخالفین و بعیط آورد و شان ... کردن این ... لطف خاص و مورد احسان و اکرام ایشان ... لیکن ...

با آنکه هم ... صاحب ... که ... آید ... بعضی ... بخصوص و آیات و اخبار ... جمیع ارباب عقول در

احترام مجاورین بوده و پناه آورندگان بساحت عنایت ایشان ... در اثبات این مدعی و وضوح این دعوی آنچه مشاهده میشود بسیار است

و عاداً از لطفهای مخصوصه که بمجاورین خود میکنند انکشف کردن و رفع هموم و ادای دیون و شفای امراض و ... شدت و ... و نجح ...

که علاوه بر آن که خود نعمتی است باعث زیادی ایمان و یقین و استحکام مودت میشود کمتر کسی دیده شده که در ایام مجاورت با این فیض

فایز نشده باشد لا اقل در غیر خود دیده و غالب آنست که در صدد پیدا کردن و تفحص این امور نیستند بلکه التفات و تفطن باین امور ندارند و الا در هر

عصری هزارها از این عنوان جمع کرد سید فاضل بدیع الدین رضوی در کتاب حبل المتین بعضی از آنچه در عصر او که نزدیک بعصر علامه مجلسی است واقع

شده بود در نجف اشرف جمع کرده و در کتاب وسیلة الرضوان پاره از آنچه در مشهد مقدس و حقیر در کتاب دار السلام که تالیف آن از برکات ظاهره

مجاورت بود بعضی از وقایع این ازمنه را متفرقا ضبط کردم و حال بجهة استشهاد و تبرک بتفصیل از آثار و اخبار و حکایات قدیمه و جدیده اکتفا

میکنم چه استقصای آن علاوه بر عدم تمکن و احتیاج بفراغت تام که مفقود است خارج است از وضع کتاب **حکایت اول** جناب عالم

تقی و زاهد صفی آقا علی رضای اصفهانی همشیره زاده مرحوم خلد آشیان حاجی کلباسی اعلی الله مقامه که از یگانه صلحای مجاورین و سرآمد اتقیاء ... بود نقل

فرمود و فرمود ... مایل شدم بمطالعه نهج البلاغه و بعد از تفحص بدستم نیامد قبل از ظهری بحرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شدم و بعد از

زیارت بزبان فارسی عرض کردم اگر مصلحت بدانید نسخه نهج البلاغه مرحمت فرمائید که چند روزی از مطالعه آن منتفع شوم پس بیرون آمدم بجهت ادای

فریضه با جماعت رفتم بمسجد شیخ جلیل و فقیه نبیل شیخ حسن خلف خاتم المجتهدین شیخ جعفر نجفی اعلی الله تعالی مقامهما و مشغول شدم بنماز ظهر شخصی

در پهلوی من بود که او را نمیشناختم و سابقه با او نداشتم بعد از ادای دو رکعت چون خواستم برخیزم رو کرد بمن و گفت نهج البلاغه بسیار خوبی

دارم میخواهم چندی نزد شما باشد مطالعه کنید پس متحیر شدم از سرعت اجابت آنگاه رفت و نسخه را آورد و دیدم نسخه ایست خوشخط مذهب صحیح

با حواشی بسیار خوب پس شکر الهی را بجای آوردم از او گرفتم و مدتها از فیض مطالعه او محظوظ و بهره مند بودم **حکایت دوم** مرحوم خلد

آشیان حاجی میرزا یوسف بروجردی که قریب چهل سال مجاور کربلا بود در غایت وثوق و دیانت نقل کرد که در اوایل مجاورت حسب المعمول طالب

بر خواندن قرآن داشتم و قرآن کوچک نداشتم که همراه خود نقل کنم و از فیض قرائت در حرم مطهر و سایر مجالس محروم بودم لهذا از جناب عالم

فاضل آقا سید ابراهیم قزوینی مجتهد که در آن وقت مرجع انام بود خواهش قرآن کوچکی کردم برسم امانت تا زمانیکه خود تحصیل کنم گفت قرآن خوشخط

مذهب قیمتی نزد من هست از شخصی از اهل کرمانشاه که با مانت سپرده چنانچه نهایت مواظبت در حفظ آن میکنی بدهیم ... شده و گرفتم

و از خود جدا نمیکردم چند روز پس از گرفتن زواری از عجم آمدند که در میان ایشان زن فقیری از اهل بروجرد بود و بجهة آشنائی مرا بی مکرر دیدن

نزد ما میکرد و آن ایام تابستان بود که شبها در بام بسر میبردیم صبحی از خواب برخاستم اهل خانه جمیع اسباب را که در بام بود برده بود بپائین و

کتابیکه این قرآن در بالای آن بود در ایوان خانه که محل نشستن روز بود گذاشته و مراجعت کرده بجهة بردن بقیه اسباب در اینحال آن

زن بجهة وداع آمد در صحن خانه کسی را ندید پریشانی او را وا داشت که آن قرآن را برداشت و رفت کسی بر حال او مطلع نشد چون از بام بزیر

آمدیم قرآن را ندیدیم هرچه جستجو کردیم اثری ظاهر نشد بسیار مهموم شدم زیرا که احتمال میدادم بعضی که از حال من مطلع نیستند حمل بر دروغ کرده

مرا متهم کنند و ایشان وسیله ندادن قرآن دانند پس بحرم مشرف شدم و عرض کردم که در مجاورت خود نه پسندید که مرا باسم دزدی

بخوانند و ... پریشانی خیال ... پس ... بعضی از رفقا شنیده برای تسلی آمدند نزد من و هرچه خواستند این خیال را از من زائل

کنند نشد حتی آنکه مرحوم میرزا محمدعلی اصفهانی که از خوشنویسهای معروف بود و کمال صداقت با من داشت اظهار کرد که مثل آن قرآن را نوشته بجای آن
میگذارم باز تسکین خاطر من نشد تا آنکه شب شد و بهمین فکر و پریشانی خوابم صبح کردم چون آفتاب طالع شد مشاهده نمودم که بامام برآمدم
دیدم در خانه بهم خورده و آن زن در غایت شتاب و خستگی خود را بصحن خانه انداخت و قرآن را انداخت بسمت من و گفت قرآنت را بگیر
قدری از زیدکا اینهمه بلا بر سر من آوردی و عالم را از دستم در کردی متعجب شدم گفتم آنچه میگوئی خبری ندارم و اظهار تعجب کردم که قرآن را تو بردی
مگر چه شده گفت بردم صبح آمدم شما را وداع کنم کسیرا در خانه ندیدم چشمم باین قرآن افتاد طمع کردم و گرفتم بردم عصری بازوار حرکت کردیم چون
کاروانسرای دو فرسخی کربلا رسیدیم قافله ماندند که سحر حرکت کنند برای عقب من چون پیاده شدم خورجین و اسباب خود را نزد مکاری گذاشتم
و از بیم آنکه مبادا بجهت گرفتن قرآن کسی از عقب من بیاید از قافله دور شدم و قرآن را با خود برداشتم و در جای پنهانی که علفهای بلند داشت خود را
مخفی کردم و قرآن را در زیر سر خود بر زمین گذاشتم و خوابیدم ثانی بیدار شدم که قافله همه رفته بودند پس متحیر ماندم که چکنم و بکدام سمت بروم و در اینحال
دو سوار عرب دیدم که نیزه در دست داشتند و بمن حواله کردند و گفتند برگرد بکربلا و قرآن را بصاحبش برگردان من از ترس نیزه رو بکربلا بنا کردم
بدویدن و هر وقت که بعقب خود نگاه میکردم میدیدم سوارها از پشت سر منند و سر نیزه محاذی کتف من بود من بشتاب میکردم تا آنکه
اول طلوع بدر قلعه شهر رسیدیم چون ملتفت شدم اصلا اثری از آن دو سوار ندیدم و تمام این دو فرسخ را متصل دویدم و هیچ کاری کردم که
بر سر من فرستادی و حال نمیدانم بر سر اسبابم چه آمده باید بروم پس قسم خوردم که هیچ خبری ندارم و چند قرانی بجهت خرجی باو دادم و رفت و
قرآن را برداشتم دیدم یک طرف جلد با صفحه اول بجهة رطوبت زمین ضایع شده آنرا عوض کردم و از آن هم بزرگتر بیرون آمده شکر الهی را بجا
آوردم **حکایت سیم** جناب سید مؤید صالح زکی حاجی سید رضای شیرازی معروف بکتاب فروش که زیاده از چهل سال است
فیض مجاورت فایز و در تقوی و صلاح ممتاز نقل کرد که در اوایل مجاورت مبتلا بودم بمرضی که در ماه رجب و شعبان بجهة شدت گرما
و کثرت عرق بدنم مجروح شده کم کم بمرضهای مختلفه مبتلا شدم قریب به دو سال طول کشید و از خود مأیوس شدم و از جمله آنها اختلال حال
وسوسه صدر بود که کار را بر من تنگ کرد تا آنجا که از زندگی ملول شدم روزی در مقابل ضریح مقدس کربلا نشسته بودم بحالت عرض کردم که
حال من بر شما پوشیده نیست چنانچه صلاح دانید و مرا شفا دهید هر ساله در ایام محرم ده شب تعزیه داری بکنم و شبی فلان مقدار طعام کنم قرار
قسم بخدا از جای خود حرکت نکردم مگر آنکه از آن امراض هیچ در من باقی نماند و گویا هرگز مبتلا نشده بودم تا حال که هر ساله بعهد خود وفا میکند با آنکه
غایت پریشان و مقروض است **حکایت چهارم** عالم ربانی فاضل صمدانی مؤید مسدد قطب دایره رموز اخبار و اسرار قرآنی جناب
آخوند ملا محمدعلی سلطان آبادی ایده الله تعالی نقل کرد که وقتی در انگشتان ماده مشهور در عربستان بطلوع و حقر نکث ظاهر شد و درد این ماده قبل
از انفجار چنان است که چندین شب و روز خواب را از چشم هر دو مکرر شده محل ماده که غالبا انگشت ناقص میشود و سیاه میشود چون درد شدید شد دوا
در حرم مطهر امیرالمؤمنین شدم و موضع درد را بضریح مالیدم فورا درد ساکن شد و تا زمانیکه در نجف بود و بعد از آن ابدا دردی ندیدم **حکایت
پنجم** و ایضا زمانی مشغول تداوی بوده بجهة مرض مزمن سوداوی که داشته و دارد و اتفاقا برای زیارت مخصوصه بکربلا مشرف شد و بدستور
العمل طبیب بنا شد چند روز شیر میل کند و تا در بلد بود عمل کرده و چون از آنجا بسمت نجف اشرف حرکت کرد و در کاروانسرای بین راه منزل کرد و
آنوقت که تابستان بود و آبادی آنجا منحصر بود بدو سه خانوار عرب پس همراهان در صدد تفحص شیر بر آمدند و در نزد آنها نیافتند بلکه اصلا گاو و گوسفند نداشتند
و غیر از ایشان نیز احدی در بیرون و اندرون کاروانسرا نبود پس مأیوس شده برگشتند و با افسردگی زیاد سفره را باز کردند و جناب ایشان متحیر که با
آن مزاج با نان خشک ماند چگونه لقمه بر داشت هنوز بدهان نبرده از پهلوی دیوار ایوانیکه در آن نشسته بود دستی ظاهر شد با کاسه شیری و آنرا در وسط
سفره گذاشت و صاحب دست خود را ظاهر نکرد مانند زنیکه در پشت دیوار خود را پنهان کرده باشد و بدست آنرا داده و پس بعد از شکر الهی و حمد

نداند و علم چیزی او برآمد ندا از داخل و خارج و اطراف اثری بازاو و از نیز و اسباب سفر ظاهر نشد و غیر آن و نظر ما از اطراف جدید
نیافت **حکایت ششم** و ایضاً روزی در کربلا بعزم حرم بیرون آمده و در آنروز در خیال سفری داشت و من را شخصی
برخورد و سؤالی کرد پس وجه قلیلی که همراه داشت و غیر از او همراه و در منزل چیزی نداشت باو داد و پس از زیارت از حرم بیرون آمده و در صحن
در ایوان حجره قبلی متصل بسمت غربی نشست پس سیدی از کفشداری بیرون آمده میل بسمت ایشان کرده و چون نزدیک شد بعد از سلام
بدون سؤال و جواب و شناختن سابق چیزی که در مشت خود داشت در دست ایشان گذاشت و رفت و دیگر او را ندیدند و پیش از آن هم
هرگز او را ندیده بود و آن وجه بمقدار کفایت سفر ایشان بود که در نظر داشتند **حکایت هفتم** جناب سید سند و عالم معتمد آقا سید
هادی عاملی الاصل کاظمینی المسکن سلمه الله تعالی برادرزاده عالم جلیل و حبر نبیل آقا سید صدرالدین عاملی متوطن در اصفهان که در زهد و تقوی
یگانه زمان و وحید دوران است نقل کرد که در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت گرانی شدیدی در عراق عرب پیدا شد و چند روز بر ما
گذشت که قادر بر تحصیل گندم نشدیم قدری برنج در خانه داشتیم روزها با آب طبخ میکردیم و بهمان قناعت داشتیم تا آنکه از رطوبت برنج مرضی
در شکم بعضی از اولاد پیدا شد پس از خانه بیرون رفتم بجهت تحصیل مقداری گندم که شاید بآن معالجه شود و هرجا که گمان میرفت از دکان و خانه رفتم
بدست نیامد تا آنکه بقیمت بسیار راضی شدم پیدا نشد چون مأیوس شدم پناه بردم بروضه مطهره جوادین علیهما السلام و بآنها از شدت حال شکایت
نمودم مقداری گندم که بآن مرض را رفع کنم چون بخانه برگشتم دیدم در صحن خانه زیاده از سی من تبریز گندم سفید پاک کرده که مثل آن در تمام عراق
پیدا نمیشد پس پرسیدم از کجاست گفتند مردی آورد و گفت این مال فلانست و اسم شما را برد چون نام او را سؤال کردم گفتند نمیشناسیم پس چیزی نگفته
کردم و زیاده از مقدار حاجت را میان همسایه‌ها و فقرا تقسیم کردم و در بلد از هر کس جنس گندم داشت پرسیدم منکر شد و تعجب میکرد از آنکه چنین گندمی
در حق او برده **حکایت هشتم** و نیز نقل فرمود که وقتی رخوت عیال من مندرس شده و از من مطالبه جامه نو داشتند و این در ماه
رمضان بود و دستم بغایت تهی بود و از قیمت آنها خالی بود پس اعراض کردم چون اعاده کردند وعده دادم که در عید فطر خواهم گرفت پس ماه
منقضی شد و با حرارت جوع و باقی ماندند فرزندم سید حسن بی اطلاع من از بعضی اصدقا و در بازار برای هر یک از ایشان یک پارچه گرفت بجز اختلاف
برای بعضی پیراهن و بعضی زیر جامه و همچنین چون شب اول ماه شوال شد صدای مردی از در خانه بلند شد که اهل خانه را آواز میکرد پس یکی از فرزندان
رفت نزد او بقچه بسته باو داد و رفت چون آورد و گشودیم دیدیم رخوت تمام اهل خانه است از بزرگ و کوچک بر حسب قامت و مقدار ایشان
سوای آن یک پارچه که بی اذن من گرفته بود که در لباس هر یک نبود و من جهت نقصان آن پارچه‌ها را از رخوت هر یک ندانستم تا آنکه فرزندم
سید حسن مرا خبر داد از آنچه کرده بود بدون اذن من پیش از آن **حکایت نهم** و نیز نقل فرمود از جناب عالم ربانی و ابوذر ثانی صاحب
کرامات باهره و فضایل ظاهره آخوند ملا زین العابدین سلماسی تلمیذ خاص و صاحب اسرار جناب بحر العلوم اعلی الله مقامهما که در ایام تعمیر باروی
بجهت کشیدن قلعه در دور بلد روزی در حرم مطهر نماز میخواندم و کسی غیر از من در آنجا نبود ناگاه مرد ترکی داخل شد و بعد از زیارت بزبان ترکی
بحضرت خطاب کرد که خرجی من کم شده از تو میخواهم و تو میدانی من چیزی ندارم مرا بوطن برساند و خرجی من منحصر بود در همان و از تو جدا نمیشوم
تا از تو بگیرم و چنبه را از گوشش بیرون کن و از این قبیل سخنان مکرر میگفت و گمان میکرد من این زبان نمیدانم چون سخنانش زشت بود بر
خاستم و او را منع کردم و متغیر شدم که این چه سوء ادبست که با امام علیه السلام میکنی گفت ترا چه که میان من و امام من داخل میشوی برو پی کار
خود من بهتر ایشان را میشناسم و حق ایشان را رعایت میکنم و تا مطلبم را نگیرم نمیروم پس برگشتم بمکان خود در زاویه سمت بالای سر و آمد و مشغول شد
بسخنش و در دور ضریح طواف میکرد و من در امر او فکر میکردم ناگاه صدائی شنیدم چون صدای زنجیر و طشت چون نگاه کردم دیدم کیسه زری
افتاد و متصل بضریح و آن مرد در سمت پائین پا بود چون آن صدا را شنید بآن سمت برگشت پس کیسه را دید برداشت خوشحال و مسرور و گفت

گرانی شدید در عراق عرب

بدهی چگونه گیرنده بود از ایشان گرفتم همان سخنان که در شش پنداشتی و از تنها وحشت کردی و از آن سخنان خود التفات میکردند گفتم که جا
است گفت بیابان نیست کربلا و در اینجا ملتفت شدم که از شدت وحشت و تعجب اصلاحی و تعجب کردم و خدا را شکر کردم بیشتر از این
بزرگ **حکایت هشتم** جماعت بسیاری نقل کردند از جناب عالم متقی آقا علی رضای اصفهانی و جناب عالمان فاضلان جلیلان
میرزا محمد باقر و میرزا محمد اسمعیل خلف جناب آخوند مذکور که در تقوی و دیانت ایشان همه اهل علم از اول جنت و مخزن ایشان در ... هم
متفقند و هیچوجه که میرزا محمد باقر نقل کرد این است که در زمان مجاورت مرحوم والد در ... از برای بچه خدمت مذکور من نزد ایشان بودم و
ایشان هر دو طرف روز از نجف ... گردش میکردند و در وسط روز بعبادت مشغول و استراحت مینمودند من در جای ایشان ...
میکردم روزی ... یاد گرفتم پس برگشتم بسوی خانه تا ساعتی ... دیدم در دست والد سوزن و خیاط البته و آن ...
گفتم این شغل زنانست و ایشان حاضر و مستعد برای این کار فرمود میخواهم کیسه بدوزم برای چیزی که از برای او شایستگی دارد و دوست دارم که از کار
دست خودم باشد پس از آن چیز سؤال کردم فرمود هنگام ظهر داخل شدم در حرم مطهر و با من کسی نبود پس مشغول شدم بنماز و چون سر از رکوع
بلند کردم دست کردم در گوشه عبا که مهر تربت را گرفته در موضع سجود بگذارم ندیدم مهر پس متحیر ماندم در تحصیل چیزیکه سجود بر آن جایز باشد
و با من غیر او چیزی نبود و در این تحیر بودم که مهر ساخته مثل مهرها که در کربلا میسازند از داخل ضریح مقدس بلند شد بسوی هوا آنگاه منحرف شد بسوی من تا
آنکه گذاشته شد در موضع سجود پس سجده کردم بر آن با حمد و شکر الهی بر این نعمت عظیمه پس وصیت فرمود که آنرا در کفنش بگذاریم و جناب آقا علی
رضا سلمه الله تعالی گفت این مهر را در نزد ایشان زیارت کردم در کاظمین و در شکل مثمن بود **حکایت یازدهم** خود در روز پنجشنبه بود که
بدرد دندان مبتلا بودم و کم کم شدت میکرد تا شب جمعه شد وقت مغرب داخل در حرم عسکریین علیهما السلام و مشغول شدم بزیارت جامعه
و از شدت درد بهیچ ملتفت نبودم که چه میخوانم و متفکر و مهموم بودم که با این درد چگونه نماز بخوانم و از بی توفیقی از فیض این شب محروم مانم چون
از زیارت فارغ شدم بقصد استشفاء طرف گونه که آن دندان در آن سمت بود بر عتبه ضریح مقدس مالیدم و متوسل شدم که اقلا بقدر زمان
توقف در حرم مهلت دهند چون سر برداشتم گویا اصلا دردی نداشتم و از آن هم بالمره فارغ شدم **حکایت دوازدهم** جناب
عالم فاضل تقی و سالک عابد صفی قدوه اولو الالباب مانع ذکر اسم خود در این کتاب اصلح الله تعالی حاله و کثر فی المسلمین امثاله که عملش سبب
تعجب و تحیر انسانست چه در ایام سال روزه دار و غذا منحصر در یکوقت و همیشه با وضو و طهارت واقعی بدن و لباس و مواظب غالب صلوات
و اوراد شب و روز و با این حال چون سایر اهل علم مشغول درس و بحث و نوشتن در تابستان و زمستان بنحویکه امتیازی جهت احدی را
بر ایشان و چند سال قبل با زحمت و مشقت خود را بمکه معظمه رسانده و از آنجا بمدینه طیبه با نداشتن بضاعت جز اکسیر توکل یکسال در آنجا رحل
اقامت انداخت و از زیارت و عبادت و تعلیم مسائل بعوام شیعیان آنجا حظی وافر برداشت در سنه ... بنجف اشرف مشرف شد با
دو نفر از اهل علم طبرستان خانه گرفتند و مشغول تحصیل بودند جناب ایشان قدری تنخواه داشت کسی بر آن مطلع نبود وقتی بخیال افتاد که
وجودش منافی توکل و بقای آن با وجود فقرا و مستحقین مانع از توفیق و رسیدن بکمال ایمان است پس بیک روز آن تنخواه را که قریب بهشتاد تومان بود
بر فقرا تقسیم کرد و بقدر دو ماه قوت را نگاه داشت نقل فرمود که دوازده روز پیش از انقضای مدت مزبوره شبی سحرگاه قبل از فتح باب ساعت
در حرم مطهر را باز نمودند و چراغها روشن کردند با جناب آقا سید محسن نایب کلیددار و دو نفر از مجاورین وارد حرم شدیم ابتدای نافله تعقیب
و وتر در پایین پا زیارت مختصری مستعجلا خواندم و در بالای سر مبارک قریب بضریح مقدس نافله شفع را بجا آورده مشغول تعقیب وتر بنحو آهسته
ملتفت طرف راست خود شدم مقدار هفت یا هشت قران سفید مشاهده نمودم و در همان طرف بمقدار فاصله شخصی حاجی از مجاورین
نشسته بود پرسیدم از شما است گفت نه با آنکه حسب عادت اول شب وقت بستن در حرم جاروب میکنند و خدام با چراغ بکمال تفحص را فحص مینمایند

از آنجائیکه بر سر هوای عالم دیگر او را استسقا نموده بکلی طبیعت شده بجای او بر گشتم برداشت چهار پنج روز که حال فعلی را از خدام و زوار و
مجاورین نمود واحدی مدعی نشد بالاخره وجه را خدمت جناب فقیه کامل شیخ محمد حسن کاظمینی داده بعد از زمانی از خوابم دیگر معلوم شد که از
انعامات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده و بر خود حرام کردم و برای من در آن خبر انار بزرگ **حکایت سیزدهم** در آن سال جناب حجة
خود نقل کرد و حقیر هم مطلع شدم بعد از تمام شدن مدت عزم رفتن از آنجا نمود هر روز بیرون آمده در صحن شریف حجره تنها گرفت و معاشرت را ترک کرده و امر خود
را از همه پنهان نمود چند روزی گذشت آنچه مرو که ابدا قوتی نخورد فرمود ضعف در خود یافتم مفاصل اعضایم بدرد آمد که از شدت آن بیطاقت شدم
بعد از تشرف بحرم مطهر اعضایم را از زانو و کمر و فرق و بند انگشتان و غیر آن بضریح مطهر مالیده عرض نمودم من طاقت درد ندارم بنابراین نمود فورا جمیع
دردها رفع شد اثری از آنها باقی نماند پس از آن صفرا زیادی در دهنم ظاهر شد بحدیکه قدرت بر سخن گفتن نداشتم و هوا هم گرم چون در وسط جوزا بود
تشنگی خیلی صدمه میزد و شکم به پشت چسبیده ... ملتمس و متمسک بضریح مقدس شده هر صفره رفع در روز دوازدهم این عمل مرحوم ...
ابراهیم دمشقی که از اتقیا مستقلین بود بحوالت رسید همراه نعش به ... رفتم از آنجا بصحن از آنجا بوادی السلام رفتم و درس و مباحثه و نوشتن مثل سابق
بر قرار ... غذا ... ابدا ... قیام ... در نظرم خاکی بود طبعم ابدا رغبت بچیزی نداشت لکن چه فایده دوستی از عمل آگاه
بمقتضای محبت براهین اقامه نمودند و بعضی ... را نیز اطلاع داده بهر قسم بود محل کار را از صحو دمقام عالی نگاه داشتند مؤلف گوید در
روز تشییع حقیر نیز ... ابدا تغییر حالتی در ایشان ندیدم و در آن روز از باطن امر مطلع بودم و مراد از ان دوست یکی از علما و بلد آمل مازندران
است که با ایشان ... بوده و ایشان پس از اطلاع جناب فخر المحققین و قطب الفقهاء و الاصولیین الحاج میرزا حبیب الله رشتی دام علاه و برادر
داشته بحجره ... که داشته و آخر بحکم ... ایشان را افطار دادند و حقیقت ... وحال تحریر این کتاب
در مصاحبتشان در بلده طیبه سامره هستیم و در مواظبت بر عمل خویش غفلتی ندارد و جز در حرم مطهر و مجلس بحث و درس و بعضی مجالس تعزیه جاشیری
ندارد و اوقات شریفش مستغرق در عمل آخرت و همه ایام روزه دار ادام الله تعالی ایام سعادته **حکایت چهاردهم** شیخ دیلمی در ارشاد
القلوب روایت کرده از عبد الله ابن حازم که گفت بیرون رفتیم روزی با رشید از کوفه پس رسیدیم بجانب غریین پس آهوانی را دیدیم پس
چرخها و سگها را بسمت آنها روانه کردیم پس ساعتی آنها را دواندند پس آهوان پناه بردند به پشته پس چرخها و سگان برگشتند پس رشید متعجب شد از
این قضیه پس آهوان از پشته بر گشتند پس چرخها و سگان دوباره بسوی آنها مراجعت کردند دفعه دیگر چنین کردند پس رشید گفت بسرعت بروید
و کسی که کهن سال تر باشد از همه نزد من آرید پس پیری از بنی اسد ... نزد او آوردند پس رشید با او گفت خبر ده مرا که این پشته چیست گفت خبر
داد مرا پدرم از پدرانش که آنها میگفتند در این پشته قبر علی بن ابیطالب علیه السلام است خداوند او را حرم قرار داده هیچ چیز باو پناه نمیبرد
مگر آنکه در امان خواهد بود پس هرون فرود آمد و آبی خواست و وضو گرفت و در نزد آن پشته نماز کرد و دعا نمود و گریست و خود را بخاک مالید
و امر کرد که قبه بر آن ... بسازند پس ساختند **حکایت پانزدهم** شیخ صدوق در امالی از ابن عباس روایت کرده که
گفت بودم با امیر المؤمنین علیه السلام در وقتی که بسمت صفین تشریف میبرد پس نقل کرد حدیثی طولانی در ... آن جناب بکربلا و گریستن
و خبر دادن بمصائب ابو عبد الله علیه السلام تا آنکه فرمود حضرت که عیسی علیه السلام گذشت بکربلا و با او بود حواریین پس دید در اینجا آهوانی را
که بگرد هم آمده بگریند پس عیسی نشست و حواریین نیز نشستند پس گریست و ایشان نیز گریستند و ندانستند که چرا نشست و چرا گریه پس گفتند ای
روح الله و کلمه او چه ترا بگریه در آورده فرمود آیا میدانید این چه زمین است گفتند نه گفت این زمینیست که کشته میشود در او فرزند
رسول احمد صلی الله علیه و آله و فرزند نجیبه طاهره بتول شبیه مادرم و دفن میشود در او طینتی که پاکیزه تر است از مشک زیرا که او طینت فرزند
شهید است و همچنین طینت پیغمبران و فرزندان پیغمبران و این آهوان با من سخن میگویند و میگویند در اینجا چرا میکنند بجهة شوق بسوی تربت

فرزند مبارک و گمان میکنند که ایشان بمیرند درین زمین یعنی تا در اینجا در امیکنند از شر دشمن آسوده اند **حکایت** شانزدهم

سید جلیل سید رضی در جزو پنجم تفسیر خود که مسمی است بحقائق التنزیل و دقائق التأویل در تفسیر آیه شریفه فیه آیات بینات در بیان نشانها

آن نشانها و علامتهای باهره است بر وجود مقدس خداوند عالم میفرماید و چون عبارت سید در نهایت فصاحت بود بعین نقل کردم و هی

آيَاتِ الْحَرَمِ الَّتِي لَا تُوجَدُ فِي غَيْرِهِ أَنَّ الْوَحْشَ وَالسِّبَاعَ إِذَا دَخَلَتْهُ وَصَارَتْ فِي حُدُودِهِ لَا يَقْتُلُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَلَا يُؤْذِي بَعْضُهَا بَعْضًا وَلَا تَصْطَادُ فِيهِ الْكِلَابُ وَالسِّبَاعُ سَوَانِحَ الْوُحُوشِ الَّتِي جَرَتْ عَادَاتُهَا بِاصْطِيَادِهَا لَهَا وَلَا تَعْدُو عَلَيْهَا فِي أَرْضِ الْحَرَمِ كَمَا تَعْدُو عَلَيْهَا إِذَا صَادَفَتْهَا خَارِجَ الْحَرَمِ فَهَذِهِ دَلَالَةٌ عَظِيمَةٌ وَحُجَّةٌ عَلَى أَنَّ اللهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي أَبَانَ هَذَا الْبَيْتَ وَمَا حَوْلَهُ بِهَذِهِ الْآيَةِ مِنْ سَائِرِ بِقَاعِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَجْعَلَ هَذِهِ الْبُقْعَةَ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا عَلَى مَا وَصَفْنَاهُ مِنْهَا وَأَنْ يَحُولَ بَيْنَ السِّبَاعِ فِيهَا وَبَيْنَ مَجَارِي عَادَاتِهَا وَحَوَافِزِ طَبَائِعِهَا وَعِلَلِ النُّفُوسِ الْمُتَسَلِّطَةِ الَّتِي رُكِّبَتْ فِيهَا حَتَّى تَمْتَنِعَ مِنْ مُوَاقَعَةِ الْفَرَائِسِ وَقَدِ اكْتَنَفَتْهَا وَوَجَبَتْ أَخْذُ أَبْدِهَا بَلْ تَأْنَسُ بِأَضْدَادِهَا وَتَأْنَسُ الْأَضْدَادُ بِهَا إِلَّا اللهُ سُبْحَانَهُ وَهَذَا خَارِجٌ عَنْ مِقْدَارِ قُوَى الْخَلْقِ وَتَدَابِيرِ الْمَرْبُوبِينَ تا اینکه میفرماید فَأَمَّا الَّذِي شَاهَدْتُهُ أَنَا عِنْدَ مُقَامِي بِمَكَّةَ فِي السَّنَةِ الَّتِي حَجَجْتُ فِيهَا فَامْتِنَاعُ الطَّيْرِ مِنَ التَّحْلِيقِ فَوْقَ الْبَيْتِ حَتَّى لَقَدْ كُنْتُ أَرَى الطَّائِرَ يَدْنُو مِنَ الْمَطْلَحِ النَّجِيحِ بِالْمَرْعِ الشَّدِيدِ فِي أَحَدِ طَيَرَانِهِ وَأَسْرَعِ خَفَقَانِ جَنَاحِهِ حَتَّى أَقُولَ قَدْ قَطَعَ الْبَيْتَ عَالِيًا عَلَيْهِ وَجَائِزًا بِهِ فَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ يَقْرُبَ مِنْهُ حَتَّى يَنْكَسِرَ مُنْحَرِفًا وَيَرْجِعَ مُتَيَامِنًا أَوْ مُتَيَاسِرًا فَيَمُرَّ مَعَ جَوَانِبِ الْبَيْتِ أَوْ بِنَسْبَةٍ كَأَنَّ لَاوِيًا يَلْفِتُهُ أَوْ عَاكِسًا يَعْكِسُهُ وَهَذَا مِنْ طُرَفِ مَا شَاهَدْتُهُ وَعَجِبْتُ مِنْهُ فَأَمَّا اخْتِلَاطُ الطَّيْرِ بِالنَّاسِ حَتَّى لَا تَنْفِرَ مِنْ تَظَلُّلِهِمْ وَلَا تَتَبَاعَدَ عَنْ أَقْدَامِهِمْ فَهُوَ عَجِيبٌ بَيِّنٌ وَاضِحٌ وَلَقَدْ رَأَيْتُ جَمَاعَاتٍ مِنَ الْمُصَلِّينَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَهُمْ يُكَفْكِفُونَ الطَّيْرَ بِأَيْدِيهِمْ عَنْ مَوَاضِعِ سُجُودِهِمْ لِشِدَّةِ قُرْبِهَا مِنْهُمْ وَاخْتِلَاطِهَا بِهِمْ وَلَقَدْ رَأَيْتُ ظَبْيًا وَحْشِيًّا يَخْتَرِقُ الْأَسْوَاقَ وَيَقِفُ عَلَى جَمَاعَةٍ مِنْ بَاعَةِ الْأَقْوَاتِ فَرُبَّمَا انْتَشَطَ نَشْطَةً أَوِ اجْتَذَبَ الشَّيْءَ جَذْبَةً وَعَلَيْهِ سِيمَاءُ السَّاكِنِ وَدَعَةُ الْمُطْمَئِنِّ الْآمِنِ حَتَّى أَنَّهُ رُبَّمَا طُرِدَ فَلَمْ يُبْعِدِ الطَّرْدَ وَلَمْ يُفْزِعْهُ الْإِيمَاءُ بِالْيَدِ فَقِيلَ لِي وَلَوْ أَرَاهُ أَنَّهُ إِذَا جَاوَزَ أَنْصَابَ الْحَرَمِ خَرَجَ كَالسَّهْمِ الْمَارِقِ وَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ كَأَنَّ الرَّوْعَ إِنَّمَا أَدْرَكَهُ بَعْدَ خُرُوجِهِ مِنْ حُدُودِ الْحَرَمِ وَدُخُولِهِ فِي أَرَاضِي الْحِلِّ فَتَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ انتهی ترجمه آنکه از آیات حرم که یافت نمیشود

در غیر او اینکه وحوش و درندگان هرگاه داخل شوند در آنجا و در حدود او قرار گیرند نمیکشند بعضی دیگری را و آزار نمیرسانند بعضی بعضی را و صید نمیکنند در او سگان و درندگان وحوشی را که در اطراف ایشان ظاهر میشوند که عادت جاری شده که آنها را بگیرند و ستم نمیکنند بر آنها در زمین حرم چنانچه در بیرون حرم میکنند و این دلیلی است بزرگ و حجتی است واضح بر اینکه خداوند تبارک و تعالی است که جدا نموده این خانه و اطراف او را از سایر بقعهای زمین زیرا که قادر نیست اینکه قرار دهد این بقعه را که ذکر نمودیم بر این نحو که وصف کردیم و اینکه حایل شود میان درندگان آنجا و میان عادات جاریه و طبیعتهای شتابنده آنها و کارکردن نفسهای با اقتداری که در آنها گذارده بنحویکه باز میدارند خود را از افتادن بشکارها و حال آنکه نزد هم آمده بر ایشان و گردیده گرفتار دستهای ایشان بلکه مأنوس میشوند با مخالف جنس خود و مخالفها با آنها جز خدای عز و جل زیرا که این بیرون است از توانائی خلایق و تدبیرهای ایشان و اما آنچه خود مشاهده کردم هنگام اقامه در مکه در آنسال که حج کردم در او پس امتناع مرغان است از پرواز کردن بر بالای خانه تا اینکه میدیدم مرغ را که نزدیک

میشود از جای دور در حالت تندی پرواز و سرعت حرکت بال خود تا آنکه میگذشت از سمت بالای خانه بعد و فرود می آمد از پس خود
جرز و یک شدن پس بجائی که بطرف میشد و حرکت بطرف راست یا چپ و میگذشت از زمین یا تمام خانه گویا چسبانیده او را می چسبید و هم
گردانیده و دور میگردانند و این از تازه ترین چیزی بود که آنجا دیدم و تجربه رسانیدم و اما اختلاط مرغان بود هم تا بحدی که دیدم که کسی از بیابانهای ایشان
و دور نشوند از صداهای تند پای ایشان پس چیزیست روشن و واضح و در آنچه شنیده ام از پدر من است جماعتی از تجار که از اهل مسجد الحرام که اشارت ایشان
بر میگردانند مرغان را بدستهای خود از مواضع سجود خود از شدت نزدیکی و اختلاط آنها با ایشان و بتحقیق که دیدم آهوی وحشی را که میگذشت
از بازارها و می ایستاد نزد جمعی که طعام میفروختند و بسا بود از جای خود حرکتی میکرد و چیزی حاضر بود در برابر او بود علامت آرامی و آسایش
مطمئن آسوده بنحویکه بسا بود او را میراندند و او از راندن نمیترسید و از اشاره دست آدمی نترسید و نمی هراسید و کسی برایم نقل کرد که او
چون گذشت از نشانهای حد حرم بیرون رفت چون تیر پرتاب و برق رباینده گویا ترس او را در بیرون حرم و زمینهای حل گرفت
حکایت هفدهم سید جلیل علی بن طاوس در باب نهم کتاب امان الاخطار میفرماید آمدند نزد من بعضی کنیزان و عیال و ایشان
هراسان بودند و من در آن وقت مجاور بودم با عیالم در مولای خود علی علیه السلام را پس گفتند دیدیم در محل رخت کندن حمام که حصیرها
پیچیده میشود و باز میشود و نمیدیدیم آنرا که این کار را میکند پس حاضر شدم در نزد در مسلخ و گفتم سلام علیکم بتحقیق که رسیده بمن از شما آنچه را که
کرده اید و ما همسایگان مولای خود علی علیه السلام میباشیم و اولاد و مهمان او و ما را بد نیامده همسایگی شما پس مکدر نکنید بر ما مجاورت آنجناب را
و اگر این کار را دیگر کردید شکایت شما را بسوی آنجناب خواهم برد پس ندیدیم از ایشان که پس از آن متعرض مسلخ حمام شده باشند **حکایت**
هیجدهم فاضل المعی آخوند ملا کاظم هزار جریبی تلمیذ علامه بهبهانی در کتاب تحفة المجاور نقل کرده از سید جلیل جناب میر سید علی صاحب ریاض
که فرمود عادت داشتم بر زیارت قبوری که در بیرون کربلا نزدیک خیمگاه بود در عصر پنجشنبه پس شبی در خواب دیدم که گویا رفتم بآن مقابر پس دیدم
بلدی را که خالی است از عمارت و بیوت و بجای همه قبر و قتادهٔ آن مرتفع شده پس من متفکر و متوحش شدم که شنیدم ناطقی میگوید خوشا حال
کسیکه در این زمین اقدس مدفون گردد اگر چه با هزاران گناه باشد از هول قیامت بسلامت در رود **حکایت نوزدهم** و نیز در آنجا از
جناب استاد اکبر آقای بهبهانی نقل کرده که فرمود در خواب دیدم حضرت ابی عبدالله علیه السلام را پس گفتم ای سید و مولای من آیا سؤال
میکنند از کسی که دفن شده در جوار شما فرمود کدام ملکیست که او را آن جرأت باشد که از او سؤال کند **حکایت بیستم** از شیخ اجل افضل
و الاتقیاء و زین الاعلام شیخ جواد نجف شنیدم که فرمود خبر داد مرا والدم حبر نبیل و راسخ در علم حدیث و تنزیل شیخ حسین نجف اعلی الله تعالی مقامهما
که مردی نصرانی در بصره تاجر بود و او را اموال و امتعهٔ بسیاری بود بنحویکه بصره برای تجارت او گنجایش نداشت پس شرکای او که در بغداد بودند باو نوشتند
که مکان تو در آنجا لایق تو نیست و بغداد بلدیست وسیع برای تجارت و انواع معاملات چنانچه باینجا نقل نمائی پس نصرانی اموال و مطالبات
خود را جمع نمود و بسمت بغداد سفر کرد و با او بود تمام آنچه داشت در بین راه جماعتی از دزدان باو رسیدند و آنچه داشت از او گرفتند و نماند
برایش چیزی پس از شرم بی چیزی روی ببادیه آورد و پناه بخیمه و منازل اعراب برد و از محل مضیف آنها چیزی میخورد و از مکانی بمکانی میرفت
تا بجماعتی رسید که در میانشان جوانان بسیار بود و مردانشان بزراعت مشغول بودند و او در بودن آنها با آن جوانها انس گرفت و آنها با
او مانوس شدند تا آنکه روزی آثار افسردگی و ملال در او پیدا شد از سبب آن پرسیدند گفت من در اکل و شرب کل شده ام بر شما
از آن میترسم که از این جهت در آزار باشید گفتند این مضیف را مصرفیست معین در هر روز که بودن تو در آن چیزی از آن نکاهد و نبودنت چیزی
بر آن نیفزاید پس دلش آرام شد و مدتی ماند در آنجا تا آنکه جماعتی از اهل حصین و اطراف آن که پیاده بودند و با پای برهنه بزیارت ائمه علیهم السلام
میرفتند و توشه سفر ایشان مختصر است و اشیائیکه در آنست قدری آرد و خرمای دون بر آنجماعت نازل شدند بقصد زیارت نجف اشرف

و کربلا پس آنجا بشوق آمدند و با آنها رفاقت کردند و آن نصرانی را با خود برداشتند و او از زوار ایشان بود و حال بشارت خواب ندیده
تا آنکه رسیدند بنجف اشرف و زیارت کردند و از آنجا رفتند بکربلا و آن ایام قریب بود بعاشورا و نصرانی با ایشان بود چون داخل شدند
در کربلا معلی دیدند که از کثرت نوحه و ماتم و ازدحام بجای دیگر روند پس در صحن مقدس منزل کردند و متاع خود را در آنجا گذاشتند و بنصرانی گفتند
بجای خود باش که ما قبه را بعد از ظهر زود تو خواهیم آمد و آن شب عاشورا بود پس نصرانی تنها در آنجا ماند چون پاره از شب گذشت دید که مردم
که از حرم بیرون آمدند و یکی از آنها به یکری گفت کرفت گفت کنار ما می زود زیرا که در صحیفه پس هر دو رفتند و زمانی ناپدید بودند آنگاه برگشتند
و با ایشان بود قرآن می زود زیرا چون در آن نظر کرد فرمود چیزی از ایشان مانده پس دو مرتبه رفتند و برگشتند و گفتند حدی باقی نمانده فرمود
باقی مانده باستیم برگشتند و گفتند کسی نمانده جز یک نفر نصرانی در موضع فلانی پس فرمود چرا ننوشتید او را و در دفتر آنان در ساحت ما منزل نموده پس
نصرانی از خواب غفلت بیدار شد و نور ایمان داخل شد در قلبش و ایمان آورد و بعوض اموال دنیا بنعیم آخرت رسید **حکایت بیست و یکم** علامه
مجلسی در مجلد بیست و دوم بحار الانوار نقل فرموده که خبر داد مرا جمعی بسیار از ثقات که در وقت محاصره روم لعنهم الله نجف اشرف را در سنه
هزار و سی و چهار و بستن اهل نجف دروازه‌ها را و مدافعه با آنها و با کمی عدد و تهیه و کثرت دشمن و بستند و ایشان مدتها طول کشید و ظفر
نیافتند و گلوله توپ و تفنگ مثل باران بر آنها میریختند و بر یکی از آنها نمیخورد حتی آنکه اطفال در کوچه منتظر بودند که کی گلوله می افتد که
با او بازی کنند بلکه روزی دختری دست خود را بالا کرده بود بجهت حاجتی پس گلوله آمد و از آستین او داخل شد و از زیر دامنش بیرون رفت
و آسیبی باو نرسید و بعضی صلحا شبی امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید که در دستش سیاهی بود پس از سبب آن پرسید فرمود از بس که
رد کرده‌ام گلوله را از شما **حکایت بیست و دویم** فاضل المعی سید شمس الدین رضوی سرکشیک روضه رضویه در عهد شاه طهماسب متأخر در کتاب
حبل المتین نقل کرده از شیخ محمد قاسم مجاور نجف اشرف که قرض بسیاری پیدا کردم پس عزم نمودم که بسمت عجم روم پس داخل روضه منوره شدم
و زیارت وداع کردم که صبح بیرون روم پس شب خواب دیدم که شخصی در بالای مناره که مؤذن در آنجا اذان میگوید ندا میکند که آیا نمیدانی که علی
علیه السلام امیرالمؤمنین و سلطان سلاطین است چون صبح شد فسخ عزیمت کردم پس بزودی قرضم ادا شد و حال سی سال است که در نجفم
و باحدی محتاج نشدم **حکایت بیست و سیم** نیز در آنجا نقل کرده از مولی محمد تقی خادم که کلیددار شب امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید که
باو فرمود فردا جنازه می آورند با استری که یک چشم او و یک چشم جنازه کش کور است زنهار که بگذاری در حرم من دفن شود چون صبح شد خواب
خود را برای خدام نقل کرد پس همه بیرون رفتند و در نزد دروازه منتظر جنازه شدند که ناگاه بهمان علامت رسید پس آمدند و او را خبر کردند
و منع نمودند از دخول بلد و کلیددار دفعه دیگر حضرت را در خواب دید که باو فرمود آیا تو را منع نکردم که نگذاری آن جنازه را در جوار من دفن
کنند عرض کرد ای مولا منع کردم او را که داخل بلد شود فرمود فلان چند درهم رشوه گرفت و دفن کرده برو او را عرض کرد ای مولای من او را
از قبر بیرون بیاورم فرمود نه زیرا که دفن شده و برو ای چون صبح شد آن قبر را شکافتند پس دیدند در گردنش زنجیر محکمی که طرف دیگر آن
متصل بود تا زیر صندوق مبارک چون دیدند ممکن نیست قبر را پر کردند و از این رقم معجزات و اظهار مرحمت آنحضرت بمجاور خود در آن
کتاب بسیار است **حکایت بیست و چهارم** جناب عالم جلیل و سید نبیل آقا سید حسین شوشتری از نخبه علما و صلحای مجاورین نجف اشرف
بود و از ائمه جماعت رواق مطهر و در نزد علمای آن بلده طیبه معزز و محترم فرمود وقتی با جناب سید العلماء و الاتقیاء و النقباء صاحب المقامات
العالیه و الکرامات الباهره حاجی سید علی شوشتری و فخر المحققین و خاتم المجتهدین جمال الملة و الدین علم الهدی حاج شیخ مرتضی الانصاری اعلی الله
تعالی مقامهم بزیارت کربلا مشرف شدیم چون وارد شدیم بآنجا رفتیم بمنزلیکه همیشه بآنجا میرفتیم و دیدیم صاحب منزل از من پریشان تر است پس
بزیارت حضرت عباس مشرف شدم و پس از فراغ از زیارت و نماز بنزد شباک آمدم و عرض کردم ای مولای من میدانید من از زوار شمایم و چیزی

... از کلام تمام نشده بود که دیدم از سقف اطاق چیزی حرکت کرد و نزد من افتاد و آن یک عدد شاهی بود که قیمت آن در آن وقت دو قران ...

... بود و تعجب کردم و بعضی از آن مبلغ را برداشتم از خوف [illegible] شکر الهی بجا آوردم و عجب و تعجب نمودم و نیز فرمود که شبی جناب سابقان سید و شیخ قدس سرهما ...

... تحصیل کرد [illegible] نزد من [illegible] اهل چیزی نیافتم پس ساعتی متحیر ماندم که چه تدبیر کنم ناگاه نظر ...

... به یکی از کنجهای [illegible] دست داشتم با خود گفتم که ناگاه دراهم بسیاری از ...

... [illegible] داشتم سید فاضل جلیل سید محمد ...

... بود [illegible] چنانکه کسی از آنجا [illegible] اگر [illegible] نقل [illegible] و همیشه مردم ...

باقر شریف عیسی در کتاب [illegible] نقل کرد از [illegible] سید هاشم حایری [illegible] بود که دکانش نزدیک صحن بود و همیشه مردم ...

... [illegible] دکان [illegible] از علما و [illegible] در نجف اشرف ...

... [illegible] آن [illegible] بسپرد چون ...

برگشت و مطالبه نمود [illegible] جدا شدم و از جاه و اموال ...

[illegible] توکل خود را در نزد زاهدترین اهل بازار ...

[illegible] تو مال را نیز اهم چون ...

[illegible] در خواب [illegible] آخرت [illegible] نشد [illegible] بیرون برد و اول ...

[illegible] نقل کرد پس بیرون برد صالح عابد را دید که ...

[illegible] قناعت و عبادت [illegible] برگشت و داخل شد در ...

بهشت [illegible] رفت و همان مرد را دید پس برگشت و سؤال ...

حضرت و کلام گذشته [illegible] آنچه دیده بود در شب اول پس [illegible] رفت و همان مرد را دید پس برگشت و سؤال ...

خود را [illegible] در شب سیم نیز همان را در خواب دید پس بیرون رفت و همان مرد را دید و تمام مقدمات را برای او نقل کرد و حقیقت را از او خواست

چون عابد سخن او را شنید ساعتی فکر کرد آنگاه گفت ان شاء الله خبر می‌رسانم حضور فردا بعد از ظهر در نزد دکان شیخ عطار چون روز دیگر شد مردم

جمع [illegible] در دکان عابد [illegible] عطار که او در وعظ [illegible] گفت من فلان پسر فلانم و مرا بخوبی ...

[illegible] به توفیق خداوند و قناعت [illegible] الیم

[illegible] آتش دوزخ [illegible] بعضی از آنچه خواهد آمد [illegible] برای حاجت [illegible] از بعضی ...

صد دینار بحساب [illegible] قرار دادم که آن را در ظرف بیست روز باو برسانم هر روز نصف عشری پس [illegible] روز را وفا کردم

[illegible] او را طلب کردم اثری از او ندیدم و کسی گفت که او ببغداد رفته پس شبی در خواب دیدم که گویا قیامت برپا شده و مردم

جمع شدند در موقف حساب [illegible] دیگر آوردند بموقف حساب پس خداوند بجود و کرم خود مرا رخصت داد که بسوی بهشت روم پس ...

[illegible] چون [illegible] قصد کردم صراط را دیدم که بر روی دوزخ است و از صدای مهیب ترسناک او هراسان شدم چون رسیدم باو ...

طلب کار یهودی را دیدم که مانند [illegible] آتش نزد دوزخ درآمد و بر صراط ایستاد و راه را بر من بست و گفت پنجاه دینار مرا بده و از پی کار خود برو پس ...

[illegible] کردم و گفتم تو را جستجو کردم [illegible] رسانیدن آن بتو تقصیری نکردم یهودی نخشید و گفت راست میگوئی و لکن از صراط نخواهی گذشت

مگر آنکه حق مرا ادا کنی چون اصرار او را دیدم گریستم و لابه کردم و گفتم الآن چیزی ندارم که حق تو را باین ادا کنم پس یهودی گفت بگذار که یکی از

انگشتان خود را بر عضوی از اعضای تو بگذارم پس باین راضی شدم چون راه بر من بسته بود در مطالبه ابرام می‌نمود پس انگشت خود را بر سینه من

[illegible] تاکنون مشغول معالجه‌ام و از بهبودی اثری نیافتم آنگاه سینه خود را ...

گفت پس بردم و دیدند در او زخمی منکر و صدای ایشان بگریه و زاری بلند شد و عطار رسید و صاحب حجره بگوشه رفته و ایشانرا و حجره او
و عذر خواست **بیست و هفتم** سید جلیل غیاث الدین عبد الکریم بن احمد بن طاوس در کتاب فرحة الغری نقل کرده که بسنه یا نصد و یک
هجری در نجف اشرف گرانی بجائی رسید که فروختند هر رطل نانی که بوزن بغداد است یک قیراط و بهمین عنوان تا چهل روز درگذشت پس مردم
از سختی کار متفرق شدند بدهات و از خدام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مردی بود که او را ابو البقاء بن سویقة می گفتند و صد و بیست سال
از عمرش گذشته بود و از خدام غیر او کسی نماند پس کار بر او سخت شد زنش و دخترانش با او گفتند ما هلاک شدیم تو نیز چون سایرین بیرون رو شاید
خداوند دری باز کند که بآن زندگی کنیم پس عزم کرد بر رفتن و داخل شد در قبه شریفه صلوات الله علی صاحبها و زیارت کرد و نماز بجای آورد و در
بالای سر حضرت نشست و گفت یا امیر المؤمنین در خدمت صد سالست سر بردم و از تو جدا نشدم و حلّه را دیدم و نه کوفه را و حال گرسنگی اولاد
اطفال مرا آزار رسانده و اینک از تو جدا میشوم و بر من گرانست مفارقت تو و وداع میکنم ترا که وقت مفارقت میان من و تو رسیده و اینک
از تو جدا میشوم و بر من گرانست آنگاه بیرون آمد و با مکاری بیرون رفت که بر وقف و سورا بگذرد و در مراقفت او بود و مهمان سلمی و ابو کردان
و جماعتی از مکاریان و شب از نجف بیرون رفتند و تا ابو هیش آمدند پس بعضی گفتند وقت بسیار است پس فرود آمدند و ابو البقاء نیز با ایشان
فرود آمد و خوابید پس امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دید که با و میفرمایند ای ابو البقاء از ما مفارقت کردی پس از این مدت دراز برگرد بجائی
که بودی پس گریان از خواب برخاست پس از سبب گریستن او پرسیدند آنچه در خواب دید نقل کرد و برگشت چون دختران او را دیدند فریاد
برآوردند پس خواب خود را نقل کرد و بیرون آمد و کلید قبه مطهره را از خازن ابی عبد الله شهریار قمی که از بزرگان علما است گرفت و بعادت
خود نشست تا آنکه روز سیم مردی وارد شد و توبره در پشت او بود و بهیئت آنانکه پیاده بمکه میروند پس آنرا باز کرد و از آن جامه بدر آورد و پوشید
و داخل قبه مطهره شد و زیارت کرد و نماز بجای آورد و یک اشرفی با بو البقاء داد و گفت از این طعامی برای من حاضر کن که نهار بخورم
ابو البقاء نان و ماست و خرما حاضر کرد پس با و گفت اینها موافق مزاج من نیست برو اینها را برای اولاد خود که صرف کنند و این اشرفی دیگر
را بگیر و برای من مرغی و نانی بگیر پس آنرا گرفت و آورد و چون وقت نماز ظهر شد ظهر و عصر را بجای آورد و آمد بخانه و آمرد با او بود پس طعام را حاضر
نمود و با هم خوردند و آن مرد دست خود را شست و گفت بیاور برای من سنگهای وزنه طلا را پس ابو البقاء رفت نزد زید بن واقصه
زرگر که در خانه تقی بن اسامه علوی نسابه بود و گرفت از او صینی را که در او بود وزنهای طلا و نقره پس آمرد جمع کرد تمام وزنها را و آن را
در کفه گذاشت حتی جو و برنج و حبه و شبه و کیسه بیرون آورد پر از طلا و در مقابل آن وزنها گذاشت و آنرا ریخت در دامن ابو البقاء و برخاست
و آنچه ماند آنرا بست و کفش خود را پوشید پس ابو البقاء با و گفت ای سید من این را چه کنم گفت این از آن تو است فرمود آنکسیکه بتو گفت برگرد
بهمانجا که بودی که بدهم بتو مقابل وزنها و اگر بیشتر از این آورده بودی هر آینه میدادم پس ابو البقاء مدهوش شد و بر رو در افتاد و آمرد رفت و
ابو البقاء دختران خود را شوهر داد و خانه خود را ساخت و حالش نیکو شد **بیست و هشتم** جناب عالم کامل و سید الافاضل الورع التقی آقا سید
هادی عاملی مجاور کاظمین کثر الله فی المسلمین مثاله که در تقوی یگانه و در فضل فرد است نقل فرمود که در سال ۱۲۶۸ آب دجله طغیان کرد و بدور
بلد کاظمین احاطه نمود و راهها مسدود شد و چون شط فرو نشست آبهای ایستاده اطراف بلد از بساتین و غیره که بقدر قامت بود و بعضی جاها زیاد
تر گل و باطلاق زیاد و مانع از رفتن بشط و آوردن آب شد پس اهل بلد سدّه بستند میان بساتین از بلد تا لب شط بمقدار آنکه یکنفر از آن
بگذرد و باقی جاها بجهة گل قابل عبور نبود روزی قریب مغرب بجهة نداشتن آب و احتیاج عیال ظرفی برداشتم و بکنار شط رفتم و وضو ساختم
و ظرف را پر کردم چون خواستم برگردم بجهة ظلمت آن راه باریک گم شد از مراجعت مایوس شدم چه بهر کجا قدم میگذاشتم فرو میرفت در گل که
محیط بود باطراف شط بنحویکه مستقر نمیشد تا مطمئن شده خود را بساحل برسانم و بهمین حال ماندم و ظلمت فرو گرفت و عازم شدم بر توقف در

امکان با غایت تشویش که از جهة عیال داشتم پس به باب الحوائج حضرت کاظم علیه السلام مستغاث گردم و متوسل شدم ناگاه مردی از میان
باغها پیدا شد و بمن سلام کرد پس از او طلب شدم که مرا با این حالت دیده گفت ... پس از حالم پرسید پس از حال خود شرح کردم
نزدیک شد و دست مرا گرفت و طرف آب برد و هرکجا قدم میگذاشت من پای خود را جای قدم او میگذاشتم و ...
تا رسیدم باول سدّه که از او ... پس باو گفتم خداوند ترا جزای خیر بدهد نظر بمن نمود گفت تو نمیدانی چگونه ... و پیش
پشت سر او میرفتیم و در هر مقداری از سیر سؤال میکردم که طرف ... برگرد و او قریب ... جواب میداد و من چنان غافل
بودم که ملتفت نشدم که آب تمام اطراف را گرفته و از برای احدی مجال در این بساتین نمانده و از جهة او اصرار میکردم که ... برگرد که عیال او
از سکنه بساتین است تا آنکه نزدیک ... پس طرف ... داد و دست ... [illegible]
و او را مقدم داشت ... در پشت سر ... برگشتم بطرف او که برای زحمتش چیزی باو بدهم او را نیافتم ... [illegible]
باین شخص اصرار میکردم که برگرد و حال آنکه در این محل زمینی نبود که او با آنجا رود و برگردد دانستم که او از بندگان صالحین بود ...
جناب عالم جلیل و فاضل نبیل العالم الصالح المتقی آقا میرزا اسمعیل سلماسی ایده الله نقل کرد از والد ماجد خود عالم ربانی ... صاحب
کرامات باهره آخوند ملا زین العابدین سلماسی قدس سره که در ارض اقدس کاظمین که سابقاً کرامتی از ایشان نقل شده که فرمود در سنه هزار
و دویست و چهل و شش که طاعون عام عالم را فرا گرفت و بار را خالی نمود از اهلش آب چنان طغیان کرد بحدیکه در کوچهای صحن مقدس
کاظمین آب جاری شد و مردم متفرق شدند و در صحن مقدس بسته شد چند نفر از صلحا ما را ... سفینه گرفتند و مرا هم با عیال
در آنجا نشاندند چون چند فرسخی دور شدیم بجائی رسیدیم که شکسته بود و عرض آن شکستگی زیاد که کشتی را هم باید بکشند عبور از آن ممتنع
ممتنع لهذا ناخدا برگشت در آخر باغات کاظمین قصری عالی از نواب هندی بود که پیوسته اظهار محبت میکرد و در وقت فرار از مرض اصرار داشت
که در آن قصر منزل کنم قبول نکردم در اینحال که کشتی برگشت و از آنجا باید عبور کند بناخدا گفتم تا آنجا فرود آید هرچه سعی و کوشش کرد نتوانست از
تندی آب خود را بآنجا برساند لهذا از او دور شد و بهر قطعه خشکی که میرسید بعضی بیرون میرفتند تا بجائی رسید و ما را بیرون کرد چون در آنجا
دیدیم در میان شط در پنجره و چهارهای قصر است که بر روی آب میرود معلوم شد که در اینحال خراب شده و چون در محل نزول خود نظر کردیم
دیدیم در وسط آب است و راهی ندارد بخشکی متحیر ماندیم در اینحال مرد پیری پیدا شد و خود را در آب انداخت و بما رسانید و از حال ما مطلع شد بر
گشت و از شاخهای خرما ما را بست و ما را بیرون برد و از آنها سایه بانی ساخت و ما را منزل داد و گندمی آورد نانی ترتیب دادیم پس
یکی از عیال مبتلا شد بطاعون و فوت شد و آن مرد همراهی کرد در تجهیز پس برگشتیم به بلد و در پشت سمت سر صحن خانه گرفتیم و در آن کوچه غیر از من
و یکنفر دیگر در خانه مقابل ساکنی نبود و شیخ محمود کلید دار بملاحظه رفاقت و دوستی که داشت امر نمود که در صحن را باز نمودند بعد از چهل روز
که مسدود شده بود و احدی بآنجا راه نداشت چون در باز شد دیدم شخصی از اهل علم که او را ملا علی میگفتند و از فضلا بود ولکن در آخر عمر فی
الجمله خبط دماغی بهم رسانیده در صحن بود پس از روی تعجب باو گفتیم که در این مدت چهل روز چگونه بی معاش زندگی کردی پس در ما نگریست
و ملامت کرد در سستی اعتقاد و این آیه را خواند وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ دانستیم که رزقش را در این مدت از خزانه
غیب رسانیده پس در حرم مطهر را گشودند و زیارت کردیم و چون کسی نبود هر روز وقت ظهری باز میکردند و من لقمه نانی میخوردم و قیلوله
کردم آنجا مشرف میشدم پس از ادای نماز و زیارت برمیگشتم و در را می بستند تا آنکه در روزی چون بخواب رفتم دیدم در حرم مطهر مشغول
زیارتم بشما چون غالب آن ایام پس جنازه را از در صحن که سمت پائین پا است داخل کردند و بقدر سه نفر با جنازه ... که زیاده نبود
همراه جنازه بود و شخص سفید پوش ... تا آنکه نزدیک ایوان مقدس رسیدند پس حضرت

موسی بن جعفر علیهما السلام را دیدم در حرم مطهر است و با آن دو شخص فرمود بزبان فارسی حضرت اجلاس آن دو شخص شریک بودند
و در گوشه خود را مخفی کردند پس آن جماعت جنازه را نزدیک ضریح گذاشتند و صف کشیدند و چیزی بر روی جنازه انداخته بودند که یکی از
گوشه‌های آن پاره بود و پس مقدم آن جماعت زیارت مختصری خواند چنانچه همان دو شخص در وقت دخول حرم اذن دخول مختصری خواند
شخصی از ایشان در حال کشیدن آن صف متصل شد بمن از او پرسیدم که این جنازه از کیست گفت از فلان شخص و او را می‌شناختم که بسیار بدکار و
متهتک در معاصی و تجری بود و پس متعجب شدم که چنین شخصی به چه کار خود را باینجا رساند که حضرت در باره او چنین شفقتی کند پس از کثرت شوق
و شعف و عجیبه و اداری شفاعت آن بزرگواران که تا باینجا است مشغول گریه شدم و از خواب بیدار شدم وقت حرم بود و وضو گرفتم و داخل
شدم همانجا که در خواب ایستاده بودم رسیدم دیدم جنازه را می‌آورند همان اشخاص که همه را می‌شناختم و از اجامره و اوباش بلد بودند با همان
عدد مخصوص داخل شدند همان بدوش دادن و دخول و گذاشتن در آنجا و صف کشیدن و همان روپوش همان علامت و همان شخص مشغول
زیارت شد و همان شخص که بمن متصل شده بود در اینحال پهلوی من ایستاد و جز آن دو ملک و ظهور حضرت در باقی ابدا اختلافی نداشت پس
نزد او آمدم و یقین کردم که میت همانست که در خواب دیدم با اینحال از همان شخص سؤال کردم گفت فلان و نام همان شخص فاجر را برد و مرحوم
اسم آن شخص را نبرد و کتمان میکرد که رسوا نشود سی ام جناب عالم فاضل ثقه شیخ باقر کاظمی مجاور در نجف اشرف که از اتقیاء و علماء جلیل
معروف به شیخ هادی کاظمی است نقل کرد که در نجف اشرف مرد مؤمنی بود در سلک اهل علم که او را شیخ محمد میگفتند و بنیت طوبیت و صبر و
صدق و صفا و خلوصی که داشت مبتلا بود بمرض سینه بنحوی که چون سرفه میکرد با اخلاط سینه خون بیرون میآمد و با این مرض در نهایت فقر و پریشانی
و مالک قوت روز نبود و غالب اوقات میرفت نزد اعراب بادیه نشین که در حوالی نجف میباشند بجهت تحصیل قوت هر چند جو باشد و با این
و فقر دلش مایل بزنی از اهل نجف شده بود و هر چند او را خواستگاری میکرد بجهت فقرش کسان آن زن اجابت نمیکردند و از اینجهت در هم و غم شدید
بود و چون مرض و فقر و یأس از تزویج آن زن کار را بر او سخت کرد عزم نمود بر کردن آنچه معروف است در میان اهل نجف که هر که را امری
روی دهد چهل شب چهارشنبه مواظبت کند رفتن بمسجد کوفه را که لامحاله حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه را بنحوی که نشناسد ملاقات خواهد نمود
و مقصدش باو خواهد رسید مرحوم شیخ باقر نقل کرد که شیخ محمد گفت من چهل شب چهارشنبه بر این عمل مواظبت کردم چون شب چهارشنبه آخر
شد و آن شب تاریکی بود از شبهای زمستان و باد تندی میوزید که با او بود اندکی باران و من نشسته بودم در دکه که داخل در مسجد است و
آن دکه شرقیه مقابل در اول که در طرف چپ کسی است که داخل مسجد میشود و متمکن نبودم از دخول در مسجد بجهت خونی که از سینه می‌آمد و چیزی
نداشتم که اخلاط سینه را در آن جمع کنم و انداختنش در مسجد هم روا نبود و چیزی هم نداشتم که سرما را از من دفع کند و دلم تنگ شده و اندوهم زیاد شده
و دنیا در چشمم تاریک شد و فکر میکردم که شبها تمام شد و این شب آخر است نه کسی را دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد و این همه مشقت و رنج عظیم را
و بار زحمت و خوف بر دوش کشیدم در چهل شب که از نجف میآیم در مسجد کوفه و با اینحال جز یأس برایم نتیجه نداد و من در این کار خود متفکر بودم و در مسجد
احدی نبود و آتش روشن کرده بودم بجهت گرم کردن قهوه که با خود از نجف آورده بودم و بخوردن آن عادت داشتم و بسیار کم بود که ناگاه شخصی از سمت
در اول مسجد متوجه من شد چون از دور او را دیدم مکدر شدم و گفتم این اعرابی است از اهالی اطراف مسجد آمده نزد من که قهوه بخورد و من امشب بی قهوه
میمانم در این شب تاریک و هم و غمم زیاد خواهد شد در این فکر بودم که او بمن رسید و سلام کرد بر من و نام مرا برد و در مقابل من نشست تعجب کردم
از دانستن او نام مرا و گمان کردم که او از آنهائیست که در اطراف نجف‌اند و من گاهی بر ایشان وارد میشدم پس پرسیدم از او که از کدام طایفه
عرب است گفت از بعض ایشانم پس اسم هر یک از طوایف عرب که در اطراف نجف‌اند بردم گفت نه از آنها نیستم پس مرا بغضب آورد و از روی
سخریه و استهزاء گفتم آری تو از طریطره و این لفظیست بی‌معنی پس از سخن من تبسم کرد و گفت بر تو حرجی نیست من از هر کجا باشم ترا چه محرک شده که اینجا

آمدی گفتم تو هم نفعی ندارد سؤال کردن از این امور گفت چه ضرر دارد تو که مرا خبر دهی پس از حسن اخلاق و شیرینی سخن او متعجب شدم و قلبم باو مایل شد و چنان شد که هر سخن میگفت محبتم زیاده تر میشد پس برای او از تتن سبیلی ساختم و باو دادم گفت تو او را بکش من نمیکشم پس برای او در فنجان قهوه ریختم و باو دادم گرفت و اندکی از آن خورد و آنگاه بمن داد و گفت تو آنرا بخور پس گرفتم و آنرا خوردم و ملتفت نشدم که تمام آنرا نخورده و آناً فاناً محبتم باو زیاد تر میشد پس گفتم ای برادر خداوند ترا امشب برای من فرستاده که مونس من باشی آیا می آیی با من که برویم بنشینیم در مقبره جناب مسلم گفت چه می آیم با تو حال خبر خود را نقل کن گفتم ای برادر واقع را برای تو نقل میکنم من بغایت فقیر و محتاجم از آن روز که خود را شناختم و با اینحال چند سالست از سینه ام خون میآید و علاجش را نمیدانم و عیال نیز ندارم و دلم مایل شده بزنی از زنهای اهل محله خودم در نجف اشرف و چون در دستم چیزی نبود گرفتنش برایم میسر نیست و این ملاهای ملاعین مغرورم کردند و گفتند بجهة حوائج خود متوجه شو بصاحب الزمان و چهل شب چهارشنبه در مسجد کوفه بیتوته کن که خواهی آنجناب را دید و حاجتت را خواهد برآورد و این آخر شبهای چهارشنبه است و چیزی ندیدم و این همه زحمت کشیدم و این شبها این است سبب آمدن من باینجا و این است حوائج من پس گفت در حالتی که من غافل بودم و ملتفت نبودم اما سینه تو پس عافیت یافت و اما آن زن پس باین زودی خواهی گرفت و اما فقرت بحال خود باقی است تا بمیری و من ملتفت نشدم باین بیان و تفصیل پس گفتم نمیرویم بسوی جناب مسلم گفت برخیز پس برخاستم و در پیش روی من افتاد چون وارد زمین مسجد شدیم گفت بمن آیا دو رکعت نماز تحیت مسجد نکنیم گفتم میکنیم پس ایستاد نزد شاخص سنگی که در میان مسجد است و من در نزدیکی پشت سرش ایستادم بفاصله پس تکبیرة الاحرام را گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم که ناگاه شنیدم قرائت فاتحه او را که هرگز نشنیدم از احدی چنین قرائتی پس از حسن قرائتش در نفس خود گفتم شاید او صاحب الزمان علیه السلام باشد و شنیدم پاره کلمات از او که دلالت بر این میکرد آنگاه نظر کردم بسوی او پس از خطور این احتمال در دل در حالتی که آنجناب در نماز بود که دیدم نور عظیمی احاطه نمود بآن حضرت بنحویکه مانع شد مرا از تشخیص شخص شریفش و در اینحال مشغول نماز بود و من میشنیدم قرائت آنجناب را و بدنم میلرزید و از بیم حضرتش نتوانستم نماز را قطع کنم پس بهر نحو بود نماز را تمام کردم و نور از زمین بالا رفت پس مشغول شدم بگریه و زاری و عذرخواهی از سوء ادبیکه در مسجد با جنابش کرده بودم و گفتم ای آقای من وعده جنابت راست است مرا وعده دادی که باهم برویم بقبر مسلم در این سخن گفتن بودم که نور متوجه جانب قبر مسلم شد پس من نیز متابعت کردم و آن نور داخل در قبه مسلم شد و در فضای قبه قرار گرفت و پیوسته چنین بود و من مشغول گریه و ندبه بودم تا آنکه فجر طالع شد و آن نور عروج کرد چون صبح شد ملتفت شدم بکلام آن حضرت که اما سینه ات پس شفا یافت دیدم سینه ام صحیح و ابداً سرفه نمیکنم و هفته نکشید که اسباب تزویج آن دختر فراهم آمد من حیث لا احتسب و فقرم بحال خود باقی است چنانچه آنجناب فرموده و الحمد لله

سی و یکم مرحوم مغفور عابد صالح سید محمد عاملی پسر جناب سید عباس که حال زنده و در قرای جبل عامل ساکن است بواسطه تعدی حکام که خواستند او را نظام کنند از وطن متواری شده با بی بضاعتی بنحویکه در روز بیرون آمدنش از جبل عامل جز یک قمری که صد دینار عجم است نداشت و هرگز سؤال نمیکرد و مدتی سیاحت کرد و در ایام سیاحت در بیداری و خواب عجایب بسیار دیده بالاخره در نجف اشرف مجاور شد و در صحن مقدس از حجرات فوقانیه منزلی گرفت و در نهایت پریشانی میگذرانید و بر حالش جز دو سه نفر کسی مطلع نبود تا آنکه مرحوم شد و از وقت بیرون آمدن از وطن تا وفات پنج سال طول کشید و با حقیر مراوده داشت بسیار محجوب و عفیف و در روزهای تعزیه داری حاضر میشد و گاهی از کتب ادعیه عاریه میگرفت و چون بسیاری از اوقات زیاده از چند دانه خرما و آب چاه متمکن نبود لهذا بجهة وسعت رزق مواظب ادعیه مأثوره بود و گویا کمتر ذکر و دعائی بود که از او فوت شد غالب شب و روز مشغول بود و وقتی مشغول نوشتن عریضه شد خدمت حضرت حجة عجل الله فرجه بنا گذارد که چهل روز مواظبت کند باین طریق که قبل از طلوع آفتاب همه روزه مقارن باز شدن دروازه کوچک که سمت

دریا است بیرون رود بطرف راست قریب بحید میدان دور از قلعه که او را احدی ندیده آنگاه موعد را در کنار گذاشت یکی از نواب آن حضرت

بسیار دو و در آب انداز و چنین کرد تا سی و هشت بار رود فرمود و بیکسو در حالی که سرم پایین بود و ظلم بغایت تنگ که لطف شدم گویا

کسی از عقب بمن ملحق شد بلباس عربی با چفیه و عقال و سلام کرد با حال افسرده جواب مختصری دادم و توجهی باو نکردم چون میل سخن با کسی نداشتم قدری

در راه با من موافقت کرد و من بهمان حالت اول باقی بودم پس فرمود بلهجه جبل عاملی سید محمد چه مطلب داری که امروز سی و هشت بار برد تا

که قبل از طلوع آفتاب بیرون میآئی و تا فلان مکان از دریا میروی و عریضه در آب میاندازی گمان میکنی امام از حاجت مطلع نیست

سید گفت من تعجب کردم که احدی بر شغل من مطلع نبود خصوص این مقدار از ایام را و کسی مرا در کنار دریا ندیده بود و کسی از اهل جبل عامل نیست در

اینجا که من او را نشناسم خصوص با چفیه و عقال که در جبل عامل مرسوم نیست پس احتمال نعمت بزرگ و نیل مقصود و تشرف بحضور غائب مستور امام عصر

علیه السلام دادم و چون در جبل عامل شنیده بودم که دست مبارک آنحضرت چنان نرم است که هیچ دستی چنان نیست با خود گفتم مصافحه میکنم اگر

احساس این علامت نمودم بلوازم تشرف عمل مینمایم بهمان حالت دو دست خود را پیش بردم آن جناب نیز دو دست مبارک را پیش آورد مصافحه کردم

نرمی و لطافت زیادی یافتم یقین کردم بحصول نعمت عظمی موهبت کبری پس روی خود را گردانیدم و خواستم دست مبارکش را ببوسم کسی را ندیدم

سی و دوم و نیز در آن ایام بعضی سید گفتند که ختم «اَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ» دوازده هزار مرتبه در یک مجلس

بغایت مجرب است و بعضی دیگر دوازده هزار و دویست نوبت گفتند و بعضی دیگر گفته بودند که اگر کسی مشغول این ختم شود و بانشده باشد که حاجتش

برآورده شود در حال خواندن صدائی بر او وارد شود که آنرا قطع کند و شواند با تمام رساند روز پنجشنبه از صبح تا شام دوازده هزار نوبت در یک مجلس

خواند و شب جمعه بار روز ثانیا شروع کرد که باضافه دویست را نیز بخواند فرمود در حجره را بسته بودم و چون فی الجمله خوفی از ورود صدمه

داشتم چراغ روشن بود و هفتصد مرتبه باقی بود که دیدم شعله چراغ مضطرب شده مثل آنکه بادی باو بوزد با خود گفتم در را بسته و سوراخهای

حجره بسته و باد از کجا است در اینحال چراغ خاموش شد بسیار خوف کردم کبریت نزدیک نبود که چراغ را روشن کنم و اگر برمیخواستم خوف

بهم خوردن مجلس را داشتم و چون زحمت زیاد کشیده بودم نمیخواستم دست بردارم و تمام نکنم و در تاریکی کمال اضطراب را دارم در اینحال گریه بر من

روی داد گریستم و شکایت خود را بخداوند کردم که نظر مرحمتی فرماید زمانی نگذشت که چراغ روشن شد گویا کسی او را روشن نمود حالتم مستقر شد

ختم را تمام کردم و اما غرائبی که در سیاحت خود دیده و ذکرش مناسبت دارد آنکه فرمود چون بمشهد رضوی مشرف شدم با فراوانی نعمت اینجا

بر من بسیار تنگ میگذشت هیچ آنروز که بنا بود زوار بیرون بروند چون یکقرص نان که خود را با ایشان برسانم نداشتم موافقت نکردم زوار رفتند

ظهر شد بحرم مطهر مشرف شدم پس از ادای فریضه دیدم اگر خود را بزوار نرسانم قافله دیگر نیست و اگر باینحال بمانم چون زمستان میشد تلف می

شوم برخاستم نزدیک ضریح رفتم شکایت کردم و افسرده خاطر بیرون آمدم آنکسی راهی را پرسیدم طرف امین نشان داد من هم تا غروب راه رفتم

بجائی نرسیدم فهمیدم راه گم شده در بیابان بی پایانی رسیدم که سوای حنظل چیزی در او نبود از شدت گرسنگی و تشنگی قریب پانصد حنظل

شکستم شاید یکی از آنها هندوانه باشد نبود تا هوا روشن بود در اطراف آن صحرا میگردیدم که شاید آبی یا علفی پیدا کنم تا بالمره مأیوس شدم تن

بمرگ دادم و گریه میکردم ناگاه مکان مرتفعی بنظر آمد بالا رفتم چشمه آبی دیدم تعجب کردم که در بلندی چشمه آب چگونه است شکر خداوند بجا آورده

با خود گفتم آب بیاشامم و وضو گرفته نماز بکنم چنانچه فردا هم نماز کرده باشم بعد از نماز عشا هوا تاریک شد و تمام صحرا پر شد از جانور و درنده از

اطراف صداهای غریبی از آنها میشنیدم بسیاری از آنها را میشناختم مثل شیر و گرگ و بعضی از دور چشمشان مانند چراغ مینمود وحشت کردم چون

نزدیک به مردن چیزی نبود و رنج بسیار کشیده بودم رضا بقضا داده خوابیدم وقتی بیدار شدم که هوا بواسطه طلوع ماه روشن و صداها خاموش

شده بود و من در غایت ضعف و بیحالی در اینحال سواری نمایان شد با خود گفتم این سوار مرا خواهد کشت زیرا که در صدد دستبردی خواهد بود

باز از زیادتی که ترجیح فرض شود با آنکه راههای دیگر مالی هر جنس که گذراف باشد بدستشان آید یا از رد آید به فقرا و علما و چون بردن نخواهند رفت
مگر اتفاق فقیری بهر گزیده است شود و چه داناهای پرهیزکار اگر اخوان مؤمنین و فقرا و مساکین و اراذل و ایتام را بر خود و عیالش مقدم بدارد
اعمال را مثل خود قرار دهد یا زیاده از اندازه مصارف قلیلی از اوقات خود را در آنها صرف نماید و چون آنجماعت بجهت تحمل اعبای
زیاد و از اندازه و تمام دین و شرع پس است عالم بحث نهی باشند و اگر گاهی مقداری حفظ کنند بملاحظه صلاح آن جماعت است که بتدریج به
ایشان برسانند و از اینجهة همه انبیاء و اوصیاء صلوات الله علیهم بهیئت فقیر بودند هر چند هزار هزار گاهی بدستشان میآمد و مالدار از ما
که توقع انفاق باشد محل بهتر از ایشان پیدا نخواهد شد بچند وجه اوّل آنکه فضیلت انفاق و مقدار بزرگی و حسن آن باندازه مقام
و فضل آن خیریست که بسبب انفاق تحصیل میشود یا فسادی که بصلاح مبدل میگردد پس دادن مالیکه بآن حفظ نفس فقیری یا ایامی میگردد البته
اجرش چندین هزار برابر دادن مال است بجهت دفع حاجت مؤمنی که در ترک آن ضرر قلیلی باو میرسد و همچنین اجر ساختن کعبه معظمه اگر خراب شود
یا مسجد کردن مسجد قریه یا سیر کردن مؤمنی با سکی و غیر اینها از درجات و اقسام انفاق که در باب نهم خواهد آمد و از کلمات سابقه معلوم شد
که نفیس تر از گوهر علم و محبوبتر از آن در نزد خدا نه چیزی نیست و بزرگتر از دین مبین در نزد جناب مقدسش اگر چیزی بود مقربان درگاهش
را از انبیاء و اوصیاء و اولیاء در معرض بلاهای بزرگ از کشتن و حبس و زجر و امثال آن در نمی آورد بجهة ترویج دین و نشر آن پس انفاقی که
بآن عالم دین بدست آید یا محفوظ بماند یا منتشر شود البته از جمیع اقسام آن بهتر و ثوابش بیشتر خواهد بود چنانچه در باب هشتم و نهم شرح
خواهد شد **دوم** آنکه رسیدن بخیر و صدقه و انفاق که وعده بآن شده کار هر کسی نیست چه آن موقوفست بملاحظه شروط و آداب خاص
و ملاحظه پیش از آن و استحکام عمل و بعد از آن که غالب مردم از آن بی خبرانند و از عهده اینها شخص بر نمی آید و محل قابل و کیفیت صرف کردن برایشان
اکثر کسی از انفاق کنندگان بفیض آن رسیده و از اینجهة از خیر آن محروم مند چنانچه علماء چون مراقب حال محتاجین و مراتب فقراء و
مساکینند و دانایند بکیفیت مصرف و محل آن و تمیز فهم از غیر آن پس عاقل را چاره از دادن مال بایشان نیست تا خود آنچه دانند عمل کنند
و بسا باشد دیناری که عالم از جانب او صرف کند مقابل هزار دینار باشد که خود صرف کند و از اینجهة حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله مأمور
بودند بگرفتن صدقات و امثال آن از مردم و رسانیدن بمحلش چنانچه میفرماید خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تا آخر آیه که با تفسیرش
بیاید در باب هفتم و اگر امام علیه السلام یا نایبش مطالبه کند واجب است تسلیم زکوة بایشان والا مستحب است دادن آن بفقیه جامع
الشرایط بلکه بعضی از علماء واجب دانسته اند دادن بایشان را و بالجمله عالم هم خود فقیر و هم زیاده از رفع حاجت نگاه ندارد و هم مصرف
صدقات و خیرات را و زیادی آنچه را متصرف شده بهتر داند و تواند رسانید بجهة اختلافی در شرایط و آداب آن نشود **سیم** آنکه در رفع
پریشانی هر فقیری جز کشف کرب و قضاء حاجت او نباشد و خیر و نفع قابلی از او بدیگران نرسد و اما برداشتن پریشانی اهل علم و اصلاح
امور ایشان سبب اجتماع و بگرد آمدن ایشانست در آنجائیکه مرکز علم و محل تحصیل و ضبط او است و از اجتماع ایشان مسلمین را قوت و شوکت
و پشت بندی پیدا شود و در قلوب کفار و مشرکین مهابت و خوف و هراس هویدا گردد و این قوت و خوف از اعلاء کلمه اسلام
باعانت ادله و براهین نه بزیادتی لشکر و کثرت شمشیر و سنان و مضمحل شدن آئین کفر است بقوت بیان و صولت سخن نه بحدت پولاد
و تیزی آهن و بسوختن خانه شبهات ملحدین است از شبهات جانسوز کلام نه بسپردن جانهای ایشان در میدان مبارزت و خصام و جنگ
در جنگگاه جهاد با فتنه وارد دینی لازم است از مسلمین که بسبب قوت قلب مجاهدین باشند و اگر از میدان جهاد کفار فرار کنند خود را بآنجا
رسانند و خویشتن را مستعد و مهیّا نمایند و باین مقر دشمن را ترسان و متزلزل سازند و همچنین در حفظ بیضه اسلام از شبهات جنود کفر و ضلال
و طغیان و اعلاء کلمه حق و نشر آن در اقطار بلدان جمعی از اهل علم و فضل و کمال لازم است که بآن معین یکدیگر شوند در معرفت شبهات

صفت پنجم آن در میان آن اصحاب جماعتی شده بود که آنست که در میان آن جماعت فاقد در جمیع آنها که در اطراف بلاد متفرق شده بودند ایشان اگر جمع
شوند البته آنها با جمله اجتماع اهل علم در بلدی کنند دیگر همه اینکه این اسباب ایشان مشار بزرگت از شعائر اسلام که در آن فواید بسیار است
و فایده تعظیم و استدامه آن بر هر کسی بقدر امکان نحتم است چهارم آنکه خداوند در آخر سوره بقره آیاتی در فضل انفاق و شرط آن و مدحت
انفاق خالی از آنها ذکر فرموده که آنچه باید در مقام محل و مورد انفاق بفرماید لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ
ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا این انفاقات کرده برای
فقرائیست که باز داشته شدند در راه خدا یعنی در مقام سیر بودند در راه خداوند و بسوی قرب مقدس حضرتش و بجهت موانع از مقصد وا ماندند و توانائی ندارند
سیر در زمین را که بآن رفع کنند موانع را گمان میکنند نادانان ایشان را غنی و بی نیاز بجهت عفت و حفظ حال خود از اظهار کردن بدیگران و لکن از نشانه و
آثار و مشاهده چهره و رخسارشان خواهی شناخت که ایشان فقیر و بی چیزند سؤال نمیکنند مردم را با برام یعنی هیچ سؤال نمیکنند پس بر هم نباشند چه از
صفت تعفف و شناختن فقر ایشان از علامت و سیما معلوم میشود که هرگز سؤال نکنند زیرا که اگر گاهی سؤال کنند فقر ایشان از راه سؤال نیز معلوم شود و
این خلاف ظاهر آیه است با آنکه مراد آنست که مبرمند در نکردن سؤال که شرح معنی عفت است بالجمله این اوصاف که در محل انفاق بایستی ملاحظه شود
مصداق و موردی واضح تر از اهل علم ندارد زیرا که فقراء غیر از طایفه ایشان غالباً از لباس تقوی عاریند پس سالک راه خدا نباشند و اگر هم نیز کاره
باشند فقراء ایشان از مقدار عملیکه در دست دارند مانع نباشد و اگر احیاناً مانع شود از تحصیل معاش و سیر در بلاد عاجز نباشند و غرضشان در هر
بلدی حاصل و اگر عاجز باشند عفت و تحفظ ندارند از سؤال و تکدی و پیدا کننده عفت در میانشان بسیار کم باشد بلکه از ظاهر فی سبیل الله بر تو
چه مقصود از آن در غالب موارد استعمال آن کارهای بزرگ نمایانست از قبیل جهاد و حج و تحصیل علم و امثال ان و فی کتاب ارشاد القلوب در
حدیث معراج مذکور است که خداوند فرمود ای احمد بدرستیکه محبت برای خدا همان محبت است برای فقراء و تقرب بسوی ایشان عرض کرد پروردگارا
کیستند فقراء فرمود آنانکه راضیند باندک و صابرند بر گرسنگی و شاکرند بر حال وسعت شکایت نمیکنند گرسنگی و تشنگی خود را دروغ نمیگویند به
زبانهای خود و غضب نمیکنند بر پروردگار خود غمگین نمیشوند بر آنچه از دستشان رفته و خورسند نمیشوند بآنچه بایشان میرسد ای احمد محبت
من محبت فقراست پس ایشانرا نزدیک خود بیاور و نزدیک شو بمجالس ایشان و این اوصاف جز در فقیر عالم با تقوی که تمام سخن در ایشانست
نباشد پس در هر جا ذکر مدح و فضیلت فقر یا احسان و رعایت از فقراء در کتاب و سنت شده مقدم یا تمام مقصود این جماعت باشند پنجم
آنکه هرگز متکفل معاش اهل علم شود و پریشانی ایشانرا بردارد از کسانی خواهد بود که خداوند عهده ضمانتی که از روزی طالبین علم کرده چنانچه شنید
ثانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده بردست او جاری ساخته و بتوسط او رسانده و در این نهایت شرف و افتخار است که
تشریف وکالت و خزانه داری خداوند بسرافراز شده و چون طلب علم با دست زدن بسیاری اسباب معاش جمع نشود پس ضمانت روزی اهل
علم غیر از ضمانت روزی تمام خلایق است که با توکل تام از اسباب عادیه دست نباید کشید ششم اینکه این طایفه در اغلب اوقات
غریبند از وطن مألوف و مجاورت اقربا دور و بدرد غربت و بیکسی گرفتار چه کمتر وقتی باشد که اسباب تحصیل علم در وطن اصلی و مجمع خویشان و
آشنایان فراهم آید زیرا که یا عالم جامع نباشد یا باشد با موانع بسیار از جهات مختلفه و از اینجهة غالب علماء که در نظر است و در کتب حالشان
مسطور است ترک بلد و مجمع انس خود و مفارقت کردند بمقامات عالیه رسیدند با آنکه در آنجا از جهة معلم و استاد مانعی نداشتند و از جهة این صفت
غربت و چشیدن حرارت این بلیت مورد الطاف خاصه الهیه باشند و خداوند را با ایشان نظر رأفت و رحمتی باشد مخصوص چنانچه در
نوادر سید راوندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود بدرستیکه اسلام ظاهر شد غریب و زود است که غریب شود چنانچه
نخستین بود پس خوشا بحال غرباء پس کسی گفت کیستند آنها یا رسول الله فرمود آنانکه اصلاح کنند خود را در وقتی که فاسد شوند مردم بدرستیکه

وحشتی و غریبی تا غربت برای مؤمنین و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در غربت مگر آنکه گریه میکند برا او ملائکه بجهة ترحم برا او چونکه کم شد گریه کنندگان برا او و گشاده
میشود برای او در قبرش نوری که میدرخشد از آنجا که دفن شده تا وطن اصلی او **و در** کتاب شهاب از آنجناب روایت شده که فرمود مردن در غربت
شهادت است **و در** رجال کشی مرویست که چون محمد بن مسلم ثقفی بکتابت که در خدمت امام محمد باقر علیه السلام از غربت و بیکسی در کوفه شکایت
در جواب فرمود اما آنچه ذکر کردی از غربت پس از برای تو است پیروی و اقتدا به ابی عبدالله علیه السلام که در زمینی است دور از ما زاد وفات
صلی الله علیه و آله و اما آنچه ذکر کردی از دوری و مسافت پس بدرستیکه مؤمن در این دار یعنی دار دنیا غریب است در میان این خلق منکوس
تا اینکه بیرون رود از اینجا بسوی رحمت خداوند و از این خبر ظاهر میشود که غربت مؤمن و غریبی او نه از جهة دوری او است از وطن بلکه بجهة
عدم مجانست و عدم مشاکلت او است با ابنا جنس خود که سبب است از برای انس نگرفتن او با آن جماعت و وحشت داشتن از آنها و
مترقب بودن رسیدن صدمه و اذیت از آنها و پریشانی و فساد کار و بهم خوردن رشته امور بجهة نبودن شخص دانای متقی که تواند اعتماد و
تکیه برا او در اصلاح امور خود و ظاهر کند سر خویش را برای او **و در** کتاب تعریف احمد بن محمد صفوانی مرویست از جناب صادق علیه السلام
که فرمود اما فرموده خداوند که قرار داده مؤمن را اگر غریب برا که او خلاف همه اهل دنیا است بان قسم بخدای که اگر بردارند برای شما پرده
و حجاب را از مؤمن هر آینه خواهید دید او را که نورانیت متصل بنور ما چون اتصال شعاع آفتاب به آفتاب **و در** کتاب تحف العقول مرویست
از آن جناب که فرمود مؤمن در دنیا غریب است جزع نمیکند از ذلت و خواری دنیا و برغبت مزاحمت و مناقشه نمیکند با اهل دنیا در عزت دنیا
یعنی چون مؤمن پس از دانستن که وطن حقیقی و مستقر دائمی او جای دیگر است و عزت و ذلت در آنجا ثمر دهد و نفع بخشد و در اینجا چون مسافرا
در بلد غربت که چند روزی اقامت ندارد و با اهلش الفتی نبسته و انسی نگرفته و نقش در نزد دیگران از آنچه مقصود او است چیزی نکاهد و
عزتش در نظر آنها بر آنچه در صدد تحصیل او است چیزی نیفزاید پس هرگز مؤمن از خواری و ذلت دنیا نرنجد و در مقام رفع آن و جلب عزت بر
نیاید و هرگاه اصلا از آنرا که خداوند برای او خواسته و مقرر فرموده راضی و شاکر و خوشنود و صابر است بلکه با آن عزت که خداوند برای او مقرر
فرموده و با عزت ذات مقدس خود در یکجا ذکر نموده که وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ از عزت در نزد اهل دنیا بی نیاز و از همه آن مستغنی
و از برای غربت اهل علم دین که مصداق حقیقی مؤمنند سببی دیگر باشد غالبا که آن تنگدستی و نداشتن بضاعت و مایه معاش باشد چنانچه
در کنز روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود المقل غریب فی بلده درویش تهی دست غریب است در بلد خود هر چند
اگر بدیار دیگر افتد پس مکشوف شد که این طایفه از چند جهة غریبند اول مخالفت طبعی و تغایر مشربی و حالتی و کرداری با اهل زمان و وقوع حالتی
احسان که بسبب وحشت و تنفر او بتار از آنها و نداشتن همدم و انیس که از خصایص غربا است و از آنجمله غریب هر چند در بلد خود باشد
با ثروت و مال و این غربت است بحسب ذات چنانچه در خبر صفوانی و کشی گذشت و ابن ابی جمهور **در** عوالی اللئالی نقل کرده از عبدالله
بن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بدرستیکه اسلام پدیدار شد غریب و زود است برگردد بهمان غربت چنانچه در نخست بود
پس خوشا بحال غربا کسی گفت یا رسول الله کیانند غربا فرمود جدا شده از قبایل یعنی جدا شده از آباء و اقوام خود در کردار و اخلاق و افعال
و جدا کرده از ایشان نفس خود را باینکه دارا کرده او را باعمال صالحه و اخلاق پسندیده پس متابعت نکرده ایشان را در افعال و اخلاقشان
و در قصص الانبیاء علیهم السلام مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود خداوند وحی کرد به پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که اگر
دوست داری که ملاقات کنی مرا فردا در حظیره قدس پس بوده باش در دنیا تنها غریب اندوهگین مستوحش از مردم بمنزله مرغی تنها که چون
شب در آید تنها جای گیرد و از مرغان مستوحش باشد و به پروردگار خود انس گیرد **و دوم** بی بضاعتی باندازه مخارج که در تیسیر معیشت میباید
و دوری از وطن و خویشان چنانچه اغلب تحصیل آن را احتیاج به دوری و در کسب مثلا در آن کسر مقصود حاصل و نتیجه دانش بلکه سایر کمالات بدست آید

در بیان معنی غربت مؤمن و غربت فقرا

غربت فقرا

و از ابیات دیوان امیر المؤمنین علیه السلام است تغرّب عن الاوطان فی طلب العلی و سافر ففی الاسفار خمس فوائد
تفرّج همّ و اکتساب معیشة و علم و آداب و صحبة ماجد فان قیل فی الاسفار ذلّ و محنة
و قطع الفیافی و ارتکاب الشدائد فموت الفتی خیر له من معاشه بدار هوان بین واش و حاسد
دوری کن و جدا شو از وطن برای تحصیل بزرگی و قدر و مسافرت اختیار کن که در او پنج فایده است رفع اندوه و کسب معیشت و علم و آداب
و مصاحبت بزرگوار نیکوخوی پس اگر کسی گوید که در سفرها خواری و رنج است و پیمودن دشتها و بیابانها و تحمّل سختیها پس جوابش
آنکه مردن جوانمرد بهتر است برای او از زندگی در وطن خود خوار میان بدگو و بدخواه پس بمقتضای فرمان همایون انجناب طالب علم را
دل کندن از وطن و اختیار غربت باید و در آیه مبارکه و ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم
طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون نیز اشاره باین مقصود جه
نهی فرمود از آنکه تمام مؤمنین کوچ کنند برای طلب علم بلکه باید از هر طایفه از ایشان گروهی کوچ کنند و فقه بیاموزند و بصیرت در دین پیدا
کنند آنگاه چون مراجعت کردند قوم خود را بترسانند تا مگر ایشان بپرهیزند از مناهی ق نیز در آیه شریفه و من یهاجر فی سبیل الله
یجد فی الارض مراغما کثیرا و سعة ایمائی باشد باین از آنجا که وعده داده که هر کس در راه دین خدا هجرت نماید بیابد در زمین جاهای
هجرت بسیار و راه مفارقه و فراخی روزی و بهترین رزقها و سزاوارترین آن علوم و آداب دینیه است چنانچه در تفسیر بسیاری از آیات
روایت شده و در تفسیر آیه فلینظر الانسان الی طعامه فرمودند یعنی نظر کند انسان بسوی علمش که از کی می آموزد یعنی از هر کسی علم
دین خود را نگیرد ق بالجمله اهل علم از غربا محسوب و غربت خود یکی از اسباب رحمت و وسیله نظر لطف و مرحمت خداوند تعالی باشد چنانچه
دانستی بلکه حضرت سجاد علیه السلام غربت در قبر را یکی از اسباب باریدن عفو و غفران از سحاب جود و کرم ایزد منّان شمرده در مناجات
انجیلیه میفرماید سیدی کانی بنفسی قد اضجعت فی قعر حفرتها و انصرف عنها المشیّعون من جیرتها و بکی علیها
الغریب لطول غربتها و جاد علیها بالدموع المشفق من عشیرتها و ناداها من شفیر القبر ذوو مودتها و
رحمها المعادی لها فی الحیوة عند صرعتها و لم یخف علی الناظرین الیها فرط فاقتها و لا علی من قد رآها توسّدت
الثری عجز حیلتها فقلت ملائکتی فرید نای عنه الاقربون و بعید جفاه الاهلون و وحید فارقه المال
و البنون نزل بی قریبا و سکن اللحد غریبا و کان لی فی دار الدنیا داعیا و لنظری له فی هذا الیوم راجیا
فتحسن عند ذلک ضیافتی و تکون اشفق علیّ من اهلی و قرابتی ای آقای من گویا خود را می بینم که او را خوابانیده
اند در قعر قبر او و برگشته از نزد او همسایگان که او را مشایعت نموده و گریست بر او غریب برای غربت طولانی او و جود نمود بر او با اشک
مهربان از عشیره او و آواز کرد او را از لب قبر دوستان او و ترحم نمود بر او آنکه دشمنش بود در حیوة در حال مردن او و پوشیده نیست بر نظر
کنندگان بسوی او شدت حاجت او و نه بر آنکه می بیند او را که بر خاک خوابیده درماندگی او در کار خود پس بفرمائی ای ملائکه من بیکسی است دور
شده که دوری کردند از او خویشان و بعیدیست که جفا کردند او را عیال و وحیدیست که جدا شده از او مال و فرزندان فرود آمده در
نزدیکی من و جای گرفته در لحد غریب وار و در دنیا مرا عبادت میکرد و بر رحمت امروز من امیدوار بود پس نیکو نمائی مهمانی خود ... و مراد
مهربانتر خواهی بود بر من از اهل و خویش من و در کتاب ... مرویست از جناب صادق علیه السلام که چون خشت لحد را بر
میت گذاشتی این دعا بخوانند اللهم ارحم غربته و صل وحدته و آنس وحشته و اسکن الیه من رحمتک
رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواک و احشره مع من کان یتولاه و در کتاب جامع الاخبار مرویست از رسول خدا

صلی الله علیه و آله فرمود ستم کردن در روی زمین غریب را کفاره گناهان است و در قرب الاسناد فرمود که کسیکه اکرام کند غریبی را از غربا

یا برادر او را و از او دهش برای بجوید اندیا با هم بیاشاند او را به تبری کا نحند در صورت او پس برای او خواهد بود بهشت و در فقه الرضا ارشاد دیگر

روایت از ابن عباس که آنجناب فرمود کسی که بغربت بمیرد شهید مرده و در فقیه فرمود مردن در غربت شهادت است پس چون محتضر شود

و بیند او چشم خود را بطرف راست و چپ خود پس نبیند احدی را و بخاطرش آرد اهل خود را پس آهی کشد پس برای او است بهر آهی که

کشد محو کند خدا از او هزار هزار سیئه را و بنویسد برای او هزار هزار حسنه و چون مرد شهید مرده و در کتاب مؤمن حسین بن سعید اهوازی

که از اصحاب جناب رضا علیه السلام است مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در زمین غربت که

باشد از او گریه کنند کلی برای او بعضی خویشان و دوستان او مگر آنکه گریه میکنند بر او بقعهای زمین که عبادت میکرد بر او خدا را بر آن و

گریه میکند بر او دو ملک که موکل بودند بر او و فی این خبر برقی در محاسن نقل کرده و نیز از آنجناب روایت کرده که چون غریب را درد

رسد ملتفت میشود براست و چپ خود پس نمی بیند احدی را پس بر خود بلند میکند پس خدا تعالی میفرماید بکی ملتفت شدی بکسی غیر است

برای تو از من بعزت و جلال خود که اگر کرهاند کارت بگشایم هر آینه میکردانم ترا بسوی طاعت خود و اگر قبض کنم روح تو را هر آینه میکردانم

ترا بسوی کرامت خود و فی عدة الداعی در آنجا مرویست از آنجناب که خدا تعالی فرموده بدرستیکه من قبول میکنم نماز را از آنکه فروتنی کند برای عظمت

من و باز دارد نفس خود را از شهوات بجهة من و روز خود را تمام کند بذکر من و بزرگی نکند بر بندگان من و بخوراند گرسنه را و بپوشاند برهنه را و رحم

کند مصیبت زده را و جای دهد غریب را پس اینست که میدرخشد نورش چون آفتاب قرار میدهم برای او در ظلمات نوری و در جهالت علمی و حراست

میکنم او را بعزت خود و حفظ میکنم او را بملائکه خود میخواند مرا پس جواب میگویم و سؤال میکند مرا پس عطا میکنم او را مثل این مرد در مثل جنات فردوس

است که میوهایش خشک نمیشود و از حال خود تغییر نمیکند و فی کتاب التمحیص مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کامل نمیشود ایمان مؤمن

تا آنکه دارا شود صد و سه خصلت را که فعل است و عمل و نیت و باطنی و ظاهری و یکی از آنها که شمرده اینکه اعانت کننده باشد مر غریب را و این

غریب همان ابن السبیل است که خداوند در چند جای از کلام مجید خود ترغیب فرموده عطا کردن باو و مدح نموده آنها را که باو عطا میکنند و برای

او در زکوة مفروضه سهمی مقرر فرموده در جائی در اوصاف نکوکاران میفرماید و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین

و ابن السبیل و السائلین و بدهد بر دوستی او بخویشان و بی پدران و درویشان و رهگذران و خواهندگان و در جای دیگر میفرماید

و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا و بذی القربی و الیتامی و المساکین و الجار ذی القربی

و الجار الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبیل و در جای دیگر میفرماید انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین

علیها و المؤلفة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل و در جای دیگر میفرماید یسئلونک

ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین و الاقربین و الیتامی و المساکین و ابن السبیل می پرسند از تو

که چه انفاق کنند بگو آنچه انفاق کنید از مال پس از برای پدر و مادر است و خویشان و ایتام و فقرا و رهگذران و بیشتر مفسران گفته اند

که ابن السبیل رهگذری باشد که او را پناهی نباشد هر چند در بلد خود غنی و مالدار باشد و او را ابن السبیل از آنجهة گویند که ملازم راه

است در رسم عرب که ملازم هر چیز را ابن آنچیز گویند چنانچه مرغابی را ابن الماء میگویند و بالجمله ابن السبیل قسمی است از غریب که این همه

رعایت و تحریص در اعانت او فرموده اند اگر سفرش در طاعت باشد چنانچه در تهذیب و غیره مرویست از جناب صادق علیه السلام

مرویست که فرمود ابن السبیل ابناء طریقند که در سفرهای طاعت خداوند میباشند پس راه بر ایشان بریده میشود و مال ایشان میرود

پس بر امام لازم است که برساند ایشان را بوطنهای ایشان از مال صدقات و ظاهر است بر هر بصیری که ذکر این خصوصیات بملاحظه غایت

یا در حضر بپرورد که هیچ کدام در مقام امتثال این تکلیف آنچه در سایر آیات ذکر شده لازم نیست رعایت آن که اگر در حق او
یا از اصل مالی نداشته که کسی ببرد یا اراده برگشتن وطن ندارد و بجهت تمام شدن آن طاعت که در پیش گرفته چون اهل علم که هنوز کار وی
انجام و مادی بمنزل نرسانده و مسافت طاعت او دور و بلا و پریشانی و دور افتادن از وطن و خویشان و آشنایان و نرسیدن دست
بایشان دارد که صاحبش به عنوان غریب ابن السبیل که مورد ترحم و عطوفت و امر باعانت و دستگیری خداوند غیب و محل ملاحظه
پیروی با نبیا و ائمه علیهم السلام که رعایت مواظبت و تفقد را داشته باشند بالنسبه باین جماعت و کرده اند حضرت جناب ایوب که عرض میکند
بخداوند که آیا بوده ام برای غریب خانه و برای مسکین محل آسایش و برای یتیم و طفل و برای بیوه زنان سرپرستی و کرده اند در کتاب عیون الاخبار و
بحار روایت از حضرت مجتبی که پرسید از خال خود هند بن ابی هاله از کیفیت مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله و اوصاف حلیه و شمایل آن
آنجناب بود و بسیار از ... پس بیند گفت که آن جناب نمی نشست و برنمیخواست مگر بذکر خداوند تا آنکه میگوید مجلس او مجلس علم بود و حیا و صبر
و امانت بلند نمیشد در او آوازها و ذکر نمیشد در او قبیح و نشر نمیشد لغزشهای آن مجلس همه بیکدیگر نیکوکار بودند یا وصیت بتقوی میکردند و همه
متواضع احترام مینمودند بزرگ را و رحم میکردند صغیر را و صاحب حاجت را بر خود مقدم میداشتند و نگاهداری میکردند غریب را و
در سیره آنحضرت و ائمه طاهرین علیهم السلام در مراقبت حال غربا و در رفع پریشانی و سد خلت ایشان وقایع بسیار مذکور است که مقام
گنجایش ذکر آن ندارد و این حاصل بعضی از صفات و عادات ... بود بعلاوه صفت علم که در علمای مشتغلین یا اغلب ایشان موجود است و گاه
شود که در باره حق ترحم و حق همسایگی و حق تعلیم یا رسانیدن نفعی یا دفع ضرری یا حق مصاحبت بالنسبه بصاحب زدنی پیدا شود پس اسباب رعایت
مضاعف شود و در ترک آن مبتلا گردد بعقوبت تضییع آن حقوق و مناسب است ختم کنیم این باب را بذکر خبری لطیف که در او ذکری است از
غریب و فواید دیگر سید فاضل صالح سید محمد بن محمد بن حسن بن قاسم العاملی شهیر به ابن قاسم در کتاب اثناعشریه در مواعظ عددیه
روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید که آیا ملائکه میخندند و میگریند گفت آری میخندند در سه جا از روی تعجب و میگریند
در سه جا از روی ترحم اما اول پس مردیکه هر روز بکارهای لغو مشغول است آنگاه نماز عشا میکند و مشغول میشود به لغو پس ملائکه میخندند و میگویند ای سیر
نشدی در این درازی روز از غافلی پس سیر میشوی در این یکساعت دوم دهقان بیل بدست میگیرد و با آن حد مشترک میان زمین خود و دیگری را
بر میدارد و چنین وانمود میکند که سهم خود را آباد میکند و خاشاک را بر میدارد و غرضش آنکه زیاد کند در کرد خود پس ملائکه از آن میخندند و میگویند ای تو
سیر نشدی از این جریب آیا سیر میشوی از این سوم زن بی حجاب که میمیرد پس میپوشانند قبرش را و خشت بر او میچینند برای آنکه کسی بحجمش مطلع
نشود پس ملائکه میخندند و میگویند آنوقت که در عروسی بود و خواهان داشت او را نپوشانیدید و حال که محل عبرت شده او را میپوشانید و اما گریه ایشان
در سه جا پس اول غریب که از خانه خود بیرون شده برای طلب علم پس او را مرگ در رسد دوم مرد و زن پیری که آرزوی فرزند کنند و خداوند ایشان را
روزی کند پس چون بسن رشد رسد گویند او خادم ما است در آخر عمر ما و مشایعت کننده جنازه ما پس او را مرگ در رسد در حیات آنها پس ملائکه میگریند بر
او پیش از گریستن پدر و مادر بر او سوم یتیم چون بیدار شود از خواب خود پس شروع کند بگریه گردن که مادرش بشتابد بسوی او و از خاطرش ببرد
مردن پدر و مادر چون دایه بشنود گریه او را فریاد زند بر او بصدای مهیبی که این گریه برای چیست چون یتیم صدای او را بشنود بجای خود از ترس مردن
مادر و پدر پس ساکت شود پس در اینحال ملائکه میگریند **باب هشتم** در تدبیر اصلاح امور این طایفه نجباء اجلاء و نگاهداری آثار اهل بیت علیهم
السلام بنگاهداری ایشان و رفع پاره شبهات مانع از اعانت این جماعت از ابواب سابقه مکشوف شد که تعظیم دین و نگاهداری شعایر مسلمین
بدل و بیان و جوارح و مال از تکالیف عامه و احکام مشترکه است که هر مومن بالغ عاقل بآن مخاطب و احدی از این تکلیف خارج و معذور نیست
و آنقدار که از آن متمکن و از عهده اش تواند بر آید بایستی در مقام ادای آن برآید و میسور خود را در آن صرف نماید و این مصرف مالی دو قسم

و دیگر از اقسام انفاقات که دارای تمام فواید و منافعیکه شرح آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی و موقوف نیست بر وجود حقوق واجبه
یا مستحبه دیگر در مال از قبیل زکوة و خمس و نذر و کفارات و وقف و امثال آن هرچند با وجود آنها در رفع پریشانی و رتق و فتق
ایشان با آنها محلی برای این تکلیف نماند و با قسام دیگر بایست تعظیم و اعانت نمود و لکن با بودن آنها باز ماندن از ما بسی آنها
مستحق خود را آسوده و فارغ نداند بلکه این مصرف را از مخارج لازمه و تکالیف مستمره خود شمارد بلکه از غالب مصارف مالیه خود مقدم
دارد چه حفظ دین مقدم است بر حفظ جان چه رسد بحفظ مال یا زیاد کردن آن یا رسیدن بشهوات نفسانیه از ماکول و مشروب و
ملبوس و مسکن و امثال آن و این مطلب بنهایت وضوح بعد از تدبر در ابواب سابقه چنان مخفی است که بنای متدینین از اهل ثروت
چه رسد بی باکان ایشان در دین در اعانت علما و طالبین علوم دینیه بر آنست که جز ادای حق واجب مالی و اطعام در ایام ولیمه و تعزیه
داری و صدقه برای استشفا یا دفع بلاهای عامه دیگر کاری نکنند و تربیت اهل علم و انتشار و تقویت آثار دین را از امور مهمه نشمارند
بلکه گاهی در فکر و خیال آن نیفتند به قدر مرغ و گاو و اسب و سگی که در زیر دست دارند و در رفع حوایج و ضروریات آنها غفلت نکنند و
شاید بعضی را بر حاجت نفس خود مقدم دارند با آن طایفه رفتار نکنند حتی در هنگام مردن وصیت بامور خیریه هرگز این قسم خیر را در حساب
آن نیارند و از جمله آنها نشمارند ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین در آن روز که شیطان
بمظنه و گمان عرض کرد بخداوند که ولا تجد اکثرهم شاکرین نخواهی یافت بیشتر مردم را شکرگذارنده این گمان او در حق مردم راست
شد پس پیروی کردند او را مگر پاره از مومنین و بالجمله با آنکه اعانت اهل علم و تربیت ایشان خود مقصدیست بزرگ و عبادتی است عظیم
اهل ثروت توانند اعانت ایشان را در ضمن مقاصد دیگر در آرند که نهایت شوق بآن دارند و بر ایشان تربیت [illegible] و اگر همت و ثروت از
عهده آن بر نیایند و اگر بر آیند با مصارف زیاد که باندکی از آن با این قسم ممکن که بدست آرند پس از انفاق جزئی بعواید هر دو مطلب رسند
و مصرف کمی دو اجر عظیم گیرند و بعضی از آن مقاصد اشاره خواهد شد و ما اول روی سخن را بطرف جماعتی کنیم که بسبب مجالست اهل کفر و ضلالت
و زندقه در ایمان ایشان اندک ضعف و سستی پیدا شده و بر فرض اطلاع بر مطالب گذشته تغییری در حال ایشان پیدا نشود و چون بی جزم
به صدق وعده و وعید خداوند اثری در دل ظاهر نگردد از شنیدن آنها پس میگوئیم شبهه نیست که این جماعت را یقین بکذب این اخبار
و ثواب و عقاب آخرت نیست نهایت کار یکه شبهه در رجوع نکردن بر دانایان در رفع آن با ایشان کرده همان برداشتن یقین یا اطمینان است
و غالبا مظنه یا احتمال راستی در آنها میدهند پس همان قوه و تمیز و عقل معاش که ایشان را وا میدارد بر جلب منافع با احتمال هرچند ضعیف باشد
و دفع ضرر هرچند مشکوک باشد چنانچه مشاهد است که خروارها تخم بقیمت گزاف میخرند و در زمین بی آب میکارند بامید آمدن باران که در آن
استمرار و عادت برقراری نیست و بسا شود که منفعت بدست نیامده آنچه کشت از دست رود و دردی از کسی دوا نشود و ذکر خیری از
او در خلق نماند و بسیار شود که بخیال در آوردن آب بالا در کندن قنوات صرف کنند و جز خون جگر و آب چشم آبی پدیدار نشود و از این قسم
در تجارات بحر و بر بسیار است اگر تامل جزئی کنند احتمال منفعت در گفته این همه انبیاء و اوصیاء علیهم السلام و علما که در عقل و شعور و فهم
و ادراک ایشان احدی از موافق و مخالف را شبهه و حدیث نیست البته بیشتر میرود و بر فرض کذب اخبار ایشان لا محاله دردی از [illegible]
دوا کردند و نام نیک و ذکر خیر که پیوسته اهل دنیا در صدد تحصیل و کسب آن میباشند بجهة خود گذارده اند و لا اقل این احتمال [illegible] در عرض آن
نفعهای احتمالی در آرند با آنکه در ترک این احتمال ضررهای بسیار است که جزئی از آن در امور معاش سبب ترس و بیم و باعث تحرز و دوری است
و بالجمله بر فرض راست بودن منفعتهای بسیار از دادن مال کمی برند بضررهای بسیار ترک آن خود را مبتلا نکرده اند و بر فرض دروغ این مصرف
را در جزو سایر مخارج که بجهة پیدا کردن منافعیکه متوقف است بر امور بسیار که در همه آنها احتمال نرسیدن میرود محسوب کنند با آنکه [illegible]

ایشان نیز در هیچ حالت حفظ یا تمکن مرتبت ظاهری در میان خلایق حتی در سبب برکت و در میری بلکه اگر خود بخشند در شکل آن احکام کنند و در حفظ
تکمیل کنندگان مسامحه نمایند بلکه در همین دنیا جزا و مکافات داده باشند و نصیب رسیده که با انقلاب وضع روزگار احوال حفظ با الله رود و کار بیچ
محض بیت شود پس آن احسان جزئی بوضعهای بسیار رسید و از یکدانه تخم هزار خوشه بردارد و از ممالک عظیمه بر بدو در کتب تواریخ و سیر
از حکایات ایشان چندان است که حاجتی بذکر آنها نیست پس تعاون امور معاش طریقه شده و در میان مردم این رشته را از دست نباید
داد و باید نفع آن فرمود و این دسته عقلاء از اندک مال مضایقه ننماید کردند اما این هزار جماعت از جمله بعضی اخبار گذشته مجرد
متفرقه و ثواب و عقاب اخروی و جزای آلهی امر اعمال فرایض ساقطه و بر کسی از آثار آیات و اخبار پس ملت محمدیه صفی حق حقوق
و عقیده ایشان بحیثیت که پس از آگاهی بر حال اهل علم و فهمیدن بزرگی و مرتبه ایشان و لزوم نگاهداری و سرپرستی از حال این طایفه در خفا
فرمانبرداری امر خداوندی و تحصیل آن اجرهای بزرگ برآیند و دست رنجی با آن نیز دارند و قومی چنین باشند اما عجب هر دست رسی بقدر
و آنمقدار که از آن متمکن اند نتوانند صرف ایشان نمایند و پاره با داشتن اعتقاد و ثروت و تمکن رد دیگر بکنند دست ایشان کذاشته دل از
مال نتوانند بردارند و بعضی با اعتقاد و قدرت رسانیدن بضاعت ندارند و زیاده از معاش خود مالک نباشند و گروهی اجتماع
این کردن شرط مجرد اعانت اهل علم و حفظ شریعت ایشان را حرکت ندهد و اگر اغراض و مقاصد دیگر با آن ضم شود مضایقه نکنند و دسته
آن مقدار بیرا که ممکن شد قابل ندانسته و از دادن آن حیا کنند و آنرا خلاف شأن و مقام خود شمارند و جماعتی با وجود تمام شرایط بجهت بارد
در شبهات شیطانیه بوجود عالمی و طالب علم دینی براستی معتقد نباشند یا با وجود اعتقاد او را محتاج ندانند و اگر پیدا کنند و پیشان معتقد
معتقد در خود دریغ ندارند اما طایفه اولی پس بعد از اطلاع بر سخنان گذشته عذری بر ایشان نماند و بهتر آنکه آنچه را برای این مصرف
معین کنند بتوسط عالم متقی باشد یا بدستور العمل او صرف کنند چنانچه سابقا بسیرتش اشاره شد و اگر یکنفر یا بیشتر را که توانند از عهده مخارج
آنها برآیند معین نمایند و متکفل امور ایشان شوند که بالمره از هم معاش آسوده گردند و ایشان را نیز از عیال و خادم خود شمارند که با دادن مال
مراقب حال ایشان نیز باشند البته بهتر خواهد بود اما چه سود که با این این خلق محروس و خلق منکوس و این مقام بزرگ که شکننده پشت شیطان و
عبادت گرانقیمت مراحل بسیار است و اما طوایف دیگر پس خلاصه موانع ایشان بحسب تقسیم پنج چیز است اول دست نرسیدن باعانت بسبب
بعد مسافت دوم نبودن مال یا کمی ثروت سیم خصلت بخل و لئامت چهارم نبودن سایر مقاصد دیگر و کوچک شمردن این عبادت
پنجم پیدا نبودن محل قابل در این عبادت اما مانع اول پس عذر نیست در نهایت ضعف و بی پایی چه اگر فرض شود که فرزند عزیزی یا برادر
و یا مهربانی یا غیر ایشان از آنها که نهایت علاقه و محبت باو دارد در بلاد بعیده افتد و خواهد چیزی باو رساند البته هم این مطلب چنان
دور از مقام تفحص و تجسس و پیدا کردن اسباب رسانیدن بر آرد که آنرا بدست آورد چه تردد در بلاد و معاملات تجار و آمد و شد حکام و
اعوان ایشان و متتبع شدن زوار حق در سنوات قدری محسوس و مشاهد و موجود از مجمع علماء و اهل علم عتبات عالیات که فی الحقیقه این
کتاب بالنسبه اصلاح حال ایشان نوشته شده و دورترین بلاد ایران لذا آنجا اطراف خراسان و حدود آذربایجان است و هر ساله زوار
و علاج با تجار متفرقه میشوند بسیاری از تجار بغداد و کاظمین یا قالبی از تجار شهرهای معروفه ایران معامله دارند و اگر بازار تجار کساد شود
یا دست با ایشان نرسد هم اقلا نقد که معین کرده با امینی بسپرد که در وقت تمکن آنرا برساند بلی مراقبت جزئی لازم است در پیدا کردن ایشان
که حرام آنقدر صوب [illegible] یا تجار [illegible] تفرقه معامله [illegible] اگر رساندن از این سمت نشد ممکن است که باو بنویسد که آنمقدار را از آنجا کرده
برات حواله کند و اگر کسی است که [illegible] اطمینان بقیمت آن وجه از دعالمی یا تاجر امینی گذارد و از او نوشته گرفته بفرستد که دهنده مطمئن شود
ولیکن قسم بسیار متیسر شود چه متردد بین خصوص اهل معامله که در آنجا متاع خود را نقد کردند بسیار است که خود طالب شوند با اطمینان نقد خود را بدهند

و الا اگر نه و از نیز اینها محفوظ باشند و امّا ثانیاً نرخ دوم اینکه مقدار و ملاحظه شأن نیز خیالی است فاسد چه این معامله با حضرت
احدیت است که ذره از عمل خیر در نزد وی ضایع نشود و هر چیز اگر با او ادا بکنی نزد جناب او بودیعه نهند ترقی دهد و اضعاف مضاعف
کرده پس بدهد و چیزی که نهایت احتیاج را بآن دارد و بسا هست که آن جزئی در نظر او کم نماید و در جنب خواهش مقداری ندارد
اما بالفعل بحالت آن اهل علم شاید کافی و حاجتش را رفع نماید و اگر کافی نشد لامحاله بعضی را رفع کند مثلاً بگذران برای یکماهی دو
خرج دارد و زندگی سه روز او را وفا کند و از این قسم بسیار اند و شاید از جمع شدن همین جزئیها مقدار قابلی فراهم آید که جمله را آسوده کند
بسا هست که از دادن آن جزئی و ملاحظه نکردن شأن دیگران که مایلند و شرم کشند متابعت نمایند و او سبب واداری ایشان باین خیر
شود و ثواب نیز عاید گردد و نیز میتواند بآن مقدار کتابی یا کفش و لباسی گرفته باو رساند یا باسم غیری دهد و از این دغدغه بالمرّه فارغ شود
و در کتاب شریف جعفریات مرویست از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود کوچک مشمار چیزی از نیکی را که قادر شدی بر دادن او بجای
دادن بیشتر از او زیرا که اندک در حال حاجت باو نفع آن بیشتر است برای اهلش از آن بسیار در حال بی نیازی از او و عمل کن برای هر روزی با آنچه
در اوست که خواهی رستگار شد و امّا ثالثاً نبودن مال بالمرّه پس اولاً بایست اندازه معاش خود را بمیزان الهی بسنجد که اگر زیادی رفته از آن
بکاهد و بیشتر خلایق در این مرحله بدر افتاده هلاک شدند و میزان معاشی بجهة خود قرار داده اند که هرگز از مداخل خود زیاد نیارند بلکه غالب
اوقات پس افتاده اند و حال آنکه اگر فی الجمله مراعات و مراقبتی در او کنند و اندکی از فضول معاش و کیفیت کاهیدن از آن را کم کنند هم
خود آسوده شوند و هم دیگران از خیر ایشان بهره مند گردند و شرح مقدار فضول معاش و کیفیت کاهیدن از آن و بیان شبهه بعضی در تطبیق
کردن کردار زشت خود بر پاره از اخبار محتاج برساله ایست جداگانه و در باب ششم نیز اشاره خواهد شد بآن و بر فرض آنکه از میزان معاش
بیرون نرفته باشند و از حدود الهیه داخل نشده باشند در زمره مسرفین و مبذرین که برادران شیاطین اند حکایت ایثار بر نفس و مقدم
داشتن اخوان مؤمنین را بر خود خصوص اگر متوقف بر جزئی کاهیدن باشد بکار رفته مثلاً از پنج دست لباس دو دست را انداختن و از قیمتی
آنها بمتعارف قناعت کردن و از چند رنگ غذا بعضی از آن سر بردن و از امتعه و آلات نفیسه متعدده به پست تر و کمتر از آن عملی کردن و
امثال اینها که ابداً نقصی در معاش و خللی در کار بهم نرسد و آن کم کرده را در هر سال مبلغی میشود ذخیره آخرت خود کردن البته موافق عقل معاش
و معاد و زیرکی در امر دین است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را اول صفات مؤمن شمرده و ثالثاً اگر از اعانت مالی معذور است
هر چند از معاش خود بکاهد پس از جاه و آبروی خود صرف و انفاق کند و از عرض خویش اندکی مایه بگذارد و در ترغیب و تحریض هر کس که بتواند
اداء جزئی یا کلی در آورد بزبان و پیغام و نوشتن مسامحه نکند و خواهی دانست که انفاق بجاه داخل در اقسام انفاقاتیست که مدح آن در
کتاب و سنت شده و مکرر بتجربه رسیده که از گذشتن مقدار قلیلی از جاه منافع بسیار باهل حاجت رسیده بلکه از بعضی بی طمعی صاحب
جاه و اینکه در این امر و سؤال جز خیر دیگران غرضی نداشته بر جاهش افزوده شود و سیره ائمه طاهرین علیهم السلام پیوسته بر این بود حتی اینکه
علی بن عیسی در کتاب کشف الغمه روایت کرده که روزی امام علی نقی علیه السلام بیرون رفت از سرمن رای بسوی قریه بجهة مهمی که رو داده بود آن
جناب را پس مردی اعرابی آمد و طلب میکرد آنجناب را پس با او گفتند که بفلان موضع رفته پس رو کرد بآنجا چون بخدمت آنجناب رسید فرمود با او چه
حاجت داری گفت من مردی از اعراب کوفه ام که متمسّکند بولایت جد تو علی بن ابی طالب علیه السلام و بار شده بر من دین بزرگی که سنگین
کرده مرا داشتن او و ندیدم کسی را که رو آورم باو برای ادای آن غیر تو پس حضرت فرمود دل خوش دار و او را منزل داد چون روز شد حضرت
باو فرمود بتو حاجتی دارم زنهار زنهار از خداوند که مرا مخالفت کنی گفت مخالفت نمیکنم پس نوشت حضرت بخط خود در ورقه و اعتراف کرد
در آن باینکه بر ذمه او است از مال اعرابی مالیکه معین کرده بود او را در آنجا و از دین اعرابی بیشتر بود و فرمود بگیر این خط را پس چون بسر من رای رسیدی

باهم نشوند در من و در حالت یکجا نبود دین جماعتی باشند پس حالا ببین کدام از دین من خواهی و یا بخیلی درشت نمود در باقی بگذار شتن آن و دین را از دین
و دنیا و دینها را از خداوندی و مخالفت کردن نمود را گفت اطاعت میکنم پس گرفت خط را چون حضرت برگشت تقسیم نمای دهما
شد و در نزد او جماعت بسیاری از اصحاب جلیله و غیر ایشان حاضر شد آمد و خط را بیرون آورد و مطالبه کرد و گفت بجهت که وصیت
کرده بود پس حضرت برخاست و مال را با او و نصیحت میگفت از او عذر خواهی میکرد و وعده میداد و وفای آن و مسرور نمودن او بعض آن
قصه برای متوکل نقل کردند پس امر کرد سی هزار درهم خدمت آنحضرت بیاورند چون آوردند آنرا بحال خود گذاشت تا اعرابی آمد
پس فرمود بگیر این مال را و دین خود را از آن ادا کن و باقی را صرف کن بر عیال خود و ما را معذور بدار پس اعرابی گفت یا ابن رسول الله قسم
بخدا که آرزوی من کمتر بود از ثلث این مال و لکن خداوند دانا تر است که رسالت خود را در کجا بگذارد و مال را گرفت و برگشت و از
این خبر شریف معلوم میشود که اندازه بذل عرض و آبرو از برای قضاء حوائج برادران ایمانی تا کجا است در جائیکه آن وجود مبارک با آن
همه عظمت و جلال خدائی برای شخص اعرابی که از حسن حالش جز اعتراف بامامت چیزی معلوم نبود در نزد اصحاب آن عمل تشیید کرد از مخالفین
اعدا و عیب گویان آنجناب بود با این قسم خود را خوار و در انظار و ذلیل در نزد اغیار کنند پس اگر قضیه منعکس شود چنانچه مشاهد است
پس حالش چه خواهد شد چه رتبه اکثر مردم از آن اعرابی بالاتر باشد و گذشت که علما خلفای آنجنابند که در رعایت احترام و تعظیم همه قسم آ
آن بشمار کنند علاوه آنکه آبرو در نزد ایشان ریخته میشود و نیز از محبین ایشانند و هر کس هرچه کوشش در نزد هر کس کند برای اعانت علما آن باندازه آنچه
آنجناب برای اعرابی کرد نمیرسد و خواهد آمد در باب نهم که جناب خضر خود را بسائلی داد که او را فروخت و قیمت آنرا صرف کرد و اما مانع سیم
بخل که منشا آن سوء ظن و گمان بد بردن و داشتن بخداوند عالم است پس از ضعف ایمان و سستی او چه با الیقین و اعتقاد راسخ بصدق وعده
خداوند که میفرماید وما انفقتم من شیء فهو یخلفه هرچه دهید بجایش میگذارم و در چند جا رستگاری را مخصوص فرموده با آنانکه از بخل
حرص را از جان خود دور کردند و اینهمه ترغیب و تحریص در انفاق و احسان و اعانت که ذکر مثل شده در قرآن و ظاهر میشود از آن مقدار بخشش
و بزرگی مقام و جلالت قدر او در نزد خداوند چگونه جمع میشود با منع کردن مقداری از آنچه خود باو داده و امر فرموده که باهلش برساند
و از اینجا است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود جمع نمیشود بخل و ایمان هرگز در دلی و در خبر دیگر فرموده دو خصلت است که
جمع نمیشود در مسلم بخل و حسد و جناب صادق علیه السلام فرمود ایمان نمی آورد مردیکه در او باشد بخل و حسد و ترس و مؤمن نمیشود ترسنده
و حریص و بخیل و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بخل جمع کننده است تمام عیبها را و او مهاریست که کشیده میشود باو بسوی هر بدی و
از برای مذمت بخل کافیست تامل در این کلام شریف چه بخل لازم دارد حبس مصارف مال را و قطع رحم و دروغ و حرص و حب مال و
خیانت و محبت دنیا و عداوت اخوان و مواسات نکردن با ایشان و پستی فطرت و حسد و ترک بسیاری از واجبات که متوقف
است بذل مال را و عداوت اخوان مؤمنین او را که لازم است براو تحصیل کاریکه بآن محتاج شوند ایشان او را و ظلم و ستم و طول امل
و تکذیب علما و ناقلین اخبار و نظایر اینها و هر یک از این صفات قبیحه لازم دارد بدیها و مشقتها و مصیبتهای بسیار را که راحت و آسودگی
را بر صاحبش حرام کند چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود پنج نفرند که ایشان چنانند که میگویم نیست برای بخیل راحتی و نیست
برای حسود لذتی و نیست برای ملوک وفائی و نیست برای دروغگو مروتی و بزرگ قوم نمیشود سفیه و عجب است از بخیل و دل بستن او
بمال و حرص در جمع آن از حرام و حلال باحتمال احتیاج خود باو در وقتی یا بجهة راحت افتادن عیال و فرزندانش پس از او با
آنکه خود هزارها از این جماعت دیده و شنیده که عمر خود را در جمع مال و تحمل مشقتها و زحمتها و مخاصمه و منازعه و قطع ارحام و شکستن
دلهای مساکین و ایتام صرف کردند و از آن مال خود خیری ندیدند و پس از ایشان نیز با ولادشان نرسید و اگر رسید دختران و

از زنان ایشان با شوهران ایشان صرف کردند و پسران در اندک زمانی در لهو و لعب و معاصی خرج کردند و بر ایشان جز وبال آن مال و تحسر باقی نماند
و در وقت سؤال در محضر حضرت ذو الجلال ثمری نداشت و اگر بنا شد برای بخیل جز نام بد و عذاب او از عقوبت بهم رساند که باقی باشد و
اسم او نبیدی در کتابهای تواریخ و سیر و ذکر او در بسیاری از مجالس و محافل و منابر مذکور آید که کافی بود در صبح و در روز و شام او در مجالست
و احتراز از این صفت رذیله و محو کردن نام خود از دفتر بخلا و از آن فصل و باب که در بسیاری از کتب بجهت شرح حال ایشان تعیین شده چه
تامل و تدبر در آیات و اخبار و آثار که در فواید و منافع انفاق و صدقه رسیده و این کتاب شریف بحمد الله تعالی مشتمل بر اکثر آنهاست که اگر
خود را در مقام خذلان و ختم در قلب نرسانده البته حالش تغییر خواهد کرد و شوقی در دلش پیدا خواهد شد و اگر اندکی حرکت کرد و با نفس
مجاهده نمود به راستی البته خیر ثمرات خواهد دید و بر شوق و رغبتش خواهد افزود تا بمقامی که چیزی در نزد وی لذیذتر از بذل مال نباشد چنانچه امیر
المؤمنین علیه السلام میفرماید قوت ابدان خوردن طعام است و قوت ارواح خورانیدن آن و هر کس لابد طالب نشاط نفس و انبساط
روح و قوت او است جز آنکه خطا در راه و اشتباه در اسباب او است و از برای مدح جود و احسان همان بس که حاتم طی با حالت
کفر و مقام شرک که با آن هیچ عملی سود نبخشد جودش علاوه بر آن نام نیک که تا انقراض دنیا از خاطرها نرود و در مثل با شجاعت امیر المؤمنین
علیه السلام یکجا ذکر شود با آخرتش سود داد چنانچه از جناب رضا علیه السلام فرمود که حضرت رسول صلی الله و آله به عدی پسر حاتم طی فرمود
که برداشت از پدر تو عذاب سخت را سخاوت نفس او و چون دختر حاتم را اسیر کردند و نزد آنجناب آوردند حال پدر خود را عرض کرد فرمود
این اوصاف که تو ذکر کردی صفات مؤمنین است پس او را احسان نمود و اکرام کرد و خلعت داد و راحله بخشید و او نزد برادرش که بشام
فرار کرده بود رفت و او را ترغیب کرد که نزد جنابش مشرف شود چون وارد شد حضرت ردای مبارک را برای او فرش کرد و خود بر زمین نشست
و عدی در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام خدمتها کرد و این همه از نتایج جود پدر بود و نتیجه بخل چنان باشد که بقوم لوط کرد چنانچه شیخ طبرسی
در مجمع البیان از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که لوط سی سال در قوم خود درنگ کرد و بر ایشان نازل شده بود و از طایفه
ایشان نبود و میخواند ایشان را بسوی خدا و نهی میکرد ایشان را از فواحش و ترغیب میکرد ایشان را بر طاعت پس اجابت نکردند او را و اطاعت
ننمودند و از جنابت تطهیر نمیکردند همه بخیل بودند و بر طعام لئامت داشتند پس بخل نتیجه داد دردی در عورتشان که دوا نداشت زیرا که ایشان
بر سر راه قافله بودند که بشام و مصر میرفتند و مهمان بر ایشان نازل میشد پس بخل ایشان را وا داشت که چون مهمان بر ایشان وارد میشد رسوا
کنند او را [illegible] میکردند برای آنکه مهمان را عقوبتی کرده باشند نه آنکه از روی شهوت بود پس بخل آورد ایشان این مرض را تا آنکه طلب
میکردند آن عمل را از مردان و بر آنکار مزد میدادند و قریب باینست آنچه بخل در این امت به سمرة بن جندب کرد و او از اصحاب
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و او را نخلی بود در جائیکه راهش از داخل منزل مردی از انصار بود پس سمرة میآمد نزد نخل خود بی آنکه
از آن انصاری اذن بگیرد پس انصاری گفت ای سمرة تو پیوسته ناگهانی داخل میشوی در حالتیکه خوش نداریم کسی ناگهانی بر ما داخل
شود پس هرگاه خواستی بیائی اذن بطلب گفت اذن نخواهم برای راهیکه مراست بسوی نخلم پس انصاری شکایت او را نزد رسول خدا
صلی الله علیه و آله برد پس حضرت او را طلبید حاضر شد پس باو فرمود فلان از تو شکایت میکند که تو میگذری براو و اهلش بدون اذن او
پس از او اذن بگیر هرگاه خواهی داخل شوی گفت یا رسول الله اذن بگیرم در راهی که دارم بسوی نخل خودم پس حضرت باو فرمود نخل را باو
واگذار و از برای تو باشد نخلی در فلان مکان گفت نه فرمود دو نخل گفت نمیخواهم [illegible] پس زیاد میکرد تا به ده نخل رسید و فرمود برای تو باشد
ده نخل در فلان مکان پس قبول نکرد پس فرمود واگذار آن نخل در کنده برای تو باشد نخلی در بهشت گفت نمیخواهم پس حضرت فرمود تو مردی ضرر رساننده
و نیست ضرر رساندنی به مؤمن یعنی در دین اسلام روا نبود ضرر زدن یا قرار داده نشده حکمی که در آن ضرر باشد پس فرمود آن نخل را کنده

و بجانب او انداخت و فرمود هر کجا که خواهی بکار دعاقبت امر دکمیل چنان شد که معویه چهار صد هزار درهم داد که از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت کرد که این آیه نازل شده در حق امیرالمؤمنین علیه السلام وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ
الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ از مردمان کسی هست که بعجب می آورد گفتار او ترا در زندگانی دنیا و گواه میگیرد خدا
بر آنچه در دل اوست و او سخت خصومت است و چون بر گردد و روی بر گرداند کوشش کند در زمین تا تباهی کند در او و نیست کند
کشت و نسل را و خدای دوست ندارد فساد را و این آیه در شان ابن ملجم لعنه الله نازل شده وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ
ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ و از مردمان کسی هست که بفروشد خود را برای طلب خوشنودی خداوند
و خدای مهربانست به بندگان پس آنرا گرفت و روایت کرد و در اول صد هزار داد قبول نکرد آنگاه دویست تا بچهار صد رسید
و در وقت حکومت زیاد در عراق او نایب زیاد بود و چون آن خبیث شش ماه در کوفه میماند و شش ماه در بصره و در هر یک که توقف داشت
سمره در دیگری نیابت میکرد و آخر کار سپهسالار ابن زیاد شد و در وقت بیرون رفتن کوفیان بسمت کربلا مردم را ترغیب و تحریص
میکرد بر حرب جناب سید الشهداء علیه السلام خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ **فائده** در کتاب عیون اخبار الرضا
علیه السلام مرویست که جمعی از اسیران را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند پس امر فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام را که گردن
ایشانرا بزند پس امر فرمود که یکی از ایشانرا جدا کنند و نکشند آنمرد گفت چرا مرا از رفقایم جدا نمودی و حال آنکه گناه ما یکسان بود حضرت
فرمود خدای تعالی بمن وحی فرستاد که تو سخی قوم خودی و ترا نکشم پس آنمرد گفت أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ
اللَّهِ پس کشید سخاوتش او را بسوی بهشت **فائده** در خصال مرویست از آنجناب که فرمود به آن اسیر که در تو پنج خصلت است که
خدا آنرا دوست میدارد شدت غیرت بر اهل و سخاوت و حسن خلق و راست گوئی زبان و شجاعت **فائده** در کافی مرویست که خداوند
وحی فرستاد بسوی موسی که سامری را مکش زیرا که او سخی است **و چون** عبدالرحمن بن عوف مرد و او یکی از آن ده نفر است که اهل
سنت روایت کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت داد که ایشان اهل بهشتند و از آن شش نفر که عمر ایشانرا از اهل شوری
قرار داد مال بسیاری از او ماند ابن اثیر در اسد الغابة ذکر کرده که آن هزار شتر بود و صد اسب و سه هزار گوسفند و آنقدر طلا که
آنرا با تبر قطع کردند بنحویکه دستهای جماعتی آبله کرد و چهار زن داشت حق یکی از آنها را مصالحه کردند بهشتاد هزار پس جماعتی از اصحاب
رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند که ما بر عبدالرحمن میترسیم بجهة آن مالها که گذاشته پس کعب الاحبار گفت چرا میترسید بر او کسب کرده
بپاکیزگی و خرج کرده بپاکیزگی و گذاشت پس از خود بپاکیزگی پس این کلام با بوذر رحمه الله رسید پس خشمناک بطلب کعب بیرون رفت
پس گذشت باستخوان چانه شتری آنرا بدست خود گرفت آنگاه در جستجوی کعب شد پس بکعب گفتند ابوذر ترا میطلبد پس کعب فرار
کرد و خود را بعثمان رسانید و باو پناه برد و قصه را برایش نقل کرد پس ابوذر بسراغ او میرفت تا بخانه عثمان رسید چون داخل شد کعب
برخاست و در پشت سر عثمان نشست از ترس ابوذر پس ابوذر گفت ای پسر زن یهودیه گمان میکنی که باکی نیست در آنچه گذاشته
عبدالرحمن تحقیق که بیرون رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی احد و من با آنجناب بودم پس فرمود ای ابوذر گفتم لبیک یا رسول الله فرمود
ارباب ثروت درویشانند در روز قیامت جز آنکه دهد از طرف راست و چپ و پیش رو و پشت سر و چه بسیار اندک اند اینها آنگاه فرمود
ای ابوذر گفتم لبیک یا رسول الله فدای تو شود پدر و مادرم فرمود خوش ندارم که برای من باشد مانند کوه احد که آنرا در راه خدا و نذ
انفاق کنم آنگاه بمیرم و دو قیراط آنرا بگذارم آنگاه فرمود ای ابوذر تو طالب زیاد را و من طالب کم را پس رسول خدا صلی الله علیه و آله

چنین مطلب و دوای بیرون بود و نیکوئی با کی نیست با آنچه عبدالرحمن بن عوف که داشته [illegible]
سخی او دارد و یک حرف تا آنکه [illegible] داخل [illegible] جمیع درهم است و عجب از آن [illegible]
را از جمع [illegible] ذکر [illegible] آن کثرت [illegible] اول درجه سخاوت بود و [illegible]
رسیده که سخی نزدیک بخداوند و نزدیک بمردم و نزدیک به بهشت و دور است از دوزخ و بخیل دور است از خداوند و دور
است از مردم و دور است از بهشت نزدیک است بدوزخ و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود [illegible] خداوند کریم
سخاوت و از علامات سخا آنکه باکی نداشته باشد که کی خورده و بیارد و مالک شده مؤمن است یا عاصی کافر است یا مطیع شریف
یا وضیع اطعام کند و خود گرسنه بماند و بپوشاند و خود برهنه باشد و بخشد و از قبول عطا بپرهیزد و اگر تمام دنیا را مالک شود [illegible]
ببیند و اگر [illegible] در راه خدا انفاق کند [illegible] و اما مانع چهارم پس مشروط خواهد آمد که هیچ [illegible]
و [illegible] دینی و عقلی و عرضی [illegible] و مالی از جلب منفعت یا دفع ضرر [illegible] انفاق
برای انجاح آن پس اگر [illegible] قصد کند از انفاق یکی از آن مقاصد [illegible] خالی نباشد [illegible] فی الحقیقه معامله باشد
با خداوند چیزی داده و عوضی خواهد گرفت پس جای [illegible] نباشد در آن عطا [illegible] چون [illegible] جمع مال و [illegible]
[illegible] خواهد آمد که تجارتی با خیر [illegible] باشد از ریع انفاق [illegible]
[illegible] در سفر و حضر [illegible] از آن [illegible] چیزی نگاه ندارد پس [illegible] این مقصد [illegible] در مقام تجربه این
زراعت و تجارت و حفظ صحت برآید چون [illegible] معاملات و معالجات [illegible] بر ایشان واضح و هویدا و ببینند که چه مقدار
تفاوت است [illegible] معامله با خلق یا خداوند و اگر این مقاصد [illegible] پس تأمل کنند تا آنکه شایق و طالب [illegible]
علیهم السلام [illegible] از آن مقصد [illegible] ولکن از حرکت [illegible] چون
مرض و خوف و شغل و [illegible] راه یا اگر [illegible] در خطر [illegible] در آن سفر مبتلا خواهند شد [illegible] معاصی و آزار کردن بحیوان و مکاری [illegible]
و معامله با اطفال و فوت نماز و دیدن منکرات و پوشیدن چشم از آن و ظلم بر رفقاء و اعراض از درماندگان و عابران پیاده و گرسنه
[illegible] با تمکن و قدرت و مناقشه و مخاصمه با [illegible] در منازل [illegible] و آداب [illegible] و لاحضر نماز
که کمتر کسی [illegible] از آن مبتلا باشد و اگر از خود مطمئن است [illegible] دارد [illegible] حرام و مشتبه [illegible]
زکوة و خمس [illegible] کرده که صرف آن [illegible] تطهیر و تزکیه و اخراج حقوق [illegible] سبب باشد برای
گناهان بسیار و غضب خداوند [illegible] و اگر از این [illegible] تخلیص نیت و تصفیه طویت و تحصیل [illegible]
[illegible] باشند [illegible] برای [illegible] رضای خداوند [illegible] توسل
[illegible] از آن [illegible] بلکه غالبا [illegible] سیر جهان [illegible]
و اعراض سلطان و [illegible] آن هر یک
[illegible]
[illegible]

و قفر ... داری در سید کی بحال ابنام یا زد و از شکستن مال و بیماری و مرض و مانند اینها از آفات حوادث که بسیار شود و برای آنها مرض معین

در سنت معتبر ثبت نکرده ای در صدد تحصیل مقدار صدور آنها و امثال آن شده که از خود یا از آن محل مقداری قابل در سنت آنها در خبر اهل علم

از آنانکه آن عمل را بکنند و اگر کند فاسد و ناقص و مضار مصارف آن وجه غالبا تضییع و حرام و اگر از آنچه گفته شد شوق بیدا شود پس گوییم

که هر کس چون نیک در خود نظر کند هر روز دعای جدید بجرمی تازه و گناهی از عظمت بی اندازه که برکت آن حقیر است و رخی با رباب از حقوق

لازمه که از خدا تعالی است و اولیا یشن و ملائکه و آسمان و زمین و پدر و مادر و معلم و مصاحب و همسایه و عیال و فرزند و اخوان

ایمانی و ارحام و دست و پا و چشم و گوش و زبان و شکم و فرج و نظایر آن که بر هر انسان دانای با خرد است و خیانت در این

امانات الهیه و پیرون بیامدن از عهده شکر لازم این نعمتهای سنیه نفیسه چه بسیار کم باشند آنانکه چون شب بحساب خود برسند خویشتن

را فارغ از تمامی حقوق ببینند و علاوه بر این ابتلا غالبا از فیض آن عمل خیر که در آن روز قدرت داشت بر او محروم یا از رحمتی که دارد و شفقت

از دامن توسل بآن کار نیک کوتاه پس هر روز انسانی مبتلا است بعصیانی یا خسرانی و پس از این کم شود که مادر رسد بلای آسمانی یا

زمینی مالی یا نفسانی و از تامل در مطاوی کتاب و سنت و موارد وجوب و سنت انفاق و صدقه بر اهل خبره و سکنت میتوان فهمید که

جبران کسر عصیان و تدارک خیر طاعت رفته از دست انسان و تلافی مصائب و دوران نشود جز به نیکی و احسان بر اخوان و انفاق

بر اهل ایمان و بایجمله ضبط و تنبیه در نهایت اختصار را اشاره بجمله از آن موارد کرده یا قرامو کول میکنیم بمجلس **اوّل** در دعوات سید

فضل الله راوندی حدیث است از امام زین العابدین علیه السلام که رسید بامیر المؤمنین علیه السلام مصیبتی مگر آنکه نماز کرد در آن روز هزار رکعت

و صدقه داد بر شصت مسکین و روزه گرفت سه روز و فرمود بفرزندانش هرگاه برسد بشما مصیبتی پس بکنید مثل آنچه من کردم که دیدم رسول

خدا صلی الله علیه و آله را که چنین میکرد پس پیروی کنید آثار پیغمبر خود را و مخالفت نکنید که خداوند مخالفت میکند با شما بدرستیکه

خداوند میفرماید ولمن صبر وغفر ان ذلک لمن عزم الامور پس حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که من

پیوسته عمل میکنم بعمل امیر المؤمنین علیه السلام **دوم** اگر کسی عمدا با زن خود در حال حیض مقاربت کند اگر در اول او است یکدینار

که بقیمت یک اشرفی است و اگر در وسط او است نصف آن و اگر در آخر است ربع آن و اگر کنیز باشد مطلقا سه مد طعام بر فقیر صدقه

کند **سیم** اگر زن در مصیبت روی خود را مجروح کند یا موی خود را بکند یک بنده آزاد کند یا ده نفر مسکین را طعام کند یا ایشان را

بپوشاند **چهارم** اگر زن موی خود را بتراشد یا بچیند یا بسوزاند در مصیبت بلکه در غیر او یک بنده آزاد کند یا دو ماه پی در پی

روزه گیرد یا شصت مسکین را طعام دهد و بعضی بترتیب گفته‌اند **پنجم** اگر بسبب مرض که عقل را ببرد نوافل یومیه فوت شود از

هر دو رکعت یک مد طعام و اگر ممکن نشد از هر روزی یک مد بمسکین صدقه دهد **ششم** پیر و آنکه طاقت تشنگی ندارد و زن آبستن و زن

شیر ده کم شیر روزه را افطار میکنند و بجهه هر روز یک مد طعام صدقه میدهند **هفتم** کسی که قضاء روزه ماه مبارک بر ذمه دارد و نه

گرفت تا ماه مبارک آینده برای هر روز یک مد یا دو مد طعام صدقه میدهد بتفصیلی که در فقه مذکور است **هشتم** کسی که افطار کند روزی

از ماه مبارک را باید روزه بگیرد دو ماه پی در پی یا بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام کند **نهم** کسیکه روزه روز معین را که

نذر کرده افطار کند نیز چنین کند **دهم** آنکه خلاف عهد و نذر کند کفاره او مثل سابق است **یازدهم** کسی که روزه قضاء ماه

رمضان را افطار کند بعد از زوال ده مسکین را طعام دهد و اگر عجز دارد سه روز روزه بگیرد **دوازدهم** کسی که در روز ماه مبارک

بحرامی افطار کند دو ماه روزه گیرد و یک بنده آزاد کند و شصت مسکین را طعام دهد **سیزدهم** کسی که عاجز شد از روزه گرفتن

سه روز در هر ماه که پنجشنبه اول و آخر و چهارشنبه اول دهه دوم است برای هر روز یک مد طعام یا یک درهم صدقه دهد **چهاردهم** اگر

شد و اگر فوت روزه معین که نذر کرده اطعام کند مسکینی را یک مد طعام و اگر نتواند صدقه دهد با آنچه قادر است و اگر عاجز است استغفار
کند یازدهم کفاره عمل سلطان قضای حوائج اخوان است شانزدهم اگر کسی بکند درخت حرم که معظّم اگر بزرگ است
یک گاو و اگر کوچک است یک گوسفند بکشد و بفقرا دهد و اگر شاخه آنرا ببرد قیمت آنرا بفقیر بدهد هفدهم برای صید در حرم حتی تخم
او کفاره معینی است بلکه در دوشیدن شیر آهوی او چنانچه در محلش مشروحا ذکر شده و فرقی نیست که انسان محرم باشد یا نباشد
هیجدهم از برای کسی که محرم باشد برای حج یا عمره و در حال احرام صیدی کرد چه در حرم باشد یا نباشد یا بجای آرد بعضی از آنچه بر او
حرام است کفاراتی معین شده بتفصیلی که در فقه مذکور است بلکه مستحب است که پس از فراغ از اعمال بدرهمی خرما بخرد و مشت مشت صدقه
دهد باحتمال افتادن شپشی یا موئی در حال احرام نوزدهم کسیکه وفا نکند به قسمی که خورده بنده آزاد کند یا ده نفر مسکین را طعام دهد بهریک
یکمد یا ایشانرا بپوشاند و اگر عاجز شد سه روز روزه بگیرد بیستم کسی که با زن خود مظاهره کند بنده آزاد کند و با عجز دو ماه روزه د
با عجز از آن شصت مسکین را طعام دهد بیست و یکم کسی که قسم خورد به بیزاری از خدا یا پیغمبر یا یکی از ائمه علیهم السلام چنان کند
که مظاهر میکند و با عجز چون کسی است که بقسم خود وفا نکرده بیست و دویم کسی که زنیرا در عدهٔ تزویج کند او را رها نماید و پس از
آن پنج صاع آرد بمسکین صدقه دهد بیست و سیم کسیکه قسم خورد که با زن خود مقاربت نکند بشروط مذکور در محلش باید کفاره
دهد مثل کفاره قسم بیست و چهارم کسیکه مؤمنی را بخطا کشت غیر از دیه باید کفاره دهد مثل کفاره ظهار بیست و پنجم
اگر کسی عمداً مؤمنی را بکشد باید هر سه کار را بکند از عتق و اطعام و روزه شصت روز بیست و ششم اگر کسی بنده خود را زیاده
بر حد شرعی بزند او را آزاد کند بیست و هفتم برای کسیکه فوت شود از او پاره از واجبات حج یا عمره کفاراتی معین شده
بجهت تدارک آن فوت شده بیست و هشتم قطب راوندی در لب لباب روایت کرده از لقمان که بفرزندش گفت هر
وقت گناهی کردی صدقه بده بیست و نهم در فقیه مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود ای گروه تجار حفظ کنید
مالهای خود را بصدقه که کفاره است برای گناهان شما و قسمها که میخورید در آن تجارت که نیکو خواهد شد کسب شما سیم کتاب جعفریات
مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام در بازار کوفه باواز بلند فرمود بدرستیکه این بازارهای شما را حاضر میشود قسمها یعنی قسم بسیار
آن خورده میشود پس مخلوط نمائید قسمهای خود را بصدقه و باز دارید خود را از قسم خوردن بخدا زیرا که خداوند پاکیزه نمیکند آنرا که باسم
او دروغ قسم خورد سی و یکم در ارشاد شیخ مفید مرویست که ابوحمزهٔ ثمالی چند کبوتر را از روی غضب کشت پس حضرت باقر علیه
السلام بعد از تهدید باو فرمود صدقه بده از هریک از آنها یک اشرفی زیرا که کشتی آنها را از روی خشم و چون علت صدقه
دادن را فرمودند که کشتن از روی غضب است پس هر حیوانرا که چنین بکشد بایست باین مقدار صدقه دهد سی و دویم
در کتاب جعفریات و نوادر سید راوندی مرویست از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود نگوئید رمضان بدرستیکه شما نمیدا
چیست رمضان پس هرکس گفت رمضان صدقه بدهد و روزه بگیرد بجهت کفاره این کلامش و لکن بگوئید چنانچه خداوند فرمود
ماه رمضان سی و سیم در جعفریات مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود اگر کسی به برادر مسلم خود بگوید لا
اُمّ لک پس هر آینه بجزئی صدقه کند سی و سیم اگر مرد در مصیبت فرزند یا زن جامهٔ خود را بدرد کفاره دهد چون کفاره
روی خود را بخراشد سی و چهارم کسیکه عاجز باشد از روزهٔ ماه رجب بجهت ضعف یا مرض یا حیض پس برای هر روز صدقه
دهد چنانچه صدوق در کتاب فضایل الاشهر وغیره از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده و بالجمله پس از تدبر در این
موارد و غیر آن ظاهر میشود آنچه گفتیم از بودن صدقه جابر کسر عبادات و کاسر صولت معصیت علاوه بر بودن آن مفاتیح خزینه‌ها

غیره و مسهلهای بر سر و عصای دست بر سر هر حرکت از پستی ببلندی یا خانه بخانه و هر انتقالی از حالی بحالی یا از منزلی بمنزلی
یا بنده یا زن یا فرزند بدانید که هر یک از اینها یا از زمانی بزمانی از شب بروز و روز بشب و از ماهی بماهی و از سالی بسالی یا
از صحتی بمرضی و از مرضی بصحتی چنانچه باید پس بر هر کسی لازم است که بجهة تدارک عبادات از دست رفته و پاک کردن تدارک
گناهان گذشته پس از توبه چه بسته چیزی معین نموده و به بهترین محل آن رساند و از خدای تعالی خواهش کند که از ثواب آنها محروم
و بعقاب آنها مبتلا نشده و از شرور آسمانی و زمینی آسوده شود فاما مطلب باب طلب از ندبی هر وقت از رسول خدا صلی
الله علیه و آله که فرموده بدرستیکه در بنی آدم سیصد و شصت استخوانست پس در هر استخوانی از آن هر روز صدقه ایست و اگر بجهت
از اینها حرکت نشد پس صاحب آن محتاج است بدعا و دوای بسیار که بغایت رنجور و علیل است و اما مانع چهارم که پیدا نمودن
محل قابل است در انجاعت چنانچه شیطان زینت داده این شبهه را در قلوب بسیاری از بی بصیرتان که در نزد خود شروطه
ادائی مقرر نموده اند برای اهل علم که اسمی نیست از آن در کتاب و سنت و چون غیر اقامه بیند او را از جائی ندانند علم انسیر پس میگویم
اولاً گرفتن عیب از افعال دیگران و دانستن اینکه فلانی فاسد و بخلاف رضای خدا است از امور بسیار مشکل دقیقه و علوم
غامضه است که جز واحدی از دانایان یا نبی یا وصی از آن از عهده بر نیاید چه هر کاریکه از کسی صادر میشود جهات بسیاری در آن احتمال
میتوان داد که این کار یکی از آن جهات باشد بجویز بر صاحبش هیچ ملامتی وارد نیاید بلکه در اخبار آل محمد علیهم السلام رسیده که هر کاری را هفتاد
محل صحیح دارد که با احتمال یکی از آنها حمل بر فساد نتوان کرد مثلاً مؤمنی را دیدی طفلی را طپانچه زد احتمال میرود که بجهة تادیب باشد یا برای
اصلاح مرضی چون گزیدن عقرب مثلاً یا بجهة اشتباه آن بطفل خود یا بجهة ندانستن حرمت آن یا بجهة فراموشی یا بخیال زدن دیگری
و خوردن آن بخطا یا بجهة بیرون رفتن از حالت طبیعی بجهة غضب یا حزن یا گرسنگی و غیر آن از اسباب صدور افعال بغیر اختیار یا
غرض تخویف و صورت آن بود و بعد از حرکت اختیار از دست رفت و یا آنکه اشتباه در زدن شده که تو چنان دیدی و او بقوت حرکت
داد و بستی بر رخسارش گذاشت و غیر اینها از احتمالات که بسیاری از آن در بیشتر کارهای فاسد در انظار میرود و با وجود احتمال چگونه
میتوان جزم کرد که این کار از روی عناد و عمد و معصیت بود آنگاه ترتیب داد بر آن تمام آثار و احکام آن را و این بالنسبه بدانایانست چه
رسد به بیچارگان که هرگز از تمیز نداده و در وادی شهوت و جهالت فرو رفته که ایشان را ابدا معرفتی نباشد بجهات کارهای مردم جز آن
جهة فاسد که خود غالباً مبتلا بیند بآن و هر کس را بر خویش قیاس کنند چنانچه اگر عالمی را صاحب خانه و لباسی پاکیزه و مرکوبی مناسب ببینند
و نه بینند که از کسی قرضی خواهد یا چیزی خواهش نماید او را از اغنیا دانند و بسا است که بجهة عفت نفس ظاهر خود را چنین آراسته و در
باطن شب گرسنه بخوابد بلکه با آن خیال خام قناعت نکرده آن ثروت و غنای موهوم را از ممر حرام اعتقاد کنند مثل مال وقف
و ایتام و اموات و امانات و بسا باشد که بیچاره در عمرش دفعی تصرف نکرده و وصایتی ننموده و قیمی نشده و گاه باشد که استدلال کنند
که فلانی زراعت و باغ و وظیفه سلطانی ندارد پس این معاش و ریاست از کجا بهم بسته احمق آنقدر ندانسته که سزاوارترین اشخاص که
مردم از روی طیب نفس برای او فرستند و نذر کنند و حاجت از خداوند خواهند عالم متقی است که خداوند اکسیر سعادت و من
یتق الله یجعل له مخرجا را در خزانه دلش سپرده راه رساندن روزی منحصر بباغ و کشت نیست چه بسیار کسان که سالها زندگی کردند
و میکنند و راه معاش ظاهری نداشتند و ندارند و از کسی چیزی نخواهند لدی الحاجه خداوند من حیث لا یحتسب بی تعب
منت چیزی بایشان رساند که حاجتشان رفع و احتیاجشان بخلق بر داشته شده پس چگونه میشود که یقین کرد یا مطمئن شد اولاً
بثروت و غنای او و ثانیاً بحرمت و بی مبالاتی او که سبب شوند از برای ترک کردن آنچه لازم است بجا آرد از احترام و اعانت بمال

و دست و زبان بلکه گرفتن بعض کتب او در سوید آنجناب پس اگر جاهل ببیند در اهل علم چیزی را از اینها پس دو فراک کند او هر آن که مقصود

باشرع خدا و چه رسد با آنکه بسازد و با بعض عبادات نه روزه و نه نماز و مسافرت نکند و در گرفتن عیب محل آن برما شرع و اگر شود آمد از دل برود

کند لا محاله از او سوال کند که راه صحت آن بدستش آید و از شر سوء ظن آسوده شود **فقد** کافی در روایت از حسن زیات بصری که گفت

داخل شدم بر جناب باقر علیه السلام من و رفیقی داشتم و آنجناب را دیدم در اطاقی آراسته و زینت کرده و بر آن جناب بود جامه گلگون و ریش

مبارک را اصلاح کرده و در چشم سرمه کشیده پس مسائلی پرسیدیم چون برخاستیم بمن فرمود ای حسن گفتم لبیک فرمود چون فردا شود بیا نزد من تو و رفیقت

گفتم آری فدای تو شوم چون روز دیگر شد داخل شدم بر آنجناب پس دیدم در اطاقی است که نیست در او جز حصیری و بر آنجناب بود پیراهن درشتی

پس رو کرد برفیق من و فرمود ای برادر بصره دیروز نزد من آمدی و من در خانه عیال خود بودم و دیروز روز او بود و زینت اطاق از او بود و

او خود را برای من آراسته که من خود را برای او بیارایم چنانچه خود را برای من زینت داده پس داخل نشود در دلت چیزی پس رفیقم گفت

فدای تو شوم اما الآن پس قسم بخدا که برد خدا چیزی که بود و دانستم که حق در آنست که فرمودی **و ثانیاً** آنکه رستن پاره از کردار بعضی از

اهل علم نشاید مانع شود از سد این سبیل معروف و اعانت این طایفه چه اگر در صدد برآید در هر دسته و مجمعی مقصود خود را بدست آورد و

محل یقینی و جامع شرایط شرعی و عرفی را خواهد دید که از برای رعایت او جای عذری نباشد و در این صدد برآمدن محتاج است به

تفتیش و تفحص از حال ایشان از اهل خبره و معاشرت عادی از اغراض فاسده نه بقانونیکه جمعی در این عصر پیشنهاد خود کرده که در منزل خویش متربع

و متوقع از اهل علم که در نهایت تذلل و مسکنت بمنزل ایشان درآیند و کراماتی نمایان بنمایند آنگاه با هزار امتنان از فاسد شده فضول معاش که

کسی رغبتی بآن نکند چیزی بایشان دهند و خود را طلبکار بر خدا و رسول شمارند **و ثالثاً** آنکه مقصود از اعانت این طایفه گاهی خصوص

اشخاص ایشانست و گاهی بجهت حفظ نوع و بقاء علوم دینیه و نشر و ترویج شرع که معلق است بر حفظ و اعانت ایشان هر چند آحاد اشخاص

ایشان جامع شروط و عامل بعلم خود نباشند چه خداوند تبارک و تعالی اعانت و یاری فرموده و میفرماید دین قویم خود را در بسیاری از

اوقات بکسانی که حظی و نصیبی نباشد ایشان را در دین چنانچه شیخ کشی روایت کرده که شخصی نوشت خدمت جناب صادق علیه السلام و

خواهش نمود که بخواهد از خدا و ند که قرار دهد او را از کسانیکه یاری میطلبد ایشان را برای دین خود پس حضرت در آخر کاغذ نوشت که خدا تو را رحمت

کند بدرستیکه خداوند یاری میجوید برای دین خود به بدترین خلق خود **فقد** کتاب زید زراد که از اصحاب حضرت صادق علیه السلام

است مرویست که گفت از آنجناب شنیدم که فرمود طلب نمائید علم را از معدن علم و زنهار از معرورین که ایشان باز میدارند از خداوند

آنگاه فرمود علم رفت و باقی ماند بقیه یا غبارهای علم در ظرفهای بد و بترسید از باطن آن پس بدرستیکه در ظاهر آن نجاتست **فقد** کافی

در آنجا روایت کرده از جابر جعفی که گفت شنیدم جناب باقر علیه السلام میفرمود بدرستیکه برای ما است ظرفهائیکه پر میکنیم او را از علم و حکمت

و نیستند اهل از برای آنها و پر نمیکنیم آنرا مگر از آنکه نقل کنند بسوی شیعیان ما پس نظر نمائید بآنچه در آن ظرفها است پس بگیرید آنرا آنگاه خالص

و تصفیه نمائید آنها را از کدورت که خواهید گرفت آنرا روشن و پاک شده و صاف و زنهار از خود آن ظرفها پس بدرستیکه آنها ظرفهای بدند

پس سرنگون کنید آنها را و گویا مراد از تصفیه جدا نمودن رایهای فاسده و عقاید باطله و تأویلات بارده ایست که ضم نمودند بآنچه از

ایشان شنیدند و مسموعات از صادقین علیهم السلام را مخلوط نمودند بر ترهات متخیلین پس مقصود گرفتن روایات ایشان باشد و گذاشتن

رایهای ایشان چنانچه شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده از عبدالله کوفی خادم شیخ ابو القاسم حسین بن روح که کسی سوال کرد از او

از کتب شلمغانی که اول امر از علماء امامیه بود و در آخر کار مذاهب فاسده اختراع نمود پس شیخ گفت که من میگویم در آنها بآنچه را که عسکری

علیه السلام فرمود در کتب بنی فضال و ایشان فطحی مذهب بودند چون بآنجناب عرض کردند که چکنیم با کتابهای ایشان و حال آنکه خانهای

[illegible] حلال داشته باشد تا آنچه مرو است کرده است و بداند که این اعمال نه از جهت اعتبار است [illegible]

در ترویج این دنیای داشتن علوم خاتم النبیین لازم نباشد قصد صلاح خصوص جاهلین بلکه گاهی باشد که نزول آیها مرکتاب باشد که مقصود خوش و کتابی است که در آنجا است رسید کاغذ و جلد آن پاکیزه نباشد پس آن کتاب را بجهة آنچه در آن نوشته که خدا یا هزار ها از آن هدایت یافته باید حفظ نمود و نگاهداری کرد فلیعلم اگرچه اعانت محمدین گاهی بتکفل معاش آنجاه ایشان است که از آن هم فارغ شده مشغول تحصیل شوند و در این عمل باب این رفع شبهات و وسوسه باز و برای شیاطین الانس والجن میدانی است وسیع که بانواع مکر و حیله با تخم در خاطر جاهل اندازند که فلان استعداد تحصیل علم ندارد یا غرضش از آن تحصیل دنیا و جذب قلوب یا این علم که خواهد بکار نیاید یا اینکه در معاش بغیر خویش حاجت ندارد و امثال اینها از وساوس و گاهی بکردن کاریست که باقی و جاری و نفعش عام و در مرور ایام و اعوام باشند بنای مدارس و وقف کردن کتب و غیر آن اگر روزی بدست غیر اهل افتد سالها غیر آن باهلش رسد و اگر گاهی غیر قابل از آن منتفع شود باز از او بار باهلش منتقل گردد و اگر انفاق و صدقه وقتی در محل خود واقع شد تاثیر خود را خواهد کرد و انسان باید در هر محلی که احتمال دهد احسانی کند شاید یکی بموقع افتد چه صدقه دارای شروط چنانچه خواهد آمد بسیار کم و لکن از عیور و موردیکه نبرد دست نباید برداشت و گاه باشد که با صدق نیت و اجتماع شروط خصوص حلیت مال تاثیر در گیرنده و محل را قابل کند و او را تطهیر و تزکیه نماید چنانچه این کار را با صاحبش کند چنانکه صاحب مناقب از تفسیر ابو بکر شیرازی و غیره روایت کرده در تفسیر آیه مبارکه رجال لا تلهیهم الآیه از ابن عباس که گفت قسم بخدا که مراد از آن امیر المؤمنین علیه السلام است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه وآله عطا فرمود روزی بامیر المؤمنین علیه السلام سیصد اشرفی که آنرا بهدیه خدمت آنجناب آورده بودند علی علیه السلام فرمود آنرا گرفتم و گفتم قسم بخدا که هرآئینه تصدق میکنم امشب از این اشرفیها صدقه که قبول نماید آنرا خدا و ندا از من پس چون بجا آوردم نماز عشا را با رسول خدا صلی الله علیه وآله صد اشرفی از آنرا برداشتم و از مسجد بیرون رفتم پس زنی بمن رسید پس آن اشرفیها را باو دادم چون صبح شد مردم بیکدیگر میگفتند تصدق کرد علی علیه السلام دیشب صد اشرفی بزن زناکاری پس بغایت اندوهگین شدم چون شب آینده نماز عشا را کردم صد اشرفی دیگر گرفتم و از مسجد بیرون رفتم و گفتم قسم بخدا که صدقه میدهم امشب بصدقه که قبول فرماید آنرا پروردگار من پس ملاقات نمودم مردی را پس آن اشرفیها را باو صدقه کردم چون روز شد اهل مدینه میگفتند صدقه کرد علی علیه السلام شب گذشته صد اشرفی بمردی دزد پس غمگین شدم بغایت و گفتم والله هرآئینه صدقه خواهم داد امشب صدقه که بپذیرد آنرا خدای تعالی از من پس بجای آوردم نماز عشا را با رسول خدا صلی الله علیه وآله آنگاه بیرون رفتم از مسجد و با من بود صد اشرفی پس ملاقات کردم مردی را پس آنها را باو دادم چون صباح شد اهل مدینه میگفتند صدقه داد علی علیه السلام دیشب صد اشرفی بمردی غنی پس زیاد اندوهناک شدم پس بخدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدم و او را خبر دادم پس فرمود یا علی این است جبرئیل و میگوید خدای تعالی قبول کرد صدقات تو را و پاکیزه نمود عمل ترا بدرستیکه آن صد اشرفی که در شب اول صدقه دادی رسید بدست زن بدکاری پس بمنزل برگشت و توبه کرد بسوی خدا از آن کار فاسد و آن اشرفیها را سرمایه خود کرد و در طلب شوهری است که با و شوهر کند و صدقه دوم رسید بدست دزدی پس بمنزل خود برگشت و از دزدی توبه کرد و آن اشرفیها را سرمایه کرد که بآن تجارت کند و صدقه سیم افتاد در دست مرد غنی که سالها بود زکوة مال خود را نداده بود پس بمنزل خود برگشت و خویشتن را سرزنش نمود و گفت لئامت باد ترا ای نفس این علی بن ابی طالب است که صد اشرفی بمن صدقه داد و او را مالی نیست و اما من پس واجب نموده خدای در مالم زکوة را چند سال و من زکوة ندادم پس حساب نمود مال خود را و زکوة داد و بیرون کرد زکوة آنرا که فلان مقدار اشرفی میشود و خداوند نازل کرد در حق تو رجال لا تلهیهم تجارة [illegible]

حضرت من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فرموده و صدقه جهر است از جهر غنا و نیاز ایشان بلکه مکرر و صلاح نفس چنانچه روایت شده که از برای علی علیه السلام سبب صدقه اشرفی بود و چون انفاق کرد آنها را در شب الذین ینفقون اموالهم بالیل و النهار سراً و علانیة نازل شد پس کسی که به یکی از آنها ونیز گردید به برکت نیت آنحضرت و ازین کلام معلوم میشود که این کار از خواص انفاق خالص است پس حالت که هر که دعوی کرده و میگوید اگر کامل آن صدقه از جهة حلال و تمکن آنها بود و از آن که پیش نداشتند یا اقدام آنها بر معاصی از روی حرام بود که غیر آن نداشتند یا از جهه برکت خود این صدقه انفاق بود یا به موافق است با مطلب که اگر مالی حلال محض نشد دین حضرت ذو الجلال طالب علی و هرکه حضوری در صدقه باشد صدقه را خالص و عملش را مقبول نماید و صلاح

باب هفتم

در مدح انفاق و فوائد صدقات به بیان کلی و آنچه از آیه مبارکه خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم ان صلوتک سکن لهم فرا گیرند ابهای ایشان صدقه را که پاک گردانی ایشان را و پاکیزه کنی ایشان را با برکت دهی درجات و مالهای ایشان بسبب آن و رحمت فرست برایشان بدرستیکه دعای تو سبب آرامی ایشانست توان بیرون آورد مخفی نماند که از اعظم نعمتهای حضرت منان و اجل الطاف خداوند برای نوع انسان قرار دادن صدقات و انفاقاتست و امر بخیرات و مبرات که بدین اکسیر احمر و کیمیای اکبر آنچه نفع دنیوی که بعقل در آید و با اسباب بسیار و کوشش بیشمار کاه بدست آید و گاه نیاید توان آن را بی مشقت در زحمت و رنج و کلفت تحصیل نمود و تمام نعمتهای گوناگون آخرت و لذتهای بی اندازه و نهایت که وعده بآن شده توان رسید و باین قلعه حصین و سپر آهنین از جمیع شرور و آفات ارضی و سمائی میتوان محفوظ شد و سالم ماند لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون هرگز نخواهید رسید بخیر تا آنکه انفاق کنید از آنچه دوست دارید پس هر خیری به هر کس رسد از انفاق است که گاهی از او سر زده هر چند سیر کردن موری یا ادخال سروری بر مؤمنی باشد چنانچه خواهی دانست که امثال اینها داخل در معنی انفاق است و در آیه مبارکه خذ من اموالهم اشاره بتمام فواید آن شده چه ظاهر آنست که از دادن صدقه کلیه سائل حسنه مرتب و واجب و مستحب این شد که آن تطهیر و تزکیه و سکونت حاصل شود و ما شرح هر یک را در فصلی بیان کنیم

فصل اول

در فایده اول یعنی طاهر ایشان بصدقه که شود و تطهیر اموال ایشان که در خوردن و پوشیدن و نشستن و غیر آن صرف کنند و اگر بقدر خود لی کثافات شرعیه و قذارات باطنیه ملوث باشد مانع شود از طهارت اعضاء و جوارح و قلب و تاثیر کردن عبادات در آنها چه معنا برای آنست که بصدقه ایشان پاک میشوند یا ایشان را پاک میکند و این شود دیگر آنکه جنابت و طهارتی از جانب مال بایشان رسد و بتوسط و استعمال آن گاهی پاک و پاکیزه شود و گاهی خبیث و نجس پس اگر طیب و طاهر شد افعال و اقوال و احوالش نیکو و پسندیده شود الطیبات للطیبین و اگر خبیث شد آنها خبیث شوند الخبیثات للخبیثین بدان ایدک الله تعالی که آنچه بدست انسان میرسد از وقت منعقد شدن ماده آن از آب و خاک و آتش و باد تا رسیدن بدست و هنگام صرف انقدر کثافات و قذارات باطنیه و ظاهریه و مضرتهای دنیویه و اخرویه و مفاسد بدنیه و عقلیه و شرور سماویه و ارضیه باو میرسد که جز خداوند کسی نداند چه از زمینها بعضی مغضوب که خداوند در آنجا قوم را معذب فرموده یا خواهد فرمود و بعضی مغضوب و مذموم که قبول ولایت نکرده و خبیث که بیرون نمیآید از او مگر خبیث و اگر ممزوج شود بآن نجاسات و کثافات چنانچه متداولست بر قذارتش بیفزاید و از آبها بسیاری مذموم چون آب شور و گرم و آب بعضی بلاد چون دجله و از اختلاط بآن کسب قذارت و صفات ذمیمه کند و آنها است کند و از بادها پاره سموم و عقیم که از وزیدن آنها مقداری بمیت و ضرر پیدا شود و آفتاب و ماه و سایر کواکب را حالات نحوست و وبالی است که بتجربه و امتحان معلوم شده و از تابش اشعه و حرکات روز و شب آنها نحوستی به نتیجه در تکوین آنها مدخلیت دارند رسد و از حیوانات از درنده و وحوش و حشرات و طیور به ملاقات آنها بکزیدن یا مالیدن یا بوئیدن یا کام کردن یا خوردن و رسیدن آنها از اول امر تا آخر کار اقسام ضرر و مفاسد و نجاسات باو میرسد و از شیاطین و جن که در آنچه اسم خدا

برادر خوانده‌اند شریک و منصرفند انواع خرابیها و قذارات در آن پیدا میشود و از طبقات طایفهٔ انسان که توسط ایشان قابل خوردن و
پوشیدن میشود یا بعد از آن در دست ایشان میگردد تا بدست آید از ظلم و دزدی و خیانت و اسراف و تبذیر و چشم زدن و [illegible]
نجاسات و امثال آن نه آنقدر قذارت ظاهریه و باطنیه در آن پیدا میشود که قابل پاکی و نظافت باشد و از آنجا که معرفت تمامی این مفاسد و
قذارات از قوه بشر بیرون و بر فرض دانستن تمام یا بعض آن علم باصلاح آن و طاقت عمل بآن محال و باین مفاسد رشتهٔ جنگی کربلی زندگانی
نمیشود بهم بسته نشود لهذا خداوند بحکمت بالغه و لطف عمیم این اکسیر سعادت و تریاق کبیر را معین و مقرر فرمود که با او آن مضر تها و کثافتها از
مال بردارند و آنرا پاک و پاکیزه و حلال و طیب کنند پس نگویند مگر قول طیب و نکنند مگر عمل صالح و در قلب نگیرند مگر صفات حمیده و از
آنجا که این کوهر گرانبها این آثار عظیمه ظاهر میشود خداوند بدست قدرت خود مباشر گرفتن آن شود پیش از رسیدن بدست گیرنده چنانچه
بعد از آن آیه سابقه میفرماید الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یأخذ الصدقات و ان الله هو
التواب الرحیم آیا ندانستی که پس خداوند قبول میکند توبه را از بندگانش و میگیرد صدقات را و در تفسیر عیاشی و غیره از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده اند که هیچ چیز نیست مگر آنکه موکل است براو ملکی مگر صدقه پس بدرستیکه خداوند میگیرد آنرا بدست قدرت خود
تا آخر حدیث که بیاید در باب سیزدهم و از اینجهة وارد شده که ائمه علیهم السلام چون صدقه میدادند و بدست سائل میرسید بر میگردانیدند
آنرا و بو میکردند آنرا و ببو میرسیدند و دست خود را نیز میبوسیدند و امر بآن میکردند و میفرمودند چون بدست خداوند میرسد پیش از آنکه بدست سائل
برسد و شواهد این مطلب که یکی رسیدن ضرر و قذارت باشد در مأکول و غیر آن بسبب انقلابات مذکوره و دیگری رفع و پاک شدن آن باشد
بتوسط صدقه در مطاوی اخبار اهل بیت علیهم السلام زیاد است مثل آنچه وارد شده که بعضی آبها غیرت را میبرد و بعضی از وادی جهنم بیرون
می آید و بعضی قبول ولایت نکرده و آبیکه شب سر او را نپوشند و اسم خدا براو نخوانند شیطان از او میخورد و براو تف می اندازد و آبیکه
حیوان حرام گوشت از آن خورده یا ملاقات کرده نخورند و گاه در آبها ماده وبا را داخل کنند بجهة عذاب چنانچه در صحیفه کامله در دعای بر
کفار میفرماید و امزج میاههم بالوبا مخلوط کن آبهای ایشان را بوبا که مراد از آن طاعون است یا مرض عام و بعضی گفته اند آب غسل زنا
کننده این تأثیر را دارد و فرموده اند آب نیل دلها را میمیراند و اگر گناهکاران در فرات غسل نمیکردند هر آینه شفا بود و از جمیع مرضها و دست را در
وقت خوردن غذا بشویید و چه بسیار دستهای نشسته که آنرا ملاقات کرده و شیطان در زیر درخت خرما و انگور بول کرده و در اول بار
انگور و خرما را مکیده و اثر بول و مکیدن او در آنها هست و در یک بال مگس مرض است و در دیگری شفا و گیاه که در خرابها میروید نخورند و
گوشت و شیر حیوان حلال گوشت که نجاست خوار شده یا انسانی او را وطی کرده حرام است و میوه را نشسته نخورند و بعضی غذا که بدست زندان
بان رسید بآنجناب داد نخورد یا آنکه از خود نشان بود و سید علی بن طاوس بجهة آیه نهی از خوردن حیوانیکه بغیر نام خدای کشته شده احتیاط
کرده از هر غذائیکه از برای غیر خدا تربیت داده شده و اما ضرر و حرمت که از روی غصب و خیانت و نجاست در آنها داخل میشود پس از کثرت
وضوح محتاج بهبیان نیست و در سر حرمت زکوة بر بنی هاشم وارد شده که آن چرکهای دستهای مردم است و از زمینها بعضی مذموم اند چون قبول
ولایت نکرده و شوره زارند یا در آنها خداوند قومی را غضب کرده بفرو بردن یا سوزانیدن یا مسخ کردن و فرموده اند گل بصره و مصر غیرت را میبرد و بجهة
بعضی بلاد ذم مخصوص رسیده و البته در خاک آنها آثاریست که در نشستن یا استعمال کردن یا در خوردن نبات آن ظاهر میشود و از ما دون انتهی
ظروف که از آن خاکها یا مس و مثل آن ساخته شده کسب فساد و ضرر که در آنهاست خواهد کرد و در آبها بتوسط آلات و ادوات که هیچگاه بسیاری
دیده اند و باد پیوسته خاک هر بلدی را ببلدی میبرد و خبیث آنرا بالطیب آن ممزوج میکند و همچنین گلها و خاکها که بتوسط سیل جمع میشود که جمیع همه
کثافات حیوانات و غیر حیوانست که آنرا باران میشوید و اهل تجربه تصریح کرده اند که انگوریکه در قبرستان روئیده مورث هم است و میوه ها

که قوت نجاسات تربیت شده بحسب اغراض بیمارات و جمعی از علما بخوردن یک لقمه نان شنیده‌اند که آنرا حایض پخته و در خود ذلت

حلال بودن گاو کوهی و سایر وحوش حلال گوشت آنست که نخورند غذای مکروه و نه غذای حرام و نه بیکدیگر ضرر رسانند و نه با انسان ضرر

نکنند و نه بد سیما و خبیثه‌اند و از این جهت حال علفها و میوه‌ها که از نجاسات تربیت شود و غیره گوشت گوسفند و گاو که گیاه آنها را بخورند معلوم

میشود از آنچه وارد شده در ذم اعضاء ذبیحه که نزدیک بمجرای بول و روث یا مجرای آنها است و مذمت مرغ خانگی و اینکه خوک طینت

است چون بخوردن نجاست عادت دارد و بسیار میشود که اموات در قبور خاک شوند و خاک آنها در جای خود یا در جاهای دیگر بتوسط باد

و سیلاب گیاه و درخت شود و کما فی نهج البلاغه باین اشاره فرموده‌اند که اگر از قبور بپرسید از حال اموات هر آینه خواهند گفت که ما

رفتند و شما میروید از دنبال آنها بنادانی لگد میزنید بر کله‌های ایشان و گیاه میرویانید در جسدهای ایشان و اگر کسی بدیده عقل و تدبر در اینها و در امثال

اینها نظر و تأمل کند حقیقت بغض دنیا که فرموده‌اند پس از معرفت بهتر از او خصلتی و صفتی نیست بدستش آید و دنیا را بعیان مرداری گندیده

گندیده که پرده غفلتی بر روی آن کشیده و هر لقمه از آن از اقسام کثافات و قاذورات و گوشت و پوست انسان و حیوانات فراهم آمده

پس بالطبع معامله نکند با او مگر معامله گرسنه با مردار گندیده که بیش از سد رمق از او چیزی نخورد و تا ممکن است از اعضای او که

بچند جهت خباثت و اسباب تنفر دارد نگیرد و در آن اخبار که فرموده‌اند دنیا را بمنزله میته قرار داده و بگیر از او بقدر ضرورت و دنیا خوار

تر است از گوشت خوک که در دست پیس باشد و امثال آن محتاج بتأویل و تصرف در ظاهر آن نشود و در ترک دنیا محتاج بتکلف

و مشقت و حبس نفس از شهوات نشود چه نفس را بعد از تدبر حقیقت و مبانی لذاید شهوت و میلی نماند چنانچه احدی محتاج نیست در

نخوردن خون و چرک و بول و غایط بدانستن مقدار عقاب آنها در آخرت و ثمره اسقام و امراض آنها در دنیا از طریق شنیدن یا

دیدن در کتب و این یکی از راههای مذمت دنیا است که بایست در آن بسیار تأمل کرد تا بغض او در دل قرار گیرد و زاهد واقعی

شود و ترک دنیا را از روی بغض با او کند نه از ترس عقاب و طول حساب و خجلت عتاب و ابتلا بپاره از تکالیف دشوار که مختص است

بمالدارها و غیر اینها از اغراض دنیوی و اخروی شاهد آنچه گفتیم ظاهر میشود از اختیار کردن انبیاء و اوصیاء و ائمه هدی علیهم السلام

زهد را در مأکول و ملبوس و قناعت کردن بمرتبه پست از آنها هر چند مالک اموال بسیار بلکه سلطان زمان بودند و هر صبح و

شام در سر سفره نعمتشان گروهی از خلایق حاضر میشدند و همچنین اجتناب ایشان از اغذیه لذیذه چه فراهم آمدن آن متوقف است از

اجتماع جمله از آنها که هر یک مشتمل است بر آن مفاسد و شرور و کثرت گردیدن آنها در دستها که در هر استعمالی و تصرفی کسب شرعی و

ضرری کند پس مفاسد اغذیه لذیذه و اطعمه مرکبه اضعاف غذاهای مفرده است که اگر دست مجرم باو نرسد جز مفاسد عامه چیزی در او

نباشد و باین سبب غالباً اختیار میکردند گیاه صحرا و میوه درختان و شیر حیوانات را و کما فی نهج البلاغه میفرماید حضرت موسی ع

گیاه صحرا میخورد و از لاغری سبزی گیاه از زیر پرده شکم مبارکش پیدا بود و فاکهه و غذای حضرت عیسی علیه السلام چیزی بود که زمین

میرویانید از برای بهایم و غذای جناب یحیی برگ درخت بود چنانچه در عدة الداعی بلکه از عهد جناب آدم علیه السلام تا زمان حضرت

نوح علیه السلام گوشت حیوانات حلال نبود و اگر بملاحظه مصلحتی گاهی میل بغذای مطبوخ و مرکب میکردند بقدر امکان در صدد آن

بودند که تقلب دستها در آن کمتر شود و از اینجهة بعضی زراعت میکردند و بعضی شبانی و بعضی زنبیل بافی و بعضی مزد آب کشی و بعضی

خیاطی و بعضی هیزم کشی بلکه خود مباشر آرد و خمیر کردن و نان پختن و آب کشیدن میشدند و کما فی علل الشرایع از حضرت کاظم علیه السلام

مرویست که صدیقه طاهره علیها السلام آنقدر آب کشید بمشک تا آنکه بسینه مبارکش اثر کرد و آنقدر آرد کرد با آسیاء تا آنکه پوست

دست مبارکش زبر و کلفت شد و آنقدر خانه را جاروب کرد تا آنکه جامه‌اش چرکین شد چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه

وآن رفت و خادم طلب نمود فرمود چیزی بتو تعلیم میکنم بهتر از خادم پس تسبیح معروف را بآن مخدره تعلیم کرد و خادم نداد و بهمان
تعب و مشقت او راضی شد **ف دیگر** خبر دیگر است که حضرت امیر علیه السلام هیزم جمع میکرد و آب میکشید و جاروب میکرد و حضرت
فاطمه علیها السلام آرد میکرد و خمیر مینمود و نان می پخت شخصی میگوید حضرت صادق علیه السلام را دیدم بیل در دست مبارکش بود
و در بستان راه آب را باز میکرد و یک پیراهن در تنش بود که گویا از تنگی بر تن مبارکش دوخته بود **ف** حضرت امیر علیه السلام هرگاه
از جهاد فارغ میشد مشغول به تعلیم و مرافعه میشد و چون از آن فارغ میشد در بستانی بدست مبارک مشغول کار میشد با یاد و ذکر
خدا و ازین کلمات معلوم میشود که تحصیل حلال طیب که بایست در مأکول رعایت شود چنانچه خداوند میفرماید **كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ
حَلَالًا طَيِّبًا** از همه مشکلتر و مقدار آن از همه آنها کمتر **ف** حضرت صادق علیه السلام فرمود جمع نکرده هرگز مردی از حلال ده هزار درهم را و در روایت
دیگر فرمود مال چهار هزار است و دوازده هزار کنز است و جمع نمیشود بیست هزار از حلال و صاحب سی هزار از هلاک نشد کالنت و بیست
از شیعه ما کسی که مالک صد هزار باشد و گویا مراد در همه اینها درهم است که از میقدار کمتر است و همچنین تحصیل آن از افضل اعمال و اعظم عبادات
است چنانچه از جناب سلمان مرویست که افضل اعمال ایمان بخداست و نان حلال یعنی پیدا کردن آن **ف** حضرت کاظم علیه السلام
فرمود کسیکه طلب کند روزی را از راه حلال بجهة آنکه بر خود و بر عیالش صرف کند مانند کسی است که در راه خدا جهاد نماید و تتمه این کلام خواهد آمد
در فصل آینده انشاء الله تعالی **ف اما** آنچه دلالت میکند بر اینکه صدقه رفع میکند ابتلاها و خباثتهای آنها را پس ظاهر آیه سابقه و اخبار بسیار
که تصریح فرموده اند بر آنکه صدقه دفع میکند هفتاد مردن بد را و عمر را زیاد میکند و صدقه اول صبح بر میگرداند شر آنچه از آسمان بزمین فرود می آید
در آن روز و صدقه اول شب نیز چنین میکند **ف** حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود خداوند بکه نیست خدائی جز او دفع میکند بصدقه درد و
دبیله و سوختن و غرق شدن و زیر بار ماندن و جنون را و شمرد تا هفتاد قسم از بد بیماری **ف** حضرت صادق علیه السلام فرمود هفتاد قسم از بلاها
دنیا را میبرد با مردن بد **ف** فرمود صدقه نحوست نجوم و نحوست شب و نحوست روز را بر میدارد **ف** حضرت امیر علیه السلام هنگام وفات
امام حسن علیه السلام فرمود البته طعامی مخور تا آنکه صدقه دهی از او پیش از آنکه از آن بخوری **ف** خوش داشتند که حاضر شود در سر سفره ایشان
ایتام و آفت داران و زمین گیرها و مساکین که راهی بمعیشت ندارند **ف** ابن ابی عمیر عرض کرد خدمت جناب صادق علیه السلام من نظر میکنم
بنجوم و عارفم بآن و بمطالع پس در قلبم چیزی می افتد یعنی در وقت کردن کارها با نحوست نجوم فرمود چون چنین شود چیزی بردار و تصدق کن
بر اول مسکین که می بینی پس بدرستیکه خداوند از تو دفع میکند **ف** حضرت سجاد علیه السلام طعامی نمیخورد مگر آنکه اول بمثل آن صدقه میداد **ف**
حضرت رضا علیه السلام هر وقت غذا میل میکرد ظرفی میآوردند پس از هر طعام پاکیزه لذیذ چیزی بر میداشت و در میان آن میگذاشت
و برای مساکین میفرستاد **ف** فرمودند منع زکوة سبب هلاک مواشی است و منع کردن برکات خود را از زرع و ثمار و معادن **ف** فرمود
اگر میخواهی خداوند بدنترا صحیح نگاه دارد پس صدقه بسیار بده **ف** حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنچه از قوت عیال در شب زیادی
آمد در انبان میکرد و بدوش میبرد و میداد بآنهائیکه الحاح در سؤال نمیکردند بجویکه ندانستند **ف** حضرت صادق علیه السلام به عیسی بن موسی
فرمود مالها مال خداست که با مانت در نزد خلقش گذاشته و امر کرده ایشانرا که بخورند از آن بمیانه روی و بیاشامند از آن بمیانه
روی و بپوشند از آن بمیانه روی و نکاح کنند از آن بمیانه روی و سوار شوند بمیانه روی و ما بقی را صرف کنند بر فقرا از مؤمنین
پس هر که از آن تعدی کند آنچه میخورد حرام است و آنچه مینوشد حرام و آنچه میپوشد حرام و آنچه نکاح میکند حرام و آنچه سوار میشود حرام
ف فرمودند بصدقه اول ماه بعد از دو رکعت نماز معروف سلامتی آنماه خریده میشود و صدقه در اول سفر سبب سلامتی در آن
سفر **ف** حضرت سجاد علیه السلام در روز جمعه بکنیز خود فرمود هیچ سائلی بر در خانه نیاید مگر آنکه او را اطعام کنی ابو حمزه عرض کرد هر سائلی مستحق

ت فرمود که مرتبهٔ بعضی از آنها مستحق باشند پس بخوانیم او را و برگرده پس نازل شود بما اهل بیت چیزی که نازل شد بر یعقوب و آل او و طعام
کسب ایشان را طعام کنید ایشان را پس حضرت قصهٔ یعقوب علیه السلام را نقل کرد بنحویکه خواهد آمد با سایر اخبار متعلق بآن تمام مخفی
نماند که اکثر دردها و مرضها و آزارها و شرور آسمانی و زمینی که بر بنی آدم میرسد در غیر انبیاء و اولیاء بتوسط ماکولات و مشروبات و قلت یا
و تفریط در کمیت و کیفیت و زمان آنهاست لهذا حضرت بقبرستانی نظر کرده فرمود هیچ یک از اینها باجل خدائی نمرده‌اند بلکه بعضا از طرف
غذا مرده‌اند پس برگردیدن بلاها بصدقه بر داشتن اسباب مذکوره و انداختن آنها است از تاثیر بجهة پاک و پاکیزه شدن آن بسبب صدقه
و از این عجب‌تر آنکه بلاها و مرضهای وارد شده بتوسط آن اسباب را نیز بر دارد و امراض را بر طرف کند چنانچه مشروحا بیاید در مقالهٔ
اول از باب نهم معاذ بن مسلم میگوید خدمت جناب صادق علیه السلام بودم که صحبت از درد شد پس فرمود مداوا کنید ناخوشیها
خود را بصدقه و ضرر نمیرساند یکی از شماها را اینکه قوت یکروز خود را تصدق کنید بدرستیکه می اندازند بسوی ملک رقعه برای قبض روح
بنده پس تصدق میکند پس باو میگویند رقعه را برگردان پس صدقه هم حافظ صحت است هم زایل کننده مرض و هم دافع بلا و هم رافع درد یا
فصل دوم در فایدهٔ دوم صدقه یعنی تزکیه که فرمود و تزکیهم بها پس میشود که مراد آن باشد که صدقه تزکیه میکند ایشان را یا
آنکه خطاب بحضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد که بصدقه دادن و گرفتن تو ایشان را تزکیه میکنی چنانچه از چند آیه ظاهر میشود که تزکیه
کردن امت یکی از فواید وجود مبارک و آداب رسالت و مناصب نبوت آنجناب است در جائی میفرماید هو الذی بعث فی
الأمیین رسولا یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و در جای دیگر میفرماید کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا
علیکم آیاتنا و یزکیکم و در حکایت دعای حضرت خلیل میفرماید ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم
آیاتک و یعلمهم الکتاب والحکمة و یزکیهم حاصل مضمون این آیات آنکه آنجناب را خدایتعالی فرستاد بسوی بندگان
بجهة انجام چهار کار اول خواندن بر ایشان آیات قرآن را یا مطلق علامات و نشانها بر وجود ذات مقدس کبریائی و صفات و افعالش و صدق
رسالت خود و سایر انبیاء و آمدن روز رستخیز دوم تعلیم کتاب سیم تعلیم حکمت چهارم تزکیه مخفی نماند که مراد از تزکیه گاهی پاک کردن
محل او است از کثافات و قذارات که مانع است از اتصاف محل بآنچه شایسته او است و بجهة او مقرر شده و بی آن آثار مطلوبه از آن
محل میسر نباشد و باین معنی مرادف است با تطهیر و آیه مبارکه سابقه تأکید از او خواهد شد و گاهی زینت دادن محل است بآنچه کمال
او است و شرط است در بروز فایده و غرضی که در وجود او است و گاهی مقصود معنائیست که شامل هر دو باشد و گاهی مراد تنمیه
و ترقی دادن آن محل است در آن خیر و نفعیکه دارای او است و این ترقی گاهی در زیاد کردن آنست و گاهی در استحکام او و نرفتن بسبب
ورود حادثه و محل تزکیه یا ذات و فطرت اصلیه انسانی است که طیب آن مقتضی کردار و اخلاق نیکو است و خبث آن مایه رفتار
و خصال زشت و یا صفات و حالاتیست که نفس بآن متصف است و فعلا دارای آنها است بردن اسبابیکه بجهة آن مقرر شده
و دارا کردن او را بآنچه برای او مهیا نموده اند هر چند خباثت ذاتیه بحال خود باقی و در آن تغییری داده نشود چه مشاهد است که با
خباثت فطرت خلق نیکو توان تحصیل کرد و بسیار دیده و شنیده شده و با پاکیزگی طینت بسیار شده که باخلاق مذمومه مبتلا شده اند
و بقید آن گرفتار و خود از آنها متنفر و یا افعال و حرکات و گفتار که آنرا از مفاسد و معایبش پاک کنند و با آداب و شروطیکه برای آنها است
پاکیزه و مزکی کنند هر چند ذات و صفات خبیثه و مذموم باشد و یا امور خارجیه است که زنده را چاره از مباشرت و معاشرت
و تصرف و ابتلای بآنها نیست چون ماکول و ملبوس و مشروب و مسکن و زن و مصاحب و خادم و رفیق بکناره گرفتن از هر چه در او
مفسده و قذارت ذاتی یا عرضی است و دور کننده است او را از ساحت قرب رب العزة و متابعت پیشوایان دین و نزدیک

ایشان است و از شیطان و جنود جنی و انسی او و اختیار کردن آنچه عکس آنها است بنحوی که دستور العمل اولیا و انبیاء است و در هر دو مرحله دارای
مراتب است هر چند ذات و صفات نیکو و پسندیده نباشد و از آنچه تقسیم ظاهر شد که ترکیه و عدم او با ملاحظه محل مراتب بیست قسم باشد اول
آنکه ذات و صفات و افعال و آنچه بآن متعلق است پاک و پاکیزه باشد و هرگز خباثت و قذارت پیرامون دامن آنها نگشته و این قسم مخصوص
انبیاء و اوصیاء علیهم السلام و اتباع ایشان خواهد بود و ذات و صفات و افعال طیبین طاهرین که اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم
تطهیرا و در کتاب مجید هدوا الی الطیب من القول و در امور خارجیه یا ایها الرسل کلوا من الطیبات
و تحقق شود با ایشان پاره از مؤمنین که پاکی ذات لم یلبسوا ایمانهم بظلم جزو دایره اجزاء ایمان کامل تام و اجب چهار
کاملا مجید و نقص در هر مرحله ملحق است بخود و بآن محل که مخلوط شده باشد با سایر مراتب دویم آنکه ذات طیب و در مرتبه دیگر غیر زکی و از
این قسمند اکثر فساق مؤمنین که با فسق جوارح و غیر آن از امور خارجیه مبتلا نشده باخلاق رذیله سیم آنکه ذات و صفات پسندیده و در مرتبه
دیگر ترکیه نکرده و جمله از فساق از این قبیلند و با ایشان اشاره شده در آن اخبار که فرموده فساق شیعه را نگویند خبیث الذات بلکه
بگوید خبیث کردار چهارم آنکه جز مرتبه آخر همه زکی باشد و این قسم با کمی وجودش نزد داخل در قسم سابق شود پنجم آنکه
ذات با مراتب پیش زکی باشد ششم آنکه ذات و صفات نیکو نباشد و دون آن در مرتبه هفتم آنکه هر مرتبه خبیث باشد جز مرتبه
خارجیه که پاکیزه باشد هشتم عکس اول و بدتر خلایق از این قسمند خصوص رؤسای ضلالت و ائمه کفر نهم آنکه جز صفات همه
نیکو باشند و از این قسمند مؤمنین که بتکلف از حد و شرع بیرون نروند چنانچه خداوند میفرماید و من یوق شح نفسه فاولئک
هم المفلحون هر که نگاه داشته شده بخل نفس پس او رستگار است که با وجود صفت رذیله بخل در عمل وادار آنچه بآن مکلف است
کوتاهی نمیکند دهم آنکه غیر کردار باقی ترکیه شده یازدهم آنکه ذات و کردار نیکو و آن دو میانه زشت دوازدهم عکس آن
سیزدهم آنکه ذات و مرتبه چهارم زکی و آن دو میان دو چهاردهم آنکه ذات و صفات و مرتبه اخیره ناپسندیده و کردار ترکیه شده
پانزدهم آنکه جز صفات باقی غیر زکی باشد شانزدهم آنکه صفت و کردار زشت باشد دون آن دو و این اقسام بحسب کلیه
محل است و اما با ملاحظه جزئیات هر محل و اختلاف آنها در ترکیه و عدم آن چه شود که بعضی صفات نیکو و بعضی زشت و پاره افعال ممدوح
و پاره مذموم پس حصر آن نتوان کرد و تمامی اقسام مذکوره موجود و مشاهد است و تغییر هر مرتبه و تبدیل آن بطرف مقابلش محسوس و مشاهد
است و این در غیر مرحله ذات در نهایت وضوح و ظهور است چه از ریاضات شرعیه و مجالست علما کاملین است کسب اخلاق مرضیه
و اختیار افعال حمیده کردن و از فرو رفتن در ملاذ و مشتهیات نفسانیه و معاصی مهلکه و مجاورت اهل فسوق و فجور و ابناء جهل و ضلالت
تبدیل شدن صفات خوب بزشت و نیکو دانستن و کردن کارهای قبیحه شایع و هر ذی شعور آن را دیده در خود یا در غیر یا شنیده بنحوی که جای
انکار نیست و اما تغییر ذات از سعادت بشقاوت و از شقاوت بسعادت پس در امکان و وجودش اگر چه فی الجمله خفائیست لکن بعد
تامل معلوم میشود که شبهه در آن از ضعف ایمان و کوچک دانستن قدرت حق تعالی است و ندانستن حکم و آثار و فواید آداب و
احکام شریعت چه این کیمیای اکبر و اکسیر احمر را چنان تربیت داده که اشتغال بآن بنحوی که فرموده و دستور العمل داده برداشته است تمامت
مفاسد و معایب خارجیه و جوارحیه و اخلاقیه و ذاتیه انسان را چه تعجب است از آن قدرت که خود کیمیا را چنان اثر داده که بملاقات در آنی
مقدار بسیاری از آهن را با آنهمه کثافت و خباثت ذاتی زر نماید و مزاج طلائی که در اعتدال از همه فلزات بهتر و از طول مدت و امتداد دهر
کاهیده نشود ببخشد اینکه همین مقدار اثر را در کیمیای درست کرده خود گذارد با آنکه چه نسبت است این با آن و خاک را با کوه درخشان و ذره
را با مهر تابان و در اخبار ائمه طاهرین علیهم السلام اشاره باین مرام شده در موارد بسیار که مقام ذکر آنها نیست و در بسیاری از ادعیه وارد

شده این مضمون که خداوند اگر اسم مرا در دیوان اشقیا ثبت فرموده محو کن و در دفتر سعدا ثبت نما بدرستیکه تو آنچه را خواهی محو
کنی و آنچه را خواهی ثبت میکنی و اما تزکیه کننده پس پوشیده نماند که خداوند گاهی تزکیه را نسبت بذات مقدس خود داده چنانچه
میفرماید ولولا فضل الله ورحمته ما زکی منکم من احد ولکن الله یزکی من یشاء اگر فضل و
رحمت خدا نبود احدی از شما تزکیه نمیشد ولکن خداوند است که هر که را خواهد تزکیه میکند و گاهی آنرا از فعل نبی خود شمرده و از آداب
رسالت و دستور العمل تبلیغ او قرار داده چنانچه در آیات سابقه گذشت و گاهی آنرا بانسان مکلف نسبت داده و از تکالیف او
شمرده چنانچه میفرماید ونفس وما سویها فالهمها فجورها وتقویها قد افلح من زکیها قسم بجان و آنکه او را
درست و تسویه نمود پس الهام کرد باو مصالح و مفاسد و اسباب عصیان و پرهیزکاری او را که رستگار آنکه تزکیه کرده آنرا و مثل این آیه
است آیاتیکه نسبت داده شده در او تزکیه ببعضی از افعال عباد چون آیه صدقه سابقه بنا بر آنکه مراد آن باشد که بگیر از اموال ایشان صدقه
را که تزکیه میکند ایشان را یا صدقه آنجنابی که تزکیه بکند ایشان را که در او اشاره بشروط و آداب او شده باشد و اینکه از هر صدقه این کار بر نیاید
و از این آیات مستفاد میشود که تزکیه برای انسان میسر نشود مگر بفعلی از جانب خداوند و عملی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و کرداری
از خود مکلف و ترتیب آنچه متعلق باو است از تزکیه گاهی ابتدا کردن بتزکیه ایمانست که از قوت آن صفات پسندیده شود و از روی
آن کردار نیکو و واداشته شود بتزکیه امور خارجیه و گاهی بعکس آن از امور خارجیه شروع کند و بتزکیه ایمان ختم نماید و اگر ایمان تزکیه شد
و بکمال رسید که نشود مگر بایقین راسخ حاضر در قلب مشعلی باشد افروخته بلکه آفتابی فروزنده که صاحبش مشاهده کند تمامی نیک و
بد و نفع و ضرر و صلاح و فساد دنیوی و برزخی و اخروی همه کارها و گفتارها و فکرها و علمها را پس جا ندهد در دل مگر نیک را و فرمان ندهد
جوارح را مگر بکار نیک حقیقت صفات حسنه که همه ثمرات آن درختند در نفسش پیدا شود هر چند هر یک را نشناسد و نداند که از کجا
و چه اورا خواهد برد و در بکار بردن آنها رنجی و زحمتی بر او نباشد بلکه بغایت مسرور شود و لذت برد و شرح این دو راه برای تزکیه و شروط
او در کتاب مجید و آثار امنای او است و علماء راسخین هر یک باندازه خود مقداری از آنرا بیان فرمودند و ما اجمالی از آنچه متعلق به
صدقه است ذکر کنیم با اشاره تبرکا بکیفیت تزکیه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و رسیدن این نوع نفع آنجناب به بنی آدم بلکه به
تمام عالم پس در اینجا دو مقام است مقام اول در کیفیت تزکیه آنجناب بنحو اجمال بر ارباب بصیرت و هوش مخفی نماند اولا
که مقصود بیان تزکیه کردن آنجناب است خلق را بوجود جسمانی و ظهور در این عالم ظلمانی نه آنچه از آن وجود معظم رسیده بموجودات
سفلی و علوی در سایر عوالم و خواهد رسید بعد از مردن تا روز قیامت و ثانیا که چون گذشت که تزکیه هم بمعنی تطهیر آمده که
پاک کردن و بردن قذارت و نجاست صوری و معنوی باشد و هم بمعنی نمو و ترقی و زینت دادن محل تزکیه بآنچه شایسته او است
و در آیات گذشته که تزکیه را یکی از مناصب چهارگانه آنجناب شمرده منفرد آن ذکر تطهیر چنانچه در آیه صدقه هر دو را فرموده پس مراد
از تزکیه تمام معانی او باشد و ثالثا تزکیه کردن آنجناب مر خلایق را هم بوجود شریف است و هم بکردار و هم با وامر و گفتار
اما اول پس واضح است که مقتضای کردارهای سفهاء بنی آدم از پرستیدن چوب و سنگ و آهن و مس و طلا و نقره و ستاره
و گوساله و غیر اینها و ریختن خونهای حرام و خوردن مال ضعفاء و ایتام و فتنه و فساد در زمین خصوص در ایام جاهلیت و زمان پیش از
بعثت در میان قبایل عرب که بجهت یک سخن یا یک کار چها در نزد آنجناب سالهای بسیار خونها ریخته و مالها برده و نیز آثار و خواص
کواکب منحوسه و حرکات افلاک نزول عذابهای گوناگون و گرفتن خداوند است اهل زمین را بانواع بلاها و دردها که غالبا عادت
باری تعالی جاری شد بر هلاک و عذاب ایشان بفاسد کردن قوام حیاتشان از آب و هوا و نبات و حیوان که سبب شد برای

و باد و طاعون و جبار و امراض عامه و قحط و غلا یا فساد و نفاق که سبب باشد برای اختلاف قلوب و منافرت و مجانبت از یکدیگر
که سبب شود از برای رفتن تمامی خیرات و برکات که از اجتماع قلوب و ائتلاف دلها بر خاسته میشود و اگر با تدبر نظر کند در حال آن
زمان خواهد دید که بیشتر اوقات یکی از آن بلاها مبتلا بوده و از آن روز که آن وجود مبارک خاک را بقدم خویش مشرف فرمود پاک شد
هوا و آب و زمین از قذارات معنویه و اسباب هوا و امراض عمومیه و آسمان از تاثیرات منحوسه برداشته شد عذابی که برداشتن
او است اگر از آن قسم باشد و خود آن اگر با سباب ظاهره نباشد چون مسخ و خسف در کلام مجید اشاره باین مقام شده وما کان
الله لیعذبهم وانت فیهم نیست خدا را که عذاب کند ایشانرا و حال آنکه تو در میان ایشانی و در اخبار متواتره است که اگر نبودی زمین
بی امام باشد و حجت او را و نباشد خلق را بجود فرو برد و فی زیارات وارد شده که بسبب شما خداوند دور میکند سختی را از ما و بسبب شما
نموده بند ذلت را از گردنهای ما و بسبب شما بیرون میاند زمین درختان خود را و بسبب شما بیرون میدهد درختان میوه های خود را و بسبب شما
نازل میکند آسمان باران خود را و روزی خود را و بسبب شما برطرف میشود بلاها و براین نسق فقرات بسیار است وفی قصص غزوه اوطا
با انصار فرمود آیا شما بر کناره دوزخ نبودید پس نجات داد شما را خداوند از آن بسبب من گفتند آری فرمود آیا دشمنان یکدیگر نبودید پس
دلهای شما را بیکدیگر الفت داد بسبب من گفتند آری امالی قدس پس هویداست که با اعمال آن جناب از نماز و روزه و تضرع و
گریه و دعا و بیداری شبها با آن سجده های طویله و مناجات متصله و نظایر آنها که اتم و اکمل و انفع از عبادات هر موجودی بود و تا بلاد
دارا بود آنچه را خدایتعالی در آنها میخواست و دوست میداشت مترتب بود تمام فواید و منافع و برکات و خیرات که برای آن اعمال مقرر
شده حتی در اخبار متعدده است که اگر یک چشم گریانی در میان امتی باشد خداوند بر آن امت رحم میکند بسبب آن گریه و برای هر یک بهتر
و بیشتر از این رسیده و معلوم است که آن ثمرات را برای اعمال مقبوله امت فرموده اند و فضل هر عمل جزئی آنحضرت بر فضل اعمال تمام امت
چون فضل خود آن جناب است بر ایشان و اگر ضربت امیرالمؤمنین علیه السلام روز خندق بهتر شده از عبادت جن و انس البته اعمال
آن حضرت بر همین رقم باشد اگر برتر نباشد پس آنچه از شرور آسمانی و زمینی در همه انواع و اصناف که بالاخره دامن گیر بنی آدم است در
حکمت بالغه رفعش معلق بر یکی از آن عبادات است البته بعمل آنجناب رفته چنانچه فرموده اند اگر نبود اطفال شیرخوار و پیران رکوع گذار و چهارپایان
بی ازار هر آینه ریخته میشد بر شما عذاب و همچنین آنچه خیر و برکتی که آمدنش معلق بر آنها باشد که تمام آن بسبب اعمال آنحضرت آمده خصوص
دعاهای شب و روز که در نماز و سجده و سایر حالات تا حال احتضار بلکه در حال خوابیدن در قبر مطهر ترک نفرمود چه بلاها و شرورهای دنیوی
و اخروی برای تمام امت در بعضی و بعض آنرا برای باقی خواستند و باجابت رسید پس همه را در بعضی مراتب تطهیر و ترکیه نمود و ذکر شواهد آن
از آثار بیرون رفتن است از وضع کتاب و از این بابت تاثیر کردن حالات و صفات و افعال حمیده پسندیده آنجناب در دلهای
آنانکه مشاهده میکردند با تامل و بصیرت نه از روی عناد و غوایت پس ملتفت میشدند بقباحت صفات و کردار ناشایسته و نیکی مقابل
آنها پس خود را از آنها دور و پاک میکردند و باینها زینت میدادند و تاثیر این قسم تطهیر و ترکیه در بسیاری از دلها بیش از تاثیر امر و نهی است
در آنها و لهذا فرموده اند بخوانید مردم را بسوی خداوند بکردارهای خود نه بزبانها و این راه مستقیمی است برای دفع اخلاق رذیله و قبایح
افعال قبیحه و کسب خلاف آنها و آن نشود مگر با معاشرت تمام با دارای تمام و جامع جمیع کامل آنها و منزه از همه مذموم ناپسند آن در
مدتی با التفات بحرکات و سکنات و اطوار و حالات و صفات او بنظر دوستی و قصد کسب و تعلم که البته بی کلفت گفت و شنید چنان
تاثیر کند و چنین مصاحبرا شبیه او نماید که هر که او را ببیند گویا که او را دیده و اگر خردمند با هوش باشد که بدقایق حالات و کردار آن کامل از جمیع
جهات بر خورد در تصدیق به نبوت و برسالتش محتاج بآوردن معجزه و خارق عادت یا بشارت و اخبار انبیاء گذشته نباشد چنانچه در مجلس

بری شده که در بین اهل دانش و بینش بوضوح پیوسته است از این راه در نهایت اتقان و احکام است پس گرد از تطهیر فرموده و ابقای بعضی از از
شرک و کفر و نفاق و فرق تفرقه فرموده و بیت داده توحید و اخلاص و ایمان چنانچه دیگر از پاک نمود و ابقاء بر رذایل و بنوه داد و ابقای فضایل و
داخل بلکه اگر مصاحب دار انشود لا محاله دار انشود و از مجاورت او نیک و بد را تمیز دهد و از ظلمت جهل بیرون آید و شاید در وقتی لعنت
شود و تأثیر کند و اگر نکرد از نقل و حکایتش دیگران و تزکی و پاکیزه شوند **و اما ستیم** که تزکیه کردن آنجناب باشد مردم را به درآوردن ایشان
از ظلمت جهل و شرک و کفر و ریا و حسد و شک و نفاق و بغض و عداوت و بخل و کبر و غفلت و طمع و حرص در رغبت و قرین نمودن بنور ساختن
علم و ایمان و محبت و یقین و صدق و الفت و سخاوت و فروتنی و مراقبت و استغناء و زهد و قناعت بطریق تکلم و بیان و گفتن و دادا
برهان و ظاهر ساختن بدی و مضار آنها و منافع بیشمار اینها بحکمت و موعظه و مجادله با برهان پس آن نتیجه رسالت و غایت نبوت بود که تمام
مجهود خویش را در آن صرف نمود و هر کس هر وقت آنچه شایسته و سبب تزکیه او بود مضایقه نفرمود و نزدیک را از داشتن آن معایب
چون فرمان نمی برد از خود میراند و دور را و گرفتن این مناقب چون اطاعت کرده بود بخود میخواند برای هر عملی از خوردن و آشامیدن و راه
رفتن و خوابیدن و گفتن و شنیدن و تنظیف و مصاحبه و سواری و مراوده و نشستن و معامله و نظر کردن و متابعت و تفکر و عطا
لباس و فراش و نظایر آنها آداب و شروط واجبه و مسنونه مقرر فرمود که مواظبت هر مرتبه از آن در مدتی سبب است از برای درجه از
درجات تزکیه و نباشد درجه از آن که معین نفرموده باشد چگونگی رسیدن به آن را از فزاولت آن امور و در حجة الوداع فرمود هیچ چیز نیست که
نزدیک کند به بهشت و دور کند از دوزخ مگر آنکه شما را به آن فرمان دادم و هیچ چیز نیست که شما را نزدیک کند بدوزخ و دور کند از بهشت
مگر آنکه باز داشتم شما را از آن **و** مفسران گفتند در تفسیر قول خداوند در باره پیغمبر صلی الله علیه و آله **و یزکیهم** یعنی امر میکند شما را با خلاق
و افعالی که بآن زکی و پارسا باشید و بعضی گفتند شما را جمع میکند و عدد شما را بسیار میکند بدعوت و الفت دادن و اظهار معجزات کردن
چنانچه میگویند **فَکَی الزّرع** در وقتیکه زرع نمو کرد و بعضی گفتند گواهی میدهد بر زکات و طهارت شما چون تکالیف او بجای آورید و شما را
زکی خواند یعنی در روز قیامت در موقف حساب شما را تزکیه کند و شهادت دهد بر نیکی چنانچه گویند زید عمرو را تزکیه کرده در محضر حاکم شرع یعنی
گواهی داد که او عادل است و این در معنی درست اما از سیاق آیه دور مگر آنکه مستثنی کلامی باشد صادر از اهل عصمت علیهم السلام و اما
کفیم از تطهیر و تزکیه کردن آن حضرت بملاحظه نوع بشر و سایر موجودات است و اما تطهیر و تزکیه و بردن فساد و دادن برکت بالنسبه با جاء
اشخاص و اشیا پس در حصر در نیاید و کتب سیره نبویه و معاجز آن جناب متکفل است پاره از آنها را مثل آنکه هیچ حیوان از سواری نمیشد
مگر آنکه در آن سن میماند و پیر نمیشد و آب دهان مبارک در کوزه یا چاهی یا چشمه می انداخت مگر آنکه شیرین و خوشبوتر از مشک و اگر کم
بود زیاد میشد یا اگر در آب شور میگذاشت شیرین میشد و هر کوچه عبور میکرد و بعد از دور روز از استشمام بوی عطر میفهمیدند که از آنجا گذشته و اگر
دست به پستان گوسفندی میگذاشت که شیر کم یا هیچ نداشت شیرش چنان زیاد میشد که صاحبش را غنی میکرد و حال درخت خار دار
و بی خار نیز چنین بود بلکه **در** کافی و امالی مرویست در خبری طولانی که مواعظ خداوند است جناب موسی علیه السلام را بعد از وصیت
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و بیان پاره از صفاتش ای موسی او امی است و بنده الیست راست گفتار و کردار برکت داده شده
برای او در هر چه دست بر آن گذاشته **مقام دوم** در کیفیت تزکیه کردن صدقه صاحب خود را بمعنی دوم که مقابل تطهیر است بر
سالکان صراط مستقیم دین قویم **پوشیده** نماند که هیچ رفیقی در دنیا و دری و معینی در همسفری نزدیکتر و مهربانتر و پایدارتر و بهتر برای انسان
قاصد سفر بسوی خداوند تبارک و تعالی از طعام و شراب نیست اگر مراعات شود در آن آداب و شروطیکه در خود آنها و صفات هر
یک و کیفیت و وقت و مقدار خوردن و نوشیدن آنها در شریعت احمدیه و قانون محمدیه و منهاج علویه صلوات الله علیهما و آلهما مقرر

شده پاره واجب و پاره اگرچه مستحب اما شرط است در رسیدن بسیاری از مقاصد بزرگ زیرا که از آن طعام و شراب بعد
از طبخ و تصفیه متولد شود خون نیکو متولد شود و از صافی آن بخار لطیفی که آن را روح حیوانی گویند و مرکب سواری انسانیت بود دیگر به
اینها باید و ساری در جمیع اعضاء و جوارح شود بتوسط رگها و چون رعایت شود در آنچه مقرر شده نوری شود ساطع و ضیائی لامع
که روشن شود با او تمامی اعضاء و اجزاء او از گوشت و پوست و استخوان و غیرها و آنها را سبک و بانشاط کند در سیر مقصد و در جا
نفس مرکبی پیدا شود در جوار و سبک سیر و تندرو و مطیع و بی کلفت و بی شرارت و رام و قانع که هر وقت خدمتی باو یا یکی از
جوارحش رجوع نماید با تمام نشاط و خفت و رغبت و چالاکی از عهده برآید و در روشنائی آن نور جز حق نگزیند و جز حق نخواهد و نشنود
و جز حق نگوید و باطلی که در صورت حق درآید براو مشتبه نشود و بقباحت و سوء عاقبت قبایح برخورد و از ذکر حق مسرور شود و در
سویدا قلبش جای گیرد و چون روح و جوارح و قوی طیب و پاکیزه شد هر خلق و صفت و کردار و گفتار پاکیزه و طیب البته از آن
آنها خواهد بود چنانچه خداوند میفرماید الطیبات للطیبین و اگر دارا نشد غذا پاره از شروط لازمه خصوص حلیت را اگر
چند جامع باشد همه آداب و سنن را بلکه صاحبش را نیز حظی باشد وافر در علم و عمل جوارح آن بخار متکون از آن غذای ناشایسته بخاری
شود تیره و تار و فرو گیرد تیرگی او دل و سایر اعضاء و اجزاء را تا بآن حد که اگر نور حق و شعاع دانش چون آفتاب باشد در وسط سما
بگوشش رسد مقدار سر سوزنی از قلب آلایش را روشن نکند بلکه بر ظلمت و تیرگیش بیفزاید چنانچه خداوند میفرماید و لا یزید الظالمین
الا خسارا و اگر بیند از او نفرت گیرد و در نظرش مستهجن و قبیح آید عبادت را باری داند گران و بقدر قوه گریزان باشد از آن و چون
بجای آرد لذتی نبرد و خیری از او نبیند جسدی سازد بیجان و متحیر بلکه در دل ایراد کند در قرار دادن آن از خواندن و شنیدن شعر فاسق
بی ایمانی آنقدر لذت برد و نفسش در طرب آید که عشری از آن از عمرش از شنیدن و خواندن کلام یزدان و امثالش نبرده و حال آنکه در وصف
قرآن فرموده بهترین قصهها و نیکوترین صحبتها و نور و نظایر آن از اهل حق بالطبع منزجر و فراری چنانچه ملائکه از شنیدن صدایش هنگام
دعا در تضرع و زاری اینهمه خیر و برکت و این همه شر و نکبت از مصاحبت و رفاقت این رفیق روحانی باشد و نهانی انسانیت
و اگر کسی چیزی در فکر خود افتد یا در مقام تجربه و فهمیدن صدق و کذب و صحت و سقم این مطلب برآید در طریق [illegible] بجودن آنچه را در جوف
خویش فرستد از حرمت و شبهه و نجاست از دانای پرهیزکار بپرسد و عمل نماید بحس و عیان مشاهده خواهد کرد صدق این مدعی و بالاتر
از آن را محتاج نشود بآوردن شاهد و دلیل از کتاب و سنت و لکن بیخبران غافل از این امر مهم آگه باید تمام قوه را در انجام او صرف
نموده چاره از دیدن و شنیدن آنچه رسیده از اهل عصمت علیهم السلام در تصدیق آنچه گفتیم نباشد پس پاره از آنها را ذکر کنیم آنگاه
بر سر مقصود رویم از جناب صادق علیه السلام مرویست که کسی بسلمان گفت کدام عمل افضل است گفت ایمان بخداوند و نان حلال
ق حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کسی که حلال بخورد می ایستد بر سرش ملکی که استغفار میکند برای او تا فارغ شود ق فرمود چون لقمه
بیفتد از حرام در جوف بنده لعنت میکند او را هر ملکی که در آسمان و زمین است و مادامیکه آن لقمه در جوف او است نظر نمیکند خداوند به
سوی او و کسیکه بخورد لقمه از حرام پس بتحقیق که برگشته با غضبی از خداوند یعنی غضب خداوند براو ثابت شد پس اگر توبه کرد خداوند توبه اش
را قبول میکند و اگر مرد بی توبه پس آتش سزاوارتر است باو ق فرمود کسی که بخورد حلال چهل روز نورانی میکند خداوند دلش را ق فرمود
کسی که بخورد از حلال دلش صفا پیدا میکند و رقیق میشود ق فرمود کسی که بخورد از حلال که بزحمت دست خود پیدا کرده باز میشود برای او درهای بهشت
از هر دری که خواست از آنها داخل میشود ق بروایتی روز قیامت در اعداد انبیاء است و میگیرد ثواب انبیاء را ق فرمود طلب حلال
واجب است بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان ق فرمود عبادت هفتاد جزو است و افضل آنها طلب حلال است ق فرمود از برای خداوند

مثل است که بنا میکند بر بیت المقدس پس هرکه حرام خورد قبول نمیکند خدا عبادت او را حتی رد میکند ق فرمود عبادت با
خوردن حرام مثل بنا است بر ریگ ق فرمود هرکس میخواهد دعایش مستجاب شود پس پاکیزه کند خوراک و پوشاک خود را ق فرمود
بآن کسی که عرض کرد بآنجناب که دوست دارم دعایم مستجاب شود پاک کن یعنی از نجاست و حرمت خوراک خود را و در شکم خود داخل
مکن حرام ق فرمود ترک یک لقمه حرام محبوبتر است نزد من از دو هزار رکعت نماز مستحبی ق فرمود هرکس یک لقمه بخورد از حرام قبول نمیشود
از او نماز چهل شب را بدرستیکه یک لقمه میرویاند گوشت را ق امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود زبان ظاهر میکند دل را یعنی بر در سینه
در او است ق بروایتی از دل میکشد و بیرون میآورد و قوام دل بغذا است پس نظر کن که بچه غذا میدهی دل خود را و جسد خود را که اگر حلال
نباشد قبول نمیکند خدا او را نه تسبیح تو را و نه شکر تو را ق سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا چون خواهش نمود از آن قوم که ساکت شوند
تا ایشان را موعظه کند و حجت را تمام نماید قبول نکردند که ساکت شوند پس بایشان فرمود وای بر شما چه ضرر بر شما میرسد از اینکه گوش دهید بمن و بشنوید
سخن مرا و جز این نیست که میخوانم شما را براه راست پس هرکه مرا اطاعت کرد از رستگاران است و هرکه مرا فرمان نبرد از تباه شدگان است و همه شما
سر پیچانید فرمان مرا گوش نمیدهید سخنم را پس بتحقیق که پر شده شکم شما از حرام و مهر کرده اند بر دلهای شما ق کتاب عدة الداعی از بعضی ائمه علیهم السلام
روایت کرده که فرمود زنهار از فضول غذا اما زیرا که داغ قساوت بر قلب میگذارد و جوارح را کند میکند برای طاعت و کر میکند دل را از شنیدن
موعظه و ظاهر آنست که فضول غذا شامل باشد زیادی مقدار و لذت و شبهه و حرمت را که در قوام حیات احتیاجی باستعمال آنها نباشد ق
مسیح علیه السلام فرمود براستی میگویم برای شما که خیک که سوراخ نباشد اولی است که ظرف عسل شود و همچنین دلهائی که سوراخ نکرده آنرا خواهش
های او و چرکین نشده بطمع و قساوت که پیدا کرده بسبب نعمتها پس نزدیکتر است که ظرف شود برای حکمت ق فرمود نخورید تا گرسنه شوید و چون
گرسنه شدید بخورید و سیر نشوید زیرا که اگر سیر شدید گردنهای شما کلفت و پهلوهای شما چاق میشود و پروردگار خود را فراموش میکنید ق رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود کسی که غذایش کم باشد بدنش صحیح و دلش صفا یابد و کسی که غذایش زیاد شد بدنش رنجور و دلش قساوت پیدا کند ق جناب
صادق علیه السلام فرمود دلی مانند کسی که بخورد مال مؤمنی را بحرام ق فرمود هیچ چیز نیست که ضررش بیشتر باشد برای دل مؤمن از زیاد خوردن
که او دو چیز آورد قساوت قلب و هیجان شهوت ق امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود زنهار از سیری که او سخت و درشت کننده است دل را
و کسالت آورنده است برای نماز و فاسد کننده است جسد را ق کتاب حدیث قدسی است که دل سخت از من دور است ق رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود دور ترین مردم از خدا کسی است که قساوت قلب دارد ق حضرت باقر علیه السلام فرمود گناهان همه شدید اند و سخت
ترین آنها آنست که روئیده شود بر او گوشت و خون زیرا که او یا مرحوم است یا معذب و داخل بهشت نمیشود مگر پاکیزه گویا مراد آن باشد که
چنین شخصی هرچند مرحوم باشد باید در برزخ یا در دوزخ آنقدر معذب شود که آن گوشت روئیده از حرام گداخته شود تا برای رفقای
بهشت که در او جز پاکان و پاکیزگان نروند پاکیزه شود ق امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ششم از شرایط توبه آنکه بگدازی گوشتی را که روئیده
شده از مال حرام باندوه تا آنکه بچسبد پوست باستخوان و بیرون بیاید میان آنها گوشتی تازه ق جناب موسی علیه السلام مردی را
دید که تضرع میکرد نهایت و دعا میکرد و دستها را بلند کرده تجرد لابه مینمود پس وحی بآنجناب رسید که اگر چنین و چنان کند هر آینه مستجاب
نکنم دعای او را زیرا که در شکمش حرام است و بر پشتش حرام است و در خانه اش حرام ق حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرکس چهل
روز گوشت بخورد قلبش سخت میشود ق امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود از اعظم شقاوت سختی دل است ق فرمود خشکی چشم و سختی دل و حرص
بر دنیا از علامت نفاق است ق جناب باقر علیه السلام فرمود بنده را عقوبتی نکردند شدیدتر از سختی دل ق جناب صادق علیه السلام
فرمود که خوردن جوز موروث ماده صفرا است و دهن را بدبو میکند و خلق را بد میکند و موروث است حرص و سختی دل و کمی رأفت و رحم را

تا آنکه این بشود از کشتن فرزند و پدر و مادر خود و از کشتن خوبان و مؤمنین خود و در خصوص بسیاری از غذاها و میوه‌ها وجوب خواص قلبی و نفسانی
ایمانی رسیده مثل آنکه انار دل را نورانی کند و نیکو نماید و وسوسهٔ شیاطین را ببرد و انگور غم ببرد و خلق را نیکو کند و نفس را پاکیزه نماید و غضب را
بنشاند و به دل را جمع کند و سخاوت و شجاعت آرد و ذهن را صاف کند و پر کند از علم و حلم و از کید شیطان نگاه دارد و جهل را ببرد و حکمت بر
زبانش جاری کند و خلق را نیکو نماید و محبت در دل برویاند و زیتون غضب را ببرد و خوردن آب کاسنی توفیق نماز شب آرد و عدس
رقت دل آرد و هریسه چهل روز شوق عبادت آرد و سداب عقل را زیاد کند و سرکه عقل را نورانی و زیاد و ذهن را محکم و دل را زنده کند
و کدو حزن را ببرد و عقل را بیفزاید و خرما شیطان را دور کند و مقابل آنها نیز در بسیاری از غذاها وارد شده که دل را بمیراند و حماقت و بلاهت آرد
و غیرت حافظه را ببرد و قلب را سخت و شدید کند و ایمان را ببرد و عقل را زایل کند و نظایر آن که در محلش مشروح و مفصل است و خداوند تبارک
و تعالی منت گذاشته بر بندگان که حلال کردیم برای شما طیبات را و حرام نمودیم بر شما خبائث را پس در میان غذاها قطع نظر از رسیدن فرمان
الهی طیبی باشد و خبیثی و آنچه را امر بخوردن فرمودند یا منع کردند از آن بر پاکیزگی و خباثتش بیفزاید و هرچه از طیب و خبیث متولد شود البته طیب و
خبیث باشد و نشود که از طیب خبیث و از خبیث طیب درآید پس آنکه جز طیب چیزی نخورد گوشت و پوست و استخوان و خون و سایر رطوبات
حتی منی او بجهت ثمرهٔ خودش که مبدء وجود انسانیست و از او نطفه در رحم منعقد میشود و روح نباتی و حیوانیش که از نتایج اوست و سایر قوی و حواس داخله
و خارجه همه طیب شوند پس بسبب شوند از برای طیب نفس چه جوارح و اعضا که خدام و آلات اویند و پاک و پاکیزه شدند و بسبب سرایت در آنها روشن
جز بجنس خود بچیزی میل نکنند و لذت نبرند و رغبت بسوی او نروند پس زبان گشاده نشود بطبع خود مگر بگفتار با فایده در دین و دنیا و گوش فرا داده نشود
مگر بکلامی که خالی باشد از همه مضار و ذائقه لذت نبرد مگر از حلال طیب و چشم را خوش نیاید مگر نظر بآنچه خدا را از آن خوش آید پس نفس را جاذب
نباشد جز بر دین اضجاع بلکه نور آنها کم کم بر او بتابد و در او سریان کند و طبیعی آنها طبیعی او شود و تمام میل و خواهش او در مطلوب آنها شود و چنانچه
از خوردن پاره‌ای از غذاهای لذیذ و اقسام خمر پاره‌ای از ادویه و معاجین قوه شهویه و غضبیه قوت گیرد و در نفس چنان میل در رغبت رسیدن بانواع
لذاید و محرمات پیدا شود که از مال و دین و ناموس دست برمیدارد و همچنین در نفرت و غضب بر مزاحم واقعی یا خیالی در حصول مقاصد دنیوی خود
همچنین از خوردن پاک پاکیزه همین مرتبه شوق و رغبت پیدا شود در تحصیل خیر و کارهای خوب و کراهت و نفرت از مخالفت مطلوب پس این کمال لذت
بردن از نماز و گریه و دعا و کرم و عطا که آن بیرد از خوردن الوان غذا و جمع حطام دنیا و نخوت بر مساکین و فقرا و آنچه گفتیم ظاهر شد که در آن درات که
درخت و گیاهش تربیت شوند از نجاسات بلکه بیشتر جزء ارضی آن از آنهاست خواه بود پاره‌ای یا تمام مفاسد باطنیه و ضررهای غذائیه آن قذارات
پس داخل شوند در سلسلهٔ آنچه محتاج باشند به تطهیر و تزکیه و زنهار از مغرور شدن بکلام آنانکه گویند تمام آثار و خواص اشیاء تابع صورت هرچیز
صورت که درآمد خواص آن صورت برای او حاصل شود و خواص صورتیکه سابق داشت از او برود مثل آنکه غذا فضله شود و فضله خاک و خاک گیاه
و گیاه گوشت و شیر و در هر مرتبه دارای منافع و مضار اوست از مرتبه سابقه برای چیزی همراه ندارد و همچنین آنچه در ظاهر شرع رسیده از مطهر بودن استحاله
که اگر فضلهٔ آدمی خاک یا کرم و سگ نمک و بول جزء انسانی شود پاکست چه آنانکه حکمت شان الهی و کیفیت خلقت آثار تمام اشیاء را بمشاهده و عیان
بینند پاره‌ای از آن را گاهی تجربه و گاهی عقل این و آن در مقامات بسیار بتصریح و اشاره بیان فرمودند آنچه را دعوی کردیم مثل آنچه رسیده در حرمت
حیواناتی که نشو و نما کردند از فضلات و نجاسات که آنها را جلاله میگویند بلکه نجاست عرق آنها و حرمت حیوانی که پرورش یافته از شیر خوک بلکه
نسل آنها و حرمت حیوانی که وطی کرده آن را انسان فی حضرت رضا علیه السلام بمحمد بن سنان نوشت که خداوند حرام کرده درندگان از مرغ و
وحوش را برای آنکه ایشان میخورند از مردار و گوشت مردم و فضلهٔ انسان و چیزهای شبیه آنها است فی عمر گفت پاکیزه ترین گوشتها گوشت مرغ
خانگی است حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده چنین است و خوک مرغها است یعنی بجهة خوردن نجاسات فی رسول خدا صلی الله علیه و آله

بهترین غذای پاک آنچه است میل کند چند روز او را می‌بستند آنگاه میل می‌کردند و در کتاب مصباح الشریعه و الفتوح مرویست از جابر بن عبد الله انصاری از
رسول خدا صلی الله علیه و آله که خوراک خوک پرهیز بکنند اصحاب الکهف پس هیچ کس در آنجا نبود از آب آن مطهر نمود بیرون آمد تا اکنون چیزی که مبادا اشتها
را حمل آن نمیکنند اجتناب باید کرد و در حدیث امیر المؤمنین علیه السلام مرویست فرمود اگر قطره شراب در دریا افتد آنگاه خشک شود و در جای آن گیاه روید و از آن
گوسفندی بخورد از شیر آن نخورم و جناب رضا علیه السلام فرمود چنانچه در کتاب علل الشرایع و عیون الاخبار روایت شده که خداوند حلال کرده گاو
وحشی و غیره را از اصناف آنچه خورده میشود از وحوش حلال زیرا که غذای ایشان منکر نیست و نه حرام و نه یکدیگر را ضرر میرسانند و نه آدمی را اذیت
میکنند و نه پلید هستند و کره المطلقه مکروه شده گوشت استر و خر اهلی بجهت حاجت مردم به پشت آنها و بکار بردن آنها و ترس از تمام شدن بجهت
کمی آنها نه آنکه سبب کراهت قذارت باشد در خلقت آنها و نه قذارت غذای آنها است و همین خبر شریف کافی است در اثبات مدعی و بیان
قذارت و کثافت و کراهت با حرمت اصل و آنچه از او پدید آید هر چه بصورت دیگر در آید بلکه در این خبر اشاره شد باینکه خوردن گوشت درنده
صفت درندگی و محبت اذیت کردن خلق آورد و غیره در آن خبر است که خداوند خوک را حرام کرده بجهت بد خلقتی او که قرار داده او را موعظه برای خلق
و عبرت و سبب ترسیدن و دلیل بر آنچه مسخ شده بر صورت او و بجهت آنکه غذای او پلیدترین پلیدیها است بلکه فرمود و نه جایز است پوشیدن سنجاب
در حال نماز زیرا که او حیوانیست که گوشت میخورد و لکن بسیار ... قذارات پلید و ضرر دین یا عقل و نفس بسبب کسب قذارت و ضرر شود و چنانچه
نهی رسیده از خوردن در سفال مصری و حضرت رضا علیه السلام فرمود نخورید در سفال مصر و نشوئید سر خود را به گل او زیرا که او مورث ذلت
است و غیرت را میبرد و در کتاب مطهر آب فرات وارد شده که اگر گناهکاران را غسل میکردند شفا بود از هر دردی و قریب آن در باب تربت
مطهره وارد شده بلکه با نظر دیدن چشم گاهی اثری پیدا شد پس چگونه جای انکار تأثیر کردن چیزی است که عمده قوام چیز دیگر است در
آن و پیدا شدن خاصیت آن در این با آنکه در بسیاری از موارد محسوس و مشاهد از باب سحر و اعمال بسیار است مترتب بر آن که تخم گیاهی یا
برگ آن را بعضی چیزها آلوده یا ترتیب کرده یا در ظرف مخصوصی گذاشته و آثار عجیبه و بسیاری از خواص آن چیزها دیدند و خلاصه آنچه گفتیم میتوان گفت چند
چیز است **اول** آنکه غذای حرام دل و سایر اعضا را خبیث کند و صفات مذمومه آرد خصوص قساوت قلب که چون حب دنیا و شر بحرام الخبائث
و مورث سایر اخلاق رذیله است چه با سختی دل هرگز از آیات الهی و کلام مجید و آثار اهل عصمت علیهم السلام و مواعظ علما منتفع نشود و بهره نبرد و سخنی در او
اثر نکند و با انجمال حسی در صفات حمیده حسنه چه رسد باینکه دارا شود پس ناچار با اضداد آنها متصف شود و گذشت که صاحب قلب قاسی دورترین
مردم است از خداوند و بنده به هیچ عقوبتی مبتلا نشده بدتر از آن و حضرت سجاد علیه السلام فرمود از معاصی که باعث حبس باران آسمان است جور
حکام است و قساوت قلب و حضرت صادق علیه السلام فرمود دعا با قساوت قلب مستجاب نمیشود و جناب عیسی علیه السلام فرمود مریض شده
قلب مرضی سخت تر از قساوت و چون دل که سلطانست مریض شد همه عساکر و جوارح مریض شوند و در مرصاد از رسول خدا صلی الله علیه و آله
مرویست که فرمود در انسان مضغه ایست یعنی دل هرگاه او سالم و صحیح شد سالم میشود بسبب او سایر جسد و هرگاه ناخوش شد ناخوش میشود بسبب او سایر
جسد و فرمود اگر پاکیزه شد دل پاکیزه میشود جسد او و اگر خبیث شد دل خبیث میشود جسد و حضرت کاظم علیه السلام فرمود لازم ترین علمها برای تو علمی است
که دلالت کند ترا بر صلاح قلب تو و ظاهر کند برای تو فساد او را **دوم** آنکه غذای حلال طیب چون با شرایطش خورده شود و گوشت و پوست و استخوان
از او روییده شود و تربیت یابد دل را پاکیزه و نورانی کند و صفا دهد و اعضا و جوارح را پاکیزه و روشن و نشاط روحانی دهد چون چنین شد آنچه طیب است
از صفات و کلام و استماع و حرکات و حالات و خوردن و غیر آن او را طالب باشند و او نیز جز طیب چیزی نخواهد و بآن فرمان دهد و جویا باشد و
بغیر آنچه بر نور و صفای عیش بیفزاید میل نکند و اگر لقمه شبهه ای ... در جوف او داخل شود بالطبع سبب است برای کاستن آن نور فوراً ملتفت شود
اگر تواند دفع و الا تدارک کند و از آن و امثالش که دارای چنین ضررند کناره کند و نفرت گیرد پس از بیشتر لذاید و مشتهیات و الوان اطعمه و انواع

اثر خود از دل معرض وبی تکلف دست کشد و دارای مرتبهٔ حقیقی شود که نفرت داعراض قلبی است از اعراض بالبیس ورک لذت حلاوت آنها

چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده والله نخواهید چشید شیرینی ایمان را تا آنکه زاهد شوید در دنیا و اگر جستید هرگز چیزی برا و اختیار نکند و چون

باینمقام رسید باقی خصال نیکو را دریابد چه در محل خود مقرر شده که اگر آدمی بکمال کمیت نیکو رسید و آنرا اهتمام با شروط آن از راه علم و عمل بدست

آرد و در قلبش راسخ شود سبب خواهد شد از برای کشاندن و آوردن باقی صفات حمیده بلی رحمت و شفقت و از این بیان ظاهر شد سبب فضیلت

تحصیل غذای حلال بعد از ایمان از جمیع اعمال چه با حرمت و خورنده اش را از صفات قلبیه محروم و در اعمال جوارح کسل و بی نشاط کند و آنرا

که بجا آرد بی فرج باشد چه در اخبار بسیار در تفسیر آیه شریفه وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً که حاصلش آنچه عملی که

کرده اند هیچ و نابود کردیم رسیده که این اشخاص که با ایشان خداوند چنین کند کسانی اند که نماز کنند و روزه گیرند و پاره از شب را برای عبادت

برخیزند ولکن اگر چیزی از حرام بر ایشان عرض شود بشتابند بسوی او ق اما حلال او پس دانستی که کلید همه خیرات دنیا و آخرت و سبب راحت هر

دو سرا است قطب راوندی در لب لباب روایت کرده که چون آیه نجوی نازل شد و امر فرمود خداوند صحابه را که هر گاه خواهند با رسول خدا

صلی الله علیه و آله راز گویند صدقه دهند علی علیه السلام یکدینار داشت بده درهم فروخت و بمساکین داد و ده مسئله از آن حضرت پرسید اول

گفت یا رسول الله چگونه بخوانم خدا را فرمود با راستی و وفا یعنی عمل کردن بآنچه معتقد شده برای خداوند دوم گفت چه بخواهم از خداوند

فرمود عافیت سیم گفت چکنم برای نجات خود فرمود حلال بخور و راست بگو چهارم گفت زه چیست فرمود قران پنجم گفت فساد چیست

فرمود ظهور کفر و بدعت و فجور ششم گفت بر من چیست فرمود امر خدا و رسولش هفتم گفت حیله در چیست فرمود ترک حیله هشتم

گفت حق چیست فرمود اسلام و قران و خلافت نهم گفت وفا چیست فرمود شهادة ان لا اله الا الله دهم گفت راحت چیست

فرمود بهشت چون حدیث با فایده و کمیاب بود تمام آنرا نقل کردم ق در محاسن برقی مرویست از ابی بصیر که شخصی خدمت جناب باقر

علیه السلام عرض کرد که عمل من ضعیف است و نماز من کم و روزهٔ من کم است ولکن امیدوارم که نخورم مگر حلال و نکاح نکنم مگر حلال پس حضرت

فرمود کدام جهاد افضل است از عفت شکم و فرج ق جناب صادق علیه السلام فرمود وا گذارید طلب روزی از حلالش زیرا که اعوان تواست

بر دین تو ق رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بشنو چیزی که برامت خود میترسم این کسبهای حرام است ق فرمود کسی که شتر را بسر آرد با رنجی که در

طلب حلال کشیده آمرزیده است ق فرمود خداوند طیب است قبول نمیکند مگر طیب را و بدرستیکه خداوند امر کرده مؤمنین را بآنچه امر کرده

بانبیاء و مرسلین را فرمود یا ایها الرسل کلوا من الطیبات ای پیغمبران بخورید از طیبات و فرمود یا ایها الذین آمنوا کلوا من

طیبات ما رزقناکم ای گروهیکه ایمان آورده اید بخورید از طیبات آنچه بشما روزی کرده ایم آنگاه فرمود مرد یکه سفرهای دراز کند و ژولیده و

گردآلود شود و دست بر آسمان دارد و یا رب یا رب گویان باشد و طعام و شراب و لباسش از حرام باشد چگونه اجابت کند دعای او را خداوند

تبارک و تعالی ق فرمود خدای تعالی پاکست پاک را دوست دارد و کریم است کرم را دوست دارد و جواد است جود را دوست دارد و چرا من خود را

پاکیزه دارید و چنان نکنید که یهودان میکنند که پلیدی که ایشان را باشد پیرامن سرای خود بیفکنند پس از آنکه در سرای جمع کرده باشند سیم آنکه در اداء از علا

در این مقام نه همان چیزیست که آدمی از خوردن آن عقاب نکنند و مواخذه بلکه عقاب هم نفرمایند بلکه چیزی است که متعلق نشده باو حقی از خالق جل

و علا و حقوقی از احدی از مخلوقین از اصل یا اگر شده تمام آنرا ادا کرده چه حق واجبی چه مستحبی زیرا که خوردن چیزی حلال نه برای سد رمق یا گرسنگی

یتیمی یا همسایه اگر چه عقاب میارد اما دل را قساوت میاورد و نورانی نیز کند و همه اینها نخشند پس در غذا باید چند چیز رعایت شود تا حلال محبوب

خداوند شود در باره خورنده و فی الحقیقه چنان شود که مامور باشد الان بخوردن این غذای مخصوص اول آنکه بالذات حلال باشد چون گوشت نه حرام

چون گوشت خوک و مسکرات دوم آنکه مشتبه بحرام نباشد سیم آنکه مضر نباشد بالذات چون زهر کشنده یا در خصوص مزاج خورنده هر چند

بیرون مرز رسانده چهارم آنکه پاک باشد و اغافه در حکم پاک مثل آنچه دارا ماجب نجاستش گردد مستعمل نجاسات خالی نباشد ولکن اگر نجس باشد
و ادعا [illegible] با ظهر خود و در خواص یکسان باشد پنجم آنکه اجتناب کند آنچه از محرمات نجاد و اولیاء علیهم السلام بوده و در حقیقت دین و در روایت
او سواله و استبصار از او و در کند و بجا آورد در آنکه باید چنانچه بعضی از آنها اشاره شد ششم آنکه نظر کند در آن غذا که اگر حقی واجب
شده در آن باشد ادا کند و این موقوفست بر علم کامل با حکام شرع و دانستن اقسام حقوق و کیفیات و فراستی در اشیاء و احوال که در دست
او و مردم است و مبادی آن چه بسیار مال که بظاهر حلال و اگر بدست صراف آگاهی افتد چندان حق در آن ظاهر کند که اگر آنها را ادا کنند از آن چیزی
نماند معلوم نشود که بجنایت و سرقت و جور او را متصرف نیست یا در نزد او دارای شروط زکوة و خمس نشده چه بیشتر اهل تجارت و کسب خمس
منافع نمیدهند و بیشتر اهل زراعت زکوة و این دو حق بعین مال تعلق دارد که اگر صاحبش نداد بدست هر کس افتاد باید آن دو حق را از آن مال
بیرون کند پس بیشتر ماکولات و ملبوسات خالی از یکی از این دو حق نباشد و آنچه از معدن آرند از نمک و امثال آن اصلاً رسم دادن خمس از آنها
نشده و اما مظالم و حق الناس پس بر هر ذی شعور پوشیده نیست که با این جورها و ستمها و تعدیهای ناحق که از مردم گرفته میشود آنگاه با عین آنها داد و
ستد و خرید و فروش و عطا و بخشش میشود کجا مالی سالم از آن پیدا میشود و بسیار کسانند که میمیرند و آلاف از حق مردم بر ذمه ایشانست و چون
صاحبش معین نیست تمام ترکه باید تصدق شود بر فقراء و ورثه دلی از دیناری نمیکنند و با مردم محشورند و بظاهر از اهل جور نیستند و با همان مال حرام
با خلق معامله میکنند و شرح این خرابی از قوه بیرونست و اما سایر حقوق پس در کتاب شریف عدة الداعی مرویست از جناب صادق علیه
السلام که فرمود بعیسی بن موسی ای عیسی همه مال از آن خدای تعالی است که امانت سپرده نزد خلق خود و امر فرموده ایشان را که بخورند از آن میانه
روی و بیاشامند از آن میانه روی و بپوشند از آن میانه روی و نکاح کنند از آن میانه روی و سوار شوند از آن میانه روی و ما بقی
را بذل کنند بر فقراء مؤمنین پس هر که از این تعدی کرد آنچه بخورد از آن حرام است و آنچه بنوشد از آن حرامست و آنچه بپوشد از آن حرام
است و آنچه نکاح کند از آن حرام است و امام زین العابدین علیه السلام فرمود سخت دلی بر فقراء و مساکین باران آسمانرا حبس میکند
و در اخبار حقوق مؤمنین بر یکدیگر در مال و غیره و حق فقراء بر اغنیا که پاره از آنها بعد از این اشاره خواهد شد انشاء الله تعالی القدر
تاکید و تشدید شده که اگر جرأت نکند کسی که بگوید واجب است لامحاله از آن قسم مستحب خواهد بود که در ترکش ضررها و خسارتهای بسیار خواهد
بود بلکه در خبر معلی که بچند سند روایت شده و خواهد آمد جناب صادق علیه السلام فرمود مؤمن را بر مؤمن هفت حق واجبست و نیست از
آنها حقی مگر آنکه بر او واجب است اگر ضایع کرد او را بیرون میبرد از دوستی خدا و طاعت او و از برای او در آن حظی نباشد تا آنکه فرمود هفتم
آنکه اعانت کنی او را بتن و مال و زبان و دست و پای خود و در کافی روایت نموده که کسی حق و در آنجا است فرمود از عهده آنها بیرون نیاید مگر
[illegible] داو یا [illegible] و در آخر خبر است که یکی از شما از حق برادر خود وا میگذارد چیزی پس از او مطالبه میکند در قیامت پس حکم میشود برای او بر آن شخص و
جناب صادق علیه السلام فرمود عبادت کرده نشد خدا بچیزی بهتر از ادای حق مؤمن و غیر آن از اخبار که در باب آینده در شرط ششم ذکر
میشود و عجب نباشد که صفی الله آدم اول برگزیده و رسول خدا در عالم بجهت ترک اولی از آن همه نعیم بهشتی محروم شد کند بچنین سرا [illegible]
[illegible] فالقاه [illegible] این همه فرمان آلهی پیچیده و در امانت خدائی خیانت کرده از پاره مقامات عالیه و صفات نفسانیه محروم
[illegible] هر چند در اینجا [illegible] شود از برای افتادن در وادی خسران و افتادن آتش در خرمن ایمان و بالجمله با رعایت این شروط حلال مطلوب
بدست آید و در باقی آداب اکل و شرب که در محل خود مذکور است اگر با تقصیر مسامحه شود چندان ضرری نرسد اگرچه با بزرگی مقصد و احتیاج
رعایت ملائکه و دور شدن شیاطین کمال رعایت بسیاری از آنها نشود و بقدر میسور بایست رعایت نمود از آنها چهارم آنکه حلال پاکیزه
چنین که در هیکل انسانی آن کند که اکسیر در جسد فلزات چون که گرد سرخ کیمیا مانند مؤمن کامل عزیز و بی اسم و نشان هر چه آدمی زحمت کشد

و تحصیل خود حلال بدست آرد چون نیک تأمل کنی از چند جهت خواب و شب تاریک لقمه [illegible] که تحصیل حلال [illegible] بجای آلات صلاح بدست آورده

از جانب خداوند زراعت شده و بعد از ادای حق الهی با چندین مرتبه بعد تحصیل حلال بدست آمده و در او [illegible] داخل شود و تحصیلش در نهایت صعوبت

شیخ صدوق از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود می آید بر مردم زمانی که هیچ چیزی در او کمیاب تر از برادر امین یا کسب

حلال و شیخ طوسی روایت از مردی جعفی روایت کرده که در خدمت آنجناب بود پس شنید که مردی میگوید بار خدایا سؤال میکنم از تو رزق

پس حضرت باو فرمود اینها سؤالات روزی قوت پیغمبران است ولکن سؤال کن رزقی را که خداوند ترا عذاب نکند بر آن روز قیامت چنانچه خدا

میفرماید یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا که باین شخص رحمت قابلیت رسیدن باین نعمت بزرگ را

با آنکه در صدد تحصیل این قسم روزی افتادن سبب بعمر خود فن نمودن تمام است چه اکثر عالم تحت ید ظالمین و بعضی اقسام گیاه در بیشه صحرا خواهیم

و اگر کسی خواهد باینها قریب باینها سر کند در [illegible] بالمره از هم گسسته شود و الا نشود که مقصود اختصاص طلب باشد یا مقید جون [illegible] و [illegible]

مگر از خوان ایشان دل نشید که بر سر سفره ایشان شیخ صدوق در صفات الشیعه از صدوق روایت کرده که کسی از آنجناب پرسید که چه شده که

گاهی مؤمن از جهت تحصیل [illegible] میشود فرمود زیرا که او کسب میکند روزی از قوت حلال در راه طلب کردن حلال کار است پس دوست دارد که جدا شود از او

شبهه چون دانست که تحصیل آن دشوار است و اگر نفسش از او گذشت در محل مناسب صرف کند و کلینی در کافی از آنجناب روایت شده که

فرمود مؤمن در دنیا محبوره بمنزله مضطر بروایت صدوق از آنجناب خوراک مؤمن خوراک ناخوشها است یعنی در تنگی و بی میلی چه باو فقط حلال

واقعی ناچار شود بخوردن ظاهری آن و با احتمال حرمت که اگر با شد ضررش از زهر بیش بود طبعا منزجر و در خوردن در تنگی و تنها دی

اقتصار کند بر سد رمق و نیز در کافی روایت که از محمد بن [illegible] از جناب رضا علیه السلام که بجواد از خدا و ندکه فرمود روزی و رو حلال

فرمود یا سیدی حلال چیست گفتم آنچه [illegible] است کسب طیب پس فرمود که علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود حلال قوت برگزیده کان است [illegible]

بلکه سؤال میکنم از تو روزی فراخ را و سید علی بن طاوس در امان الاخطار از محمد بن هرون جلاب روایت کرده که گفت عرض کردم خدمت

ابی الحسن موسی علیه السلام که ما روایت کردیم از پدران تو که می آید زمانیکه هیچ چیزی کمیاب تر در آن نیست از کسب حلال پس فرمود ای

محمد [illegible] موجود است ولکن تو در زمانی هستی که نیستی چیزی مشکل تر از درهم حلال و برادری در راه خدا تعالی پس سید بعد از نقل خبر فرمود که

حلال دشوار یا متعذر بود در زمان ما حال آنکه عهدش با ابتدای اسلام نزدیک بود پس چگونه میشود حال حلال و حرام و حرام با اختلاف

حلال و حرام و چون دیدم که کار با این رسید چنین دیدم که احتیاط کردن در پاک کردن حلال به بیرون کردن خمس و حقوق واجبه از هر چه دارم اقرب است

بنجات و سلامتی در حیات و بعد از مردن و غرض سید به بیرون کردن خمس آنست از هر چه بدست آید و احتمال حرمت در بعض آن برود و در اخبار معتبره

رسیده که در حلال مخلوط بحرام که صاحبش ناشناس است [illegible] خدا به لطف فرموده و راضی شده بدادن خمس آن و پس از دادن مال حلال

پاکیزه شود و با احتمال تعلق زکوة عشر آن بیرون بدهد و لکن در [illegible] معلوم میشود که هر وقتش از حقوق واجبه تمام حقوق اخوان و غیرها است چنانچه

در کتاب کشف المحجه تصریح فرموده که جهت از تحصیل تمیز بعضی از فقرا و بعضی را برای خود نگاه میداشت و این حیرت حقیقت معنی طلب کردن است

به آیه شریفه که در صدد بیان آنیم که و تزکیه نفسها چه بدانستی که بدین فواید گذشته از حلال و اینکه خوردن آن سبب شود برای رفع

قذارات و زینت کردن نفس بصفات حمیده [illegible] داشت از آنها و علاوه بر آن که گاهی با هزار زحمت [illegible] از آن که

مقاومت نکند با آنچه خورده و خواهد خورد از حرام [illegible] [illegible] که در ش اجر خدا و [illegible]

منکر پس تمام میان ایشان پیدا کند [illegible] حرمت و نجاسات ظاهری [illegible]

و چون غذای عمر پاک و پاکیزه و طاهر شود بدن همان کند که حلال اصلی که دست کسی باو نرسیده بود دیگر [illegible]

چنین اگر زرد و جانی و زیانی کمتر است بی نوا البته با نهایت شوق و میل آنچه تواند بدهد و هر چه فقیر نیکوتر باقی مانده فقیر را الزم تر باد

شود و هر نفع و لذت و اثری که در آنها خیال داشت در آنچه باقی مانده خواهد دید بلکه در دو نان [illegible] است و آن عادت ذات

در یک [illegible] مشاهده خواهد نمود و لذت و ذوقی که در الوان اطعمه طلب [illegible] و هر چه فقیر از آنها بزرگی پیدا خواهد نمود و از خواست [illegible]

آن غذا یا مال حمل کند هر گاه چنین بود آنگاه تمام آن را بسیدی فقیر رفیق با محبت دهد که بر راستی و رضا دو باره باد برگرداند آنگاه [illegible]

با فقیر خیر رسید که از آنگاه بحقوق مستحق پردازد بتفصیل و شرح [illegible] بعد بیاید با التفات بمراتب آنها در مقام تقدیم و ترجیح حقوق [illegible]

که [illegible] و دنیوی در برای هر یک درجات بسیار باشد و حق هر گاه اصلی باشد [illegible] که در آن ملاحظه رسیدن خیری ظاهر از آنها [illegible]

و [illegible] که هر چند خیر بسیار رسیده و چون حق رحم و همسایه و یتیم و فقیر در رحم در شود و نزدیک و گاهی حق از روی احسانی پیدا شود که از آن شخص [illegible]

آن نیز صاحب مراتب باشد چه کسی که جان انسانی را بخرد البته حقش بزرگتر باشد از آنکه [illegible] ملاحظه نموده و این حقوق گاهی جمع شود بسیار

از او در یکی چون [illegible] رحم همسایه فقیر عاجز معلم دین [illegible] رفیق در سفر و حضر که [illegible] دیگران باعتماد [illegible] و دکان [illegible] و آن [illegible]

چیزی باو نه رسد پس دارای همه حق مثلا از دو و آن از یک مقدم باشد و شرح حق النفاق و صدقه در باب [illegible] هم بیاید و چون طالب [illegible]

کند شاید [illegible] فرمان امیر المؤمنین علیه السلام که بوالی بصره عثمان بن حنیف نوشته کرده باشد چه از مطالبی که در آن فرمان همایون درج شده این است

که نظر و تامل کن در آنچه میجوئی از این خوردنیها پس هر چه را که علمش بر تو مشتبه شد یعنی ندانستی که حلال است یا حرام پس بینداز آن را و هر چه را که یقین

کردی بپاکیزگی راههای [illegible] از هر راه که تحصیل شده و بهر راه که باید صرف شود پاکیزه و از معایب بری است پس تناول کن از آن [illegible]

[illegible] شد که هر که تقوای او در مقام تحصیل حلال [illegible] و اهتمام در خوردن [illegible] باشد در مقامات دیگر [illegible]

خواهد بود و الا [illegible] که [illegible] در این مقام [illegible] خواهد کرد [illegible]

[illegible] خواهد رساند چه بسیار از علماء صالحین که [illegible] خدا [illegible] ومن یتق الله یجعل

له مخرجا [illegible] حاجت [illegible] بایشان رساند و چون دیگران [illegible] و اگر [illegible]

سید خلف بن سید عبد المطلب الموسوی المشعشعی که از اعیان علماء [illegible] و معاصر شیخ بهائی و صاحب تصانیف [illegible]

و خوراک [illegible] و ضرب المثل بود [illegible] کتاب [illegible] الغرائب که شرح دعای [illegible] جناب سید الشهدا علیه

السلام است [illegible] کسی را که [illegible] فرستادم [illegible] که برای من طعامی بخرد [illegible]

[illegible] در مال ایشانست چون چند روز گذشت در خواب دیدم که گویا آن [illegible] از خرید

طعام گفت خریدم گفتم از ارباب دیوان چیزی نخریده باشی گفت [illegible] که [illegible] با آن طعام مخلوط شده [illegible]

خود [illegible] گفت [illegible] کردم چون صبح شد [illegible] از صورت حال پرسیدم پس خبر داد [illegible] که در خواب دیدم

چه طعام [illegible] در نواحی [illegible] بودم [illegible] در خواب دیدم که گویا آن [illegible]

از [illegible] برای من فرستاد پس باو گفتم [illegible] که این از اعمال دیوان باشد گفت از آن [illegible]

شد پس دو باره [illegible] گفت حال [illegible] از اعمال دیوانست [illegible] که [illegible]

تو گفتم [illegible] و چون بیدار شدم [illegible] و آن [illegible] در خواب دیدم پس [illegible] پرسیدم گفت [illegible]

در خواب جواب داده بود تا آنکه الحاح کردم [illegible] اعتراف کرد [illegible] گفتم الله اکبر [illegible] خدا [illegible]

[illegible] فی الحال پس خداوند بفضل و کرم خود عوض آن [illegible] از زمانی اندک [illegible] و [illegible] از فضل خداوند [illegible]

مؤلف گوید که شیخ عیاشی در تفسیر خود از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود هیچ نفسی نیست مگر آنکه خداوند مقرر کرده برای
او رزق حلالی که برسد باو در عافیت و از راه دیگر حرامی برای او عرضه میدارند پس اگر از آن حرام چیزی برداشت تناول میکند آن مقدار از آن
حلالی که برای او مقرر کرده بود و در نزد خداوند است سوای آن حلال و حرام فضل بزرگ و فی الکافی از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که
فرمود بدرستیکه آفرید خداوند خلایق را و قسمت نمود روزیهای ایشان را از حلال و برای ایشان عرضه داشت حرام را پس هر که دریده آن حرام
را یعنی بآن آلوده شد کم میشود برای او از آن حلال بقدر آنچه از پرده آن حرام دریده و از او حساب آنرا خواهند کشید و فی الکافی ایضاً از
جناب باقر علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه وآله در حجة الوداع فرمود آگاه باشید بدرستیکه روح الامین دمید در دل من که نخواهد مرد نفسی مگر
آنکه تمام نماید روزی خود پس از خدای بپرهیزید و بنیکوئی یا باختصار طلب کنید و نیندازد شما را دیر آمدن چیزی از روزی باینکه طلب نمائید آن
را بچیزی از معصیت خداوند پس بدرستیکه خداوند قسمت فرموده روزیها را میان خلق خود بحلال و تقسیم نفرموده بحرام پس هر کس بپرهیزد و صبر نماید
روزی او از حلال بسوی او خواهد آمد و هر کس بدرد حجاب پرده خداوند عزّ و جلّ را و بردارد آنرا از غیر راه حلالش کم میکنند آنرا از رزق حلالش
حساب آنرا از او خواهند کشید و فی الجمله آیات بسیار اشاره باین مقام شده چنانچه میفرماید وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا
لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ اگر اهل شهرها ایمان آورند و از معاصی بپرهیزند هر آینه من درهای خیر و برکت بر ایشان
بگشایم و میفرماید وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ
أَرْجُلِهِمْ اگر جهودان و ترسایان برپا دارند احکام توریه و انجیل را و بقرآن ایمان آرند و احکام او را بدست گیرند و بهر سنگی یا در جوع
کنند هر آینه بخورند از بالای ایشان و از زیر پای ایشان مفسران گفته‌اند که این دو جهت کنایه باشد و معنی آنکه از جمیع شش جهت بایشان روزی رسد چنانچه
در جای دیگر میفرماید يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ و میفرماید وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ
مَاءً غَدَقًا اگر مردم براه راست مستقیم شوند هر آینه بنوشانیم ایشان را آب بسیار و آن کنایه از فراخی عیش و فراوانی معاش و وسعت روزی
ایشان باشد چه آب اصل همه برکات است و میفرماید وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ هر
کس از خدای تعالی بپرهیزد او را از هر تنگی برهاند و روزی دهد او را از آن راه که گمان نبرد و این تنگی گاهی از شبهات و وساوس باشد در عقاید و
اصول ایمان و گاهی از میسور نبودن آنچه باو است قوام بدن انسانی و آیه هر دو قسم را شامل و مخرج و رزق هر یک بحسب حال او است و فی
مجمع البیان مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود روزی من حیث لا یحتسب آنست که برکت دهد خدا در آنچه باو داده و فی [illegible]
از علی علیه السلام که فرمود کسی که خداوند او را رزقی که گامی بپای خود بسوی او دراز نکرده و زبانرا برای او نگشاده و جامه بجهت او بر خود نپوشیده و خود را
بر او عرضه نداشته او از آنهائیست که خداوند او را در قرآن ذکر فرموده که وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ الآیه و در قصص امم سالفه که عزلت از مردم و
سیاحت بر ایشان روا بود خصوص در بنی اسرائیل حکایات بسیار نقل شده از عبّاد و رهبانان که در غارها و کهفها و صومعه‌ها مشغول عبادت
بوده‌اند و روزی بتوسط بشر یا بغیر یا از غیب عند الحاجة بایشان میرسید و این امت اگر معاشرت را با تقوی ضم کنند البته از برکت محمد و آل
محمد علیهم السلام از مقام ایشان بگذرند و لکن حیف که رشته تقوی را از دست داده‌اند و در وادی خذلان مانده از آن دسته سابقین و ساعین
بسوی خیرات و الطاف خاصه الهیه مراحل دور افتاده‌اند **فصل ششم** در فایده ششم صدقه است که از آیه شریفه ظاهر میشود و آن صلوات
رسول است صلی الله علیه وآله چنانچه فرموده وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ای پیغمبر رحمت طلب
از خدای برای ایشان یعنی صدقه دهندگان زیرا که دعای تو یا دعاهای تو سکون نفس و طمأنینه‌ای است برای ایشان و خدای تعالی شنوا و دانا است
و ظاهر آیه آنست که این سکون پیش از دادن صدقه و دعا کردن رسول خدا صلی الله علیه وآله نباشد و پس از آن [illegible]

مکشوف شود که آن جناب دعا کرده چه خواهد آمد که فرقی در این مقام میان حضور و غیاب و موت و حیات نیست و دعای آن جناب [illegible]

و از آن بی بهره نیستند و مقبول شدن صدقه پس باین فایده توان فهمید و میان صدقه قبول شده [illegible]

از قبول عمل و طاعتی آنچه فرموده باشند تمام بر اثبات وجود مقدس خداوند تبارک و تعالی و محمد بن رسالت حضرت خاتم الانبیا [illegible]

و آله صدق آنچه وعده داده اند از جزا و ثواب اعمال حسنه پس بر شوق و رغبت بیفزاید و بجا آوردن تا یک نماید پس باذن صدقه [illegible] توحید و نبوت و معاد

علم و شوق بجا آوردن کردار های خیر را پس صدقه عملی باشد از سایر اعمال ممتاز بکثرت فایده و بزرگی آن و توضیح آنچه از آیه شریفه ظاهر میشود و میتوان

احتمال داد و ذکر کرد از آنچه مربوط است بمقصود موقوف است بر بیان چند امر اول آنکه مقام طبقات امت در نزد آنجناب مختلف و متفاوت و بحسب

آن مراتب دعای آنجناب درباره ایشان مختلف بود و طایفه از آنها چنانند که دعای آن جناب درباره ایشان بی فایده و خداوند اثر اجابت را

از آن برداشته بجهتی که بالحاح سودی ندهد و نتیجه نبخشد چنانچه میفرماید الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَ

الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ

لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

الْفَاسِقِينَ آنانکه عیب کنند و بر سبیل استهزاء چشم بر هم زنند تبرع کنندگان از اهل ایمان را در صدقات و عیب کنند آنان را که جز طاقت خود نیابند

و مال بسیار ندارند پس سخریه و فسوس میدارند از ایشان خدای جزای ایشان بدهد و مر ایشان راست عذابی دردناک آمرزش خواه برایشان یا آمرزش

نخواه برای ایشان اگر آمرزش خواهی برایشان هفتاد بار پس هرگز نیامرزد خدای ایشان را برای آنکه ایشان بخدای و پیغمبر کافر شدند و خدای راه ننماید باهل

نکند بره بهشت فاسقان را پس جمعی که در دل نگرویدند بخدا و رسولش و جامه از اسلام بر تن کردند که بدن را پوشانند و در دل اثری از او نگذاشتند و از جمله

علامت ایشان آن بود که صدقه دادن را عیب داشتند و آن را که بدان استهزاء کنند پس دعای آنجناب در حق ایشان بی اثر و شرح حال این جماعت در

تفاسیر و سیر موجود است طایفه دیگر بودند که حسب فرمان الهی چون دامنشان بلوث گناهی ملوث میشد و مرتکب گناهی میشدند

محضر جنابش حاضر میشدند و استغفار میکردند و آنجناب نیز برای ایشان طلب آمرزش میکرد امید اجابت بود چنانچه میفرماید وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا

أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا و اگر آن بود که ایشان چون

بر خویشتن ستم کردند بنزد تو آمدندی و طلب مغفرت کردندی از خداوند و رسول صلی الله علیه و آله برای ایشان استغفار کردی هر آینه یافتندی خدای را

پذیرنده مهربان و عده صریح فرموده که اجابت میکنم و خواهم آمرزید کلمه فرمود که رجا را قوت و طمع را حرکت دهد با خوف از رد هر چند بجهة کامل نبودن

شرایط قلبیه باشد و در تفسیر شیخ ابوالفتوح مرویست از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود چون رسول صلی الله علیه و آله را دفن کردیم و سه روز

برآمد اعرابی بیامد و بر سر قبر رسول صلی الله علیه و آله در افتاد و میگریست و از آن خاک تربت رسول بر سر میریخت و میگفت یا رسول الله آنچه گفتی

شنیدم و باور کردم و آنچه از خدای فرا گرفتی ما از تو واجب بازگرفتیم و از جمله آنچه خدای بر تو فرستاد این بود که وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا تا آخر آیه

من بر خویشتن ظلم کردم و آمده ام تا تو برای من استغفار کنی یا رسول الله از قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله آواز برآمد قد غفر لك بیامرزیدند ترا

ای گوینده و پوشیده نماند که هر گناه که از آدمی سر زند لابد نقصانی باشد در ثواب و حظ او و ضرری بر جانش پس ظلم باشد بر نفس جز آنکه در آیه مذکوره

ظاهر آن قسم گناه باشد که در او هتک حرمتی از مقدس نبوی و شنیدن سخنی و سوء ادبی با آن جناب باشد چنانچه از آیات سابقه بر آن معلوم میشود که

ذکر فرمود کسانی را که در رفع خصومت و فصل نزاع و گفتگوی خود راضی نشدند برفتن نزد علمای یهود و مرافعه پیش طاغوت و راضی نشدند بمحاکمه نزد

آن جناب و اعراض نمودند پس از بیان بعضی حالات و کردار آن جماعت فرمود وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ

نفرستادیم هیچ پیغمبری را مگر آنکه فرمان او برند باعر [illegible] خداوند آنگاه فرمود وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا الخ پس این ظلم آن ظلمی باشد که در او دنائتی

ظاهری باشد از آن جناب و هتک حرمت حضرت و خود رحمت رسیدن با آنکه جناب ... نزد دیگران خصوص خود عنایت ...

و بعد از آن بر فرمود فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما يعني پس نه چنین است که گمان برده اند بحقیقت ایمان نیاورده اند تا حکم سازند ترا در آنچه خلاف و نزاع شده میان ایشان پس نیابند در دلهای خود تنگی در آنچه حکم کردی تو و گردن نهند بفرمان تو گردن نهادنی و این فقره ... علاوه که ...

هر کس هر گناهی در خلوتی میکرد که در آن بی حرمتی بود ... مشرف میشد و طلب استغفار میکرد طایفه دیگر گناه میکردند ... آن حضرت و استدعای طلب مغفرت خود از جناب مأمور بوده از جانب رب العزه که بخواهد برای ایشان آمرزش و غفران را چنانچه میفرماید واعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات بخواه آمرزش برای ذنب خود و گناه مؤمنین و مؤمنات و این مؤمنین همان جماعت مؤمنین اند که خداوند در چند جای ایشان را مفتخر فرموده که با نبی اکرم خود در لطف و رحمت و احسان شریک نموده و یک رقم خلعت بر ایشان پوشانده در نزول سکینه که میفرماید فانزل الله سكينته على رسوله وعلى المؤمنين فرود فرستاد خداوند سکینه و آرامی خود را بر پیغمبر خود و بر مؤمنین و در اختصاص عزت که فرمود ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين برای خداست عزت و برای رسولش و برای مؤمنین و در اینجا که نبی تو در آمرزش ایشان قرار داده و این مرحمت نباشد مگر از کردارهای نیکو و اعمالی شایسته و خدمتی لایق و تمام تا قابل آن شوند که چون بمقتضای بشریت و معاشرت و وسوسه ابلیس و میل طبیعت گاه در دام جرمی افتند و شربت عصیانی چشند و فورا متنبه شده در مقام عذرت در آیند و اظهار ندامت کنند و طلب مغفرت و عفو نمایند چون هر چه صغیر لیکن در این درگاه عظیم و مجرم هر چند بزرگ تا در جنب عظمت و کبریائی بیحد و ذلیل و صاحب حق مطالب آن نور ... بزرگ و جلیل مقربان درگاه از یک ترک اولی سالها گریستند و از شرم سر بالا نکردند و وسیله طلب کردند تا از آن هم آسوده شدند پس ناچار گناهکاری ... و عذرخواه وسیله با اعتبار و جاه نتواند خود را بمیدان رحمت رساند و از دریای غضب جبار که در آن فرو رفته و از آتشی که بر وجود خویش افروخته جان بکناری کشاند پس خداوند کریم بجزای آن کردارهای نیک و ثبات در ایمان خود وسیله معین نموده و امر بشفاعت و طلب گذشت از آن لغزش فرموده پس ظاهر شد که این گروه پیرامون آن گناه که گو سرمایه از دستشان گیرد و اسم مؤمن را از سر ایشان بردارد نگردند و خود را از آن دسته معصیت حفظ نمایند بجهت در آمدن در آن سلسله عظیمه و رسیدن باین نعمت جسیمه چرا که خدا تعالی مؤمن خوانده و مجرم را از خود ... بزبان و عاری از حقیقت و شرایط و اوصاف ایمان نباشد بلکه لامحاله چنین باشد که از آن دسته معصیت که برای صاحبش خلود در دوزخ منزه و از آن دسته معصیت که برای صاحبش دخول جحیم آرد مبرا اگر مبتلا شود گاهی با خوف و هراس در نهانی بآن دسته گناهی باشد که در پی او عذاب قیامت و شداید آن روز و عذابی برزخ و تلخی سکرات و بعضی اقسام بلاهای دنیا ... ولکن این دسته ها چندان از هم امتیازی واضح که هر کس داند یا تواند که جدا کند ندارند و در بعضی از آنها اشاره شده که با ایمان جمع نشود و شاید در ستر و خفا آن چون ... و نماز وسطی و ولی خداوند و اسم اعظم حکمتی در سری باشد و همین حکمت پس که مؤمن را از ترس آنکه مبادا این گناه که در نظر دارد از آن رقم باشد از ... برساند و نگاه دارد و شاید از این طایفه باشند آنانکه خداوند در باره ایشان فرموده و اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم كتب ربكم على نفسه الرحمة انه من عمل منكم سوءا بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحيم و چون آیند نزد تو آنانکه ایمان آورده اند بآیتهای ما ... که برای مطلبی ... از توحید گرفته تا احکام جزئیه و نیک و بد حرکات و سکنات جزئیه پس بگو رحمت بر شما باد نوشته و فرض نموده پروردگار شما بر نفس خود رحمت را که کار این است و حکم چنین است که هر که کند از شما بدی را بنادانی پس توبه کند و آنچه تباه و افساد کرده بصلاح آورد پس بدرستیکه او آمرزنده و بخشاینده است بیامرزد و ببخشد

وصف کنند و خدا بود در این آیه نیز اقتدا است و بشارت به کرم و رحمت در توصیف و تصدیق ایمان آن گروه و امر رسول اکرم به تقدیم سلام
بر ایشان و نوشتن رحمت بر خویشتن برای ایشان بعوض نوشتن تکلیف بر ایشان فرموده که شایسته نیاشد چرا این طایفه را طایفه آینده را طایفه
دیگر که ملقب شدند ... باید رسول اکرم صلی الله علیه و آله ایشان را بجا آورد ... که تقدیم حقی کنند و بدرگاه خدا نیازی آرند و رسولش از
ایشان بستاند و در حق ایشان دعا نماید و هر کس را بمقصود اصلی خویش رساند چنانچه در این مقام فرموده که بگیر از اموال ایشان صدقه که پاک کنی ایشان را
و پاکیزه نمائی بجهة آن صدقه و دعا کن در حق ایشان که دعای تو آرامی دل ایشان است ... بلندی مقام این گروه و از آنچه در این باب ذکر شده و خواهد شد معلوم
است که امر بگرفتن ... مذکوره امت آن حضرت مؤمن و منافق و صالح و طالح و سعید و شقی و متقی و فاجر و دانا و جاهل و بخیل و سخی بودند و تکلیف
گرفتن صدقه مخصوص بجهة طایفه ... و در دست از ایشان ... آن جناب ... ارهر طایفه بیک نحو مطالبه میکردند و از هر طایفه صدقه دهنده بود
و آن جناب حق هر کس که چیزی میداد دعائی میفرمود و نخواهند بود که برای همه یکقسم جزء دیگر ثم منفعت بخواهد و آنچه برای مؤمن صالح سخی دعا میخواست برای مقابلش
نیز طلب نماید و باید برسد چه آن جناب خبر است از خواستن مطلب بجا یا بجا برای محل بجا و نشاندن نیکوکار و بدکار بر سر یکخوان و تسویه منافق و مؤمن در فضل
و احسان پس البته دعاهای آنجناب مختلف باشد بحسب اختلاف آنها در این هر کدام چیزی خواهد مناسب حال و موافق مقصود ایشان و این سخن در سلام
آن حضرت نیز جاری باید چه از صفات پسندیده آن جناب بود سلام کردن بر صغیر و کبیر و مؤمن و منافق و آشنا و بیگانه و در هر مقام قصد میکردند از سلام
معنی خاصی را که در مقام دیگر نبود و چگونه میشود که بخواهند از سلام بر آن جماعت که در آیه سابقه ذکر ایشان شده و فخر میکردند که در امت من هستند کسانی
که مأمور شدم بر سلام بر ایشان همان معنی را که در سلام بر بدترین خلق خدا میخواستند و اختلاف معانی سلام بحسب اختلاف آنها که بر ایشان سلام
کرده میشود در محلش مذکور است **بسمه** آنکه خداوند تبارک و تعالی اختبار و امتحان فرموده تمامی عباد را بمقداری از خوف و بیم که در قلبشان پیدا میشود
... آن خوف مختلف باشد بحسب اسباب که بعضی از روی طبیعت و فطرت باشد و بعضی از عادات برخیزد و بعضی از وهم
و ایهام و خیال پیدا میشود و بعضی از ادراک عقل و تصور نفس حاصل شود و بحسب تبدل مراتب بستن خوف نیز متبدل شود قسمی برود و قسمی دیگر بیاید و مختلف شود
نیز بحسب اختلاف آن چیز که از او بترسد و باین ملاحظه بعضی مذموم باشد و بعضی ممدوح پس حکم آن نیز مختلف شود چه پاره از آن ممدوح و بجود آن مکلف
پسندیده آنا باید بسبب آن را برداشت و از خود دور نمود مثل خوف از گناه که مرتکب شده و بعضی ممدوح و باید شکر وجودش کرده طالب زیادتش
آن باشد که آن مانع است ... از ارتکاب معاصی و مسامحه در ادای طاعات چون خوف تغییر نعمت خوف سلب نعمت خوف حرمان از نعمت خوف
نزول نقمت خوف موت فجأه خوف سلب توفیق توبت خوف عدم قبول طاعت خوف سلب توفیق طاعت و امثال اینها و پاره مذموم و قبیح و
مانع از بسیاری از طاعات بلکه مقصر بعقاید و معارف مثل خوف فقر در وقت انفاق خوف ملامت کردن بیخردان خوف احتیاج خود یا فرزندان
عیال پس حرص آورد برای جمع آن و نظایر آن و تمام اقسام آن که مقام تعدادش نیست داخل است در آیه شریفه **ولنبلونکم بشیء من الخوف**
هر آینه امتحان و اختبار کنیم البته شما را بچیزی از خوف و باین امتحان صابر و شاکر و موحد و مطیع از مقابل خود جدا شوند بعضی را خوف بمقامات
عالیه رساند و پاره را در اسفل درک جحیم و همه آنها سبب باشند برای اضطراب دل چه حقیقت خوف که ترس و بیم آمدن بلا یا رفتن نعمت است
چه دنیوی چه اخروی چه ... چه خارجی چه نفسی چه بدنی قلب را متزلزل کند و آرام را از او ببرد و با نتظار آمدن آن مکروه یا رفتن آن محبوب از ...
چیزی ... آنچه ... بر ماند و بغیر او چیزی نخواهد و طالب نباشد و گاه شود جمعی پریشان باشند اما هر کدام بر چیزی یکی بعرض دیگری بر
... مثلا ... مایه اطمینان و ایمنی همه آنها را گذارند و از اضطراب هراس بجهة آنکه از سر بردن آید چنانچه در مقام چنین
باشند مانند جمعی که منافق بودند و در دل ایمانی نداشتند بخدا و ندو رسولش چه رسد باعتقاد حسن صدقه و انفاق چه خود را در سلک
... در آورده ...

پنهان کرده‌اند آشکار نماید چنانچه خداوند میفرماید یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم
می‌ترسند منافقان از آنکه سوره فرود آید بر ایشان که در او کشف شود هتک ستر ایشان باشد و خبر دهد ایشان را از آنچه در ضمیر دل ایشان
پنهان بود پس خوف اینها بر عرض بوده طالب بودند الهی از او و سکون خاطر از در نگردن آنچه در دل دارند طلب اجابت کنند او چند
داد نماید در سلک طلبین درآمده با ایشان آن رفتار شود که در دنیا با خوش بین شود و هیچ اگر چه بدل دوستی با دین مقام یقین رسیده
بودند محبت مال ایشان را بر ساند بود که دادن صدقه خدا بر ایشان باشد در مال و نقصی و سبب آن اگر چه خداوند وعده خلف داده بود که هرچه
در راه او دهند بر جایش گذارد و نگذارد که از مقدار مال ایشان چیزی کاسته شود ضعف ایمان نگذاشت که ایشان باور کنند و از کم شدن مال
آسوده شوند چه ترس از زوال و از بیا مدن بدل آنچه بصدقه باید داد پس مقصود محبوبشان اطمینان خاطر از آن اضطراب و باور کردن کم نشدن جان
و چیزی باداشتن ایمان کامل و اعمال صالحه و کوشش در بندگی چه خلاف لغت بر امان که صبا باشد آنچه کرده‌اند و خلل و شکی در سابق یا مقارن
یا بعد از آن باشد و در دیوان عمل یک عمل تمام و لایق آنچه باید نوشته که دست بر عرف این یا رسید عیبی نکرده باشد یا اگر بصورت
تمام اما درج و کمال که قابل آوردن در بارگاه جلال و حضرت خدای متعال نباشد چنانچه خداوند در بیان جمعی از عباد بعد از ذکر چند صفت میفرماید
والذین یؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة انهم الی ربهم راجعون اولئک یسارعون فی الخیرات
وهم لها سابقون و کسانیکه میدهند آنچه را که میدهند در حالی که دلهای ایشان ترسان و مضطرب است از آنکه قبول نشود چون میدانند که رجوع
ایشان بسوی پروردگار ایشانست و مطلع است بر همه ظاهر و باطن پر کار و ایشانند که می‌شتابند بسوی خیرات و سبقت میگیرند ز در آن چیزی و خلق و
جهت چون هر کار خویش نرسانند که جا با فاسد یا پسندیده نباشد بسوی هر طاعتی میشتابند که شاید بدرجه قابلیت رسانند و در تقصیر و تفریط
از ایشان بود تا آنکه عمل مقبول و آثار آن در خویش مشاهده نمایند میرا اجماع است در نزد هر عملی با نهایت مواظبت در شرایط و ارکان
و موانع و آفات باید قبول در سیدن با آنچه دلالت آن مید هند کسی که با خوف نا ز دو مضطرب و اضطراب آن نیست بود و در ضا
پس در کار چون غرض ایشان بعد از نظر ایشان بیرون آمدن با او ان قلق و اضطراب باشد و دیدن عذاب با عتاب باشد خداوند تعالی در صفت مقداد
ایشان ذکر کرده که ومن الاعراب من یؤمن بالله والیوم الآخر ویتخذ ما ینفق قربات عند الله وصلوات
الرسول الا انها قربة لهم سیدخلهم الله فی رحمته ان الله غفور رحیم از جمله بیابان نشینان کسی هست که
ایمان دارد بخدای و بروز باز پسین یعنی روز قیامت که از پی او دیگر شب نباشد و میگیرد آنچه را انفاق میکند سبب نزدیکیهای نزد خداوند یعنی غرض او
انفاق نزدیک شدن بخدا و نزدیک است در دنیا و برزخ و جنت آن معنی که شایسته است که از نزدیک شدن بخدا و در او و شود دعاهای و استغفار پیغمبر
صلی الله علیه و آله بدان درستی که آن کار سبب قربت است ایشان را در درود است که در آورد خدای ایشان را در رحمت خود بدرستی که خدا آمرزنده
مهربانست چنانچه ... آن شود و این آیه با ضمیمه آیه معصوم که صل علیهم ان صلوتک سکن لهم با ملاحظه حال حضرت
... که از جانب رسول ... ظاهر شود که مقصود اصلی در دعای آنجناب کسانی هستند که صدقات ایشان قابل
قبول ... بود و این تحصیل صدقه قابل آن ... باشد ... که جامع شروط باشد ... واجب آنکه عمده آن شروط
بعد از ایمان ... است و وعده خدا و رسول و آنچه مقصود ... مستحق ... باشد از آنچه آن را قاصد کرد ... بود و دعای
آن جناب ... من الاعراب ذکر شده ... صدقات آن ایشان باشد که ایمان آورده ... و بعد با ذکر شده
صدقه ... نمود ... دعاهای آن جناب ... رحمت الهی مستغرق گردند و اثر اجابت ... در نوشتن
و از قلق و اضطراب ... بیرون آیند و دلشان آرام گیرد و مطمئن شوند که ... قبول ... حاصل ... که با قرب ... نما

جناب و علامات شایان آن که در مجلس مذکور است مشاهده مجلس آنچه خواستند از آن صدقه از تعریف و برکت و غیر آن از اغراض پسندیده که در
باب هم بیاید دیده و اگر دیدند طعنی که دخیره بغضی با صلاح و در تبدیل آن با حسن از آن یا با خیر از آن زمان شده و بالجمله مومن از هر چه در وقت
آن طاعت هراسان و دلش از قصور آن لرزان خصوص خوف پسندیدن هر چند بجهه گناهان سابقه باشد از برکت دعا طلب رحمت و استغفار
آن جناب آسوده و مطمئن و دلش آرام گیرد و اما سایر طوایف پس چون در ظاهر گوهر فرمان خدا و رسولش را شکستند و از صدقه دادن و اطاعت کردن
یا انکار یا شک یا ضعف ایمان که در دل پنهان داشتند و آن پیغمبر برگزیده رئوف و مهربان و جزا دهنده هر نیکی و احسان و پوشاننده جرم و عصیان که
پرده آنها که بر جیب خویش برده کشیده و درآمد آنها را که از جام فرمان بر آن جرعه کشیده پس آنچه دهند گیرد و اگر با کراهت دعا نکند ستر آنها ظاهر
پرده شان دریده شود پس در حق ایشان نیز دعا فرماید و از آنچه ترسان و مضطرب بودند ایمنی دهد و آسوده کند منافق از بیم رسوائی و در دل آیه در
کشف آنچه پنهان دارند فارغ شود و مال پرستان از خوف نقصان در دعا در مال شان برکت دهد و فی الحقیقه دعا در حق شرکا و دیگر
ضعیف قرابت که قصد را آنها خیری بود پس دعای آنجناب عام و اثر دعا که طمانینه و سکون نفس باشد شامل جمیع انام اما تفاوت مراتب
این دعا و خیرات جمیع صدقه دهندگان چون تفاوت مقام ثریا از ثری و ما و گردون از ماهی در یا این بجائی از آنچه توان گفت و انیمقام و تفصیل
معنی صلوات و دعای آنحضرت و مقامات و آثار آنها در باره امت موکول است بمحل خود که سینه راسخین در علم است چهارم ظاهر آیه
شریفه آنست که تو بگیر از اموال ایشان صدقه را و صلوات فرست برایشان و دعا کن در حق ایشان و معلوم است که آن جناب خود مباشر گرفتن صدقه
بود بلکه غالباً ساعی و عاملان آن جناب میگرفت و صدقه دهنده حاضر نبود در بالاد از مدینه طیبه و همه صدقه را خدمت آن جناب می آوردند بلکه
بسیاری از آن در همان جا می رسید و محل که گرفته میشد در میان فقرا و اهل استحقاق آنجا تقسیم میشد که نه صدقه دهنده اش شرف حضور پیدا میکرد و
دانیم که دعا در نزدیک و دور آشنا و بیگانه و بادیه نشین و اهل مصر و صاحب زر و سیم و ارباب مواشی و زرع در زیادی و کمی صدقه که بجهه زیادی و کمی
اصل مال باشد بخل و کرم صاحبانش همه در نزد آنجناب یکسان و حکم گرفتن و دعا کردن شامل حال آنکه در بادیه مخض امتثال فرمان بجای
آنچه بر او بود هر چند در همی بود یا کیل آنجناب میداد یا با دستش بفقیری میرسانید با آنکه در مدینه بدست خود هزار ها در محضر شریف حاضر میکرد تفاوت
نداشت و آنچه برای این مطلب برای آن بر مقرر است پس دعای آنحضرت منحصر نباشد در باره حاضرین مجلس همایون و آنانکه صدقه ایشان
بدست آن جناب رسد چه این منافی باشد حکمت فرو فرستادن آیه را بر جمیع و نعمت آن جناب جمیع و رافتش بر کافه مومنین و فرق نکردن در دوری و نزدیکی در
قربه و نزلت بلکه شنیدی که خداوند مدح کرد بعضی از بادیه نشین را که برای قرب بجناب او و دعای آنجناب انفاق کنند هر دو مقصد خود برسند و نفرمود
اگر بدستش یا صدقه را بآنجا فرستند چه نیک گفته شاعر هر کرا روی به بهبود نبود دیدن روی نبی سود نبود و بالجمله هر کس در هر جا هر صدقه هر
مقدار که داد چون شروط را و فا در آنجناب میداد از دعایش حظی داشت تا در آلهی آنحضرت با و صلوات میفرستاد و اما بعد از وفات هم بدعای
آنجناب منحصر شود هم بدعای خلفایش که زمین خالی نیست و نخواهد بود از ایشان سرافراز کردند اما اول پس آنچه عرض اعمال امت از آنکه
بر آن جناب در عصر پنجشنبه و دوشنبه بلکه در هر صبح چنانچه در اخبار بسیار رسیده در تفسیر آیه شریفه وقل اعملوا فسیری الله عملکم
و رسوله و المومنون که بفاصله یک آیه بعد آیه شریفه خذ من اموالهم صدقه مذکور است و در مقام تعریض
جواب ... آنچه طاعت ... خدا و رسول و ائمه علیهم السلام خواهند دید و تو ... آن از تفاوت نخواهد شد با در مقام تهدید ...
... که ... محفوظ در جدا ... آنکس معروض ... شاید احتمال اول اقرب و در آن اشاره باشد مقصود ... عیاشی ... دیگران
... روایت کرده اند که خدمت جناب صادق علیه السلام عرض کرد که ابو الخطاب میگفت ... رسول خدا ... و آله ... اعمال
... جناب صادق علیه السلام فرمود چنین نیست بلکه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض میشود اعمال امت هر صباح نیکان شان ...

ایشان پس هر گاه برسید آنگاه آیه را خواند **و دعا** بسیار از روایات وارد است از آن جناب که فرمود هر گاه [illegible] سید رسول خدا صلی الله علیه و
آله پس بروی گفت فدای تو شوم چگونه بدی میکنیم با او فرمود آیا نمیدانید که اعمال شما عرض میشود بر آن جناب پس اگر معصیتی در آنها ببیند دلتنگ
میشود پس مهموم نکنید آنجناب را و خورسند نمائید او را **و نیز** از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت باصحاب خود فرمود حیات من خیرات برای شما
با من سخن میگوئید و من سخن میگویم با شما و مردن من خیرات برای شما عرض میشود بر من اعمال شما پس اگر دیدم نیکوئی حمد میکنم خدا را بر آن و اگر دیدم بخلاف آن
پس استغفار میکنم برای شما و در این مضمون اخبار بسیار است و [illegible] از اجل علامات و اگر بدان شفاعت کند [illegible] برای او دعا از او خواهد کرد **و**
اما دوم پس واضح است چه ایشان جاری است بر آن جاری بر رسول خدا صلی الله علیه و آله از احکام و آداب و فضایل و علوم [illegible]
چند که مقام آنها نیست و در اخبار عرض اعمال بر ایشان که قریب بتواتر است کفایت است برای مقصود خصوص با [illegible] امام عصر و حاضر که مقام
در میان خلق مقام رسول خداست صلی الله علیه و آله در میان امت در حال حیات ظاهری و ما نیز اکتفا بنقل میکنیم که وافی و کافی باشد برای تمام مرام
و شفا باشد در او برای همه امراض و اسقام **شیخ** طوسی در کتاب غیبت در ضمن احوال شیخ جلیل حسین بن روح نایب سیم امام زمان عجل الله تعالی [فرجه]
میفرماید من از او اخبار بسیاری روایت کردم از آنجمله روایتی است که خبر داد ما را ابن حسین بن عبید الله از ابی عبد الله حسین بن علی بزوفری رحمه الله
که گفت اختلاف کردند اصحاب ما در تفویض و غیر آن پس رفتم بسوی ابی طاهر بن بلال در حال استقامتش پس اختلاف را باو رساندم گفت مرا مهلت ده
پس چند روزی او را مهلت دادم آنگاه نزد او رفتم پس بیرون آورد برای من حدیثی بسند خود از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر گاه اراده کند خدا
تعالی چیزی را عرضه میدارد آن را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بر امیر المؤمنین علیه السلام پس بر هر یک از امامان بعد از دیگری تا منتهی میشود بصاحب
الزمان علیه السلام آنگاه بیرون میآید بسوی دنیا و چون خواهند ملائکه که بالا برند عملی را عرضه میدارند بر صاحب الزمان آنگاه بر هر یک هر یک تا آنکه عرض
میشود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله آنگاه عرض میشود بر خداوند پس هر چه فرود آید از جانب خداوند بر دستهای ایشان است و آنچه عروج کند بسوی خدا
پس بر دستهای ایشانست و بی نیاز نشدند از خدای عز و جل بقدر بهم زدن چشمی پس اگر لقمه نانی در [illegible] شبی بدست مسکینی داده شود بعرض جمیع ایشان خواهد
رسید و سبب سرور ایشان خواهد شد و دعا و طلب آمرزش خواهند نمود **پنجم** مقصود و مراد و میل جمیع انبیاء و اوصیاء علیهم السلام متحد و محبوب
هر یک محبوب دیگری و رضا و غضب باقی [illegible] و دعا و نفرین هر کدام ملازم دعا و نفرین سایرین چه اینطایفه نخواهند و میل نکنند و طلب نکنند جز محبوب و مطلوب خداوند
بخواهش نفس و هوا و میل طبع و غرور دنیا چیزی نگویند و راهی نپویند و با کسی پیوند نکنند و از احدی نگسلند پس هر کدام اگر چیزی خواست چون [illegible]
محبوب خداست یقیناً چه خطا و اشتباه و غفلت را راهی نیست در کردار ایشان پس تمامی ایشان میخواهند از خداوند [illegible] خصوص اگر آن مطلب [illegible] سید و سرور
بزرگ و مهتر ایشان باشد که علاوه بر اتحاد مقاصد و مطالب و اغراض که مقتضی همراهی است بزرگی و ریاست کلی و تقدم بر سلسله انبیاء و رسل و پیشوائی بر راه
نمایان سبیل لازم دارد متابعت و اقتداء و تأسی هر تابع [illegible] که هر کسی دوستی کند دوستی کنند با هر که دشمنی کند دشمنی کنند در حق هر کس دعا کند این گروه دعا
هر کس لعن و نفرین کند نفرین کنند و این سخن جاریست نیز در حق ملائکه کرام چگونه متابعت نکنند و حال آنکه آنچه کنند از عمل [illegible] از تسبیح و تقدیس و تهلیل
و تمجید و سایر انواع عبادات از جنابش آموختند و ببرکت نور مقدسش هدایت یافتند چنانکه در جای خود مقرر است **و** در کتاب شریف کافی مرویست از جناب
صادق علیه السلام که فرمود جمع نمیشود سه نفر از مؤمنین و زیاده مگر آنکه حاضر میشود مثل ایشان از ملائکه پس اگر دعا کردند برای خیری آمین میگویند و اگر پناه برند
از شری میخواهند از خداوند که برگرداند آن شر را از ایشان و اگر حاجتی خواهند شفاعت کنند نزد خداوند و سؤال کنند که آن حاجت را برای ایشان بر آورد
و در کتاب جعفریات مرویست از آن جناب از [پدرش از] جدش علی بن الحسین از پدرش از جدش علی علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود خبر داد مرا جبرئیل از پروردگار که من عز و جل که [illegible] امر کرده ام ملائکه خود را باید دعا کردن برای احدی از خلق [illegible] بگویند آمین [illegible]
با [illegible] یعنی دارای شرطی که خواهد آمد در پی [illegible] دعا و صلوات و استغفار خاتم النبیین و خلفای راشدین او صلوات الله علیهم و دعا [illegible]

در عقب دارد و دعا و آمین انبیا و اوصیا و ملائکه را و خدای داند که اثر این دعا تا چیست در دین و عقل و جان و تن و مال و عرض و دنیا و آخرت صدقه دهنده چه خواهد کرد و اگر بود که جان جاری شدن اسم او بخوبی در آن زبانهای پاک پاکیزه در ملا اعلی و محل قدس هر آئینه کافی بود در بذل تمام مال و جان و رسیدن بمقام عظیم الشان و درجه عالی بیان

باب هشتم

در شروط صدقه و آداب انفاق که بی مراعات آنها فواید و ثمرات آن بدست نیاید و آنها اگر چه بسیار و مثبت در مطاوی آیات و اخبار و لکن بعضی آنها اشاره شده در آیاتیکه تشبیه میفرماید انفاق در راه خدا را بباغ و بوستان و زراعت و خوشه آن چنانچه در اواخر سوره بقره است مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ مثل آنانکه انفاق میکنند مالهای خود را در راه خداوند مانند دانه ایست یعنی آنچه انفاق کنند مانند دانه ایست که هفت خوشه آورد و در هر خوشه صد دانه باشد و خداوند زیاد میکند برای هر که خواهد و خداوند واسع و توانا است بر دادن هر کس هر وقت هر چه خواهد و دانا است پس انفاق کننده بمنزله زارعی است که تخمی بکارد و از محصول آن فایده برد پس آنچه زارع بایست رعایت کند پیش از کاشتن و وقت افشاندن تخم و پس از آن تا مدت آمدن خوشه انفاق کننده را چاره از مراعات آن نیست و عمده آن پانزده چیز است اول آنکه زارع ناچار است از تحصیل بذر صالح بی عیب که قابل کاشتن و سبز شدن و ترقی کردن باشد چه تخم بی مغز کرم خورده را کاشتن جز خسران مال چیزی نه منفق را نیز چاره نباشد از پیدا کردن مال پاکیزه از آنچه عیب است در نزد خداوند چنانچه میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ ای کسانیکه ایمان آورده اید انفاق کنید از پاکیزه های آنچه را کسب کرده اید و دارا بوده اید آنرا از ایمان و عقل و کتب و علوم و عزت و جاه و غیر آن و از آنچه بیرون آورده ایم برای شما از زمین از نبات و معادن و امثال آن و قصد نکنید انفاق از خبیث آنها را چه رسد بدادن آن و حال آنکه خود نمیگیرید آنرا مگر آنکه در گرفتنش چشم بپوشید پس انسان که با همه جهل و نادانی و احتیاج و پریشانی و خساست طبع و پستی فطرت اگر چیزی بنظر خود خبیث داند با طیش نسازد بآن دهند نگیرد و بسا است که بغضب آید هر چند حقی در آن داده نداشته باشد چگونه خداوند خبیر دانا بتمام نیک و بد اشیا که از تمام نعمت که به بنده عطیت فرموده و پاره را بقرض خواسته که در هنگام تمام حاجت او بآن چندین برابر کرده باو برگرداند قبول خواهد فرمود مالهای خبیث را و حال آنکه نهی فرموده از کسب آنها و بر فرض کسب برای آن مصارفی معین نموده پس در انفاق خبیث در نزد خداوند علاوه بر آنکه از قبول نشدن فایده نبخشد کسب معصیتی مانده سود کس در تفسیر حضرت عسکری از جناب صادق علیهما السلام مرویست که فرمود کسیکه پیروی هوی کند و برای خود اعتقاد نماید مانند مردیست که شنیدم که او را اذل و اوباش عوام او را تعظیم میکردند و مدح مینمودند پس اراده کردم که او را ملاقات کنم بنحوی که مرا نشناسد پس دیدم او را که حلقه زده بودند بر گرد او خلق بسیاری از اوباش عوام پس پیوسته حیله میکرد با آنها تا از آنها جدا شد و درنگ نمیکرد و پس متابعت کردم او را پس نگذشت تا بنانوائی رسید و او را غافل کرد و دو نان از دکان او سرقت کرد پس تعجب کردم از او و گفتم در نفس خود شاید این معامله بوده پس گذشت بصاحب اناری و پیوسته با او بود تا او را غافل کرد و از پیش او دو انار بدزدی گرفت پس تعجب کردم و در نفس خود گفتم شاید معامله بوده باز گفتم اگر معامله داشته چه حاجت بوده بدزدی پس پیوسته متابعت میکردم او را تا آنکه گذشت بمریضی پس گذاشت آن دو انار و آن دو نان را در پیش او پس حضرت از سبب آن کار از او سئوال کرد گفت شاید تو جعفر بن محمد باشی گفتم آری گفت چه نفع می بخشد ترا شرف اصل تو با جهالت گفتم چه امر است که ندانستم آنرا گفت فرموده خداوند عزوجل مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا هر کس یک حسنه آورد برای او است ده برابر آن و هر کس یک بدی کند پس نیست پاداش آن مگر مثل آن و من چون دو نان دزدیدم این دو معصیت و چون دو انار دزدیدم شد دو معصیت پس این چهار معصیت چون صدقه دادم بهر یک از آنها برای من چهل حسنه باشد پس از چهل حسنه چهار سیئه کم میشود باقی میماند برای من سی و شش حسنه

پس گفتم یا دو دفت قرابت منشیند قوی جاهل کتاب خداوند آیا نشنیدی خداوند میفرماید **انما یتقبل الله من المتقین** خداوند

در این گونه قبول میفرماید از پرهیزکاران یعنی در هر عمل تا تقوای متعلق بآن ملاحظه شود قبول نفرماید تو چون دو نان دزدیدی شد دو معصیت و چون

دو انار دزدیدی آن نیز دو معصیت چون آنها را دادی بغیر صاحبش بدون اذن او فزودی چهار گناه بر آن چهار گناه پس تا آنکه فزودی چهل حسنه بر آن

چهار گناه پس مرا قدری نگاه کرد و برگشت **و در مکارم الاخلاق** مرویست که شخصی خدمت آنجناب عرض کرد دو آیات در قرآن هر چه در او

طلب میکنم نمی یابم تا آنکه گفت دو قول خداوند **و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه** انچه انفاق میکنید از اموال پس خداوند بجای آن

میگذارد و من انفاق میکنم و نمی یابم جا نشینی آنرا حضرت فرمود آیا می بینی خداوند را که خلف وعده میکند گفت نه فرمود پس چه شد گفت نمیدانم فرمود اگر

کسی از شما کسب کند مالی را از حلال و خرج کند آنرا در راه خدا البته هیچ خرج نخواهد کرد مگر آنکه خداوند بجای آن میگذارد **و** مراد از طیب که خداوند امر فرموده

بانفاق از آن یا چیزیست که آنها را حلال نموده یا چیزهائی که از تمام شبهات پاک شده یا آنها که در او ... برای نفس چیده باشد یا چیزها اینکه لذیذ

باشد در طبعهای مستقیمه و از آن نفرت نکنند یا چیزهائیکه در او جهه قبحی نباشد که سبب شود منع کردن از دادن ... مقابل او است بهر معنی که استعمال

در آن شده و شاید در آیه شریفه که معنی اول یقیناً اراده شده سایر معانی نیز مقصود باشد چنانچه از تفسیر آیه و پاره از اخبار مستفاد میشود و اینکه سبب نزول

آیه صدقه دادن بعضی صحابه بود به بقیه ربائی که از پیش داشتند یا صدقه دادن بعضی خرماهای پست که رسته بزرگ داشت پس در اشیاء هر چه جامع

تمام معانی یا بیشتر آن باشد سزاوارتر است بانفاق و از اینجا معلوم میشود سر افضلیت صدقه آب از غیر پس چنانچه **کلینی** از حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام روایت نموده که اول چیزی که ابتدا میکنند بآن صدقه آبست **و** **ایضاً** از جناب صادق علیه السلام روایت نموده که بهترین صدقه سرد

نمودن حرارت کبد است **و نیز** از آن جناب روایت نموده که هر که سیراب کند در موضعیکه یافت میشود آب در آنجا پس چنانست که بنده آزاد کرده و

اگر سیراب کند در جائیکه آب یافت نمیشود مانند کسی است که زنده کرده نفسی را **و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً** هر که زنده کند یک

نفس را چنانست که تمامی مردم را زنده کرده باشد چه آب طیب است بهمه معانی حلال است برای تمامی خلایق و نزدیکترین اشیاء است بطهارت و دور

ترین آنها از تطرق شبهات و اسباب حرمت چه پیدا شدن آنها در چیزی از تصرفات دست انسانی است در آن و آب برای آشامیدن هیچ محتاج

بتصرف و اصلاحی نباشد و بسیار تصرفات کم محتاج باشد و از زیادی ورود دست ظلم و تعدی باو کمتر رسد بلکه درباره از آنها با وجود عصبیت مانعی از آشامیدن

نباشد و همچنین در آن بقدر حاجت ضرری نباشد و لذت آن بدرجه ایست که تمام ... بتمام میل آنرا نوشند و حاجت بآن بیشتر باشد از سایر اشیاء

بلکه قوام زندگی باو است چنانچه فرموده **و من الماء کل شیء حی** پس جهه قبحی در او تصور نشود و این اخبار منافی نیست با اخباریکه گذشت در فصل

اول از باب چهارم که صدقه علم و حکمت افضل صدقات است و خواهد آمد نیز در قسم ششم از مقام دوم از باب پنجم چه شاید از لفظ آب در اخبار سابقه علوم

حقه را نیز اراده کرده باشند بنحویکه در جای خود مقرر شده و آب در بسیاری از آیات بعلوم حقه تفسیر شده با آنکه ظاهر آن نیز مراد است و این دو در نهایت

شباهت هستند چه بهمان قسم که آب سبب حیوة جسد است علم نیز سبب حیوة نفس است پس تمام زندگی انسان باین دو باشد و گذشت که امام علیه السلام بهمین

آیه که **و من احیا نفساً** در صدقه آب استشهاد کردند و در صدقه تعلیم نیز استشهاد فرمودند **و** آنکه زارع محتاج است بزمین نرم پاکیزه که سخت و شوره

زار و در زیر خاک آن سنگ نباشد چه **البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه و الذی خبث لا یخرج الا نکدا** زمین پاکیزه

بیرون میآید گیاهش بامر و اعلام پروردگار او و آنچه خبیث است بیرون نمیآید از او مگر چیز کم نابودی **منفق** نیز باید پیدا کند برای تحصیل انفاقش صاحبان

دلهای نرم شده بایمان که بنور رجاء و آتش خوف الهی ملایم و رقیق و منشرح شده باشد و آنچه باو رسد معین او شود در نیکی و پرهیزکاری و قوت دهد او را

در عمل و بپرهیزد از صاحبان که از اثر کفر و نفاق و معاصی از سنگ خارا سخت تر و مانند زمین شوره زار مرده تر و نفعی نیاید نیکی برایشان جز بر فساد و تقلب

و قوت ... فساد و ... از خداوند ... و گرداب ظلم و عدوان و در بسیار جا از آیات تشبیه فرموده ... حق را بزمین و سنگ سخت

و دریاهای شور و نظایر اینها **و** حضرت امام حسن علیه السلام برای دعوه کوچکی ریش آن رجس وحسن محاسن مبارک خود بآیه سابقه استدلال فرمود

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ابوذر فرمود در فاقت مکن مگر با مؤمن و نخورد طعام تو را مگر صاحب تقوی و نخور طعام فاسقین را ای ابوذر

بخوران طعام خود را بکسیکه دوست میداری او را در راه خدا و بخوران طعام کسی را که دوست میدارد تو را در راه خدا **و در** محاسن برقی مرویست

از آن جناب که فرمود مهمانی کن بطعام خود آنرا که دوست میداری در راه خدا **و در** کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود مخوران کسی را

که دشمن دارد چیزی را از حق یا دشمنی کند با چیزی از حق **و در** عوالی ابن ابی جمهور مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود با بو سعید خدری بخوران

طعام خود را باتقیاء و عطا کن نیکی خود را بمؤمنین **و در** نهج البلاغه مذکور است که امیرالمؤمنین با امام حسن علیهما السلام فرمود ای پسر من بعد از

خود مگذار چیزی از مال دنیا را زیرا که خواهی گذاشت آنرا برای یکی از دو نفر یا مردیکه عمل کند در آن مال بطاعت خدا پس سعید شد بآنچه تو بسبب او شقی

شدی یا مردیکه عمل کند در آن بمعصیت خدا پس تو معین او شدی در معصیتش پس اگر بگذاشتن مال برای وارث که پس از او بآن مال معصیت کند و

شاید حالش بر او پوشیده باشد انسان معین عاصی شود البته بدست خود دادن بآنکه چنین کند قبحش بیشتر خواهد بود و گذشت که خداوند بعد از

شرح فضیلت و آداب و مفاسد و مبطلات انفاق برای تشخیص محل آن فرموده لِلْفُقَرَآءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللهِ لَا

يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَآءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْـَٔلُونَ

النَّاسَ إِلْحَافًا و اینکه این اوصاف منطبق است بر حال اهل علم و صلحاء و طالبین معالم شریعت غرا بلکه اغلب اصناف هشتگانه مستحقین

زکوة از آنها بند که در اعانت ایشان اعانت دین است چه حضرت صادق علیه السلام چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده فقرا و

رهبان فهمیده و در آیه سابقه ذکر شده تفسیر فرموده **و** مؤلّفه را بآنانکه اقرار کرده اند بتوحید و هنوز معرفت برسالت حضرت ختمی مآب در دلشان داخل

نشده و از این جهة سهمی برای ایشان مقرر شد که سبب رغبت و میل ایشان شود باسلام **و در** قاب را بقومی از مؤمنین که کفاراتی بر گردن ایشان

افتاده در قتل خطاء و ظهار و صید حرم و قسم و قدرت بر آن ندارند پس سهمی بجهه ایشان معین شد تا صرف در کفاره کنند **و** غارمین را بقرض

داران از اهل ایمان که در راه خدا خرج کرده اند **و** فِي سَبِيلِ اللهِ را بجمعی که خواهند بجهاد یا حج یا هر راه طاعتی بروند و مال ندارند **و** ابن السبیل

را بکسانیکه در سفر طاعت مالشان را برده اند و نتوانند خود را بمقصد رسانند بلی فاجر را در هنگام ضرورت بقدر حفظ نفس باید مراعات کرد چنانچه

در علل از حضرت ابوالحسن علیه السلام مرویست که فرمود داده میشود بمؤمن سه هزار پس فرمود یا ده هزار و داده میشود فاجر باندازه یعنی مقدار

قوت زیرا که مؤمن خرج میکند آنها را در طاعت خدا و فاجر در معصیت خدا **و در** امالی و معانی الاخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

روایت کرده که جناب عیسی علیه السلام فرمود به بنی اسرائیل خبر ندهید جهال را از حکمت تا آنکه ظلم کرده باشید بحکمت و منع نکنید آنرا از اهلش تا آنکه ظلم

کرده باشید بایشان **و در** تحف العقول مرویست که جناب کاظم علیه السلام فرمود بهشام بدرستیکه زرع میروید در زمین نرم و نمیروید در سنگ سخت

همچنین حکمت زنده میماند در قلب متواضع یا آباد میکند آنرا یا آباد میشود در آنجا و زنده نمیماند در قلب متکبر جبار یا معمور نمیکند آنرا یا نمیماند در آنجا زیرا که خداوند

قرار داد تواضع را آلت عقل و تکبر را آلت برای جهل و انفاق از حکمت و علم اشرف اقسام انفاق است چنانچه بیاید **سیم** آنکه زارع بایست پنهان

کند تخم را در زمین و مخفی کند آنرا از دشمنانش چون طیور و مور و امثال آنها بمقداریکه از او برآید و حفظ حقیقی از آنها و از سایر اعداء چون حشرات زیر خاک

و غیر ایشان با مالک ملوک است بمضمون ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ جز باره از مقدمات زراعت که بفرمان همایونش بنده را از

کردن آن گزیری نیست و قوت و تعلیم آن نیز با او است تمام مقدمات با جناب او است **منفق** نیز باید پنهان دارد صدقه را از تمام خلق بلکه از شخص گیرنده

با اینکه پوشاند یا بنحویکه نداند از کیست بلکه در مقام تاکید در اخفاء و مبالغه در آن فرموده اند چنان بده که دست چپ تو نداند که دست راست تو چه داده

و چگونه چنین نباشد و حال آنکه تمامی حالات قلبیه که باید در صدقه دهنده باشد در حال دادن و بداد صدقه در هر یک بالا رود و نقصش بکمال رسد

شرط سیم

پنهان داشتن اولی است و تمام مفاسد صدقه را اظهارش چه اولاً باید محبت محض صدقه گیرنده را داشته باشد چون که آن محبت یکی از دواعی
او باشد در آن فعل و گرنه با بغض محبوب خدا چگونه تحصیل رضای او توان کرد و امید خیر از آن داشت چنانچه در کافی مرویست که حضرت صادق
علیه السلام به حسین بن نعیم فرمود نفع نمیدهی احدی از فقرا را تا آنکه دوست داشته باشی ایشان را و این در صدقه پنهانی ضرورت ندارد و اما در ظاهر پس
بسیار باشد که با نهایت عداوت بجهة پاره از اغراض انسان مال فراوان دهد و هرگز نشود که انسان در پنهانی به عدوی خود چیزی دهد و ثانیاً باید
محبت صدقه دادن را داشته باشد چه آن از جمله عبادات عظیمه است که از اجزای جوارحیه [؟] است که در تمامی آنها این محبت بایست رعایت شود و
گرنه داخل نشود در زمره ولکن الله حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم و یکی از احتمالات آیه مبارکه و آتی المال علی حبه
که در علما و اصحاب [...] ذکر شده چنانچه سید مرتضی ره و غیر او داده اند آنست که بدهد مال را با دوست داشتن دادن آن و در سوره توبه یکی از
اسباب قبول نکردن انفاق را کراهت داشتن انفاق کردن را شمرده که ولا ینفقون الا وهم کارهون و با کراهت و بغض دادن
کسی در تنهائی چیزی نمیدهد و اگر دهد از روی محبت و میل با آنست و اما در آشکار پس با بغض با آن بسیار شود که انفاق کنند بجهة وجود بعضی از مقاصد دنیویه و
ثالثاً محبت دادن مال نه از روی اینکه خداوند امر بآن کرده و امر نکند مگر بآنچه او را دوست دارد و دوست خدا را باید دوست داشت بلکه دوست داشتن
کرم و بخشش و رفع کردن پریشانی ایتام که در همه اصناف خلق پیدا میشود و این نیز چون سابق اولی است و رابعاً محبت حضرت واهب العطایا که جزء اعظم
ایمان مؤمن است اگر چیزی از منظور داشتن آن نیست در هیچ طاعتی خصوص انفاق چنانچه یکی از احتمالات آیه سابقه است و بودن آن در اغلب صدقه
سر چون صعوبت تحصیلش در صدقه علانیه بر هر ناقدی هویداست و خامساً محبت مال آنچه را دوست میدارد انفاق کند چنانچه خواهد آمد و حمل
ظاهر آیه گذشته است و در پنهانی داعی نشود بر دادن مال محبوب جز رضای خدا و از برای آن در علانیه دواعی بسیار باشد و سادساً داشتن
یقین بوجود صانع جل و علا و رسولش که اصل حقیقت ایمان است و بی آن اطاعت و فرمان برداری هرگز صورت نگیرد و محرک نشود بصدقه و
انفاق انسان را برای امتثال او و بی آن کسی در خفا غالباً چیزی بکسی نمیدهد و در ظاهر بسیار شود که بملاحظه بعضی از اغراض بعنوان صدقه و انفاق بذل
کنند هر چند اعتقادی نداشته باشند چنانچه میفرماید و ما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله و رسوله
مانع نبود چیزی از قبول کردن نفقات منافقین مگر کفرشان بخدا و رسولش و سابعاً اخلاص در انفاق و شریک نکردن برای خداوند احدی را در
دادن صدقه چه فواید سابقه را در صدقه با اخلاص منحصر فرموده چنانچه میفرماید مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله
و تثبیتا من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فآتت اکلها ضعفین فان لم یصبها وابل فطل
مثل آنانکه انفاق میکنند اموال خود را بجهة تحصیل رضای خدا با یقین ثابت بصدق وعده او مثل بستانی است در بلندی که رسیده بآن باران
تند پس میوه داده دو چندان و اگر باران شدید نباشد پس شبنم یا خواهد رسید بقدری که کافی باشد و فرموده مثل آنانکه از روی ریا انفاق کنند
کمثل صفوان علیه تراب فاصابه وابل فترکه صلداً لا یقدرون علی شیء مما کسبوا مانند سنگی است که
روی آن خاکی باشد پس برسد باو باران شدید پس پاک کند او را از خاک از آنچه کردند چیزی نمیبینند چه تخم بر روی سنگ هرگز نروید و تحصیل صدقه
با اخلاص در پنهانی در غایت آسانی چنانچه تهذیب آن از ریا در صدقه آشکار در نهایت دشواریست و ثامناً توکل و اعتماد بر وعده خداوند که
فرموده و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم آنچه انفاق کنید از خیرات تمام بشما برمیگردد و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه
هر چه را انفاق کنید پس خداوند بجای او میگذارد و وعده بدادن عوض و سایر فواید صدقه را با تصدیق و اعتقاد براستی آن داده چنانچه میفرماید
فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری هر کس بدهد و در این عمل متقی و پرهیزکار باشد یا اینکه بردارد از او مفاسد [؟]
یا در جمیع اعمال خود و تصدیق کند [...] دنیا و آخرت که باز آن وعده داده شده پس زود آسان و موفق میکنیم او را برای آسانیهای دنیا

واخرت و رسیدن بجنتی و راحت و ثبت نفس که در آیه سابقه مذکور شد بل تحصیل این مقام شود و این نیز چون مقامات گذشته غالباً از صدقه پنهانی منفک
نشود و با سمعه گشتن و اذیت که از مفاسد انفاق است چنانچه باید بیشتر آنست که در صدقه علانیه است چه دواعی پنهان داشتن آن کمتر
است و اذیت شود و عاشقها در اظهار آن بسبب شیاطین انس بسیار شود که او را مانع شوند از اصل دادن بتشکیک در وجود صانع یا صدق وعده
یا ترسانیدن از فقر و احتیاج بعد از این و امثال اینها که از شیاطین جن آموخته‌اند و با آنها در اضلال مردم شریک باشند و در پنهانی جز وسواس شیطان
جنی که مراتب ضعیف تر است از اول دکردار انسی مانعی نباشد و بالجمله افضلیت پنهان داشتن صدقات بسبب آنچه گفتیم و غیر آن که بر متدبر پوشیده نیست
بر صدقه علانیه بر هر عاقلی واضح و در آیه شریفه است ان تبدوا الصدقات فنعما هی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء
صدقه اول بصدقه واجبه و دوم بمستحبه تفسیر شده و در جای خود مقرر شده که اظهار کردن اعمال واجبه مطلقا بهتر است از پنهان داشتن آنها بالعکس اعمال
مستحبه و در کافی مرویست که حضرت صادق علیه السلام بعمار ساباطی فرمود صدقه قسم بخداوند در پنهانی افضل است از صدقه در علانیه و در [illegible] فقیه
از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود بهترین چیزی که متوسل میشوند باو توسل جویندگان ایمان بخدا و رسول اوست تا اینکه فرمود صدقه
پنهانی پس بدرستیکه او خاموش میکند گناه را و خاموش میکند غضب خداوند را و این مرتبه که خاموش کردن غضب جبار باشد برای صدقه سر در اخبار بسیار
وارد شده و در کتاب ثواب الاعمال و غیر آن مرویست از جناب صادق علیه السلام که حواریین عرض کردند بعیسی بن مریم ای معلم خیر بیاموز ما را که کدام
چیز است سخت ترین چیزها فرمود سخت ترین اشیاء غضب خداوند است پس زهی بزرگی قدر و بلندی مرتبه چیزی که چنین [illegible] چنین
آتشی را خاموش کند و از شدت اهتمام ائمه اطهار علیهم السلام در پنهان داشتن صدقات با آراستگی قلوبشان با علی درجه مقامات سابقه و پاکی
و افشان از ادنی مرتبه مفاسد گذشته معلوم میشود عظم و منزلت و در خصال از حضرت باقر علیه السلام مرویست که حضرت علی بن الحسین علیهما
السلام بیرون میآمد در شب تاریک پس برمیداشت انبان را بر دوش خود و در او بود کیسه‌های دینار و درهم و بسا بود که حمل میکرد بر دوش
خود طعام یا هیزم و می‌آمد تا در خانه پس در را میکوبید و میداد بهر که بیرون میآمد و وقتیکه بفقیر چیزی میداد روی مبارک را میپوشانید تا آنکه فقیر
نشناسد چون وفات کرد نیافتند آن را پس دانستند که او علی بن الحسین علیهما السلام بود و چون جسد مبارکش را بر روی مغتسل گذاشتند نظر کردند
بر پشتش که مانند زانوی شتر از آنچه میکشید بر پشتش بسوی خانه‌های فقرا و مساکین و در عیون از ابراهیم بن العباس روایت کرده که
بسیار بود معروف و صدقه جناب رضا علیه السلام در پنهانی و بیشتر آنها از آن جناب در شبهای تاریک بود و در تفسیر شیخ ابو الفتوح مرویست از
عبدالله بن عباس که او گفت صدقه تطوع را در سر بر صدقه آشکارا چندان تفاوتست که یکی از این هفتاد ضعف آن باشد و در جمله از اخبار است
که فردای قیامت خداوند هفت کس را در سایه عرش سایه کند آنجا که سایه نبود جز سایه عرش یکی از آنها مردیکه بدست راست صدقه دهد و از دست چپ
پوشیده دارد چهارم آنکه زارع باید در موسم زراعت تخم بیفشاند و گر نه از عملش خیری نبیند و از آنچه در زمین پنهان کند چیزی عاید او نشود و منفق
نیز در وقتیکه امید حیوة دارد و مال بکار او آید انفاق کند چه در زمان ناامیدی از زندگی و دیدن آثار مرگ و رسیدن مقدمات اجل اصل ایمان که قوام
قبول تمامی اعمال و طاعات باوست بی ثمر است چنانچه خداوند میفرماید فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده وکفرنا بما
کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا سنة الله التی قد خلت فی عباده وخسر
هنالک الکافرون پس زمانیکه مشاهده کردند کفار شدت عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخداوند یگانه و کافر شدیم بآنچه شریک میگردانیدیم باو
میدادیم پس نفع نداد ایشان را ایمانشان زمانیکه دیدند شدت عذاب ما را قانون خداوندیست که جاری شده در بندگانش و زیانکار شدند در آنجا کافران
و در عیون مرویست که شخصی از جناب رضا علیه السلام پرسید که بچه سبب غرق کرد خداوند فرعون را و حال آنکه ایمان آورد و اقرار کرد بوحدانیت
فرمود که آنکه ایمان آورد در زمان دیدن عذاب و ایمان هنگام دیدن عذاب مقبول نیست و این حکمیست از خداوند که ذکر کرده آن را در سلف و خلف پس [illegible]

زکوة مال را نخواهند داد و در کافی و غیره مرویست که شخصی نصرانی زنا کرد با زن مسلمه پس متوکل خواست بر او حد جاری کند پس ایمان آورد و بعضی گفتند ایمان
او شرک و کارهای او را و بعضی چیز دیگر گفتند پس فرستاد خدمت امام علی نقی علیه السلام و سؤال کرد پس نوشت که آنقدر او را باید زد تا بمیرد پس
فقها منکر شدند و گفتند این حکمی است که در کتاب و سنت نیست چون دوباره از حضرت سؤال کردند آن دو آیه را نوشت و چون اصل ایمان در هنگام
دیدن عذاب خدا و ندی بکار نیاید چگونه انفاق و صدقات که شعبه ایست از اعمال جوارح که آن بعضی از اجزای ایمان است پسندیده و بدرجه قبول
رسد چنانچه توبه از معاصی نیز سود نبخشد چنانچه خداوند میفرماید ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم
الموت قال انی تبت الآن و نیست توبه برای آنان که کارهای بد کنند تا چون حاضر آید ایشان را مرگ و علامات او حاضر گردد و آثار آن پیدا
شود گویند اکنون توبه کردم پنجم زارع تخم را که چه کاشتن محتاج بود ناچار است از پاک کردن آن از آنچه مانع نمو و ترقی کردن او است و از کنار
آنچه باو روییده از چیزها مثل خار یا آنکه از او را فاسد میکند یا آنقدر از منفعت مقصود را از او ضایع مینماید منفق نیز باید پاک کند قصد خود را از طلب خوشنودی
غیر خدا و عوض مال و جاه و خواستن از مردم بمنت داشتن آن مال از آنها ملش و مغرور کردن آنهائی که در راه خدا داده و این مقصد مانع شود از نموش بالمره چنانچه
دانستی که مثل آن مال مثل تخمی است که بر سنگی بپاشند که بر او خاکی نشسته که چون باران بر آن رسد بر خیزد و از آن تخم بسنگ رسیده چیزی بدست
نیاید و آن خاک در اینجا همان منت نهادن و انتظار است که این انفاق در راه خدا است که در موسم تمیز اعمال و انکشاف پوشیده در باطن قلوب معلوم شود که
غرض غیر او است پس بدست نیاید ششم نیز پاک کند از تزلزل و شک در شمردن نه از جهت ملاحظه کردار زشت خود بلکه از نداشتن اطمینان بوعده خدا
و حال آنکه فرموده آنچه دادید پس بسید هم هفتم پاک کند از کراهت و بی میلی باین کار و در رضا بودن باین تکلیف چه دانستی که خداوند سبب قبول
نکردن انفاق بعضی را کراهت ایشان شمرده و نیز میفرماید ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم چون ناخوش داشتند
آنچه را خدای فرستاده پس نابود کرد هر چه کرده بودند هشتم پاک کند از عجب و تکیه کردن بر این عمل و بسبب آن خود را بیرون داشتن از دایره مقصرین
از نادانی جهل بآفات و مفاسد اعمال که کمتر عملی از غیر معصوم سر میزند که آلوده نباشد به بعضی از آنها و ضرر آن در عبادت بدرجه ایست که فرموده اند عاصی نادم
به از مطیع با عجب است نهم پاک کند از حقیر داشتن و گرفتن گیرنده و بزرگ شمردن آن عطا بالنسبه باو چه انسان آنچه سعی کند در ادای حقوق اخوان
مؤمنین چه رسد بعطایا که ملیس باز از عهده آنها شوانند برآید پس چگونه حقیر آنها را مینماید تا آنکه او حقیر و عطایش کبیر نماید و در علل الشرایع از رسول
خدا صلی الله علیه و آله مرویست که تمام نمیشود عقل مرد تا اینکه بوده باشد در او ده خصلت دهم از آن ده آنکه کوچک شمرد خیر بسیاری که از او صادر شود
و بسیار داند خیر کم را که از غیر او سر میزند و در کتاب غایات از جناب صادق علیه السلام مرویست که حواریین عرض کردند بجناب عیسی علیه السلام که
ما را چه چیز کم دارد غضب خدا و ند فرمود با ینکه او را بغضب نیاورید گفتند ابتدای غضب چیست فرمود کبر و تجبر و کوچک شمردن مردم و در عقاب الاعمال
از آن جناب مرویست که فرمود حقیر نشمرید مؤمن فقیر را پس بدرستیکه هر کس تحقیر کند مؤمنی را یا استخفاف کند باو خداوند او را حقیر میکند و پیوسته غضبناک
بر او تا از حقیر شمردن خود برگردد و توبه کند و فرمود کسیکه خوار شمرد مؤمنی را یا حقیر کند او را بجهت تنگدستی او خداوند او را در روز قیامت آشکارا رسوا کند
در مجمع البحرین و در بعضی از کتب قدما از محمد بن مسعود مرویست که گفت نشسته بودم خدمت جناب رضا علیه السلام که داخل شدند بر او جماعتی از
اهل ارمنیه پس بزرگ آنها گفت آمدیم نزد تو و شک نداریم در امامت تو و شریک نمیکنیم در آن امامت با تو احدی را و بدرستیکه در نزد ما قومی از برادران
ما که برای ایشان است اموال بسیار آیا میشود برای ما که حلال کنیم زکوة اموال خود را بسوی فقرای برادران خود و قرار دهیم این را صله و نیکی با ایشان پس
حضرت بغضب آمد بنحویکه زمین در زیر پا متزلزل در آمد و نبود در میان ما کسی که جواب بدهد و حضرت سر مبارک بزیر انداخت زمانی پس سر را بلند کرد و فرمود
کسی که حلال کند بعضی برادر خود چیزی را از حقهای که این چیزی حکمی تفضلی است ... ... عذاب میکند او را خداوند و نمیخواهد عذاب نکند یا احدی از اهل عالم را
هر سه جهت او پس بزرگ آن قوم گفت در حالیکه اشکش جاری بود بر رویش چگونه چنین شده ای سید من فرمود آیا نمیدانی که خداوند جدا کرده میان

ایشان را در فضل و در مال پس هر که چنان کرد راضی نشده بحکم خدا و قضای الهی را رد کرده و هر که بکند آنچه بر او لازم شده خدا او را در مثابات [illegible]

[illegible] خود را [illegible] میکند برادر بهشت خود را و در کافی از حسین بن نعیم صحاف مرویست که فرمود حضرت صادق علیه السلام آیا دوست

میداری برادران خود را گفتم بلی فرمود نفع میدهی فقرای ایشان را گفتم آری فرمود آگاه باش بدرستیکه لازم است بر تو اینکه دوست داشته باشی [illegible]

[illegible] میکنی ایشان را بسوی منزل خود گفتم [illegible] مگر آنکه با غیر از ایشان دو مرد یا سه یا بیشتر یا کمتر پس فرمود آگاه باش که فضل ایشان بر تو بزرگتر است از

فضل تو بر ایشان گفتم فدای تو شوم میخورانم ایشان را از طعام خود و راه میدهم ایشان را بر فراش خود و فضل ایشان بر من اعظم است فرمود بلی ایشان چون داخل

میشوند منزل تو داخل میشوند با آمرزش تو و آمرزش عیال تو و چون بیرون میروند از منزل تو بیرون میبرند گناهان تو و گناهان عیال تو را و در [illegible]

مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود حقیر مشمرید ضعفای برادران خود را پس بدرستیکه کسیکه حقیر شمرد مؤمن را جمع نمیکند خدا در میان ایشان در بهشت

مگر آنکه توبه کند و در [illegible] روایت است که چون حضرت سجاد علیه السلام سائلی را میدید میفرمود مرحبا بکسی که بر میدارد توشه مرا بسوی آخرت ششم

آنکه منافع باید حفظ کند [illegible] آفاقی که [illegible] از وحشت [illegible] خاک تا آنجا که [illegible] و چنین رسد بمقداری که از او بر آید [illegible]

که دفع نماید [illegible] است از [illegible] صدقه [illegible] یا قرائت و فوائدش را کم کند یا [illegible] و طهارت

[illegible] از [illegible] صدقه تمام توانائی که دارد و نهایت اهتمام که از او بر آید و اعظم آنها کفر و شرک و نفاق است که اگر با آنها از دنیا برود

[illegible] از [illegible] حسنات [illegible] شرط جزاء تمام اعمال حسنه بقای ایمان است تا مفارقت روح از جسد بصریح کتاب و سنت و ضرورت ملت و

این آفتی است که [illegible] میکند [illegible] چنانچه میفرماید قل انفقوا طوعا او کرها لن یتقبل منکم انکم کنتم قوما

فاسقین چون [illegible] فاسق هرگز انفاق تنها قبول نشود چه بر خدا انفاق کنند یا بکراهت و اگر فسق سابق یا مقارن مانع از قبول شد البته از فسق

[illegible] میفرماید و اما من اعطی و اتقی الخ هر که چیزی بدهد از آنچه خدا داده است و پرهیزد الخ [illegible]

[illegible] تقوی شامل است تمام مراتب آنرا از تقوی از کفر و نفاق و محرمات از کبایر و صغایر و اعم است از بودن آن در حین عطا و پس از آن [illegible]

[illegible] منت گذاردن بر گیرنده پس از احسان و اذیت کردن او بجوارح و تیغ زبان چنانچه میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم

بالمن و الاذی [illegible] منت گذاشتن و اذیت کردن [illegible] روایت که حضرت رسول صلی الله

علیه و آله فرمود کسی که برادر خود [illegible] صدقه [illegible] منت بر او گذارد [illegible] خدا [illegible]

او را [illegible] پس فرمود که خدا [illegible] بهشت را بر منت گذارنده [illegible] روایت است که فرمود [illegible]

خدا [illegible] ایشان سخن نگوید منت گذاری که چیزی [illegible]

جناب صادق علیه السلام مرویست که [illegible] و در تفسیر علی بن ابراهیم [illegible]

سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم [illegible]

[illegible] انفاق میکنند در راه خدا [illegible]

[illegible] ایمان [illegible]

[illegible] شهادت [illegible] آن [illegible] صادق علیه السلام

روایت کرده که فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

بدرستی که حضرت خدا و علی بن الحسین ... رسول از سبیل ... است و اینکه صدقه ... اجر او ... چون ... افضل است ... [illegible]

یمنون علیک ان اسلموا قل لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان ان کنتم صادقین

منت میگذارند بر تو باینکه اسلام آورده‌اند بگو منت مگذارید بر من اسلام خود را بلکه خدا منت میگذارد بر شما که هدایت کرده شما را برای ایمان اگر راست میگوئید ... [illegible]

گو ... دعوای خود که ایمان آورده‌اید ... اجماعت مثل مریضی است که بانواع امراض ... مبتلا باشد و طبیب حاذق مهربانی او را معالجه کند و او ... [illegible]

و غذا دهد تا عافیت یابد و از جانب او جز شنیدن قول طبیب و خوردن آنچه گوید و نخوردن آنچه از آن ضرر رسد چیزی نباشد ... [illegible]

آنگاه بر طبیب منت گذارد در شنیدن سخنان او با آنکه چه بسیار فرقست میان ایشان ... از همه جهت ... اذیت مومن پس ... آن ... [illegible]

مر خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم ... در اذیت مومن مخالفت است ... ایشان را ... از آنچه نهی کردند و سرکشی کردن ... فرمان ...

آقایان خود را اذیت ایشانست و ایضاً ابتلای صدقه دهنده بمصیبت اذیت ... بسبب معاصی خود ... ایشانست ... ایشان

شیعیان خود را ... و البته ... مغموم و غمگین میشود چون ... بلا و هلاک افتاده و هر کس سبب هم و غم دیگری شود ... اذیت ...

اذیت کننده اذیت ایشان است چه در اخبار بسیار وارد شده که فرموده‌اند خوشحال میشویم بجهة خوشحالی شیعیان و محزون میشویم بجهة حزن ایشان ... و ایضاً

کافی بچند طریق مرویست که خدا فرموده ... رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی که اهانت کند دوست مرا پس بتحقیق که ... آورده ... بمحاربه ...

و از آنجناب روایت نموده که هر که استخفاف کند فقیر مسلمی را پس بتحقیق که استخفاف کرده بحق خدا و خدا ... استخفاف میکند ... قیامت و ...

روایت نموده که گفت تب شدیدی کردم در زمان امیر المومنین علیه السلام ... و آمدم ... [illegible]

چیزی را بهتر از آنکه آبی بر خود بریزم و نماز کنم در عقب امیرالمومنین علیه السلام ... کردم و آمدم مسجد چون آنحضرت بر منبر ... [illegible]

فارغ شد و داخل قصر شد من نیز داخل شدم پس ملتفت شد بمن و فرمود ... بود که ... ترا که ... اعضایت ... [illegible]

عرض کردم و آنچه مراد داشت بر رغبت در نماز عقب آنجناب پس فرمود ... مومنی مریض ... [illegible]

محزون میشویم بجهة حزن او و دعا میکند مگر آنکه آمین میگوئیم و ساکت نمیشود مگر آنکه دعا میکنیم برای او پس گفتم یا امیرالمومنین ... [illegible]

که با تو در این بلد هر ... از آنها که در اطراف بلاد ... فرمود ... پنهان نمیشود ... در مشرق زمین و مغرب ... [illegible]

وادی را پس بدان که هر یک ... و گاهی بقلب است بدون ... بجوارح و گاهی بحرکات و سکنات بی ... [illegible]

و گاهی بدو از آن بشود و گاهی ... پس ... هر یک ... وادی ... قلب ... گفتار ... شود و مجموع آن ... [illegible]

انفاق میشود و گاهی مقارن آن و گاهی بعد از آن ... و تمام آن ... گاهی بشخص ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مراد از عمل حبه باشد

[illegible]

ایشان در نقص و ضرر مال پس هر که چنان کرد راضی نشده بحکم خدا و قضای الهی را رد کرده و هر که بکند آنچه بر او لازم نشده خدا او را [illegible]

خود را احتیاج میکشد بر او بهشت خود را و در کافی از حسین بن نعیم صحاف مرویست که فرمود حضرت صادق علیه السلام آیا دوست

میداری برادران خود را گفتم بلی فرمود و نفع میرسانی فقرای ایشان را گفتم آری فرمود آگاه باش بر تو لازم است دوست داشتن کسی که ایشان را

دوست دارد [illegible] ایشان را بسوی منزل خود گفتم میبرم و هر گاه که بخورم با من از ایشان دو مرد یا سه یا بیشتر یا کمتر پس فرمود آگاه باش که فضل ایشان بر تو بزرگتر است از

فضل تو بر ایشان گفتم فدای تو شوم میخورانم ایشان را از طعام خود و راه میدهم ایشان را بر فراش خود و فضل ایشان بر من اعظم است فرمود بلی ایشان چون داخل

میشوند منزل تو داخل میشوند با آمرزش تو و آمرزش عیال تو و چون بیرون میروند از منزل تو بیرون میبرند گناهان تو و گناهان عیال ترا و در [illegible]

مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود حقیر مشمرید صدقه برادران خود را پس بدرستیکه کسیکه حقیر شمرد مؤمنی را جمع نمیکند خدا در میان ایشان در بهشت

مگر آنکه توبه کند و در کشف الغمه مذکور است که چون حضرت سجاد علیه السلام سائل را میدید میفرمود مرحبا بکسی که بر میدارد توشه مرا بسوی آخرت ششم

آنکه زارع باید حفظ کند زرع را از تطرق آفاتی که در پی او است از وقت پنهان شدن در زیر خاک تا آنگاه که بدرود و چیدن رسد بمقداریکه از او بر آید و تواند

کرد دفع نماید همچنین تیز ناچار است از [illegible] آنچه صدقه داده [illegible] از اصل باطل کند یا ثمرات و فوائد آن را کم کند یا او را از طراوت و نضارت

بیندازد و هر آفتی [illegible] آنها بصدقه [illegible] که دارد و نهایت اهتمام که از او بر آید و اعظم آنها کفر و شرک و نفاق است که اگر با آنها از دنیا برود

رود آنچه کرده از خیرات و حسنات نابود شود چه شرط اجزاء تمام اعمال حسنه بقای ایمان است تا مفارقت روح از جسد بصریح کتاب و سنت و ضرورت ملت و

این آفتی است که نه مختص بتصدق است بلکه شامل جمیع [illegible] چنانچه میفرماید قل انفقوا طوعا او کرها لن یتقبل منکم انکم کنتم قوما

فاسقین چون [illegible] فاسق هر گز انفاق شان قبول نشود چه برضا انفاق کنید یا بکراهت و اگر فسق [illegible] مانع از قبول شد آن فسق

لائق [illegible] ضرر خواهد رسید و در آیه سابقه که فرمود و اما من اعطی و اتقی الخ هر که چیزی دهد [illegible] در راه خدا [illegible] پرهیز [illegible] نیز شاهدی

بر مقصود چه تقوی شامل است تمام مراتب آنرا از تقوی از کفر و نفاق و محرمات از کبایر و صغایر و اعم است از بودن آن در حین عطا و پس از آن و

[illegible] منت گذاردن بر گیرنده پس از احسان و اذیت کردن او بجوارح و تیغ زبان چنانچه میفرماید یا ایها الذین امنوا لا تبطلوا صدقاتکم

بالمن و الاذی ای گروه مؤمنان باطل مکنید صدقات خود را بمنت گذاشتن و اذیت کردن و در [illegible] مرویست که حضرت رسول صلی الله

علیه و آله فرمود کسی که برادر خود نیکی کند و صدقه دهد هر قسم که باشد پس منت بر او گذارد [illegible] خدا و عمل او را [illegible] و شکر سعی

او را نمیکند پس فرمود که خداوند میفرماید حرام کردم بهشت را بر منت گذاران و بخیل [illegible] و در خصال از آنجناب مرویست که فرمود سه طایفه اند که

خداوند با ایشان سخن نگوید منت گذاری که چیزی نمیدهد مگر بمنت و آنکه دامن خود را بکشد یعنی از روی تکبر و آنکه متاع خود را بقسم دروغ فروشد و در کافی از

جناب صادق علیه السلام مرویست که منت [illegible] نیکی را و در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیه شریفه الذین ینفقون اموالهم فی

سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون

آنانکه انفاق میکنند در راه خدا [illegible]

ایشان [illegible]

ایشان [illegible] آن از جناب صادق علیه السلام

روایت کرده که فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

بدرستی که منت خداوند بر بنده ... رسول ... از منت ... اجر ... را ... باطل ... اذیت ... چنانچه خداوند ...
فرموده یمنون علیک ان اسلموا قل لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان ان کنتم صادقین
منت میگذارند بر تو باینکه اسلام آورده اند بگو منت نگذارید بر من اسلام خود را بلکه خداوند منت میگذارد بر شما که هدایت کرده شما را ... اگر راست می
گوئید ... خواهی خود که ایمان آورده اید ... اینجا ... مثل مریضی است که با انواع امراض ... مبتلا باشد و طبیب حاذق مهربانی او را معالجه کند ...
و غذا دهد تا عافیت یابد و از جانب او خبر نشنیدن قول طبیب خوردن آنچه گوید و نخوردن آنچه از آن بجهة ضرر نهی کند چیزی نباشد ...
آنگاه بر طبیب منت گذارد در شنیدن سخنان او با آنکه چه بسیار فرقست میان ... و اما اذیت مؤمن ... پس آن ...
مر خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم ... اذیت مؤمن مخالفت است ... ایشان ... از آنچه نهی کرده اند و سرکشی کردن بنده فرمان
آقایان خود را اذیت ایشان است و **ایضا** ... صدقه دهنده بسبب اذیت ... معاصی خود سبب ... ایشان است چه ایشان
شیعیان خود را دوست ... میشود ... دوستی ... ببلا ... افتاده و هر کس سبب هم ... دیگری ...
اذیت کرده اذیت ایشان است چه در اخبار بسیار وارد شده که فرموده اند ما خوشحال میشویم بجهة خوشحالی شیعیان ما و محزون میشویم بجهة حزن ایشان ...
کافی بچند طریق مرویست که خداوند فرموده برسول خدا صلی الله علیه و آله کسی که اهانت کند دوست مرا پس تحقیق که ... آورده ... **ایضا**
از آنجناب روایت نموده که هر که استخفاف کند فقیر مسلمی را پس بتحقیق که استخفاف کرده بحق خداوند و خداوند او را استخفاف میکند در روز قیامت **و** ...
روایت نموده که گفت شب شدیدی کردم ... امیرالمؤمنین علیه السلام پس ...
چیزی را بهتر از آنکه ... بر خود ... و نماز کنم در عقب امیرالمؤمنین علیه السلام پس ... کردم و آمدم بمسجد چون آنحضرت ...
فارغ شد و داخل قصر شد من نیز داخل شدم پس ملتفت شد بمن و فرمود ... که ...
عرض کردم و آنچه مرا وا داشت بر رغبت در نماز عقب آنجناب پس فرمود ...
محزون میشویم بجهة حزن او و دعا میکند مگر آنکه آمین میگوئیم و ساکت نمیشود مگر آنکه دعا میکنیم برای او پس گفتم یا امیرالمؤمنین ...
که با تو در این بلد هر ... از آنها که در اطراف بلاد ... فرمودی ... پنهان نیست ... در مشرق زمین و مغرب ...
وادی را پس بدان که هر یک از این دو گناهی بقلب است بدون اظهار بجوارح و گناهی بجوارح ...
گناهی بدو از آن ... پس اقسام هر یک ... ملاحظه قلب ... گفتار ... بهفت ... و مجموع آن ...
اتفاق میشود و گناهی مقارن آن و گناهی بعد از آن پس مجموع ... تمام آن گناهی شخص ...
خلقا و این ... شش قسم و آنکه ... است ...
مستحب ... باشد ...
... احسان ... میکردی ... رعایت میکردی ...
متعارف و شایع است ...
... روی ... کردن ...
...
...
...

مراد عمل ... باشد

ازمودن آن آن حضرت و در اتفاق پیدا میشود و از برای آن چند درجات است اول آنکه در دادن آن علم یا مال یا جاه هیچ حقی برای خود منظور نکند
او و خود را برتر نداند از او بلکه از او متوقع نباشد تشکر و ثنا و مکافات و جزای آن و چنان تصور کند که سنگی را در پهلوی سنگی گذاشته و آبی را به بیابان
تشنه ریخته و بعد از گذاشتن آن سنگ و فرستادن آب کاری با آن سنگ دیگر و بیابان نکرده و خیری با آنها نرسانیده و آنها را با ملک رسانیدن نفعی
و خبری نداشته و از آنها توقع جزائی نداشته و خود را بر آنها صاحب حق نشمرده و البته با اقرار به بندگی و اعتراف باینکه آنچه در دست او است
از مالک او است و با مر او داده چگونه چنین نباشد و چگونه توان خود را صاحب حق دانست و سیره انبیاء و اوصیاء علیهم السلام بر این نحو بود
که هرچه بهرکس میدادند نداده می پنداشتند چنانچه خداوند از زبان اهل بیت علیهم السلام حکایت فرموده انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم
جزاء و لا شکورا یعنی جز این نیست که اطعام میکنیم شما را یعنی مسکین و یتیم و اسیر را برای رضای خدا و نمیخواهیم از شما پاداش و ثنا بلکه با دادن
عطاهای بزرگ عذر میخواستند حضرت ابی عبدالله علیه السلام با دادن چهار هزار اشرفی بهر اعرابی از شکاف در بجهة اظهار خجلت از کمی آن میفرمایند خذها
فانی الیک معتذر بگیر این را که من از تو معذرت میخواهم واعلم بانی علیک ذو شفقة و بدان که من بر تو مهربانم و این عطا از ردی آن و با او
و بالجمله با جمع شدن این سه مقام البته منفق بالنسبه بگیرنده کرده خود را نکرده خواهد دید پس هرگز بخیال منت و اذیت نیفتد و از او گاهی سر نزند و سوم آنکه علاوه
بر اینکه کرده خود را نکرده بیند گیرنده را صاحب حقوق بسیار داند بر خود که باید از عهده ادای آنها برآید یا او را عفو کند و گرنه در قیامت مطالبه کنند از او چنانچه
در کنز کراجکی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که از برای مسلم بر برادرش سی حق است که بری نیست برای او از آنها مگر با ادا یا عفو نمودن و
پس از ذکر آن سی فرموده بدرستیکه یکی از شما ترک میکند و وامیگذارد از حقوق برادر خود چیزی را پس مطالبه میکند آن برادر از او آن چیز را در قیامت پس حکم کرده میشود برای او
بر آن شخص و در کافی و فقیه و خصال و امالی شیخ طوسی مرویست که معلی بن خنیس از جناب صادق علیه السلام سؤال کرد که حق مسلم بر مسلم فرمود هفت حق
واجب هست از آنها حقی نیست مگر آنکه بر او واجب است اگر ضایع کرد از آن چیزی را بیرون میرود از ولایت خدا و طاعت او و نیست از برای خداوند در آن
نصیبی یعنی از دایره بندگی بالمره بیرون میرود عرض کرد آنها چیست فرمود من بر تو مهربانم میترسم ضایع کنی و حفظ نکنی و بدانی و عمل نکنی عرض کرد لا قوة
الا بالله پس فرمود آسان ترین حق از آن هفت اینکه دوست داشته باشی برای او آنچه را دوست داری برای خود و ناخوش داری برای او آنچه را
ناخوش داری برای خود حق دوم آنکه دوری بجوئی از سخط او و پیروی کنی رضای او را و اطاعت کنی امر او را حق سوم آنکه اعانت کنی او را بجان خود و مال
خود و زبان خود و دست خود و پای خود حق چهارم آنکه بوده باشی چشم او و راهنمای او و آئینه او حق پنجم آنکه سیر نشوی و او گرسنه باشد و سیراب نشوی و
او تشنه باشد و پوشیده نباشی و او برهنه باشد حق ششم آنکه اگر تو خادم داری و برای برادر تو خادم نیست پس واجب است که بفرستی خادم خود را که
بشوید جامه او را و درست کند طعام او را و بچیند فرش او را حق هفتم آنکه قبول کنی قسم او را و اجابت کنی دعوت او را و عیادت کنی ناخوش او را و حاضر
شوی بر جنازه او و چون بدانی که او را حاجتی است مبادرت کنی به برآوردن آن و ملجأ نکنی او را بسوی سؤال کردن او آنچیز را از تو بلکه پیشی بگیری بسوی او پس هرگاه
چنین کنی وصل کردی ولایت خود را بولایت او و ولایت او را بولایت خود و تمام میشود ... است این هفت شامل است آنچه را ذکر شد و در کافی
از آنجناب مرویست که عبادت کرده نشده خدا بچیزی افضل از اداء حق مؤمن و در خصال از آنجناب مرویست که هرکس حبس کند حق مؤمنی را بازمیدارد
او را خداوند پانصد سال تا آنکه جاری میشود از عرق او و خون او سیلها پس ندا میکند منادی از جانب خداوند که این آن ظالمی است که حبس کرده حق
خدا را پس چهل سال او را سرزنش میکنند پس امر میشود که او را با آتش جهنم اندازند و اخبار در بزرگی امر حقوق اخوان و تاکید آن و تفصیل آن بسیار است و در
دار السلام ... ذکر نمودیم و البته تأمل در آنها برادر مؤمن در نظر بزرگ نماید و او را صاحب حقوقی که مطالب آن خداست بداند و در نظر معظم
شود و بعد از آن خود را حقیر و ذلیل و مقصر بیند در برآمدن از عهده آن حقوق و پیوسته ترسان باشد از تضییع آنها و ماندن آنها در گردنش هرچند سعی و
کوشش کند در ادای آنها چه جای آنکه ... انفاقات او قلیلی از آنها است ... صاحب این درجه هرگز ... سوم آنکه علاوه بر

در بیان حقوق مسلم بر مسلم

اینکه او را صاحب حقوق و خود را حقیر و مدیون داند چنان داند که محبوب ترین چیزها در نزد او که از جانش عزیزتر است در لطیف ترین ظرفها که از شیشه
نازک تر و رقیق تر است در نزد برادر مؤمن او است که پیوسته از طرف خود و از جانب او و از طرف خدا و مدد و اصدقا و اعدا و از حوادث و هم
و سوانح روزگار سنگ آفات و بلیات بر او ریخته میشود البته اگر چنین داند تمام هم و نهایت جهد و رنج خود را در حفظ و حراست آن از رسیدن آن آفات
در مدت عمر مرعی خواهد داشت و اینمقام نه آنقدر عالی و دورتر از اذهان است که بتوان تصور آن را کرد چه رسد بلوازم آن و شرح سحا خیرات که اگر تمام
دنیا را لقمه کنم و در دهان مؤمنی گذارم گمان دارم که باز در حق او تقصیر کرده باشم و در کتاب لباب قطب راوندی مرویست که کسی بجناب امام حسن علیه السلام
عرض کرد جواد و نیکوکار کیست فرمود آنکه اگر همه دنیا از او باشد همه را انفاق کند باز اعتقاد کند بر نفس خود حقوقی و بالجمله اگر مؤمن طی کرده باشد یکی از
مراتب ثلثه را و حالت قلبیه خود را با برادران درست و تکلیف باطنی خود را با الفیه با ایشان بدست آورده باشد از شر من و اذی آسوده شود و از برای
پاک کردن زرع انفاق خود از این دو آفت محتاج نشود بمراجعه کتاب و سنت و شیخ جلیل ابو الفتوح رازی در ترجمه آیه من و اذی کلامی است شیرین که
دلرا ترویح کند فرموده آنانکه مال هدیه کنند در راه خدای و مال آنکه در راه خدای مصرف باشد که قصد و نیت و اراده تو خدای باشد و طلب رضای او و بجا
رضای حق باشد نه برای ریا و خلق آنگاه در راه خدای باشد که برای خدای باشد اول در مقدمه چنین نیت باید که سابق بود بر نخچی نه آید از منتی و اذیتی اگر
بدهی فقیر نهی و بر سر نهی منتی و رنج بر دل او نهی از تو قبول کنند و اگر وقتی از اوقات بر سر او زنی هم در آنوقت بر روی تو زنند بمنت منکدر مکن و
باذیت مکدر مگردان کریم آن باشد که بدهد و منت بر خود نهد نه آنکه منت بر گیرنده بدهد و عذر خواهد چنانکه گفت یعطی عطاء المحسن الخضل
الذی عفوا و یعتذر اعتذار المذنب و دیگری گفت یعطیک مبتدءا فان اعجلته اعطاک معتذرا کان
قد اجرما کریم آن باشد که عطا دهد و پوشیده دارد بدهد و منت ننهد ببخشاید و ببخشد با دل بطل نه بدهد و با خر منت ننهد دعا نخواهد و جزا چشم ندارد و
ثنا بجوید و آنچه داده باشد با کس نگوید چنانکه آن سر جوانمردان کرد در شب بداد و در روز باز نگفت شرط بر نهاد و منت بر ننهاد تا بغیر آنکه گفت لا نرید
منکم جزاء و لا شکورا و اصل منت و من قطع بود من قولهم حبل منین ای ضعیف زیرا که او زود منقطع شود و منه قوله تعالی
لهم اجر غیر ممنون ای غیر مقطوع یعنی برای ایشانست مزدی پیوسته که هرگز منقطع نشود و گفته اند اصل منت نعمت بود و میگویند من علیه آنگاه که بر او انعام
کرده و منه قوله تعالی هذا عطاؤنا فامنن یعنی عطا کن و اذی رنج باشد آن باشد که ذکر آن بسیار کند و پیش کسانی باز گوید که او را خوش نیاید
یا گوید چند از این سؤال کنی تو را خدا سیر تواند کردن و تو همیشه درویش خواهی بودن و خدای مرا از تو برهاناد عبد الرحمن بن زید بن اسلم گفت پدرم گفت چون
کسی را عطای دهی و دانی که سلام تو بر آن گران خواهد آمد بر او سلام مکن فلان بنزد اسامة بن زید آمد گفت من جعبه دارم و تیری چند در او مرا بمردی راهنمای که
رفتن او بجهاد برای خدای بود نه برای ریا که مجاهدان بیشتر برای آن روند تا از باغهای مردمان میوه خورند اسامه گفت لا بارك الله فيك رقی
جعبتك پیش از آنکه بدادی اذیت کردی ایشان را خدای تعالی حرام کرده منت نهادن بر عطا را گفت کبیره است که منت نهد بر کسی در عطا این مرا
رسد که بر بندگان خود منت نهم برای آنکه منت خلقان تکدیر و تعییر باشد و منت خدای تنبیه و تذکیر انتهی و آن معنی که برای من کرد که بمعنی قطع است میتوان در
آیه احتمال داد که باطل نکنید صدقات خود را بقطع کردن صدقه باینکه پس از احسانی احسانی نکنید و خواهد آمد که اتمام احسان بهتر از ابتدا بآنست و تا اینجا
آنچه گفتیم بنا براین بود که مراد از صدقه در آیه و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی صدقه دادن خود انسان باشد و از من و اذی منت گذاردن
و اذیت کردن گیرنده باشد و در هر دو احتمال دیگر میرود اما اول پس باینکه مراد صدقه دادن دیگری باشد با احسان یعنی کاری نکنید که نگذارید بشما
صدقه دهند و اگر دهند صدقه نباشد عوض صدقه با شما ... و مراد از صدقه صدقه خدا و تبارک و تعالی و رسولش باشد بر عباد و مکرر
رسیده که فلان چرا تخفیف عبادت با غیر آن صدقه ایست از خدای بر بندگان و باطل کردن آن ... خویش است از استحقاق گرفتن
یا نداد آن و شرح داد صدقات خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و باطل آن از من و اذی و مراد از آن که ترک اوامر و ارتکاب نواهی و اذیت

علی علیه السلام

در ظاهر حالت با غیر آن هر دو رعایت آن موضع کتاب با مصادق و پس در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که داخل شد بر امام محمد تقی علیه
السلام مردی و مسرور بود پس حضرت باو فرمود چه شده که ترا مسرور می بینم عرض کرد ای فرزند رسول خدا شنیدم از پدرت که میگفت سزاوارترین
روزیکه باید بنده مسرور باشد در آن روزیست که خداوند روزی کرده او را صدقات و نیکیها و نفعها که برادران مؤمنین خود رسانیده و امروز روی
آورده بمن ده نفر از برادران من که فقیر بودند و عیال داشتند و از بلدی دور بسوی من آمدند پس بهر یک از ایشان عطائی کردم و مسرورم از اینجهت
حضرت فرمود بجان خود قسم که تو سزاواری که خورسند باشی اگر حبط و نابود نکرده باشی آنرا یا بعد از این آنرا حبط کنی پس آنمرد گفت چگونه حبط میکنم آنرا
و حال آنکه من از شیعیان خلص شمایم حضرت فرمود آگاه باش که باطل کردی نیکی خود را به برادرانت و صدقات خود را عرض کرد از چه بابت ای
فرزند رسول خدا فرمود بخوان قول خداوند را و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الأذی عرض کرد ای فرزند رسول خدا من منت
نگذاشتم بر آنقوم که صدقه بایشان دادم و اذیت نکردم ایشانرا حضرت فرمود خدا میفرماید و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و
الأذی و خداوند نفرمود بمنت گذاردن بر آنکه صدقه براو میکنی و باذیت کردن آنکه صدقه باو میدهی و آن هر اذیتی است آیا چنین میدانی
که اذیت کردن تو قوم را که بایشان صدقه دادی بزرگتر است یا اذیت کردن تو حفظه و ملائکه مقربین را که در اطراف تو میباشند یا اذیت کردن
تو ما را گفت بلکه این ای فرزند رسول خدا پس فرمود بتحقیق که مرا اذیت کردی و ایشانرا اذیت کردی و صدقه خود را باطل کردی گفت برای چه فرمود
بگفتن تو که چگونه حبط میکنم و حال آنکه من از شیعیان خالص شمایم آگاه باش وای بر تو آیا میدانی کیست شیعهٔ خلص ما گفت نه فرمود حزبیل مؤمن آل فرعون
و صاحب یس که خدا فرموده و جاء رجل من اقصی المدینة و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار مساوی کردی نفس خود را بایشان آیا اذیت
نکردی باین ملائکه را و اذیت نکردی ما را پس آنمرد گفت استغفر الله ربی و اتوب الیه پس چه بگویم فرمود بگو من از موالی و دوستان
شمایم و دشمن دشمنان شمایم و دوست دوستان شمایم گفت چنین میگویم و چنینم من ای فرزند رسول خدا و توبه کردم از آنچه گفتم که نپسندیدید آنرا
و ناپسند بود آنرا ملائکه و نپسندیدید مگر بجهت ناپسند بودن خداوند عزوجل پس حضرت جواد فرمود الآن برگشت بسوی تو ثوابهای صدقات تو و زایل شد
از آنها ابطال تمام شد خبر شریف که مفتوح میشود از او بابهای از علوم اگر کسی تدبر کند در آن هفتم زارع پس از افشاندن تخم دست از او نکشد و زرع را
بحال خود نگذارد بلکه تمام اهتمام در آبیاری او کند تا حاصل شود و نگذارد منفق نیز بعد از انفاق قناعت نکند دیگر و از خود مغرور نباشد بلکه
پیوسته در مقصد و از قبول نشدن آن خائف و ترسان باشد تا آنکه علامات قبول را ببیند یا آنکه از دنیا بیرون رود چنانچه خداوند از صفات
آنانکه ایشان را ستایش بندگان سوی خیرات و پیشی گیرندگان از برای آن شمرده میفرماید و الذین یؤتون ما اتوا و قلوبهم وجلة انهم
الی ربهم راجعون یعنی میدهند آنچه را میدهند و حال آنکه دلهای ایشان ترسانست چونکه مرجع ایشان بسوی پروردگار شانست که عالم است
بخفایای امور پس شاید که داده ایشان مفاسد و معایبی باشد که از آن خبر ندارند و در رفع آنها تقصیر کرده اند پس بر ایشان بنا یا بدانها را و بر دیگر
انفاقات ایشان و در کافی از جناب صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود در تفسیر آیه اینکه آن در مقام ذکر ترس و امید ایشانست یعنی
ترسند که برگردد بر ایشان اعمال ایشان اگر اطاعت نکنند خداوند عزوجل را و امیدوارند که قبول شود و در مجمع از آنجناب نقل کرده که ترسانند
از آنکه قبول نشود از ایشان و بعضی ترسان باشند از سوء عاقبت و مفارقت ایمان پیش از مفارقت روح از بدن چه بسا کسی که [illegible] ایمان
آن زمان [illegible] در استحقاق جزای تمام اعمال است و این خوف از آن خوفهاست که هرگز از مکلف نباید زایل شود تا [illegible] الموت
[illegible] مقام افزونی و زیادتی آن باشد و این خوف و رجا [illegible] علیهم السلام [illegible] و از نظر در
حالات آنانکه [illegible] علم و عمل این عالم [illegible]
[illegible] انفاق [illegible]

تضرع از پاره از موانع آن چشم بپوشند و از بعضی شروط آن درگذرند و بجای آن عمل را بحسنات مبدل فرمایند چنانچه در صحیفه کامله است و
ان تجعل ما ذهب من جسمی و عمری فی سبیل طاعتك و اینکه قرار دهی آنچه رفته از جسم و عمر من در راه طاعت خود و این
نشود مگر بالنسبه بطاعات فاسده سابقه که از جهة فساد آن درگذرند پس داخل شود در طاعات نه معاصی گذشته که در آن قابلیت طاعت شدن
نباشد لطف در آن عفو است و درگذشتن از عقاب والله العالم هشتم آنکه زارع ما داعی که تخم در زمین بقدر آن دارد و از کاشتن ممکن است
مسامحه نکند و زیاده از قوت خود و عیال خود نگاه ندارد چه با تمکن از زرع و مسامحه در آن از عقل معاش عاری و در زمره سفها محسوب خواهد بود
منفق بمقتضای فرمان همایون وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل الله باید تمامی آنچه را مالک است در راه خدا صرف
کند و آنمقدار که برای قوت و حفظ خود و اهلش نگاه دارد از روی امر او باشد در صرف کردن آنمقدار در این راه نه از روی بخل و مضایقه از امتثال
آن فرمان و در مشکوة الانوار سبط شیخ طبرسی مرویست که حضرت صادق علیه السلام بعنوان بصری فرمود اگر علم میخواهی پس طلب کن اولاً در نفس خود
حقیقت بندگی را عنوان عرض کرد حقیقت این بندگی چیست فرمود سه چیز است اینکه نبیند بنده برای نفس خود در آنچه خدا او را داده ملکی برای بنده ها
ملکی نیست مال را مال خدا میدانند میگذارند آنرا هر جا که خدا ایشانرا امر کرده بآن و اینکه تدبیر نکند بنده برای نفس خود تدبیری و تمام اشتغالش در
خدا او را امر کرده او را بآن و نهی کرده او را از آن پس هرگاه نبیند بنده برای نفس خود در آنچه خدا تعالی باو داده ملکی آسان میشود بر او انفاق در هر جا که خدا
امر فرموده انفاق را در آنجا و چون تفویض کند بنده تدبیر نفس خود را بر مدبر آسان میشود بر او مصیبتهای دنیا و هرگاه مشغول شد بنده بآنچه خدا او را
بآن امر کرده و نهی فرموده فارغ نشود از آن دو برای مباهات و مجادله با مردم پس هرگاه اکرام کرد خدا بنده را باین سه آسان میشود بر او دنیا
و شیطان و خلق و طلب نمیکند دنیا را برای زیاده داشتن و مفاخرت و طلب نمیکند آنچه نزد مردم است برای عزت و سربلندی و ضایع نمیکند روزگار
خود را بیهوده پس این است اول درجه تقوی که خدای فرموده تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الأرض
ولا فساداً والعاقبة للمتقین این دار آخرت را مقرر فرمودیم برای کسانیکه نمیخواهند برتری را در زمین و نمیخواهند فساد را و عاقبت برای پرهیز
کارانست و چون مضمون آیه سابقه امر بصرف تمامی مال است در راه خدا پس بنده باید از روی صدق نیت و خلوص طویت آنچه در تحت تصرف
اوست و بدست او سپرده اند در طریق بندگی گذارد و چون مامور است بحفظ خود و انفاق بر عیال و اولاد پس بجهة امتثال این امر بقدر کفایت از آن
بردارد و خود را در این مصرف بمنزله وکیل و ماذون شمارد و مابقی را در سایر راههای خیر صرف کند چون چنین کند تمام مال مجاهده کرده و از دایره
عبودیت بیرون نرفته و در انفاق بر نفس و عیال اجر ثواب کسیکه برای انفاق بر دیگرانست برده چنانچه خواهد آمد و علما را در کراهت و استحباب
انفاق تمام مال خلاف است شهید اول در کتاب دروس فرموده مکروهست مگر آنکه از صبر خود خاطر جمع باشد و عیال نداشته باشد و …
در شرح ایثار تفصیل آنرا نوشتیم و اینکه با یقین و توکل تمام نمودن … بر عیال شبهه در مدح و رجحان آن نیست … در کتاب
روایت کرده که ثعلبه شنید که پیغمبر صلی الله علیه و آله تلاوت میکرد آیه والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها
فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا
ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون آنانکه گنج مینهند زر و نقره را و خرج نمیکنند آنرا در راه خدا پس مژده ده ایشانرا بعذاب
ناک … روزیکه گرم کنند … آن اموال … داغ کنند … پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشانرا … اینست گنجی
نهاده بود پس ثعلبه غش کرد و چون بهوش آمد گفت یا رسول الله این عذاب برای کسی است که گنج …
صدقه داد و از زنان … گرفت … سلمان …
خدا صلی الله علیه و آله …

او دست او را در کوری یافت پس آمد نزد آنجناب و گفت یا رسول الله آتش رنگ مرا برد و میان دو تو جدائی انداخت پس شنید که
حضرت میخواند و ان جهنم لموعدهم اجمعین پس روحش از بدنش بیرون رفت ق ابن اثیر در اسد الغابه روایت کرده که
او جوانی بود از انصار و غنی تر از او در مدینه نبود چون آیه را شنید و آن سئوال را کرد و عرض نمود قسم بآنکه ترا براستی برسالت فرستاده که
مالک شب خواهم کرد و حال آنکه مالک نباشند نه درهمی و نه دیناری پس تمام مال خود را صدقه داد ق شیخ طوسی در تهذیب روایت کرده
از محمد بن یحیی الخثعمی که گفت با جماعتی در نزد جناب صادق علیه السلام بودیم که ناگاه داخل شد بر او مردی از موالیان حضرت باقر علیه السلام
پس سلام کرد آنگاه نشست و گریه کرد و گفت فدای تو شوم من با خدای عهدی کرده بودم که اگر مرا عافیت داد از مرضی که تیر سیدم از او بر
جان خود اینکه تصدق کنم تمام آنچه مالک اویم و بدرستیکه خدای عزوجل مرا از او عافیت داده و من نقل دادم عیال خود را به قبه در خرابه
انصار و برداشتم آنچه را که مالکم پس میفروشم خانه خود را و آنچه را که دارایم و صدقه میدهم آنرا پس حضرت باو فرمود که برو و خانه خود را قیمت کن
و جمیع متاع خود را و هرچه را که مالکی بقیمت عادله پس آنرا دانسته باش آنگاه دفتر سفیدی بگیر و بنویس آنچه را که قیمت کردی آنگاه ببرد در نزد امین
ترین مردم در نزد تو و دفتر را باو بده و باو وصیت کن و امر کن او را که اگر ترا اجل در رسید بفروشد منزل و تمام مایملک ترا پس صدقه دهد
آنرا از جانب تو آنگاه برگرد بمنزل خود و عمل کن در مال خود بنحویکه میکردی و بخور خود و عیالت بنحویکه میخوردید آنگاه نظر کن بآنچه صدقه میدهی
پس هرچه را که کم شمری از صدقه یا صله خویشان و در راه خیرات پس بنویس همه آنها را و ضبط کن چون سر سال شد برو نزد آنکس که باو وصیت
کردی پس امر کن باو که دفتر را بیرون آورد آنگاه بنویس آنچه را که صدقه دادی و بیرون کردی از صله قرابت یا نیکی در آن سال آنگاه چنین کن
در هر سال تا آنکه وفا کنی از برای خداوند تمام آنچه نذر کردی و بماند منزل تو و مال تو انشاء الله پس آنمرد گفت دور کردی اندوه مرا از من
ای فرزند رسول خدا خدا مرا فدای تو کند ق مخفی نماند که چون شرایط صدقه تمام بود در آن شخص آنچه را میداد خداوند عوضش را بجایش میگذاشت
پس با هم تمام مال را صدقه داد و هیچ چیزی از آن کم نشد چنانچه طبرسی گفت که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که چند مرتبه نصف مال
خود را صدقه داد غرض ایشان صدقه تمام مال بود بجهة بیچ و با آمدن عوض اول نصف دوم بقدر اول بود نه نصف نصف که ربع شود ق
ابن شهر آشوب در مناقب روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام در خراسان در روز عرفه تمام مال خود را در میان فقرا تفریق کرد
پس فضل بن سهل عرض کرد که این چه غرامت است فرمود بلکه منفعت است هرگز شمار ضرر آنچه را که در پی او خواهی داشت اجر و کرم را منفق
زاد عمر از چشم آنکه در نزد او دست آنچه بهتر نفس شیر است آنرا انبار کرده و از کثرت لاغر و کرم خورده و سالها مانده و امثال آن از معایب پرهیز
کند و تا قدرت دارد چیزهای از آنها بر بدترین صرف نماید منفق بر مضمون خطاب عمرامیز لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
هرگز نیابید حقیقت نیکی را یا نمیرسید بمقام نیکان یا ثواب نیکی یا به بهشت نرسید تا آنگاه که انفاق کنید از آنچه دوست دارید غرض
بآنچه دوست دارید نرسی تا آنچه دوست داری ندهی و اینکه آنچه در راه خداوند خرج کند از آنچه باشد که او را دوست دارد و انسان هرچه مند
دوست ندارد مگر آنچه را که خداوند تبارک و تعالی دوست دارد چه از لوازم ایمان محبت محبوبات خداوند است پس دعوای محبت بخداوند با
دوست نداشتن محبوب اش دعوی است کاذب خداوند دوست ندارد جز طیبات را بآن معانی که سابقا ذکر شد پس منفق آنچه را دوست دارد
اولی مجوید که اگر از خبائث و محرمات و مغضوبات خداوند است از آیه مبارکه بیرون و اما بانفاق آن ندارد و همچنین اگر آنچه را دوستدارد انفاقش
آن باعث فتنه و شهرت باشد مثل آنکه یتیم و فقیر را غذای لذیذ یا لباس فاخری دهد که از قناعت و شکرش کاهیده و بر میل و
شهوتش افزوده و گاه سبب [illegible] و همچنین اگر آنکس دوست
دارد آنچه منفق خودش [illegible] علیهم السلام [illegible] بهای عمل و سیره ابرار تاسی و متابعت

انفاق از دوست داشته

کذاشته الحاصل انفاق محبوب در این موارد شایسته نیست و در دو آیه دیگر نیز اشاره باین شرط شده اول در سوره بقره در ضمن صفات صاحبان
دستقین میفرماید و آتی المال علی حبه بنابر یکی از احتمالات آن یعنی بدهد مال را با دوست داشتن آن یا آنکه مال را محبوب بدارد دوم در سوره
انسان ویطعمون الطعام علی حبه که در شان اهل بیت علیهم السلام وارد شده یا آنکه طعام را دوست میداشتند و آن را در محبت خدا
به یتیم و اسیر و مسکین خوراندند شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود روایت کرده که مهمانی بر ابوذر غفاری فرود آمد ابوذر او را گفت من از تو مشغولم
فلان جای مرا شتریست برو و شتری بهینه بگزین و بیار او برفت و شتری لاغر بیاورد ابوذر او را گفت بهتر از این نبود گفت بود ولکن من بیاوردم روزی
را در نیکه تو را بآن حاجت باشد ابوذر گفت حاجت من آن روز باشد که مرا در گور نهند از آن محتاج باشم برای حاجت سخت بهینه مال باید نهاد
خدای تعالی میگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و ایضا از عبد الله بن سیدان روایت کرده از ابوذر غفاری که گفت
در مالت سه انباز باشد یکی قدر که دستوری با تو نیارد که کدام برد بهتر یا بدتر یعنی آفت خدای دوم وارث است که منتظر آنست که تو چشم برهم نهی
وا دمال ببرد و انباز سیم توئی اگر بتوانی کردن که تو عاجزترین سه کانه نباشی بکن آنکه گفت خدای تعالی میگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما
تحبون و این دو شتر مال منست بنزدیک من برای خود اختیار کردم تا خاصه مرا باشد و آنرا در راه صدقه صرف کردم و ایضا روایت کرده
که از جمله صحابه رسول صلی الله علیه و آله مردی بود نام او ابو طلحه از انصاریان و در همه مدینه چندان درخت خرما که او را بود کس را نبود لکن خرماستانی
داشت برابر مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار نکو و آبادان و بسیار درخت نخل در آنجا چشمه آب خوش بود و رسول صلی الله علیه و آله در آنجا رفتی و از آن
آب بخوردی و وضو کردی چون این آیه فرود آمد ابو طلحه بیامد و گفت یا رسول الله خدای داند که دوست ترین مال من و گرامی ترین این خرماستان است
من اینرا صدقه کردم با مید برو ذخیره تا مرا ذخیره باشد ای رسول الله آنجا که مصلحت دانی آنجا فرو نه رسول صلی الله علیه و آله گفت بخ بخ ذلک مال
رابح لک گفت خوش باد ترا این مالیست سود کننده تو را اینکه گفتی شنیدم و مصلحت آن دانم که بر خویشان خود وقف کنی گفت یا رسول الله
چنانکه باید فرمای رسول الله صلی الله علیه و آله بر ایشان وقف کرد و ایضا از ابی ایوب انصاری روایت کرده که چون این آیه آمد زید بن حارثه اسبی
نکو داشت و سخت دوست داشتی آنرا پیش رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من این اسب را بسیار دوست دارم صدقه کردم رسول
صلی الله علیه و آله باسامة بن زید بن حارثه داد زید را خوش نیامد گفت یا رسول الله من آنرا صدقه کردم رسول صلی الله علیه و آله گفت بیم مدار خدای تعالی
از تو قبول کرد و ایضا نقل کرده که زبیده زن هرون الرشید مصحفی فرموده نوشتن بسی پاره بود که بهای آن [illegible] کرده بود مرصع با نواع جواهر که در آن قرآن
میخواند در آن دفتر باین آیه رسید لن تنالوا البر با خود اندیشه کرد گفت من در جهان چیزی از این دوست تر ندارم کس فرستاد و زرگران را بخواند و آن
جواهر بفروخت و بهای آن در جایهای بادیه صرف کرد که تا امروز منسوب بدو است بخواب دیدندش گفتند خدا با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید گفت بمن
خود در یابی من با تو آن برکنم که تو با برادران خود میکنی باین سر بریده تا بآن سر بازدهند عجب آن بعدل و بیش از آن بفضل و ایضا در کافی از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده که آن جناب شکر تصدق میکرد پس از آنجناب عرض کردند که آیا تصدق میکنی بشکر فرمود بلی بدرستیکه نیست چیزی نزد من محبوب تر از آن
و من دوست دارم صدقه بدهم محبوب ترین چیزها را و ایضا روایت کرده که چون حضرت رضا علیه السلام غذا میل میکرد کاسه بزرگی نزدیک
سفره آنحضرت میگذاشتند پس توجه میفرمود بسوی لذیذترین و نیکوترین غذائیکه حاضر میکردند پس از هر کدام چیزی میگرفت و در آن کاسه میگذاشت پس
آنرا برای مساکین میفرستاد و این آیه را تلاوت میفرمود فلا اقتحم العقبة پس میفرمود چون خدا میدانست هر انسانی توانائی آزاد کردن
بنده ندارد برای ایشان قرار داد راهی بسوی بهشت یعنی طعام دادن یتیم و مسکین را برابر آزاد کردن بنده قرار داد در این آیه که میفرماید فلا
اقتحم العقبة و ما ادراک ما العقبة فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة او مسکینا
ذا متربة حاصل مضمون که انسان با نعمت بداینکه اعظم نعم الهی است یعنی عقبه شکر در نیامد و چه دانی چیست عقبه آزاد کردن بنده یا

اکثر قناعت کند ... که از رنج آن عاجز شود منفق نیز چون نظر کند بکلام خداوند مجید محل انفاق ... انفاق و صدقه را مختلف ...

... وما انفقتم من شیء فهو یخلفه ... را انفاق کنند خداوند بجای آن ... [illegible] ...

... من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ... هر که نیکی آرد ده برابر آن عوض گیرد ... مثل الذین ینفقون اموالهم

فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة حاصل هر که مال را در راه خدا دهد ...

آن مال چون دانه ایست که هفت خوشه آید و در هر خوشه صد دانه باشد پس هر دانه هفتصد شود و در آخر این آیه میفرماید والله یضاعف

لمن یشاء والله واسع علیم ... یعنی زیاده کند بر هفتصد آنرا که خواهد و خداوند بسیار عطا است ... باستحقاق ...

... و از این بالا اجر ... روایت که حسابی نیست و شاید اشاره بآن بعد از این شود پس منفق باهوش باید همیشه در صدد ...

... [illegible] ... انشاء الله تعالی که صدقه بر عوام یکی بده و بر اهل بلاء و عاجزین یکی هفتاد و بر ارحام یکی

هفتصد و بر علماء یکی بهفت هزار و بر سادات یکی بهفتاد هزار ... و اگر این حدیث شریف که در آن فواید بسیار است ذکر ...

بالتفصیل کتاب ... شیخ جلیل ابو الفتوح رازی در تفسیر خود روایت کرده که روزی امیر المؤمنین علیه السلام در حجره فاطمه علیها السلام شد و دید

حسن و حسین علیهما السلام را میگریند ... ایشان ... از گرسنگی فاطمه گفت یا بن عم رسول الله ... تا چیزی بدست آری برای این کودکان که از

... که طعام نخورده اند امیر المؤمنین علی علیه السلام از خانه بیرون آمد و بنزدیک عبد الرحمن بن عوف آمد و او را گفت دیناری ...

... [illegible] ... امیر المؤمنین گفت لا والله که این ... قبول

... گفت چرا گفت ... از رسول شنیدم که الید العلیا خیر من الید السفلی گفت دست زبر بهتر از دست زیرین است یعنی

دست دهنده بهتر از دست گیرنده باشد و من نخواهم که ... دست من باشد ... لیکن یک دینار مرا ...

و این ... گفت از رسول شنیدم که گفت الصدقة بعشرة اضعاف والقرض بثمانیة عشر

... عبد الرحمن دست در کیسه کرد و دیناری از آنجا برداشت و به امیر المؤمنین داد و آن بستد و از

... مقداد ... دید جالسا علی قارعة الطریق بر سر راه نشسته امیر المؤمنین گفت مقداد در این وقت در این

... گفت چند روز است تا طعامی نیافته ام گفت چند روز است گفت چهار روز ... آن دینار

... گفت ... که چهار روز است که چیزی نیافتی ... مقداد آن زر بستد و برفت و امیر المؤمنین بمسجد رسول الله

... و این ... آیه آمده بود یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة دیگران را بر نفس خود مقدم میدارند هر چند

محتاج باشند چون با رسول نماز شام بکرد رسول گفت یا علی من امشب بخانه تو میآیم و شرم داشت که رسول را گوید که در خانه ما چیزی نیست گفت

... رسول الله برخاست ... برفت و فاطمه را گفت رسول خدا امشب بخانه ما میآید و در خانه ما چیزی نیست ...

رسول صلی الله علیه وآله آمد و بنشست فاطمه زهرا علیها السلام برخاست و در خانه شد و دو رکعت نماز کرد در رکعت اول الحمد بر خواند و ...

و در رکعت دوم الحمد بخواند و سورة الانعام چون سلام بداد سر بر زمین نهاد و گفت بار خدایا ... بحق محمد و آل محمد علیهم السلام که برای ما

خوانی فرستی از آسمان تا ما از آن بخوریم و در شکر تو بیفزائیم سر برداشت جفنه دید از ثرید و علیها عراق من لحم و بر سر آن گوشت

نهاده و از استخوان ... دستاری بر سر نهاده ... که کس مانند آن ندیده بود از خانه بدر آمد و امیر المؤمنین ... تا او چه خواهد کردن ...

رفت و آن جفنه بیرون آورد و در پیش ایشان بنهاد رسول و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم از آن طعام ...

... امیر المؤمنین دست فرا کرد تا پاره از آن طعام ... رسول گفت ... یا علی که این ... الطیب است ...

اگر خدا تعالی طعام بهشت فرستاد خواست تا با ما شریک باشند و طعام بهشت بر ایشان بر دو دنیا نباشد امیرالمؤمنین گفت یا رسول الله
این طعام از بهشت است گفت آری خدا تعالی طعام بهشت بکس نفرستاد مگر آن خوان که برای عیسی بن مریم فرستاد و این جفنه برای ما
امیرالمؤمنین گفت یا رسول الله آن خوان که برای عیسی بن مریم فرستاده بود در آنجا چه طعام بود گفت آن خوانی بود از زر سرخ مکلل بدر و یاقوت
در طول چهل گز در چهل گز آنرا چهار پایه بود در آنجا پنج نان بود و بر هر نانی ماهی بود پوست باز کرده و بر زیر هر ماهی بسی و از انواع تره بر آن خوان
همه چیز بود ما خلا الثوم و الجرجیر و بر سر تلخ و در میان آن سفره سرخی بود و در آنجا ماهی بریشته بود و نزد یک سرش نمک نهاده و نزد یک
دنبالش سرکه نهاده و بر دستاری از دستارهای بهشت پوشیده اصحاب عیسی حاضر آمدند و گفتند و را کشف این باید کردن او دست فراهم کرد و
دستار از روی خوان باز گرفت توانگران بدیدند حقیر آمد ایشان را از آن بخوردند گفت اندک است عیسی ندا کرد درویشان را بخواندند تا از آن
بخوردند چهل چاشت از آن بخوردند تا چهار هزار یا چهل هزار مرد از آن بخوردند هیچ بیمار نخورد که شفا نیافت و هیچ دیوانه نخورد الا که بهوش آمد و هیچ
نابینا نخورد الا که بینا شد و هیچ مقعد نخورد الا که بر دو پای آمد و هیچ پیر نخورد الا برنا شد چون رسول و ایشان صلوات الله علیهم از آن فارغ شدند و
دست بشستند رسول صلی الله علیه و آله گفت این جفنه برگیر و هم اینجا بنه که نهاده بود جفنه برگرفت و بجای خود بنهاد در حال با آسمان بردند و
امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما بمسجد شدند و نماز خفتن بگزاردند بدیگر روز امیرالمؤمنین در مسجد نشسته بود اعرابی بیامد بر ناقه نشسته و علی را
از مسجد بیرون خواند و کیسه بزرگ باو داد و گفت این بستان که تو راست و ناپیدا شد امیرالمؤمنین بیامد و کیسه برسول داد و گفت این اعرابی بمن داد
و ناپیدا شد رسول صلی الله علیه و آله سر آن کیسه بگشاد و از پیش بریخت و در آنجا هفتصد دینار بود رسول گفت یا علی شناختی آن اعرابی را گفت نه
گفت آن جبرئیل بود کنزی از کنزهای زمین برای تو بیرون کرد و خدا تعالی ترا بعوض آن یک دینار که بمقداد دادی بهشت و چهار عزو ثواب
داد و چیزی از جمله آن در تعجیل بکرد این جفنه و این کیسه و بهشت و وعده در آخرت برای تو معد بکرد که هیچ چشمی چنان ندیده است و گوشی نشنیده
شنوده نیست و بر خاطر هیچ بشر چنان نگذشته نیست امیرالمؤمنین آن زر بریخت هفتصد دینار بود و گفت صدق الله جل جلاله
حیث قال الذین ینفقون اموالهم الآیة آنگاه از آنجا دیناری برداشت بعبدالرحمن بن عوف داد باقی بر اهل بیت و فقرا
مهاجرین و انصار تفرقه کرد و شیخ مفید در امالی از جناب صادق روایت کرده که فرمود مخصوص کن بمال خود و طعام خود کسی را که دوست
داری او را در راه خدا عز و جل و گذشت بعضی اخبار مناسب اینجا در شرط دوم و بر اهل بصیرت پوشیده نیست که اگر در طعام
متقی گرسنه باشد یکی عالمی و دیگری عالم در سیر کردن عالمی جز حفظ یک نفس از مردن یا ضعف بدن و اعانت بر بندگی چیزی نیست و در
سیری عالم حفظ یا تقویت نفسی است که از او ترویج دین و ضعفا بیان هزارها از بندگان مبدل بقوت خواهد شد بلکه با عانت علم یا حکمت
مستعد از برکت علوم و افکار دقیقه و بیانات شافیه و تالیف صور منتفع خواهند شد و بسا شود که از برکت یک غذای طیب در آن بدن
و تبدیل آن بروح پاکیزه و سبب شدن برای صفای قلب و تندی ذهن و نورانی شدن فکر ملتفت شود عالم بمطلب حقی نافعی که مثل او در
ثبات و دوام و حقیقت و کثرت انتفاع مثل درختی شود که ریشه آن در زمین و شاخها در آسمان و میوه رسیده آن در هر آن پس برای
صاحب آن غذا بعد نفع هر که بآن مطلب از آن زمان تا قیامت منتفع شود اجر و ثواب باشد سیم و چهارم نوع دوم بعین مقابل نجم
باندازه نباشد نه زیاده از قابلیت آن [illegible] اول فساد دین است و اغنا حقی [illegible] خود و دومی ثانی حقیقا
کردن [illegible] است [illegible] علیهم السلام [illegible]
و کیفیت آن [illegible] از جانب خود [illegible] واجب است
و مطلب [illegible] از دوای شافی [illegible] وقت

مخالف بآن رسیده و ازین آنها و پاره از طاعات منتظم در سلک مستحبات چون زیارت و حج و انفاق در راه خداوند و ترویج بی معنده و کتب
علمیه و ساختن اقامت دینیه و بستن شرعیه و غیر اینها و بعضی از آنها حرام مثل طالب معاصی یا آنکه جز بمال حرام آنرا تحصیل کرده باشد و انفاق در قسم اول
بمقدار رفع آن ضرورت واجب و در دوم بهمان اندازه مستحب و این اندازه بحسب اشخاص و شان و زمان مختلف چه بسی هست که اگر هزار درم را
در کتاب صرف کند راجح شدن انفاق آنکه اگر آن عطا چه علم باشد یا مال و اسباب نزدیکی او باشد بطاعات یا نگاهداشتن او از ارتکاب معاصی
بموقع خواهد بود و اگر باعث دوری او باشد از بندگی یعنی بجا آوردن عبادات واجبه یا مستحبه و مشغول شدن بگناهها یا مباحات لذیذه که موجب قساوت
قلب و اعراض از ذکر خداوند است حرام یا مرجوح باشد و بسیار شود که اطعام یکقسم غذا بمؤمنی باعث تقویت و برانگیختن او شود بعبادات و تحصیل
علم و کمالات و بدیگری موجب کسالت و خواب و وا داشتن او از طاعت و شاید این اختلاف بعضی از حکمتهای اختلاف عطایای ائمه طاهرین علیهم
السلام باشد چنانچه شیخ جلیل ابن شهرآشوب مازندرانی در مناقب خود روایت کرده از کمیت شاعر که گفت داخل شدم بر حضرت باقر علیه السلام و در
نزد آنجناب مردی از بنی مخزوم بود پس خواندم برای آنجناب شعری که گفته بودم در مدح ایشان پس هر قصیده که میخواندم میفرمود ای غلام یک کیسه درم بیار پس
بیرون نیامدم از خانه تا آنکه بیرون آورد پنجاه هزار درهم پس گفتم قسم بخداوند من نگفتم در مدح شما بجهت مال دنیا و ابا کردم از گرفتن پس فرمود ای غلام بر
گردان این مال را بمکان خودش چون برد آن مخزومی عرض کرد تورا بخداوند قسم دادم بجهت ده هزار درهم پس فرمودی نیست نزد من و حال آنکه بکمیت
پنجاه هزار درهم عطا نمودی و من میدانم که تو راستگوی نیکوکاری فرمود برخیز و داخل شو و بگیر پس مخزومی داخل شد و چیزی نیافت و شیخ صدوق
در علل الشرایع روایت کرده از ابی الحسن که فرمود داده میشود بمؤمن یعنی باید باو داد سه هزار پس فرمود یا ده هزار و داده میشود فاجر باندازه
که مؤمن خرج میکند آنها را در طاعت خداوند و فاجر در معصیت خداوند و مراد باندازه مقداری رزق است که در اخبار دیگر تصریح بآن شده که
یک نفر یکدرم یا کمتر از آن و از نان یک قرص و ایضا در آن کتاب از صحیح روایت کرده که گفت شتری از حضرت صادق یا از مالهای
رسید و ما در سرآبی بودیم از بنی سلیم پس غلام عرض کرد خدمت آنجناب که ای مولای من بکشیم او را فرمود نه ببر چون چهار میل رفتیم فرمود
ای غلام فرود آی و بکش و اگر او را درندگان بخورند خوشتر است نزد من از آنکه اعراب بخورند چهارم [illegible] زارع هر زمینی را که
[illegible] دارد واست بمناسبت مزاج و استعداد او تخم بپاشد چه بعضی قابل جو و بعضی قابل گندم یا سبزوات و هرگاه اگر تخم
[illegible] ضایع شده و هم زمین فاسد و هم خود خسارت کرده و پس حاصل زرعش [illegible] کرد [illegible]
[illegible] و اگر چه در صورت مشابه جنس خود باشد پس سبب خرابی و هلاکت بسیاری
[illegible] هر یک از ایشان چه بسیار پریشانی آنها از کی آمده و رفع آن بچه خواهد
و قناعت نکند بسؤال و خواهش [illegible] بسیار شود که سائل خود را محتاج بچیزی بیند که هلاکت دین یا دنیای
او [illegible] آن واجب [illegible] بآن چیز باحتیاج خود و آن
[illegible] و آن مرض با آنکه حاجت او [illegible]
است [illegible] باید سؤال کند
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دیده اصل این شرط در کلام مجید از قصهٔ جناب صدیق و کیفیت مکالمهٔ آن جناب با دو رفیق زندان بدست میآید چه بعد از آمدن ایشان بزندان
و مصاحبت با آنجناب و معرفت به نیکوکاری و احسانش سؤال از تعبیر خواب خود کردند پس صدیق از جواب این سؤال اولاً اعراض فرموده در
مقام تعلیم اثبات صانع و توحید و نفی شرک بطریق حکمت نبویه و موعظهٔ حسنه برآمد که شما را بعد از اعتراف و فهمیدن مقامی از علم و عمل تعلیم آن اهم و
الزم و انفع آن باید کردن که آنی بی دانستن آن نشاید زیستن و بمعرفت آن هیچ فضلی و کمالی را نتوان در سلک علوم و فضایل شمردن و نشود از آنها
منفعت بردن پس از آن در مقام تعبیر خواب و شرح جواب برآمد پس عالم بصیر باید نظر باستعداد متعلم کند که گنجایش کدام علم و
چه مقدار آنرا دارد پس از آن در قصد و نیتش تأمل کند که این علم را وسیله کدام غرض و مقصد قرار داده بنجات خود و قرب الهی و دستگیری ضعفا یا
مجادله با سفها و مباهات با علما و صید قلوب عوام و جلب منافع دنیا و همچنین غنی بمال و جاه نظر نماید که آنچه سایل خواسته از مال یا شفاعت
با خود اراده انفاق آنرا کرده که اگر باعث هلاکت دین و افتادن او از نظر لطف خداوند و ائمهٔ راشدین و دوری از اولیاء و مقربین است
دست نگاهدارد که انفاق بآن اعانت است بر ظلم و عدوان نه بر تقوی و بر اخوان [illegible] تحف العقول و غیره از حضرت کاظم علیه السلام مرویست
که بهشام فرمود که ای هشام بجهال حکمت مدهید که بآن حکمت ظلم خواهید کرد و از اهلش مضایقه نکنید که بآنها ظلم خواهید نمود و در رجال کشی مرویست
که آنجناب نوشت بعلی بن سوید سائی که از واجب ترین حق برادرت آنست که کتمان نکنی برادر چیزی را که نفع میدهد او را از دنیای او و نه از آخرت
و اخبار در باب کتمان ائمه علیهم السلام علوم و اسرار خود را از غیر اصحاب و جواب ندادن بسیاری از سؤالهای ایشان و در جواب پاره فرمودن که چه
قدر حیثهٔ تو کوچک و سؤال تو بزرگ است و امثال آن بسیار است هر که خواهد بمجلس رجوع نماید و در امالی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت
کرده که فرمود پنج چیز است که بهدر میرود چراغی که در آفتاب بیفروزی روغن میرود و نورش نفع نبخشد و باران نیک بر زمین شوره زار باریدن
ضایع میشود و زمین از او بهره نمیبرد و طعامیکه پیش اسیری گذارند پس منتفع نشود باو و زن نیکوئی که برای عنین برند خلق از او نبرد و نیکی بکسی که شکر
او بجا نیاورد و در خصال از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود چهار چیز است بهدر میرود دوستی بکسی که وفا ندارد و
احسان بکسی که سپاس او بجا نیاورد و علم آموختن بکسی که قوه فهم او ندارد و سر سپردن بکسیکه قوه حفظ آنرا ندارد و در کافی روایت کرده که عبدالله
بن عجلان عرض کرد بجناب باقر علیه السلام که بسا هست قسمت میکنم چیزی را میان اصحاب خود که بآن مواصلت میکنم با ایشان پس چگونه بدهم
آنرا فرمود بده بآنها بر حسب هجرت در دین و فقه و عقل و [illegible] ایضاً از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که مسیح میفرمود آنکه ترک می
کند شفاء مجروح را از جراحتش شریک زخم زننده است لامحاله تا اینکه فرمود خبر بدهید بحکمت غیر اهلش را پس جاهل میشوید یا شما را جاهل [illegible]
و از اهلش منع نکنید که گناهکار میشوید هر آینه بوده باشید بمنزله طبیب دوا دهنده که اگر موقعی برای دوای خود دید میدهد و گرنه دست
نگاه میدارد و در امالی شیخ مفید مرویست که در توراة نوشته شده هر که نیکی کند با احمقی پس آن گناهی است که براو نوشته میشود و
در بشارة المصطفی و تحف العقول مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود بکمیل بن زیاد ای کمیل تعلیم مکن کفار را از اخبار ما که زیاد
میکنند بر آن پس رسوا میکنند شما را با آنها یا آزار میرسانند شما را بسبب آنها تا روزیکه معاقب شوند بآن کار پانزدهم زارع چون
بزرع توانا و دارای تمام اسباب آن باشد و نقصی نداند و مانعی بجهة او از آن کار نباشد خود در صدد تحصیل زمین قابل زرع برآید و بر فرض
که غیر از بان مقالی بود در اقدام مشغول زرع منتظر سؤال او نبود بلکه ابداً التفاتی بحال او ندارد که از این زرع خیری باو میرسد و او طالب آن
است بحسب فطرت و جبلت بلکه محرک او همان خیرات و منافعی است که باو راجع خواهد شد در این شغل و زمین آلت اینکار و واسطه خیرات
منفق نیز بعد از آگاهی بر منافع دنیوی و اخروی آن باید خود در صدد تحصیل محل قابل آن برآید و آن منافع را بتوسط او بخود رساند و منتظر
سؤال سایل و مطالبه مستحق نباشد چه شاید کسی اهل و قابل انفاق نماند پس سؤال نکند یا اگر کند مستحق نباشد و اگر خود در صدد آن برآید [illegible]

سخن را از خدا عزیز دارد و بر غرض استحقاق ثواب اصل صدقه و انفاق بر صدقه دادن پس از سئوال زیرا که آن از معاوضه و معامله نزدیک است بعید از اختصاص از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود جزا داده خداوند نیکی را در وقتی که نبوده باشد دادن آن بعد از سئوال و اما اگر باید برادرت پیش تو بجهت حاجتی که نزد یکست دیده شود خون او در رخسارش و در مخاطره است و نمیداند آیا امیدش را بر می آوری یا منع میکنی او را پس قسم بخداوند باز قسم بخداوند که اگر بیرون کنی برای او تمام آنچه را دارائی هر آئینه مکافات نکردی یعنی عوض آبروئی که در نزد تو ریخته باو نداده **و نیز** از آنجناب روایت کرده که فرمود هرگاه مرد دانست که برادر مؤمنش محتاج است پس نداد باو چیزی تا آنکه از او سئوال کرد آنگاه باو داد اجر نمیدهند باو برای آن کار **و نیز** از آنجناب روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد بسوی مردی پنج وسق از خرمای بغیبغه که از موقوفات آن حضرت بود در ینبع و هر وسق قریب شصت من تبریز است و آن مرد کسی بود که امید بخشش و عطا و چیز دادن از آنجناب داشت و از آنجناب بغیر او هرگز چیزی سئوال نمیکرد پس مردی بآن جناب عرض کرد والله آن مرد از تو سئوال نکرد و کفایت میکرد او را از پنج وسق یک وسق پس امیرالمؤمنین علیه السلام باو فرمود زیاد نکند خداوند در مسلمین مانند تو را من میدهم و تو بخل میکنی لله انت اگر من ندهم آنرا که از من امید دارد مگر بعد از سئوال کردن پس بدهم باو پس از پرسش پس ندادم باو مگر قیمت آنچه را که از او گرفتم زیرا که وا داشتم او را که بذل کند برای من روی خود را که بخاک میمالد آنرا برای پروردگار من و خودش آنگاه که عبادت میکند برای او و میطلبد حوائج خود را از او پس هر که چنین کند با برادر مسلم خود و حال آنکه دانسته که او محل قابل است برای صله و نیکی او پس راست نگفته خدا را در دعا کردن از برای آن برادر در وقتی که بزبان آورده میکند برای او بهشت را و بخل میکند بر او متاع فانی دنیا را از مال خود زیرا که بنده در دعای خود میگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات یا خدایا بیامرز مؤمنین و مؤمنات را پس چون دعا کند بر ایشان مغفرت را پس خواسته بر ایشان بهشت را پس انصاف نکرده آنکه این کار را بکند بگفتار و محقق نکند او را بکردار **و ایضا** از آن جناب روایت کرده که فرمود آنچه ابتداء داده میشود نیکی است و اما آنچه میدهی پس از سئوال پس چنان است که گویا تلافی کردی باو بعوض آنچه بذل کرده برای تو از زردی خود شب خود را بروز آورده به بیداری و بخود می پیچید مردد میان یأس و رجاء و نمیداند بکجا رو آورد برای حاجت خود پس عازم میشود برای انجاح آن حاجت و می آید نزد تو و دلش میلرزد و رگهای گردنش مرتعش دیده میشود و خونش در صورتش میبینی با آن اندوهش بر میگردد یا خوشنود خواهد شد **و نیز** از یسع بن حمزه روایت کرده که گفت من در مجلس ابی الحسن رضا علیه السلام بودم و برایش خبری ذکر میکردم و خلق بسیاری جمع شدند نزد آن جناب و سئوال میکردند از حلال و حرام که ناگاه داخل شد مردی بلند قد گندم گون پس گفت السلام علیک یا ابن رسول الله مردی هستم از محبین شما و محبین آبا و اجداد شما از حج برگشتم خرجی خود را گم کردم و با من آنقدر نیست که بمنزل بروم پس اگر رأی منیر مستقر شود مرا به بلدم برسان و خداوند بمن نعمت داده چون برسم بجلد خود آنچه را داده اید تصدق میکنم چه من از اهل صدقه نیستم پس فرمود باو بنشین خدا تو را رحمت کند و رو کرد بمردم و برای ایشان سخن می گفت تا آنکه پراکنده شدند و باقی ماند خراسانی و سلیمان جعفری و خثیمه و من پس فرمود آیا رخصت میدهید مرا در دخول یعنی رفتن بحرم پس سلیمان گفت خداوند کار تو را پیش آورد پس برخاست و داخل حجره شد و ساعتی ماند پس بیرون آمد و در را بست و بیرون آورد دست مبارک را از بالای در و فرمود کجا است خراسانی عرض کرد حاضرم در اینجا پس فرمود بگیر این دویست اشرفی را و استعانت جوی باو در برای مخارج و کلفتهای خود و تبرک شو باو و صدقه مده آنرا از جانب من و بیرون رو که من تو را نه بینم و تو مرا نه بینی پس بیرون رفت سلیمان گفت فدای تو شوم عطای جلیلی فرمودی و رحم فرمودی پس چرا روی مبارک را از او پوشانیدی فرمود از ترس آنکه نه بینم ذلت سئوال را در روی او بجهت بر آوردن حاجتش آیا نشنیدی حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را که پنهان کننده نیکی معادل است با هفتاد حج یعنی عملش و افشا کننده بدی مخذول است و پوشاننده آن آمرزیده شده است آیا نشنیدی کلام اول را متی آته یوما لاطلب حاجة رجعت الی اهلی و وجهی بمائه

حاصل مضمون صحیح من لیس است که اگر نزد ذی حاجتی برد او رو هم رسیکرد و آبروی من که آبروی خود باقی است نحوی قیاد
مسلکه که بمنزلت سؤال کرد شد مشوم **فقره** صحیح البته فرانست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود سخاوت آنست که ابتدا داده شود و اما آنچه پس از
مسئلت پس آن از روی حیا است و هم عیب کردن **فقره** فرمود هرگاه یابی از ارباب حاجت کسیرا که میکشد بار توشه ترا بسوی قیامت پس
برساند تمام آنرا بسوی فردا یعنی روز قیامت آنگاه که محتاج شوی باو پس غنیمت دان او را و بده او را بار کن و زیاد کن بارگیری او را از آن تو شاید در
داری شاید او را بجوئی و نیابی **فقره** آیه شریفه واحسن کما احسن الله الیک نیکی کن با آن نحو که خداوند بتو نیکی کرده اشاره
باین شروط شده چه از صفات خداوندگاری بی مسئلت و پرسش است همه نعمتهای گوناگون که بشمار و احاطه در نیاید بهر کس هر چه محتاج است داد
فقره مجاود از کتاب قضاء حقوق صوری نقل کرده که ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب گفت بودم خدمت جناب صادق علیه السلام
در نزد او بود معلی بن خنیس که داخل شد براو مردی از اهل خراسان پس گفت ای فرزند رسول خدا آیا میدانید موالات مرا شما اهل بیت و میان
من و شما مسافتی است دور و خرجیم کم شده و قادر نیستم بر برگشتن بسوی اهل خود جز آنکه مرا اعانت کنی پس نظر کرد حضرت بطرف راست و
فرمود آیا نمی شنوید که برادر شما چه میگوید بدرستیکه نیکی آنست که ابتدا داده شود یعنی آنچه بی سؤال دهند آن نیکی است و اما آنچه میدهی پس
مسئلت پس نیست آن جز مکافات مرآنچه بذل کرده برای تو از آبروی خود پس فرمود شب خود را بسر آورده به بیداری و نجود پیچیدن میان
امیدواری و ناامیدی نمیداند حاجت خود را کجا برد پس با عزم رو میکند بسوی تو و میاید نزد تو و قلبش مضطرب و رگ گردنش در تعش و فرود آید خونش بر
رخسارش و با این همه ذلت نمیداند بر میگردد از تو با شکستگی و بدحالتی و یا با حاجت برآورده پس اگر چیزی باو دادی چنین میداند که با او احسانی کردی حال
آنکه فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله قسم بآنکه دانه را شکافت و جان را آفرید و فرستاده مرا براستی که آنچه رنج کشیده از سؤال کردن از تو بزرگتر است
از آنچه رسیده باو از نیکی تو راوی گفت پس جمع کردند برای خراسانی پنجهزار درهم و دادند باو **فقره** گذشت در خبر معلی بن خنیس در ذکر هفت حق
واجب برادر مؤمن که هرگاه دانستی که برای او حاجتی است بشتاب بسوی قضاء آن حاجت و ملجا نکن او را باینکه سؤال کند ترا برای آن حاجت بلکه مبادرت
کن بآن و ما مشروحا ذکر خواهیم کرد در باب هفدهم ضررها و مفسده‌ها که از طرف مسئلت بسائل میرسد که پست ترین آنها ریختن آبروی او است پس آنکه
مطلع شده بر حالت او و اعانت نکرد او را و مضطر نمود بسؤال سبب شده برای تمام آن مفاسد **فقره** تنبیهای یعنی مرویست که معویه از جناب امام حسن
علیه السلام پرسید که کرم چیست فرمود نیکی کردن محض تحصیل اجر خداوندی و دادن پیش از خواستن **باب نهم** در اقسام صدقه و انفاق بملاحظه
و غایات یعنی اغراضیکه بجهت تحصیل آنها صدقه کنند و آنچه آنرا دهند و کسیکه باو انفاق کنند و بملاحظه هر یکی از این سه مرحله چند قسم شود پس در اینجا سه
مقام است **اول** در آنکه چرا باید صدقه داد و بجهة چه باید انفاق نمود **دوم** در آنکه بچه باید انفاق نمود و چیست آنکه خداوند به بذلش امر فرموده **سیم** در آنکه
کسانیکه باید بایشان انفاق کرد **مقام اول** در اقسام آن بملاحظه اغراض و دواعی مخفی نماند که انسان خردمند بالتفات و شعور بکاری اقدام نکند تا در
او خیری نبیند و این خیر یا جلب نفعی است در رسیدن بمحبوب و یا برگرداندن ضرریست و آسودگی از شر مبغوض و متعلق آن خیر و شر و نفع و ضرر که جلب آن و
دفع آنرا خواسته یا دین است یا نفس یا جسد یا عرض یا مال و بر هر تقدیر یا آنها را معجلا خواسته که الآن طالب آن نفع است که ندارد و دارای
آن ضرر است که از منفر یا برای بعدها که خیری مترقب است آمدنش پس در صدد رسیدن آن برآمده یا شری گمان توجهش میرود پیش از حصول
در مقام دفع و احتراز از آن درآمده و بر هر تقدیر این مراتب را یا برای خود میخواهد یا برای عزیز محبوبی از اولاد و علماء و اخوان ایمانی و ذوی الحقوق
و این خیر و شر و نفع و ضرر یا دنیوی باشد یا اخروی اگر چه تصور بعضی از اقسام گذشته در اخروی مشکل است در هر حال این اقسام از برای اجر
پست است از مراتبی که در حقیقت صدقه است اگر چه در میان آنها نیز تفاوت بسیار است و بالاتر از اینها در جائیست که در آنها قصد عوض
از صدقه نمی شود چه نفع دنیوی باشد یا اخروی یا دفع شری از آنها اگر چه با راستی و خلوص بیشتر و بهتر از دیگران باد عوض دهند و آن نیز

باب نهم

چند قسم است با جهت تسهیل ضبط و معرفت عوام اغلب آن و قسم را بترتیب و شماره ذکر کنیم تا از آنجا که در غالب عبادات ملحوظ باشد و در عمل و هو در پیش بکار برند **اول** آنکه قصد کند از انفاق مجرد فرمان برداری فرمان خداوند عز اسمه را که سزاوار هر گونه اطاعت و پرستش و مستحق هر قسم تعظیم و عبادت است **دوم** آنکه انفاق کند بجهت آنکه محبوب خداوند است چه خداوند انفاق را دوست میدارد و گذشت که از لوازم تا صدق دعوای محبت و برهان بر دوست داشتن هر چیزیست که در حضرت مقدسش محبوب باشد و عاقل طالب محبوب خویش باشد هر چند او را امر بآن نکند **سوم** آنکه غرض از انفاق ادای شکر اندکی از احسانهای بی پایان خداوند جل و علا باشد که وجوب آن فطری بر همه کس ظاهر است **و در کتاب** عاصم بن حمید مرویست از ابی بصیر که گفت شنیدم که جناب باقر علیه السلام میفرماید که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب خود بود سواره بر مرکوب خود که ناگاه فرود آمد و بسجده افتاد پس کسی گفت یا رسول الله دیدیم شما را که کاری کردید که نکرده بودید پیش از امروز فرمود بنزدم آمد ملکی از جانب پروردگار من پس گفت ای محمد بدرستیکه پروردگارت بتو سلام میرساند میفرماید ای محمد بدرستیکه من خوشحال میکنم تو را در امت تو پس نبود در نزد من مالیکه آنرا صدقه دهم و بنده که آزاد کنم پس سجده کردم برای شکر خدای تعالی **چهارم** آنکه مقصود پیروی و اقتداء و تأسی باشد بزمرهٔ انبیاء و اوصیاء صلوات الله علیهم که بنهایت اهتمام را بآن داشتند و هیچ چیز را بر آن مقدم نمی داشتند چنانچه در قصهٔ نزول هل اتی صدیقه طاهره و حسنین علیهم السلام و فضه محض اقتداء بامیر المؤمنین علیه السلام در هر شب نان خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند **پنجم** آنکه غرض مجرد داخل شدن در طایفه عاملین بقرآن باشد چه در کلام مجید پس از آیات وارده در اصلاح امر قلب و ذکر صفات جمیله و مذمومه آن قدر اهتمامی که بانفاق شده بهیچ عمل جوارحی نشده **ششم** آنکه محرک او در انفاق عروض خوفی باشد که در دل از تصور عظمت خداوند پیدا شده و این نه خوف از نزول بلاهای دنیوی و عقوبات اخرویست که از تذکر جرایم و معاصی در دل ظاهر میشود چنانچه چاید بلکه از نظر در بزرگی و جلالت حضرت احدیت قهراً قلب خائف و مضطرب و جوارح خاشع و از کار می افتد چه در خود سبب استحقاق عقوبتی نه بیند و بی استحقاق هم احتمال عقوبت ندهد **هفتم** آنکه مقصود مجرد قرب منزلت در نزد خداوند و رفعت شأن باشد بی ملاحظه نفع و ضرر و ثواب و عقابی چه این قرب در نزد اهلش محبوب تر باشد از هر چه بخیال اندر آید **هشتم** آنکه غرض شکر نعم موجوده باشد و لیکن محرک او در این شکر واجب زیاد شدن آن نعم باشد حسب وعده منجزیکه خداوند فرموده که ولئن شکرتم لازیدنکم نه بیرون آمدن از عهدهٔ این واجب چنانچه گذشت **نهم** آنکه غرض باز شکر وجود نعمت باشد یا دفع نقمت و لیکن غرض از ادای شکر دوام و از دست نرفتن آنها باشد **در دعائم الاسلام** از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که پدرم علی بن الحسین علیهما السلام هرگاه بیرون میرفت بسوی بعضی از دارائی خود میخرید سلامتی خود را از خداوند با آنچه میسر میشد این در وقتی بود که پا بر رکاب میگذاشت پس چون خداوند او را سالم میداشت و بر میگشت شکر میکرد خداوند را و تصدق میکرد با آنچه میسر بود **دهم** از اغراض نفع قلبی است از حیات و صحت و بیداری چه دل را مانند جسد حیات و موت و صحت و مرض و خواب و بیداریست بلکه این اوصاف در او شدید تر باشد چه از مردن و مرض و خواب جسد دل را صدمه نرسد و از صحت و حیات و بیداری او چیزی نه بیند اما از مردن دل همه اعضا و جوارح میمیرند و مرد میگردد ضرر آن هزاران هزار بیش از مردن جسد است و همچنین از مرض و خواب او چنین شوند **شیخ صدوق** ره و توحید از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرمود برای جسم شش حال است صحت و مرض و موت و حیات و خواب و بیداری و هم چنین است روح پس حیات او علم او است و موت او جهلش و مرض او شک او و صحت او یقین او و خواب او غفلت او و بیداری او حفظ او است **و ایضاً** در کتاب خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود اگر پاکیزه شد دل مرد پاکیزه میشود و خبیث شد دل خبیث میشود جسد **و ایضاً** فرمود در انسان مضغه ایست یعنی دل که هر گاه او سالم و صحیح شد سالم میشود بسبب او سایر جسد و اگر ناخوش شد ناخوش میشود برای او سایر جسد و فاسد میشود و سایر صفات جمیلهٔ قلبیه و منافع جلیله باطنیه از صبر و رضا و تسلیم و تقوی و توکل و یقین

دوم
سوم
چهارم
پنجم
ششم
هفتم
نهم
دهم

و ثبات در اخلاق و طهارت و محبت و غیر اینها همه از ثمرات و آثار تجربه و علم و یقین [illegible] بذل مال است یکی از اسباب تحصیل آن [illegible]
آن بکنند صدقات است چنانچه آیه مبارکه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون صریح است در آنکه وصول بمرتبه کمال است [illegible]
که همه برها از پرتو اوست و در دعای سجده ما بین اذان و اقامه وارد شده اللهم اجعل قلبی بارا [illegible] ما را گردان [illegible]
فرمایند بزار و هشتم کتاب جعفریات [illegible] از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود [illegible] و ایضا
فصل اول از باب گذشت اشاره شد در شرح آیه خذ من اموالهم الآیه که این فایده از نفعهای بزرگ صدقه است [illegible]
نبی صلی الله علیه و آله بجهة دادن صدقه چنانچه گذشت و ایضا حب خداوند جل و علا [illegible]
بجهة آنکه بدادن مال [illegible] یکی از احتمالات آیه شریفه و آتی المال علی حبه [illegible] یازدهم
نفع صدقه آنکه اگر کسی خواهد عمرش دراز و تندرستی [illegible] صحیح [illegible] بصدقه متوسل شود که بهترین اسباب است فی کتاب
اعلام الوری روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت [illegible] که خداوند مرا دوست
دارد و خلق مرا دوست دارند و مالم زیاد شود و بدنم صحیح باشد و عمرم دراز گردد و با حضرت محشور شوم فرمود این شش خصلت است که محتاج است
بشش خصلت هرگاه خواهی خداوند ترا دوست دارد پس از او بترس و بپرهیز یعنی از اسباب غضب و سخط هرگاه خواستی خلایق ترا دوست دارند
پس نیکی کن بایشان و اعراض کن از آنچه در دست ایشانست و اگر میل داری مالت افزوده شود پس زکوة آنرا بده و اگر خواهی خداوند بدنت صحیح
نگاهدارد پس بسیار تصدق کن و اگر خواستی خداوند عمرت را دراز کند پس صله ارحام بکن و اگر خواستی محشور کند ترا خداوند با من پس طول ده سجده را در پیش
روی خداوند ملک قهار و در مکارم الاخبار رسیده که صله رحم و صدقه عمر را دراز میکند دوازدهم آنکه قصد کند نفع عرضی را که از
مردم محبوب و معظم باشد بجهة بدن قلوب ایشان و منزل کردن و بزرگ بودن در آنها چنانچه حضرت عیسی علیه السلام فرمود عجب دارم از آن کسانی که
میخرند بندگان را بدرهم و دینار و نمیخرند دلهای آزادگان را باحسان سیزدهم آنکه مقصد نفع مالی باشد و این فایده صریح آیه سابقه است خذ
من اموالهم [illegible] از معانی ظاهره تزکیه نمو و ترقی است که سبب آن صدقات است و گذشت در خبر [illegible] شاهد بر این مقصود و در [illegible]
بسیار وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود [illegible] صدقه [illegible] و در ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام
که فرمود صدقه در روز مال را زیاد میکند [illegible] روایت کرده که فرمود انفاق کن و یقین [illegible]
آنرا خداوند بجا [illegible] انفاق کند [illegible] خداوند [illegible]
نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هرگاه فقیر شدید [illegible] تجارت کنید با خداوند بصدقه این تجارت با خداوند که
سرمایه و اسباب و آلات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باب [illegible]

دوازدهم نفع عرضی

[illegible]

خداوند آن صدقه نزدیک ترازوی او آید و حسنات را برابر و کفه حسنات او از اطاعت سبک باشد آن مرد فرو ماند حق تعالی آن صدقه را بیاورد
و در کفه حسنات بنهد که گران بار شود و بر کفه سیئات بچربد بنده گوید بار خدایا این طاعت گران چیست که من خویشتن را نمیدانم طاعتی چنین کرده
باشم خدای تعالی گوید این هم جزو است که تو فلان روز برای من صدقه دادی من آنرا برای تو ذخیره گردانیدم تا بوقت درماندگی ترا فریادرس باشد

چهاردهم آنکه غرض نفع مالی اخروی باشد چنانچه شیخ صدوق در امالی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود در
بهشت درختی است که از بالای آن بیرون می‌آید جامه‌های حله و از پائین آن اسبهای ابلق زین کرده لجام دار که بال دارند و سرگین و بول ندارند
پس سوار میشوند آنها اولیاء الله پس طیران میدهد ایشانرا در بهشت هرجا که بخواهند پس آنانکه از ایشان پائین ترند عرض کنند پروردگارا چه رسانیده
بندگانت را باین کرامت پس خداوند جل و علا میفرماید ایشان شبها می‌ایستادند بعبادت و نمیخوابیدند و روزه میگرفتند در روز و نمیخوردند و
جهاد میکردند و نمیترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمیورزیدند و ایضاً در آن کتاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود آگاه
باشید که هر کس تصدق کند بصدقه پس برای او بوزن هر درهمی مثل کوه احد خواهد بود از نعیم بهشتی و بر این مضمون اخبار بسیار است که متفرقاً خصوص
در باب سیزدهم خواهد آمد

پانزدهم آنکه غرض نفع عرضی و تحصیل جاه و اعتبار اخروی باشد و اجل آن محبوب بودن در نزد خداوند است
شیخ حمیری در قرب الاسناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود تعالی خلایق عیال خداوندند و محبوب‌ترین ایشان نزد
او آنکه نفعش بیشتر دهد یا نفع بیشتر بعیال او رساند و فیهما امالی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود رشک برده شده کسی است
که سنگین کرده بصدقات و خیرات میزانهای خود را و فیهما ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام مرویست صدقه در شب آسان
میکند حساب را

شانزدهم نفع جسد اخروی شیخ صدوق در ثواب الاعمال روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود زمین
قیامت آتش است جز سایه مؤمن پس بدرستیکه صدقه او سایه می‌اندازد بر او و ایضاً در امالی از آنجناب روایت کرده که فرمود دوش عجائبی
دیدم عرض کردند چه دیدید پس آنحضرت ذکر فرمود اصنافی از امت خود را که بحالاتی دیده بود تا آنکه فرمود دیدم از امت خود مردی را که دفع میکرد
شعله آتش و شراره‌ها را بدست خود و روی خود پس صدقه او آمد پس سایبانی شد بر سرش و پرده شد بر سرش و پرده شد بر رویش و ایضاً
در ثواب الاعمال از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود مبعوث میکند خداوند قومی را در زیر سایه عرش که روهای ایشان از نور و جامه‌هایشان
از نور است نشسته باشند بر کرسیهای نور پس خلایق بر ایشان مشرف شوند پس گویند اینان پیغمبرانند پس منادی از زیر عرش ندا کند ایشان پیغمبران
نیستند پس گویند اینان شهیدانند پس منادی ندا کند از زیر عرش که ایشان شهیدان نیستند ولکن اینان گروهی اندکه آسان میکردند کار را بر
مؤمنین و مهلت میدادند کسیرا که در عسرت بود تا مال بدست آرد شیخ ابوالفتوح رحمة الله در تفسیر خود روایت کرده از رسول صلی الله
علیه و آله که فرمود هر که مهلت دهد وام دار درویش را یا از مال او چیزی وضع کند خدای تعالی او را سایه کند در زیر سایه عرش آنروز که سایه نباشد
مگر سایه عرش و ایضاً از حذیفة بن الیمان روایت کند که روز قیامت بنده را بیاورند او گوید بار خدایا من در عمر خویش عملی نمیدانم جز آنکه
مرا در دنیا مالی دادی من بمردم دادمی و ایشان را دستگیری کردم و چون نداشتند که قضا کنند من بر ایشان سختی نکردم خدای تعالی گوید من اولی‌ترم که
ترا دستگیری کنم [illegible] بنده از بندگان من درگذرید ابو مسعود انصاری گفت گواهی دهم که حذیفه این حدیث از رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود
ایضاً بریده از آنجناب روایت کرده که گفت هر که وام دار معسر را مهلت دهد [illegible] صدقه [illegible]
او را صدقه بنویسانند و هر روز بمانند آن [illegible]
[illegible]
[illegible]

از نفع اخروی

فلهم اجرهم عند ربهم آنانکه انفاق می کنند مالهای خود را بشب و روز نهان و آشکارا پس مر ایشانراست مزد ایشان نزد
پروردگار ایشان و از اسم بردن مزد و حواله آن بانکه در نزد پروردگار است ظاهر میشود بزرگی شان و عظمت قدر آن مزد و معلوم است که
تمامی نعیم جنت در جنب محبت و رضا و علوم و معارف بی اشتباه خالص آن مختص اولیا است و آنرا سالک طریقت میداند و در جای دیگر
فرموده من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له و له اجر کریم حاصل ترجمه آنست که کیست آنکه قرض دهد خدا را قرضا حسنا
قرض الحسنه پس خداوند آنرا دو چندان کند برای او و اوراست مزدی نیکو و در جای دیگر میفرماید خداوند مضاعف میکند آنچه را داده و در
جای دیگر فرموده جزای ایشان عظیم است و در جای دیگر فرموده و لسوف یرضی آنکه مال خود را زکوة میکند برای جستن رضای
خدای تعالی برآینه خوشنود میشود و این رضا و خوشنودی از آن اجر کریم است که وعده داده خداوند بصدقه دهندگان و زیاده از این کلام
در این مقام مناسب نیست و در کتاب کشف الغمه از علی علیه السلام روایت کرده که فرموده چیز است که میرساند بنده را بخوشنودی خداوند کثرت
استغفار و تواضع و فروتنی و کثرت صدقه پنجم آنکه قصد کند نفع دینی را چون زیارت ائمه انام علیهم السلام و حج بیت الله الحرام و فیض دیدار
عالم بجلال و حرام و دیدن آیات عظام در بیداری یا خواب که سبب استحکام عقاید و داعی بر زیاد کردن اعمال و طاعات است
و دعا و امثال اینها که همه داخل است در آیه مبارکه فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسنیسره للیسری حاصل بنابر بعضی از تفاسیر
هر آنکس که عطا کند و پرهیز از آنچه مفسد آنست و آنرا باطل میکند و تصدیق کند بوعده ثواب خداوند پس آسان کنیم برای او راه سهل یعنی او را
با آسانی بطاعات و خیرات برسانیم و در کتاب مکارم الاخلاق از معویة بن عمار روایت کرده که جناب صادق علیه السلام چون اراده میکرد حاجتی را
پیش از آن صدقه میداد پس بو میکرد خوشبوئی را آنگاه بمسجد میرفت و دعا میکرد برای آن حاجت و در کتاب بشارة المصطفی روایت کرده
که آنجناب فرموده وامگذارید صله آل محمد علیهم السلام از اموال خود هر که غنی است پس باندازه ثروتش و آنکه فقیر است باندازه درویشیش پس هر کس میخواهد که
خداوند برآورد اهم حاجتهای او را پس صله و نیکی کند به آل محمد علیهم السلام و شیعیان ایشان با حالیکه حاجت او بآن بیشتر باشد و بهترین نفع دینی
ایمان است که صدقه از مقدمات است چنانچه صدوق در امالی از آنجناب روایت کرده که فرمود کامل نمیشود ایمان بنده تا آنکه پیدا شود در او
ده خصلت نیکو شود خلقش و سخی گردد نفسش و نگاه دارد فضول قول خود را یعنی سخنان بی فایده دینی و دنیوی و بیرون کند زیادتی مال خود را یعنی
چیزی را که براستی بآن محتاج نباشد و در کتاب عوالی اللئالی روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر گاه اراده کردی که خدای را بحاجتی بخوانی
مقدم دار نماز را یا صدقه را یا خیر را یا ذکر را و در کتاب مصباح المتهجد شیخ طوسی در ضمن اعمال روز جمعه از جناب رضا علیه السلام نقل کرده
بعد از روزه گرفتن چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه فرموده در جمعه سر خود را بخطمی بشوید و نظیف ترین جامه خود را بپوشد و بنیکوترین خوشبوی خود را استعمال
کند آنگاه صدقه بدهد بهر چه سهل باشد آنچه میسر شود او را از مال الخ و در کتاب اقبال سید علی بن طاوس روایت از کتاب علی بن اسمعیل میثمی کرده
کرده از حضرت علی بن الحسین علیهم السلام که چون ماه رمضان داخل میشد در هر روز یک درهم صدقه میداد و میفرمود شاید که من درک کنم شب قدر را
یعنی این صدقه برای درک آن میدهم و چون شب قدر بر امام پوشیده نیست بلکه شب بیان قدر و منزلت ایشان است پس غرض تعلیم مردم
است چنین کنند تا بر آن مقصد ظفر یابند چنانچه سید در انجا اشاره فرموده نود و هشتم آنکه قصد کند مطلق ثواب اجر جستن را از صدقه و
رسیدن خیر این کار و جزای آن باو و دیدن نفع آنچه خداوند تبارک و تعالی در باره او و صلاح او داند بدون آنکه خود تعیین کند نفع مخصوصی را تا
در آن خطا کرده باشد چه بسیار انسان در چیزی منفعتی میبیند و آنرا طلب مینماید و خدا حسب وعده آنرا باو میدهد و با آنکه ضرر در آن باشد و نفعی که خداوند
معین فرماید البته پاک و پاکیزه و خیر خواهد بود و از تمامی ضرر و فساد و در کتاب امالی شیخ طوسی روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود
هر کسی که بدهد درهمی در راه خدا خداوند میدهد او را هفتصد و در کتاب ... از آنجناب روایت کرده که یک درهم صدقه افضل است از

بیستم آنکه قصد کند از انفاق دفع ضرر دنیوی را و چنانچه اخبار بسیار است بر این مضمون ... کردن ... نماز شب ... عارد

باب تمام ضرر دنیوی با استقلال یا بمشارکت شیطان رجیم است پس بدفع او دین از ضرر و مفاسد سالم خواهد بود چه آنکه ضرری باشد کل
تمام آنرا برد چون کفر و شرک و نفاق یا از اجزا و اعضای او بکاهد چون سایر معاصی و مبطلات اعمال و در کافی بسند حسن روایت کرده از رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود باصحاب خود آیا خبر دهم شما را بچیزی که اگر او را بکنید دور شود از شما شیطان مثل دوری مشرق و مغرب
عرض کردند آری فرمود روزه روی او را سیاه میکند و صدقه پشت او را میشکند و دوستی برای خداوند و اعانت یکدیگر بر کردار نیکو ببرد
اصل و نسل او را و استغفار ببرد رگ دل او را از این جهت است که آنجناب فرمود چنانچه در کافی و ثواب الاعمال وغیره روایت شده یا علی بدرستیکه
صدقه مومن بیرون نمیرود از دستش تا آنکه رها میشود از لحیه هفتاد شیطان که تمام آنها امر میکنند او را که نکن یعنی صدقه مده بلکه بصدقه ضررهای موجوده
شیطانی را نیز توان برد چنانچه صدوق در ثواب الاعمال از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود عابدی در بنی اسرائیل هشتاد سال
عبادت کرد پس مشرف شد بر زنی پس در دلش جا کرد پس فرود آمد و او را بخود خواند پس قبول کرد چون از کارش فارغ شد ملک الموت فرود
آمد پس زبانش در بند شد پس سائلی بر او گذشت اشاره کرد که بگیر گرده نانیرا که در جامه او بود پس خداوند حبط کرد عمل هشتاد ساله را بآن زنا و
آمرزید او را بآن گرده نان و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده حدیثی طولانی که در آخر آن فرمود بدرستیکه صدقه
در شب خاموش میکند غضب خداوند را و محو میکند گناه بزرگ را و آسان میکند حساب را و در مواضع بسیاری از کلام مجید تصریح باین شده
چنانچه میفرماید بعد از امر بانفاق الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه و فضلا
یعنی شیطان وعده میدهد شما را درویشی در انفاق و امر میکند شما را بگناه و خداوند وعده میدهد در انفاق آمرزش از نزد خود و فزونی در مال و میفرماید ان
تبدوا الصدقات فنعما هی و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم و یکفر عنکم من سیئاتکم
یعنی اگر ظاهر کنید صدقات خود را پس نیکو چیزیست از صدقات و اگر پنهان دارید او را و بدهید آنرا بدرویشان پس آن بهتر است برای شما
و محو میکند از شما چیزی از سیئات و بدیهای شما و در کتاب الغایات و دخول الجنة جعفر بن احمد قمی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده فرمود صدقه خاموش میکند گناهی را بعینه آنچنانکه گناه روشن شده باشد چنانچه خاموش میکند آب آتش را بیست و یکم
آنکه قصد کند از آن دفع ضرر قلبی و رفع امراض باطنی را که ضرر آنها از بسیاری از ضرر جسمانی است خصوص مرض قساوت که سرمایه
بسیاری از آنهاست چه مراد از قساوت صلابت قلب و سختی در رحم نکردن با واست بر ضعیف و مضطر و متأثر نشدن از آنچه باید از آنها متأثر شد
و ... مانند زمین سخت که ممکن نیست تخم کاشتن و داخل کردن تخم در آن و اگر رحمت داد باشد چیزی از او نروید و در کافی
از سنگ سخت تر باشد و خداوند میفرماید یعنی دلهای ایشان از سنگ سخت تر باشد چه از بعضی سنگها آب بیرون آید و پاره از آنها از ترس
خداوند فرو ریزد از دل سخت و قلب قاسی امید چیزی نباشد و از اینجا معلوم میشود سبب اینکه دورترین مردم از خداوند صاحبان قلوب
قاسیه اند چنانچه در باب سابق گذشت و باینحال از برکت اکسیر صدقه مبدل گردد بنرمی و لین که از بهترین صفات مؤمنین است چنانچه صدوق
در ... از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر کس از شما دریافت کند قساوت در دل خود پس یتیمی را نزدیک خود آرد
و با او مهربانی کند و دست بسرش مالد دلش نرم میشود باذن خدا تعالی پس بدرستیکه برای یتیم حقی است و در خبر روایت شده که او را بر
سفره بنشاند و بر سرش دست بکشد دلش نرم شود و در قطب راوندی در لب اللباب خود از آنجناب روایت کرده که فرمود هر که در خود
قساوتی بیند اطعام کند ایتام را و در مشکوة الانوار فاضل طبرسی مذکور است که شخصی شکایت کرد نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
قساوت قلب خود را فرمود هرگاه قصد کردی که دلت نرم شود پس بخوران مسکین را و دست بمال بر سر یتیم را و مثل آن ...

که ما بعض را از جمیع کار دنیا و آخرت باز دارد و این نیز بصدقه برود چنانچه **صدوق** در ثواب الاعمال از جناب صادق علیه السلام روایت کرده
که فرمود هر که صدقه دهد در روز یا شب اگر روز است روزش و اگر شب است شبش خداوند دفع میکند از او هم را و بدی خلق و مردن بد را
فی ریاض الابرار سید نعمة الله جزائری مرویست از جناب سید الشهداء علیه السلام که فرمود صحت پیوست نزد من کلام رسول خدا صلی الله
علیه و آله که افضل اعمال بعد از نماز داخل کردن سرور است در دل مؤمن بچیزیکه در آن گناهی نباشد بدرستیکه من دیدم غلامی را که با سگی غذا میخورد و پرسیدم
سبب آن از او پرسیدم گفت ای فرزند رسول خدا من مغمومم میخواهم او را مسرور کنم تا مسرور شوم چونکه آقای من یهودیست میخواهم از او جدا شوم پس آنجناب
دویست اشرفی بجهة قیمت او نزد صاحبش که یهودی بود برد عرض کرد غلام فدای قدم مبارکت و این باغ از آن او و اشرفیها را نیز برگرداند فرمود من بخشیدم
قبول کردم و بخشیدم آنرا بغلام پس فرمود غلام را آزاد کردم و تمام اینها را باو بخشیدم پس از آن زن یهودی گفت اسلام آوردم و مهر خود بشوهر بخشیدم
پس یهودی گفت من نیز ایمان آوردم و این خانه را باو بخشیدم و آیه مبارکه خذ من اموالهم الآیة نیز صریحست بر وجود این خاصیت در صدقه
چنانچه مشروحا در باب سابق گذشت **و شاید یکی** از ضررهای قلبی که بصدقه و انفاق میرود کراهت لقاء خداوند و رسیدن اجل است و حال
آنکه اولیاء خداوند مشتاق لقای او و آرزومند مردن هستند چنانچه **شیخ** در خصال از جناب باقر علیه السلام مرویست که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله آمده گفت چه شده مرا که مرگ را دوست ندارم فرمود آیا برای تو مالی است گفت آری فرمود آنمال را پیش فرستادی گفت نه فرمود از این
جهة است که دوست نداری مردن را **و شیخ** در کتاب جعفریات همین حدیث را از آنجناب روایت کرده و در آخر آن فرمود چون دل مرد نزد متاع او است
یعنی اگر فرستاد پس در آخرتست دلش مائل باو است بجهة رسیدن بآنمال **و شاید یکی** از ضرر قلبی که رفع میشود باو غفلت او است از ذکر خداوند و
خلفای او و یاد معاد و عقبات او بسبب اشتغال بمال و صرف اوقات در جمع و تحصیل و حفظ و زیاد کردن او و تمتع بردن از او چه مال خصوص اگر زیاد
شود باز دارنده است از آنها چنانچه خداوند میفرماید الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر حاصل زیاد کردن مال شما را باز داشته و لهو داده
تا آنگاه که زیارت قبور کنید یعنی بمیرید و بآنجا روید بنابر بعضی از احتمالات آیه پس مال را انفاق میکند تا از ضرر غفلت ایمن شود **و شاید یکی** بیرون کردن محبت
مال از دل که جمع نشود با محبت خداوند و اولیائش چنانچه **صدوق** در خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده حدیثی در خصال و علامات
محب اهل بیت علیهم السلام و آن بیست خصلت است ده در دنیا و ده در آخرت نهم از خصال دنیوی بغض دنیا است پس اگر مال محبوب شد آنرا از دل خارج
میکند تا از ضرر محبتش که مانع بودن از آن محبت است محفوظ بماند **بیست و دوم** اگر قصد کند از صدقه دفع ضرر جسد در دفع امراض موجوده
منتظره او این دوائی است الهی و تریاقیست آسمانی که جز اجل محتوم هر مرض و هر کس بهر حال در هر زمان پیدا شود قلع کند و بلاهای آسمانیرا برگرداند
و ستارهای منحوسه را از تأثیر بیندازد بلکه مار و عقرب را چون گرگ و شیر را پاسبان و عدوی خونریز را مهربان کند از سفر مشقت را ببرد و از صغر محنت
دریا را از فرو بردن و آتش را از سوزاندن بیفکند و اگر نبود برای اثبات وجود مقدس خداوند و صدق رسالت حضرت ختمی مآب و خلافت آل
اطهار آنجناب و صدق جزاهائیکه برای اعمال مقرر و وعده فرموده‌اند آیتی و علامتی و معجزه و شاهدی جز آنچه در ثمره صدقه در این باب فرموده‌اند دیگری
است که هر خود دیده و دیگران آنرا بصحت رسانده و آن ثمره را از این شجره چشیده باشند هر آینه کافی بود **شیخ کلینی** در کافی از رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت کرده که فرمود بدرستیکه خداوند بکه نیست خدائی جز او هر آینه برمیگرداند بسبب صدقه درد و دبیله و سوختن و غرق شدن و خراب
شدن خانه و امثال آن و دیوانگی و شمرد هفتاد در از بلاها **و** از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که شخصی یهودی گذشت بحضرت رسول صلی الله
علیه و آله پس گفت السلام علیک حضرت فرمود علیک پس اصحاب آنجناب عرض کردند که او سلام کرد بمرگ بر تو [illegible]
نیز چنین رد کردم آنگاه فرمود بدرستیکه این یهودی را امروز ماری در قفایش میگزد پس یهودی رفت و هیزم بسیاری جمع کرد و بدوش گرفت و در
نگردید که برگشت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بگذار آنرا پس هیزم را گذاشت ناگاه ماری سیاه در میان هیزم بود که چوبی را بدهن گرفته بود

پس فرمود ای یهودی چه کردی امروز گفت کاری نکردم مگر این هیزم را که بر دوش کشیدم و آوردم و با من دو نان خشک بود یکی را خوردم و دیگری را
صدقه دادم بمسکینی پس حضرت فرمود باین خداوند مار را از تو دفع کرد و فرمود بدرستیکه صدقه دفع میکند از انسان مردن بد را و از حضرت
کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود مردی پیر در بنی اسرائیل که او را فرزند نمی شد پس از برای او پسری شد و با او گفتند که او در شب
عروسی میمیرد پس مدتی بر آن پسر گذشت چون شب عروسی شد چشمش افتاد بر پیر مردی ضعیف پس بر او رحم کرد و او را خواند و غذا داد پس آن
سائل گفت مرا زنده کردی خداوند ترا زنده بدارد پس شخصی در خواب نزد آن مرد آمد و گفت از پسرت بپرس که چه کرد پس پرسید و خبر
داد و پدر را بآنچه کرده بار دیگر آن کس بجواب او آمد و گفت خداوند پسرت را زنده داشت بآنچه با آن پیر کرده و ایضا حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده که فرمود بدرستیکه صدقه بر میگرداند هفتاد بلیه از بلاهای دنیا را با مردن زشت صاحب صدقه هرگز نمیمیرد بمردن بدی علاوه بر آن
در آخرت برای او ذخیره میشود و شیخ صدوق در عیون از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود گذشت عیسی روح الله بقومیکه
آواز ایشان بلند شده بود فرمود چه شده این جماعت را گفتند یا روح الله فلانه دختر فلان را میبرند برای فلان پسر فلان در امشب فرمود
امروز چنین آواز میکنند و فردا گریه خواهند کرد پس یکی از آنها پرسید چرا ای رسول خدا فرمود چون آن زن خواهد مرد امشب پس کردندگان
آنجناب گفتند راست گفته خداوند و راست گفته رسول او و منافقان گفتند فردا خیلی نزدیک است چون صبح شد آمدند زن را بحال خود دیدند که آسیبی
باو نرسیده پس گفتند یا روح الله آنرا که خبر دادی که دیروز که خواهد مرد نمرد پس عیسی فرمود خداوند آنچه خواهد میکند بروید نزد آن زن پس رفتند بسوی او و
در بکوبید گریستی میکردند تا آنکه در خانه را کوبیدند شوهر زن بیرون آمد حضرت باو فرمود از زن خود اذن بگیر برای ما پس بنزد زن آمد خبر داد او را که روح الله
و کلمه خداوند بر در ایستاده با جمعی پس داخل پرده شد پس داخل شد آنجناب فرمود باو در این شب چه کردی گفت در این شب کاری نکردم مگر آن
کاری که پیش میکردم سائلی که میگذشت هر شب چیزی باو میرسانیدم که باو قوت میکرد تا شب دیگر بدرستیکه شب گذشته آمد و من مشغول بکار خود بودم
و اهل من هم بکارهای خود اشتغال داشتند پس ندا کرد جواب ندادند تا اینکه مکرر ندا کرد و چون سخنان او را شنیدم برخاستم بنحویکه هر کسی نشناسد تا آنکه رسانیدم
باو مثل آنچه میرسانیدم پس حضرت فرمود از مکان خود دور شو چون دور شد ناگاه افعی در زیر جامهای او بود مانند تنه خرما دم خود را بدندان گرفته پس
حضرت فرمود بآنچه کردی خداوند این را از تو برگردانید و شیخ صدوق در ثواب الاعمال از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده که فرمود در بنی اسرائیل قحطی
شدید شد چند سال پی در پی در نزد زنی لقمه نانی بود در دهن گذاشت تا بخورد پس سائلی فریاد کرد ای کنیز خدا گرسنه ام پس زن گفت صدقه میکنم
در چنین زمانی پس آنرا از دهن خویش در آورد و بسائل داد و او را پسر کوچکی بود که هیزم میکرد در صحرا رفت گرگی او را ربود پس صیحه بلند شد مادر در پی
گرگ میدوید خداوند جبرئیل را فرستاد پسر را از دهن گرگ گرفت و بمادرش داد پس جبرئیل باو گفت ای کنیز خدا آیا راضی شدی این لقمه را عوض
آن لقمه و ایضا در آن کتاب روایت نموده که در خدمت آنجناب عرض ذکر کردند از درد پس فرمود مداوا کنید بیماران خود را بصدقه
هر بیماری را یکی از شما که تصدق کند بقوت روز خود بدرستیکه انداخته میشود بسوی ملک الموت منشوری بجهت قبض روح بنده مؤمن پس صدقه
میدهد پس باو میگویند برگردان آن منشور را و ایضا در عقبه مرویست از آنجناب که فرمود بامدادان صدقه بدهید پس بدرستیکه بلاها را از صدقه
تخطی نمیکند و هر کس صدقه بدهد اول روز دفع میکند از او خداوند شر آنچه از آسمان فرود میآید در آن روز و هر که صدقه بدهد اول شب دفع میکند خدا
شر آنچه فرود میآید از آسمان در این شب و ایضا در آن کتاب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی صدقه بر میگرداند
قضا را که محکم و استوار شده و شیخ کلینی و غیره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود در میان ما مردی قسمت کردن زمینی
بود آن مرد صاحب علم نجوم بود انتظار ساعتی نیکی میداشت پس از آن ساعت بیرون آمدیم بیرون آمدن در ساعت بدی پس قسمت کردیم پس
بهترین قسمتها برای من بیرون آمد پس آن مرد دست راست خود را بر دست چپ زد و گفت ندیدم مانند امروز هرگز گفتم وای بر تو چیست گفت من صاحب نجوم

تو را در ساعت بد بیرون آورده‌ام و بیرون آمدم در ساعت نیک پس تقسیم کردیم بهترین قسمتها را برای تو بیرون آمد گفتم آیا خبر دهم ترا بحدیثی که خبر داد
مرا بآن پدرم گفت   فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس خوش دارد که برگرداند خداوند از او بدی روز را پس در ابتدای آن روز صدقه
دهد پس بگرداند خداوند بآن بدی آن روز را و کسیکه دوست دارد اینکه ببرد خداوند بدی شب را از او پس در اول شب صدقه دهد و این معنی است برای تارک
علم نجوم تو قف سید جلیل علی بن طاوس در فرج الهموم از ابن ابی عمیر روایت کرده که گفت من با بصیرت بودم در علم نجوم و طالع را می‌شناختم
پس در تقسیم داخل میشد یعنی چون در ساعت نحوسه بکاری مشغول میشدم در نفس خود هموم بجهة بدی عاقبت آن پس اینرا شکایت کردم خدمت حضرت
صادق علیه السلام پس فرمود هرگاه در نفس تو چیزی پیدا شد بگیر چیزی را و صدقه بده بر اول مسکینی که ملاقات میکنی پس بدرستیکه خداوند دفع میکند از تو
و در کتاب طب الائمه علیهم السلام روایت کرده که شخصی بخدمت جناب امام کاظم علیه السلام شکایت کرد که من در میان ده نفر عیالم که همه آنها
ناخوشند پس حضرت فرمود داووا مرضاکم بالصدقه که نیست چیزی سریع‌تر در تأثیر از صدقه و نه پرمنفعت‌تر از صدقه و در [illegible] الاسلام
مرویست که حضرت سجاد علیه السلام نظر کرد بسوی کبوتران مکه پس فرمود آیا میدانید سبب بودن این کبوترها در حرم چیست گفتند چه بوده است
ای فرزند رسول خدا فرمود در زمان قدیم مردی بود خانه داشت که در میانش نخلی بود و کبوتری در شکاف شاخ آن آشیانه کرده بود پس هرگاه
جوجه میکرد آن مرد بالا میرفت و جوجه را میگرفت و میکشت و بر اینکار بود زمانی طولانی و نمی‌ماند برای کبوتر نسلی پس آن کبوتر بخداوند شکایت کرد
از آنچه از آن مرد باو میرسید پس باو گفته شد که اگر بعد از این بالا رود بسوی تو و جوجه تو را گرفت از نخل میافتد و میمیرد چون جوجه آن کبوتر بزرگ شدند آن
مرد بالا رفت و کبوتر ایستاده انتظار میکشید که چه باو میکنند چون بر شاخه برآمد گدائی بر در خانه ایستاد پس فرود آمد و باو چیزی داد پس بالا رفت
و جوجه را گرفت و پائین آمد و آنرا کشت و آسیبی باو نرسید کبوتر گفت خدایا این چه بود پس باو گفته شد که این مرد جان خود را تدارک کرد بصدقه پس
از او دفع شد و بزودی خداوند نسل تو را زیاد میکند و قرار میدهد تو را و آنها را در جائیکه حرکت داده نشود از آنها چیزی تا روز قیامت یعنی
نتوان آنها را از جای خود حرکت داد چه رسد بکشتن و آن کبوتر را آوردند بحرم و در آنجا او را جای دادند و در این مضمون اخبار بسیار است
سیم آنکه قصد کند بانفاق دفع ضرر را از عرض و ناموس چه حفظ آن چون حفظ بدن واجب است و بسند معتبر فضل الله راوندی در
کتاب دعوات از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر نیکی حسنه است و آنچه نگاه دارد بآن مرد عرض خود را نوشته میشود برای او
آن صدقه و ابن شهرآشوب در مناقب از کتاب انس المجالس نقل کرده که فرزدق آمد بخدمت امام حسین علیه السلام هنگامیکه از مدینه بیرون میرفت پس حضرت
چهارصد اشرفی باو داد عرض کردند که او شاعریست فاسق فرمود بهترین مال تو آنست که باو نگاه داری عرض خود را حضرت رسول صلی الله علیه و آله
کعب بن زهیر را جزای نیک داده و در باره عباس بن مرداس فرمود ببرید زبان او را از جانب من یعنی بدهید النقد که ساکت شود و هر دو شاعر
بودند و در تفسیر امام علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود معروف که نگاه دارید بآن ناموس خود را و حفظ کنید عرض خود را از
زبانهای سخنان مردم مانند شعرای بدزبان و غیبت کنندگان عرض مردم که باز دارید ایشانرا پس آن نیکی محسوب است برای شما در صدقات بسبب
چهارم آنکه مقصود از انفاق دفع ضرر باشد از مال موجود و حفظ آن از ظالم و دزد و غرق شدن و آتش گرفتن و غیر آن از اسباب تلف
و هلاکت چنانچه گذشت در قصه جناب صادق علیه السلام و تجاریکه در سفر خدمت آنجناب بودند و از دزدان ترسیدند و بامر آنحضرت بعضی را صدقه
کردند باقی محفوظ ماند و در تجارت بیع فراوان بردند و در مکارم الاخلاق و غیره از آنجناب مرویست که فرمود [illegible] برای هیچ مالی هلاک
میشود در دریا و صحرا بعد از ادای حق خداوند در آن مال از آنکه تلف شود و فرمود صدقه برمیگرداند قضای محکم شده را از آسمان [illegible]
مال منحصر نیست بواجب چون زکوة و کفاره بلکه هر مالیکه بنده [illegible] حق صدقه دارد چنانچه [illegible] روایت کرده
که فرمود ملعونست کسیکه ببخشید خداوند باو مالی را پس صدقه نده [illegible]

از نماز و روزه و در کتاب خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مردی در بنی اسرائیل مردی صالح بود و زن صالحه داشت پس در
خواب با او گفتند خداوند تبارک و تعالی معین کرده برای تو عمر فلان مقدار از سال مقرر کرده که نصف عمر تو در فراوانی و نصف دیگر در تنگی باشد پس
اختیار کن برای نفس خود یا نصف اول را یا نصف آخر را در گفت که من زنی صالحه دارم که شریک من است در معاش پس با او مشورت میکنم در این امر
باز دیگر نزد من بیا تا ترا خبر دهم چون صبح شد بنزد زن آنچه در خواب دید گفت زن گفت ای مرد اختیار کن نصف اول را و تعجیل کن در آن که عاقبت را شاید
خداوند رحم کند ما را و نعمت را بر ما تمام کند چون شب دوم شد همان شخص در خواب او آمد پس گفت چه اختیار کردی گفت نصف اول را گفت این برای
تو باشد پس دنیا از هر طرف با در کرد و چون نعمت او فراوان شد زن آن گفت خویشان و محتاجان و پریشانها را صله ده و نیکی کن همسایه و فلان برادر ترا نیکی کن
چون نصف عمر در گذشت و حد آن وقت معین تمام شد همان شخص با آن زاد در خواب دید پس با او گفت بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی شکر ترا کرد در این
کار و تتمه عمر تو در فراوانی خواهد بود مانند عمر گذشته **مؤلف گوید** مخفی نماند که زنان از آنجا که در عقل ناقصند و در رای ضعیف پس در دین ناقص
باشند چه دین تابع عقل است چنانچه **در کافی** از علی علیه السلام مرویست که جبرئیل نازل شد بر جناب آدم و گفت ای آدم من مامورم که ترا مخیر کنم
یکی از سه را که آنرا اختیار کنی و آن دو را بگذاری پس آدم بجبرئیل گفت کدامند آنها گفت عقل و حیا و دین پس آدم گفت من عقل را اختیار کردم پس جبرئیل با
بحیا و دین برگردید و واگذارید عقل را گفتند ای جبرئیل مأموریم که با عقل باشیم هرجا که باشد گفت پس بکار خود باشید و عروج نمود و چون از دین و
عقل ناقص باشند قوه شهوت ایشان بهر چیز از اکل و شرب و مضاجعت و برتری و غیر آن بحد کمال باشد چه این قوه را زجر نکند و نگاه ندارد مگر آن دو که خود ناقصند
و چون زاجری ندارد لابد ترقی کند و زیاد شود پس باب بزرگ شیطان که بآن مسلط شود بر بنی آدم که باب شهوت است با ایشان چنان باز و جامع
شود که تمام عساکر در آنجا در آید و تمام حواس و قوی و اعضای آنها را فرو گیرد پس تمام همتشان چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود زینت حیوة دنیا
خواهد بود بلکه خود از جماعت جندی شوند از جنود او که بدست ایشان کند آنچه کند چنانچه خود گفته که زنان تیر زهرآلود منند که هرگز خطا نمی‌کنند و دام
منند و روشنائی چشم من و قوت پشت من **و در کافی** در تفسیر آیه شریفه **واجلب علیهم بخیلک و رجلک** سوارهای شیطان بر بنی آدم سواران
و پیادگان خود دیگری از ایشان شده و از اینجا معلوم میشود جهت آنکه در شرع مقدس ریاسات و سیاسات دنیویه و دینیه با ایشان مفوض نشده بلکه در
آیه شریفه **ولا تؤتوا السفهاء اموالکم** تفسیر بجز دادن اموال خود را ندهید وارد شده که بزنان مال خود را ندهید و او را داخل در سفها شمرده‌اند
اگر مال ... غیر خود سایر اموال بطریق اولی که با ایشان ندهند و نسپرند لذا فرموده‌اند طاعت زن شوم است با ایشان آورده برای تنبیه است عمل حضرت
رسول صلی الله علیه و آله چنان بود که در کارها از ایشان مشورت میکرد آنگاه مخالفت مینمود **و در کتاب من لا یحضره الفقیه** مرویست از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود
معاشر الناس اطاعت نکنید زنان را در هیچ حالت و امین نکنید ایشان را بر هیچ مالی و نگذارید ایشان را که تدبیر کنند امر عیال را زیرا که اگر ایشان را
گذاشته شوند بخیال خود بهلاکت می‌اندازند و تعدی میکنند امر مالک را زیرا که یافتیم ایشان را که ورعی نیست بر ایشان چون بچیزی حاجت دارند
صبری نیست بر ایشان چون شهوتشان بهیجان آید گردنکشی لازم ایشان است اگر چه پیر شوند و خودبینی چسبیده است با ایشان هر چند عاجز شوند
در فروتنی شکر نمیکنند عطاهای بسیار که با ایشان داده شده هرگاه از کمی ایشان امتناع کنند نیکی را که با ایشان کرده فراموش می‌کنند و بدی را حفظ
می‌کنند و پی در پی بهتان زنند و پیوسته در طغیان باشند و برای شیطان حیله نمایند پس با ایشان مدارات کنید در هر حال و در گفتار با ایشان
نیکوئی کنید شاید نیکو کنند کارهای خود را و چون شهوتشان بغایت و دین و عقل ناقص و در تدبیر کار و برآوردن حوائج و دفع اذیت و شهوات خود عاجز و ضعیف
لهذا سپرده شدند بمردان که هم ضروری حاجاتشان بر آرند و هم از تعدی و طغیان حفظ نمایند و آنهمه تاکید و تشدید فرموده‌اند در پنهان کردنشان از
... و بیرون نرفتن بحمام و عروسی و گوش نکردن بخود شان و ... نشدند و وعده دروغ با ایشان دهند و بالجمله با این همه معایب
و منقصت و امر بنهایت ... که از اول خلقت تا انقراض دنیا غالباً بواسطه یا بلا واسطه از

ایشان بوده و حوالۀ بود بشود که این خبر را بظاهر خود و اگذاشت بلکه ما حاجتیم از توجیهات و محاملی که بتوان جمع کرد میان او و اخبار گذشته و صریح عقل و وجدان **و در حدیث** احادیث بسیار وارد شده که فرمودند تباه نشده مالی در صحرا یا در دریا مگر بجهت ندادن زکوة او پس حراست کنید اموال خود را بزکوة **بیست و پنجم** آنکه قصد کند از انفاق دفع ضرر قلبی اخروی را چنانچه خداوند تعالی میفرماید **الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون** آنانکه انفاق میکنند اموال خویش در راه و کار دین خدا پس از پی درنمی آرند آنرا که داده اند منتی و نه رنجی مر ایشان راست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان و هیچ ترسی نیست بر ایشان و اندوهگین نشوند برای او و منی است چنانچه سائل را اذیت است اندوهگین شود چنانچه سائل را اندوهگین نکرد باذیت و این خوف و حزن دو ضرر قلبی عقاب نفسانیست که از همه دردها و عقابها عظیم تر و مشکل تر و با دوام تر و هیچ عقابی از آنها جدا نشود و باشد که آنها باشند بی المی دیگر و بر فتن آنها همه عقابها و دردها برود و انفاق کنندگان ترس ندارند که ایمان از ایشان برود یا شیطان بر ایشان مسلط شود یا اعمال ایشان بکار نیاید یا داخل در جهنم شوند یا پیش از آن در برزخ و قیامت المی با ایشان برسد و اندوهگین نباشند بجهت نرسیدن چیزی که نکرده باشند یا رفتن عطاهای خداوندی و نعیم بهشتی از دستشان یا کم شدن آنها یا کدر بودن آنها که خاص الذی دار السلام است از همه آفات و حزن و ترس مصون است و از آنچه شدائد و اهوال روز حشر چیزی با ایشان نرسد که سبب حزنشان شود چنانچه میفرماید **لا یحزنهم الفزع الاکبر** و باین وعده و بشارت در اینجا و در آنجا نیز پیوسته ملائکه با ایشان گویند **الا تخافوا و لا تحزنوا** در وقت مردن و در قبر و در روز قیامت وارد شده که ملائکه با ایشان گویند محزون نباشید بجهت آنچه گذاشتید در دنیا از اهل و اولاد و اموال **بیست و ششم** آنکه غرض از انفاق دفع عقاب و ضرر جسمانی اخروی باشد چنانچه در اخبار بسیار رسیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بپرهیزید از آتش جهنم هر چند بپاره یا نصف خرمائی باشد **و در تفسیر** علی بن ابراهیم از آنجناب روایت کرده که فرمود صدقه افضل است از روزه و روزه سپریست از دوزخ **و شیخ** کلینی و شیخ طوسی و غیر ایشان از حضرت کاظم علیه السلام صورت وقفنامه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجهت مال ینبع خود و غیره نوشته بود روایت کردند و مشتمل است بر وقف و صدقه و عتق از اقسام بر و اول آن چنین است **هذا ما اوصی و قضی فی ماله عبد الله علی ابتغاء وجه الله لیولجنی به الجنة و یصرفنی به عن النار یوم تبیض وجوه و تسود وجوه** الخ این چیزیست که وصیت کرده باو و اجرا داشت در مالش بنده خدا علی علیه السلام بجهت رضای خدا تا آنکه داخل کند مرا بسبب اینکار در بهشت و بگرداند مرا بسبب آن از آتش در روزیکه سپید شود رویها و سیاه شود رویها **و در** کتاب جعفر بن محمد شریح از جناب صادق علیه السلام مرویست فرمود بتحقیق که علی علیه السلام با آنکه بندگی کرد خدا را و بهشت را واجب کرد برای او قصد کرد که چیزی را که بآن نزدیک شود بخدا و بدل پس آنها را صدقه ابدی کرد و گفت بار خدایا بدرستیکه کردم من این کار را تا برگردانی روی مرا از آتش و برگردانی آتش را از روی من **و در حدیث** دیگر در آنجا مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود این جدعان عذابش از همه کس سبکتر است گفتند چرا یا رسول الله فرمود چون اطعام طعام میکرد و شرح حال جدعان در کتب سیر مسطور است که کاسه که در آن ثرید میکرد چنان بزرگ بود که سواره از آن غذا میخورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله گاهی در گرما در سایه آن می ایستاد **و در تفسیر** امام حسن عسکری علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود قسم بآنکه مرا براستی مبعوث کرد به پیغمبری بدرستیکه بنده از بندگان خداوندی میرسد در یکی از مواقف قیامت که بیرون می آید بر او شعله آتشی که بزرگتر است از جمیع کوه های دنیا تا آنکه فرو پوشد میان او و آتش حائلی در اینجا نبود میان ... آن که بر او تابیده ... از هوا کرده یا حبه یا نقره که مواسات کرده بود بآن برادر مؤمن او را در حالت شدت و تنگی پس بزرگ شود و سایه ... در میان او ... پس میگردند مانند بزرگترین کوه ها ... و آن شعله آتش ... میرسد باو از حرارت و دود آن باد ... **و در** کتاب جعفریات از آنحضرت مرویست که فرمود همه شما سخن میگوید با پروردگار خویش در روز قیامت نیست میان او و میان پروردگار ترجمانی

بیست و ششم

در بیان ثواب انفاق ... حضرت

این نکته میکند بنده را بسوی بهشت فرستاده شود پس می بیند خوبی آنچه پیش فرستاده دلیل او که دارد اعمال نیک بیاد بهشت و نظر میکند بطرف راست خود
می بیند جز آنچه پیش فرستاده پس نظر میکند بسمت چپ پس نظر میکند پیش روی آتش جهنم که زبانه میکشد پس بپرهیزید از آتش هر چند بنصف خرمائی باشد پس کسی که نیابد
بگوید تمام ازین بسیجی نرم یعنی چون صدقه مال نیست پس از آتش کناره کند بصدقه زبان ملایم با اخوان و سائل بقول نیک کرا گذشت دخول آنکه
کردیم بصله و کلمه حکمی بجا آلمی دیگر راه بهتر است از نقره های طلا که بدست خود اتفاق کنی و گذشت در باب چهارم حدیث حضرت فاطمه علیها السلام در جواب
آن دختر که از جانب مادر خود آمده و مسئله پرسیده [illegible] در آخر مقام دوم خبری طولانی از آنجناب که فرمود بر در بهشت و در دوزخ نوشته شده که من حرام بر کسی
کوشش کنندگان در عبادت من حرام پرورده گیرندگان من حرام بر صدقه دهندگان **فقیه** کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که موسی
طلعت
در مملکت جباری بود پس حریص شد آن جبار در اذیت او پس فرار کرد از او بسوی مملکت کفاره منزل کرد در خانه مردی مشرک پس او را جای داد و طعام
خود و مهربانی کرد چون اجلش رسید خداوند باو وحی کرد که سوگند بعزت و جلال خودم اگر در بهشت من برای تو جائی بود هر آئینه ترا جای میدادم در آن ولکن
بهشت حرام است بر آنکه بمیرد در حالت شرک ولیکن ای آتش او را مترسان و اذیت مده و می آورند روزیش را در بامداد و پسین راوی
گفت از بهشت فرمود از هر جا که خداوند عز و جل میخواهد **حدیث بیست و هفتم** آنکه بدانکه از اتفاق [illegible] عقوبات اخروی را چون ایمنی از افتضاح حساب
و شرمندگی عتاب و اطفاء نائره غضب جبار و سلامتی از آتش قهر خداوند قهار اگر چه آنرا اختصاصی نیست با انفراد ولکن چون بعد ظهور آن برای کافه عباد در
آنجا خواهد بود لهذا در سلک مضرات آخرت کشیده شده و هر سخت و شدیدی که بنظر آید بالاتر از آن چیزی نیست که از او سخت تر باشد تا برسد بغضب خداوند
قهار که همه شاید بخشیده غضب او میشود و دلیل مستهلکند و نابود **فقیه** کتاب ثابت از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که عیسی علیه السلام
بحواریین فرمود اشد اشیا غضب خداوند است و از خواص صدقه خصوص در شب خاموش کردن شعله غضب الهی است چنانچه شیخ عیاشی و صدوق
از معلی بن خنیس روایت کرده اند که گفت بیرون رفت حضرت صادق علیه السلام در شبی که آسمان باریده بود و قصد کرد ظله بنی ساعده را یعنی سایه بان
بنی ساعده را که روز در گرما در آنجا جمع میشدند و شب فقرا و غربا در او میخوابیدند پس در پی آنجناب رفتم ناگاه از او چیزی افتاد فرمود بسم الله
بارخدایا آنرا بما برگردان پس نزدیکش رسیدم و سلام کردم فرمود معلی عرض کردم آری فدایت شوم فرمود دست بمال هرچه یافتی بمن ده معلی گفت
پس دیدم نانهای بسیاری پاشیده شده پس هرچه می یافتم بآنجناب میدادم [illegible] دو نان [illegible] انبانی پر از نان پس گفتم فدایت شوم
انبانرا بردارم از جانب شما فرمود نه من سزاوارترم باین از تو ولیکن بیا با من گفت پس آمدیم بظله بنی ساعده پس رسیدیم بجماعتی که در خواب بودند
پس آنجناب پنهان میکرد یک نان و دو نان را در زیر جامه هر یک از آنها تا آنکه باخر رسید پس برگشتیم گفتم فدایت شوم عارفند اینجماعت بحق یعنی
شیعیانند فرمود اگر حق را میشناختند هر آئینه مواسات میکردیم بایشان بنمک یعنی در هرچه داشتیم تا نمک با ایشان شریک میکردیم بدرستیکه خلق
نکرد خداوند چیزی را مگر آنکه برای او خزینه داری مقرر فرمود که او آنچیزرا حفظ میکند مگر صدقه پس بدرستیکه خداوند خود متوجه آنست و آنرا حفظ
و چنین بود پدرم که هرگاه تصدق میکرد چیزی میگذاشت آنرا در دست سائل پس میگرفت از او آنرا و میبوسید و میبوئید آنگاه بسائل بر میگردانید زیرا که
صدقه میافتد بدست قدرت خدا پیش از آنکه بیفتد بدست سائل پس خوش داشتم بگیرم آنچه خدا آنرا گرفته زیرا که خداوند ولی
صدقه بدرستیکه صدقه شب خاموش میکند غضب پروردگار را و محو میکند گناه بزرگ را و آسان میکند حساب را و صدقه روز زیاد میکند مال را
زیاد میکند در عمر **صدوق** در خصال از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود ایستاد [illegible] نزد کعبه پس گفت [illegible] جندب پسر
سکن [illegible] برادر [illegible] گفت اگر یکی از شما قصد سفر کند [illegible] اصلاح کند [illegible] روز قیامت [illegible]
چیزی که اصلاح کند برای شما [illegible]
[illegible]

بیست و هفتم

در بیان چند حدیث از حضرت صادق

صدقه‌ای که مسکین از رد [...] محبت است قرار دهد و دینار دوم آنکه انفاق کنی بکسی که هم با برعیال خود و یکدرهم و نیمی بعضی از حضرت برای آخرت خویش و درهم
سیم خرج میر[...] ماند و نفع نمی‌بخشد پس آنرا محو کرده و دیگران و دینار دوم [...] طلب حلال و دیگر برای آخرت [...] نفع [...] گفت
حرام هم روز نیکه در رک نکردم او را و خواهند که عوض بود و در [...] الا به خیرات و صدقات و [...] ایشان [...]
جل و علا بوده و برای تحصیل نفعی از منافع دنیا برای خود یا غیر و یا برای آخرت [...] نداشت **و در عدة الداعی** از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت
کرده که فرمود [...] بنده چون [...] و [...] بیشتر [...] و مانده [...]
گذارند که غیر آن [...] صدقات [...] محروم کسی است که از خیر مالش محروم شود و [...] کسی است که [...] صدقات و خیرات [...] از
خود و نیکو کند بآن صدقات [...] خود را و پاکیزه کند [...] خدا را **بیست و ششم** آنکه قصد کند از انفاق بیرون [...]
کرد اموال [...] مخزن [...] محفوظ و بعنوان ودیعه گذاشته شده که در روز تنگی و احتیاج بآن باو برگردانند چنانچه خداوند وعده داده که ما
عندکم ینفد وما عند الله باق ولنجزین الذین صبروا اجرهم باحسن ما کانوا یعملون آنچه در نزد شما است برطرف
و نابود میشود و آنچه در نزد خداوند است باقی است و هر آینه جزا میدهیم البته [...] به بهتر از آنچه بود که میکردند [...] تأکید [...]
وعده [...] تلف شدن آنچه برای خداوند داده **بیست و هفتم** [...] ابوالفتوح رازی در تفسیر خود روایت کرده که چون امیرالمؤمنین علیه السلام
از دفن صدیقه طاهره علیها السلام فارغ شد بقبرستان رفت و فرمود سلام بر شما ای اهل کوره [...] اموال شما تقسیم شد و [...] ایشان [...] و زنان شما
شوهر کردند این خبر آنست که در نزد ما است خبر آنکه در نزد [...] شما است [...] هاتفی آواز داد که هرچه خوردیم سود کردیم و آنچه از پیش فرستادیم یافتیم
آنچه باز گذاشتیم زیان کردیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود از مال تو ترا نصیبی نیست الا آنچه خوردی و فانی کردی یا پوشیدی و کهنه کردی
یا صدقه دادی و بگذرانیدی **و در** خبر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گوسفندی را در حجره عایشه کشت و درویشان [...] می‌آمدند
میخواستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله میداد چون شب در آمد از آن گوسفند هیچ نمانده بود مگر گردنش عایشه را پرسید که ازین [...] چه مانده گفت
هیچ نماند مگر گردنش مانده فرمود بگو همه ماند مگر گردنش **بیست و نهم** آنکه چنین قصد کند و لیکن غرضش از سپردن [...] او است در خزانه الهی که
از [...] فرزندانش برسد چه کثرت محبت باولاد مقتضی رعایت و حفظ آنها است از شداید فقر و پریشانی و ذلت سؤال از مخلوق بر ماندن مال
ایشان و هرچه جمع کند و بگذارد در عرضه تلف و فساد و خیانت دیگران است در آن بخلاف آن مقصود ابدا حاصل نشود چه بسیار دیده و شنیده شده که ما
ذخیره کردند و اولاد خود را بآن [...] از آن اموال جز وبال برای خود و حسرت برای وارث نتیجه نداده و ودیعه الهیه از طوارق حوادث محروس و از هلاک
و ضیاع مصون مدت نگاهداری و زمان صلاح رد را بهتر داند و آنچه را خداوند نگه دارد از فساد و اذیت عادی و هرگز ضرری [...] نرسد **و در**
عدة الداعی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هیچ بنده نیکو نمیکند صدقه خود را یا صدقه نیکو نمیدهد در دنیا مگر آنکه [...]
نیکو [...] جانشینی میکند خداوند بر فرزندان او پس از او **سی ام** آنکه قصد کند از صدقه بر زنده و مرده تازه گذشته و نزدیک [...] در پیدا
شدن حقی بر گردن آنها تا آنکه روز بازپسین هنگام شفاعت مؤمنین از پرتو انوار شفاعت ایشان نوری برده و بجهت آن حق او را در ذوی
الحقوق خود شمرده بلکه در دنیا از فیض دعا و اعمال صالحه آنها محروم نماند و از الطاف الهیه و رحمتهای خاصه که بر ایشان نازل شود او نیز
شریک گردد و شیخ جلیل سبط شیخ طبرسی صاحب تفسیر در مشکوة الانوار از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بدرستیکه مؤمنی از
شما [...] بامر [...] که او را بآتش اندازند پس میگویند [...] الیهم
خداوند [...] امر [...] آتش [...] **و در خبر** است از آنجناب روایت [...] که [...] در روز قیامت [...] حسنه [...]
میگویند بخاطر بیاور آیا ترا نزد تو حسنه هست میگوید [...] جز آنکه فلان بنده مؤمن بر تو گذشت [...] آبی خواست [...]

آن بنده را بخواهند حکم کنند در آن ... پس خداوند بنده را بفرماید که فرزندم ... بنده و مراد اهل بیت است **و ایضاً** از آنجناب روایت کرده که فرمود هرگاه بنده
مؤمن در روز قیامت حکم کنی و نظر کن در جنازهای مردم پس هرگاه که شربت آبی به تو داد یا لقمه خورانید تو را چنین و چنان کرد تو دست او را
بگیر و داخل بهشت کن پس او میگذرد در صراط با او خلق بسیار است پس ملائکه میگویند کجای بنده خدا پس خداوند میفرماید بگذرید او را به سبب
من پس رضا که هستند **و ایضاً** روایت نموده که جناب باقر علیه السلام بجابر فرمود ای جابر اعانت بجوی برای کار بی مؤمن با او از طعامی بخوراند
و شربت آبی نطلب آنکه آن با شش ... پیدا کنند در آتش ... بیکدیگر و باد و مؤمن ... ای مؤمن آیا نکردم تو چنین و چنان پس حیا میکنند از او پس
میبرد او را از آتش **و ایضاً** ما بی ... از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود اعراض نکنید از فقرا و شیعیان ما پس بدرستیکه فقیر از ایشان
برای بیشتر شفاعت میکند در روز قیامت در مثل ربیعه و مضر و ایشان دو طایفه بزرگی هستند از عرب که در کثرت جمعیت ایشان مثل میزنند و مخفی نماند که
چون برای بردن شفاعت معلوم و در جمالیت مخصوص که رسیده با تمامی النظرات اصلیه و اعمال ... و اخلاق پسندیده و معارف حقه خود و اگر کسی بخواهد
از خوان نعمت ایشان چیزی خورده و از منبع ... ایشان با مسیح پوشیده و در ناحیه قصور ایشان منزل گزیند با دست ... او کردار و گفتار و سیرت نیک پس
کارکند با ایشان که رشته ... پیوسته و از ... و سبب ... عنایت و لی بدل خود جاری کند تا آنچه از خشت ... بی ... خود ... برد با در صدد و بجز مقام کریم
و خلق عالی که ایشان را بهم داخل باشد برآید کشته **فصل ششم** در فضیلت صله رحم روایت از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود اعانت کن که حقوق واجب مؤمن
پس هرگاه بجا آورده ... آنرا و صله کردی ولایت خود را بولایت ما و ولایت ما متصل است بولایت خداوند و این قسم آثار و خواص از صدقه و انفاق منقطع
چه هرگاه بذل مال در جای است ... کند و آشنا را مهربان و با ... آن آدمی برخوردار است این تا ثیر ... **شیخ حمیری** در قرب الاسناد از آنجناب روایت کرده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت بقبر که میکندند آنرا و از تحتی زمین ... کنند بعضی از آنکه میکندند ... شده بود فرمود برای که میکنید این قبر را گفت برای فلان
فلان پس فرمود زمین ... بر تو زیرا که دانسته ام آن شخص نرم و خوش خلق بود و پس زمین نرم شد تا آنکه او را با کف دست میکندند پس فرمود بتحقیق که این شخص دوست
میداشت مهربانی و نیکوئی کردن با همسایه و مهربانی و اکرام میکند مهمان را ... مؤمن پرهیزکار و شواهد این مدعی در اخبار اهل بیت علیهم السلام بسیار است و پوشیده
نماند که بیشتر مردم تباه روزگار به مضمون آیه شریفه **و لکن اکثر الناس انفسهم یظلمون** نامشان در دفتر ظالمین ثبت و در زمره ستمکاران محشور
خواهند بود و ظالمین از فیض شفاعت محروم چنانچه خداوند فرموده **و ما للظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع** ستمکاران را خویشی و شفیعی مطاع نباشد
در قیامت که دستشان را بگیرد و بی حمیم و شفیع و صدیق کار در آنسرا مشکل زده و در راه بهشت و رضای ایزد باز نشود و لذا اهل دوزخ در مقام حسرت میگویند که
گویند **فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم** از این بلا ما را فرجی و از این تنگی ما را مخرجی نباشد چه نه شافعی داریم و نه صدیقی و نه خویشی و این
قرابت و خویشی که خداوند خبر داده که برای ظالمین نیست و دوزخیان آرزو میکنند همه نسبی است که اهل تقوی بسبب کثرت عصیان و سرکشی و خلاف
با ایشان رشته نسب را بریده باشند و فرمان **یا نوح انه لیس من اهلک** در حق این پسر عاصی از اهلیت پسریت نو افتاده و در حق او رسیده
باشد که اگر رسیده آن قرابت بمباینت مبدل شود چنانچه هر صداقت و رفاقت که از روی تقوی نباشد در آنسرا به دشمنی مبدل گردد **الاخلاء
یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین** تمامی رفقا و دوستان در قیامت با یکدیگر دشمن شوند مگر آنانکه دوستی ایشان از راه تقوی بوده چه
دوستی بی تقوی و مجالست و مصاحبت بی ملاحظه قانون پرهیزکاری سبب شود برای ارتکاب معاصی بسیار چنانچه مشاهدات که بیشتر معاصی
جوارحیه از مجالست عاصیان برخیزد و از یکدیگر یاد گیرند و از دیدن عظم گناه را از نظر یکدیگر ببرند و غفلت نشوند تا در آنسرای که پرده شود
دانند و ببینند که چه اندازه ضرر و خسران ابدی بیکدیگر رسانیدند و از خیرات دائمی محروم ساختند پس بدیهی است یکدیگر دشمن شوند چه هیچ ضرر
مالی و جانی و عرضی که در دنیا بسبب عداوت ... بیکدیگر این ضرر رسد و علاوه بر عداوت با یکدیگر مخاصمه و منازعه بسیار کنند که خداوند
چند جا خبر داده و قبل از آیه سابقه **فما لنا من شافعین** میفرماید **فکبکبوا فیها هم و الغاوون و جنود ابلیس اجمعون**

خاتمه در اجتناب از صحبت بدان

قالوا وهم فیها یختصمون تالله ان کنا لفی ضلال مبین اذ نسویکم برب العالمین وما اضلنا الا المجرمون
فما لنا الخ پس برو در افکنده شوند در دوزخ گمراه کنندگان از بتان و غیر آن و گمراهان و تمام لشکر شیطان و گویند حالیکه در جهنم با یکدیگر
مخاصمه کنند بخدا قسم که بودیم ما در گمراهی آشکار زمانیکه برابر میکردیم و میدانستیم شما را با پروردگار جهانیان و ما را گمراه نکرد مگر گناهکاران پس نیست
چنانچه هر صدیق و خویش بکار نیاید بلکه اگر صداقت بی نسبت دیانت باشد مضر شود و با عاصیان محشور شود و نه مقرب تر از نسبت که شفیع شفاعت
از سلسله انبیا و اوصیا و ملائکه مقربین نیز آنگاه در مقام شفاعت بزبان حال یا مقال در آیند که از کثرت جرایم رشته نسبت و پیروی از هم گسسته و تمام آ
و متابعت بر داشته نشده باشد و از زهدی و ورع و سداد و تشبه در مقداری از کردار و رفتار در زمره تابعین و حواشی ثبت شده که فی الحقیقة
با ایشان امت با جماعت و از لوازم تشریف و احترام ایشان اکرام و احسان با ایشان باشد چنانچه مکرر در اخبار رسیده که فرمودند ما را اعانت
کنید یعنی در شفاعت بورع و سداد و عفت و کوشش در عبادت و فرمودند آنقدر بکنید که خود را در قیامت بجا برسانند که ما بکام خواه رسید
چون شفیع نشدند لابد خصم شوند پس وای بر آنکه شفیع او خصم شود پس تمام همت خردمند عاقبت بین در این سرای بایستی مصروف باشد در ذخیره کردن
و مهیا نمودن این طایفه از برای روز تنگی پس تواند از اهل دیانت و فقرا و مؤمنین صدیق و رفیق گیرد به احسان و اکرام و اعانت و مواسات
و ایثار بمال و جاه و بدن در هر حال برای مرده و زنده آنها در حیوة و بعد از مردن خود وصیت کردن صدقات جاریه و خیرات باقیه تا
ایشان صاحب حق شده در آن روز دستگیر آن حقوق ادا شود به بهتر و بیشتر از آنچه کرده بود و از این جهة اهل بیت عصمت علیهم السلام که هر که بگیرد
برای فایده برادری در راه خدا گرفته در بهشت برای خود فی کتاب اخوان صدوق مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود داخل بهشت
نمیشود و اگر پیش فرستاده ندارد گفتند یا رسول الله برای هر کسی پیش فرستاده ایست فرمود آری بدرستیکه پیش فرستاده مرد برادر او است در
راه خداوند فی ثواب الاعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که زیاد کنید یا بگیرید از برادران زیرا که برای هر مؤمنی دعای مستجابی است
و فرمود زیاد کنید از برادران زیرا که برای هر مؤمنی شفاعتی است و فرمود زیاد کنید از برادری گرفتن مؤمنین زیرا که برای ایشان نزد خداوند نعمت و
قدر و قیمت که بآن مکافات می کنند روز قیامت یعنی هر احسانی که با ایشان کرده شده که بانعام برادری رسانند یا برادری باطنی ظاهری شده در
روز قیامت تلافی خواهند کرد فی کتاب نهج است که عاجز ترین مردم کسی است که عاجز باشد از کسب کردن اخوان که برای خود برادران دینی پیدا کند
و از او عاجزتر آنکه ضایع کند آنرا که جسته از ایشان یعنی وفا نکند بحقوق شان فی مصباح از کلام حضرت صادق علیه السلام است که طلب کن برادری
کردن با اخیار را هر چند در ظلمات ارض باشند اگر چه عمر خود را تمام کنی در طلب ایشان زیرا که خدای عز و جل نیافریده بر روی زمین بهتر از ایشان بعد از پیغمبران و
هیچ نعمتی نداده خدای بر بنده مانند آنچه با ایشان داده از توفیق مصاحبت ایشان خدای فرموده الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین فی
امالی شیخ ابو علی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود استفاده نکرده مرد مسلم فایده را بعد از اسلام مانند برادری که استفاده کرده او را در راه خدا
فی جعفریات از آنجناب مرویست که فرمود هر کس برادری گیرد در راه خدا تزویج کند با حوریه گفتند یا رسول الله هر چند برادری کند در روز با هشتاد نفر
یعنی هشتاد برادر در روز تحصیل کند فرمود آری قسم آنکه جانم در دست او است اگر هزار برادر گیرد خداوند با هزار حوریه تزویج میکند فی تحف العقول از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که فرمود هر کس استفاده کند برادری در راه خدا [illegible] و فایده برادری بود در طلب خوشنودی خداوند پس بتحقیق که استفاده
کرده پرتوی از نور خدا را و امانی از عذاب خدا و دستگیری که رستگار شود بآن در روز قیامت و عزتی دایمی و ذکری نامی فی [illegible] مرویست که امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود کسیکه [illegible] برادری [illegible] و کسیکه فاقد شد برادر [illegible] خدا
بتحقیق که فاقد شده اشرف اعضای خود را [illegible] در راه خدا برادری کنند [illegible]
بهشت که یکی از ایشان [illegible] دیگری باشد [illegible] اطاعت [illegible]

از نصف زر او را ایثار میکرد یا آنچه نزد او است [illegible]
کند میان ایشان و از امام معلوم میشود [illegible] صاحب حق شود و خواهد آمد
که آن حضرت [illegible]
کافی مرویست که چون ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد از حق مؤمن بر مؤمن حضرت امتناع فرمود از گفتن و او اصرار کرد
پس فرمود اینکه تقسیم کنی با او نصف مال خود را پس حالت ابان از شنیدن این تکلیف شاق متغیر شد پس حضرت فرمود که خدا ذکر فرموده مؤمنان
علی انفسهم را یعنی [illegible] مؤمن را بر بعضی [illegible] مقدم میدارند و او را بر خود میگزینند چون تو با او مال خود را تقسیم کردی ایثار ننمودی ایثار در
آنجاست که از آن نصف دیگر چیزی با او دهی و اگر انسان با سید علیه سادات این کار را کند بر شفعاء خود یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اثنا عشر
علیهم السلام صاحب حق شود چنانچه خواهد آمد که از جانب آنجناب در قیامت ندا کنند که هر که را بر آنجناب حقی است برخیزد با خود گوید پس چه
گوید که منت و محبت از آن خدا و رسول او است پس با ایشان گویند که هر که سادات را اکرام و اعانت کرده صاحب حق است بر آنجناب باید
و حق خود را بگیرد دوستی و مهربانی با اینکه قصد کند از انفاق محبت تو یعنی محبوب شدن در نزد برادران ایمانی و منزل گرفتن در دلهای ایشان چه انسان
چنانچه مکلف است به دوست داشتن مؤمنین و تحصیل اسباب آن و بیرون کردن بغض و کینه و حسد ایشان از دل همچنین مکلف است که خود را
محبوب ایشان کند و اسباب اینکار را فراهم آورد و اگر از او چیزی در دل ایشان باشد بیرون کند و بهترین اسباب آن انفاق و احسان و ایثار بر ایشان است
بلکه داد و چه ممکن شود از حقوق لازمه ایشان چنانچه در کلام مجید است ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة
کانه ولی حمیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود فطرت دلها است دوست داشتن آنکه با ایشان احسان کند و در کافی از جناب صادق علیه السلام
مرویست که اعرابی از بنی تمیم خدمت آنجناب آمد و عرض کرد مرا وصیتی کن پس از جمله وصایای آنجناب این بود که دوستی کن با مردم که ترا دوست دارند
و در این مضمون اخبار بسیار است و ما بعض آن اخبار را با سایر مطالب سابقه در جلد دوم دار السلام ذکر کردیم هر که با آنجا رجوع کند فوائدی بسیار بدستش
آید و ما ختم میکنیم این مقام را بذکر چند حکایت که مشتمل است بر وعده انفاق کنندگان و ثمره انفاق و صدقه خود را یا شنیده از معصوم تاثیر کردن آنرا
باعث قوت یقین مؤمنین و پاک شدن قلوب [illegible] کرده از زنگ شک و ریب بعون الله و توفیقه اول در کتاب اختصاص از ابی حمزه ثمالی روایت
کرده که گفت [illegible] بود از فرزندان مهاجران که مال بسیاری داشت و [illegible] انفاق میکرد بر اهل ضعف و مسکنت و اصحاب حاجت پس درنگ نکرد زمانی که مرد پس
[illegible] عیالش آنچه او میکرد [illegible] پس از مال درنگی نکرد که تمام شد و پسری داشت که نشو و نما کرد [illegible] بجز آنکه بر پدرش رحمت میفرستاد و از خدا
[illegible] گفت چگونه بود حال پدرم [illegible] بجز آنکه بر پدرم رحمت میفرستید و از خدا
سؤال میکند [illegible] گفت پدر تو مرد صالح بود و مال بسیاری بود و انفاق میکرد بر ضعفاء و مساکین و ارباب حاجت پس چون مرد
[illegible] گفت ای مادر [illegible] پدرم انفاق میکرد و مال [illegible] و تو انفاق میکردی [illegible] گفت
گفت ای پسر [illegible] آیا نزد تو چیزی هست که طلب کنم با آن از فضل خدا گفت
نزد من صد درهم است پس گفت [illegible] برکت [illegible] پس آن صد درهم را با او داد پس گرفت و بیرون رفت
و طلب کرد از فضل خدا [illegible] پس گفت تجارتی میکنم [illegible]
[illegible]
[illegible] پس [illegible] گفت [illegible] فضل و نعمت خدا [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] ... گفت ... الا ... [illegible]

[illegible] ... ایشان ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... پادشاه ... [illegible]

[illegible] ... علاج ... [illegible] ... امتحان کرد ...

چون ... [illegible] ... روز اول ... [illegible]

[illegible] ... گفت ... هر چیز ... [illegible]

کن ... تا این ... پس آنجا رفت و همان آنجا ... شد ...

بیست درهم ... داخل شد و اظهار معالجه پادشاه کرد و در روز اول یک میل از آن بر دو چشم پادشاه کشید اثر نفع ظاهر شد و در روز دوم ...

دیگر ... و چشمش بحالت اول برگشت پس پادشاه با او گفت که حق بسیاری بر من داری و پادشاهی مرا بمن برگردانیدی پس دختر خود را

تزویج کردم گفت من ... دارم ... پادشاه گفت دختر مرا بگیر و هر قدر که خواهی نزد ما بمان آنگاه که اراده رفتن کنی دختر مرا با خود

ببر ... پس نزدیک یک سال در نهایت عزت و شوکت و ریاست در ملک آن پادشاه ماند چون بعد از یکسال اراده رفتن کرد

پادشاه از هر چیزی ... بیشتر ... و ظروف و امتعه و اموال و اسباب بسیار ... چون بیرون آمد باز وجه و اموال ...

... آنگاه ... چون آمد او را دید گفت چرا بعهد خود وفا نکردی جوان گفت ...

... پس آنچه داشت ... و گفت هر حصه را که بخواهی اختیار کن پس ... را اختیار کرد ...

... گفت ... بدانکه زن نیز از آنها است که در این سفر بهم رسانیده و من در آن شریکم جوان گفت راست

گفتی ... هر چیز ... بر سر آن زن گذاشت که دو حصه نماید گفت ... پس آمد گفت

... که تو را جزا دهم برای آنچه کردی نسبت بآن مرده که بر سر راه

افتاده بود ... شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود آورده که چون آیه مبارکه مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا

حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ کیست آنکه قرض دهد بخدای وام نیکو تا

خداوند ... بسیار و خدای تنگ کند روزی را بر آنکه خواهد و فراخ کند بر آنکه خواهد و مرجع همه بسوی خداوند است نازل شد

... صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله نام او ابوالدحداح بیامد و رسول خدا صلی الله علیه و آله را گفت یا رسول الله خدا از ما قرض میخواهد

... گفت ... بهشت بر دگفت یا رسول الله اگر من قرض دهم بخدای عزوجل تو ضمان کنی برای من بهشت گفت

... رسول الله ... ام الدحداح با من باشد گفت آری گفت ... این خبر ...

باشد گفت آری گفت دست ... رسول الله صلی الله علیه و آله دست در دست او نهاد و گفت مرا دو خرما ستان است یکی ببالای مدینه و یکی بزیر

مدینه ... ندارم هر دو قرض کردم بخدای عزوجل رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یکی قرض کن و یکی رها کن تا معیشت تو و عیال تو باشد

گفت یا رسول الله چون ... گواه باش که از این دو خرماستان آنکه بهینه است خدا راست و آن ... نخل است ...

... گفت اذاً یجزیک الله الجنة ... خدای تعالی بجزا بهشت ... ابوالدحداح بیامد ... و فرزندانش ...

... هذا الکتاب ... الرشاد الی سبیل الخیر والسداد

... بینی من الحائط بالوداد فقد مضی قرضاً الی التناد اقرضته الله علی اعتمادی بالطوع لا منّ ولا ارتداد
الا رجاء الضعف فی المعاد فارتحلی بالنفس والاولاد والبر لا شک فخیر زاد قدمه المرء الی المعاد

ام الدحداح گفت بارک الله لک فیما اشتریت فعلی تو را مبارک باد و اجابت کرد ابو الدحداح را باین ابیات گفت

بشرک الله بخیر و فرح مثلک ادی ما لدیه و نصح قد متع الله عیالی و منح بالعجوة السوداء والزهو البلح
والعبد یسعی و له ما قد کدح طول اللیالی و علیه ما اجترح ام الدحداح آنچه بود که در دامن داشتند دانه بریخت و آنچه

در دامن داشتند از میان نخلستان بگرفت ... بیرون آمدند و با حدیقه دیگر برگشتند رسول الله صلی الله علیه و آله گفت کم من عذق رداح

و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح گفت پس درخت بزرگ خرمای فراخ که ابو الدحداح را خواهد بود در بهشت و مشیخ

طبرسی در مجمع البیان روایت کرده که سبب نزول این آیه شد زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که تصدق کند بصدقه پس از برای او

در بهشت ... ابو الدحداح انصاری که نام او عمرو بن الدحداح است گفت یا رسول الله برای من دو بستان است اگر صدقه دهم یکی از آن

دو را برای من ... در بهشت فرمود آری گفت ام الدحداح با من خواهد بود فرمود آری گفت صبیه با من خواهد بود فرمود داری پس صدقه

بهترین ... رسول صلی الله علیه و آله پس آن آیه نازل شد پس مضاعف کرد خداوند صدقه او را بدو هزار هزار و اینست مراد قوله

تعالی اضعافا کثیرة پس ابو الدحداح برگشت پس یافت ام الدحداح و صبیه را در بستانیکه صدقه کرده بود پس بر در بستان ایستاد و پرهیز کرد

از آنکه داخل شود پس فریاد کرد ای ام الدحداح گفت لبیک یا ابا الدحداح گفت من این بستان را صدقه کردم و خریدم و مثل او را در بهشت

وام الدحداح با من است و صبیه با من است گفت مبارک کند خدا آنچه را خریدی و آنچه را فروختی پس بیرون رفتند و بستان را بحضرت رسول صلی الله

علیه و آله تسلیم کردند پس ... چه بسیار خانها که در بهشت خوشه آنها ابو الدحداح را خواهد بود در بهشت همیشه جماعت بسیاری از اکابر

علمای معتبره روایت کرده اند در سبب نزول سوره هل اتی و ما بذکر یکی اقدم آنها است قناعت می کنیم شیخ جلیل فرات بن ابراهیم کوفی

در تفسیر خود روایت کرده از جناب صادق علیه السلام از پدرش از جدش علیهم السلام که گفت مریض شد جناب حسن و حسین علیهما السلام مرض شدیدی

عیادت کرد ایشان را سرور فرزندان آدم محمد صلی الله علیه و آله و عیادت کردند ایشان را ابو بکر و عمر پس عمر عرض کرد به علی علیه السلام یا ابا الحسن اگر نذری میکردی

... نذر واجبی زیرا که هر نذری که نیست برای خدا پس واجب نیست بر صاحبش وفای بآن پس فرمود علی بن ابیطالب علیه السلام اگر خداوند

عافیت داد دو فرزند ان مرا از مرضیکه دارند روزه بگیرم برای خداوند سه روز پی در پی و فاطمه علیها السلام فرمود مثل گفتار علی علیه السلام

کنیزی بود ایشان را نوبی که آنرا فضه می گفتند گفت اگر شفا داد خداوند دو سید مرا از آنچه دارند روزه بگیرم برای خداوند سه روز پس چون خداوند

عافیت داد آن دو جوان را از مرضیکه داشتند علی علیه السلام رفت نزد همسایه خود که او را شمعون بن حارا می گفتند پس باو گفت ای شمعون سه صاع جو

بمن ده با قدری پشم بریده که بریسد آنرا برای تو دختر محمد صلی الله علیه و آله یعنی آن جو و آن ریسمان باشد پس داد باو یهودی آن جو و صوف را پس باو فرمود

ای دختر رسول خدا آنچه را بیاور و بریسمان برای ایشان آنرا پس آورد و شده و دو روزه بودند چون شام شد برخاست کنیز و صاعی از آن جو را خمیر کرد و پنج گرده

نان پخت قرصی برای علی و قرصی برای فاطمه علیها السلام و قرصی برای حسن و قرصی برای حسین علیهما السلام و قرصی برای کنیز علی با رسول خدا صلی الله علیه

و آله نماز کرد پس روی آورد بمنزل تا افطار کند چون گذاشته شد طعام پیش روی ایشان و اراده خوردن کردند ناگاه سائلی بر در خانه ایستاد و گفت السلام

علیکم یا اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله مسکینی از مساکین مسلمینم ... بدهید مرا خداوند طعام دهد شما را بر خوانهای بهشت پس انداخت علی علیه السلام و انجاب

نان را از دست خویش و حضرت علی علیه السلام این شعر را انشاد کرد و گفت فاطم ذات السود و الیقین یا بنت خیر الناس اجمعین

اما ترین البائس المسکین قد جاءنا بالباب مستکین یطلب لله و یستکین یشکو الینا جائع حزین

[illegible] کسبه رهین	من یفعل الخیر یقف سمین	وید خل الخلد مع بهین	حرمت الجنة علی الضنین
یهوی من النار الی سجین	یخرج منها ان خرج بعد حین	پس فاطمه علیها السلام این ابیات	را انشا نمود و فرمود
اخرج صبح یا بن عمر و طاعة	ما لی من لوم و لا وضاعة	اسعطی اللوم و الرعاعة	عذبت بالبرایة صناعة
الی لاعطیه و لا ابهی شناعة	ارجو لان حبستن المجاعة	ان الحق الاخیار والجماعة	و ادخل الجنة لی شفاعة

پس طعام خویش را بآن مسکین دادند و شب را بروز آوردند با ما روزه و نچشیدند بجز آب چون شام روز دیگر شد کنیزک برخاست سوی صاع دوم پس آنرا خمیر کرد و پنج قرص نان از آن بپخت و علی با نبی صلی الله علیه و آله نماز کرد پس رو بسوی منزل کرد تا افطار کند چو طعام گذاشته شد پس رو بسوی ایشان و اراده خوردن کردند ناگاه یتیمی بر در خانه ایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد یتیمی از یتیمان مسلمین طعام دهید مرا خدا دهد طعام دهد شما را از مائده بهشتی پس انداخت علی علیه السلام و انداختند جماعت از دست خود طعام را و علی علیه السلام انشا کرد و فرمود

فاطم بنت السید الکریم	بنت نبی لیس بالزنیم	قد جائنا الله بذی الیتیم	و من یسلم فهو السلیم
حرمت الجنة علی اللئیم	ولا یجوز الصراط المستقیم	طعامه الضریع فی الجحیم	فصاحب البخل یقف ذمیم
پس فاطمه علیها السلام این	ابیات را انشا کرد و فرمود	الی ساعطیه ولا ابالی	و اوثر الله علی عیالی
واقض هذا الغزل فی الاغزال	ارجو بذلک الفوز فی المال	ان یقبل الله و ینمی مالی	و یکفینی همی فی الاطفالی
اسواجیا عاوهم اشبالی	اکرمهم علی فی العیال	بکربلا یقتل باغتیال	لمن قتله الویل والوبال

کقوله قادت علی الاکیال پس طعام خویش را بادادند و شب را با روزه خود بسر آوردند و نچشیدند جز آب و صبح کردند بروزه داری چون شام شد کنیز برخاست سوی صاع سیم و آنرا خمیر کرد و پنج قرص نان ازاو بپخت و علی با رسول صلی الله علیه و آله نماز کرد و پس رو بمنزل آورد تا افطار کند چون گذاشته شد طعام را پس روی ایشان و اراده نمودند میل کسی ناگاه اسیری کافر بدر ایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد قسم بخدا که شما با ما بانصاف رفتار نکردید ما را اسیر میکنید و مقید میسازید و با طعام نمیدهید مرا طعام دهید من اسیر محمدم پس انداخت علی علیه السلام و جماعت از دست خود طعام را و علی

علیه السلام انشا کرد و فرمود	افاطم حبیبتی و بنت احمد	من سماه الله فهو محمد	قد زانه الله بخلق اعبد
قد جائنا الله بذی المقید	بالقید ماسورا فلیس یهتد	من یطعم الیوم یجده فی غد	عند الاله الواحد الموحد
ما زرع الزارع سوف یحصد	اعطیه لا تجعلیه انکد	ثم اطلبی خزائن لم تنفد	پس فاطمه علیها السلام انشا نمود و فرمود
یا بن عم لم یبق الا الصاع	قد دبرت الکف مع الذراع	ابنی والله هما جیاع	یا رب لا تترکهما ضیاع
ابوهما للخیر ذو مناع	قد یصنع الخیر بابتداع	عبل الذراعین شدید الباع	و ما علی راسی من قناع

الا قناع نسجه بصاع پس همه طعام خود را بادادند و با روزه شب را بسر آوردند و جز آب چیزی نچشیدند چون صبح کردند و خداوند مقرر فرمود که نذر ایشان وفا شود و علی علیه السلام دست دو فرزند خود را گرفت و ایشان چون دو جوجه بی بال بودند که از گرسنگی میلرزیدند پس برد ایشانرا بمنزل رسول خدا صلی الله علیه و آله چون حضرت رسول نظر کرد بایشان پر شد دو چشم مبارکش از اشک و گرفت دست آن دو پسر را و برد ایشانرا بمنزل فاطمه علیها السلام چون نظر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی او که رنگش دیگرگون شده بود و شکمش بپشت چسبیده پیش آمد و او را سخت گرفت و میان دو چشم او بوسید فاطمه علیها السلام گریه کنان فریاد کرد و اغوثاه بخدا دو روز است یا رسول الله از گرسنگی پس حضرت سر مبارک باسمان بلند کرد و گفت بار خدایا سیر کن آل محمد را پس جبرئیل فرود آمد و گفت یا محمد بخوان گفت چه بخوانم گفت بخوان ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا تا آخر سوره پس بعد از آن علی علیه السلام روانه شد و آمد نزد ابو جبله انصاری و گفت ای ابو جبله آیا میسر شود نزد تو قرضی بگیرد گفت آری ای ابو الحسن [illegible]

نزد ابو جعفر طبری حکایتی طولانی که محصل آن اینکه ابو العباس احمد بن دینوری سراج ملقب باستاره از دینور اراده حج کرد یکسال بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام و اهل دینور شانزده هزار اشرفی که از مال امام علیه السلام در نزد ایشان جمع شده بود باو دادند که بهر کسی که دیگر مهر بشناسان و علامت را بگوید تسلیم کند چون بکرمانشاه رسید ابو الحسن مادرانی در آنجا بود او نیز هزار اشرفی از کیسه کرده با چند تخته جامه الوان با او سپرده بود که احمد بدانست چیست و آن پس احمد آمد به بغداد و اول نزد دو نفر کذابین که مدعی نیابت بودند رفت و نشانی نیافت آنگاه نزد ابو جعفر محمد بن عثمان رفت و با مرد دلالت او رفت بسامره در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وکیل حضرت را ملاقات کرد پس از عرض مطلب رقعه از جانب حضرت حجت علیه السلام بیرون آورد که حاصل مضمونش احمد رسید و با او است فلان مقدار که در کیسه چنین و کیسه چنین تا آخر نشان نشان کیسها و از کرمانشاه فلان مقدار از جانب احمد بن الحسن المادرانی و عدد جامها و رنگ هریک را بیان فرموده و امر فرمود که آنها را در بغداد بابو جعفر بدهد او نیز چنین کرد و در مراجعت اهل دینور جمع شدند و آن توقیع را بر ایشان خواندند یکی از آنها بیهوش شد پس از چندی ابو الحسن مادرانی را ملاقات کرد و قصه را نقل کرد ابو الحسن باو گفت سبحان الله اگر من در چیزی شک کنم در این شک نکنم که غیر از خدای عز و جل خالی از حجت نمیگذارد بدانکه چون کوتکین جنگ کرد با یزید بن عبد الله در شهرزور و بر بلاد او مستولی شد و خزانه او را متصرف شد مردی بمن گفت که یزید بن عبد الله اسب و شمشیر خود را قرار داد برای در خانه مولای ما علیه السلام پس من خزانه یزید را نقل میکردم بسوی کوتکین یکی یکی و اسب و شمشیر را پس انداختم تا آنکه جز آن چیزی نماند و امید داشتم که بماند برای مولای ما علیه السلام چون مطالبه کوتکین سخت شد و نتوانستم رد کنم اسب و شمشیر را بذمه گرفتم در هزار اشرفی و آن را جدا کردم و بخازن خود سپردم و گفتم در محکمترین جاها بگذارد و خرج نکند هر چند خیلی محتاج شوم و من در ری در مجلس خود نشسته بودم و حکم می نمودم و امر و نهی میکردم که ناگاه ابو الحسن اسدی داخل شد و زیاد نشست از حاجتش پرسیدم گفت در خلوت باید بگویم خازن گوشه از خزینه را خالی کرد با آنجا رفتیم پس رقعه کوچکی بیرون آورد از مولای ما علیه السلام که در او نوشته بود ای احمد بن الحسن هزار اشرفی ما که در نزد تو است قیمت اسب و شمشیر تسلیم کن به ابو الحسن اسدی پس برای شکر خدا بسجده افتادم و دانستم که حجت خدا است چون غیر خودم کسی مطلع نبود و بجهت سرور سیصد هزار اشرفی دیگر بر آن افزودم که خداوند باین نعمت بر من منت گذاشت تمام شد ملخص حدیث پنجم سبط شیخ طبرسی در مشکوة الانوار از احمد بن جعفر الرهبان روایت کرده که شخصی بامام علی نقی علیه السلام عرض کرد که چه شد که برای ابو دلف چهار هزار دیگر بیا است فرمود چون مؤمنی مهمان او شد ... شب ... خرمائی داد که در او بود چهار هزار و یکصد پس خداوند عطا فرمود باو بعوض هر دانه خرما یکی ششم شیخ مفید در کتاب اختصاص روایت کرده از برید عجلی از پدرش که گفت داخل شدم برای عبد الله علیه السلام پس گفتم فدای تو شوم حالم نیکو بود و امروز تمامی چیزها تغییر کرده پس فرمود چون ... وارد که شوی بکوی ده درهم و اگر نیافتی آن را پس بفروش بالشی از بالشهای خود را بده درهم پس دعوت کن ده نفر اصحاب خود را یعنی از شیعیان ... کن برایشان طعامی چون از خوردن فارغ شدند پس از ایشان خواهش کن برای تو خدا را بخوانند گفت پس آمدم بکوفه و جستجوی ده درهم کردم قادر نشدم بر آن تا آنکه فروختم بالشی را بده درهم چنانچه حضرت فرموده و برایشان طعامی ساختم و ده نفر از اصحاب خود را خواندم چون خوردند سؤال کردم از ایشان که برای من دعا کنند پس در نگی نکردم که دنیا مائل شد بسوی من هفتم قطب راوندی در کتاب لب لباب نقل کرده که شخصی از قاضی ری چیزی خواست پس باو وعده داد هنگام ظهر چون وقت ظهر آمد وعده کرد وقت عصر چون در آن وقت آمد او را نا امید برگردانید پس اندوهگین برگشت در راه شخصی نصرانی باو دوچار شد از حالش پرسید قصه خود را برای او نقل کرد نصرانی گفت تو و فرزندانت در نفقه منید تا وامیکه زنده ام پس قاضی در آن شب خواب دید دو قصری در بهشت پس خواست داخل در آنها شود پس باو ندا کردند که این دو قصر را برای تو بنا کرده بودیم چون سائل را برگردانیدی بآن نصرانی دادیم آنها را ... چون قاضی ... شد آمد پیش نصرانی و خبر داد باو آنچه را دید و نصرانی نقل کرد برای او آنچه بآن مسلم کرد پس قاضی گفت خریدم آنچه را باو دادی بده هزار درهم گفت نفروشم و اسلام آورد هشتم ایضاً در آن کتاب

[illegible]

روایت کرده که [illegible] خضر [illegible]

[illegible]

از آن با ما که رسول صلی الله علیه و آله فرمود با اصحاب خود آیا خبر دهم شما را از خضر گفتند آری یا رسول الله فرمود روزی [illegible]

در بازارهای بنی اسرائیل [illegible] مسکینی [illegible] گفت تصدق کن بر من خدا ترا برکت دهد [illegible] خضر گفت [illegible]

خدای [illegible] و در نزد من چیزی نیست [illegible] مسکین گفت سئوال میکنم بوجه خدا که تصدق کنی بر من [illegible]

[illegible] خضر گفت ایمان آوردم بخدا [illegible] سئوال کردی از من بامری بزرگ [illegible]

آنرا بتو مگر آنکه بگیری مرا و بفروشی مسکین گفت چگونه راست میآید این خضر گفت سخن حق میگویم بتو بدرستیکه سئوال کردی از من بامری بزرگ

سئوال کردی از من بوجه پروردگار من پس بفروش مرا پس او را پیش انداخت بسمت بازار و بچهارصد درهم فروخت پس مدتی در پیش مشتری

ماند که او را بکاری وا نمیداشت پس خضر گفت تو مرا خریدی بجهت خدمت کردن پس بکاری مرا فرمان ده گفت من ناخوش دارم که ترا زحمت دهم

زیرا که تو پیری و بزرگی گفت به تعب نخواهی انداخت یعنی هر چه بگوئی قادرم بر آن گفت پس برخیز و این سنگها را نقل کن و کمتر از شش نفر در یک روز

نمیتوانستند آنها را نقل کنند پس برخاست و در همان ساعت آن سنگها را نقل کرد پس آمد و گفت احسنت و اجملت کاری کردی که طاقت

چیزی که احدی طاقت نداشت پس برای آن مرد سفری روی داد پس بخضر گفت گمان میکنم شخص امینی هستی پس جانشین من باش در اهل من و [illegible]

کن و من خوش ندارم که ترا بمشقت اندازم گفت بمشقت نمی اندازی مرا گفت قدری خشت بزن برای من تا برگردم پس آن مرد بسفر رفت و برگشت

و خضر برای او بنای محکمی کرده بود پس آن مرد باو گفت از تو سئوال میکنم بوجه خدا که حسب تو چیست و کار تو چیست خضر فرمود سئوال کردی از من

بامر عظیمی بوجه خداوند عز و جل و بوجه خداوند مرا در بندگی انداخت اینک بتو خبر دهم من آن خضرم که شنیده مسکینی از من سئوال کرد چیزی نبود نزد من که باو

دهم پس سئوال کرد از من بوجه خداوند عز و جل پس خود را در قید بندگی او در آوردم و مرا فروخت و بتو خبر دهم که هر کس که از او سئوال کنند بوجه خداوند

عز و جل پس رد کند سائل را و حال آنکه قادر است بر آن می ایستد روز قیامت و نیست در روی او پوست و گوشت و خون جز استخوان که مضطرب

است و حرکت میکند مرد گفت ترا بمشقت انداختم و نشناختم فرمود که باکی نداشت نگاه داشتی مرا و احسان کردی گفت پدر و مادرم فدایت حکم کن

در اهل و مال من بآنچه خداوند بر تو مکشوف نموده یعنی در اینجا باش و هر چه خواهی بکن یا ترا اختیار کنم هر جا که خواهی بروی فرمود مرا رها کن تا عبادت

کنم خداوند را چنین کرد پس خضر فرمود حمد مر خدای را که مرا در بندگی انداخت آنگاه مرا نجات داد و [illegible] شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب مجموع الغرائب

نقل کرده که دیدم در بعضی از کتب اصحاب که گفت ابوالقاسم پدر وزیر ابوالمعالی که من محبوس بودم پس طلب کردم قدری خرجی بجهت موکلین

که با آنها دهم پس پشیمان شدم و آن را صدقه دادم پس شنیدم هاتفی را که میگفت ای ابوالقاسم خیر با تو میآید و احسان نگاه میدارد و هر دو آنچه را

پیش فرستاده ملاقات خواهد کرد و صبح آمد و فرج رسید و از حبس بیرون آمدم [illegible] بخط عالم فاضل مولانا ملک علی شاگرد عالم

جلیل شیخ حسین والد شیخ بهائی رحمهم الله در ظهر رجال ابن داود که در آنجا اجازه نیز بود بخط آن مرحوم برای او این حکایت دیدم که منقول است از

عبدالله بن مسعود که گفت سالی در حج بودم و در آن کثرت عرفات خوابم ربود و بگوشه رفتم خوابیدم در خواب دیدم که ندائی از آسمان رسید که ای

خلایق که در حج [illegible] مقبول بیت الله حج شیخ موفق که حج نیامده و حج همه را باو بخشیدم چون برخاستم بعد از اتمام بزیارت شیخ آمدم بدون

و پیش سلام کردم گفت علیک السلام یا عبدالله گفتم چون دانستی نام مرا گفت چند روز است که طمع میشوم که دوستی از دوستان ما بدیدن

تو می آید که عبدالله نام دارد [illegible] گفتم که این رتبه از چه یافتی

من هر دو [illegible] ضروریات میکرد

و حضرت در بین حج بمکه که حج نمودم و چون موسم حج رسید خواستم که مردم را روانه کنم و اهل خانه ام فرزندی حامله شده و گفت [illegible] اطفال بود و چون که حال [illegible]

من قبول نکردم و آنگاه از خانه همسایه بوی کباب بمشام رسید و آرزوی آن کرد آمدم و همسایه را قسم دادم که اندکی از آنچه بپزد برای عیال خود بدهد

آرزوی آن کرده بود بسیار ضرورت شد که آنچه هست بگو گفت یا عبد الله از این راه بگذر که آنچه برای ما حلال است بر تو حرام است گفتم چگونه

گفت عیال من یا مرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله رخصت شده که اگر کسی در مخمصه افتد و مضطر شد میتة را خوردن [illegible] و اکنون از ضعف جز گوشت خر مرده

یافتم و قدری از آن را جهت عیال آورده ام و کباب کرده چون این حال را شنیدم مؤنة حج با او دادم و دلش خوشحال برگشت و اثر بسیار از [illegible]

و روایت نموده شیخ جلیل ورام ابن ابی فراس در تنبیه الخواطر نقل کرده که عبد الله بن جعفر وقتی رفت به مزرعه که داشت پس فرود آمد در نخلستان

قومی و در آنجا غلام سیاهی بود که کار میکرد در آن نخلها ناگاه وقت آن غلام را آوردند و سگی نیز داخل باغ شد و نزدیک غلام رفت پس غلام

انداخت یک قرص از آنرا برای او پس خورد آنرا آنگاه قرص دوم و سیم را انداخت برای او پس آنرا خورد و عبد الله نظر میکرد بسوی او پس گفت ای

غلام چه قدر است قوت تو هر روز گفت همانکه دیدی گفت چرا برگزیدی این سگ را بر نفس خود گفت این زمین زمینی است که سگ ندارد و سگان

میرود کار از مسافت دوری آمده گرسنه پس ناخوش داشتم که ردش کنم گفت امروز چه خواهی کرد گفت گرسنگی میکشم پس عبد الله گفت مرا

بر سخاوت ملامت میکنند و این غلام سخی تر است از من پس خرید آن نخلستان را و آن غلام را و آنچه در آن باغ بود از آلات و اثاث آنگاه غلام را

آزاد کرد و همه آنها را باو بخشید و خبر داده مرا جناب عالمان فاضلان صالحان فخر الفقهاء و زین الاتقیاء الحبر المعتمد سید محمد که از اعیان علمای

بلده طیبه کاظمین و اهل آنجا است و اخوی او عالم فاضل تقی جناب سید حسین که ملجأ جماعت امامیه است در شهر بغداد و هر دو در علم و تقوی

و صلاح و سداد مشهور و معروف در نزد علمای عراق کثر الله تعالی امثالهم نقل نمودند که جده ایشان علویه دختر عالم جلیل و حبر نبیل مرحوم سید احمد

صاحب تحقیق در فقه و اصول و مؤلف منظومه رائقه معروفه در رجال که عیال مرحوم سید حیدر جد ایشان بود و او نیز از علمای معروف آن بلد است

سه ماه رجب و شعبان و رمضان را روزه میگرفت و در یکی از شبهای شریفه که یا نیمه رجب یا شعبان بود مهمان بسیاری به سید برای او پس در وقت

افطار طعام برای مهمانها حاضر کرد و اندکی از آن برای سحر خود گذاشت و بجهت تعب و رنج مهمانداری بچیزی میل نکرد و همان آب تنها افطار نمود پس

سائلی از همسایگان که غیر از خانه این سادات سؤال نمیکرد بدر خانه آمد و فقر و مسکنت را بسید گفت پس آنچه برای سحر خود گذاشت بآن سائل

داد و دیگر در خانه ماکولی نیافت پس نماز شب خود را بجای آورد و آبی نوشید و در اطاق را از درون بست و چراغ بحال خود روشن و در فراش

خواب خود رفت با قصد روزه صباح چون مستغرق خواب بر چشمش مستولی شد و مستغرق خواب نرفته که نظر میکند دو مرد مانند معصوم بجهت طلب خواب

گردیده و دور دید که آثار جلالت و بزرگی و وقار از سیمای ایشان ظاهر و هویدا است و آنکه در سن از دیگری کوچکتر در شأن و رتبت بزرگتر نشست در

بالای سر او و باو خطاب کرد با تبسم که ای دختر من چگونه عازم شدی بروزه گرفتن بدون افطار و سحور و حال آنکه تو چیزی عرض کرد که قضیه آنچه

و طعام خود را باو دادم و اتفاق افتاد که برای من چیزی باقی نماند پس فرمود و حال چه میل داری گفت آلوبخارا و نبات و چیزی از شیرینی

پس دو کیسه باو مرحمت فرمود که رنگ هر دو سبز بود در یکی نبات و در دیگری آلوبخارا و در هر یک بمقدار صد مثقال از آنها بود چون از ایشان

برخاستند و متوجه در خانه شدند پس از آن حالت خواب بیدار برخاست هراسان و هر دو کیسه را در دست خود دید و در خانه که بسته بود دید بسته است

چنانکه بسته بود پس بسرعت آنرا باز کرد و مرحوم سید حیدر که در اطاق دیگر خفته بود فریاد کرد که کیست در را باز کرد پس آمد بنزد سید و قضیه را گفت

علویه با طاق خود مراجعت نمود هر دو کیسه بر سر جانماز دید بسیار مسرور شد و حمد و ثنای الهی را بجای آورد پس آن کیسه آلوبخارا را تقسیم کرد میان اهل

و خویشان و مقداری کیسه نبات را بحال خود گذاشتند چند سالی برای استشفاء و تبرک هر که شفا خواست گرفته و داده و در آن زمان جناب عالم جلیل القدر

معتمد العلماء المستجری [illegible] و المتکلمین مرحوم آخوند ملا زین العابدین سلماسی [illegible] بوده [illegible] ایشان [illegible] بوده و مبالغ [illegible]

حکایت عجیبه

بود و خوف در شیخ ... کرامت سید قدسی از آن جانب بر داشته نزد مرحوم آخوند آمد و قصه را نقل کرد ... آن جانب

نوشته است و فیه شفاء من کل داء و قدری از آن بمن بود و او عافیت یافت نیز در زمان نواب مستطاب ...

محمد حسن ... که در میان نوابهای هند ممتاز و بی نظیر بود و از اخیار زمان ما بود و بی حد ... بود و ... کمال اخلاص داشته

در جا نزد مرحوم سید قدسی از آن جانب برای او فرستاد بعض تناول ... شفا یافت و خبر ببلاد ایران و جاهای دیگر رسید از آن ...

تا اینکه وقتی منتسب شد که این مقدار اندک چلو ... تمام نشود با آنکه از او زیاد ... تقریبا گرفته شده و بعد از این الثالث و ...

چند روز باقی ماند و تمام شد و مرحوم سید حیدر یکی از آن ... در میان کفن خود گذاشته دیگر را در میان کفن علویه برده و کفن را در میان

تخته و آن تخته در میان صندوقی هندی بود که همیشه بر او قفل بود و آن صندوق در صندوقخانه بود که آن همیشه مقفل بود چون امانات مردم در او بود

و بار دیگر در آن را که سید با علویه و بعد از مدتی سید خواست کفن خود را بکسی از بزرگان بخشد پس تخته را باز کرد و خواست آن کیسه را از میان کفن

بیرون آورد و آنرا نیافت پس از علویه پرسید کیسه در کجا است گفت در میان کفن پس کفن خود را باز کرد آن دیگر را نیز در آنجا ندیدند **حکایت چهاردهم**

جناب متتبع فاضل سید محمد باقر بن محمد شریف حسینی اصفهانی از علماء عهد نادر شاه در کتاب ... نقل کرده که ... داخل شد بر سلطان

امیر اسماعیل سامانی سلطان خراسان پس او را بغایت تعظیم و توقیر نمود و در وقت برخاستن تا هفت قدم او را مشایعت نمود در شب رسول خدا

صلی الله علیه و آله را در خواب دید که با او فرمود تعظیم کردی یکی از علماء امت مرا پس از خدا تعالی خواستم که تو را در دنیا معزز دارد تا هفت قدم مشایعت

کردی پس سلطنت باقی خواهد بود در اولاد تو تا هفت پشت **حکایت پانزدهم** نیز در آنجا نقل کرده که مردی بود صالح چند هزار درهم قرض بر او بود و ...

نداشت پس طلبکار روزی از او مطالبه کرده و در مطالبه سختی نمود پس آن مرد گریان و پریشان بجانب ... همسایه داشت یهودی چون او را با آن حال دید گفت

تو را قسم میدهم بدین اسلام که مرا خبر ده از حال خویش پس نقل کرد برای او آنچه بر او گذشت چون بر حالش آگاه شد داخل خانه شد و چند هزار درهم آورد

تسلیم او کرد و گفت اگر من در دین مخالف توام اما در دنیا همسایه ام سزاوار نباشد که تو در کلفت قرض باشی پس تسلیم کرد ... طلبکار خویش ... گرفت

آنرا داد و ... طلبکار ... متعجب شد و پرسید از صورت واقعه و حکایت را برای او نقل کرد پس آن شخص داخل خانه شد و ... آورد

باو داد و گفت ذمه تو را ابرا کردم که من پست تر نخواهم بود از یهودی و هرگز از تو مطالبه نخواهم کرد پس در آن شب در خواب دید که قیامت بر پا شده ...

های اعمال در پرواز بعضی را بدست راستش میدهند و پاره را بدست چپ نامه عمل او را بدست راستش دادند و اذن دادند که بجانب بهشت برو

بی آنکه سبب کشیدن حساب فرستادن بهشت پرسید با گفتند که تو بمروت خود ... آن مرد صالح را آزاد کردی پس چگونه ما ... نکنیم ... نامه عمل

تو را در حال ... ما ایم رحمن رحیم و چنانچه از حساب او اعراض کردی ما نیز از حساب تو اعراض کردیم و چنانچه تو مال خود را بخشیدی ما نیز تو را بخشیدیم

حکایت شانزدهم نیز در آنجا از عبدالله بن مبارک نقل کرده که گفت من در سالی چون از مناسک حج فارغ شدم بزیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله

رفتم پس آنجناب را در خواب دیدم بمن فرمود چون بکوفه رفتی بهرام مجوسی را از من دعا برسان و بگو ... [illegible]

نزد او رفت و از کارهای ... پرسید ... چنین ... لطف ... سید عالم شد گفت دختران و پسرانی داشتم ... [illegible]

چکردی گفت ... معین کردم برای هر یک ... چون بزرگ شدند ... گفت آیا چیز دیگر نیک باشد ... گفت ...

در همسایگی من زنی بود فقیر چند فرزند یتیم داشت شبی داخل خانه من شده چراغ خود را روشن کرد چون بیرون رفت خواهش کردم بدکان ...

... از عقبش رفتم دیدم داخل خانه خود شد و اولادان گفتند چه برای ما آوردی گفت حیا کردم که از ... شکایت کنم ...

که ایشان ... طعام پس جمع کردم آنچه در نزد من بود ... برای ایشان فرستادم گفتم ... بشارت باد تو را که

رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را سلام میکند ... پس بهرام ... گفت ... اسلام ...

ضایع نشود در دین ما یک چیز پس هر کس بدون اسلام [illegible] واجب است هر کس که داخل [illegible] هفدهم محدث جلیل [illegible]

در [illegible] الاولی [illegible] کرامات نقل کرده که یکی از مجتهدین [illegible] آخوند ملا عبدالله شوشتری [illegible] مجلسی اول [illegible] عصر خود بوده [illegible]

[illegible] حکایت [illegible] پرسید [illegible] گفت [illegible] مسجد جامع

[illegible] در راه [illegible] آن [illegible] نقل [illegible]

و بیک گفت [illegible] طفل [illegible] هیجدهم مرحوم خلد آشیان حاجی میرزا خلیل طهرانی که در سداد و صلاح و فن طب سرآمد دهر و معمول عامه و خاصه

و مطلوب و محبوب جمهور علماء عراق بود پدر عالم جلیل و شیخ نبیل که [illegible] در زهد و تقوی در عصرش نظیر و بدیل نداشت [illegible] اکرم [illegible]

الحاج ملا علی طهرانی اعلی الله تعالی مقامه نقل کرد که من در علم طب چندان درسی نخوانده ام و استادی ندیدم جز این مهارت و بصیرت [illegible]

[illegible] یکسان بود و آنچنان بود که در جوانی بقصد زیارت معصومه مشرف شدم بقم و در آنجا بلکه در جاهای دیگر گرانی سختی بود که نان

بدست نمی‌آمد و در آن زمان نزاع بود ما بین دولت ایران و روس و اسرا آورده بودند و در بلاد متفرق کرده بودند از زن و مرد و صغیر و کبیر بود

من در یکی از حجرات دارالشفاء که عمارتی است در زیر مدرسه متصل بصحن شریف [illegible] و متردد [illegible] منزل کرده بودم

روزی [illegible] رفتم و رنج فراوانی کشیدم تا نانی بدست آوردم و قصد منزل کردم در بین راه بمنزلی از اسرای انصاری رسیدم که طفلی در بغل گرفته

بود و از گرسنگی رخسارش زرد شده بود چون مرا دید گفت شما مسلمانان رحم ندارید که خلق را اسیر میکنید و گرسنه نگاه میدارید پس براو رقت کردم

و آن نان را باو دادم و از او گذشتم روز چیزی نخورده شب نیز چیزی نداشتم [illegible] در منزل نشسته بودم ناگاه مردی داخل حجره شد گفت بی‌بی مرا [illegible]

رسیده که بیطاقت شده و نام آنرا برد اگر طبیبی سراغ داری که علاجش بکنیم بر زبانم جاری شد که فلان چیز خوبست گمان کرد که من طبیبم رفت

پس ساعتی [illegible] خورد و بهبودی یافت ساعتی نکشید که همان مرد آمد با یک مجمعه که در آن الوان اطعمه بود و با یک عدد اشرفی و معذرت [illegible]

[illegible] و آن قضیه [illegible] دوای [illegible] خود را برای آشنایان نقل کرد که چنین طبیب و مداوا ندیده بودم و بعضی از ایشان بیماره [illegible]

مبتلا بود [illegible] منزل من شد و پرسید [illegible] از مفردات بدون معرفت باصل مزاج و طبیعت آن دوا چیزی گفتم رفت و خورد شفا یافت

خبر منتشر شد [illegible] آوردند [illegible] چیزی میگفتم و خوب میشدند سود زیادی بدستم آمد پس نسخه طبی پیدا کردم و مراجعت کردم که لامحاله اسامی

مفردات [illegible] چندی در آنجا ماندم آنگاه برگشتم بطهران و بمراجعه کتب در اندک وقتی معروف و مشهور تام و در اسامی استاد

[illegible] شد [illegible] از آن [illegible] و قضیه عجیبه دیگر داده که در ضمن حکایات متعلق بعبادات بیاید ان شاء الله تعالی نوزدهم

جناب سید [illegible] حسینی شهیر بابن قاسم عاملی در کتاب اثنا عشریه حکایت کرده که مردی هشتاد سال عبادت کرد خدا را [illegible] در معبد خود بود که

ناگاه زنی جمیله آمد و سؤال کرد که در معبد را برای او بگشاید و آن شب سردی بود پس اعتنائی باو نکرد و مشغول عبادت خود شد پس آن زن

برگشت عابد نظر کرد باو [illegible] قلبش [illegible] پس از عبادت دست کشید و در پی آن زن رفت پس باو گفت بکجا میروی گفت بآنجا

که میخواهم گفت هیهات [illegible] داخل در منزل خود گرفت و هفت روز در منزل او ماند پس در آن حال بفکر افتاد در

آنچه مشغول او بود از عبادت و اینکه چگونه فروخت عبادت هشتاد سال را بهفت شب معصیت پس آنقدر گریست که غش کرد چون بحال آمد

زن گفت [illegible] معصیت خدا [illegible] نکردی با غیر من [illegible] معصیت کردم با غیر تو [illegible] صلاح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در غضب کردم که گفت ملائکه گرسنگی دائم مرده بی آن دعا حاجی کرایست آن قرض را باد داد و بیچه گفت من برادرم هر بدان گرسنگی [illegible]

او مستحق بی خواهید دعوت شد برادر گرسنگی تا آنکه مشرف شد به هلاکت بس او را بر خود صدقه داد [illegible] جانش در [illegible] شد پس ملائکه رحمت و ملائکه عذاب در او

مخاصمه کردند ملائکه رحمت گفتند که او توبه کرده و از گناه خود [illegible] و در مقام اطاعت برآمده و ملائکه عذاب گفتند که او عاصی است پس خداوند وحی کرد

ایشان که بسنجید عبادت هفتاد ساله او را با معصیت هفت شب پس او را سنجیدند پس معلوم شد که معصیت هفت شب عبادت هفتاد ساله را [illegible]

خداوند وحی کرد به ایشان که بسنجید معصیت را با آن قرص نانی که بر گرسنه داد پس آن دیگر را بر نفس خود پس سنجیدند پس قرص نان برتری پیدا کرد در آن پس

ملائکه رحمت قبض کردند روح او را [illegible] سیم نیز در آن کتاب حکایت کرده که مردی روزی نشسته بود با زنش مشغول خوردن بود و در پیش روی

ایشان مرغ بریانی بود پس سائلی بر در خانه آمد مرد بیرون رفت و بر او بانگ زد و راند پس اتفاق افتاد که آن مرد فقیر شد و نعمت از او زایل شد و

زن را طلاق داد و آن زن شوهر کرد بمردی دیگر پس روزی شوهر دوم با او غذا می‌خوردند و مرغ بریانی در نزد ایشان بود که ناگاه سائلی بر در خانه ایستاد و چیزی

خواست آن مرد به زنش گفت این مرغ را باو ده پس آن زن آن مرغ را برداشت برد چون نظر کرد دید شوهر اول او است پس مرغ را باو داد و گریان برگشت

پس شوهرش از سبب گریه‌اش پرسید او خبر داد که سائل شوهر اول او بود و نقل کرد برای او قصه خود را با آن سائلی که او را راند پس آن مرد گفت که والله منم آن

سائلی که او را بانگ زد و راند **حکایت دوم** ایضا در آنجا حکایت کرده که زنی داخل شد بر عایشه و گفت پدرم صدقه را دوست میداشت و

مادرم صدقه را دشمن داشت و در عمرش صدقه نداد مگر پاره پیه و قدری کهنه که آن را [illegible] پس بخواب دیدم که قیامت بر پا شده و مادرم را

پوشانده عورت خود را بهمان کهنه و در دستش همان قطعه پیه بود که او را از تشنگی می‌لیسید پس رفتم نزد پدرم دیدم او را در کنار حوضی نشسته بود و مردم را آب می

داد پس [illegible] دم از آن قدح آبی و بمادرم دادم پس ندا کرد منادی از بالا که هر کس او را سیراب کرد خداوند او را [illegible] داخل کند پس بیدار شدم [illegible]

حکایت بعینه یا دست شل شده **حکایت سوم** و نیز در آنجا از بعضی صالحین نقل کرده که گفت مرا برادری صالح بود وفات شد پس او را در

خواب دیدم پس باو گفتم چه کردی گفت چون مرا دفن کردند ملائکه غلاظ و شداد آمدند مرا بعذاب گرفتند [illegible] بر دو ...

او بالا میرفت و غیظ او شدید بود و شعله او سخت بحدی که نزدیک بود که از هم جدا شود و من یقین کردم هلاکت خود را در این حال بودم که ناگاه دختری

نیکو رخساره را دیدم که میگفت مترس ترا باکی نباشد که خدا دفع نمود از من چنانچه آنجا ایستاد میان من و آتش پس خداوند بر گرداند آتش را از من

پس باو گفتم تو کیستی گفت من صدقه توام که در نهانی کرده بودی آنگاه منادی ندا کرد از زیر عرش که داخل کنید بنده مرا از در مغفرت بسوی بهشت

پس مرا داخل کردند **حکایت پنجم** سید محدث جلیل سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار النعمانیه حکایت کرده که مرحوم مقدس اردبیلی اعلی الله

مقامه در سال گرانی تقسیم میکرد با فقرا آنچه داشت از طعام و میگذاشت برای خود مثل یکی از ایشان پس در یکی از سالهای گرانی چنین کرد و عیالش بر او

خشم شده و گفت مرا و فرزندان مرا در چنین سالی واگذاشتی که از مردم سؤال کنیم پس او را گذاشت و رفت بمسجد کوفه برای اعتکاف چون روز دوم

شد مردی آمد بدر خانه با او بود چند بار گندم پاکیزه و آرد نرم نیکو پس گفت این را فرستاده برای شما صاحب منزل و او معتکف است در مسجد

کوفه چون مقدس برگشت از اعتکاف زنش باو گفت طعامیکه فرستادی با اعرابی طعام نیکوئی بود پس حمد الهی را بجای آورد و او را از آن طعام خبری

نبود **حکایت چهارم** عالم عامل و حاوی حقایق فضایل و ماحی دقایق رذایل مجمع البحرین علم و تقوی مولانا الاجل آخوند ملا محمد علی ایده الله تعالی نقل

فرمود از یکی از ثقات اعلام خود که گفت در یکی از سالهای گرانی مرا قطعه زمینی بود که در آن جو زرع کرده بودم اتفاقا پیش از سایر مزارع خوشه بسته شد و

بست و نزدیک بدرو رسید مردم از هر طبقه در سختی و گرسنگی دلم سوخت دست از نفع آن برداشتم پس بمسجد در آمدم و فریاد کردم جو آن زمین را واگذاشتم برای

آنکه هر فقیر از آن ببرد و فقیر هم زیاده از قوت روز خود و عیالش از آن نگیرد تا سایر زرعها بدست آید پس فقرا رو بآنجا آوردند و از سختی و شدت در

آمدند و از آن بهره بردند و خوردند و مرا خبری از آن نبود و چون چشم از آن پوشیده بودم و امیدی از آن زرع نداشتم تا آنکه که همه زرع رسید و مردم

در حاجت افتاده بود و از آن زمینی دیگر چیزی نمانده و از حاصل آن زمین خود فارغ شدم گفتم علما بهتر از من حال اکسیر آن را فهمیده بودند
و در کتب شاید دیدگاه آن عجب چیزی مانده بود چه در میان آن جو شما چیزی مانده باشد پس رفتیم و در دو کرم دیدیم که تمام سبز شده و دانه کرده
آنچه دست آمد از خوشه ما زرد شما بود و علاوه بر آنکه بردن خرما چیزی در آن کرد و آنچه متعارف بود افزود و عجب عادت حال بود که
هر خوشه در آن مانده باشد و عجب آن که چون پاییز شد حب خرم کردم که هر زمین زرع شده باید یکسال دست از او برداشت و زرع نکرد
انقطاع نمود در یک سال خود که از اشیاء کشف گردید و هیچ در آن افتاده تا آنکه اول بهار شد در زمینها باعانت خاکستر از زمین زرعها سبز شده
دیدیم که آن قطعه زمین تمام سبز و خرم و از همه زرعها بیشتر و قوی تر چنان متحیر شدیم که احتمال اشتباه دادیم چون زرعها رسید حاصل آن هم
برابر سایر زرعها بود **والله یضاعف لمن یشاء** **حکایت پنجم** و نیز نقل فرمود از آن مرحوم که او را بستان انگوری بود در کنار شارع
عام چون خوشه ها نمود اول مرتبه خوردن رسید امر نمود که محافظ بستان که از یک گردش آن که متصل است بشارع دست بردارند و بعد از این واگذارند که
هر کس از هر جا با آنجا عبور کند برای او مباح و حاجت خود را از او برآورد و خوردن آب کاری بآن کرده نداشته باشند چنین کردند و از آن وقت تا وقت
چیدن تمام انگور هر عابری از آن خورد و برد و کسی بآن کاری نداشت چون در آخر پاییز بنای چیدن شد و از همه کرده‌های باغ فارغ شدند با احتمال آنکه در میان
بر شاید از نظر عابرین پوشیده و در میان برگها خوشه مخفی شده بآن کرده رفتند چون چیده آنرا آوردند چندین برابر سایر کرده‌ها انگور داشت و خوب
آن بیشتر دین علاوه بر نگاه دیدن چیزی از آن افزود **حکایت ششم** و نیز نقل فرمود که هر سال چون گندم را پاک و صاف نموده و بخانه می‌آوردند که
آن سید در سالی پیش از تصفیه پیش از نقل بخانه بخیال افتاد که تاخیر زکوة از محل حسنی ندارد گندم حاضر و فقرا موجود رخصت نقل نداد به نشسته بین فقرا
کرمی شناخت خبر کرد و گندم را بحساب در آورده حق فقرا را جدا نمود و در میان ایشان تقسیم نمود و با فقرا بخانه بردند و در میان کندوها که در میان فا
بود ریخته شده مقدار وسعت هر یک معلوم و معین بود چون حساب کرد معلوم شد که آنچه از آن بفقرا داد از آن گندم چیزی کم نکرد مقدار آن باندازه
که بود که پیش از دادن حق فقرا سنجیده بودند **حکایت هفتم** علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود روایت کرده از ابن عباس که کسی با او گفت که گاهی
از این امت گمان دارند که بنده گاهی گناه میکند پس محروم میشود بسبب آن از روزی پس ابن عباس گفت قسم بخدائیکه نیست خدائی جز او هر آینه
این گمان روشن‌تر است در کتاب خداوند از آفتاب بی‌حجاب ذکر فرموده خداوند در سوره **ن والقلم** بدرستیکه پیرمردی بود و او را بستانی
بود و از ثمره آن بستان هرگز داخل منزل و خانه خود چیزی نمیکرد تا آنکه میداد بهر صاحب حقی حق او را چون شیخ مرد پنج پسر از او ارث بردند
پس بار آورد بستان ایشان در آن سال که پدرشان مرد باری که هرگز بار نیاورده بود پیش از آن پس آنجوانان رفتند بسوی آن بستان بعد از نماز
عصر پس مشاهده کردند میوه در روزی و قشری که مانند آن ندیده بودند در حیات پدر خود پس چون دیدند آن فراوانی را طغیان و سرکشی کردند
و بعضی ببعضی گفتند که پدر ما پیری بود که عقلش رفته بود و خرف شده بود پس بیائید از یکدیگر عهد و پیمان بگیریم که ندهیم باحدی از فقرا مسلمین
در این سال چیزی تا آنکه غنی شویم و مال ما زیاد شود پس ضیاع تازه بگیریم در این سال آینده پس چهار نفر از ایشان راضی شدند و یکی خشم کرد
و او همان است که خداوند تعالی فرموده **قال اوسطهم الم اقل لکم لولا تسبحون** وسط ایشان گفت آیا نگفتم
شما را چرا تسبیح نمیکنید خدا را و این کلام بعد از دیدن تباهی بستان بود پس آنچه گفتم ای پسر عباس آن وسط ایشان بود بحسب سن گفت بلکه
در سن از همه کوچکتر بود و در عقل از همه بزرگتر و وسط هر قوم بهترین ایشانست و دلیل بر این قول خداوند است که شما ای امت محمد صلی الله علیه و آله
کوچکترین و سید و بهترین امتها خدای فرموده **وکذلک جعلناکم امة وسطاً** قرار دادیم شما را امت وسط پس وسطی ایشان گفت
از خدای بپرهیزید و بر طریقه پدر خود باشید که سالم بمانید و فائده بگیرید پس برا او حمله کردند و او را سخت زدند چون برادر یقین کرد که ایشان اراده
کشتن او را دارند در مشورت ایشان داخل شد با کراهت ولی رغبتی بمنزل خود رفتند و قسم خوردند بخدا و نذر که چون صباح شد بچینند و نگفتند انشاءالله

پس بسبب گناهان ایشان را هلاک کرد و حایل شد میان ایشان و آن روزی که مقرر شده بود پس حق سبحانه و تعالی از ایشان خبر داده

میفرماید انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة اذ اقسموا لیصرمنها مصبحین ولا یستثنون فطاف

علیها طائف من ربک وهم نائمون فاصبحت کالصریم یعنی ما امتحان کردیم کفار قریش را چنانچه امتحان نمودیم صاحبان

بستان را هنگامی که قسم خوردند که بچینند آنرا بامدادان و ان شاء الله نگفتند پس گردید و احاطه کرد باغ را بلائی از جانب پروردگار تو در

آنحال که ایشان در خواب بودند پس گردید مانند صریم یعنی سوخت پس آمد در سیاهی مانند شب [illegible] فتنادوا مصبحین یعنی یکدیگر را ندا

در دادند صبح [illegible] پس چون صبح کردند یکدیگر را آواز دادند که بکر زارکان ان اغدوا علی حرثکم ان کنتم صارمین فانطلقوا

وهم یتخافتون که بامدادان بر محصول خود روید اگر قصد چیدن دارید پس براه افتادند و ایشان با یکدیگر آهسته میگفتند آمد [illegible]

ای برجهان پنهان چیست کفت مشورت میکردند بعضی با بعضی لیکن نشنید احدی غیر ایشان فقالوا لا یدخلنها الیوم علیکم

مسکین وغدوا علی حرد قادرین پس گفتند داخل نشود در آن بستان امروز بر شما مسکینی و بامداد کردند در حالتیکه

بودند بر قصد چیدن با منع مساکین با حرمان از خیر بستان که منتهی مقصود ایشان بود از حرمان فقرا و نقصان [illegible] آن ثمرا [illegible]

الطمعند که چه او وارد شده از سطوت قهر [illegible] خدا پس چون دیدند او را مشاهده نمودند آنچه او را نازل شد گفتند انا لضالون

بل نحن محرومون که ما گم کرده [illegible] بلکه ما بی بهره و محروم شده ایم خدا محروم کرد ما را از آن روزی بسبب آن معصیت که صادر

شد از ایشان [illegible] قال اوسطهم الم اقل لکم لولا تسبحون گفت بهتر ایشان آیا نگفتم شما را

چرا تسبیح نمی کنید قالوا سبحان ربنا انا کنا ظالمین گفتند منزه است خدای ما بودیم ستمکاران فاقبل بعضهم

علی بعض یتلاومون قالوا یا ویلنا انا کنا طاغین عسی ربنا ان یبدلنا خیرا منها انا الی ربنا

راغبون کذلک العذاب ولعذاب الآخرة اکبر لو کانوا یعلمون پس [illegible] بعضی ملامت میکردند

یکدیگر را گفتند ای وای بر ما که بودیم زیاده روندگان شاید پروردگار ما عوض دهد ما را بهتر از آن که ما بسوی پروردگار خود رغبت کنندگانیم چنین است

عذاب و هرآینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر بدانند حدیث هشتم در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که روزی رسول خدا صلی الله

علیه و آله فرمود با اصحاب خود که کدام یک از شما در شب گذشته شرم کرد از برادر خود یا بخشش کرد خود را از برادر [illegible] در راه خدا داشت بجهت فقر که

در او دیده بود و آنگاه شیطان وسوسه کرد در آن برادر و پیوسته با او مجاهده کرد تا بر او غلبه نمود پس علی علیه السلام فرمود منم یا رسول الله پس

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خبر ده یا علی تا آن برادران مؤمنین خود را تا پیروی کنند بکار نیک تو بآن مقدار که توانائی دارند هر چند

نرسد احدی از ایشان بمقام تو و نشکافد کسی غبار تو را و نگردد کسی بسوی تو که سبقت میگیری بسوی فضائل مگر نگریستن بآفتاب [illegible]

[illegible] از فضای مغرب پس علی علیه السلام فرمود یا رسول الله گذشتم بر فلان قبیله مرد مؤمنی از انصار را دیدم که [illegible]

خربزه و خیار و انجیر و میخورد آنرا از شدت گرسنگی چون او را دیدم حیا کردم که مرا ببیند پس خجل شود پس اعراض کردم از او و طلبیدم خود را

و برای سحر و افطار خود دو قرص نان جو مهیا کرده بودم پس آنها را نزد آن مرد آوردم و با او گفتم از این تناول کن هر گاه که گرسنه شدی پس

[illegible] خدای عز و جل قرار میدهد برکت را در آن پس گفت ای ابوالحسن من میخواهم امتحان کنم این برکت را چون یقین دارم براستی گفتار تو

من گوشت چرب میخواهم که بعضی از اهل منزل من آنرا خواسته پس گفتم با او بشکن از او چند لقمه بعد آنچه میخواهی از چربه که خدای تعالی آنرا چربی میکند

بجهت سؤال من از او بجاه محمد و آل طیبین طاهرین او علیهم السلام پس شیطان در دلم خطور داد که ای ابوالحسن تو این را میکنی با او شاید او

منافق باشد پس با او گفتم اگر او مؤمن نباشد پس اهل هست برای آنچه میکنم هر چند منافقت [illegible]

از وی و آن را از فضیلت به مردی بخشید که قرض داشت فرمود صد درهم گفت برای تو باشد هفتاد درهم پس صد و هفتاد درهم را از او گرفت و نان و
در عوض آن حوالی بر آمد که صد درهم را نا بود و پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که در وسط راه نشسته که هرگز ندیده بود آنجا نشیند چون
او را دید خندید و فرمود یا ابا الحسن او را عطا کن یا او را بها تا قدر او دهی گفت آری قدر او شود چه درهم فرمود آنگاه تا قدر او فروخت جبرئیل بود
خرید میکائیل و مشتری او از شتران بهشت بود و درهم از نزد پروردگار عالمیان پس آن را در راه خیر انفاق کن و او از احتیاج و درویشی فرج یافت **حکایت سیم**
نقل کال حاجی ملا احمد نراقی در خزائن خود نقل کرده از شیخ کلاً از اصحاب بعضی از صلحا بود که پس از مردن آن مرد صالح او را در خواب دیدم پس پرسیدم از
حال او چه کرد گفت مراد حضر اعمال خود داداشت و فرمود آیا دانستی که برای چه تو را آمرزیدم گفتم با اعمال صالحه ام فرمود نه گفتم با اخلاص
در بندگی فرمود نه گفتم بفلان و فلان فرمود نه بسبب هیچ از اینها تو را نیامرزیدم گفتم الهی پس بچه آمرزیدی فرمود آیا بخاطر داری وقتی را که در کوچهای
بغداد راه میرفتی پس گربه کوچک را دیدی که سرما او را عاجز کرده بود و داد پناه میبرد بپایه دیوار از شدت سرما پس او را گرفتی محض ترحم بر او و در میان
پوستین خود که در بر داشتی جای دادی که او را از سرما نگاه دارد گفتم آری فرمود چون بر آن گربه ترحم کردی بار تو رحم کردیم **حکایت دوم**
بحر زاخر و عالم فاضل معاصر میرزا محمد باقر خونساری در روضات الجنات نقل کرده که روزی یکی از لشکریان جناب عالم جلیل آخوند ملا خلیل قزوینی
شارح کافی را ملاقات نمود و دریکی از کوچهای قزوین در دست آن شخص برات حواله جوئی بود بر بعضی از رعایا پس بجناب آخوند داد که بخواند تا اسم
آن شخصی که حواله بر او است معلوم شود پس چون آنجناب آن را خواند فرمود این نوشته باسم این بنده است و آن شخص را بمنزل خود برد و آن مقدار جو را
با کمال رغبت باو داد چون آن مرد رفت و شب شد جو را در نزد اسبان شاهی ریختند هیچ اسبی دهن بجو باز نکرده پس ناظرین متحیر شدند و به
سلطان رسانیدند چون از حقیقت حال استکشاف کردند جناب آخوند را شناخت و اکرام و احترام او افزوده و در این عمل هم صدقه هم
بود و هم مال **مقام دویم** در اقسام صدقه بملاحظه آنچه از آن باید داد و کل است و بذل آن و رسیدن خیرش بعباد و اقسام انواع آن پنج است
اول انفاق بحالت قلبیه **دوم** بذل جوارح و اعضا **سیم** صدقه بزبان **چهارم** مواسات بمال **پنجم** صدقه کردن بترک آنچه را تو لازم
بکند از ضرر و اذیت باو چه جایز باشد آن کار برای او چه نباشد و اینها گاهی باهم جمع شوند و گاهی جدا و گاهی بعضی با بعضی **قسم اول** انفاق قلب
و دوست داشتن رسیدن خیرات دنیوی و اخروی و رسیدن سرور آنها برادر مؤمن محتاج و باقی بودن نعمت موجوده و بالجمله دوست داشتن برای
او آنچه را که برای خود میخواهد بعد از فهمیدن آنکه چه را باید دوست داشت و طلب کرد و بد داشتن برای او آنچه را که برای خود مکروه دارد با تمیز دادن
آنچه را که باید خوش داشت و خواستن رسیدن و نرسیدن آن محبوب و مبغوض باو در مکنون ضمیر و سویدای خاطر از خداوند لطیف خبیر بعزم ثابت
جازمی که صدق آن ظاهر باشد بر واقف بخفیات سرائر و تحصیل این مقام بر فاقد آن لازم و متحتم و بی آن سایر صدقات بیروح بلکه گاهی صاحبش منسلک
در رشته منافقین چه اگر کسی چیزی بدیگری دهد و در دل نخواهد که خیر آن چیز باو رسد البته از برادران دینی او شمرده نشود **شیخ** مفید در کتاب
اختصاص از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود اهل نیکی در دنیا اهل نیکی باشند در آخرت باایشان میگویند گناهان شما آمرزیده شد
پس ببخشید حسنات خود را بهر کسیکه خواستید و نیکی کردن واجب است بر هر کسی بدل و زبان و دست پس اگر کسی قادر نباشد بر نیکی کردن بدست پس
نیکی کند بدل و زبان و اگر کسی قادر نباشد بر نیکی کردن بزبان پس قصد کند آن را بدل **ایضاً** در آنجا صدوق در کتاب اخوان از آنجناب روایت
کرده که فرمود دوستی ابرار مر ابرار را ثواب است برای ابرار و دوستی فجار مر ابرار را فضیلت است برای ابرار و بغض فجار مر ابرار را زینت است
برای ابرار و بغض ابرار مر فجار را رسوائی و اهانت است فجار را **در کتاب** تحف العقول از جناب سجاد علیه السلام مرویست که فرمود اما حق اهل ملت تو
بر تو پس در دل داشتن یا خواستن سلامتی ایشان و مهربان بودن باایشان و مهربانی و رأفت ببدکار ایشان الخ **در کتاب** کافی از جناب صادق علیه السلام
روایت کرده که فرمود در ضمن حقوق واجبه برادر مؤمن که آسانترین حق او آنکه دوست داشته باشی برای او آنچه را میخواهی برای نفس خود و مکروه داری

برای برادر آنچه را دوست داری برای خود و در نبوی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود شش خصلت است که در هر کس
از آنها باشد در پیش روی خدا است و از جانب راست او باشد دوست داشته باشد مرد مسلم برای برادر خود چیزی را که دوست دارد برای
عزیزترین اهل خود و کراهت دارد مرد مسلم برای برادر خود چیزی را که کراهت دارد برای عزیزترین اهل خود و در خصال از جناب صادق علیه السلام روایت است
که شیطان گفت پنج نفرند که مرا از ایشان حیله نیست و باقی مردم در قبضه منند و یکی از آنها آنکه راضی باشد برای برادر مؤمن خود آنچه را راضی است
برای خود و در نبوی که مثل آنجناب است و در خصال از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که خدا عز و جل وحی فرستاد بسوی آدم که من
جمع میکنم برای تو کلام را و در خصال مثل تمام چیز را در چهار کلمه یکی برای من و یکی برای تو و یکی میان من و تو و یکی میان تو و مردم بعد از بیان آن سه
فرمود اما آنکه میان تو و مردم است پس راضی باشی برای مردم آنچه را راضی میشوی برای خود و مخفی نماند که این طلب خیر برای تمام خواص
است هر چند نشناسد و از حال یا احتیاج ایشان اطلاعی ندارد پس مطلوب طلب رسیدن خیرات بآنها و برگردیدن شر از ایشان و اگر احتیاج معلوم
باشد پس باید که دوست دارد و بخواهد آنچه را خیر داند برای او و صلاح بیند در حق او و هر چند آن شخص بجهت جهل بمنافع و مضار اشیاء آنرا نخواهد
و لیکن اگر مستلزم شود محبوب او خواهد شد و هم چنین بسیار شود که محبوب انسان با محبوب برادرش مختلف شود و بجهت تکلیف از روی ترجیح یا
شأن یا قدرت یا امثال آنها و در اینجا باید مراعات کند محبوب او را و بآن اخبار منافات ندارد والله العالم **قسم دوم** اعانت است
بجوارح و اعضاء و بکار داشتن آنها در چیزهائیکه بر گردد منفعت آن بمحتاجین بآنها و انواع و اصناف این قسم قابل ضبط نیست از کثرت اختلاف
مراتب آن که بحسب تفاوت خیرات راجعه باخوان پیدا شود و چه گاهی شود که مؤمن در بلایا و شداید خود را اقدام دارد بر برادر مؤمن و جان یا عضو
یا صحت خود را ایثار کند و بخریدن این بلا جان و جوارح و سلامتی او را نگاه دارد و چنانچه شیخ جلیل حسین بن سعید اهوازی از اصحاب جناب رضا
علیه السلام در کتاب مؤمن از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود قسم بخدا که عبادت کرده نشود خدا بچیزی افضل تر از ادای حق مؤمن
پس بعد از ذکر جمله از حقوق فرمود اگر باو خیری رسید پس حمد کن خدا را و اگر مبتلا شد پس عطا کن باو و آن بلا را متحمل شو و از جانب او اعانت کن او را
و این فقره اشاره باقسام بلا است که اگر بمال دفع شود بده و اگر به تن باید از او دور کرد در جائی گریزی از آن نیست متحمل شو و اگر دست محتاج
اعانتی است بکن و ایثار بجان گاهی در حیوان بهم رسد و اما در انسان بی همت که بهمتن بحیوانی نرسد شیخ جلیل مذکور در کتاب زهد از آنحضرت
روایت کرده که داود نبی علیه السلام گفت هر آینه عبادتی بکنم خدا را امروز و بخوانم زبور را خواندنیکه هرگز مانند آن نکرده باشم پس داخل شد در
محراب خود و بجای آورد آنرا چون از نماز فارغ شد ناگاه وزغی در محراب ظاهر شد و گفت ای داود بشگفت آورد ترا امروز آنچه کردی از عبادت
و قرائت گفت آری گفت البته ترا بشگفت نیاورد بدرستیکه من تسبیح میکنم خدا را در هر شب هزار تسبیح که منشعب میشود با هر تسبیحی هزار تحمید
بدرستیکه من گاهی در قعر آب هستم پس آواز میکند مرغ در هوا پس گمان میکنم که او گرسنه باشد پس خود را بر روی آب می افکنم برای او که مرا بخورد و حال آنکه
نیست برای من گناهی و **شیخ** مفید در ارشاد روایت کرده که چون حجاج والی شد کمیل بن زیاد را طلب کرد پس او فرار کرد حجاج عطا و مرسوم
قبیله او را قطع کرد چون کمیل اینرا دید گفت من بحسب پیری و عمرم تمام شده سزاوار نیست که بسبب حرمان من سهم قوم خود قطع شود پس خود بنزد حجاج
رفت و خود را برای قوم خود بکشتن رساند و **شیخ** کشی و غیر او در احوال محمد بن ابی عمیر که فقیه ترین اصحاب حضرت کاظم علیه السلام است
نقل کرده اند که چهار سال هارون الرشید او را حبس کرد و تازیانها براو زد که مکان شیعیان را با دوستان ده او آخر بروز نداد و از این قبیل در
حکایات صالحین بسیار است و **در خصال** از جناب صادق علیه السلام مرویست که خدا قسم خورده که جای ندهد در بهشت خود سه
صنف را آنکه رد کند بر خدا … یا رد کند بر امام … یا حبس کند حق مرد مسلم را … همت کفیه و از زیادی آنچه مالک است غیر خود عطا کند باو از
نفس خود و روح خود پس اگر بخل کرد برادر او از حبس و طبیعت او نیست جز این نه که در نفعه شیطان شریک شده و از این قسم است کرده

[illegible] که برای معرفت حق و اقربا و رفقا و مصاحب شدن با ایشان [illegible] که از آن [illegible] دفع دشمن جان یا مال
[illegible] که برای [illegible] حاجت و سودا کردن [illegible] ایشان [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] و در باب [illegible] ایشان [illegible] اقامه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
است چنانچه [illegible] از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت [illegible]
و در کتاب جعفریات از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که [illegible] گفت یا رسول الله [illegible] صدقه افضل است
فرمود که [illegible] گفت برای [illegible] فرمود [illegible] گفت اگر نباشد برای [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] گفت اگر [illegible] گفت اگر
[illegible] فرمود [illegible] اعانت [illegible] یا رسول الله اگر [illegible] فرمود پس [illegible] که از راه [illegible]
[illegible] گفت یا رسول الله اگر [illegible] فرمود [illegible] از مردم پس [illegible] آن صدقه ایست که [illegible]
آن از نفس خود یعنی کفارات و [illegible] صدقه [illegible] یا غرض آن باشد که [illegible] داخل است
و برای [illegible] آداب [illegible] حدیث شریف [illegible] در دانستن [illegible] معرفت جمیع آنچه توان از صدقه
داد [illegible] از جناب صادق علیه السلام [illegible] روایت کرده اند مذکور است که فرمود هر کس [illegible]
[illegible] از [illegible] و در حدیث [illegible] علیه السلام
[illegible] فرمود [illegible] اعانت کردن [illegible]
[illegible] کنی [illegible] کنی و [illegible] کنی [illegible]
باشد چنانچه [illegible] از اموال و قوت [illegible]
[illegible] دفع کردن از مظلوم [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود هر که برود نزد [illegible]
[illegible] صدقه ایست و [illegible] اعانت کند [illegible] پس برای او با آن عمل صدقه ایست و [illegible]
[illegible] صدقه ایست [illegible] برای او با آن عمل صدقه ایست و هر [illegible] صدقات
[illegible] از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود [illegible] احسان [illegible] فرمود [illegible] است
[illegible] از رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] فرمود از جمله صدقه آنست که [illegible]
[illegible] صدقه ایست [illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] مرویست [illegible]
[illegible] از جناب صادق [illegible]

[illegible]

[illegible] برادر مسلم [illegible]

[illegible] و در روایتی دیگر خداوند عالم [illegible] کسی که [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] برادر مومن [illegible] و در قضای حاجت [illegible]

آنکه حاجت برادر [illegible] و در روایتی هر کس سعی کند در حاجت برادر مسلم خود [illegible]

کسی [illegible] و در احسانات خویشان و آشنایان و همسایگان برادران [illegible] در قضای حاجت [illegible] از رسول خدا

صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر مسلمی که خدمت کند گروهی از مسلمین را عطا کند خداوند [illegible] خدام در بهشت [illegible]

[illegible] مذکور است که هر که خدمت کند برادر مومن خود را [illegible] خداوند [illegible] ولدان مخلدین [illegible] اولیا [illegible]

[illegible] میمون مروی است که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام سفر نمیکرد مگر با رفقائی که او را نشناسند و شرط میکرد [illegible] از خدام ایشان باشد

[illegible] احتیاج دارند [illegible] بسیار [illegible] حقوق اخوان [illegible] برای برادر مسلم [illegible]

[illegible] باشد [illegible] حضرت رضا علیه السلام مذکور است [illegible] ملاقات [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] روایت [illegible] از ابی عبدالله علیه السلام [illegible]

هر که [illegible] روی برادر مومن [illegible] برای خدای عز و جل داخل میکند [illegible] در بهشت [illegible] اخبار بسیار [illegible] مصافحه و معانقه و

بوسیدن و زیارت کردن و ملاقات یکدیگر شده و برای آنها ثوابهای بسیار ذکر فرموده اند که جای ذکر آنها نیست [illegible]

در سفر [illegible] جامه او را بشوید و غذای او را مهیا کند و جامه خواب او را بیندازد [illegible] و این را از حقوق واجبه [illegible]

[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible] حقوق [illegible] اعانت [illegible] و مال خود و زبان خود و دست خود و پای

خود [illegible] از رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] که فرمود واجب است بر هر مسلمی [illegible]

کسی [illegible] دلالت کردن [illegible] راه [illegible]

[illegible] صدقه است [illegible] صدقه است [illegible]

روایت کرده که فرمود هر که دور کند [illegible] از راه مسلمین [illegible] خداوند برای او ثواب خواندن چهار صد آیه که هر حرفی

[illegible] روایت کرده که حضرت سجاد علیه السلام میگذشت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مولف گوید [illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ضرری بیش ترا از دنیا و آنچه در او است و در او است آنچه میل کند بآن نفس و لذت برد از او چشم و در خبر فرمود هر کس بکند کوه را

جبل کامل و در بیرون جواری مقابله میکند بقدر سوزنی از آن را بر بودن تمام این ارطال و اگر بیرون آید خطره و هلاکت باشد ملائکه آن را

در میزان حسنات خود و روز قیامت قضاء حاجت ترا از دنیا بعید بر ده هزار فرمود اگر بجهت تسبیح کنا الیق و آنساء نبود کند و فرزند

او را و را اعلای جنان و غرفهای او و **صدوق** در فقیه روایت کرده که عمر بن یزید گفت بحضرت ابی عبد الله علیه السلام نماز میکنم

بنیابت میت فرمود آری حتی اینکه در او تنگی است خدا فراخ میکند بر او آن تنگی را پس نزد او می آیند و میگویند تخفیف داده شد از تو

این تنگی بجهت نماز فلان برادر تو و فرمود خوشحال میشود میت بترحم برادر و استغفار برای او چنانچه خوشحال میشود زنده بهدیه که برای او می

آورند **و شیخ** طوسی و شیخ مفید و شیخ نجاشی رحمهم الله نقل کرده اند که صفوان بن یحیی که از اصحاب جناب رضا علیه السلام است و بتصریح

ایشان او ثقه اهل زمان خود بود در نزد اهل حدیث و عابدترین ایشان شب و روزی صد و پنجاه رکعت نماز میکرد و در سال سه ماه روزه می

گرفت و بیرون میکرد زکوة مال خود را هر سال سه مرتبه چونکه او و عبد الله جندب و علی بن نعمان که هر دو از بزرگان اصحاب حضرت کاظم علیه السلام

بودند در مسجد الحرام جمع شدند و باهم معاهده کردند که اگر یکی از ایشان مرد باقی مانده نماز او را بکند و روزه او را بگیرد و حج او را بجا آورد و زکوة از

جانب او بدهد مادامیکه زنده است پس آن دو مردند و صفوان ماند و وفا کرد بآنعهد به نیابت آن دو نماز میکرد و روزه میگرفت و حج میکرد و هر

چیزی از نیکی و صلاح که برای خود میکرد برای آن دو رفیق نیز میکرد **رحمه الله وحشرنا معه مخفی نماند** که از اقسام انفاق بجوارح بلکه به

زبان و مال اصلاح مفاسد است داخلین و مفاسد ما بین ایشان است که در آن تاکید و ترغیب بسیار شده خدایتعالی میفرماید **انما المؤمنون**

اخوة فاصلحوا بين اخويكم جز این نیست که مؤمنین با یکدیگر برادرند پس اصلاح کنید میان برادران خود و ایضا میفرماید

فاتقوا الله واصلحوا ذات بينكم از خدای بترسید و اصلاح نمائید احوالی را که میان شما است و از حضرت شعیب حکایت فرمود

که آن او بید **الا الاصلاح ما استطعت** از دعوت کردن شما جز اصلاح غرضی ندارم تا قوه دارم و فرمود **و ما كان ربك ليهلك**

القرى بظلم واهلها مصلحون خدایتعالی چنین نباشد که هلاک نماید قریه را بسبب ظلمی و حال آنکه اهل آن قریه اصلاح کننده باشند **و در**

تهذیب شیخ طوسی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اصلاح حقیقت احوال ما بین خلایق بهتر است از عامه نماز و روزه **و در عقاب**

الاعمال از آنجناب مرویست هر که راه رود بجهت اصلاح میان دو نفر صلوات میفرستند بر او ملائکه تا برگردد و داده میشود باو اجر شب قدر **و در**

ارشاد دیلمی از آنجناب مرویست که هر که مروی عمل صدقه بیاد داشتن و اجابت بهتر از اصلاح میان مردم که بگوید خیر را یا اشاره کند بخیری **و در کافی**

از جناب صادق مرویست که فرمود اگر صلح کنم میان دو نفر خوشتر است نزد من از آنکه دو دینار تصدق کنم فی صدقه بدهم **و نیز** فرمود صدقه که خدا دو

دوست دارد آن اصلاح میان مردم است هرگاه فاسد شدند و نزدیکی میانشان هرگاه از یکدیگر دور شوند یعنی آشتی دادن ایشان چون بیکدیگر

خشم کنند **و نیز** فرمود بمفضل که چون دیدی میان دو کس از شیعه ما نزاعی پس برطرف کن آن را بدادن مالی از مال من **و نیز** روایت کرده

از ابو حنیفه سایق حاج که پیشرو قافله بود برای پیغام آوردن که گفت گذشت بما مفضل و من و داماد هم نزاع میکردیم در میراثی پس ایستاد

بر سر ما ساعتی بعد از آن گفت بیائید بسوی منزل من پس آمدیم نزد او پس برطرف کرد فساد را از میان ما بچهار صد درهم پس داد آن را بما از جانب

خود تا چون هر یک از ما دیگری مطمئن شد که دیگر دعوی بر او نکند گفت آگاه باشید بدرستیکه آن درهم از مال من نیست و لیکن امام جعفر صادق

علیه السلام امر کرده مرا چون نزاع کنند دو مرد از یاران ما در چیزی اینکه اصلاح کنم میان ایشان و دفع کنم منازعت را از مال او پس اینکه

داوم از مال ابی عبد الله علیه السلام است **و در** تفسیر قمی مرویست در صفات لقمان که نمیگذشت میان دو نفر که باهم مخاصمه میکردند یا مقاتله

مگر آنکه میان ایشان صلح میداد و نمیگذشت از ایشان تا از یکدیگر باز شوند **و در** کتاب جعفریات مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود

[illegible]

[illegible] اصلاح کند عیال او و عیال هر یک [illegible] از ترتیب [illegible] [illegible]

هر کس اصلاح کند [illegible] خود را اصلاح میکند خداوند عالم [illegible] [illegible]

و عیال او را اصلاح آوردن مفاسد دینی اهل و عرض خلاف [illegible] چون انسان صحیح باید باشد که اصلاح خود آنگاه با صلاح [illegible]

یا دار فرزند و عیال و همین سنق [illegible] آنکه نزدیکتر باو در سبا آنگاه با صلاح با [illegible] اخوان [illegible] اصلاح جا است با اصلاح خویشتن [illegible]

موقوف است بر اصلاح ایمان و عقاید از مفاسد آن از شرک در ذات و صفات و افعال و [illegible] و نفاق و سوء ظن بخدا تعالی [illegible]

که سبب است برای آمدن بسیاری از صفات ذمیمه و اخلاق خبیثه که پس از اصلاح عقاید باید در اصلاح آنها کوشد و پاک کند قلب را از مفاسد

که خود آنرا کسب نموده و صفات خبیثه که قلب را آن تیره و تاریک و سخت نموده و آن آیینه عرش نمای الهی را چرکین و سیاه کرده که خدای تعالی [illegible]

عالم و صاف و نورانی و پاک آفریده بود و موقوف است آن بر صلاح ماکول و مشروب و لباس و محل و مسکن و زن و مصاحب و بسیار است که [illegible]

و [illegible] در امور معاش خود آنرا مدخلیت داده یا ضروری بود و [illegible] در تربیت قوه نباتیه و قوه حیوانیه و تحمل آن بقانون الهی و آداب شرعیه که

بعضی از آن اشاره شده در باب ششم بنحوی که غالب خلایق پیش گرفته‌اند که از هر چه خواستند و ایشان را خوش آمد مرتکب شوند هر چه باشد از هر کجا و هر

حال در هر جا هر چه برا و مرتب شود و روی برنگردانند نه بنحوی که اهل بدعت سر مشق دهند از تحریم حلال و خراب نمودن بنیه و ضعیف کردن قوه که مرکب

سواری سیر انسانیت و امانت الهی است که مامور است بحفظ و حراست او از پردن رهش از جاده مستقیمه بطرف افراط یا تفریط که نگاه دارد سنق

آن حد کار عهده تکلیف بر نیاید و سرکشی نکند بنحوی که در زیر بار او افرو نوامی بماید چون همت عالی و تایید الهی رشته این عمل را بدست آورد و لذتش را

چشید در صدد اصلاح قلب بر آید و صفات رذیله او را با تامل صادق اگر تواند خود پیدا کند و گرنه با دانای عیب جو عیب کوی [illegible] مستفسر شود و ماده و

سبب آن صفت را که از کجا آمده بفهمد و بعلم و عمل خود را از آن خلاص کند و فساد او را باصلاح مبدل نماید و شیخ ابو یعلی جعفری تلمیذ شیخ مفید رحمه

و مباشر تغسیل او بعد از فوت او در کتاب نزهه روایت کرده از جناب کاظم علیه السلام که فرمود لازم ترین علم برای تو علمی است که دلالت کند ترا بر صلاح قلب

تو و ظاهر کند برای تو فساد او را آنگاه مزین کند آنرا بصفات حسنه و خصال پسندیده که بیشتر کتاب خداوند در مقام بیان مفاسد آن و نهی و زجر و

تخویف از آنها و منافع و مصالح این دسته و امر و ترغیب باینها است و باین مجاهده تحمیل خواهد کرد صلاح هر حال او را که اصلاح مفاسد عقاید و منافیات

توحید و ایمان بود و خود را فارغ و آسوده نداند مگر پس از سنجیدن خویش بموازین و محکها که خدای تعالی مقرر فرموده برای معرفت حق و باطل هر چیز [illegible]

کردن خرابی باطلها که بصورت حق در آمده بحیله و مکر شیاطین انسی و جنی چون در خود آثار صلاح و رشد ظاهر دید بدیگران پردازد که رسول خدا صلی الله

علیه و آله فرمود که همه شما والی و امیرید و از همه سؤال خواهند کرد از رعیت داری او و پس از رعایای داخلی انسان از جوارح و قوای ظاهره و باطنه

زن و فرزند از رعایایند که باید در مراقبت حالشان کوتاهی ننمود و مقدور خود را در اصلاح هر یک دریغ نفرمود چنانچه میفرماید و امر اهلک بالصلوة

واصطبر علیها و دارا ال خویش را بنماز که عمود دین است و خود نیز نفس را حبس کن بر تحمل مشاق و تعب آن که بکردار و گفتار ایشان را بسوی خدای آن [illegible]

و فرمود قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة علیها ملائکة غلاظ شداد آنگاه سایر خویشان و اقوام

که ایشان را بمضمون و انذر عشیرتک الاقربین بترسان خویشان نزدیک خود را حق تقدم است در اصلاح مفاسد و آنگاه همسایگان و مصاحبان

آنگاه سایر اخوان و در هر یک نیک نظر کند که سبب تغییر خلقت الهی است علت [illegible] اصلیه در ایشان که بر صحت و سلامت و توحید بود [illegible]

و از چه راه فساد در آنها داخل شد که اگر آن سبب برداشته و آن را بسته شود بحالت اولیه خود برگردد و راه فساد در اشخاص مختلف باشد و بدست آورد [illegible]

به حزن بخشد و با ایشان آن کند که با خود کرده با حفظ درجه و ملاحظه مراتب دانائی بمقامات آلوده شود و تکلف اصلاح با این حد
و بسا این که خدا و حسب صحه در خبر گذشته خود کان و متکفل باشد برادران و در حق جا شد و همچنین از اصلاح با این اخوان چه بسا رساند
با مقام نزاع و خصومت منکر پیدا شود و اگر دو بمعنی کند که سبب اصلی آن منازعه را بیابد که چه بسا رسد که در دل از دیدن و شنیدن پاره
نا ملایمات کینه و عداوتی پدید آید و ریشه کند و در مخفی شود و ثمری دهد و بجز از حنظل چون خواهد که آنرا بدیگری بخشد بنا کند و آنچه در دل دارد
ظاهر کند و بامری جزئی متوسل شود و او را در آن لباس در آورد پس مصلح نادان در مقام دفع جزئی کوشد و صورت مخاصمه را بر هم زند و چون
غیر از آن بود با ماده جزئی دیگر در آید تا آنگاه که کار بمقاتله کشد و اگر سبب اصلی پیدا شود ماده بر خیزد و آن علاقه ایمانی و رشته روحانی که بسبب
وسیله آن مؤمنین خیر بیکدیگر رسانند و بخیر هر یک دیگری شریک شود منفصل شود و محکم گردد و این مختصری بود در نهایت اجمال در طریقه اصلاح و شرح
آن محتاج برساله ایست علیحده قسم ششم صدقه بخیرات زبان و انفاق بنافع بیان که از نعمت خاصه بنی نوع انسانست و ثمره این قسم از اقسام
دیگر بیشتر و بهتر و باد و ام و نفع عام چه بعد از نعمت حیات که اکرم نعمت هدایت باشد جز نعمت تکلم چیزی بنظر نیاید راه رسیدن و رسانیدن بکو
ایمان و آموختن شرایط و ارکان و اسباب زیادتی و نقصان و بودن و رفتن آن و سایر صفات حمیده و ملکات رذیله و آداب نبوی و شرایع
مصطفوی و طریقه مرتضوی و راه اصلاح امور معاش و زندگانی و چگونگی دفع مضرت و جلب شهوات نفسانی غالبا منحصر بیاد دادن و گرفتن و گفتن
و شنیدنست و اگر پاره از آنها گاهی براه دیگر میسر شود باز اتمام و تکمیل آن منوط بطیب کلام و شنیدن از دانای بحلال و حرام و معارف احکام است و
بسیار شود که بکلمه در مقام شفاعت یا یاد آوری و دلالت جانها خریده شود و عرضها مستور بماند و مالها محفوظ گردد و بسا باشد از کلامی حق نفوسها هدایت
یابند و بخیرات دنیوی و اخروی راه پیدا کنند و تخمی شود کاشته که تا روز قیامت شاخ و برگ کند و ثمر آرد و میوه دهد و از این جهت است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود چنانچه در کتاب جعفریات روایت کرده که نیست عملی محبوبتر نزد خدا از گفتار و فرموده انفاق نکرده مؤمن نفقه محبوبتر نزد
خدا از گفتار و در منیة المرید از آنجناب روایت کرده که هیچ کسی صدقه نداده بمثل علمیکه آنرا نشر کرده و در محاسن برقی از جناب
باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود در تفسیر آیه و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا یعنی از سوختن و غرق شدن پس ساکت شد
پس فرمود تأویل بزرگ آیه آنست که بخواند او را یعنی بسوی دین خدا پس او اجابت کند و در بحار ارشاد دیلمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست
که فرمود هدیه نفرستاد مسلمی برای برادر خود هدیه بهتر از کلمه حکمتی که زیاد کند هدایت او را یا برگرداند او را از چیزی که او را هلاک کند و در کافی
از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود محبوبترین برادران من نزد من آنکس است که هدیه بفرستد بسوی من عیوب مرا و در تفسیر امام عسکری
علیه السلام مذکور است که خداوند وحی کرد بموسی علیه السلام که مرا محبوب خلق من کن و خلق مرا دوست من گردان عرض کرد پروردگارا چگونه چنین
کنم فرمود بخاطر شان آر نعمتهای مرا تا دوست دارند مرا پس اگر برگردانی گریخته از درگاه مرا یا گم شده از حضرتم را بهترست برای تو از عبادت
یکساله که روز آنرا روزه داری و شب آنرا بعبادت بایستی موسی گفت کیست این بنده گریخته از تو فرمود عاصی سرکش گفت پس کیست گم شده
از درگاه تو فرمود نادان بامام زمان خود و در امالی شیخ طوسی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود به ابوذر ای ابوذر کلمه طیبه صدقه است
و در محاسن برقی از آنجناب روایت کرده که فرمود قسم بآنکه جانم در دست اوست انفاق نکردند مردم نفقه که محبوبتر باشد از گفتار نیکو
و آیة الله علامه حلی در رساله سعدیه از آنجناب روایت کرده که فرمود بهترین صدقه صدقه زبانست کسی عرض کرد یا رسول الله چیست صدقه
زبان فرمود شفاعت است که بآن رها میکنی اسیر را و نگاه میداری بآن خونها را و میکشانی بآن نیکی را بسوی برادر خود و بر میگردانی از او بدی را
و در ثواب الاعمال از آنجناب روایت کرده که فرمود هر کس شفاعت کند برای برادر خود که از او خواسته خداوند نظر میکند بسوی او پس
مستحق میشود که خداوند هرگز او را عذاب نکند و اگر شفاعت کرد برادرش بدون اینکه از او بخواهد برای اوست اجر هفتاد شهید و در کتاب

روایت است از آن جناب فرمود بهترین شفاعات شفاعت کردن است میان دو نفر در نکاح تا آنکه جمع کند خدا میان ایشان کار ایشان را

و آن جمله صدقه زبان دعا کردن است برای برادر مؤمن در غیبت او هر چیزی که خود برای خود یا کسان خود میخواهد یا آنچه برای او پسندیده دانیم و نیز

ملک خود و تمکین از رساندن اگر یاد نماید نماز و دعا برای او صادق باشد و اخبار در مدح دعا برای برادران دینی و مقدم داشتن آن بر دعا

برای خود چنانچه طریقه ائمه خصوص صدیقه طاهره علیهم السلام بوده بسیار است بلکه در کافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود

هیچ مؤمنی نیست که دعا کند برای مؤمنین و مؤمنات مگر اینکه رد کند خدا و ندر و میکند مثل آنچه دعا کرده از ایشان از هر مؤمن و مؤمنه که گذشته از ابتدا

روزگار و میآید تا روز قیامت پس ادعا میکنند و بدرستیکه بنده مؤمن را امر میرسد که بسوی آتش برند روز قیامت پس او را میکشند پس مؤمنین

و مؤمنات میگویند این کسی است که دعا میکرد برای ما پس ما را شفیع او گردان پس خداوند ایشان را شفیع او میکند پس نجات می یابد و در جمله از اخبار

آنرا از حقوق برادر مؤمن شمرده‌اند **وهفتم** رد غیبت او در مجالسیکه عیب او را گویند و یاری نمودن او در حفظ از آنچه سبب پستی رتبه او شود و هر گاه که صلاح

داند اگر عیب از کردار است ذکر کند برای آن راههای صحت و اگر در جراحت چون سیاهی و کوتاهی و کوری و کری و لالی و نظایر آن برساند ایشان را

از رسیدن بحد کفر بجهت رجوع آن بعیب گرفتن در افعال خداوند حکیم یا نگذاشتن و منع از این قسم سخن بنهی صریح یا ذکر حکایات و مثالی و صرف خیال ایشان

از آن اگر چه این بسیار پسندیده شده بیرون رفتن مجلس یا برخاستن خود **و در** ثواب الاعمال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر

کس رد کند از برادرش غیبتی را که شنیده در مجلسی بر گرداند خداوند از او هزار در شر را در دنیا و آخرت و این نیز در اخبار بسیار از حقوق شمرده‌اند **وهشتم**

نصیحت برادر مؤمن است و نشان دادن با و مصالح دین و دنیا و آفات آنها را بیاد دادن اگر او را جاهل بیند یا ملتفت کردن اگر غافل باشد خصوص

در آنچه که مشرف شده باشد در هلکه و اگر بیند یرد نصیح او را بملایمت و نرمی با او رفتار کند تا قبول نماید **و در** غرر است که امیر المؤمنین

علیه السلام فرمود بهترین برادران تو آنکه نصیحت بیشتر کند **و** فرمود صاف نیست دوستی آنکه نصیحت نمیکند و فرمود نصیحت ثمره محبت است و آن

نیز داخل در حقوق است **ونهم** شکر نعمت او بزبان اگر عاجز باشد بمکافات بمثل آن چنانچه در اخبار بسیار رسیده **و در** اسرار از جناب

صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر کس کوتاه شود دستش از مکافات پس دراز شود زبانش بشکر **ودهم** رد سلام چنانچه **و در** دعوات

سید راوندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود امر تو بمعروف صدقه است و نهی تو از منکر صدقه است و رد تو سلام را صدقه

است **ویازدهم** ظاهر نمودن آنچه در قلب رایج دانسته برای مؤمن در مقام استشاره و پنهان کردن از او اعتقاد خود را **و در** عدة الداعی از رسول

خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود تصدق کنید بر برادر مؤمن خود یعنی او را براه راست برساند و برائی که استوار کند رخنه کار او را و گذشت

حدیث ابوذر در قسم دوم **ودوازدهم** ذکر کردن صفات پسندیده و کردار نیک او است در غیاب او **و در** غرر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده

که فرمود ذکر کن برادر خود را در وقتیکه غائب است بآنچه دوست داری ذکر کند ترا بآن **و در** امالی از آنجناب مرویست که فرمود ذکر کنید برادران

خود تان را هنگامیکه غایب‌اند از شما به نیکوترین چیزیکه دوست دارید اینکه ذکر کنند شما را چون از ایشان غایب شدید **قسم چهارم** انفاق

بامور خارجیه از مال و غیره و کامل این قسم بجهت بخل مشکل‌ترین اقسام است در غالب ناس چنانچه کامل قسم سابق مشکل‌تر بود بملاحظه تحصیل چه بیشتر

مردم مانع داخلی دارند در دادن مال که آن بخل نفسانیست که برکت آن بسوء ظن بخدا و ندا است که بوعده فرموده خود که عوض آنچه را در راه

او دهند خواهد داد و فا نخواهد کرد چنانچه میفرماید و احضرت الانفس الشح حاضر کرده شده نفسها مر بخل را یعنی نفسهای آدمیان

مطبوع و مجبول است بر بخل نه چنیکه هر وقت مقام گذشتن از حقی یا مالی شود سجیه بخل حاضر و مانع است محتاج بتامل در ضرر ظاهری نیست و هم

مانع خارجی که شیطان است و او است چنانچه خداوند تعالی میفرماید بعد از امر بانفاق در شرح آن الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم

بالفحشاء و الله یعدکم مغفرة منه و فضلا و الله واسع علیم شیطان وعده میدهد شما را به پستی و بی چیزی و امر میکند

را با بخل دعا دادن وعده و وعید شیطانرا بر انفاق و آمرزیدن از خود و فضل و زیادتی در مال و خداوند تعالی صاحب عطایات و دانا است بعقد
حوایج هر کسی اهم مؤمن بانچه اراده و در دنیا و هم در آخرت و هر دو را نمحق نکند بعد و بهشت بر او داده تو دیو دانا است آنچه بعد بجای خود بمقدار
خود شد و با این جهات است که این عمل را اشد الاعمال نامیده جناب صدوق در خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود
سه عمل در جملت است انصاف دادن تو مردم را از نفس خود و مواسات برادر در راه خدا و ذکر خداوند در هر حال و فی خبر کافی نقل کرده
و مواسات برادر در مال و در آخر حدیث و فرمود یعنی مراد از ذکر سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لیکن اگر وارد شود بر تو چیزی که
خدای امر کرده بآن بگیری و هرگاه وارد شود بر تو چیزی که نهی فرموده از آن و اگذاری و گاهی آنرا اشد ما ابتلی به المؤمن سخت تر
چیزی که امتحان شده با و مؤمن شمرده اند چنانچه در کتاب خصال و غایات و مشکوة از اصحاب حضرت باقر و صادق علیهم السلام روایت شده
و گاهی آنرا اشد ما افترض الله علی خلقه سخت تر چیزی که خدای بر خلقان واجب کرده دانسته اند چنانچه در کافی و مصادقة الاخوان صدوق
مرویست بلکه آنرا از آن سه چیز شمرده اند که این امت طاقت آنرا ندارند محسوب داشته اند چنانچه صدوق در فقیه و خصال از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده که فرمود یا علی سه چیز است که این امت طاقت آنرا ندارند مواسات با برادر مؤمن است در مال الخ و در خصال از جناب
صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود امتحان نکرده خداوند بندگان را بچیزی که سخت تر باشد بر ایشان از دادن دراهم و بالجمله بعضی گفته اند
که فحشاء در همه جای قرآن مراد از زنا است جز در آیه گذشته که مقصود بخل است چه خوش فرموده شیخ مفسرین ابو الفتوح که در اینجا دو وعده است
یکی از خدای و یکی از شیطان وعده شیطان غرور باشد و وعده خدای تعالی متضمن سرور وعده شیطان وسواس و تخییل و وعده خدای تعالی تحقیق
و تنزیل وعده خدای بعوض و ثواب باشد و وعده شیطان چون سراب وعده خدای تعالی نور و سرور باشد و وعده شیطان کذب و زور
وعده خدای تعالی با اخلاف باشد از خلف و آن عوض باشد و وعده شیطان با خلاف و آن خلاف باشد و خدای تعالی خلف دهد و شیطان
خلاف کند پس وعده شیطان مغرور شو که او ترا دشمن است ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا او ترا دشمن و تو
او را دشمن لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ترا بمعصیت میخواند و از درویشی میترساند و به سیئات میخواند
وعده خدای تعالی ترا میخواند و کار تو را میسازد وعده خوش میدهد و مرتبه بلند میدهد سعادت باشد از این بگریختن و بدان آویختن شیطان
ور بیشتر مفلسی ترا وعده افلاس میدهد و خدای جل جلاله توانگر است و خداوند فضل ترا وعده مغفرت و فضل میدهد و اخبار
متعلقه بصدقه مال متفرقا گذشت و معلوم شد که انفاق آن بنصف و بالکل و نیز به بعضی از وجوه است و از طرفی بادی حدی ندارد و جماعتی بسیاری
صدقه تمام مال را جایز دانسته اند مخصوص از کسیکه عیال ندارد و مقام توکل و یقینش تام و حد وسط مقدم داشتن برادر مسلم است بر خود با حتیاج
او بآن بیشتر است از تو یا بقدر تو است مفسرین در بیان نزول آیه شریفه و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة
که در مدح انصار است که دیگری را بر نفس خود میگزیدند هر چند در ایشان فقر و حاجت بود گفته اند نازل شد در هفت نفر که در احد تشنه بودند پس آبی
آوردند که کفایت یکی از ایشان را میکرد پس یکی گفت بده بفلان آن شخص حواله بدیگری کرد تا آنکه آب بهر هفت نفر دور زد و همه تشنه مردند و بعضی
گفته اند و در مشکوة طبری مرویست که کسی کله بریان کرده بود هدیه یکی از صحابه فرستاد گفت فلان برادرم با عیالش محتاج تر ند باین پس نزد او فرستاد و
همچنین آن شخص برای دیگری تا آنکه بهفت خانه دور زد و باز بخانه اولی برگشت بجانه اولی پس آیه نازل شد و گذشت از کافی که چون ابان
بن تغلب سؤال نمود از جناب صادق علیه السلام از حق مؤمن بر مؤمن فرمود ای ابان اینکه قسمت کنی با او نصف مال خود را پس نظر فرمود دید
که حالت او تغییر کرده پس گفت ای ابان آیا نمیدانی که خداوند عزوجل ذکر فرموده و یؤثرون علی انفسهم را هرگاه تو قسمت کردی با او مال و
ایثار نکردی ایثار آنگاه کنی که از آن نصف دیگر باو دهی و فی خصال مرویست که جناب صادق علیه السلام فرموده ابو هریره و کعب بن عبد

[illegible] حال او که خوار ... [illegible]

[illegible] ... کتاب مجمع ... [illegible]

[illegible] ... از ایشان یکی ... خالد ... [illegible]

[illegible] ... قائل بامامت ... ملاقات ... [illegible]

برای من ... [illegible] ... حج ... داخل شدم بر حضرت صادق علیه السلام

وگفتم ای آقای من داخل شده ... فلان پسر فلان ... از موالیان شما اهل البیت است ... ملاقات کنم از

[illegible] ... ملاقات ... [illegible]

... بیت ... نوشت رقعه که بگیر بسم الله الرحمن الرحیم ان لله فی ظل عرشه ظلا لا یسکنها الا من نفس عن

اخیه المؤمن کربة او اعانه بنفسه او صنع الیه معروفا ولو بشق تمرة وهذا اخوک والسلام پس ... [illegible]

... سایه بانها است ... برادر خود را از غمی ... یاری کند او را ... کار نیکی کند با او

هر چند ... باشد و این شخص برادر تو است پس مهر کرد آن رقعه را ... پس برگشتم ...

او در خانه ... و گفتم رسول حضرت صادق علیه السلام ... بیرون آمد بسوی من ... پس چون ... سلام کرد

بر من و بوسید میان دو چشم مرا پس گفت ای سید من تو رسول مولای منی گفتم آری گفت فدای تو ... اگر راست گوئی پس گرفت دست مرا گفت

ای سید من ... حال ... گفتم ... گفت والله ... این ... پس ... و بوسید

... گذاشت پس گفت ای ... چند هزار درهم است ... تمام شدن ... پس ... طلبید

... بود در آن ... داد در برات ... پس طلبید صندوقهای مال خود را پس بالمناصفه تقسیم کرد ... طلبید ... خود را

پس یکی را خود میگرفت و دیگری را بمن میداد آنگاه طلبید جامه خود را پس یکی جامه خود برمیداشت و یکی جامه را بمن میداد تا اینکه جمیع ... خود را ...

کرد و پیوسته میگفت ای برادر آیا خوشنود شدی پس من میگفتم آری قسم بخدا افزوده شد بر سرورم چون ایام موسم حج شد گفتم والله ...

میکنم این برادر را بچیزیکه محبوبتر باشد نزد خدا و رسولش از بیرون رفتن بسوی حج ... [illegible]

آنجناب و خواهش کردن از آنجناب دعا در حق او پس رفتم بسوی مکه و قرار دادم راه خود را بر آنجناب پس چون داخل شدم بر حضرتش دیدم سرور زیاد

رخسار مبارکش فرمود ای فلان چه شد کار تو با آن مرد پس مشغول شدم بعرض نمودن خبر خود ... خوشحالی و سرور ظاهر

میشد در آن پس گفتم ای آقای من خوشنود کرد ... آنچه ... خدا ... فرمود آری قسم بخدا که مسرور کرد ... قسم بخدا

تحقیق که مسرور کرد امیرالمؤمنین علیه السلام را قسم بخدا تحقیق که مسرور کرد رسول صلی الله علیه وآله را قسم بخدا تحقیق که مسرور کرد خداوند را

در عرشش **فصل** در رساله اهوازیه جناب صادق علیه السلام مذکور است که شنیدم از پدرم که خبر میداد از آباء کرامش از امیرالمؤمنین علیه السلام

که او شنید از رسول خدا صلی الله علیه وآله که میفرمود باصحابش ایمان نیاورده بخدا ... کسیکه سیر شب را بسر آرد و همسایه او گرسنه

باشد پس گفتیم هلاک شدیم ما یا رسول الله ... از باقی مانده غذای خود و از باقی مانده خرمای خود ... و از کهنه های جامه ...

... خاموش کنید بآن غضب پروردگار را ... کلمات بسیار ... خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی از رسول صلی الله علیه وآله که فرمود

هر که بپوشاند برادر مؤمن خود را از برهنگی بپوشاند خدا او را از سندس بهشت و استبرق ... در خوشنودی خدا ...

مادامیکه یک تار جامه بر تن او باشد و کسیکه اطعام کند برادر خود را از گرسنگی بخوراند خدا او را از طعام بهشتی و کسیکه سیراب کند او را از تشنگی سیراب کند او را

خداوند در بهشت بر خود حتم گردانیده که بر بندگان گناهکار خود رحمت کند که حاجت برادر مؤمن خود را بر آورد و شادی در دل او داخل کند و قرة العین دو العین
سید به او رسید که دوست دارد او را از صدیقین از اهل بهشت و دو برادران او آنها که او نفس سید با او راضی و احیا و فضیلت اطعام و سیراب
نمودن و پوشانیدن و جای دادن و زن دادن و قرض دادن و اقراض کردن و امثال اینها باو و از آنست که در اینجا جمع کرده مقصود
از مقدار بکه ذکر خیر و تنبیه و تمثال است و مناسبت ختم کتاب بخیر خیری که سزاوار است و ختم شود با قلم و زبانی که در حقایق مجلسی در بحار از جابر جعفی روایت کرده خبری طولانی که متضمن است بمعجزه چند از حضرت باقر علیهما السلام و بیان مقامات عالیه ائمه علیهم السلام
و در آخر آن خبر آنست که جابر جعفی گفت گفتم ای سید من هر کس شناسد این امر امامت را بنحوی که وصف کردی و بیان فرمودی جز آنکه در راه تحقیق
و اعتقاد دارد و بفضل شما و برادری بجوید و دشمنان شما چگونه است حال او پس حضرت سجاد علیه السلام فرمود در حال خوبی خواهند بود تا آنکه
که بالغ شوند یعنی کامل و عاقل و عارف شوند جابر گفت گفتم یا بن رسول الله آیا بعد از این یعنی معرفت کامله بحال ائمه علیهم السلام آیا چیزی هست
که ایشان را تقصیر کند فرمود آری هرگاه کوتاهی کنند در حقوق برادران خود و ایشان را شریک نکنند در مالهای خود و در کارهای مهمات و اشکالها
خود و منفرد کنند خود را در متاع دنیا بی ایشان پس در اینجا است که خبر بر طرف شود از مردم چون پوست از گوشت جدا شود و برسد با او
آفات این دنیا و بلاهای او آنقدر که نتوان او را تحمل نمود و طاقت داشت از دردهای در نفس او و رفتن مال او و پریشان شدن کار او بجهت آنچه کوتاهی
کرده در نیکی برادران خود جابر گفت پس بسخت مغموم شدم گفتم بجدای و گفتم ای فرزند رسول خدا چیست حق مؤمن بر برادر مؤمن او فرمود خوشحال شود بجهت خوشحالی
او هرگاه خوشحال شود و محزون شود بجهت حزن او هرگاه اندوهگین شود و بکند برای او تمامی کارهای او و انجام دهد آنها را و فائده نبرد از چیزی از مالهای فانیه
دنیا جز آنکه با او مواسات کند تا اینکه سیر کنند در خوبی و بدی بر یک نسق گفتم ای آقای من از چه جهة واجب کرد خداوند اینهمه را برای مؤمن بر برادر مؤمنش
فرمود زیرا که مؤمن برادر مؤمن است از پدر او و مادر او و برای این امر یعنی امر تشیع برادرش نخواهد شد با آنکه با تملیک خود سزاوارتر باشد جابر گفت سبحان الله
کی قدرت دارد بر اینکار فرمود آنکه میخواهد بکوبد درهای بهشت را و در بر گیرد حوریان خوش سیما را و با ما جمع شود در دار السلام جابر گفت هلاک شدم یا بن
رسول الله زیرا که کوتاهی میکردم در حقوق برادرانم و نمیدانستم که بر تقصیر اینهمه بر من وارد میآید و به لغزشی در من تو به میکنم بسوی خداوند ای فرزند رسول
خدا از آنچه از من شده از تقصیر در رعایت حقوق برادران مؤمنین من **قسم پنجم** از اقسام انفاق و صدقه دست برداشتن و ترک کردن و در گذشتن است
بدل و دست و زبان و اگر اول میسر نشد بآن دو از هر حقیکه او راست بر برادر مؤمن خود از هر جا که پیدا شده باشد از کشتن کسی از او یا زدن یا جراحتی یا
یا تلف کردن مالی یا بردن عرضی یا فحش یا غیبت یا تهمت یا رعایت یا اکردن اطاعت و نبردن فرمانی خصوص در جائیکه واجب باشد چون فرزند
و بنده و زن و اجیر بالنسبه بر پدر و مادر و الدین و آقا و شوهر و مستاجر بشرحیکه در مجلس مذکور است و حق بر هر کس وارد آمده باشد جز آنکس که انتقام
نکشیدن از او باعث تجری و سبب طغیان او و زیادتی تعدی او شود و اگر آن شخص در مقام معذرت و اظهار پشیمانی و طلب عفو و گذشت برآید بر نتیجه
صدقه افزوده خواهد شد بلکه در آنوقت او را حقی پیدا شود بر صاحب حق اولی چنانچه در اخبار بسیار وارد و بعضی اشاره خواهد شد و از آن بالاتر آنکه
او را ابدا حقی بر دیگری نباشد و ضرر و اذیت رسانیدن باو جایز نباشد جز آنکه بجهة اغراض دنیویه میل باذیت کند و بر آن توانا باشد پس محض خدا
بگذرد و خود را از آن نگاهدارد و این را صدقه براو شمارد و بالجمله خدای در سوره نساء میفرماید و من قتل مؤمنا خطاء فتحریر رقبة مؤمنة
و دیة مسلمة الی اهله الا ان یصدقوا هر که بکشد مؤمنی را بی قصد پس واجب است بر او آزاد کردن بنده مؤمن و فرستادن خونبهای
او بسوی اهل او مگر آنکه صدقه کنند و ببخشند بلکه قاتل عمد را که مستحق قصاص است خداوند او را برادر مقتول خوانده در سوره بقره که فمن عفی له من اخیه
شیء اگر ورثه مقتول از قصاص بگذرند و بدیه قناعت کنند فاتباع بالمعروف قاتل در دادن مسامحه نکنند و ورثه در گرفتن تشدد ننمایند و در
تفسیر شیخ ابو الفتوح مرویست که در عهد رسول صلی الله علیه و آله مردی مردی را بکشت و او را پیش رسول آوردند رسول صلی الله علیه و آله او را بولی مقتول داد

در حقوق برادران [illegible]

آنکه گفت هیچ حکمی نباشد که عفو کنی گفت از ظلم بریاید گفت دیگری ستان گفت حرص ستان گفتم رسول صلی الله علیه و آله گفت پس تو محل او هاشمی در حالت
یا رسول الله عفو کردم **و فی** ایضاً فرموده **و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة و ان تصدقوا خیر لکم** اگر مدیون شما فقیر و تنگدست
باشد پس او را مهلت دهید تا وقت توانگری و اگر دست کشید از رأس المال خود پس آن بهتر است برای شما و این واگذاشتن را صدقه نامید **و فی** کتاب
جعفریات از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود با بوذر نگاهدار دیت خود را از مردم پس بدرستیکه آن صدقه ایست که تصدق
میکنی بآن از جان خود **و فی** جامع درانجام مرویست از آنجناب که هیچ زنی نیست که تصدق کند بر شوهر خود پیش از آنکه ملاقات کند شوهر او را یعنی از مهر
صداق خود در گذرد مگر آنکه نوشته میشود برای او بهر دیناری آزاد کردن بنده **و فی** خصال از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود سه چیز است
هر کس دارای آنها باشد بکمال رسانده خصال ایمانرا کسیکه صبر کند بر ظلم و فرو خورد خشم خود را بجهت داشتن رسیدن مزد خدا و ندو عفو کند و بیامرزد خواهد
بود از کسانیکه داخل میکند او را خداوند عزوجل در بهشت بحساب و او را شفیع میکند در مثل ربیعه و مضر **و اذا ما غضبوا هم یغفرون** و این
ذیل آیه شریفه است که در سوره شوری است و غرض استشهاد به آنست که خداوند فرموده **و ما عند الله خیر و ابقی** آنچه نعمت که در نزد خداوند است
بهتر از متاع دنیاست که در دست شماست و باد و ام تر است آن نعمتهای ذخیره کرده در نزد خود برای اصنافی مقرر فرموده که در آنجا ذکر میفرماید
یکی از آنها کسانیند که چون غضب کنند بیامرزند و غفران همان عفو است با زیادتی پوشاندن آن جرم و خلاف را از مطلع شدن احدی بران حتی از نفس
خویش بانکه باو بگوید تو فلان کار کردی یا بگوید تو چه کردی و مؤاخذه نکردم چه در اینحال آن بیچاره مبتلا است بعار خلاف
و تلخی حیا که قابل بر داشتن نیست و در سلک همان آیاتست که میفرماید **و من عفی و اصلح فاجره علی الله** هر که عفو کند میان خود و آنکه برو
ستم کرده اصلاح کند مزد او با خداست و این مدح برای عفو منافی نیست آنچه را که بعد از آن فرموده **و لمن انتصر بعد ظلمه
فاولئک ما علیهم من سبیل** هر که نصرت طلبد و یاری جوید بعد از ستم کردن بر او پس بر این کرده راهی نیست یعنی عفو نکند و در مقام
انتقام بر آید چه شاید عفو در آنجا باشد که ظالم نادم شده و انتقام در آنجا که بر ظلم خود ایستاده یا عفو از حق خود است و انتصار برای حق اخوان یا
انتصار در اول کار و عفو بعد از تسلط و اقتدار **و فی** غرر است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود عفو زکوة ظفر یافتن است عفو بهترین احسانها است
و فی مصباح الشریعه است که حضرت صادق علیه السلام فرمود عفو هنگام قدرت از طریقه مرسلین و پرهیزکارانست و تفسیر عفو آنست که در
ظاهر ملزم نکنی رفیق خود را در جرمیکه کرده و فراموش کنی از اصل آنچه بتو رسیده در باطن و بیفزائی نیکیهای خود را و نمیابد راه امید چه را جز کسیکه
خداوند او را عفو فرموده و آمرزیده و آنچه پیش کرده از گناهان و آنچه پس از آن خواهد کرد و زینت داده او را باکرام خود و پوشانده او را از نور
بهاء خود زیرا که عفو و غفران دو صفتند از صفات خداوند عزوجل که آنرا بودیعت گذاشته در نهانی دلهای برگزیدهای خود تا متخلق شوند
باخلاق خالق خودشان و چنین کردانیدشانرا که میفرماید خدای عزوجل **ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم والله غفور
رحیم** هر که شیئه عفو کننده در گذرنده آیا دوست نمیدارید که بیامرزد خداوند شما را و خداوند آمرزنده مهربانست و کسیکه عفو نکند از بشری مانند خود
چگونه امید دارد عفو پادشاه جبار را و نبی صلی الله علیه و آله در مقام حکایت از پروردگار خود که امر نموده او را باین خصلتها پیوند کن با آنکه از تو بریده و عفو کن
از آنکه ترا ظلم نموده و بخشش کن با آنکه ترا محروم داشته و نیکی کن بکسیکه با تو بدی کرده و خدای ما را امر نموده به پیروی او و میفرماید **و ما اتیکم الرسول
فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا** آنچه نبی داده بشما از اوامر الهی پس بگیرید آنرا و آنچه نهی کرده شما را از آن پس نگاهدارید خود را از کردن آن
و عفو سر خداست در دلهای خواصش از کسانی که آسان کرده بر ایشان سر خود را و رسول صلی الله علیه و آله میفرمود آیا عاجز دارد یکی از شما که بوده باشد
مثل ابی ضمضم گفتند یا رسول الله چه کاره بود ابو ضمضم فرمود مردی بود پیش از شما چون صبح میکرد میگفت بار خدایا من صدقه کردم بعرض خودم بر مردم
یعنی هر کس در حق من هر چه خواهد بگوید من را آسیم محض برضای خدا که برای خاطر من بسبب نزدن دانسته چنین کس بعد از شنیدن در دل چیزی نگیرد چه رسد

در بیان حکایت ابی ضمضم

بلکه در مقام مؤاخذه بر آید پیش از آنکه درگذرد و ابن ابی جمهور در عوالی اللئالی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود آیا عاجز است یکی
از شما که برای او باشد عادت ابی ضمضم گفتند ابو ضمضم کیست گفت چگونه بود آن فرمود چون صبح شد میگوید بار خدایا من تصدق کردم آبروی خود را بر بندگانت
و در جامع الاخبار مرویست که روز قیامت منادی ندا کند که هر کس که اجرش بر خداوند است پس داخل بهشت شود پس میگویند کیست آنها پس میگوید
عفو کنندگان از مردم داخل بهشت میشوند بحساب و بالجمله تعبیر این قسم انفاق در آیات و اخبار باسامی بسیاری شده چون عفو و غفران و
صفح و ستر عیب و کف اذی و لین و اغضاء و تغابن و تغافل و کتمان سر و کظم غیظ و ابراء ذمه و اسقاط حق و احتمال اذیت و انظار
معسر و اینها با هم فرقی دارند که مقام ذکر آن و نقل تمام اخبار متعلقه بآنها نیست و یکی از آنها ترک استقصاء است یعنی مداقه نکردن در حساب و محاسبه
کردن در آن بلکه از بعضی درگذرد و از بعضی قلم میاندازد اگر چه در طریقه تجار و کسبه و اهل حساب این را بمنزله گناه کبیره دانند که اگر ظلمی از حساب بقیه یا مدیون
متمکن از ادای آن نشود بجهت تمام تضییع و بدگفتن و هتک حرمت راضی دارند از آن بگذرند و گذشتن از آنرا صدقه ندانند و از احسان نشمارند بلکه از قبیح
دانند که حساب باید صاف باشد و بالتمام باید اداء گرفت بخلاف دستور العمل فرموده حضرت صادق علیه السلام چنانچه در کافی و مشکوة مرویست
که حماد بن عثمان گفت در خدمت آنجناب بودم که داخل شد مردی از اصحاب پس حضرت باو فرمود چه شد که برادرت از تو شکایت میکرد گفت شکایت کرد
من حق خود را بالتمام گرفتم پس حضرت فرمود گویا تو چون استقصا کردی حق خود را از او بدی نکردی یا خبر ده مرا آنچه را که خداوند ذکر فرموده
یخافون سوء الحساب میترسند از حساب بد آیا ترس دارند که خداوند بیجا نماید و خیانت کند با ایشان یعنی طاقت زیاد را لکن
را بسیار شمرده و الله نترسیدند از این جز اینکه ترسیدند از استقصاء و مداقه در حساب پس نامید خداوند آنرا سوء الحساب حساب
بد یا بدی حساب آری هر کس استقصا کند از برادر خود تحقیق که باو بد کرده و در دعای سی و نهم صحیفه کامله حضرت سجاد علیه السلام میفرماید اللهم
وایما عبدٍ محبّ لك ولاولیائك نال منی ما حظرت علیه وانتهك منی ما حجرت علیه فمضی بظلامتی
میتاً او حصلت لی قبله حیاً فاغفر له ما الم به منی واعف له عما ادبر به عنی ولا تقفه علی ما ارتکب
فیّ ولا تکشفه عما اکتسب بی واجعل ما سمحت به من العفو عنهم وتبرعت به من الصدقة علیهم
ازکی صدقات المتصدقین واعلی صلات المتقربین وعوضنی من عفوی عنهم عفوك ومن دعائی
لهم رحمتك حتی یسعد کل واحد منا بفضلك وینجو کل منا بمنك بار خدایا هر آن بنده از بندگان
تو که دریافت از من چیزی را که حرام کردی بر او و درید از ناموس من چیزی را که باز داشتی او را از آن پس با مظلمهٔ که از من در گردن او بود از دنیا
درگذشت یا حاصل شد آن مظلمه که حق من است نزد او در حالتیکه زنده است پس بیامرز مرا و را آنچه فرود آمد باو از مکافات من از جانب
من و عفو کن او را از آنچه او بازگرده بود از من و نکاوش مدار روز قیامت بر آنچه مرتکب شده در حق من و رسوا مکن او را از آنچه بجا آورده از
بدیها با من و بگردان آنچه جود کردم بآن از عفو نمودن از ایشان و تبرع نمودم بآن از صدقه کردن بر ایشان پاکیزه ترین صدقهای صدقه کنندگان
و بهترین هدیهای تقرب جویندگان و عوض ده مرا از عفو کردن من از ایشان عفو کردن تو مرا و از دعا کردن من ایشان را رحمت کردن تو مرا تا آنکه
نیکبخت شوند هر یک از ما بفضل تو و نجات یابند هر یک از ما بمنت تو و چگونه عفو از حق بهتر و پاکیزه ترین صدقه ها نباشد و حال آنکه دور است
از بیشترین مفاسد صدقه از ریا و سمعه و منت و اذیت و غیر اینها و دارا است غالباً شرایط قبول آنرا و ثمرش که نجات از شداید دوزخ و عذاب
برزخ و افتضاح قیامت است مقدم است بر جمیع منافع و خیرات و صدقه گیرندگان از صدقه میبرند از حفظ مال و جان و عرض و رسیدن بلذایذ
و مشتهیات و امثال آن در جنب آن منفعت قدری و رتبه ندارند و در حالات بلال مذکور است که او امیر المؤمنین علیه السلام را توقیر و احترام
میکرد چندین برابر احترامیکه از ابی بکر میکرد پس باو گفتند تو کفران کردی حق نعمت ابی بکر را که ترا خریده و آزاد کرده و از عذاب بندگی رها نموده

حضرت گفت ... و کرامات وصی علیه السلام را انکاری کرده و او را دشمن ... ای عمران گفت ...

رسول خدا صلی الله علیه و آله و اکرام ... کرد و گفت ... رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین خلق خدا است گفت علی علیه السلام ...

بهترین خلق خدا است پس گفت ... را دشمن ندارد آنچه شما او را دشمن می کنید ... از حق آنحضرت ... اگر ... و اکرام ... عذاب

و اکرام و کرامات داده و مرا از عذاب ... که اگر ... کردم ... علی علیه السلام کرامات داده و مرا از ...

عذاب ابدی ... و محبت و موالات من ... تفضیل داد ... و اگر عفو از ظالم با قدرت بر ... واقع باشد چون ...

از دوستان ... بندگان و فرزندان و زنان و مصاحبان ایشان ... و بندگان و نوکران ... دشمن انکار ... با ایشان کنند ...

... عفو بالاکبر ... اگر آن ... و خلاف ... حرام شرعی ... چون ... با سلاطین و حکام ... عفو از ایشان بهتر ...

و بهترین صدقه ... چیزی باشد محبوب که یافت نشود جز در نزد او ... پس آن چیز الا بتوسط او ... نشود ...

از ... که در نزد غیری نباشد ... و خدمتی نمودن ... مال که یافت نشود در نزد غیر او ... صاحب رای ...

در عمل و حاجت ... پسندیده از هر کس آنست که در راه خدا بدهد ... آنچه را که جز در نزد او نیابند ... غیر او صورت نپذیرد ...

سلاطین و امثال ایشان از ... شکر نعمت قدرتی قرار داده که با ایشان مرحمت فرموده ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله ...

که ... ترین مردم به عفو کردن توانا ترین ایشان است به عقوبت **و ایضا** مرویست که امیر المومنین علیه السلام فرمود ... احسانات ...

اگر کسی ... انتقام رساند ... و بزرگتر را پدر ... برابر ... در ... فرزندان ... دیگری ...

و ... رسالة الحقوق حضرت سجاد علیه السلام که مرویست در تحف العقول در ذکر حق اهل بیت چنین فرمود که قرار داده جمیع ایشان را در نزد خود در منزلت ...

و ... بزرگان ... پدر و صغیر ایشان بمنزله ولد ... ایشان بمنزله برادر **و ...** ... چنین نقل کرده که باید بوده باشد پیر ایشان بمنزله پدر ...

و جوانان ایشان بمنزله برادران و خواهران ... نشان بمنزله اولاد تو **و بالجمله** ... قدرت و توانائی ...

... بقای نعمت و قدرت ... ادای شکر آن که جز عفو ... نباشد ... نکرده ... آن حق ...

... باشد ... اگر ... باشد باید حق را ... برساند و ... مظلوم را از ظالم بستاند و این ... تکلیف ... که گذشت از حق خود ...

و ... ظالم ... که دست تعدی ... دراز نکند اگرچه برای همه مکلفین است و لیکن سلاطین و حکام ان را ...

برادای آن ... از دیگران ... آن ... ایشان جامه عدالت که سبب است برای الطاف خاصه الهیه ...

بر نفس خویش ستمکار ... در مملکت کفار باشد چون ملک عادل کسری که ... خاتم رسل صلی الله علیه و آله ... در ایام سلطنت او

و ... کتاب فضائل مرویست که چون امیر المومنین علیه السلام وارد مدائن شد در ایوان کسری ... آمد و با آن حضرت بود ...

چون از نماز فارغ شد برخاست ... فرمود ... با ایشان بود جماعتی از اهل ساباط پس ... می گشت در منازل کسری ...

... چنین و چنان ... است تا آنکه سیر کرد همه آن موضع را با هر کس که در ...

... یا تو گذاشتی این اشیا را در این مواضع ... نظر فرمود ... پس فرمود بعضی از اصحاب خود که ...

... آنجا ... و فرمود طشتی حاضر کردند که ... آب بود ... فرمود ... پس فرمود ...

... کیستی ... امیر المومنین ... سید الوصیین ... بنده ...

... کسری ... امیر المومنین علیه السلام فرمود ... یا امیر المومنین ... پادشاهی ... بودم ...

... و لیکن ... محمد صلی الله علیه و آله ... از ...

کرا و متولد شد پس مادم شدم که مادرا ایمان آوردم از بسکه شنیدم از بسیار ترقی فضل و رتبه حضرت او در آسمان و زمین و شرف اهل

ولکن از آن غفلت کردم بسبب اشتغال بملک داری پس داد آن نعمت و منزلت که از دست من رفت چون یاد نکردم پس

از بهشت بجهة ایمان نیاوردن باو ولکن با این کفر خدا تعالی مرا نجات داده از دوزخ ببرکت عدل و انصافم میان رعایا و آتش حرام

بر من پس وا حسرتا اگر ایمان آورده بودم مرا بهشته بودم با او ای سید اهل بیت محمد علیهم السلام وای امیرا ت دین بردم که بشنید و گرفته

اگر چنین کند عقیده بگیرد و ضعفا را از شر جانان نگاه ندارد و هرچه کند از کار نیک جبران نکند و در موقف حساب و مقام سؤال در آید

آنچه را آنها رسیده از او مواخذه کنند قصه عوالی احسائی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود همه شما والی و رعایا هستید و از همه شما پرسش

کنند از رعیت او یعنی از چگونگی رفتار شما با آنها آنگاه فرمود پس امام راعی است و مسئولست از رعیتش و مرد در اهل خانه خود والی است و او

مسئول است از رعیت خود و زن در خانه شوهر راعیست و از او بپرسند از رعیتش و خادم در مال سید خود راعیست و مسئولست از رعیتش و همه

شما راعی و همه شما مسئول خواهید شد و از سیاق این خبر معلوم میشود که هر نفسی راعیست بر جوارح و اعضای قوای خود پس مسئول خواهد بود از رعیتش

چه او را در مملکت بدن از اسباب و استعداد و لوازم سلطنت قصوری نیست چنانچه در مجلس مبین شده و ما ختم میکنیم این مقام را بذکر خبری

مناسبت دارد با بیشتر اقسام اتفاقات گذشته با فواید دیگر که در او است شیخ ثقه شاذان بن جبرئیل قمی در کتاب فضایل و ابن شهرآشوب

از خصائص العلویه نطنزی عالم جلیل شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی معاصر علامه مجلسی ره صاحب بلغه و معراج در رجال و غیره در اربعین خود روایت

کرده اند از ابن مسعود که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله چون مرا بآسمان بردند فرمان رسید که برمن عرضه دارند بهشت و دوزخ را پس

دیدم هر دو را دیدم بهشت و نعمتهای گوناگون او را و دیدم دوزخ و گوناگون عذاب او را چون برگشتم جبرئیل گفت آیا خواندی یا رسول الله آنچه

نوشته بود بر درهای بهشت و آنچه نوشته بود بر درهای دوزخ گفتم نه ای جبرئیل گفت بدرستیکه برای بهشت هشت در است بر هر در از آن چهار

کلمات هر کلمه از آن بهتر است از دنیا و آنچه در آنست برای کسیکه یاد گیرد و بکار برد آنها را و بدرستیکه برای دوزخ هفت در است بر هر در از آن

سه کلمات هر کلمه از آن بهتر است از دنیا و آنچه در او است برای کسیکه یاد گیرد و بشناسد آنها را گفتم ای جبرئیل برگرد با من تا بخوانم آنرا پس برگشت

با من جبرئیل و ابتدا نمود بدرهای بهشت پس بر در **اول** آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چیز زیور

و زیور زندگی در دنیا چهار خصلت است قناعت و انداختن کینه از دل و ترک حسد و مجالست اهل خیر و بر در **دویم** نوشته بود لا اله الا الله

محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چیزی زیوریست و زیور سرور در آخرت چهار خصلت است دست کشیدن بر سر یتیمان و مهربانی

نمودن بر بیوه زنان و کوشش نمودن در حوائج مسلمین و غمخواری و پرستاری کردن فقرا و مساکین و بر در **سیم** از آن نوشته بود لا اله

الا الله محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چیز زیوریست و زیور سلامتی در دنیا چهار چیز است کم گفتن و کم خفتن و کم رفتن و

کم خوردن و بر در **چهارم** از آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هرکس ایمان آورده بخدا و بروز باز

پسین پس نیکی کند با همسایه خود هرکس ایمان آورده بخدا و بروز بازپسین اکرام کند مهمان خود را هرکس ایمان آورده بخدا و بروز بازپسین

پس نیکی کند با پدر و مادر خود هرکس ایمان آورده بخدا و بروز بازپسین پس سخن خیر گوید یا ساکت شود و بر در **پنجم** از آن نوشته بود لا

اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هرکس خواهد که ذلیل نشود پس ذلیل نکند هرکس خواهد که او را دشنام ندهند خود دشنام ندهد هرکس

که خواهد مظلوم نشود ظلم نکند و هرکس خواهد در آویزد به بند استوار محکم پس در آویزد بقول لا اله الا الله محمد رسول الله علی

ولی الله و بر در **ششم** از آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هرکس که دوست دارد که قبرش فراخ

و گشاده شود پس بنا کند مساجد را و هرکس دوست دارد که نخورد او را کرمها در زیر زمین پس جاروب کند مساجد را و هرکس دوست دارد که تاریک نشود

پس دشمن کند مساجد را و هر کس خواهد تازه باشد در زیر زمین پس بگرد درستی برای مساجد و بر در هشتم از آن نوشته بود لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله سپیدی دل در چهار خصلت است در عیادت ناخوشها و راه رفتن در دنبال جنازه و خریدن کفنهای مردگان
و دفع قرض و بر در هشتم از آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر کس خواست داخل شدن از این هشت در
پس چنگ زند بچهار خصلت صدقه و سخاوت و نیکی اخلاق و باز داشتن خود از اذیت بندگان خداوند عز و جل پس آمدیم بسوی درهای دوزخ پس بر در
اول آن نوشته بود سه کلمه لعنت کند خداوند دروغگویان را لعنت کند خداوند بخیلان را لعنت کند خداوند ستمکاران را و بر در دویم از آن نوشته
بود سه کلمه هر کس امید بخداوند دارد سعادت یافته و هر کس از خداوند بترسد مأمون خواهد بود تباه شده مغرور کسی است که امید دارد بغیر خداوند و
از غیر او بترسد و بر در سیم از آن نوشته بود سه کلمه هر کس خواهد که برهنه نباشد در روز قیامت پس بپوشاند بدنهای برهنه را و هر کس خواهد که تشنه
نباشد در روز قیامت پس سیراب کند تشنگان را در دنیا و هر کس خواهد گرسنه نباشد در روز قیامت پس اطعام کند گرسنهها را در دنیا و بر در چهارم از
آن نوشته بود سه کلمه ذلیل کند خداوند آنرا که خوار کند اسلام را ذلیل کند خداوند آنرا که خوار کند اهل بیت پیغمبر خدا را ذلیل کند خداوند آنرا که اعانت کند ستم
کاران را بر ظلم مخلوقین و بر در پنجم از آن نوشته بود سه کلمه پیروی مکن خواهش نفس را پس بدرستیکه نفس مخالف است ایمان را و زیاد سخن مگو در آنچه نفعش
بتو نرسد پس بیفتی از نظر لطف پروردگار خود و مباش یاور ظالمین پس بدرستیکه بهشت آفریده نشده برای ظالمین و بر در ششم از آن نوشته بود
سه کلمه من حرامم بر کوشش کنندگان در بندگی خداوند من حرامم بر روزه گیرندگان من حرامم بر صدقه دهندگان و بر در هفتم از آن نوشته
بود سه کلمه حساب نفسهای خود را بکشید پیش از آنکه حساب شما را بکشند و سرزنش کنید نفسهای خود را پیش از آنکه سرزنش کنند شما را و بخوانید خداوند عز و جل
را پیش از آنکه وارد شوید براو و قادر نباشید بر دعا مقام ششم در شرح محل صدقه و انفاق و بیان آنکه بر چه کسان باید انفاق کرد و ترتیب
آنها بر چه نحو است و کدام را باید مقدم داشت اگر نتواند بر همه انفاق کند پوشیده نماند که سزاوارترین اشخاص بر رعایت
و اعانت و مواظبت احوال او و فهمیدن چیزهائیکه بآن محتاج است در دین و دنیا بقدر حفظ دین و عمل بآداب آن و رساندن بار تکلیف بمنزل و
رفع آنها بنحویکه در طریقه احمدیه مقرر فرموده نفس خود انسانست که امانتی است الهی که آنرا بودیعه در دار دنیا گذاشته بجهة تحصیل و تهیه توشه راه
برای سفر دراز آخرت و رسیدن بنزهتگاه مقربین و سابقین از انبیاء و اوصیاء و شهداء و صدیقین چه اگر انسان اولا بخود نپردازد و در حال
خویش تأمل نکند که از علوم دینیه از معارف و اخلاق و تکالیف جوارح بچه مقدار آن احتیاج دارد بجهة خلاصی از مخلد شدن در دوزخ و چه مقدار
بجهت داخل شدن در آن و چه مقدار بجهة آسودگی و سلامت در سفر برزخ و عقبات قیامت و چه مقدار بجهت استراحت در وقت مفارقت از
دنیا و ندیدن سکرات موت و تلخی جان کندن و چه مقدار بجهت علو رتبت و بزرگی قدر و رسیدن بخلوتخانه خاصان و خوردن بر سر سفره مقربان
و دیدن انواع کرامات و الطاف و نعمتهای خاصه باولیاء در دار دنیا و اینها را از کجا باید تحصیل کرد و آموخت اگر دارای آن نیست از هر کس هر
وقت هر چه بگوید باید بشنید یا برای گوینده بحق برای حق شرائط و نشانیست که اولا باید آنرا فهمید و سنجید و همچنین اگر نداند بچه محتاج و از چه نفعی
و چه مرض دارد و از کدام عاریست که در این احوال باید در صدد پیدا کردن دانای عیب دان عیب جوی عیب بین عیب گوئی بر آید هر چند در راه
تحصیل آن هزار زحمت افتد و از پا در آید و اگر از اینهم غافل است پیرامون او نگردد که کوری مثل خود را بمنزل برساند و اگر به یکی نیامد به خود و بجهة بیداد
دل بنالد و بموالیان خود پناه آرد بآنچه فرموده متوسل شود که خدا ایشان رحم کند و او را بآن رساند و گرنه شراره آتش و من یضلل الله فلن تجد
له ولیا مرشدا از او چیزی باقی نگذارد و حاصل ترجمه هر که بجهت کردار زشت مستحق آن شد که خدا ایشان بخود وا گذارد و از بیابان گمراهی که خود در
آن باشد [illegible] او را براه حق برد و تا در مقام پیدا کردن عیب که [illegible] آن نباشد دست نشود و [illegible]
[illegible]

[illegible]

اثری نماند و چون از تشخیص باحتیاج خود فارغ و از کلفت تحصیل آن آسوده شد در مقام اعمال آن برآید و بر خود صدقه و انفاق کند تعجب

را بر خویشتن خرج نماید و گرنه بتشنه ماند که رنجها برده و زحمتها کشیده و بیابانها دویده و عمرها در انها صرف نموده تا آبی بدست آورده و در ظرفی

بر دوش کشیده و قطره از آن خود نچشیده تا آن عطش او را بکشت و انچه سبب حیات او بود مایه هلاکت او گشت پس اگر کسی از دل بر خویشتن

و برادر رحم نکرد و آنچه را باید بیاموزد نیاموخت و اگر آموخت از عمل بآن مضایقه نمود از خیر آنها ثابت بر غیر خود و منافع صدقات بر دیگران

و از آنها چشم بپوشاند چه از چنین کسی اگر چیزی بکسی رسد خیری در آن نباشد و گیرنده برکتی نفعی در آن نه بیند کسیکه از بهترین نفیسهای عالم

بدست آورده یعنی گوهر دانش بر گرامی ترین نفسها یعنی خود بخل کند و آنرا در خود صرف نکند چگونه بجهة خوشنودی و تقرب بخدا و ند که تمامی

اقسام صدقه متوقف بر آنست چیزی بکسی دهد پس لامحاله آن عطا و بخشش از روی اغراض فاسده و دواعی نفسانیه باشد که نشان خدائی

در او نباشد پس داخل شود در آیه شریفه و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه نخورید از انچه برا و نشده بر آن اسم خدا و این

آیه اختصاصی ندارد به ذبیحه که اگر نام خدا و ند بر او خوانده نشد حلال و گرنه حرام ملکه پرتو نهی او تا امثال اینمقام باید صاحب کرامات بارز

رضی الدین علی بن طاوس در کتاب سعد السعود بعد از ذکر آیه مبارکه حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل

به لغیر الله حاصل حرام کرده بر شما مردار و خون و گوشت خوک و ذبیحه که آواز براو بلند شود بغیر اسم خداوند میفرماید از اسرار

قول خدا تعالی و ما اهل به لغیر الله آنکه آنچه ذبح شود برای معاصی خدا و ند برای مجرد لذات که شاغل است از خداوند برای تفاخر

مردم و برای تجارت و برای غیر اینها از آنچه اراده شده با و غیر پروردگار عالم چگونه است حال او آیا ملحق است بایه که حلال کرده یا آیه تحریم و

آنست آیه تحریم همه را فرو گیرد و کمر بجار از کتاب ممه و تبصره ابن بابویه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود صدقه ناجر

است نرسد مگر بفاجری مثل او و ق بالجمله در ضمن آنچه از دانایان دین آموخته هویدا خواهد شد مقدار حاجت بدن بمال و مشروب و ملبوس و مسکن و

و خادم و فراش و توابع اینها از جنس و صنف و مقدار که در حفظ و قوت بمقدار قدرت بر ادای تکالیف واجبه و مستحبه شخص خود و آنچه از دیگران

بر عهده او کند استشد چه میخواهد و چه مقدار کافی است و از کجا باید تحصیل کرد و بچه نحو باید بر بدن انفاق نمود و ثواب صدقه برد و در آیه شریفه قوا

انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة علیها ملئکة غلاظ شداد لا یعصون الله

ما امرهم نگاه دارید تنها و جانهای خود را و اهل خود را از آتشیکه آتش افروز آن مردانند و سنگ و موکلند بر آن ملائکه تندخوی سخت که

نافرمانی نمیکنند خداوند را در آنچه بایشان فرمان دهد اشاره است بتمام آنچه گذشت چه نگاهداری خود تیسیر نشود مگر بعمل کردن بانچه گفتیم و پس

از نفس خود اهل را ذکر فرمودند و در آن اشاره است بکیفیت ترتیب در انفاقات چنانچه در آیه دیگر بتصریح فرمود که یسئلونک ماذا ینفقون

قل ما انفقتم من خیر فللوالدین والاقربین والیتامی والمساکین وابن السبیل وما تفعلوا من خیر فان الله

به علیم میپرسند از تو که چه انفاق کنند بگو آنچه انفاق کنید از مال یا از آنچه نیک باشد چون علم و جاه و اعتبار [illegible] پدر و مادر باید کردن

و خویشانیکه نزدیکتر باشند و بی پدران و درویشان و درماندگان و آنچه بجای آرید از نیکی پس خدای بآن داناست بعضی مفسرین روایت کرده اند که عمرو

ابن الجموح مردی بود مال بسیار داشت از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که چه نفقه کنیم و بر که نفقه کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفته اند مراد

از خیر در اینجا مال است و شیخ ابو الفتوح از عبد الله بن مسعود روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود الید العلیا خیر من الید

السفلی ابدء بمن تعول امک واباک واختک واخاک وادناک فادناک دست [illegible] باشد از دست زیرین و ابتدا

بآنکس کن که عیال تو باشد و مادرت و پدرت و خواهرت و برادرت [illegible] کرده اند مردی بود نزد یک

رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من دیناری دارم گفت برو بر خود [illegible] نفقه کن گفت

دیگری دارم گفت بده بر دو دستهایت نفقه کن گفت دیگری دارم گفت تو دانی هر کجا خواهی صرف کن ق رسول صلی الله علیه و آله گفت صدقه
بر دو دیگر صدقه باشد بر خویشاوندان دو صدقه باشد برای آنکه هم صدقه باشد و هم صلهٔ رحم و از این بیان توان فهمید که اگر عاجز باشد و صدقه
باشد و اگر همسایه باشد چهار شود و اگر عالم باشد پنج شود و هکذا و شاید در این آیه ابتدا کرد و گفت آنچه ترا باشد از فاضل نفقات ابتدا به پدر و مادر
کن آنگه تا آنکه بتو نزدیکتر باشد هرچه قرابتش او نزدیکتر باشد ولایت و اولیتری او را باشد آنگه گفت فاضلتری ماند بر یتیمان برای آنکه بی پدران باشند
و ایشان را کسی نبود که تولای کار ایشان کند و ایشان طفل باشند آنگه گفت مساکین که ایشان چیزی ندارند تا کفاف بدارد آنگه گفت و ابن
السبیل رهگذریکه غریب باشد و پناهی ندارد و در کتاب جعفریات و غیره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسراقه بن مالک بن خثعم
فرمود ای سراقه بن مالک آیا دلالت نکنم ترا بر بهترین صدقه گفت آری پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فرمود بهترین صدقه بر خواهر تو است و
دختر تو که ایشان برگشته اند بسوی تو و نیست بر ایشان کسب کننده غیر تو و ایضا از علی علیه السلام روایت کرده که شخصی عرض کرد یا رسول الله
کدام صدقه بهتر است فرمود بر رحمیکه در نهانی دشمن تو است و ایضا از آنجناب روایت کرده که فرمود بهترین صدقه بر بنده ایست که نزد آقای
بدی باشد و ایضا روایت کرده از آنجناب که گفت یا رسول الله کدام صدقه بهتر است فرمود بر اسیری که چشمش از گرسنگی سیر شده باشد
و ایضا کافی از آنجناب روایت کرده که فرمود هر که خویش خود را صلهٔ رحم کند با حج یا عمره کند خداوند بنویسد برای او دو حج و دو عمره و هم چنین
کسیکه بر دوش گیرد بار برادر خویشی مضاعف میکند خداوند برای او اجر او را و چندان و صدوق در ثواب الاعمال روایت نموده از جناب
صادق علیه السلام سؤال کردند از صدقه دادن بکسانیکه سؤال می کنند بر در خانها یا از ایشان امساک کند و بدهد بخویشاوندان خود فرمود بلکه بفرستد
آن صدقه را بسوی آنکه میان او و آنکس خویشی باشد پس آن اجر را بزرگ میکند و در من فقیه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرمود
صدقه نیست یعنی صحیح و درست نیست یا کامل و با اجر نیست و حال آنکه خویشی پریشان باشد یعنی با وجود فقیر در رحم و اقربا دادن صدقه بدیگران بی
فایده است و شیخ در امالی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود هر که راه رود بسوی خویشاوند خویش بنفس و مال خود بجهة صله
کردن رحم او عطا میکند خداوند باو اجر صد شهید و برای او هر گامی چهل هزار حسنه است و محو شود از او چهل هزار سیئه و بلند شود برای او درجات
مثل آن و چنان خواهد بود که بندگی کرده خدا را صد سال با صبر و طلب ثواب و مضامین اخبار بسیار که حاصل آنها رعایت رشتهٔ نسب و اتصال
رحمی است پس از آن توجه بدیگران تکمیل برد و اتفاق نموده دقائق کتاب و سنت و دانایان باسرار شریعت پوشیده نیست که اتصال رحمی بی اتصال
روحی صورتیست بی روح و جسدیست بی جان و اتصال روحی و پیوستگی قلبی بجهة نور ولایت و ضیاء ایمان درختی است که ریشهٔ آن در زمین و شاخ در برابر آن
در آسمانها اگر هر دو باهم جمع شوند قدر آن بالا شود و لیکن اگر جدا شوند اگر میسر است جمع کند چنانچه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده که
محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری نوشت خدمت امام عصر عجل الله تعالی فرجه که کسی قصد میکند بیرون کردن چیزی از مال خود و دادن آن بمردی از برادران
خود پس می یابد در خویشان خود محتاجی آیا صرف کند آنرا بآنکس که نیت کرده او را و یا بدهد بخویشاوند خود پس جواب رسید که برگرداند از آن بسوی
کسیکه نزدیکتر است باو از جهة مذهب و اگر صاحب ال لقول عالم یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام برده که فرمود قبول نمیکند خداوند صدقه را و حال
آنکه خویشاوندان [illegible] محتاج باشد پس تقسیم کند آنرا میان خویش و آنکه نیت او را کرده بود تا آنکه گرفته باشد فضل را بالتمام و اگر ممکن نشده و مردد
شود در اینکه صدقه [illegible] رعایت مذهب اولی چنانچه تصریح فرموده و اگر علاوه بر آن تاج علم بر سر و جامهٔ تقوی در بر داده بجهة
مقدم [illegible] النفاق [illegible] بجای خاتم الانبیاء و ائمه هدی علیهم السلام که خلفا و جانشین ایشانند در غیبت کبری
علامه [illegible] و ابی جمهور در عوالی اللئالی روایت کرده از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود صدقه [illegible]
است قسمی صدقه در او عوض ده باشد و آن صدقه است بر عامه خداوند میفرماید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر یک حسنه ده برابر

ده باشد آن و قسمی صدقه ده را به هفتاد است و آن صدقه است بر صاحبان بلا چون کور و زمین‌گیر و امثال ایشان و قسمی صدقه به هفتصد است
و آن صدقه است بر خویشاوندان و قسمی صدقه به هفت هزار باشد و آن صدقه است بر علما و قسمی صدقه هفتاد هزار شود و آن صدقه است بر مردگان و
اما خبری که مرحوم سید هاشم توبلی در معالم الزلفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنجناب از جبرئیل سؤال کرد از صدقه پس گفت یا رسول الله
صدقه بر پنج قسم است یکی از آنها به ده و یک قسم به هفتاد و یک قسم به هفتصد و یک قسم به هفتصد هزار و یک قسم به صد هزار پس رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید چیست
تفسیر آنها ای جبرئیل گفت یکی به ده در وقتی است که بوده باشد صدقه بر سایر مردم که بدنشان سالم باشد و یکی به هفتاد در وقتی باشد که مستحق ممکن نباشد کسب
کردن را بسبب مرض و غیره و یکی به هفتصد وقتی است که مستحق از آل رسول علیهم السلام باشد و یکی به هفتصد هزار وقتی است که آن صدقه برای ارحام یا پدر و مادر
باشد و یکی به صد هزار وقتی است صدقه برای طالب علم باشد چه هیچ چیز باشد چه هر لفظی بر او و به آن صدقه قوت میگیرد مر طالب علم و منفعت می‌برند به آن بندگان
خدا پس اعتمادی بآن نیست چه اولاً اگر اعتباری داشت و از مکان معتبری آنرا نقل کرده بود اسم آنرا میبرد چنانچه رسم او است در
تمام تصانیف خود که نام میبرد از کتابیکه از او نقل میکند و آنچه از کتاب سیّما یا پشت کتابها یا جاهای بی اعتبار برداشته اسم آنرا نمیبرد و باعتبار
خود کفایت نماید و این قسم اخبار که یافت شده در کتب آن مرحوم اگر فی الواقع بیابد خبری بگیرد که در کتب معتبره در نزد علما است ماخذی هم ندارد
نیست و الا از درجه اعتبار ساقط و قابل بنا نیست و ثانیاً [illegible] صدقه بآل رسول
را صدقه نام نهادن خلاف اصطلاح ائمه علیهم السلام و اهل شریعت است [illegible] که آن نیز از اقسام صدقه است بر ایشان حال
با کراهتی در اول لکن معهود نشده صدقه گفتن بر آنچه بر ایشان داده میشود بلکه احسان بایشان همیشه در مقابل صدقه ذکر میشود و ثالثاً آنکه در
ترتیب عدد چنانچه معلوم میشود که ترقی داده در عدد است هفت در مراتب عشرات و آحاد و الوف تدریج هفت هزار و هفتاد هزار از میان افتاد
و بجای آن هفتصد هزار ذکر شده و از این نسخه آثار تحریف و تشویش در خبر پیدا است و رابعاً آنکه مقتضای ترقی در مستحقین آن بود که هفتصد هزار آن
صد هزار ذکر شود و در نسخه [illegible] که اصل هفتاد [illegible] هفتصد هزار که [illegible] اصل هفتاد هزار بود و ناسخ عمداً یا سهواً چنین نوشته و دیگری [illegible] لحق
کرده ندیا مراد از طالب علم جمعیان باشند که در صدد تحصیل برآمده هنوز از ثمر آن علم خوشه نچیده و بهره نبرده که بتوان برایشان نام عالم گذاشت
و این لقب شریف را بر ایشان روا داشت [illegible] ذکری از عالم در خبر نشده یا آنکه ذکر [illegible] بعد از ذکر ارحام یا آنکه داخل در ارحام است اشاره ببیند حالی
باشد که علما پدرند چنانچه این احتمال در آیه شریفه میرود که مراد از والدین در وبالوالدین احساناً [illegible]
خصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام باشند و بعد از ایشان علما [illegible] متواتره است که فرمود انا
و علی ابوا هذه الامة و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر آیه وبالوالدین احساناً مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود افضل والدین شما و سزاوارتر ایشان برای شکرگذاری شما محمد است و علی علیهما السلام و علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود شنیدم رسول
خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود من و علی ابوین این امتیم و هر آینه حق ما بر ایشان بزرگتر است از حق پدر و مادر و زادن ایشان بدرستیکه ما نجات
میدهیم ایشانرا اگر اطاعت کردند مارا از آتش بسوی دار قرار و ملحق میکنیم ایشانرا از بندگی با زادگان نیکوکار و فاطمه علیها السلام
فرمود پدرهای این امت محمد است و علی صلوات الله علیهما که راست میکنند کجیهای ایشانرا و نجات میدهند ایشانرا از عذاب الیم اگر اطاعت
کنند ایشانرا و مباح میکنند برایشان نعیم دائم را اگر موافقت نمایند ایشانرا و حسن بن علی علیهما السلام فرمود محمد و علی صلوات الله
علیهما ابوین این امتند پس خوشا حال آنکه حق ایشانرا شناخته [illegible] مطیع ایشان باشد که قرار میدهد خداوند او را از بهترین
ساکنان بهشت خود و نیک بخت میکند او را بکرامات و رضوان خود و حسین بن علی علیه السلام فرمود کسیکه بشناسد حق ابوین خود
را که بهترند محمد و علی صلوات الله علیهما و اطاعت کنند ایشانرا حق اطاعت گفته میشود جای گیر در هر جای بهشت که خواهی و علی بن الحسین

علیهما السلام فرمود اگر ابوان جز این نیست که بزرگ شده حقشان بر فرزندان بجهة احسانشان با اینها پس احسان محمد و علی صلوات الله علیهما با امت اجل و اعظم است پس ایشان سزاوارترند باینکه ابوین ایشان باشند و **محمد** بن علی علیهما السلام فرمود هر که خواهد بداند چگونه است قدر او نزد خدا پس نظر کند که چگونه است قدر بهترین ابوین او نزد او محمد و علی صلی الله علیهما و **جعفر** بن محمد علیهما السلام فرمود کسیکه رعایت کند حق بهترین ابوین خود محمد و علی را صلی الله علیهم ضرر نمیرساند باو آنچه ضایع کرده از حق پدر و مادر تنی خود و سایر بندگان خدا زیرا که ایشان بکوشش خود آنها را راضی میکنند و فرمود **موسی** بن جعفر علیهما السلام بزرگ میشود قدر ثواب نماز بقدر تعظیم نمازگذار بهترین ابوین خود محمد و علی صلوات الله علیهما را و فرمود **علی** بن موسی علیهما السلام آیا مکروه ندارد یکی از شما که او را نفی کنند از پدر و مادر یکه او را زائیده اند یعنی بگویند فرزند آن پدر و مادر نیست گفتند آری قسم بخدا فرمود پس سعی کند که نفی نشود از پدر و مادر یکه دارد که بهترند از پدر و مادر تنی خود و **محمد** بن علی علیهما السلام فرمود چون کسی در محضرش عرض کرد من دوست میدارم محمد و علی صلی الله علیهما و آلهما را اگرچه مرا پاره پاره کنند یا گوشت مرا ببرند با مقراض دست نکشم از آن پس فرمود لابد محمد و علی علیهما السلام از خود بتو دهند آنچه تو خود بایشان دادی بدرستیکه ایشان طلب کنند برای تو در روز قیامت چیزی را که وفا نکند آنچه تو مبذول داشتی آنرا برای ایشان بیکجزو از صد هزار جزو آن و **علی** بن محمد علیهما السلام فرمود کسیکه والدین دینی او محمد و علی صلوات الله علیهما عزیزتر نباشد نزد او از والدین نسبی او پس از جانب خدا و ند نیست آنچه وارد از حلال و حرام و زیادی و کمی از عبادات و غیر آن و **حسن** بن علی علیهما السلام فرمود کسیکه ایثار کند و برگزیند طاعت ابوین دینی خود محمد و علی صلوات الله علیهما را بر طاعت ابوین نسبی خود خداوند میفرماید [illegible] ... [illegible] چنانچه شرافت دادی نفس خود را باینکه برگزیدی حب ایشان را بر حب ابوین نسبی خود و ... [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود در آیه شریفه أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ والدینی را که واجب نموده خداوند بر ایشان شکر را او الدینی است که زائیدند علم را و میراث گذاشتند حکمت را و امر کرده خداوند بطاعت ایشان آنگاه خداوند فرموده إِلَيَّ الْمَصِيرُ ... [illegible] ... کیفیت رجوع ... والدان ... وَإِنْ جَاهَدَاكَ ... اینکه متولد شود از ایشان علم و حکمت و آنچه میراث گذارند ... حق ایشان بر مردم ... [illegible] ... حیات جسمانی چون در حیات جسمانیست بیرون ... [illegible] ... [illegible] ... علیهم السلام ... [illegible] و الدروحانی بملاحظه تولید اصل علم و حکمت که حق آنها در هر کجا پیدا شود و اصل ... ایشان ... بیرون آمده از آن خانواده عظیم القدر و الشان و نظر به بودن تام و کامل آنها در نزد احدی غیر ایشان منافاتی ندارد ... آباء روحانی چه ایشان گرفتند آنچه از آنجا نواده بیرون آمد هر علم و حکمتی که از ایشان متولد شد ... و نوشتن میراث گذاشتند پس آنچه سبب شد برای نامیدن حجج علیهم السلام بوالدان سبب است برای نامیدن ایشان ... آن چنانچه در خبر کافی فرمود آنچه از آداب و احترامات و تعظیم که در شرع مقرر فرمودند برای والدین و در نکردن جمله از آنها ثابت شده حقوق برای اولاد اعلی و اکمل آن باید برای علما باشد و در فقه الرضا علیه السلام مذکور است که فرمود معلم خیر دین ... واجب است برای او آنچه واجب است برای پدر پس بشناسید حق او را بمقدار زیادتی حق عالم بجهت احیا نمودن نفس و نجات دادن از مهالک و عذاب ابدی بر حق والد جسمانی توقیر و بر و احسان نیز باید زیاد شود مگر اینکه جمع شود در این و الد آنچه در آنست پس دارا شود هر دو حق را چنانچه در مصباح است که حضرت صادق علیه السلام فرمود نیکی کردن به پدر و مادر از حسن معرفت بنده است بخدای تعالی زیرا که نیست عبادتی سریعتر در رساندن صاحبش

خوشنودی خداوند از نیکی کردن بوالدین که مؤمن باشند بجهت رضای خدا زیرا که حق والدین مشتق است از حق خدا تعالی و در حق آنها که
باشند بر منهاج دین و سنت و منع نکنند فرزند را از اطاعت خدا بسوی خدمت خود شان و معصیت خدا و از یقین بسوی شک و از زهد بسوی
دنیا دعوت نخواهند ایشان را بخلاف آن یعنی بسوی معصیت و شک و دنیا که اگر چنین کنند پس معصیت ایشان اطاعت است و طاعت ایشان معصیت
و تفصیل احترامات وارده برای علما را در فصل سیم از باب چهارم ذکر نموده ایم و هم چنین در باب پنجم ثابت کردیم که مضمون آیه مبارکه که خداوند تعالی بعد
ذکر آیات بسیاری در فضل انفاق و شروط و آداب و مبطلات آن در آخر سوره بقره در مقام ذکر انفاق بیان فرمود که للفقراء الذین احصروا
فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف لا یسئلون الناس الحافا آنکه
صدقات و انفاقات برای فقرائی است که محبوسند در طاعت خدا و نمیتوانند سیر کنند در زمین بجهت تحصیل معاش بسبب اشتغال بطاعت
و نادان بحال ایشان پندارد ایشان را بی نیاز بجهت نگاه داشتن خود را از سؤال منطبق است بر معشر اهل علم و طلاب دین و هر صنفی غیر ایشان که
فاقد باشند یکی از آن شروط را که در آیه است و در کتاب ثواب الاعمال شیخ جعفر بن احمد قمی معاصر صدوق از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام
روایت کرده که فرمود بالای هر صدقه صدقه ایست یعنی در فضل و صدقه بر فقرای مؤمنین از همه بهتر است و ظاهرا مراد از مؤمن در اینجا غیر عالم
عامل نباشد و ابن شهر آشوب در مناقب خود روایت کرده که عبد الرحمن سلمی تعلیم کرد فرزند امام حسین علیه السلام را سوره الحمد چون طفل
خواند سوره را نزد آنحضرت عطا فرمود بعبد الرحمن هزار اشرفی و هزار حله و پر کرد دهن او را از در پس بعضی در این عطا سخن گفتند فرمود کجا وفا
میکند با آنچه او کرده یعنی بحق تعلیم او و اگر این مقدار را فانکرده بحق تعلیم سوره الحمد پس اگر عالمی باشد که بیاموزد معارف و اخلاق و شرایع را به
علوم قرآنست تمام دنیا و ما فیها عشری از حق او را و شاید بعد از این زیاده این توضیح شود و باقی ماند شرح اجمالی از حال تتمه طبقات آنکه

در بیان صدقه دادن برای اموات

برایشان بایست انفاق نمود **اول** اموات که از جمیع احیاء فقیرترند و محتاج ترند و گذشت که صدقه بر ایشان بازاء یکی از هفتاد هزار و هفت و قطب
راوندی در کتاب لب اللباب خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود فراموش نکنید مردگان خود را در قبرستان خود و
مردگان شما امیدوارند احسان شما را و مردگان شما محبوسند شوق دارند که دریابند نیکوئی شما و ایشان را توانائی نیست هدیه بفرستید بسوی مردگان
خود صدقه و دعا و شیخ فرمود که امیر خراسان را در خواب دیدند میگفت بفرستید برای من آنچه را که می اندازید برای سگان خود که من محتاجم
بآن و شیخ ورام در کتاب تنبیه الخواطر روایت کرده از آنجناب که فرمود چون صدقه دهد مرد بنیابت مرده امر میکند خداوند جبرئیل
را که ببرد آنرا با خود بسوی قبر او و همراه هفتاد هزار ملک را که در دست هر ملکی طبقی است پس می برند بسوی قبر او و میگویند السلام علیک یا ولی الله این
هدیه فلان پسر فلان است بسوی تو پس درخشان میشود قبر او و عطا میکند خداوند باو هزار شهر در بهشت و تزویج میکند باو هزار حور و میپوشانند
باو هزار حله و بر میآورد برای او هزار حاجت و صدوق در فقیه از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود
بدرستیکه مرده خورسند میشود برحمت فرستادن برای او و استغفار برای او چنانچه خوشحال میشود زنده بهدیه که بسوی او میفرستند و
فرمود که داخل میشود در قبر میت نماز و روزه و حج و صدقه و نیکی و دعا و نوشته میشود اجر او برای آنکه بجا آورده و برای میت و فرمود
هر آینه که کار میکند از جانب میت کار شایسته را و دو چندان میکند خداوند برای او اجر آنرا و نفع میدهد خداوند بآن میت را و تحقیق
نماند که انفاق میت بر چند قسم است **اول** آنکه خیر چون از منفق بمیت او میرسد و آن نیابت است چون دعا و استغفار و نماز و
زیارت و حج که بجا آورد و صدوق در کتاب جعفریات از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود فرستاده اند بسوی میت هدیه
و داده نشده تحفه بهتر از استغفار و در کتاب درست بن ابی منصور از اسحاق بن عمار روایت کرده که گفت گفتم بحضرت کاظم علیه السلام
دعا نفع میدهد میت را فرمود آری حتی آنکه او در تنگی است پس وسعت میدهند باو و خشنود بست پس خوشنود میشود از او گفتم میت دانا

با آله دعا برای او میکند فرمود آری **فصل** سید علی بن طاوس در فلاح السائل از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود
نمیگذرد بر مرده ساعتی سخت‌تر از شب اول پس رحم کنید مردگان خود را بصدقه اگر نیابید پس یکی از شما دو رکعت نماز بگذارد و بخواند در رکعت
اول سوره فاتحه یکمرتبه و قل هو الله احد دو مرتبه و در رکعت دوم فاتحه یکمرتبه و سوره الهیکم التکاثر ده مرتبه چون سلام گفت بگوید اللهم صل
علی محمد وآل محمد وابعث ثوابها الی قبر ذلک المیت فلان بن فلان یعنی بجای لفظ ذلک المیت اسم مرده و پدرش را بگوید پس می
فرستد خداوند از همان ساعت هزار ملک بسوی قبر او با هر ملکی جامه و حله‌ایست و فراخ میکند خداوند قبر او را بعد از تنگی تا روز قیامت و میدهد بنماز
گذار بعدد آنچه آفتاب بر او میتابد حسنات و بلند میکند برای او چهل درجه **و کفعمی** و اواخر مجلد هیجدهم بحار از انجناب روایت کرده که فرمود
هرگاه مرده خود را دفن کردید و از دفن او فارغ شدید پس بایستد وارث او یا خویش او یا صدیق او بپهلوی قبر و دو رکعت نماز بگذارد در
رکعت اول فاتحه یکمرتبه و معوذتین یکمرتبه و صفت رکعت دوم از اصل خبر ساقط شده و در رکوع کند و در سجود خود سبحان من تعزّز بالقدرة
و قهر عباده بالموت پس سلام بگوید و برگردد بسوی قبر و بگوید ای فلان پسر فلانه این نماز برای تو است و اصحاب تو پس بدرستیکه برمیدارد
خداوند از او عذاب قبر او و تنگی او را و اگر سؤال کند پروردگار خود را که بیامرزد مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را زنده و مرده ایشان
اجابت میکند خداوند دعای او را درباره ایشان و خداوند میگوید بصاحب او یعنی آن میت ای فلان پسر فلان چشمت روشن باد که آمرزید خدا
عزوجل تو را و عطا میکند خداوند آن نمازگذار را بهر حرفی هزار حسنه و محو میکند هزار سیئه پس چون روز قیامت شود برانگیزند خداوند صفی از
ملائکه را که مشایعت کنند او را تا در بهشت پس چون داخل بهشت شد استقبال می‌کنند او را هزار هزار ملک با هر ملکی است طبقی از نور پوشیده
شده بمندیلی از استبرق و در دست هر ملک کوزه‌ایست از نور که در او است آب سلسبیل پس میخورد از آن طبق و مینوشد از آن آب خوشنودی خداوند
بزرگتر است یعنی لقیض آن خواهد رسید و از این قسم اعمال برای اموات خصوص اداء دین و اولاد بسیار است **قسم دویم** آنکه بجهت میت و به نیابت
او چیزی بکسی دهد و کاری و خدمتی بدیگری کند یا کسی را امر بکاری برای میت وادارد که در این خیر رساندن بمیت چیزی بدیگری رسد و مؤمنی حظی
از او ببیند پس از یک صدقه دو کس منتفع شود پس مستحق دو اجر باشد و اگر آن واسطه عالم و رحم و عاجز و همسایه باشد البته اجر او چندین ضعف شود
چنانچه در اخبار سابقه اشاره باین نکته شده بود **و در** کتاب هدایه حسین بن حمدان مرویست که حضرت امام علی نقی علیه السلام بمتوکل فرمود که
والد امیرالمؤمنین علیه السلام حج میکند برای پدر و مادر خود و پدر رسول خدا صلی الله علیه وآله و مادر او تا از دنیا رفت و وصیت کرد بامام
حسن و امام حسین علیهما السلام که این کار را بکنند و هر امامی از ما چنین میکند تا خداوند ظاهر کند امر خود را **و در** دعائم الاسلام مرویست
از جناب صادق علیه السلام که امام حسن و امام حسین علیهما السلام همیشه زکوة فطره امیرالمؤمنین علیه السلام میدادند تا از دنیا رفتند و حضرت سجاد از
جانب امام حسین علیه السلام زکوة فطره میداد تا وفات کرد و امام محمد باقر زکوة فطره علی بن الحسین علیهم السلام را میداد تا بعالم جاودانی شتافت و جناب
صادق علیه السلام فرمود که من زکوة فطره از جانب پدرم میدهم **و قطب** راوندی در کتاب لب اللباب روایت کرده که مردگان میآیند در هر شب جمعه از
ماه رمضان پس می‌ایستند پس فریاد میکنند هر یک از ایشان با آواز حزین گریان که ای اهل من ای فرزندان من ای خویشان من مهربانی کنید با ما بچیزی خدا
رحمت کند شما را ما را یاد آرید فراموش مکنید ما را رحم کنید بر ما در غربت ما پس بدرستیکه ما ماندیم در زندان تنگی و اندوه درازی و غمی و سختی پس رحم
کنید بر ما و بخل مکنید بدعا و صدقه برای ما شاید خداوند رحم کند ما را پیش از آنکه شما مانند ما شوید ای دریغ که ما توانا بودیم مانند شما ای بندگان خدا بشنوید سخن
ما را و فراموش مکنید ما را بدرستیکه این زیادتیهای معاش که در دست شما است در دست ما بود و ما صرف نکردیم آنها را در راه خدا و منع کردیم حق را پس گردید
آنها وبال برای ما و منفعت برای دیگران پس مهربانی کنید با ما بیک درهم یا قرص نانی یا پاره از چیزی پس فریاد میکنند چه نزدیک است که گریه کنید بر نفسهای
خود و نفع ندهد چنانچه ما گریه میکنیم و نفع نمیدهد ما را پس کوشش کنید پیش از آنکه مثل ما شوید **و در** جامع الاخبار مرویست از بعضی صحابه که رسول خدا صلی الله علیه

... رسید برای مردگان خود پس گفتیم یا رسول الله چیست هدیه مردگان فرمود صدقه و دعا و فرمود ارواح مؤمنین
با سمان دنیا مقابل خانها و منزلهای خود و فریاد میکنند هر یک از ایشان با واز حزین با گریه ای اهل من و اولاد من و
پدر من و مادر من و خویشان من مهربانی کنید بر ما با آنچه بود در دست ما و عذاب و حساب او بر ما است و نفعش برای غیر ما و هر یک فریاد
میکنند خویشان خود را که مهربانی کنید بر ما بدرهمی یا بقرص نانی یا بجامه که خداوند بپوشاند شما را از جامهای بهشت پس گریست رسول خدا
صلی الله علیه و آله و گریه کردیم ما و آنجناب از زیادی گریستن قدرت بر سخن گفتن نداشت پس فرمود اینها برادران دینی شمایند که خاک پوسیده
شدند بعد از سرور و نعمت پس ندا میکنند بعذاب و هلاکت بر جانهای خود و میگویند وای بر ما اگر انفاق میکردیم آنچه را که در دست ما بود
در طاعت و رضای خداوند محتاج نبودیم بسوی شما پس برمیگردند با حسرت و پشیمانی و فریاد میکنند زود بفرستید صدقه مردگان را **و ایضا**
از آنجناب روایت کرده که فرمود هر صدقه که برای مرده داده میشود پس میگیرد آنرا ملکی در طبقی از نور که درخشندگی آن میرسد بهفت آسمان پس
می ایستد بر لب قبر پس فریاد میکند السلام علیکم یا اهل القبور اهل شما فرستادند این هدیه را بسوی شما پس آنرا میگیرد و داخل در قبر خود میکند و بآن
خوابگاهش فراخ میشود پس فرمود آگاه باشید هر کس مهربانی کند مرده را بصدقه پس برای او است نزد خداوند از اجر مانند احد و بیاید در روز
قیامت در سایه عرش خدا روزیکه نیست سایه جز سایه عرش خداوند و مرده نجات می یابد باین صدقه **قسم ششم** آنکه میت را نجات دهد
از عذابیکه مهیا شده برای او بجهت اشتغال ذمه اش بحقوق خداوندی چون خمس و زکوة و کفارات و نذورات و حقوق عباد از مظالم و دیون و بازاء
آنها مالی نگذاشته یا اگر گذاشته وارث اهلی ندارد که بر او رحم کنند و او را در قبر آسوده نمایند **شیخ** کلینی و صدوق از حسن بن خنیس روایت
کرده که گفت گفتم بحضرت صادق علیه السلام که عبد الرحمن سیابه را دینی است بر مردیکه مرده و با او سخن گفتیم که او را حلال کند راضی نمیشود پس
فرمود وای بر او نمیداند که برای او بهر درهمی ده درهم است و اگر حلال نکرد نیست برای او جز بدل درهم درهمی **و ایضا** از شعبه روایت کرده که
محمد بن بشیر داخل شد بر آنجناب و خواهش کرد با شهاب سخن فرماید که او را تخفیف دهد تا موسم حج تمام شود و شهاب از او هزار اشرفی طلب داشت
پس او را طلب فرمود و آمد پس باو فرمود میدانی حال محمد بن بشیر و دوستی او بما و ذکر کرده که تو از او هزار اشرفی میخواهی و آنرا صرف در شکم و فرج نکرده
از مردم طلب دارد و سوخته و در کسب تجارت کرده من دوست دارم که تو او را حلال کنی و فرمود شاید تو از آن کسانیکه گمان میکنند که از حسنات
او گرفته میشود و بتو داده میشود عرض کرد چنین در دست ما است پس حضرت فرمود خداوند کریم تر و عادل تر است از اینکه متقرب شود بسوی او بنده
پس برخیزد در شب سرد بجهت عبادت و روزه بگیرد در روز گرم و طواف کند با بخانه انگاه بگیرد اینها را از او و بدهد بتو و لیکن خداوند صاحب فضل
است مکافات میکند مؤمن را پس عرض کرد او را حلال کردم **قسم هفتم** ستر کردن عیوب ظاهری و باطنی میت و ذکر نکردن او در جائی مگر بخوبی
زیاده از آنچه رعایت میکرد و باید کرد در حال حیات او و امثال آن **شیخ** کلینی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود هر کس مرده را
غسل دهد و اداء امانت نماید در باره او آمرزیده میشود راوی گفت چگونه اداء امانت کند در او فرمود خبر ندهد بآنچه می بیند از معایب او **صدوق**
از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر که غسل دهد مرده را پس ستر کند و کتمان نماید بیرون میرود از گناه مثل روزیکه مادرش او را زائیده
و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر کس مرده را غسل دهد پس در آن اداء امانت نماید برای او است بعدد هر موئی آزاد کردن
بنده و بلند کنند برای او صد درجه کسی گفت یا رسول الله چگونه اداء کند در او امانت را فرمود بپوشاند عورت او را و بپوشاند عیبهای او را و اگر نپوشاند
عورت و معایب او را اجر او حبط شود و منکشف گردد ... در دنیا و آخرت **شیخ** ... روایت کرده که فرمود برای مؤمن ...
هفت حق واجب است از جانب خدای عز و جل تا اینکه فرمود ... جشم ...
بیلانی در تمام یا بعضی از اعضا که مانع صاحبش از تحصیل قوت و مرمت معاش ... صدقه ... باز و یک ... دهند ...

سبب عقوق است و خوردن مال یتیم ... و در تفسیر امام علیه السلام ... و در ثواب الاعمال از جناب صادق علیه
السلام مرویست که هر که ... روایت کرده ... و در عدة از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که هر که
... حاجتی از حاجتهای ... بر آورد ... حاجت ... خداوند ... الفاقه ...
آتش ... و برای او ... حاجت از حاجتهای ... رحمتهای خداوندی ... **طائفه سیم**
همسایگانند چنانچه خدا فرموده **واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا وبذی القربی والیتامی**
والمساکین والجار ذی القربی والجار الجنب والصاحب بالجنب وابن السبیل وما ملکت ایمانکم یعنی بپرستید
خدا را و هیچ چیز را با او شریک مگردانید و احسان کنید به والدین و خویشان و یتیمان و بیچارگان و همسایه صاحب خویشی و همسایه بیگانه و همسایه متصل
یا رفیق سفر یا ملازم همنشین و غلامان و کنیزان ... صاحب بالجنب همسایه متصل باشد ... اضافه محل الفاق ... همسایه
در این اختصاص که خداوند استیعاب فرماید اقسام آن را که احسان ... همه آنها شود ... و مقابل ... اضافه باشد و در اخبار ... اهتمام
بارهٔ آنها شده که از عهدهٔ ... بیرون نخواهد آمد حتی آنکه ... حق او ... از عذاب دوزخ ... چنانچه در ثواب الاعمال از جناب کاظم
علیه السلام مرویست که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود که او را همسایه بود کافر و مهربانی و مدارات میکرد با مؤمن و احسان میکرد با او چون کافر مرد خدا
خانه بنا کرد در آتش از گل ... او را حفظ میکرد از حرارت آن و روزی او را میآوردند از جای دیگر و با او گفتند که این بجهت آن چیزی بود که داخل میکردی
بر همسایه مؤمن خود فلان پسر فلان از رفق و مدارا ... با او از نیکی ... و در تفسیر شیخ ابو الفتوح مرویست که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود مؤمن نباشد آنکه همسایه از شر او ایمن نبود و هر کس که او را در سرای بسته باید داشتن که ایمن نباشد از همسایه بر اهل و مالش همسایه مؤمن نباشد
گفتند یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چیست گفت آنکه اگر ترا بخواند اجابت کنی و اگر درویش باشد او را دستگیری کنی و اگر قرض خواهد بدهی و اگر
خیری رسد او را تهنیت کنی و اگر مصیبتی رسد تعزیتش کنی و اگر بمیرد بجنازه‌اش حاضر آئی و دیوار از بالای سرای او بر نیاوری تا باد از و منع کنند
و او را نرنجانی به بوی مطبوخات که ترا بود مگر او را نصیب کنی تا هر چه خوری موجب صحت و سلامتی تو و فرزندان تو شود و اگر بیمار شود بعیادت او
شوی و اگر میوه خوری او را از آن نصیب کنی و اگر نکنی پنهان داری او را و رها نکنی تا کودکان تو چیزی از آن بدر برند که کودکان او ببینند
پس ایشان را آرزو آید آنگاه گفت همسایگان سه اند یکی آنکه سه حق دارد و یکی دو حق دارد و یکی یک حق دارد اما آنکه سه حق دارد همسایه باشد مسلمان
خویشاوند حق همسایگی دارد و حق اسلام و حق خویشی و آنکه دو حق دارد همسایه مسلمان باشد حق اسلام و جوار دارد و آنکه یک حق دارد همسایه باشد اما
مشرک که حق همسایگی دارد و بس و **شیخ** کلینی روایت کرده از آنجناب که فرمود ایمان نیاورده بمن کسیکه شب را بسر برد بسیری و همسایه او گرسنه
باشد و فرمود نیست اهل قریه که در او گرسنه شب را بسر آرد و خداوند نظر کند بسوی ایشان روز قیامت و **عیاشی** از جناب صادق علیه
السلام روایت کرده که فرمود چون جدائی میان یعقوب و یوسف افتاد یعقوب ندا کرد ای پروردگار من آیا رحم نمیکنی چشم مرا بردی و پسر مرا بردی پس خدا وحی
نمود بسوی او که اگر من آنها را میرانده باشم هر آینه زنده میکنم ایشان را برای تو تا جمع کنم میان تو و ایشان ولیکن بخاطر داری گوسفندی را
که کشتی و او را بریان کردی و خوردی و فلان در پهلوی تو روزه داشت و از آن چیزی با و نرساندی و در روایت دیگر فرمود پس از آن منادی
یعقوب ندا میکرد ... از منزلش تا یک فرسخ که آگاه باشید هر که ... پس باید بسوی یعقوب و چون پیشین میشد منادی ندا میکرد هر که شام
میخواهد باید بسوی یعقوب و در **امالی صدوق** مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که ضایع کند حق همسایه را پس
نیست از ما و پیوسته جبرئیل وصیت میکند بهمسایه تا آنکه گمان کردم که او را از ارث بران میکند یعنی حقی بجهت ایشان در مال میت قرار میدهد
و در کتاب ... و شیخ کلینی مرویست از آن جناب که فرمود حرمت همسایه بر همسایه مثل حرمت مادر است ...

در بیان حق همسایه

از حضرت رسالت و فیه فرمود بهترین همسایگان نزد خداوند بهترین ایشانند برای همسایه خود و فی حدیث دیگر از آن حضرت منقول است
رسول الله پرسیدم که همسایه نیک کدام یک از ایشان سخت تر حقی دارند فرمود بسوی آنکه در او بسوی تو نزدیکتر است و حق
او بر تو واجب تر باشد پس اگر در این هر دو مساوی شدند پس بسوی دیگری که مجاورت نیکو تر باشد و فیه فرمود هرکس ایمان آورده
روز باز پسین باید گرامی کند همسایه خود را و فیه آنکه ایمن نباشد همسایه اش از بلاها و شرهای او
که بات آن همسایه و فیه فرمود هرکه ببندد در خانه خود را بجهت ترسیدن از همسایه بر اهل و مال خود پس همسایه او مؤمن نیست پس گفتند یا
رسول الله حق همسایه بر همسایه چیست فرمود از پست ترین حقهای او بر همسایه آنکه اگر قرض بخواهد قرضش دهد و اگر استعانت کند بفریادش برسد
و اگر از او عاریه بخواهد باو عاریه بدهد و اگر محتاج شود با احسانش کند و اگر او را بخواند اجابت کند و اگر مریض شود عیادتش کند و اگر
بمیرد تشییع کند جنازه اش را و اگر باو چیزی رسد خورسند شود و براو رشک نبرد و اگر باو مصیبتی رسد بجهت حزن او محزون شود و بلند نشود براو
بنای مسکن خود پس او را اذیت کند بطرف شدن براو و گرفتن منافذ باد را از او و اگر بخانه خود چیز تازه آورد برای او از آن بفرستد و اگر نفرستد
کم قدری از او پنهان باید که پنهان دارد و از عیالش اگر نفس بخیل دارد آنگاه فرمود بشنوید آنچه را میگویم شما را ادا نمیکند حق همسایه را
مگر اندکی از آنها که خداوند رحم کرده بر ایشان و بتحقیق که خداوند وصیت کرده مرا بهمسایه تا آنکه گمان کردم برای او از میراث قرار میدهد و آنگاه
فرمود بدانید که همسایه مثل رحم اند تا آخر آنچه گذشت تقریبا بروایت شیخ ابوالفتوح و در نهج البلاغه است که امیرالمؤمنین علیه السلام در وقت
وفات فرمود بترسید از خدا بترسید از خدا در همسایگان خود زیرا که آن وصیت پیغمبر شماست که پیوسته وصیت میکرد بآن تا اینکه گمان کردیم آن
حضرت ایشان را از میراث خواهد داد و شیخ ابوالفتوح روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرکس که همسایه را بیازارد مرا
آزرده باشد و هرکه مرا آزارد خدا را آزارده و هرکه با همسایگان کارزار کند با من کارزار کرده باشد و در کافی و ثواب الاعمال مرویست از حضرت
صادق علیه السلام که هرکه طلب کند دنیا را بجهت استغناء از مردم و مهربانی کردن بر همسایه ملاقات میکند خدا را در حالی که روی او مانند ماه
در شب چهارده و در لب لباب قطب راوندی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هرکه دوست دارد که عمرش زیاده و روزیش زیاده
تر باشد پس باید که صله رحم کند و احسان کند بهمسایه خود و فیه فرمود کسیکه بمیرد و او را سه همسایه باشد که همه از او راضی باشند
آمرزیده خواهد شد و فیه فرمود حرمت همسایه بر همسایه مثل حرمت مادر او است و فیه فرمود کسیکه اذیت کند همسایه خود را بوی بهشت را نشنود و
خود و پس نیست از ما و فیه فرمود هرکس خیانت کند همسایه خود را بیک وجب از زمین طوقی میکند آنرا خدا در گردن او در قیامت تا زمین هفتم تا اینکه داخل
دوزخ شود و فیه فرمود کسیکه منع کند ما یحتاج را از همسایه اش آنگاه که محتاج شود بآن منع میکند خدا فضل خود را از او در روز قیامت و قطب
علیه الرحمه در تفسیر آیه گذشته بعد از ذکر اخبار گفته که خداوند ابتدا فرمود در این آیه بذکر حق والدین و ختم فرمود بذکر حق مملوک و خلافی نیست در وجوب
این دو حق تا اینکه دانسته شود که آنچه در بین این دو حق ذکر شده واجب است و در کتاب تحف العقول مرویست از جناب سجاد علیه السلام
که فرمود اما حق همسایه پس حفظ او است در نبودنش و اکرام او در حضورش و یاری و اعانتش در هر دو حالت و نباشی در طلب عیبهای او و جستجو مکن از بدیهای
او تا آنکه بشناسی آنها را پس اگر شناختی آن بدیها را از او بدون قصد در جستجو و تحصیل آن باید بوده باشی برای آنچه دانستی پرده پوشنده
دیگر بیننا در تفحص او فرو روی در خاطرش نرسد باو بجهت مخفی بودن آن براو و گوش فرا نداری براو در حکایتیکه دانا نیست بجو و ... او را در بلا
و رشک نبری براو چون نعمتی باو رسد و در گذری از لغزش او و بپوشانی ذلتهای او را و نگاه داری خود را از او و اگر او با تو جهالت کند پرده دری نکنی از
اینکه بوده باشی متعادل او و برگردانی از او زبان شماتت کننده را و معاشرت کنی با او معاشرت کریمانه و در کافی مرویست از عمرو بن عکرمه
که گفت داخل شدم بر جناب صادق علیه السلام پس گفتم که مرا همسایه ایست که اذیت میکند مرا فرمود رحم کن او را گفتم خدا رحم نکند او را پس روی

خود را بر کسی ... که من دانستم که آنکه آزارم میکند آن جناب را پس گفتم خدا تو را ... از این چنین میکند و اذیت میرساند مرا حضرت بعد از گفتن او
چیزی فرمود و ... از انصار آمد خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله و گفت خانه خریدم در محله بنی فلان و نزدیکترین همسایه با من کسی است امید ندارم
خیر او را و ایمن نیستم از شر او پس امر فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله علی علیه السلام و سلمان و ابوذر و یکی دیگر را که فراموش کردم و گمان میکنم
مقداد باشد پس امر فرمود ایشان را که ندا کنند در مسجد باواز بلند که نیست ایمان برای کسی که ایمن نیست همسایه او از ظلم و شر او پس سه مرتبه فریاد
کردند آنگاه امر فرمود که ندا کنند که هر چهل خانه همسایه اند از پیش روی و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ و در کافی مرویست و در آنجا از آن
جناب که فرمود مکارم یعنی اعمال و اخلاق کریمه ده چیز است و یکی از آنها تذمم جار یعنی دور کردن از خود مذمت مردم را و محافظت کردن همسایه به
اینکه دفع کند ضرر را از او بجهت ملامت مردم و در اخبار بسیار رسیده که حسن مجاورت و نیکی با همسایگان روزی را زیاد میکند و بعمرها افزاید
و باعث آبادی آن دیار است و فرمود از ما نیست کسیکه نیکو مجاورت نمیکند با همسایه خود و فرمودند نیکی مجاورت نه همان اذیت نکردن همسایه است
بلکه صبر بر اذیتهای او و مخفی نماند که این همه اهتمام و تاکید که در رعایت حق همسایه فرمودند چندان غریب نباشد بلکه با تامل در چیزهائیکه از آنها بهم
معلوم میشود که هرچه نیکی کنند و وفا کنند و باز برتری آنها را باشد هر چند همسایه کافر یا مشرکی باشد که در مدت همسایگی هرگز مالی از وی باو نرسیده بلکه هر چند
گاهی مالی خود یا یا مراد یا بسبب او از او برده یا تلف شده چه کمتر چیزیکه از همسایگان بانسان رسد قوت او است بجهت آن مجاورت و محفوظ بودن
از شر بسیاری از حیوانات و دزدان مال و جان و عرض او و سکونت نفس وی از اضطراب او از تصور تطرق آن مفاسد در حال ابتلای بوحشت تنهائی
چنانچه اگر خانه یا خیمه در بیابان که در اطرافش کسی نباشد و او را مال و عیالی باشد هرگز نفس او آسوده نباشد و پیوسته مترقب رسیدن بلائی
باشد پس اگر در آنحال کافر بخیل بدخلق و بدکردار در همسایگی او منزل گیرد از وحشت و خوف نجات یابد و از شر بسیاری از حیوان و از هر انسان
آسوده شود و اگر اندکی از مال با حسب یا باکراه و ستم بآنکافر دهد در عوض آن حفظ عرض و جان و مالی که از وجود او پیدا شده چیزی نباشد پس حق
بزرگ پیدا کند و اگر کسی باشد که بجهت بزرگی دینی یا دنیوی او فوقی گیرد که تواند جور ظالمان و تعدی حاکمان از خود بردارد و حقی دیگر پیدا شود
و اگر کسی باشد که در دفع مضار و جلب منافع که عام باشد همسایه را با خود شریک کند و برای ایشان آن کند که خود بدست آورد و پیا بسوی آن
میرفتند حق بالا گیرد و اگر در ملاذ دنیا از ماکول و ملبوس و مشروب و امثال آن همسایه را فراموش نکند تا تواند آنها را بر خود مقدم دارد یا با خود
شریک کند یا خیر از آنها با ایشان رساند حق عظیم شود و اگر در رای و تدبیر و کیاست دینی و فطانت دنیوی چنان باشد که در توجه هر شدائد
مصائب دوای درد و تریاق زهر و آسوده کننده خاطر و سپر بلا و ملاذ و ملجأ او باشد بر آن حق فزاید و اگر کار او بالا گیرد و بقوت ایمان و دعا
مکر کاهنان و شیاطین را از همسایه خود دور کند و بسبب او آنها را از و معقول کنند و ... او در گذرند و از آن الطاف خفیه ربانیه که باو رسد
همسایه اش بهره یابد در اینحال مقام آن همسایه مقام روح و جان شود که هرچه باو کند بخود کرده و غیری نیست تا ملاحظه حق و اداء آن شود چنانچه در
طبقات دیگر گاهی بمنزله چشم و گاهی بجای دست و گاهی بعوض پا و پست تر از همه آنکه بمنزله احشاء و امعاء باشد که کثافت و شرور را از انسان بردارد پس
چیزیکه باید رعایت شود پوشاندن او باشد از آنچه او را ضرر رساند چنانچه با احشاء کنند و در عدة الداعی در ذکر ثواب دعا و بیت المعمور که اول
آن اینست یا من اظهر الجمیل وستر القبیح از رسول خدا صلی الله علیه وآله خبری نقل کرده و در آنجا میفرماید که خدا و ندا میکند پدر و مادر
برادر و خواهر و اهل و فرزند و همسایگان او را از آتش جهنم و در امالی شیخ طوسی مرویست از آنجناب که فرمود با ابوذر ای ابوذر بدرستیکه خداوند
اصلاح میکند بسبب صلاح و نیکی بنده فرزند او را و فرزند فرزندش را و حرمت او را رعایت میفرماید در اهل خانهای او و در خانهای همسایگان او
مادامیکه در میان ایشانست که بلاها را از ایشان رفع میفرماید و عذاب خود را بر ایشان نازل نمیکند و در مصباح الدعوات در شرح دعائیکه
اول آن این است اللهم انی اسئلک یا من احتجب بشعاع نوره عن نواظر خلقه الخ از آنجناب روایت کرده که

در بیان رعایت حق همسایه

فرمود حق آمرزد خداوند مر خواننده‌گان او را و اهل بیت و همسایگان ایشان و کسیکه در جوار ایشان است و اهل بلد ایشان و فی فلاح السائل
در روایت از جناب صادق علیه السلام که هر کس بخواند یازده مرتبه قل هو الله احد در وقت خواب آمرزیده میشود گناهش و شفیع میکند او را در
همسایه گانش و فی ثواب الاعمال از آنجناب روایت کرده در ثواب همین عمل که محفوظ میماند خانه اش و خانه‌های [illegible] او و فی مجمع البیان
در فضل آیة الکرسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر کس بخواند آنرا در وقت خواب خدا تعالی او را ایمن [illegible] بر نفس خود و خانه همسایه
و همسایه همسایه و فی تفسیر شیخ ابو الفتوح چنین نقل کرده بر نفس خود و خانه خود و خانه چند همسایه که پیرامن او باشد و فی الکافی در روایت از
جناب صادق علیه السلام که فرمود هر کس کوشش کند در حاجت برادر مسلم خود محض رضای خدا بنویسد و واجب کرداند برای او هزار هزار حسنه که
بیامرزد در آن حسنات خویشان و آشنایان و همسایگان و برادران او را و از این رقم در ادعیه و اوراد و اذکار و قرائت آیات بسیار است و
کدام نعمت از این بزرگتر که انسان عاصی در بستر راحت خود شب آسوده بخوابد و از برکت دعا و تلاوت قرآن همسایه گناهش آمرزیده و جان و مال
و عیالش از شر همه سوانح محفوظ باشد بلکه وارد شده که چون مؤمنی بمیرد و مقصد شیطان که بجهة اذیت همیشه با او بود بخانه‌های همسایه‌ها متفرق میشوند
پس حیاتش سبب قید الشیاطین و مانع رسیدن شر آنها بهمسایه‌ها است و البته چنین وجودیرا که این همه انتفاع از او برده میشود باید مقدم دارد
بر نفس خویش در هر احسان و خیریکه ممکن است چنانچه در مصباح الانوار از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فاطمه زهرا علیها السلام هرگاه
دعا میکرد برای مؤمنین و مؤمنات دعا نمیکرد برای نفس خود پس کسی از سبب آن پرسید فرمود الجار ثم الدار یعنی در هر چیزی اولا همسایگان
را مقدم دار آنگاه بخانه خود پرداز و در این کلام شریف اشاره ایست بسری دقیق چه سائل پرسید از سبب تقدیم دعا برای مؤمنین بر دعا برای نفس
مقدس خویش در جواب حواله فرمود بمطلب معهود مسلم از تقدیم جار بر صاحب دار و این کلام آنگاه جواب میشود که مؤمنین جار آنمخدره باشند و چون
دعا اختصاصی بمؤمنین ساکنین در همسایگی نداشت پس تمام مؤمنین را همسایه دانسته پس مراد از همسایه خصوص ساکن در خانه متصل بخانه انسان
نباشد بلکه دایره آن وسیع و مقصود از آن عام که هر مؤمنی مؤمنی را جار باشد نظر باینکه در عالم ارواح همه جنودی بوده و هستند مجتمع و گرد هم آمده بلکه گویا
در اخبار رسیده که مؤمنین بمنزله یک جسد اند که اگر بیکی صدمه رسد باقی متألم میشوند و معلوم است که اعضاء یک جسد همه بجا و ریکدیگرند در پاره از اخبار فرمودند
همه بمنزله یک بنایند که قوت هر یک بدیگریست و در قرآن نیز ایشانرا مدح فرمود که بنیان مرصوص و نظر باینکه حفظ دین و جان و مال و عرض هر مؤمنی
بسته بدیگری است چنانچه دانستی چه اگر کسی در مکانی تنها منزل گیرد از جائی نشد رحالی بجهة عمل معاش خصوص شخص او نخواهد شد و هم چنین عالمی محض
هدایت یکتن از جمع مسلمین کناره نکند و بسوی او نرود و در مخاطره بودن او از تمامی آن چهار چیز معلوم و توقف آن بر وجود دیگری و دیگری را هم
در حال دیگری نیز با او چنین پس وجود هر یک با دیگری چون دو خشت ایستاده بقوت یکدیگر پس هر خشت که اراده ایستادن کند خشت همسایه خود را
اولا باید بپا دارد تا از قوت او خود تواند ایستاد و از اینجا معلوم میشود که انسان را اصنافها از همسایگان باشند که [illegible] ایشانرا ندیده و نخواهد دید
مأمور است باحسان بایشان و اگر ممکن نیست اقلا کاری کند که اذیت او بایشان نرسد و از شر او [illegible] شده و از جمله ایشانند ملائکه موکل بانسان
خصوص کرام الکاتبین روز و شب و حفظه از شر [illegible] که [illegible] چه ایشان همسایگان [illegible] مراقب باو فایند چنانچه خداوند
میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی
کنتم توعدون نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة [illegible] مستحق عبودیت و پناه
آوردن باو در شدائد است آنگاه باستقامت رفتار کردند در عقاید و خطرات و حرکات و گفتار و کردار [illegible] قدمی بیرون ننهادند فرود
می آید بر ایشان ملائکه هنگام بیرون رفتن روح از بدن چنانچه از اهل بیت علیهم السلام رسیده [illegible] شید و بشارت باد شما را بهشتی که
شما را وعده میدادند ما یاوران و دوستان شما بودیم در دنیا [illegible] در خیرات [illegible] حفظ کردن شما را از شر [illegible] و حوادث [illegible]

وکسی که همسایه را رعایت کرده در حق همسایگی ایشان اذیت نکردن و شفقت رسانیدن ایشان و نیابت کردن در غیبت و اظهار لطف و خوردن به او و نظایر آن
از آنچه از آن خبر و با اطلاع که در این مقام گذشت از تفسیر امام که حضرت جواد علیه السلام فرمود با شخصی که صدقه بسیاری داده بود و مدعی شده مقام
تشیع را که خداوند میفرماید صدقات خود را باطل نکنید به منت و اذیت و فرمود منت گذاردن بر جانکه را صدقه می کنید و با اذیت کردن
او با اذیت کردن تو قومی را که تصدق کردی بر ایشان عظیم است یا اذیت تو حفظه و ملائکه مقربین خداوند را که در حوالی تو اند و ما را آنگاه گفت
بیکی از یاران رسول الله فرمود و بآن کلام که گفتی و دعوای مقامی که کردی هم ما را اذیت کردی هم ایشان را الخ فرمودند چون انسان قصد کند یکی از دو
گناهی را نفس یکی از او بیرون می آید در آن حال متعفن است پس ملک شمال که کاتب سیئات است میفهمد که او قصد گناه کرده **و قطب** راوندی ذکر
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که برای مؤمن هفتاد و دو پرده است چون یک گناه کرد پرده دریده شود پس اگر توبه کرد آن پرده باز
رد شود با هفت پرده دیگر و اگر ابا کرد جسارت اقدام در معصیت را تمامی پرده ها از او کشف میشود پس اگر توبه کرد خداوند آنها را باز رد میکند و با هر پرده
هفت پرده است و اگر ابا کرد جز پیشی گرفتن در معصیت را شکایت میکنند ملائکه بسوی خداوند خود که پرده ها پاره شده و باقی نمانده برای او پرده پس وحی
میرسد بملائکه که بپوشانید بنده مرا ببالهای خود بدرستیکه بنی آدم سرزنش کرده میشوند و تغییر میدهند و من تغییر میدهم و سرزنش نمیکنم و اگر ابا کرد جز دلیری
و پیشی گرفتن در معصیت را شکایت میکنند ملائکه بسوی پروردگار خود و بالها را بر میدارند و میگویند ای پروردگار ما این بنده تو ما را چرکین کرد از
آنچه میکند از معاصی ظاهری و باطنی پس خداوند میفرماید باز دارید از ایشان بالهای خود را پس اگر در ظلمت شب گناهی کند یا در روشنائی روز
یا در بیابان یا در قعر دریا خداوند جاری مینماید او را بر زبان مردم پس از خداوند نخواهید که پرده های شما را بدرد و از خوردن پیاز و سیر و کراث نهی
فرمود که بجهة متاذی شدن ملائکه و هم چنین از چرک میان مفاصل انگشتان و نظایر این بسیار است و فرمودند چون حلال خواهی بخوابی نیت کن
باین کار که شدن بجهت ملائکه که با تواند و سخن در اینجا در ذکر سایر همسایگان و هم نشینان طولانیست و برای تنبیه و اشاره اینمقدار کافی است
و بسیار مناسب است که ختم کنیم کلام را بذکر حکایتی که دلالت دارد بر موعظه و ترغیب در کرامت و تشدید امر همسایه و آن چنانست که خبر داد
جناب سید نبیل جامع مرتبه تقوی و فضل سید محمد هندی نجفی یکی از ائمه جماعت حرم محترم نجف اشرف سلمه الله تعالی که گفت شنیدم از جناب
شیخ محمد آل حاجی داود حرعلی که در نهایت زهد و ورع و سخا و کرم و دارای صفات اهل سداد است که بود در خبر در اول امر از غنیا و بود و اتفاقا
فقیر شده و صبر کرد و در حالت شکر و رضایش و بسیار مراجعه میکرد در کتب اخبار و همچنین خبر داد ما را برادر روحانی و فاضل صمدانی آقا علی رضا اصفهانی
حفظه الله تعالی مع ا... از جناب عالم حلیم و مصداق آیه تعرف فی وجوههم نضرة النعیم صاحب کرامات باهرات آخوند ملا زین العابدین
سلماسی قدس سره بانی قلعه مبارکه سامره که صاحب سر و تلمیذ خاص آیة الله جناب سید بحر العلوم اعلی الله مقامه که هر دو نقل کردند که شبی جناب فقیه اجل
و السید الاکمل سید جواد عاملی نجفی رحمه الله صاحب کتاب مفتاح الکرامه مشغول خوردن شام بود که کسی در خانه را کوبید و شناخت که کوبنده خادم بحر العلوم
است پس خود شتابان آمد نزد خادم پس او گفت شام سید را در پیش روی نهاده و منتظر تو است پس تعجیل روانه شد چون چشم سید بر او افتاد فرمود آیا
از خدا نمیترسی آیا مراقبت خداوند نیستی آیا حیا نمیکنی از خدا گفت چه رو داده فرمود یا مردی از برادران تو از بقال برای عیال خود هر شب رو غنی
را بعنوان قرض میگرفت و غیر او ممکن نبود و بر ایشان هفت روز است میگذرد که گندم و برنج نچشیده اند و غیر خرمای زاهدی نخورده اند و امروز رفت از آن
خرما بگیرد بجهت شام پس بقال با او گفت قرض تو فلان مبلغ شده پس حیا کرد از بقال و از او چیزی نگرفت و خود و عیالش بی چیز هیچ نخورده شام و تو خوش
میکنی او همجوار و خانه اش نزدیک خانه تو متصل است و میشناسی او را و او فلان است پس مرحوم سید جواد گفت الله مطلع نبودم باحوال او سید فرمود اگر
مطلع بودی باحوال او و شام میخوردی و التفات باو نمیکردی هر آینه یهودی بودی یا کافر و این غضب من بر تو بجهت تجسس نکردن تو است از حال
برادرانت و عدم اطلاع بر امور ایشان پس بگیر این مجموعه را و خادم من آن را بر میدارد و بیست دست سپار در در خانه او و باو بگو خوش دارم که شب با تو شام

چهارم و این قصه را که راوی نقل کرده است در زیر خیمه بن یا بوریا یا حصیر او بگذار و مجموعه را بگذار برای او بر گردان و آن مجموعه بزرگی بود و در او بود در گوشت و مطبوخات لطیف آنچه خوراک ارباب نعمت نزد است و سید فرمود من شام نخورده ام تا او بر گردی و خبر دهی که شام خورده و سیر شده پس جناب سید جواد و خادم رفتند تا بخانه مومن رسیدند پس مجموعه را از دست خادم گرفت و او بر گشت پس در را کوبید مرد بیرون آمد سید با و گفت خداوند امشب با تو شام خورده باشم چون خواستند مشغول خوردن شوند مومن گفت این غذای تو نیست زیرا که او طعامی است لطیف که عرب میخوانند آن را اغنیاء و من میخورم مهاجر بدی فراهم او پس سید اصرار نمود در خوردن و او مصر شد در نخوردن پس ناچار قصه را نقل کرد مومن گفت والله مطلع نشده قصه من احدی مگر خدا [illegible] پس سید را معلوم شد که دین بود و راند و این از بیت عجیب از سید و اسم آن مومن شیخ محمد نجم عاملی بود و آنچه در کیسه بود سفت هزار سوش که نام یکی از اقسام پولهای آن زمان است هر سوش دو قران و چیزی میشود **مؤلف گوید** شیخ محمد خضر علی راحقیر در آخر عمر درک کردم و هفت بعد سالها [illegible] بود و [illegible] از صالح مطلقی اخیار اهل بیت علیهم السلام و منفرد بود در اخلاص و محبت در غالب صحبت و ذکرش ذکر امام عصر علیه السلام بود بعضی از صلحا را اعتقاد آن بود که بشرف حضور مشرف شده بود و در این باب قصیده داشت که مقام ذکرش نیست **طایفه چهارم** ایتام و اخبار در فضل انفاق و صدقه بر ایشان متفرقا گذشت **و در مستطرفات** از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود آخر چیزیکه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله آنکه میفرمود و بسوی تو بسوی صاحب عرش از بسوی دنیا وصیت میکنم شما را بخوبی کردن بدو کس ضعیف یتیم و بنده **و در نهج** است که امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت آخر وفات فرمود بترسید از خدا و بترسید از خدا در باره یتیمان پس گرسنگی ندهید ایشان را تا آنچه که دهان ایشان بدبو شود و طلبکار نکنید ایشان را که مگر بعد از شما سؤال کنند و در محضر شما ضایع شوند **و در تفسیر** شیخ ابوالفتوح و غیره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بهترین خانهای شما خانه بود که در او یتیمی بود که در آنجا با و احسان کنند و بدترین خانهای شما خانه است که در او یتیمی بود که با و بدی کنند **و ایضا** فرمود من و تکفل کننده یتیم در بهشت هم چنین باشیم و بدو انگشت اشاره کرد به سبابه و وسطی **و ایضا** فرمود هر که یتیم را با خود کیرد بطعام و شراب تا چنان شود که از او مستغنی شود بهشت او را واجب کردد **و در تفسیر** امام علیه السلام مرویست از آنجناب که فرمود خداوند تاکید نمود بر نیکی کردن به یتیمان بجهت انقطاعشان از پدران خود پس هر که حفظ کند ایشان را خداوند او را حفظ میکند و هر که اکرام کند ایشان را خداوند او را اکرام کند و هر که دست خود را بر سر یتیمی بمالد بمقام مهربانی با و میگرداند خداوند برای او در بهشت بعدد هر موئیکه گذشت در زیر دستش قصری فراخ تر از دنیا و آنچه در او ست و در آن قصر است آنچه نفس بخواهد و چشم را لذت دهد و در آنجای جاودانی خواهد بود **و در مستطرفات** لب لباب راوندی مرویست از آنجناب که فرمود چون کسی یتیمی را بزند بلرزد بیمن گریه او عرش خدای تعالی میفرماید کیست که بنده مرا گریانیده که من پدرش را در خاک پنهان کردم قسم بعزت خودم که هر که او را خوشنود کند بپاره کلام داخل میکنم او را در بهشت **و** فرمود شیطان نزدیک تر می شود با ماده که بر سر یتیمی باشد و گذشت در باب چهارم چیزیکه مناسب این مقام است **طایفه پنجم** مساکین و فقرا که جنبه فقر و پریشانی و احتیاج مرجح حقی دیگر از جهات رجحان کردن انفاق در ایشان نباشد چون خویشی و علم و عجز و همسایگی و حق داشتن و گذشت صدقه بر ایشان بارا دیگر دو و هر صدقه **و در مجمع** و تفسیر شیخ ابوالفتوح از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود نیست مسکین آنکه میگردد بعضی بر در خانها سؤال میکند و آنکه باز گرداند او را یکخرما و دو خرما و یکلقمه و دو لقمه بلکه مسکین آن باشد که از مردمان چیزی نخواهد و نداند خواستن و نشناسد او را که برو صدقه کنند آنگاه گفت اگر خواهی این آیه بخوانی يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا حاصل فرموده آنجناب و مضمون آیه مراد از مسکین که در آیات بسیار امر باحسان و تحریص بر اطعام او شده همان فقرای متعففین اند که ذلت سؤال را بر خود راه نمیدهند و خدای تعالی ایشان را معین فرموده برای تحمل نفقه و خود آنجناب [illegible] در عالم محبت مسکنت را چنانچه میفرمود اللهم احيني مسكينا و امتني مسكينا و احشرني في زمرة المساكين یکی از جمله زنان گفت چنین میگوئی گفت برای

ایشان بیش از توانگران به بهشت شوند بجهل سال آنگاه گفت مگر تا مسکین را حسنه تلخی واگر چیزی خواهد روش تلخی واگرچه نیم خرمائی باشد مسکین
را دوست داری و بخود نزدیک داری تا خداتعالی ترا رحمت خویشتن نزدیک کند **و ایضا** در آن تفسیر از آنجناب روایت کرده که فرموده
روز قیامت منادی از قبل رب العزة ندا کند کجا اند آنانکه فقراء و مساکین را اکرام کردند در دنیا به بهشت روید امروز بر شما خوفی نیست و نه حزنی و
آنانکه جاه پرستی و درویش داری کردند در دنیا ایشانرا بیاورند و بر منبرهای نور نشانند و مردمان در حساب باشند **و مؤید** خبر اول که مسکین
کسی است که سؤال نکند آنکه در آیه شریفه لیس البر ان تولوا سائلین را بعد از مساکین ذکر فرموده و از اینجا معلوم میشود که مراد حضرت از ذکر سائل
و ممدوح بودن اکرام با وعنیت در آن کلام شریف بلکه بیان محل انفاق که در آن تاکید و تحریص شده و الا سائل را بمجرد سؤال قطع نظر از پریشانی
و فقر حقی پیدا نشود که اداء آن جز باجابت مسئول نباشد چنانچه **در مجمع** آن تفسیر وغیره است که فرموده سائل را حقی است اگرچه بر اسب آمده و
فرموده سائل را رد مکنید هرچند نیم کوسفند سوخته باشد و اگر سائل هیچ حقی نیست جز آنکه کشف حال خود کند در پیش تو و آبروی خود بریزد و در
مقام مذلت بایستد خود کفایت بودی یکروز اعرابی آمد تا بر امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کند امیرالمؤمنین علیه السلام گفت یا اعرابی چیزی
توانی نوشتن گفت آری گفت حاجت خود را بر زمین بنویس بچیزی و سؤال مکن تا خواری سؤال در روی تو نباید دیدن **و گذشت** که عطا
کار از پس سؤال بود بهای آبروی سائل بر نیاید و شاعری در این باب خوب گفته ما اعتاض باذل وجهه بسؤاله عوضا
ولو نال الغنی بسؤال واذا السؤال مع النوال وزنته رجح السؤال وخف کل نوال واذا ابتلیت ببذل وجهك
سائلا فابذله للمتکرم المفضال ان الکریم اذا حباك بموعد اعطاکه سلسا بغیر مطال **وگذشت** اخبار در
فضل اعانت ابن السبیل و صدقه بر مساکین در مقامات متعدده و شرح تکلیف مسئول با سائل مشروحا خواهد آمد در باب پنجم ان شاء الله **ششم** از
موارد صدقه و انفاق حیوانات اهلی و وحشی و خانگی حلال یا حرام بری یا بحری حتی حشرات چون مور است مادامی که موذی و امر بکشتن او نرسیده و بهره
از او نفعی ظاهر هرچند که بدفع دشمنان و کشتن موذیان باشد از او بتو رسد یا نرسد دارای حق همسایگی باشد یا نه **و در** ثواب الاعمال مرویست که
حضرت صادق علیه السلام فرمود چون عیسی گذشت بکنار دریا انداخت یکقرص نان از قوت خود را در آب بعضی از حواریین عرض کرد یا روح الله
چرا چنین کردی این از قوت تو بود فرمود تا بخورد آنرا حیوانی از حیوانات دریا و ثواب آن در نزد خداوند بزرگ است **و در** کتاب جعفریات
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود داخل شدم در بهشت دیدم مصاحب سگی را که او را سیراب کرده بود از آب **و نیز** روایت کرده
که وقتی آنجناب مشغول وضوء بود که ناگاه گربه خانه پناه آورد بآنحضرت پس دانست که آن گربه تشنه است پس ظرف آبرا کج کرد بطرف او تا گربه
از آن خورد آنگاه وضو ساخت بانچه از او باقی ماند **و در** ... از آنجناب روایت است که فرمود بامیرالمؤمنین علیه السلام یا علی میخوانم بر تو آیه در
انفاق بر حیوان الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة کسانیکه انفاق میکنند اموال خود را در شب و روز
نهانی و آشکارا [illegible] مرد ایشانست در نزد پروردگار ایشان و نیست ترسی بر ایشان و اندوهگین نمیشوند این آیه نفقه بر حیوانات است در نهانی و آشکارا
و صاحب ... در فقیه بعد از نقل نزول آیه در انفاق بر حیوان فرموده که اعتقاد ما این است که اصل نزول آیه در شان حضرت امیر علیه السلام و
ولد هشده و جاری شده در نفقه بر حیوان ... و چنانچه شایع است یعنی نزول آیه درباره کسی بجهة حالتی یا عملی از نیکی بد منافات ندارد و شمول
او مانند آنرا هرچند تفاوت بسیار باشد **و در** آداب معاشرت و سبع غیره در اخبار بسیار وارد شده که تا منزل کردند اول علف او را بدهند
و در راه هر جا آب ... بر او عرضه دارند ... دو بار ... و داغ بر روی او نگذارند و چون بنده بر چهارپائی سوار میشود میگوید بار خدایا او را
بر من مهربان کن **و در** محاسن مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود کسی ابوذر را دید در ربذه که خر خود را آب میدهد باو گفت کسی نیست
خر ترا آب دهد گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت هیچ چهارپائی نیست مگر آنکه سؤال میکند هر صباح که خدایا روزی کن مرا مالکی [illegible]

در کافی از حضرت صادق علیه السلام [illegible] سؤال [illegible]

و چیز کند مرا از علف و سیراب کند از آب و زیاده از طاقتم مرا تکلیف نکند پس دوست دارم که خود او را آب دهم ق سیری شافعی نقل کرده که عدی پسر حاتم که از خواص امیرالمؤمنین علیه السلام بود نان خورد میکرد و برای مورچه و میگفت اینها همسایگان مایند و بر ما حق همسایگی دارند ق از مجالس در کتاب سیره حلبیه از بعضی زهاد نقل کرده که او هر روز نان بجهت مور خورد میکرد چون روز عاشورا میشد آن مورها از آن نان نمیخوردند و از غرائب امور آنکه مور که بی شعور در نزد جمهور حرمت عاشورا نگاه میدارد و انسان مدعی شعور چون برهان الدین حلبی صاحب سیره مذکوره چنان خرافت بر او مستولی شده که این حکایت را مؤید برای استحباب روزه روز عاشورا قرار داده که اعتقاد اهل سنت است و حال آنکه اگر برای این بود در روز ماه رمضان نمیخوردند که روزه اش واجب است ق مکارم الاخلاق از محمد بن الولید روایت کرده که در خدمت حضرت جواد علیه السلام غذا خوردم چون فارغ شدم و خوان را برداشتند غلام خواست بردارد آنچه از خورده طعام افتاده بود پس با و فرمود آنچه در صحرا است بحال خود بگذار هر چند از آن کوسفندی باشد ق بحار از بعضی کتب مناقب نقل نموده از نجیح که گفت دیدم حسن بن علی علیهما السلام را که غذا میخورد و در پیش روی سکی بود و هر گاه لقمه میل میکرد لقمه مثل آن برای سگ میانداخت پس گفتم ای فرزند رسول خدا آیا دور کنم این سگ را از طعام تو فرمود بگذار او را بدرستیکه من حیا میکنم از خداوند اینکه صاحب روحی نگاه کند در روی من و من بخورم پس نخورانم او را ق کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که خداوند دوست میدارد سرد کردن کبد تشنه را و هر که سیراب کند کبد تشنه را از حیوانی یا غیر حیوان سایه می افکند خداوند بر او روزیکه سایه نیست جز سایه او ق کشف الغمه مرویست که حضرت سجاد علیه السلام در سفری غذا میل میکرد و در نزد آنجناب هروی بود پس آهوئی نزد آورد از طرفی با لب خود گیاه میخورد و ایشان غذا میخوردند در کناره آن موضع پس حضرت فرمود بآن آهو بیا بخور تو در امانی پس آهو آمد و مشغول شد بخوردن از سفره ق اختصاص مرویست که آنجناب در راه مکه بود با اصحاب خود ناگاه شغالی گذشت بایشان در حالیکه غذا میخوردند پس بآن جماعت فرمود آیا میشود برای شما که پیمانی دهید بمن و خدا را شاهد گیرید که این شغال را ضرر نرسانید که من او را بخوانم بیاید نزد ما پس قسم خوردند برای او پس فرمود ای شغال بیا پس آمد افتاد پیش روی آنحضرت پس انداخت برای او گوشتی از استخوان جدا شده پس گرفت آنرا و رفت که بخورد پس حضرت آنکلام را اعاده فرمود آنها متعهد شدند پس آمد پس یکی از آنها ترش روئی کرد در روی شغال و در کشید لبهارا چندانکه دندانهایش پیدا شد پس شغال رفت و میدوید پس حضرت فرمود کیست که با من غدر کرد و پیمان مرا شکست مردی از آنها گفت ای فرزند رسول خدا من در روی او ترش روئی کردم و ندانستم پس استغفار میکنم حضرت سکوت کرد ق خواهد آمد که آنجناب فرمود من زراعت نمیکنم مگر آنکه قنبره از آن بخورد ق مها اوصاف هاشم بن عبد مناف مذکور است که چون ولیمه میداد یا غذائی میساخت و چیزی از آن زیادی می آمد امر میکرد آنرا برای وحوش و طیور می انداختند تا بحدیکه معروف شد و مردم آنرا برای یکدیگر نقل میکردند ق از القاب شریفه حضرت عبد المطلب که از اوصیاء بود مطعم طیر السماء است یعنی غذا دهنده مرغان هوا و سبب این لقب آن بود که همیشه از خوانش طعمه جدا میکرد برای طیور و وحوش و آنرا میبردند در سر کوهها میگذاشتند ق مها خبر وفات امیرالمؤمنین علیه السلام مذکور است که آنجناب فرمود بام کلثوم در شب شهادت چون مرغابیان در آنحضرت پر میزدند و فریاد میکردند ای دختر من بحق من بر تو که اینها را رها کن زیرا که حبس کردی چیزی را که زبان ندارد و قادر نیست بر سخن گفتن اگر گرسنه شود یا تشنه پس ایشان را غذا ده و سیراب کن و گر نه رها کن بروند بخورند از گیاههای زمین ق مها علل الشرایع مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما که اکرام کنید گاو را که او سید بهائم است سر خود را بلند نکرده بآسمان از شرم خدا از آن روزیکه گوساله را پرستیدند و مخفی نماند که وجه رجحان صدقه بر حیوان و حسن انفاق بر آنها شاید چند چیز باشد اول آنکه انفاق بر آنها خود سبب شود برای تحصیل ملکه کرم و سخاوت و رفتن سجیه بخل و لئامت و آسان شدن بذل و احسان و شیرین شدن جود و عطا در کام انسان چنانچه از راسخین در علوم الهیه است که هر که

خورانیدن جانوران و سیراب نمودن ایشان

خواهد مرض تجل را از خویش دور کند چندی بوزینه را سیر کند که پاره از لقمه او را کافی آنگاه مرغی را سیر کند چندی که بدو دهد لقمه نان یا ماست یا
تا بع پس چند روزی گوسفندی را مواظب شود که سیر کند و همچنین بالا رود پس پا گذارد که روزی یکنفر را سیر کند که چون با درسد تلخی عطا از کامش
برود و برغبت دهد آنچه را دهد و چون مواظب شود خود مایل گردد بر کرم و کیفیت آن کرم بیفزاید تا بآنجا رسد که تمام بر درستش در دادن و خورانیدن
باشد و این خود فائده ایست بزرگ **دیگر** آنکه نفع تمام ایشان بانسان رسد یا بلا واسطه چون دفع عذاب الهی چنانچه فرموده اند هر روز
وحشت ندا میکنند که اگر نبود بهائم چرنده و اطفال شیرخواره و پیران عبادت کننده هر آینه فرو میریخت عذاب الهی بر شما و از این جهت
انسانرا چاره نباشد از مصاحبت حیوان و بودن با یکجائی چنانچه در شرع تاکید رسیده در نگاهداشتن جمله از آنها چون بز و خروس
کبوتر و اسب و غیر اینها و همچنین خوردن گوشت و شیر و نتایج آن و پوشیدن مو و پشم و کرک و پرکه قوام معاش بنی آدم است و سوار شدن
و بکار بردن و شکار کردن و نظر کردن و آواز خوش شنیدن و دفع موذی و حشرات و شیاطین کردن و غیر اینها یا بواسطه **که** در اخبار
اهل بیت علیهم السلام رسیده که زیادتی کیک بسبب فتنی طاعون است و زیادتی خوردن مگس که در غذا ها می افتد سبب نیامدن جذام
است و خود اینها از زمین و هوای کثیف متعفن خلق شوند و حضرت آن دو را بر هند که اگر نبود و صورت بسیاری از امراض میشد و با این حال غنها
باشند برای حیوانی دیگر که نفع آن بهتر و بیشتر رسد بانسان و هم چنین در ایشانست اخلاق حسنه از سخا و غیرت و شجاعت و قناعت و
سلامتی فطرت و صفات ذمیمه از بخل و ترس و حرص و طمع و غضب و حسد و تملق و دزدی که سبب برای شوق و رغبت آدمی بتحصیل آنها و تهذیب
نفس از اینها بلکه بمقتضای آیه کریمه الطیبات للطیبین و الخبیثات للخبیثین طالب حق در رسیدن بکمال انسانیت را که باید دارا
باشد تمام صفات نیک و خصال پسندیده و مراتب پست تر از خود را از حیوان و نبات و جماد و حجر یا شد از تمام صفات مذمومه آنها چاره
نباشد از تفحص و تفتیش در حالات آنها و بدست آوردن تمام خصال نیک هر یک بسبب آن طیبه حاصل شد و سزاوار آدمی است که خود
خود را از طیب گیرد الطیبه متصف شدن بآنها بلکه بهتر و بیشتر از هر یک از آنها و هم چنین پیدا کردن خصال بد هر یک که بسبب آن حرام یا نجس یا مکروه
و مطرود شده اند و از خبیثات از خبیثات شمرده شده تا اگر دارا است از خود دور کند و اگر ندارد از او دوری کند تا داخل نشود در خبیثین که
دارا باشد خبیثات را و شاید ایشانست در پستی فطرت که این رشته را از دست دهد و باین وادی بیفتد در قدر حیوانی برسد و در صفت
مذموم آنها در یک قطار شمرده شود **و** بالجمله اگر کسی بخواهد رجوع کند بکتبی که در حالات و صفات و حکایات آنها نوشته شده خواهد دانست
که چه قدر نفع از آنها بانسان میرسد و مستحق چه مقدار احسان و تشکر هستند **دیگر** آنکه آنها مخلوقی هستند از مخلوقات خداوند و جندی اند از جنود و لشکرهای
عالم که معذب کند بسیاری از اوقات بایشان سرکشان و جباران و گناهکاران را و امتحان و اختبار نماید اولیاء و ابرار را و با انواع مختلفه و السنه
متفرقه تسبیح و تقدیس و تمجید کنند خدا تعالی را بغیر تسبیح ذاتی که در آن شرکت دارند تمامی موجودات حتی کافر و مشرک منکر در حال انشاء تسبیح
و کوتاه نظران بی بصیرت در سلطنت و اقتدار حضرت احدیت جز آن مقام دیگر در آنها اعتقاد نکرده اند بلکه هر یک را تسبیح است مخصوص و ذکری
معین که بزبان و دهان که در سر دارند گویند و از این جهت نهی رسیده از زدن بسر آنها و اذن داده اند در زدن سایر اعضای آنها در وقت
احتیاج بسیار بالغ بریدن و در اخبار بسیار ذکر پاره از آنها اشاره شده و ما هم مختصراً ذکر مأخذ و کتب معتبره اصحاب است اشاره کنیم بآنها
ذکر اسب سبحان ربنا سبحانه و بروایتی الملک لله الواحد القهار ذکر دیگر سبحان من سخر لی للعباد اللهم
العن امرأة لها زوج فرخی و رجلا له امرأة فریخی ذکر دیگر لا اله الا الله اللهم انصر احب الفریقین الیک
در اول روز اللهم وسع علی سیدی و در وسط روز اللهم اجعلنی احب الی سیدی من اهله و ماله و بروایتی و اولاده
و در آخر روز اللهم ارزق سیدی علی ظهری الشهادة و در وقت جنگ سر بلند کند و گوید سبحان الملک القدوس

خر اللهم العن العشار بن عشار حسبی الله ونعم الوکیل حسبی الله شتر سبحان مذل الجبابرین سبحان
زرافہ لا الہ الا الله وحده برہ کہی بالموت واعظا بز غالہ عاجلنی الموت ثقل ذنبی واز داد کاو ...
یا ابن ادم انت بین یدی من یری ولا یری وهو الله ذکر دیگر لعنت الله علی مبغضی آل محمد علیهم السلام شیر
امر الله مهم مهم ذکر دیگر انا مخلب الله بسلطنی علی من یشاء ذکر دیگر سبحان ربی سبحان الهی سبحان من اوقع
المهابة والمخافة فی قلوب عباده منی ذکر دیگر سبحان من البسنی المهابة وقذف فی قلوب عباده منی المخافة ذکر
دیگر مرویست در جعفریات اللهم لا تسلطنی علی احد من اهل المعروف فیل لا یغنی عن الموت قوة ولا حیلة فهد یا
عزیز یا جبار یا متکبر یا الله کرک ما حفظ الله لن یضیع ابدا شغال الویل الویل للمذنب المصر سگ کفی بالمعاصی
ذلا خرگوش لا تهلکنی یا الهی لک الحمد روباه الدنیا دار غرور آهو نجنی من الاذی کرگدن اخشی والامل
یا مولای پلنگ سبحان من تعزز بالقدرة سبحانه مار ما اشقی من عصاک یا رحمن عقرب الرشی رحمن
کرم کود کہ در میان سنگی در قعر دریا بود و موری روزی او را میبرد کنار دریا وغوکی او را بدهن میگرفت تا بسوراخ آن سنگ میرسید و بدهن کرم میگذاشت
و ذکر آنرا شنیدی جناب سلیمان نقل کردیا من لا ینسانی فی جوف هذه الصخرة تحت هذه اللجة برزقك لا تنس عبادك المؤمنین
مور کہ جناب سلیمان در روز استسقا از او شنید اللهم انا خلق من خلقك لیس بنا غنی عن رزقك فاما ان تسقینا واما
ان تهلکنا و بروایتی بعد رزقك فلا تهلکنا بذنوب بنی آدم کرکس عش ما شئت فاخره الموت باز یا عالم الخفیات
و یا کاشف البلیات ذکر دیگر سبحان ربی و بحمده طاوس مولای ظلمت نفسی واغتررت بزینتی فاغفرلی ذکر دیگر
کما تدین کما تدان ذکر دیگر و حمدوا الله یا جاهلین دراج الرحمن علی العرش استوی دراجی را حضرت ربانی دید فرمود
دانه و آب از کجا میخوری گفت چون گرسنه میشوم صلوات بر اهل بیت علیهم السلام میفرستم سیر میشوم و چون تشنه میشوم لعن میکنم بر ظالمین ایشان
سیراب میشوم ذکر دیگر سبحان من یطعم ولا یطعم اللهم العن باد بسطهم خروس من عرف الله ... ذکره ذکر دیگر سبوح
قدوس رب الملئکة والروح ذکر دیگر سبحان الملك القدوس ذکر دیگر سم اذکروا الله یا غافلین ذکر دیگر سبحان
من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد اللهم العن قاطع رحم مرغ خانگی یا اله الحق انت الحق وقولك الحق
یا الله یا حق باشق امنت بالله والیوم الاخر زغن توکل علی الله تو زق ذکر دیگر کل شیء هالك الا وجهه مرغ
سنگخوار من سکت سلم سبز قبا و بلبل الدنیا همه عقاب من اطاع الله لم یشق شاهین سبحان الله
حقا حقا جغد البعد من الناس انس و در شب تا لد و نوحه میکند بر جناب سید الشهدا علیه السلام غراب یا رازق العباد
ذکر دیگر لعن مو عشارین ذکر دیگر ان فی البعد من الناس انسا کلنگ اللهم احفظنی من عدوی لقلق
من تخلی من الناس نجی من اذاهم مرغابی غفرانك یا الله ذکر دیگر سبحان ربی الاعلی هدهد
ما اشقی من عصی الله ذکر دیگر رحمك الله یا ابا داود یعنی سلیمان ذکر دیگر من لا یرحم لا یرحم قمری یا عالم
السر والنجوی یا الله ذکر دیگر استغفروا الله یا مذنبین کبوتر صحرائی کہ این لب با هی است و بانگ میکند انا الله لا اله
سواك یا الله ذکر دیگر لدوا للموت وابنوا للخراب عقعق سبحان من لا یخفی علیه خافیه طوطی من ذکر
ربه غفر ذنبه ذکر دیگر کل حی میت وکل جدید بال گنجشك استغفروا الله مما یسخط الله ذکر دیگر اللهم انا خلق
من خلقك لا بد لنا من رزقك فاطعمنا و اسقنا ذکر دیگر سبحان ربی الملك کور فی کل شیء صرد اتقوا الله در روایتی استغفروا الله

فیل فهد کرک
شغال سگ
خرگوش روباه
آهو کرگدن پلنگ
عقاب شاهین
جغد غراب
قمری کبوتر
عقعق طوطی

یا مذنبین بلبل لا اله الا الله حقا حقا ذکر دیگر کا مذنبین کاندان لیک ترب الحق ترب سمائی یابن آدم ما
اغفلک عن الموت جرج لا اله الا الله محمد عبده [illegible] فاخته یا واحد یا واحد یا احد یا صمد ذکر دیگر
لیت الخلق لم یخلقوا ذکر دیگر فقد نکم فقد تکم ذکر دیگر سبحان من یری ولا یری وهو بالمنظر الاعلی اللهم العن من
ترک الصلوة متعمدا شقرّاق مولای اعتقنی من النار چکاوک مولای تب علی کل مذنب من المذنبین ذکر
دیگر اللهم العن مبغضی آل محمد ذکر دیگر بورکتم اهل البیت و بورکت شیعتکم و لعن الله اعدائکم ذکر دیگر
لعن الله من یبغض اهل بیت رسول الله علیهم السلام و نیز ذکر قمری ... ان لم تغفر ذنبی شقیت ذکر دیگر سبحان
ربی الاعلی ذکر دیگر لدوا للموت وابنوا للخراب ذکر دیگر قد ستم قد ستم کبوتر راعبی که از قمری و کبوتر متولد شود سبحان
ربی الاعلی ملاء سمواته ذکر دیگر لعن بر ... زیاده و ... آواز خوان و لعن بر قتله ابی عبدالله علیه السلام و ذکر دیگر
آیه از آخر سوره آل عمران ... که صدای نیک حزینی دارد لا قوة الا بالله العلی العظیم مشتی مرغ لا معبود سواک پرستوک
سوره الحمد ذکر دیگر یا قابل توبة التوابین یا الله للعالمین ذکر دیگر سه آیه از اول سوره کهف و سه آیه از سوره سبحان الذی
اسری که اول آن آیه فاذا قرات القران است تا آخر سه آیه و سه آیه از سوره یس از وجعلنا من بین ایدیهم سدا ذکر دیگر قد و
خیر المجد ده زده ... اللهم ارزقنی قوت یومی هذا سبحانک یا رزاق ذکر خفاش روز خراب شدن بیت المقدس
اللهم سلطنی علی البحر تغرقهم انعام الحمد لله الذی لم یجعلنی من ولد آدم حمر که بفارسی اورا خرک گویند بعد
کشتن سر ... لا اله الا الله غوک که بعربی ضفدع و بترکی قورباغه گویند سبوح قدوس رب الملئکة
والروح سبحان المذکور لکل لسان ذکر دیگر سبحان من عبد فی قعر البحار سبحان من عبد فی جوف القفار اللهم
العن من یعق والدیه ذکر دیگر سبحان المعبود فی لجج البحار ذکر دیگر سبحان ربی القدوس ذکر دیگر سبحان المذکور
بکل مکان و گذشت که غوکی بجناب داود عرض کرد که من تسبیح میگویم خداوند در هر شب هزار تسبیح که منشعب میشود با هر تسبیح سه هزار حمد و در مجموع
الغرائب شیخ ابراهیم کفعمی مرویست که جناب داود علیه السلام بر ... رفت پس آمد بکنار دریا که ساعتی در آنجا عبادت کند خداوند را و نماز کند پس
غوکی آواز داد که ای داود ... که ایستادی بعبادت در ساعتی که کسی ذکر میکنند ... خداوند را و ما هفتاد هزار غوکیم که بر پا ایستاده
تسبیح میکنیم خداوند تبارک و تعالی را و تقدیس میکنیم او را و تمام اصناف مرغان و وحوش و درندگان چون روز جمعه شود و بهمدیگر رسند
گویند سلام علیکم سلام علیکم یوم صالح و بروایتی سلام علیکم هذا یوم صالح و بروایتی سلم سلم یوم صالح
و بروایتی سلام سلام یوم صالح و در روز جمعه سلمان بزیارت قبور رفت و بعد از آن گفت آیا میدانید که امروز جمعه است نگاه بر
مرغی و خرابه ... گفت تو آمدی و بر او سلام کردی و گفتی آیا میدانید که امروز جمعه است و میدانیم مرغان چه میگویند در روز جمعه میگویند سبوح
قدوس رب الملئکة والروح سبقت رحمتک غضبک ما عرف عظمتک من حلف باسمک کاذبا و در شب
جمعه ماهیان دریا جستن کنان روی زمین سرهای خود را بلند میکنند آنگاه ندا میکنند بزبان فصیح ربنا لا تعذبنا بذنوب الادمیین
و چون جناب سلیمان از رئیس موران پرسید که چرا گفتی بموران که داخل شوید در منزلهای خود آیا ترسیدی بر ایشان که از من جوری رسد ...
جواب گفت نه ولیکن ترسیدم که مبتلا شوند بتماشای سلطنت تو و این شاغل شود ایشان را از ... ایشان و سید جلیل القدر
علی بن طاوس در کتاب کشف الیقین از عمار یاسر روایت کرده که گفت ... امیرالمؤمنین علیه السلام ... مدینه که
ناگاه کرکی را دیدیم که سرش سیاه و بدنش سفید بود ... و فرزندش حسنین

علیهما السلام پس گرگ دو گوش خود را بر خاک میمالید و بدست اشاره میکرد بامیرالمؤمنین علیه السلام پس حضرت گفت بار خدایا باز کن
زبان این گرگ را که با من سخن گوید پس خدای تعالی زبان گرگ را گشود پس دیدیم که گرگ میگفت بزبان تیز فصیح السلام علیک یا امیرالمؤمنین
فرمود و علیک از کجا می آئی گفت از بلد حجاز گفت فرمود کجا اراده داری گفت بلد اصفیاء برره فرمود برای چه کار گفت برای داخل شدن
در بیعت تو مرتبه دیگر فرمود که با شما بیعت کرده اید با من گفت صیحه زد صیحه زننده از آسمان که جمع شوید پس جمع شدیم در یکی از درهای
اسرافیل پس افراشته شد در آنجا علمهای سفید و رایتهای سبز و نصب شد در او منبری از طلای سرخ و بالا رفت بر آن جبرئیل پس خواند خطبه
بلیغی که دلها از آن ترسید و چشمها از آن گریان شد پس گفت ای معشر وحوش بدرستیکه خدای عزوجل خواند محمد صلی الله علیه و آله را پس
اجابت کرد یعنی وفات کرد و قرار داد جانشین خود را برای عباد پس از خود علی بن ابیطالب علیه السلام و امر کرده شما را که با او بیعت کنید پس
وحوش گفتند قبول کردیم و اطاعت نمودیم جز گرگ که او منکر شد حق ترا پس حضرت فرمود وای بر تو ای گرگ گویا تو از جنی گفت نه از جنم
و نه از انس من گرگم شریف فرمود چگونه شریفی و حال آنکه تو گرگی گفت شریفم زیرا که از شیعیان توام و خبر داد مرا پدرم که من از فرزندان آن
گرگم که اولاد یعقوب او را صید کردند و گفتند برادر ما را دیروز او خورد و او متهم زده شد **مؤلف گوید** شاید آن گرگان منکر
طایفه مخصوصی بودند یا انکارشان در زمان مخصوص بوده و گرنه در اخبار بسیار رسیده که میآیند بخدمت ائمه علیهم السلام و متوسل میشدند و طلب
دعا میکردند که فرزندانشان زینه و از دوستان باشند چنانچه آنچه وارد شده در ذکر و استغفار و طلب روزی و ... و صلوات ... که برای
... علیه السلام کرده حیوان چندین برابر متواتر است **و کم** محاسن برقی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود عالمی که
علمش را پنهان کند لعن میکند او را هر چند جنبنده حتی حیوانات کوچک زمین و اگر نبود مگر آنچه در کلام مجید است در قصه مور و هدهد با جناب سلیمان
از تصریح بمعرفت باریتعالی و علمش بدقایق امور و عظمت عرش بلقیس و کفر منکرین و معرفت به نبی وقت و سایر آنچه در مطاوی آن آیات
است هر آینه کافی بود برای آنچه مقصود است از اثبات بودنشان از بندگان مطیع ذاکر که پرستند خدا را بعبادات مخصوصه بشب
روز **و کم** نزد ما دو حکایت است از ایشان که ذکر آن سبب است برای زیادتی قوت ایمان و تصدیق آنچه وارد شده در باره
ایشان و بعضی فواید دیگر پس آنرا ذکر کنیم آنگاه نتیجه این کلمات را گوئیم **اول** حکایتی است که در آخر دار السلام نقل کردم و خبر داد و ...
سید ... ثقه ارباب فضل و کمال و تقوی مستغرق بحار یزدانی آقا علی رضای اصفهانی همشیره زاده فخر ... المتکلمین ...
اعلی الله مقامه که یگانه عصر خود بود در بسیاری از صفات پسندیده و جناب عالم عامل میرزا محمد باقر و میرزا محمد اسمعیل امام جماعت
مسجد بالا سر حرم مطهر کاظمین بود و خلف الصدق عالم جلیل و کامل نبیل صاحب کرامات باهره و مقامات ظاهره ... ملا زین
سلماسی اعلی الله مقامه که در باب تجصیص و در حق جواد کری شد از ایشان هر سه از مرحوم که فرمود چون از سفر زیارت جناب رضا علیه السلام
مراجعت کردیم عبور ما افتاد بکوه الوند که قریب بهمدانست پس فرود آمدیم در آنجا و موسم فصل ربیع بود پس همراهان مشغول زدن خیمه شدند و من
نظر میکردم در دامنه کوه ناگاه چشمم افتاد بچیز سفیدی چون تامل کردم مرد محاسن سفیدی را دیدم که عمامه کوچکی بر سر داشت بر سکوئی نشسته که
قریب بچهار ذرع از زمین ارتفاع داشت و بر دور آن سنگهای بزرگی چیده که جز سرش چیزی از او پیدا نبود پس نزدیک او رفتم و سلام کردم و مهربانی نمودم
پس بمن انسی گرفت و از جای خود فرود آمد و از حال خود خبر داد که از گروه ضاله جنیست که بجهت پدر و برادرش از عهده تکالیف ... خود
گذاشته اند و باشکال عجیبه بیرون میآیند بلکه برای اهل و اولاد بود پس از کثرت امور ایشان عزلت اختیار کرده محض فراغت در عبادت
و در تردد او بود در سالهای عملیه از علمای آن عصر و بعضی مسائلی که در آنجا است از جمله عجایبی که دیده بود پس استفسار از آنها کردم گفت اول آمدن
من در اینجا ماه رجب بود و چون پنجاه و چیزی گذشت شبی مشغول نماز مغرب بودم ناگاه صدای ولوله عظیمی آمد و از ناحیه عجیبی شنیدم پس ترسیدم

و مادر را تحفه دادم و نظر کردم در این دشت دیدم پر شده از حیوانات و رو بمن می آیند پس اضطراب در خودم زیاد شد و تعجب کردم از این اجتماع چون نیک نظر کردم در ایشان دیدم حیوانات مختلفه متضاده چون شیر و آهو و گاو و گوسفند و پلنگ و گرگ با هم مخلوطند و همه بر میزنند بصداهای عربی و جمع شدند در زمین در این محل و بلند کردند بسرهای خود را بسوی آسمان و فریاد میکردند بر دوری من پس بخود گفتم در این است که سبب اجتماع این وحوش و درندگان که با هم دشمنند در بدن من باشند و حال آنکه یکدیگر را نمیدرند نیست این مگر بجهت امر بزرگی و حادثه عظیم چون تامل کردم بخاطرم آمد که امشب شب عاشورا است و این فریاد و فغان و اجتماع و نوحه گری برای مصیبت ابی عبد الله علیه السلام است چون مطمئن شدم عمامه را انداختم و بر سر خود زدم و خود را انداختم از ایمان و میگفتم حسین حسین شهید حسین با امثال این کلمات پس برای من در وسط خود جای خالی کردند و دور مرا حلقه گرفتند پس بعضی سر بر زمین میزدند و بعضی خود را بخاک می انداختند و همین نحو بودیم تا طلوع فجر طالع شد پس آنها که وحشی تر از همه بودند رفتند و همین ترتیب میرفتند تا همه متفرق شدند و این عادت ایشان است از آن سال تا حال که مجاور هستم در اینجا است حتی آنکه گاهی روز عاشورا پیش من میشدند پیش بخت میرسیدند از اجتماع آنها در اینجا آنگاه عابد برخاست و تغییری کرد و آشی از درخت که در آن برای افطار و سحر خود مهیا کنند پس خواهش کردم که فردا مهمان من باشند که طبخی کنم و برای او بیارم گفت شب روزی فردا را دارم اگر فردا چیزی نرسید روز بعد مهمان تو باشم چون شب شد بهم انبار گفتم طعام نیکی بپز بجهت مهمان عزیزی که سالها است طبخ نخورده پس شب مهیا شد و صبح از برنج طبخی کردند و من بر روی سجاده نشسته مشغول تعقیب بودم تا آنکه نزدیک شد بطلوع آفتاب ناگاه مردی را دیدم که بشتاب بکوه بالا میرود پس رسیدم و بخادم خود که جعفر نام داشت گفتم او را نزد من بیار پس او را آواز داد که بیاید گفت تشنه ام آبی بمن برسان چون بنزد عابد رفتم آنگاه می آیم نزد شما پس چون بنزد عابد رفت او فرود آمد و از آن شخص چیزی گرفت پس برگشت و آمد و سلام کرد و نشست پرسیدم سبب این شتاب چه بود و چه کاره هستی و چه باو دادی و تو کیستی و از کجا آمدی گفت اصل من از بلد خوی است و از اینجا نیست در کوچکی مرا دزدیدند فلان حاجی دباغ همدانی مرا خرید و در نزد معلم گذاشت پس قرآن و خط و مسائل دینی را آموختم پس مرا عیال و سرمایه داد و مرا در خود مستقل نمود و دوش در عالم خواب امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم پس بمن فرمود که برای عابدی که در کوه الوند است پیش از طلوع آفتاب یکمن آرد حلال پاکیزه گفتم فدایت شوم از کجا بشناسم حلیت پاکیزگی او را فرمود در نزد فلان حاجی دباغ پس از خواب بیدار شدم و مشتبه شد بر من وقت از شب پس از خانه بیرون آمدم از بیم آنکه مبادا اعمال نرسم و در آن وقت که حضرت تعیین فرموده و خانه دباغ را نیز نمی شناختم چون قدری رفتم عسس شب مرا گرفتند و بنزد داروغه بردند گفت ای پسر این چه وقت بیرون آمدن و حرکت بود گفتم مرا شغلی با فلان حاجی دباغ بود و با هم معاهده کرده بودیم که در آخر شب او را ملاقات کنم از خواب بیدار شدم و وقت را نشناختم و بیچاره از خانه بیرون آمدم از ترس خلف وعده پس شب گردان مرا گرفتند و نزد تو آوردند و آن دباغ مذکور مرد معروف پس داروغه گفت در سیمای این جوان آثار صدق و صلاح مشاهده میکنم ببرید او را بخانه حاجی دباغ پس اگر او را شناخت و بخانه اش برد از او بگذرید و گرنه او را برگردانید نزد من پس مرا آوردند تا خانه حاجی دباغ و گفتند این خانه او است و بکناری ایستادند پس در را کوبیدم خود حاجی بیرون آمد و در را باز کرد پس سلام کردم جواب گفت و مرا در بغل گرفت و میان دو چشم مرا بوسید و داخل کرد در خانه و آن جماعت برگشتند پس گفتم یکمن آرد حلال میخواهم گفت بچشم و رفت و انبانی آورد سربسته و گفت این انبقدار است پس گفتم قیمت آن چند است گفت آنکه تو را امر کرد باین مرا نیز امر کرد که از تو بها نستانم پس بدوش گرفتم و نماز صبح را هنگام بالا آمدن بکوه کردم با تعجیل از ترس فوت وقت و این فضلی است مر خدا را که بهر کس خواهد میدهد جناب آخوند اعلی الله مقامه فرمود که در نزدیکی دامنه آن کوه که ما منزل داشتیم جماعتی از صحرا نشینان ایل کوسفند بودند کسی نزد ایشان فرستادیم که قدری دوغ و پنیر بگیرد پس آنها از فروختن امتناع کردند و او را از میان خود بیرون کردند با دست خالی و حال معدوم پس برگشت و ساعتی نکشید که جماعتی از ایشان رو بما کردند با اضطراب و گفتند چون ما اباکردیم از فروختن دوغ و ماست و فرستاده شما را بیرون کردیم

رسول صلی الله علیه و آله در بعضی از کوچهای مدینه که ناگاه پنجه خود را در پنجه امیر المؤمنین علیه السلام کرد و بدید مردم پنجه بیکو تر از آن دو پنجه

پس گذشتیم بنخل مدینه پس آواز داد نخلی جنت خود را که این محمد مصطفی است و این علی مرتضی است پس گذشتیم از آنها پس دویمی آواز داد

بسیمی که این است نوح نبی و این است ابراهیم خلیل پس گذشتیم از آنها پس بنخل چهارمی آواز داد که این است موسی و برادر او هرون پس از آنها

گذشتیم پس آواز داد چهارمی به پنجمی که این محمد است سید نبیین و این علی است سید وصیین پس رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسم کرد و فرمود یا علی

بنام نخل مدینه را صیحانی که صیحه زد بفضل من و بفضل تو ابن شهر آشوب میگوید من روایت کردم که آن باغ از عامر بن سعد بود در عتیق ~~و هفتم~~ شیخ طوسی در

مکارم الاخلاق از آنحضرت روایت کرده که فرمود بجوریده باد مجاز را که دیدم درخت او را در بهشت گواهی داد برای خدا بر استی و برای من به پیغمبری

و برای علی علیه السلام بولایت و در روایت دیگر فرمود اول درختی است که ایمان آورد بخدای عز و جل **و هفتم** باب عرض ولایت ائمه طاهرین

علیهم السلام از این رقم اخبار بسیار است **و ششم** ابن عیاش در کتاب مقتضب الاثر روایت کرده که جناب موسی علیه السلام نظر کرد در

شب خطاب یعنی شبیکه خداوند در طور با او تکلم فرمود بسوی هر درختیکه در طور بود و هر سنگی و گیاهی که سخن میگفت بذکر محمد و دوازده اوصیاء او

بعد از او و صلوات الله علیهم **و ششم** کشی در رجال خود روایت کرده در احوال یونس بن یعقوب که از خاصان جناب رضا علیه السلام

بود و در مدینه فوت شده بود که حضرت کفن و حنوط برای او فرستاد و امر فرمود جمیع غلامهای خود و غلامان پدر و جد شرا که در جنازه او حاضر شوند

و فرمود این شخص مولای ابی عبدالله علیه السلام بود و در عراق منزل داشت اگر منع کردید که او را در بقیع دفن کنیم ما هم میگذاریم شما هم موالیان

خود را در آنجا دفن کنید و گویا آن جناب توریه کرد در لفظ مولی که بمعنی دوست و آزاد کرده شده و بنده هر سه آمده و در آنجا مذکور است که

موکل بقیع گفت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است پس هرگاه فردی از بنی هاشم بمیرد سر بر صدائی میکند پس میگویم که مرده از ایشان تا آنکه در

روز سفیهم در شبیکه این مرد یعنی یونس مرد سر آواز داد گفتم کسی را نا خوش نمی بینم از ایشان پس کی مرده از ایشان چون روز شد آمدند و سر مرا از

من گرفتند و گفتند آزاد کرده جناب صادق علیه السلام بود که در عراق منزل داشت **هشتم** جمادات یعنی زمین و آنچه در بر دارد

غیر از اصناف گذشته و انفاق بر آن عبادت کردن بیاد آوردن خداوند و سجده کردن بر آنست چه حقیقت انفاق و صدقه بغیر رساندن

چیزیست باو و کردن کاری با او بزبان یا جوارح که در آن نفعی یا سروری و انبساطی برای او باشد و خداوند در آنها آنمقدار شعور آفریده که تمیز دهند

گناهکار را از متقی و عابد تر را از معصیت از آن خورسند و از این دلگیر و از آن مستریح و از این در رنج باشد مؤمن را دوست دارد و فاجر را لعنت

کند پس جمیع کردار نیک احسانی است بر آن بقعه که اینها در او شود **و ششم** طوسی و غیر او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند

که فرمود با بوذر هیچ مردی نیست که بگذارد پیشانی خود را در بقعه از بقعهای زمین مگر آنکه گواهی میدهد برای او بآن سجده روز قیامت و هیچ منزلی

نیست که فرود آیند در آن گروهی مگر آنکه صبح میکند آن منزل با صلوات میفرستد بر ایشان یا لعنت میکند ایشان را ای ابوذر هیچ بامداد و شبی نیست

مگر آنکه بقعهای زمین آواز میکنند یکدیگر را که ای همسایه آیا گذشته بتو امروز یاد آوری مر خدای عز و جل را یا بنده که گذاشته باشد پیشانی خود را

بر تو بجهت سجده برای خدای عز و جل پس بعضی گویند نه و بعضی گویند آری پس اگر گفت آری بخود می بالد و منبسط میشود و می بیند برای خود بهتر

بر همسایه خود ای ابوذر چون آفرید خداوند زمین را درخت نبود در زمین و درختیکه بنی آدم بهم تاد [illegible] مگر آنکه نفعی

از او میبرند پس پیوسته درخت در زمین چنین بود تا آنکه تکلم کردند فجره بنی آدم بکلمه بزرگ و گفتند که خدا فرزند گرفته پس چون خداوند از فرزند

پس چون گفتند آنرا زمین بخود لرزید و منفعت درختان رفت **و هشتم** حمیری در قرب الاسناد روایت کرده از جناب کاظم علیه السلام

که فرمود چون مؤمن بمیرد گریه میکنند بر او ملئکه و بقعهای زمین که بر او عبادت میکرده در آن و درهای آسمان که بالا میبرده اند از آن در اعمال او را

[illegible] کتاب [illegible] اهوازی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود هیچ مؤمنی نمیرد در زمین غربت [illegible] گریه کنند

برای فاجره ... مگر آنکه گریه میکند برای مصیبتهای حسین که عبادت میکند خدا تبرّا از آنها و گریه میکند برای جاهایی از آن چه در مضمون خبر ... رسیده
چنانچه در جای از اخبار رسیده که مردم دو صنفند در مردن قسمی راحت می افتند و آن مؤمن است که از بلاها و مصائب و غموم دنیا راحت می اتیخ
قسمی راحت میشوند از مردن آنها انسان و حیوانات و درخت راحت میباشند و آن کافر است **و قطب** راوندی در خرائج
روایت کرده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجنگ تبوک تشریف برد بجنگ ... با آنحضرت بودند و سوای خدا ایشان پس گذشت
آنجناب در سیر خود بکوهی که از بالای آن آب ترشح میکرد بمانند باران پس گفتند چه قدر عجیب است ترشح این کوه فرمود او گریه میکند گفتند کوه هم گریه
میکند فرمود آیا دوست دارید که دانا شوید باین گفتند آری فرمود ای کوه گریه تو از چیست پس کوه جواب داد بزبان فصیحی که آن جماعت شنیدند یا رسول
گذشت بمن عیسی بن مریم و او میخواند **نارا وقودها الناس والحجارة** پس ترسیدم از آنکه از آن سنگها باشم پس از آن روز گریه میکنم این
آنکه ... باشم من آن سنگ پس فرمود آرام گیر در مکان خود که تو از آن سنگ نیستی آن سنگ کبریت است پس آن ترشحات خشک شد از آن کوه ...
... **و در** کشف الغمه و مناقب ابن شهرآشوب مرویست از اسماء دختر عمیس که گفت
شنیدم سیده من فاطمه علیها السلام میگفت شبیکه داخل شد بر من علی علیه السلام ترسانید مرا ... گفتم چه ترا ترسانید گفت ... زنان ...
فرمود ... شنیدم که زمین با او سخن میگفت و او با زمین سخن میگفت پس صبح کردم در حالتی که ترسان بودم پس خبر کردم پدرم را پس سجده کرد ...
پس سر بلند کرد و فرمود ای فاطمه بشارت باد ترا بپاکیزگی نسل بدرستیکه خدا فضیلت داده شوهر ترا بر تمامی خلق خود و امر کرده زمین را که خبر
دهد او را از آنچه جاری میشود بر روی او از شرق زمین تا غرب **و در** امالی شیخ طوسی مرویست که چون جنازه امیرالمؤمنین علیه السلام
را میبردند گذشتند به قائم و آن بنائی بود نزدیک نجف اشرف پس منحنی شد چنانچه سربرابر شد ... عبدالمطلب ... داخل ... کج شد و حال بجای آن
بنا مسجدیست که او را حنانه گویند **و در** لب لباب راوندی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود زمین افتخار میکند براه رفتن علی
علیه السلام بر پشتش **و در** کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود نیست محل قبری مگر آنکه هر روز ... سخن میگوید که منم
خانه خاک منم خانه کرم فرمود چون بنده مؤمن داخل شود در آن میگوید مرحبا و اهلا آگاه باش قسم بخدا که ترا دوست میداشتم
در حالتیکه تو بر پشت من راه میرفتی پس چگونه باشد هرگاه داخل شوی در شکم من پس زود خواهی دید فرمود پس فراخ میشود برای او بقدر
مد بصر او تا آنکه فرمود هرگاه داخل شود کافر میگوید نه مرحبا و نه اهلا آگاه باش قسم بخدا که ترا دشمن داشتم در آن حال که بر پشت من راه
میرفتی هرگاه داخل شکم من شوی زود خواهی دید پس او را فشار میدهد بنحویکه کوبیده میشود و باز بحال خود برمیگردد الی آخر الخ **و در** ...
مرویست از آنجناب که برای قبر کلامی است در هر روز میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم قبر منم روضه از ریاض بهشت یا گودال
از گودالهای دوزخ **و در** علل الشرایع مرویست از آنجناب که خداوند وحی فرستاد بسوی جناب ابراهیم علیه السلام که زمین شکایت کرده ...
من بجهت حیا از دیدن عورت تو پس قرار ده میان خود و میان او حجابی پس قرار داد چیزی که او بزرگتر از جامه و پست تر از سراویل بود پس آنرا پوشید
و آن تا زانوی آنجناب بود **و در** خصال مرویست از آنجناب که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فریاد نکرده زمین بسوی پروردگار
خود مانند فریاد او از سه چیز از خون حرامی که ریخته میشود بر او و غسل از زنا و خوابیدن بر آن ... **و در** ... خرائج ...
از جناب باقر علیه السلام که قرائت کردند سوره اذا زلزلت الارض ... امیرالمؤمنین علیه السلام پس فرمود منم انسان ...
خود را و اشاره فرمود به آیه **وقال الانسان ما لها یومئذ تحدث اخبارها** ... روایت کرده از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که فرمود آیا میدانید چیست خبر دادن او گفتند خدا و رسولش داناترند فرمود خبر دادن او ...
... بانچه کرده در پشت او میگوید حسین چنان کرد در روز فلان ... **و در** ...

انصافیست که گفت بسوی خدا میخوردمیل از آنچه میرسد ما را از قضای شرکین یعنی از دوری بود ذات ایشان پس خدا با او وحی فرستاد که ساکن باش ای

کعبه که من بدل خواهم کرد دشمنان ترا بگروهی که بنا کنند یعنی دل ایشان خودرا بنا خانهای درخت چون خدا مبعوث فرمود محمد صلی الله علیه وآله او وحی فرستاد

بسوی او با جبرئیل پس ساکن شد **وخصال** روایت از حضرت سجاد علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله چون طالب علم بیرون رود

از منزل خود مینگذارد پای خود را بر تری و خشکی از زمین مگر آنکه تسبیح میکند برای او هفت زمین **ودر** دعوات سید راوندی مرویست که چون مؤمن

میمیرد میگریند بر او قطعهای زمین بعضی دیگر را که در بنده خدا که مؤمن بود پس گریه میکنند بر او آسمان و زمین پس خدا و ند میفرماید بآن دو که چه شما را گریه آورد

بر بنده من و خدا و ند دانا تر است با آنچه میپرسد پس میگویند ای پروردگار ما راه نمیرفت در هیچ ناحیه از زمین مگر آنکه ذکر میکرد ترا **وتفسیر** روایت کرد

از امام در تفسیر قول تعالی **فما بکت علیهم السماء والارض** که هیچ مؤمنی نمیرد مگر آنکه گریه میکند بر او آسمان و زمین پس گفت که آیا عجب

میکنید از آنکه زمین بر بنده که آباد میکرد او را برکوع و سجود و چه آسمان گریه بر بنده که بود برای او تسبیح و تکبیر او همچو آن او از زمین مانند آواز نحل

ودر قرب الاسناد مرویست از جناب کاظم علیه السلام که فرمود چون بمیرد مؤمن گریه میکنند بر او ملائکه و بقعهای زمین که عبادت میکرد

بر آنها و در های آسمان که اعمال او بالا میرفت **ودر** بعضی اخبار رسیده که گریه زمین بر مؤمن چهل روز است **ودر** امالی مرویست

از جناب صادق علیه السلام که فرمود نماز کنید در مسجدها در بقعهای مختلفه زیرا که هر بقعه شهادت میدهد برای نماز گذار بر آن نماز روز قیامت

ودر علل الشرایع و قصص الانبیا مرویست از آنجناب در کیفیت خلقت آدم که خداوند فرستاد بسوی زمین جبرئیل را که بردارد از او چیزی

اگر خواسته باشد پس زمین با او گفت پناه میبرم بخدا از اینکه برداری از من چیزی را پس برگشت و گفت ای پروردگار من بتو پناه آورد پس فرستاد

خدا تعالی بسوی او اسرافیل را و او را مخیر کرد پس با او نیز چنین گفت پس برگشت پس فرستاد بسوی او میکائیل را و او را نیز مخیر کرد پس زمین گفت مثل

آنچه با آنها گفت پس برگشت پس فرستاد بسوی او ملک الموت را و او را امر حتمی نمود پس زمین بخدا پناه برد که چیزی از او بگیرد پس ملک الموت گفت

و من پناه میبرم بخدا و ند که برگردم بسوی او مگر آنکه بگیرم از تو قبضه **وسید** علی بن طاوس در کتاب سعد السعود از صحایف ادریس نقل

نموده در صفت خلقت آدم که زمین را خدا تعالی شناسانید که از او خلقی میآفریند که بعضی از ایشان فرمان بردار و بعضی سرکش باشند پس زمین بخود

لرزید و از خدا و ند مسئلت کرد و عطوفت را و سؤال نمود که نگیرد از او کسی را که عصیان او کند چه فعل چه زیج شود و جبرئیل آمد نزد او که بگیرد از او

طینت آدم را پس سؤال کرد زمین بعزت خداوند که نگیرد از او چیزی تا آنکه تضرع کند بسوی خدا تعالی پس تضرع نمود پس امر فرمود خدا تعالی جبرئیل را

که برگردد از نزد او پس امر فرمود خداوند میکائیل را پس بخود لرزید و تضرع نمود و سؤال کرد پس امر فرمود او را خداوند که برگردد پس امر فرمود اسرافیل

را همان پس لرزید و مسئلت کرد و تضرع نمود پس امر فرمود که منصرف شود از او پس امر فرمود عزرائیل را پس لرزید و تضرع نمود پس عزرائیل گفت

پروردگار من مرا امری فرمود که او را بجای خواهم آورد خوش آید ترا یا بد آید پس قبضه از او گرفت چنانچه خدا امر فرمود و آنجا را بالا برد و آمد تا موقف

خویش پس خداوند با او فرمود چنانچه مباشر شدی قبض کردن او را از زمین در حالتی که او کراهت داشت این را مباشر خواهی شد قبض ارواح هر کسی که بر

او است و هر کسیکه جاری شده بر او مردن از امروز تا روز قیامت **ودر** ثواب الاعمال مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود

انگشتر عقیق در دست کنید زیرا که او اول کوهی است که اقرار کرده برای خداوند بوحدانیت و برای من بنبوت و برای تو یا علی بوصیت و برای شیعه

تو بجنت **ودر** خصال مرویست از آنجناب که فرمود می آید روز قیامت سه چیز که شکایت میکنند قرآن و مسجد و عترت قرآن میگوید ای پروردگار

من سوزانیدند و پاره پاره کردند مرا و مسجد میگوید ای پروردگار من خالی گذاشتند و ضایع کردند مرا و عترت میگوید ما را کشتند و راندند و آواره نمودند

پس بدو زانو می افتم برای خصومت پس خداوند میفرماید که من سزاوار ترم برای خصومت **و** در تفسیر قصص الانبیاء و تفسیر عیاشی مرویست از یکی از

ائمه علیهم السلام که چون خداوند فرمود بعد از طوفان **یا ارض ابلعی ماءک** از زمین آب فرو برد بقدری که فرو برد بعضی گفت من مأمور نشده ام که فرو برم

[illegible]

کردن آب خود و لیکن و باطن زمین شدم بعد از کردن آب آسمان پس فرو برد زمین آب خود را و باقی ماند آب آسمان پس گردید دریاها در آسمان و
در زمینها **فقه** کتاب حسین بن سعید اهوازی مرویست از جناب صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود هنگامیکه کوهها
گردن کشیدند برای کشتی نوح و جودی فروتنی کرد از همه بیشتر بود پس خداوند کشتی را بر او قرار داد **فقه** کتاب اثنی عشریه سید محمد بن قاسم
عاملی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که قبر ندا میکند پنج کلمه منم خانه تنهائی پس مونسی بیاور بسوی من منم خانه مار پس تریاقی بیاور بسوی
من منم خانه تاریکی پس چراغی با خود بیاور بسوی من منم خانه خاکی پس فرشی با خود بیاور بسوی من منم خانه فقر پس گنجی بیاور بسوی من **فقیه**
در آنجا مرویست از آنجناب که فرمود هر روزیکه قبر فریاد میکند پنج کلمه پس میگوید ای پسر آدم بر پشت من راه میروی و منزل تو در شکم من خواهد بود و
خورسندی میکنی در پشت من و محزون خواهی شد در شکم من معصیت میکنی در پشت من و معذب خواهی شد در شکم من خنده میکنی در پشت من آنگاه
خواهی گریست در شکم من میخوری حرام را در پشت من آنگاه میخورند ترا کرمها در شکم من **فقه** تنبیه الخاطر ورام مرویست از آنجناب که فرمود میگوید
قبر بمیت در وقتی که او را در قبر میگذارند وای بر تو ای پسر آدم چه ترا مغرور کرد بمن آیا ندانستی که منم خانه بلا و خانه تاریکی و خانه تنهائی و خانه کرم
چه ترا مغرور کرد بمن در آنحال که بر من میگذشتی پس اگر آن میت صالح باشد کسی جواب میدهد قبر را پس میگوید خبر ده مرا اگر این شخص از آنها باشد که امر
میکرد بمعروف و نهی میکرد از منکر پس قبر میگوید بنا بر این من بر او بخیال سبزه میشوم برای او و جسد او نوری میشود و روح او را بآسمان بالا میبرند **فقه**
کافی مرویست از عبد الله بن جعفر که او نوشت بحضرت عسکری علیه السلام که روایت شده از صادقین یعنی ائمه علیهم السلام که ختنه کنید فرزندان خود را
روز هفتم که پاکیزه میشود زیرا که زمین ناله میکند بسوی خدای عز و جل از بول ختنه نکرده الخ **فقه** کتاب صحیفة الرضا علیه السلام مرویست که رسول خدا
صلی الله علیه وآله فرمود در ضمن فضایل مجاهدین که چون اهل بیت ایشان را وداع کنند گریه میکنند بر ایشان خانهها و دیوارها **فقه** جعفریات مرویست
از آنجناب که فرمود هر که راه رود در روی زمین از روی تکبر لعنت میکند او را زمین از زیر او و بر اینمضمون آیات و اخبار بسیار است و تاویل در آنها
باینکه مراد زبان حال یا گویندگان اهل آنها است از ملک یا جن یا شیاطین بی آنکه برهانی قطعی یا وجدان حسی یا ضرورتی یا اجماعی برخلاف آن دلالت
کند جز عدم ادراک و شنیدن چنانچه خدای میفرماید وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم خلاف طریقه اهل شرع و فتح
باب الحاد و زندقه است اگرچه در قلیلی از آنها چندان بعدی ندارد

باب دهم

در بیان آنکه در انفاقات و صدقات
گاهی مقصود شخصی است یعنی رسیدن خیر آن بمخصوص و معین بجهت صفتی و جهتی که در او است مثل اینکه بزید چیزی بدهد و غرض رسیدن نفع آن است
بشخص او هرچند محرک و داعی او بر آن دادن علم یا خویشی یا پریشانی یا بی پرستاری یا همسایگی باشد و گاهی نظر بشخص معین نیست بلکه مقصود رسیدن
خیر است بنوع مسلمین و مؤمنین چه بشناسد آنها را چه نشناسد چه ذی حق باشند بر او یا نباشند یا غرض اصلاح مطلبی است مهم در دین خدا و بر داشتن
مفاسد از چیزیکه بزرگ و محترم است در مقدس حضرتش باین انفاق هرچند بالاخره خیر آن بر گردد بهمان جماعت و گاهی در یک عمل هر دو غرض توان ملاحظه
کرد **مثال** اول ساختن پلها و معابر و اصلاح راهها و سایه بان ساختن در منازل که مقصود براحت افتادن برادران دینی است هر که از هر
کجا باشد و مهیا کردن آب در مکان احتیاج بآن بساختن حوضی یا آب انباری یا آوردن جوئی از نهری بآنجا و امثال آن چنانچه **صدوق**
در عقاب الاعمال روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود هر که بنائی سازد در کنار راه و منزلگاه برای عابر سبیل مبعوث میکند او را خداوند
بر شتری برگزیده از در و جوهر و نور رخسارش میدرخشد برای اهل محشر تا آنکه مزاحمت کند ابراهیم خلیل را در قبه اش پس اهل محشر میگویند این ملکی است
از ملائکه خداوند که دیده نشده مانند او هرگز و داخل میشود در بهشت بشفاعت او چهل هزار هزار مرد و فرمود هر کس چاهی کند برای آب تا آنکه برون آورد
آب را و پس بذل کند آنرا بمسلمین برای او خواهد بود مثل اجر هر که از آن وضو گیرد و نماز کند و برای او است بعدد هر موئی که برای شاربین او است
از انسان یا چهارپایان یا درندگان یا مرغان آزادی هزار بنده و وارد میشود در روز قیامت و داخل میشود در شفاعت او بعدد ستارهها بر حوض

در حسن صحبت کنند چون هندی جهت فرمود حرفی من حرفی من حوض من سه مرتبه مثال دوم تعمیر کعبه معظمه و تزیین و تعمیر آن و سایر مشاعر عظام
و آراستن آنها با انواع زینت و آیین چه خداوند خواسته است این اماکن شریفه و بقاع مطهره معظم و محترم باشند و ساختن و زینت دادن آن یکی از اقسام
تعظیم و ارجمند است الحسینی با بنا و فی نهج البلاغه مذکور است که وقتی نزد عمر ذکری از زیور کعبه و زیادی آن رفت پس پاره از جماعتی او گفتند
اگر آنها را بفروشی و صرف کنی در تهیه اسباب جهاد کنندگان مسلمین ثواب آن بزرگتر است کعبه چه میکند با زینت و زیور پس قصد کرد که چنین کند و از
امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرد فرمود قرآن بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و اموال بر چهار قسم بود اموال مسلمین یعنی آنچه را که یک یک
با اتحاد بین آنرا تقسیم کرد میان ورثه بحساب فریضه که معهود است و آنچه در جنگ مسلمانان فرا گیرند و آنرا تقسیم شود بر مستحقش و خمس و صدقه فرموده خداوند
آنرا در جاهای معینه جعلی فرموده و زکوة و آنرا قرار داد در جاهائیکه مشخص بود و زیور کعبه در آن روز بود پس خداوند او را بحال خود واگذاشت و از نظر
از روی فراموشی و پوشیده نبود مکان او بر خداوند پس آنها را بجای خود بگذار چنانچه خدا و رسولش گذاشتند پس عمر گفت اگر تو نبودی هر آینه رسوا می
شدم پس آن زیورها را بجای خود گذاشت **مثال سیم** مساجد چه شود که مقصود از بنا کردن و تعمیر آنها تعظیم خداوند باشند زیرا که سبب شود برای
جمعی و پرستیدن او در آنجا و بزرگی یاد نمودن و ظاهر شدن جلال خدائی بلکه ترویج شود دین او و ندا کنند باسم مبارکش در اوقات مخصوصه و بالجمله
بیت المعمور عظمت الوهیت جلال کبریائی است در آنجا بانچه سبب او باشد از نماز و دعا و مناجات و مذاکره دین و تعلیم جاهلین و تخویف عاصیین
و تنبیه غافلین و ممکن است که غرض بعضی پرستیدن مسلمین باشد بنماز و عبادت در آنجا چه دیدن و عبور بآنجا خود مذکر نماز است و نماز در آنجا را
فضیلتی باشد مخصوص و غالب آنکه بجا آورده و جماعت مکرر در آنجا و هم چنین سایر فوائد مسجد که با آحاد مسلمین میرسد پس او قصد کند با آن بنا رسیدن ایشان را
بآن فواید و منافع پس مانند که انفاقات در این امور حاجتی بی نظر ثاقب و تامل در عواقب اگر خود از اهل رشد و تمیز باشد یا بمشورت دانا
ماهر خبیر بدقائق امور دین نشود چه آن مختلف شود بحسب اختلاف زمان و مکان و کثرت انتفاع مسلمین و قلت آن در رسیدن منفعت به
ایشان یا منافع بی پایان و معظم و معزز شدن شعائر یا انصراف یا نبودن فائده در آن چه بسیار شده که کلی مصارفی کنند و مسجدی سازند
یا در محلی که عبادت در آن نشود مگر در یکی از اوقات و دیگری عشر آن خرج کند در محلی که منقطع نشود عبادت در او در شبانه روز یا در صحرای خشکی
بی آب و گیاه که [illegible] جائی سازد که هر سال جانهای [illegible] ساخته که از انسان و حیوان و حشرات و بعضی بجهت آن زیورهای سنگی و سنگهای قیمتی بر
مسجدها [illegible] که جای [illegible] در حجری [illegible] از آنها خیری بمسلمین رسد [illegible] بنای آن حرمها [illegible] شیخ
در امالی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود [illegible] هر گاه خواستی بدانکه [illegible] است [illegible] نظر کن باحسان و نیکی او که
بجا میکند اگر در آنها با آنکه اهل است پس بدانکه انجامش بخوبی است [illegible] او را در نزد خداوند خیری نیست و فیما
[illegible] روایت کرده که فرمود چون خواهی بدانکه عاقبت مردی بخیر است یا شر پس [illegible] نیکی خود را بجای [illegible] اگر گذاشت در نزد
اهلش پس بدان بسوی خیر رفت و اگر گذاشت در نزد غیر اهلش پس بدانکه در آخرت برای او نصیبی نیست و بالجمله صاحبان مال و ثروت و
ارباب نعمت و قدرت که باندازه زیادی آنها متوجه میشود تکالیف خاصه بایشان و حقوق در آن اموال پس از ادای حقوق واجبه چون
خواهند خدمتی بزرگ کنند و نام خود را به نیکی پس از خود باقی گذارند فکر یا تعلم اهم امور را در نزد خداوند بدست آرند که وجود و قوت و نشر و
کثرت و اعزاز و حرمت آنرا بیش از همه خواسته تا آنکه در آن زیاده از هر چیزی فرموده بلکه [illegible] جاهای عبادت [illegible] دوستان خدا
و مقربان و انبیاء و اوصیاء علیهم السلام که همه عالم بطفیل وجود مبارک ایشانند و سر خوان نعمت وجود گذشته بجهت بقاء و قوت آن و [illegible]
که اقامه و بپا داشتن آنرا [illegible] و چیزی [illegible] مگر آنکه بواسطه یا بواسطه مقدمه اقامه و ترویج دین است چنانچه از گفتار [illegible]
در جمیع اعصار معلوم میشود [illegible] در روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] اعانت کنی باالله فرمود [illegible] پس اگر بذل کنی مال خود را و خون خود را از برای دین خود یعنی درگذری از آنها بجهت حفظ دین و در
کافی روایت است که حضرت امیر علیه السلام با اصحاب خود وصیت میکرد که چون بلیه بر شما نازل شود قرار دهید مالهای خود را پیش جانهای خود
اگر بشود و آید بلای که بلی قرار دهید جانهای خود را پیش دین خود و بدانید که هلاک شده کسی است که دینش هلاک شده و مال برده شده کسی است که
دینش را برده اند آگاه باشید که نیست فقری بعد از بهشت یعنی از که بهشت از و شد دارای همه چیز است و نیست بی نیازی بعد از دوزخ که
اسیرش رها نشود و کوری بینا نشود و برادری پوشیده نیست که قوام دین بحفظش و نشر و تقویتش از وجود علماء و اهل دانش است خصوص
در ایام غیبت که باب دعوت بشمشیر و مجاهده با کفار مسدود و منحصر شده مجاهده و مرابطه در سعی و کوشش علماء و حفظ ثغور دین و قلع تلبیس ابلیس از غارت
شکوک منافقین و شبهات ملحدین بقوت رمح قلم و تیغ زبان و نشر [illegible] که مجاهده اینجماعت از چند جهت بزرگتر و با نفع تر و مشکل تر از جهاد
با کفار است و بیان کردیم مراتب ایشانرا در دین و درجات رسیدن خیر و منفعت ایشانرا بجماعت مسلمین پس آنکه دستش کوتاه باشد از تعلیم
علم و اعانت شریعت بجهت قوم چاره نباشد از تقویت دین بتقویت اینجماعت و فراهم آوردن اسباب تحصیل و اشتغال و معاش لازمه که اشتغال
آن مورث تشتت قلب و صرف عمر در اصلاح آن منافی یاد گرفتن و نوشتن علوم دینیات است تا بسبب این خدمت شریک شود در اینجماعت [illegible]
خاصه که برکت علم با ایشان میرسد و از خوان نعمتی که آنها خورند او نیز سیر کنند و برادر تلگی که آنها تکیه زنند او را نیز بستری دهند و اگر چنین نکنند
از قسم چهارم است که هالک شد چنانچه گذشت که فرمودند یا عالم باش یا متعلم یا محب ایشان و صنف چهارم مباش که هالک میشوی و محب براستی
نشود اگر از مالی یا دست یا زبان مضایقه کند و بتوسط آنها با ایشان خیری نرساند و چون در این مقام برآمد در خصوصیات آن که چند نفر مستعدی را
از همه جهة آسوده کند یا بسیاری را از مهم بعضی حاجات چون منزل و روشنائی و آب و کتاب و نظایر آن فارغ نماید و غیر اینها از مطالب جزئیه که به
حسب زمان و مکان و اشخاص مختلف است باید رجوع کند بعالم زیرک ناصحی که امینش از لوث طمع و نفسانیت پاک داند آنچه فرماید صدقه خود را
در آنجا صرف نماید که آنچه وعده فرمودند خواهد رسید انشاء الله **باب یازدهم** چون خواهد صدقه دهد اگر واسطه پیدا شد که
طالب خیر و ساعی در احسان باشد و رساندن آنرا باهلش برای خویش فوزی شمارد خصوص اگر متمکن از آن نباشد در دادن منت و اذیتی از
او بگیرنده نرسد بتوسط آن شخص دهد و او را از برکت آن صدقه بخیری رساند بلکه اگر زیاده از یکی باشد چنین کند چه با جمع این شروط و نبودن جهد و رنج
در رساندن واسطه صدقه باهلش رسیده و از صاحبش چیزی کم نشده و جمعی بثواب رسیده اند و بسا هست که بجهة تعدد وساطت نفاقها و کینها و
کدورتها از دلها برداشته شده و الفتها پیدا شود و بسبب رغبت و میل جمعی گردد در انفاق و گاه هست دهنده را از آن مقدار بجهت کمی [illegible]
شرم آید و لیکن با واسطه در آن حرازتی نباشد و در **ثواب الاعمال** از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود اگر جاری شود خیری بهشتاد
دست هر آینه جمیع مزد میگیرند بدون آنکه از مزد صاحبش چیزی کم شود و در **عقاب الاعمال** از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود هر
که تصدق کند بصدقه از جانب مردی مسکینی هست برای او از اجر هر چند فرا گیرند آن صدقه را از یکدیگر چهل هزار انسان تا آنکه برسد بانسان که
برای هر یک یک اجر کاملی است و آنچه در نزد خداوند است بهتر و باقی تر است برای آنانکه پرهیزکار باشند و احسان کنند اگر شما بدانید و در
خصال از جناب باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده که دهندگان رسند خداوند عز و جل [illegible] دهد آنکه بر دستش جاری شود
و اما آنچه وارد شده در مدح و فضیلت دادن صدقه بدست خود چنانچه در **کافی** از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود صدقه بدست
نگاه میدارد و مردن بد را دفع میکند هفتاد قسم از بلا را [illegible] هفتاد شیطان [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود دو خصلت است که دوست ندارم که شریک شود در آنها احدی [illegible]
[illegible]

قه از قبیل ترحم یا مال و امثال آن بسائل میدادند بعد از رسیدن بدست سائل برمیگردانیدند و از او میخریدند و میبوسیدند ...
رد اند پس منافاتی با آنچه ذکر شد ندارد چه احتمال دارد که این اخبار در مقابل آن باشد که ایشان هیچ دست بصدقه نزنند بلکه بغیر بدهند
غلام یا رفیق خود بگوید فلان چیز را بردار بفقیر بده بلکه غایتش آنست که خود بدهد و در اصل بیرون کردن صدقه از مال خود شریکی نگیرد و در حال
رد که دست واسطه بمنزله دست سائل باشد چه هر کس نوع وکالتی از فقیر دارد که هر جا تواند چیزی برای او تحصیل کند و دست وکیل دست موکل
ست و عمده عجایب مالیه دل کندن از آن و از دست دادنست و بعد از رسیدن بدست واسطه علقه منقطع و چنانست که بمحلش رسیده و احتمال
رد که دادن بواسطه در جائی باشد که واسطه را در گرفتن آن و دادن بغیر اعتقاد خیر و رجای ثوابی نباشد بجهتی یا بقدری آن فقیر در نظرش باکرامت نبود
رری رسد هر چند غرضی باشد از گرفتن از آن واسطه یا دهنده را از اطلاع آن واسطه ضرری باشد و بالجمله نبودن واسطه جامع شروط و احتمال
برود که دادن بواسطه در جائی باشد که آن واسطه امانتر باشد از صاحب مال بموارد انفاق و طبقات مردم از غنی و فقیر و عالم و جاهل و مستعفف و
رلس و عاجز و مضطر و نظائر ایشان و تواند صدقه را بمحل محبوب خداوند تعالی رساند چه در اینصورت معین است دادن بواسطه چنانچه در باب
نجم بیان کردیم و احتمال دارد که دادن بواسطه در آنجا باشد که تحصیل خلاص بی آن میسر نشود **باب دوازدهم** هر صدقه که انسان
میدهد هر کس برای هر فایده و غرضیکه در نظر گرفته یا برای نفس خود است یا برای محبوب عزیزی که گرامی است در نزد او و متوقف بحسب ظاهر اصلاح
بسیاری از امور معاد و معاش او بوجود و سلامتی او چون معلم ناصح و والدین و فرزند و عیال و اخوان و امثال ایشان مثلا در حالت مرض یا سفر
یکی از ایشان صدقه میدهد بجهت صحت و سلامتی او و خیر آن بالاخره راجع میشود بخود او چه صحت عالم سبب سلامتی دین او است و سلامتی فرزند
باعث قلت یا برطرف شدن زحمت و کلفت او است و چون برهان عقل و نقل و وجدان هیچ نفسی عزیزتر و گرامی تر نیست از وجود مقدس
حضرت امام عصر روحنا و روح العالمین فداه بلکه محبوبتر از نفس خویش که اگر چنین نباشد در ایمان ضعف و نقصان و در اعتقاد سستی و
خللی است چنانچه باسانید معتبره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود ایمان نیاورده احدی از شما تا اینکه بوده باشم من و اهل
بیتم محبوبتر نزد او از جان و فرزند و تمام مردم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه وجود و حیات و دین و عقل و صحت و عافیت و سایر نعمت‌
ظاهری و باطنی تمام موجودات از پرتو وجود او وجود مقدس و اوصیاء او است و چون ناموس عصر و مدار دهر و منیر آفتاب و ماه و صاحب این
عصر و بارگاه و سبب سکون زمین و حرکت افلاک و رونق دنیا از سمک تا سماک حاضر در قلوب اخیار و غائب از مردمک اغیار در این اعصار حضرت
حجت علیه السلام است و جامه صحت و لباس عافیت اندازه قامت آن نفس مقدس و شایسته قد آن ذات اقدس است پس بر خود پرستان که تمامی
اهتمام شان در حفظ و حراست خویش است چه رسد با آنکه جز آن مقدس کسی را لایق هستی و سزاوار عافیت و تن درستی ندانند لازم و محتم است که
مقصود ذاتی و غرض اهم ایشان از چنگ زدن بدامان هر وسیله و سببی که برای بقای صحت و استجلاب عافیت و قضاء حاجت و دفع بلیت مقرر
شده چون دعا و تضرع و تصدق و توسل سلامتی و حفظ آن وجود مقدس روحنا فداه باشد و بر متتبع در مضامین ادعیه تعقیب نمازها و ماه مبارک
و غیر اینها پوشیده نیست که ائمه طاهرین علیهم السلام تا چه حد اهتمام و تاکید فرموده اند در دعا برای حفظ و سلامتی آن وجود معظم از شر جن و انس و طول عمر و بقا
نعم الهیه دنیویه و اخرویه بلکه سالها قبل از ولادت آن مولود مبارک خود در عقب نمازها و سایر اوقات چنین میکردند و فرقی در وسیله
میان دعا و صدقه نیست و شاید تاثیر صدقه بیشتر باشد و از اینجا است که سید جلیل صاحب کرامات علی بن طاوس رحمه الله در کتاب کشف
المحجه بعد از وصایای بسیار بفرزندش و اظهار شکر و رستگی در موالات آنجناب میگوید و مقدم دار حوائج آنجناب را بر حوائج خود در وقتی که
نماز حاجت میکنی و صدقه از جانب او بده پیش از صدقه از جانب خود و از هر که عزیز است نزد تو و دعا برای او بکن پیش از دعا برای خود و
مقدم دار آنجناب را در هر خیری که این وفا است برای او و سبب وفا است بسوی تو ... و مهربانی که هستی با او و مقتضی است اقبال او

بر تو

[illegible]

برای صدقه دادن وقت سفر کردن ذکر کرده چنین فرموده اللهم ان هذه لک و منک و هی صدقة عن مولانا محمد عجل الله فرجه و صلی علیه و بین یدی اسفاره و حرکاته و سکناته فی ساعات لیله و نهاره و صدقة عن نفسه اخره و ما لا یعنیه امره و ما یضمنه و ما یخلفه خالج و این عمل است جلیل که اهل دانش از بزرگی قدرش باید غفلت نکنند

باب سی و دهم

در شمهٔ از حاصل فضل صدقه بکلامی خوش و بیانی دلکش که تفصیلش سهل و حفظش آسان و منزلش راست پیرون آن در سویدای مکنون جان و نقشش بر رخسار حور جنان بدانکه خداوند کریم منان با عمل صدقه کاری کند چنانچه وعده فرموده که گرد با هیچ کار نیک انسان و آن هشت مرحله است از مراتب لطف و احسان که با صدقه کند از روز دادن تا زمان رسیدن بجزای آن **اول** اخذ **دوم** حفظ **سیم** تمنیه **چهارم** تزکیه **پنجم** اعلان **ششم** مدح **هفتم** مباهات **هشتم** مکافات **اول** اخذ یعنی گرفتن چنانچه فرموده الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات و ان الله هو التواب الرحیم ایا ندانسته اند که خداوند است که قبول میکند توبه را از بندگان و میگیرد صدقات را و اینکه خداوند است پذیرنده مهربان و این از فضایل خاصه صدقه است چنانچه **در** تفسیر عیاشی مرویست که حضرت سجاد علیه السلام چون عطا میفرمود بسائل میبوسید دست سائل را پس کسی پرسید چرا چنین میکنی فرمود زیرا که صدقه میافتد بدست خداوند پیش از دست بنده و فرمود نیست چیزی مگر آنکه موکل است با و ملکی مگر صدقه پس بدرستیکه می افتد بدست خدا **و هم** از آنجناب روایت کرده که فرمود من ضامنم بر پروردگار خود که صدقه نمیرسد بدست بنده تا آنکه برسد بدست خداوند پس آن آیه را خواند **و نیز** از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هیچ چیز نیست مگر آنکه موکل شده بر او ملکی غیر از صدقه پس آن میرسد بدست خداوند بر اینمضمون اخبار بسیار و پارهٔ از آن سابقا ذکر شد و خواهد آمد **دوم** حفظ چه انسان بر هر چه برسد از اموال از تطرق حوادث و وقوع در مهالک آسمانی و زمینی چون بخداوندش دهد و بحضرت مقدسش بسپرد بدادن صدقه و انفاق بر اهلش آنها را نگاه میدارد و از آن مهالک نجات داده در روز حاجت بآن باو برمیگرداند چنانچه گذشت در شرط دهم از باب هشتم در خبر سفر جناب صادق با آن تجارت و نیت دادن صدقه و حفظ از اشرار **و در** تفسیر امام علیه السلام مذکور است که چون انسان از دادن زکوة کوتاهی کند خداوند میفرماید ای بنده من آیا مرا بخیل نسبت دادی یا مرا متهم داشتی یا گمان میکنی من عاجزم توانا نیستم بر آنکه بدهم بتو نزد و است برگرد بتو روزیکه بوده باشی محتاج ترین محتاجها اگر بدهی زکوة را **و در** تفسیر شیخ ابو الفتوح وغیره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هیچ مال بصدقه و زکوة نکاهد **سیم** تمنیه یعنی تربیت کردن و ترقی دادن چنانچه خداوند میفرماید یمحق الله الربوا و یربی الصدقات زایل و تباه گرداند خدای مالی را که از ربا حاصل آید و زیاد کند و افزونی دهد صدقات را **و در** تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود خداوند میفرماید نیست چیزی مگر آنکه موکل کردم باو کسیرا که قبض کند آنرا غیر از من جز صدقه پس بدرستیکه بخودی میگیرم آنرا بدو دست خود گرفتنی حتی اینکه مرد یا زن صدقه میدهد بخرما یا پارهٔ خرما پس تربیت میکنم آنرا برای او چنانچه تربیت میکند کره اسب و کره شتر خود را پس ملاقات میکند او را روز قیامت و حال آنکه مانند کوه احد و بزرگتر از احد است **و ایضا** از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود بدرستیکه خداوند تربیت میکند برای یکی از شما صدقه را چنانچه تربیت میکند یکی از شما فرزند خود را تا آنکه ملاقات کند او را روز قیامت و او مثل احد است و دو خبر دیگر باینمضمون نقل فرموده **و** گذشت از تفسیر شیخ ابو الفتوح که ترازوی کسیرا بخدا از طاعت سبک باشد پس چیزی چون کوه احد در کفه حسناتش نهند سنگین شود و بپرسد آن با نشاسد و از حالش پرسد خدا یتعالی فرماید این آن نیم خرما است که تو فلان روز برای من بصدقه دادی من آنرا برای تو پرورانیدم تا بوقت در ماندگی تو را فریاد رس باشد **و نیز** از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود مان خدائی که جان [illegible] است که [illegible]

بنده باشد که صدقه داده از کسبی حلال و خدای تعالی بجز حلال نپذیرد و بر آسمان نشود الا صدقه پاک و الا الصدقه در دست خدای می‌شود
تا آنرا بپرورد چنانچه یکی از شما کره اسبی پرورد تا یک لقمه که از برای خدای داده باشد مانند کوه عظیمی شود آنگاه خواند ان الله
[illegible] الصدقات الآیه چهارم ترکیب آن گرچه بحسب معنی است که ابتدا در اینجا موجود است چون تطهیر چه خداوند پاک بگیرد صدقه را از جمیع
[illegible] و ظلم که داراست چون خواست که رد کند و تفصیه چنانچه گذشت الا آنکه مقصود در اینجا بالنجه کردن و قرابت و فواید غیر متناهی
[illegible] آورد است از آن و این غیر تخمینه است چه مقصود از او ترقی دادن شخص صدقه است بمقدار استعداد یکه داراست و آنچه را که از او بعمل آید
[illegible] درخت شود و لقمه که کوهی گردد و غرض از این پروردن آوردن درختان دیگر است مثلا از شاخه و حبه آنقدر درخت و هم چنین درختان دیگر از
نتایج آن پس یک صدقه هزار صدقه شود مثلا چنانچه در آنجا یک مثقال هزار مثقال می‌شود پس تربیه بزرگ کردن کوچک است و ترکیه نما کردن کم است
و این در صدقه علم و کلمه حق بسیار ظاهر باشد چنانچه اشاره بآن شد و در تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که شخصی هدیه آورد خدمت حضرت سجاد
علیه السلام پس فرمود کدام محبوبتر است نزد تو بدل او بیست ضعف که بیست هزار درهم میشود یا مفتوح نمایم برای تو بابی از علم که مقهور کنی بآن فلان
ناصبی را که در قریه تواست و دریابی و نجات دهی بآن ضعفاء اهل قریه خود را و اگر بهترین این دو را برگزیدی من هر دو را برای تو جمع میکنم و اگر بیست
را اختیار کردی تو را مخیر میکنم گفت یابن رسول الله ثواب من در مقهور کردن آن ناصبی و نجات دادن آن ضعفا
از دست او باندازه بیست هزار درهم است فرمود بلکه بیشتر است از دنیا بیست هزار هزار مرتبه پس گفت یابن رسول الله پس چگونه بگزینم پست تر را
بلکه اختیار میکنم بهتر را کلمه که مقهور کنم بآن دشمن خدا را و دور کنم او را از اولیاء خدا پس حضرت فرمود [illegible] و باو
داد بیست هزار درهم پس رفت و آنمرد را عاجز کرد از جواب [illegible] فرمود ای بنده خدا [illegible] نفعی برده
باشد نفع تو و احدی از دوستان [illegible] را و لا دوست [illegible]
نالیدو دوستان [illegible] پس از آل ایشان [illegible] از مومن خود را فا[illegible] کسب کردی [illegible] بهتر منی کافر
چیزی که آن بهتر است از دنیا هزار مرتبه پس گوارا باد تو را [illegible] ظاهر کردن خداوند آنچه را انفاق کرده در نهانی برای ملا
اعلی از ملائکه و انبیاء و اوصیاء علیهم السلام و مومنین و آن اعلان [illegible] و بر تشریف و احترام سبب شود برای محبت آنجماعت و دعا و
استغفار و شفاعت و در آن عصر که جمیع خلق مطلع شوند و بسیار شد که کسی بر استی و خلوص نیت صدقه داد و احسانی کرد پس خداوند آنرا ظاهر نمود
آیه چهارم نازل فرمود که تا روز قیامت آنرا خوانند و آن نیکی را یاد کنند [illegible] ستایش خداوند بنده ضعیف را بجهت دادن
چیزی از [illegible] که عاقبتش [illegible] است در فضل صدقه بلکه هر چه غیر از او باشد در مقابل آن پست تر است چه مدح بی رضایت نشود و بعد از
مقام رضا چیزی نباشد و در آیات شریفه انفاق کننده و صدقه دهنده مدح فرموده و با سماء حسنه و اوصاف شریفه ذکر فرموده
[illegible] ایشان را متقین شمرده و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات و الارض اعدت
للمتقین الذین ینفقون فی السراء و الضراء و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و در صفات متقین فرموده و مما
رزقناهم ینفقون و معاد [illegible] لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب
و لکن البر من آمن تا اینکه فرموده و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین
و فی الرقاب و در آخر آیه است اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون [illegible] انهم
کانوا قبل ذلک محسنین کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون و فی اموالهم
حق للسائل و المحروم و [illegible] فآت ذی القربی حقه و المسکین و ابن السبیل ذلک خیر

الذین یریدون وجه الله واولئک هم المفلحون و صالحین انست وانفقوا من قبل ان یأتی
احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب فاصدق واکن من الصالحین و اولی الالباب است
زیرا انما یتذکر اولوا الالباب الذین یوفون بعهد الله تا آنجا که فرموده و انفقوا مما رزقناهم سرا و علانیة

هشتم مباهات کردن خداوند است بشخص صدقه دهنده بر ملائکه و سایر عباد چنانچه **محمد بن صدقه** روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام
فرمود بشخصی از اهل کرم رسید بمن خبری که گذشت و هر کس بجای آورد آنچه براو لازمست یعنی از تفرقه نگذاشتن میان خود و برادران مؤمن در جان و
مال مباهات میکند خداوند بسبب او ملائکه خود را و مباح میکند براو بهشت خود را و مباهات در اینجا بهمان معنی است که شایسته ذات مقدس
حضرت باریتعالی است و در جاهای بسیار استعمال فرموده چنانچه در **مواعظ** رسول خدا صلی الله علیه و آله است یا باذر بدرستیکه پروردگار
تو مباهات میکند بملائکه به نفر مردیکه صبح کند در بیابان بی آب و گیاهی پس اذان و اقامه گوید و نماز کند پس میفرماید خداوند بملائکه نظر کنید بسوی بنده
من نماز میکند و نمی بیند او را غیر از من کسی پس فرود میآیند هفتاد هزار ملک و نماز میکنند در عقب او و استغفار میکنند برای او تا فردای آن روز و مردی
که برخیزد در شب و تنها نماز کند پس بسجده رود و در سجده بخواب رود پس خداوند میفرماید نظر کنید بسوی بنده من که روح او نزد من است و جسد او در
طاعت من در سجده و مردیکه در جهادی باشد و رفقای او فرار کنند و او ثابت بماند و مقاتله کند تا کشته شود و در **وصایای** آنجناب بعبد الله
ابن مسعود است که ای پسر مسعود دوزخ برای کسی است که مرتکب حرامی شده و بهشت برای آنکه واگذاشته حلالی را و بپرهیز یا باذر بدرستیکه این
چیزیست که مباهات میکند خداوند باو ملائکه را و اقبال میکند بروی برحمت خود بر تو و صلوات میفرستند بر تو جبار و بالجمله اصل مباهات غلبه
کردن بر دیگری است بشمردن چیزی از محاسن و مفاخر باشد و خداوند تعالی با ملائکه درباره او سخن گوید و مدح و ستایش نمایند که پنداری ملائکه در
مقام مغالبه و مخاصمه خداوند چون در مقام جواب تعداد محاسن و مفاخر خود یا آنچه بستگی دارند بان ذات مقدس تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا **هشتم** مکافات در دنیا و برزخ و قیامت و بهشت باقسام و مراتب درجات و انواع منافع دنیویه و اخرویه از جاه
و شرف و نیکنامی و محبت در قلوب بندگان و توجه ایشان بسوی او و از ایشان کسب کمالات کردن بقول و فعل و حال و کثرت اعتبار بی
اعتباری دنیا و علم نعم عظیمه حضرت واهب العطایا و غیر اینها که بگذرد و از شمار و بلکه از حد مقصود و شاید در آیه شریفه **مثل الذین ینفقون**
اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن
یشاء اشاره باین مطلب و ذکر جمله از آنها شده و گذشت خداوند تعالی مکافات کند بملاحظه کمی و بی قابلیتی و پستی آن چه در عوض سه قرص
نان بمسکین و یتیم و اسیر مدح نماید بسوره هل اتی که در زبان تمام ملائکه و مؤمنین است و مکافات کند بانچه ذکر فرموده از اقسام
نعمت و دفع کربت و در آخر باز اشاره نمود که **و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا** و گذشت بروایت شیخ طبرسی که
این آیات جاریست درباره هر مؤمنی که این کار را بکند برای خداوند عزوجل **و مناسب است** ختم این باب بذکر خبریکه دارا است فایده
لطیفه برای بسیاری از اقسام صدقه **سید محمد** شهیر بابن قاسم حسینی عاملی جزینی در کتاب اثناعشریه روایت کرده از کتاب لب
اللباب که شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد پس گفت آیا رخصت میدهی مرا که آرزو کنم مرگ را فرمود مرگ چیزیست که چاره از آن
نیست و سفریست دراز که سزاوار است برای آنکه آهنگ او کرده بردارد با خود ده هدیه گفت چیست آن هدیها فرمود هدیه عزرائیل و هدیه قبر و هدیه
منکر و نکیر و هدیه میزان و هدیه صراط و هدیه مالک و هدیه رضوان و هدیه پیغمبر و هدیه جبرئیل و هدیه خداوند تعالی **اما** هدیه عزرائیل پس چهار چیز است راضی
کردن خصمان و قضای نمازهای فوت شده و شوق بسوی خداوند تعالی و آرزوی مردن و هدیه قبر چهار چیز است ترک نمیمه و استبراء از بول و قرائت
قرآن و نماز شب و هدیه منکر و نکیر چهار چیز است راستی گفتار و ترک غیبت و حق گفتن و فروتنی برای هر کس و هدیه میزان [illegible]

ودر نماز و درستی و رغبت بجماعت و خواندن نماز اول وقت و مبادرت بر خیرات بسوی مغفرت خداوند و هدیه سیم چهار چیز است اخلاص عمل و حسن خلق و کثرت ذکر خدا و تحمل آزار **چهارم** هدیه مالک چهار چیز است گریه از ترس خدا و صدقه پنهانی و ترک معاصی و نیکی بوالدین **پنجم** هدیه رضوان چهار چیز است صبر بر مکاره و شکر نعمت و انفاق مال در طاعت خداوند و حفظ امانت در وقت تنگی کردن نماز که امانت بزرگ خداوند است **ششم** هدیه پیغمبر صلی الله علیه و آله چهار چیز است محبت آنجناب و پیروی سنتش و محبت اهل بیتش علیهم السلام و حفظ زبان از ناسزا و بیهوده **هفتم** هدیه جبرئیل چهار چیزست کم خوردن و کم گفتن و مداومت حمد **هشتم** هدیه خداتعالی چهار چیز است امر بمعروف و نهی از منکر و نصیحت خلق و مهربانی بر هر کسی

باب چهاردهم

در فضل اعانت سلسله جلیله سادات اگرچه عنوان این باب ها و فصول و مقامات آن شرح منافع و شروط و اقسام صدقه بود که واجب آن بر سادات عظیم الشان حرام و بعضی اقسام مستحبه بر همه یا بعضی از ایشان مکروه و باقی جایز پس مجدد دین و ذکر ایشان در سلک گذشتگان نبود جز احترام آن سلسله علیه از گذاشتن اسم صدقه بر احسان و اکرام که با ایشان شود چه این لفظ در مقابل خمس که مختص با ایشانست ذکر شده در مقام ذکر اعانت با ایشان مکرر این کلمه را استعمال فرمودند بلکه در بسیاری از اخبار صدقه زکوة وارد شده و صدقه چرکهای مردم است و فرمودند خداوند منزه فرمود نفس خود و رسولش و اهل بیت رسولش را از آن پس فرمود صدقات از آن فقرا و مساکین و سایر اصناف است که در قرآنست بلکه نهی فرمودند از صدقه بر مؤمن که آنچه را بمؤمن میدهند صدقه نباشد چنانچه در تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که کسی عرض کرد یا رسول الله کیست مستحق زکوة فرمودند مستضعفین از شیعه محمد و آل محمد علیهم السلام که قوت نگرفته بصیرتشان در دین و اما آنکه قوت گرفته بصیرتش در دین و نیکو شد معرفتش در دوستی اولیا خدا و دشمنی دشمنان او پس این برادر شما است در دین و چسبیده تر است بشما از پدران و مادران مخالفین پس باو ندهید زکوة و نه صدقه زیراکه دوستان و شیعیان ما از ما میباشند مانند یک جسد و حرام است بر جماعت ما اهل زکوة و صدقه ولیکن هرچه میدهید ببرادران با بصیرت خود همان نیکی است و بلند دارید قدر ایشانرا از زکوة و صدقات و منزه دارید ایشانرا از آنکه برسد بایشان چرکهای شما آیا دوست میدارید یکی از شما که بشوید چرک بدن خود را آنگاه بریزد آن چرک بر بدن برادر مؤمن خود بدرستیکه چرک گناهان بزرگتر است از چرک بدن پس چرکین نکنید بآن برادر مؤمن خود را و بالجمله فضل رعایت و احسان بر این طایفه بزرگ و عظیم و ثواب آن جسیم و اخبار وارده در تاکید و ترغیب آن بسیار و حکایات دیدن خیرات بزرگ از اعانت کردن با ایشان بیشمار و ما تبرکاً بذکر چهل عدد از هر دو صنف قناعت میکنیم

اول در کتاب شریف صحیفة الرضا علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چهار نفرند که من شفیع برای ایشان روز قیامت هر چند بیایند با گناهان اهل زمین اکرام کننده ذریه من و برآرنده حاجتهای ایشان و کوشش کننده در کارهای ایشان چون ناچار شوند بآنها و دوستدار ایشان بدل و زبان

دوم در آنجا از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود هر که نیکی کند بیکی از فرزندان عبد المطلب و آنشخص او را مکافات نکند بآن کار در دنیا پس من مکافات میکنم او را فردا چون ملاقات کند مرا روز قیامت

سیم در تفسیر امام علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه رعایت حق خویشان پدری و مادری خود را کند داده میشود باو در بهشت هزار درجه که دوری مابین هر درجه بقدر دویدن اسب تندرو لاغر میان یکصد سال است که صد سال بدود و یک درجه آن از نقره باشد و درجه دیگر از طلا و درجه دیگر از لؤلؤ و درجه دیگر از زمرد و درجه دیگر از زبرجد و درجه دیگر از مشک و درجه دیگر از عنبر و درجه دیگر از کافور بهشت و این درجات از این اصناف بود و فرمود کسیکه رعایت حق قرابت خویشان محمد و علی صلوات الله علیهما نماید داده میشود او را از فضل و مراتب درجات و زیادتی اجر بقدر زیادتی فضل محمد و علی علیهما السلام بر ابوین نسبی او

و امام حسن و در نسخه امام حسین علیهما السلام فرمود بر تو باد باحسان بر خویشان ابوین دینی خود محمد و علی ع اگرچه ضایع نموده باشی رعایت خویشان پدر و مادر نسبی خود را و بپرهیز و اجتناب کن از ضایع نمودن خویشان دینی خود تبدارک کردن خویشهای پدر و مادر نسبی خود از جهت آنکه شکر کردن اقارب آنحضرت بسوی ابوین دینی تو محمد و علی ع نفع آن بتو بیشتر

سادات را حرام است دادن زکوة و صدقه

دار و در شکر کردن اقارب نسبی نزد پدر و مادر تو بجهت آنکه خویشان ابوینی تو هرگاه شکر کنند تو را نزد محمد و علی علیهما السلام باندک ثنایی بطوری
که ظاهر کنند ابوین دینی برای تو بر طرف میکنند از تو گناهان ترا هر چند پری باشد ما بین زمین تا عرش و بدرستیکه اقارب ابوین نسبی تو چون شکر
تورا کنند نزد ایشان و حال آنکه تو ضایع نموده باشی حق خویشان ابوین دینی خود را نفع ندهند و دفع عذاب از تو نکنند بقدر فتیلی
که مثل است میان عرب در حقارت و آن پوست رقیقی است که میان شکاف خسته خرما است و علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که حق قرابات
ابوین دینی ما محمد و علی علیهما السلام و حق محبین ایشان احق است از حق خویشهای پدر و مادر نسبی ما زیرا که ابوین دینی ما راضی میتوانند نمود
از ما ابوین نسبی ما را و ابوین نسبی نمیتوانند ابوین دینی ما را که محمد و علی است خوشنود کنند از ما و محمد بن علی علیهما السلام فرمود که
کسی که بوده باشد ابوین دینی او که محمد و علی علیهما السلام است بهتر نزد او و خویشان او اکرم باشند نزد او از ابوین نسبی او و خویشان ایشان
گفته خدا تعالی در حق ایشان که تفضیل دادی بهتر را بحق خودم قسم که میگردانم تورا افضل و اختیار نمودی تو آن چیز را که اولی بودند باختیار نمودن
بحق خودم قسم که میگردانم تورا در دار قرار خود و هم صحبتی اولیاء من اولی است و جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود که هر کس که مقدورش
نباشد که قضای حق قرابات ابوین دینی و ابوین نسبی خود هر دو بکند بجهت آنکه قضای حق قرابت هر یک مانع باشد از قضای حق دیگری پس مقدم
دارد حق قرابت ابوین دینی خود را خدای عز و جل میفرماید در روز قیامت چنانچه مقدم داشت قرابات ابوین دینی خود را مقدم دارید او را بسوی
جنات من پس زیاد میشود فوق آنچه آماده شده بود برای او از درجات هزار هزار ضعف او و موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود در
حالیکه به آنحضرت عرض نمودند که برای فلان کس هزار درهم بود پس و مال باو عرض شد که هر دو را میخواست سرمایه او گنجایش هر دو را نداشت
پس گفت کدام یک از این دو متاع انفع است برای من گفتند مراد را که این متاع زیادتی دارد بخش برای آن متاع هزار چندان حضرت فرمود آیا
چنین نیست که لازمست در اینصورت آمر را بنا بر مقتضای عقل خود که اختیار نماید افضل را گفتند آری فرمود پس چنین است برگزیدن قرابت ابوین
دینی تو یعنی محمد و علی علیهما السلام افضل است ثوابش بکثیر از آن زیادتی زیرا که فضل او باندازه فضل محمد است و علی علیهما السلام بر ابوین نسبی او
و کسی بجناب رضا علیه السلام عرض کرد که آیا خبر ندهم تورا بزیانکاری که از نفع و سرمایه دور مانده فرمود آنکس کیست عرض کردند فلانکس که فروخت
دینارهای خود را بدراهم که بعوض آن گرفت پس برگرداند مال خود را از ده هزار دینار به ده هزار درهم حضرت فرمود بمن بگوئید که این مرد ده هزار اشرفی
خود را میفروخت بهزار درهم آیا چنین نبود که تخلف نمودن او از نفع و حسرت او اعظم بود گفتند آری فرمود آیا خبر ندهم شما را بکسی که تخلف از ربح
و حسرت او اعظم از این باشد گفتند آری فرمود بمن بگوئید اگر امیر ده هزار کوه از طلا میداشت و بهزار حبه از درهم مغشوش میفروخت آیا چنین بود
که تخلف نفع او عظیم تر و حسرت او اعظم از این خواهد بود گفتند آری فرمود آیا خبر ندهم شما را بسخت تر از این در تخلف و بزرگتر از این در حسرت گفتند
آری فرمود کسی که مقدم دارد در نیکی و احسان قرابت ابوین نسب خود را بر قرابت ابوین دینی خود محمد و علی علیهما السلام زیرا که فضل خویشان محمد
و علی علیهما السلام که ابوین کرام ابوین دینی او یند بر خویشهای پدر و مادر نسب او افضل است از فضل هزار کوه هم مغشوش و محمد بن علی علیهما السلام
فرمود کسی که اختیار کند قرابت ابوین دینی خود محمد و علی علیهما السلام را بر قرابات ابوین نسبی خود خدا تعالی اختیار نماید او را در
روز قیامت در حضور خلایق و مشهور سازد او را بخلعتهای کرامات خود و شرف او را ظاهر سازد بر بندگان جز کسیکه مساوی باشد با او
در فضایل یا افضل او و علی بن محمد علیهما السلام فرمود بدرستیکه از جمله تعظیم جلال خداوند است برگزیدن قرابت ابوین دینی خود
که محمد و علی علیهما السلام اند بر قرابات ابوین نسبی خود و بدرستیکه از جمله استخفاف بجلال خدا است برگزیدن قرابات ابوین نسبی خود بر قرابات
ابوین دینی خود که محمد و علی علیهما السلام اند و حسن بن علی علیهما السلام فرمود مردی عیالش گرسنه بودند پس از خانه
در آمد که چیزی بیابد و قوتی برای ایشان تواند خرید پس درهمی که تحصیل

زنی از خویشان محمد و علی علیهما السلام و یافت ایشان را گرسنه بودند پس گفت که ایشان نزد او فرزند باین درهم از خویشان من پس آن
مال را خودش بایشان داده و نذانست که چه عذری برای ایشان آورد پس آهسته راه میرفت و فکر میکرد که ناگاه قاصدی را دید که در تفحص او است
و او را میطلبد پس او را نشان دادند نزد او آمد و نامه باو داد که از مصر آورده بود با پانصد اشرفی در کیسه و گفت این بقیه مال پسر عم تو است که در
مصر متوفی شده و از او صد هزار اشرفی مانده که بر تجار مکه و مدینه است و عقار بسیار و اضعاف این مال در مصر دارد پس آن پانصد اشرفی را از
او گرفت و بر عیال خود توسعه داد و در همان شب که بخواب رفت رسول خدا و امیر المؤمنین علیهما السلام را در خواب دید که باو گفتند چگونه
دیدی توانگر ساختن ما تو را چون برگزیدی قرابت ما را بر قرابت خود و بعد از آن نماند احدی در مکه و نه در مدینه از آنها که پسر عم او از آنها طلبی داشت
از وجه صد هزار اشرفی مگر آنکه محمد و علی علیهما السلام بخواب او آمدند و باو گفتند که اگر صبح زود ندهی حق فلان را که از میراث پسر عم او مانده باو میرسانی
جهاد و الا ما در همان وقت تو را هلاک مینمائیم و مستاصل کنیم و ازاله نمائیم نعمتها را که خداتعالی بتو داده و ترا از حشمت و بزرگیت می اندازیم پس
آن قرض داران علی الصباح آنچه بر ذمه ایشان بود بردا[شته] نزد او آوردند تا آنکه جمع شد در نزد او تمام آن صد هزار اشرفی و نماند در مصر احدی از آن
جماعتی که در نزد او مالی بود از آن شخص مگر آنکه حضرت محمد و علی علیهما السلام در خواب او آمدند و تهدید او را امر نمودند که هر چه تعجیل که او را مقدور باشد
مال او را ادا نماید آنگاه محمد و علی علیهما السلام بآن مرد که ایثار قرابت رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده آمدند پس فرمودند باو چگونه دیدی احسان
خداوند را نسبت بخود بتحقیق که ما امر کردیم کسانی را که در مصر بودند که بزودی مال تو را بتو رسانند آیا میخواهی که بفرمائیم حاکم آن شهر را که عقار و
املاک تو را بفروشد و قیمتهای آنها را از مال خود حواله کند که در مدینه بگیری و بدل آن هر چه خواهی در این موضع خریداری نمائی گفت بلی
میخواهم پس محمد و علی علیهما السلام بخواب حاکم مصر آمدند و امر نمودند که عقار او را بفروشد و قیمت آنرا بطریق سابق باو برسانند پس آوردند برای او
از آن مال سیصد هزار اشرفی و چنان شد که متمول که متمول تری از او در مدینه نبود پس باز رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب او آمد و فرمود
ای بنده خدا آنچه شد جزای تو بود در دنیا بر برگزیدن تو قرابت مرا بر قرابت خود و هر آینه عطا میکنم بتو در آخرت بعوض هر حبه از این
مال هزار قصر در بهشت که کوچکترین آن قصرها بزرگتر است از دنیا و اما در فضل پس جای قصر در بهشت یک وزن آن بهتر است از دنیا و آنچه در او
چهارم کلینی و شیخ طوسی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کردند که فرمود کسیکه نیکی از اهل بیت من نیکی کند من جزاء باو دهم
او را امید هم در روز قیامت **پنجم** صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود چون روز قیامت شود منادی ندا
کند که ای خلایق ساکت شوید زیرا که محمد صلی الله علیه و آله با شما سخن میگوید پس ساکت میشوند خلایق پس برمیخیزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و میگوید ای
گروه خلایق هر کس که از او در نزد من نعمتی یا منتی یا نیکی باشد پس برخیزد مکافات کنم او را پس میگویند فدای تو پدران و مادران ما چه نعمت و منت
و نیکی است برای ما بلکه نعمت و منت و نیکی مر خدا راست و رسول او بر جمیع خلایق پس بایشان میفرماید بلی هر کس جای داده یکی از اهل بیت
مرا یا با او نیکی کرده یا پوشانیده او را از برهنگی یا سیر کرده گرسنه ایشان را پس برخیزد تا او را مکافات کنم پس برمیخیزند مردمانیکه چنین کردند
پس ندا می آید از جانب خداوند تبارک و تعالی که ای محمد ای حبیب من قرار دادم مکافات ایشان را بتو پس جای ده ایشان را در بهشت هر
جا که میخواهی پس جای میدهد ایشان را در وسیله جائیکه محجوب نباشند از محمد و اهل بیت او علیهم السلام **ششم** مفید ثانی پسر شیخ طوسی
در امالی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس کار نیکوئی کرده بمردی از فرزندان من پس او را مکافات نکرد پس منم
مکافات کننده مر او را بر آن صله نیک **هفتم** ایضاً از آنجناب روایت کرده که فرمود هر کس اراده کرده که توسل جوید بسوی من
و اینکه بوده باشد از او در نزد من نعمتی که بجهت آن شفاعت کنم او را روز قیامت پس احسان کند باهل بیت من **هشتم** ایضاً از آنجناب
روایت کرده که فرمود هر کس صله دهد بیکی از اهل بیت من بقیراطی من مکافات میکنم او را بقیراطی و صدوق در امالی چنین نقل کرده که فرمود کسی

پس بایشان میگویند
در میان مردم

کربلا برد یکی از اهل بیت من زیارت کند با خبر او را با داستن و خواهیدهم او را در روز قیامت ... قطب با دعوی در ...

شهر آشوب در مناقب روایت کرده از هشام بن الحکم که گفت مردی بود از ملوک اهل جبل و هر سال خدمت جناب صادق علیه السلام میرسید

در موسم حج پس حضرت او را در یکی از خانهای خود در مدینه فرود میآورد و آمدن او بحج و منزل کردنش بخانه آنجناب طول کشید پس ده هزار درهم بآنجناب داد

که خانه بخرد برای او و رفت بسوی حج چون برگشت گفت فدایت شوم خریدی برای من خانه فرمود آری و قباله آورد که نوشته بود در او بسم الله

الرحمن الرحیم این چیزیست که خریده آنرا جعفر بن محمد برای فلان پسر فلان جبلی خریده خانه در فردوس حد اول آن رسول الله و حد دوم علی امیر

المؤمنین علیه السلام و حد سیم حسن بن علی علیهما السلام و حد چهارم حسین بن علی علیهما السلام چون آن مرد خواند گفت راضی شدم خداوند مرا فدای تو کند

پس حضرت فرمود من گرفتم آن مال را و متفرق کردم در اولاد حسن و حسین علیهما السلام و امیدوارم اینکه قبول کند خدا و ... بجای آن بهشت

را پس آن مرد بجانب خانه اش برگشت و آن قباله با او بود پس مریض شد بمرض موت چون وفاتش نزدیک شد جمع کرد ... ان

قباله را با او بگذارند پس چنین کردند بامداد آن که قوم بجانب قبرش ... دیدند قباله ... وفا کرد برای من والله جعفر

بن محمد بانچه گفت ... شیخ صدوق در امالی روایت کرده ... صادق علیه السلام که فرمود چون روز قیامت شود جمع کند

خداوند خلق اولین و آخرین را در یک ... تضرع و زاری میکنند بسوی پروردگار خود و میگویند

... نور و روشنائی پیشاپیش ایشان چنانچه روشن کند زمین محشر را

پس میگویند اهل محشر ایشان پیغمبرانند ... خداوند که ایشان پیغمبران نیستند پس میگویند اهل جمع که ایشان ملکانند پس باید

بایشان ندائی از جانب خداوند که نیستند ایشان ملائکه پس میگویند اهل ... شهدایند پس میاید ندائی از جانب خداوند که نیستند ایشان شهداء

پس اهل محشر میگویند شما چه کسانید پس میگویند مائیم علویون ... مائیم ... که ولی خداست مائیم مخصوصان بکرامت خداوندی

مائیم ایمنان از عذاب و مطمئن که از اهل بهشتیم پس میاید ایشان را ندائی از جانب خداوند عزوجل که شفاعت کنید در حق دوستان خود و اهل

مودت خود و شیعیان خود پس شفاعت کنند ایشان و شفاعت ایشان پذیرفته میشود ... شیخ منتجب الدین علی بن عبید الله بن

حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن علی بن بابویه قمی در اربعین و شیخ شاذان بن جبرئیل در کتاب ... و سید ضامن مدنی در تحفة الازهار

صاحب وسیلة المآل باسانید معتبره روایت کرده اند از ابراهیم بن مهران که گفت در همسایگی ما در کوفه مردی ... کاسبی کنیه اش ابو جعفر و او خوش

معامله بود و هرگاه شخصی از علویین نزد او میرفت و چیزی میخواست ... میکرد اگر قیمت آنرا داشت میگرفت و گرنه ... میگفت بنویس این مطلب

است که گرفته آنرا علی بن ابیطالب علیه السلام ... پس چیزیرا که علی علیه السلام گرفته و باقی ماند آنمرد ... تا آنکه فقیر و معسر

شد و در خانه نشست و در دفتر خود نظر میکرد پس اگر کسی را یافت ... که زنده است کسی نزد او میفرستاد آن مال را از او

میگرفت و اگر مرده که وفات کرده و چیزی ... خط ... میکشید پس در این ایام روزی بر در خانه خود نشسته بود و در دفتر نظر میکرد که گذشت

بر او مردی از ناصبیان پس بطریق استهزاء ... گفت چه کرد بده کار بزرگ تو علی بن ابیطالب علیه السلام پس مرد کاسب بجهت سخن او

بسیار غمگین شد و داخل خانه شد چون شب درآمد در خواب دید حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که با او بود حسن و حسین علیهما السلام که در پیش روی

آن حضرت راه میرفتند پس حضرت بایشان فرمود کجاست پدر شما پس امیرالمؤمنین علیه السلام جواب داد که اینک حاضرم یا رسول الله و در پشت سر

آن حضرت بود پس حضرت با او فرمود چه شده ترا که نمیدهی حق این مرد را گفت یا رسول الله این حق او است در دنیا که آورده ام فرمود بده با او پس داد

با آن مرد کیسه از صوف سفید و فرمود این حق تو است پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بگیر این را و ... که بیاید و تو از فرزندان او

و بجای او چیزیرا که نزد تو است ... بعد از آن ... گفت بیدار شدم و ... [illegible]

کفتم بیداری یا در خواب گفت بیدارم گفتم چرا تو از دوستی کنی پس دوستی کرد چون نظر کردم هزار اشرفی در آن بود پس آن زن گفت ای مرد بخدا بترس
فقر تو او را بر آن داشته باشد که فریب داده باشی بعضی تجار زاد مالش را گرفته باشی گفتم بخدا قسم و لیکن قصه چنین است پس خواست دفتر را که
حساب در آن بود پس دید که ثبت در آن آنچه نوشته بود بر علی بن ابیطالب علیه السلام نه کمی و نه زیادی و در روایات اختلافی بود در کلمات
یکی از آنها اکتفا نمودیم **دوازدهم** احمد بن الفضل بن کثیر در کتاب وسیلة المال نقل کرده از کتاب نوشیخ عزی الایمان که او
روایت نموده از ابی الحسن علی بن ابراهیم بن عثمان دقاق که گفت وارد شد بر من روزی فقیری علوی از فرزندان حسین بن علی علیه السلام پس
گفت صدقه بده بمن بده گفتم قیمت آنرا حاضر کن گفت نیست با من چیزی بنویس بر جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس آنچه خواست دادم
و نوشتم قیمت آنرا بر رسول الله صلی الله علیه و آله پس شنیدند علویین این قصه را پس می آمدند و سؤال میکردند و من میدادم پس می گفتند بنویس بر
جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله پس پیوسته بایشان می دادم تا آنکه نماند برای من چیزی پس روزگاری بسر بردم با سختی و تنگی آنگاه رفتم خدمت
سید محمد بن یحیی العلوی و عرضه داشتم آن خطوط را بر ایشان و شکایت نمودم باو از پریشانی و سختی پس جوابی نداد چون شب شد دیدم پیغمبر
صلی الله علیه و آله را در خواب و با او بود علی بن ابیطالب علیه السلام پس پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن فرمود ای ابو الحسن مرا میشناسی گفتم آری تو نبی
محمد صلی الله علیک و سلم فرمود پس چرا شکایت از من کردی و تو معامله با من کردی گفتم یا رسول الله فقیر شدم پس حضرت فرمود اگر معامله کردی با
من در دنیا بدهم بتو و اگر معامله کردی با من در آخرت پس صبر کن که من نیکو بدهکاری هستم پس مرد سخت جزع کرد و از خواب بیدار شد و گریه می
کرد پس بیرون رفت بسوی کوهها و صحراها چند روزی گذشت که او را مرده یافتند در غار کوهی پس او را برداشتند و دفن کردند پس در آن
شب هفت نفر از صلحای کوفه او را در خواب دیدند که بر او بود حلهها از استبرق و او در باغستان بهشت راه میرفت پس باو گفتند توئی ابو الحسن
گفت آری گفتند چگونه رسیدی باین نعمت گفت هر که معامله کند با محمد صلی الله علیه و آله میرسد بآنچه من رسیدم بدانید که من رفیق رسول الله
صلی الله علیه و آله شده ام این نعمت را بمن داد نه بجهة صبر من **سیزدهم** باز در آنجا از کتاب مذکور نقل کرده که گفت علی بن عیسی وزیر که
من احسان میکردم بعلویه و اجرا میداشتم برای هر یک در سال در مدینه طیبه آنمقدار که کفایت کند طعام و لباس او را و کفایت کند عیالش را و
این کار را در وقت آمدن ماه رمضان میکردم تا سلخ او و از جمله ایشان شیخی بود از اولاد موسی بن جعفر علیهما السلام و من مقرر داشته بودم برای
او هر سال پنجهزار درهم و چنین اتفاق افتاد که من روزی در زمستان عبور میکردم پس دیدم او را که مست افتاده و قی کرده و بگل آلوده شده
و او در بدترین حالی بود در شارع عام پس در نفس خود گفتم من میدهم این فاسق را در سال پنجهزار درهم که آنرا صرف کند در معصیت خداوند
هر آینه منع میکنم مقرری امسال او را چون ماه مبارک داخل شد حاضر شد آن شیخ در نزد من ایستاد بر در خانه چون رسیدم باو سلام کرد و
رسم خود را مطالبه نمود گفتم نه و اکرامی نیست برای تو مال خود را بتو نمیدهم که صرف کنی در معصیت خداوند آیا ندیدم ترا در زمستان که مست
بودی برگرد منزلت و دیگر نزد من میا چون شب شد پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که مردم در نزدش مجتمع بودند پس پیش رفتم اعراض نمود
از من پس بر من دشوار آمد و مرا بد گذشت پس گفتم یا رسول الله بمن چنین میکنی با کثرت احسان من بفرزندانت و نیکی من بایشان و وفور انعام
من برایشان پس مکافات کردی مرا که اعراض نمودی از من فرمود آری چرا فلان فرزند مرا برگرداندی از در خانه ات ببدترین حالی و نا امید
کردی او را و جائزه هر ساله اش را بریدی پس گفتم چون او را بر معصیتی قبیح دیدم و قضیه را نقل کردم و گفتم جائزه خود را منع کردم تا اعانت نکرده
باشم او را در معصیت خدا تعالی پس فرمود تو آنرا بجهت خاطر او میدادی یا برای من گفتم بلکه برای تو فرمود پس میخواستی بپوشانی برای او آنچه از
او سر زد بجهت خاطر من و اینکه از اخفاد من است گفتم چنین خواهم کرد با او باکرام و اعزاز پس از خواب بیدار شدم چون صبح شد فرستادم از پی
آن شیخ چون از دیوان مراجعت کردم و داخل خانه شدم امر کردم که او را داخل کردند و حکم کردم بغلامم که بیاورد نزد او ده هزار درهم و دو کیسه

و گفتم با او که بجهت چیزی که آمده بود اجر کن داد او را چه شنود برگرداندم چون بصحن جامع رسید گفت ای در پیرچه دکبست را ندی
دیروز و مهربانی امروز تو و مضاعف کردن عطیه من گفتم خبر چیست بود هرگز بجهتی گفت والله میکردم تا از نصف شب نخوابم پس آنچه در خواب
دیدم با او گفتم پس اشک از چشمش ریخت و گفت نذر کردم نذری واجبی که دیگر نگویم مثل آنچه دیدی و هرگز برای تو مضیقی نکردم و محتاج نکنم چه خود را که
تو محتاجه کند پس توبه کرد و توبه اش نیکو شد **چهاردهم** نیز در آنجا حکایت کرده از بعضی از علماء سراج بن عبد الله که گفت محمد بن محمد
بن خالد کلی نقل کرد از بعضی قراء که قرائت میکردم بر سر قبر امیر تیمور لنگ بعد از مردنش در شیراز که من هر وقت با قراء حاضر میشدم قرائت قرآن میکردم
چون خلوت میشد میخواندم خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه تا آخر آیات و بسیار تلاوت میکردم این آیات را تا اینکه شبی در خواب دیدم پیغمبر
صلی الله علیه و آله را که نشسته و تیمور لنگ در پهلوی آنجناب پس راندم او را و گفتم رسیدی باینجا ای دشمن خدا و خواستم دستش را بگیرم و برخیزانم او را از
پهلوی پیغمبر صلی الله علیه و آله پس حضرت فرمود بگذار او را که ذریه مرا دوست پس ترسان برخاستم و ترک کردم آنچه را که در خلوت میخواندم **پانزدهم**
در آنکتاب و در عمدة الطالب تالیف سید جلیل نسابه ابی العباس احمد بن علی بن الحسین الحسنی نقل کردند از ابی الحسن نصر الدین عنین شاعر دمشقی مشهور
که او با مالی و قماشی بسمت مکه معظمه رفت پس بعضی از سادات اشراف از بنی داود که در وادی صفرا منزل دارند بیرون آمدند و آنچه داشت از او
گرفتند و او را زخم زدند پس نوشت قصیده بسوی ملک عزیز طغتکین پسر ایوب که والی یمن بود و برادرش ناصر که سلطان بود در شام اقامت
داشت و او را طلبیده بود بجهت اقامت در سواحل که در دست فرنگیان بود و او فتح کرد و گرفت آنها را و در آن قصیده ابن عنین او را
بر رغبت کرده از سواحل و ترغیب نموده او را در یمن و تحریص کرده بر آن اشراف گذشته و اول آن قصیده این است اعیت صفاة

هذاك المصقع اللسنا من خلص الزبد ما ابقی لک اللبنا و ما ترید بجسم لا حیاة له وجزت فی
الجود و حد الحسن و السنا تا اینکه گفته و لا تقل ساحل الافرنج افتحه فما یساوی اذا قایسته عدنا و
ان اردت جهادا فارو سیفک من قوم اضاعوا فروض الله والسننا طهر بسیفک بیت الله من دنس
و ما احاط به من خسة و خنا و لا تقل انهم اولاد فاطمة لو ادرکوا آل حرب حاربوا الحسنا حاصل

این ابیات اگر مقابله شود سواحل فرنگیان برابری نکند با عدن و اگر میل بجهاد داری پس سیراب کن شمشیر خود را از قومیکه ضایع کردند فرایض
و سنن خدا را و پاک کن بشمشیر خود خانه خدا را از کثافت و دنائت و لغو و مگو که ایشان فرزندان فاطمه علیها السلام اند چه اگر آل حرب را درک
میکردند با امام حسن علیه السلام جنگ میکردند چون قصیده را تمام کرد در خواب صدیقه طاهره علیها السلام را دید که در خانه کعبه طواف میکرد
پس سلام کرد بر آنحضرت جواب نداد او را پس تضرع نمود و تذلل کرد و از گناه خود که مستحق این اعراض شده سؤال کرد پس حضرت این ابیات را
انشاد فرمود حاشا بنی فاطمة کلهم من خسة تعرض او من خنا و انما الایام فی غدرها و فعلها السوء
اساءت بنا فتب الی الله و من یقترف اثما بنا یا من هجا ابناؤه من ولدی و اما مجعل کل السب
عمدا لنا فاکرم النبی المصطفی احمد و لا تهن من آله اعینا فکل ما نالک منهم غدا تلقی به فی الحشر
منا منا ابن عنین میگوید از خواب بیدار شدم ترسان و هولناک و عافیت یافته بودم از تمام زخم و جرحیکه داشتم پس آن ابیات را
نوشتم و حفظ کردم و توبه کردم بسوی خدا از آنچه گفته بودم و قطع کردم آن قصیده را و در مقام معذرت برآمدم و این شعرها گفتم عذرا
الی بنت نبی الهدی تصفح عن ذنب مسیء جنی و توبة تقبلها من اخی مقالة توقعه فی العنا
والله لو قطعنی واحد منهم بسیف البغی او بالقنا لم ار ما یفعله سیئا بل انه فی الفعل قد احسنا
و این قصیده مشهور و مسطور است در دیوان ابن عنین و ذکر کرده آنرا با درای در کتاب در النظیم **شانزدهم** در تذکرة الخواص

سبط ابن جوزی نقل کرده از کتاب منتظم مدینی و در کتاب وسیلة المآل منقول است که دختری مرد علوی بلخی بود و او را چند دختر و زن بود و اتفاقا
آن مرد وفات کرد و عیالش از خوف شماتت دشمنان پیاده بجانب سمرقند رفتند پس از شدت گرسنگی و کثرت سرما عاجز شدند پس داخل مسجدی
شدند دختران ماندند و مادر ایشان بجهت تحصیل قوت بیرون رفت پس دید رئیس بلد را که نشسته و جمعی دور او گرد آمده پس پیش رفت و شرح کرد
برای او بدی کار خود و خبر داد او را اینکه ایشان علویه باشند رئیس گفت که او بیاور گواه بر اینکه شما براستی علویه باشید علویه گفت من در این بلد غریبم و شاهدی ندارم
و خدای تعالی و رسولش آگاهند که من راست میگویم پس التفات او نشد علویه از نزد او برگشت و میگفت یا جداه یا رسول الله پس در عبورش بر پیرمردی
نشسته برد که جمعی گرد او بودند جاهی علویه پرسید این کیست گفتند داروغه بلد و او مجوسی است گفت شاید برای ما نزد او گشایشی باشد پیش رفت
و خبر داد او را از حال خود و دختران و آنچه میان او و رئیس بلد گذشت و اینکه دختران در مسجدند و چیزی ندارند که قوت کنند پس خادم خود را او امر
کرد و گفت بخاتون خود بگو که جامه خود را بپوشد پس بیرون آمد آن زن و با او بود کنیزانش پس با او گفت با این زن برو بفلان مسجد و بیاور دختران او را
و بیاور بخانه پس با او آمده دختران را آورده برایشان اطاقی تنها مهیا کرده و ایشان را بحمام فرستاده و از بهترین جامها بایشان پوشانیده و از
فاخرترین فرشها برایشان فرش کرده و از لذیذترین طعامهای نیکو برایشان حاضر کرد پس نشستند علویات با آن زن صحبت میکردند و بخواب رفتند
تا آنکه با مردان خود مسلمان شدند چون نصف شب شد رئیس بلد که مسلم بود در خواب دید که گویا قیامت برپا شده و علم داده اشته شده بر سر
رسول خدا و در آنجا قصری دید از زبرجد سبز و زمرد و لعل و در و یاقوت سرخ گفت پس گفتم یا رسول الله برای کیست این قصر پس از من
اعراض فرمود گفتم یا رسول الله چرا از من اعراض نمودی آیا من مسلم موحد نیستم از امت تو فرمود شاهد حاضر کن گفتم خدا و رسولش داناترند پس فرمود
آیا تو بخاطر نداری گفتی شاهد بیاور و این قصر از آن کسی است که علویات و دختران در خانه او هستند پس گفتم او مجوسی است فرمود او نخواهد مرد تا آنکه با اهل بیتش
مسلمان شده گفت پس بیدار شدم پشیمان و حیران گریه میکردم و بر صورت خود طپانچه میزدم و بیرون آمدم جستجو میکردم از خانه هر دیگر علویات
در او بودند تا اینکه رسیدم بآنجا پس یافتم ایشان را نزد او پس قصد کردم که بگیرم ایشان را از نزد او گفت وای بر تو تو را با این راهی نیست مرا با سلام
خود دختران قسم بخدا که من و اهل بیتم نخوابیدیم مگر آنکه مسلمان شدیم بر دست ایشان پس بگرد التماس کردم و هزار اشرفی باو دادم گفت والله
نمی شود بصد هزار هزار اشرفی و نه مثل آن از دراهم بلکه اگر این اشرفیها را قبول کنم تو ایشان را بچشم خود نخواهی دید پس پیوسته خضوع و تذلل میکردم
و دست و پایش را بوسیدم گفت هیهات هیهات آنکه تو او را در خواب دیدی و تو را ببوی من فرستاد من او را دیدم و خدا و ندیم من
منت گذاشت ببرکت قدوم دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیدم جد ایشان را در خواب و او میگفت [illegible] قصر از آن تو و اهل
بیت تو است بجهت آنچه با فرزندان من کردی و شما در بهشت خواهید بود و خداوند آفریده بود شما را مؤمن از روز ازل **مؤلف** گوید که
آیة الله علامه در کشف الیقین این حکایت را بنحو دیگر نقل کرده که ابسط از این و اختلاف در مواضع بسیار دارد [illegible] چون غطا هر اتفاق
و قصه و اهل هر دو یکی بود از ذکر آن اعراض کردیم **هفتم** در کتاب عوالی اللئالی ابن ابی جمهور احسائی و تحفة الازهار سید ضامن
بن شدقم بن علی بن الحسن النقیب المدنی از سید علی سمهودی داودی و در تذکرة الخواص سبط ابن الجوزی و وسیلة المآل احمد بن فضل مکی و کشف الیقین
علامه حلی اعلی الله مقامه منقول است که عبدالله بن مبارک یک سال حج میکرد و یک سال و سال دیگر جهاد میرفت و پنجاه سال برای این کار مواظبت
داشت پس بیرون رفت در بعضی سالها که نوبت حج بود و برای تهیه متاع سفر و تدارک حج و با او بود پانصد اشرفی و متوجه بازار شتر فروشان
گردید که شتری برای سفر حج بخرد پس در راه علویه را دید که در مزبله مشغول است بکندن پرهای مرغ مرده و آنرا پاک میکرد عبدالله گفت نزد او
آمدم و پرسیدم چرا چنین میکنی گفت ای مرد آیا نخوانده قول خدا را که میفرماید ولا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم پس
پاره چیزها که اگر ظاهر شود برای شما اندوهگین کند شما را [illegible]

تو از این تعجب کردم از حسن اختیار و نیکی گفتار پس گفتم بحق خدا و جدت محمد و علی علیهما السلام که مرا مطلع کن بحقیقت امر را که گفت مرا احتیاج

داراز و فقیر خود بجهت کشف کردن سترم برای تو زیرا که نمی‌بیند آنرا احدی جز علام الغیوب و ستار العیوب و کشاف الکروب و غفار الذنوب پس گفتم

تو را قسم داده‌ام و از تو نمیگذرم مگر آنکه براستی خبر خود را بمن بگوئی گفت ای عبدالله مجاور و الحاح کرد ابیدی مرا که ظاهر کنم حال پنهان خود را بدرو تو

بدانکه من زن سیده علویه‌ام و چهار دختر کوچک سیده یتیم دارم و پدرشان در این نزدیکی وفات کرده و این روز چهارم است که برایشان

میگذرد که چیزی نخورده‌اند چون کار باضطرار رسید خوردن میته بر ما حلال است و من بغیر این مرغ مرده چیزی دیگر نیافتم میخواهم که این را پاک کنم و برایشان

ببرم که بخورند این را و دفع گرسنگی ایشان بشود عبدالله گفت پس با خود گفتم وای بر تو ای پسر مبارک کجا است آنکه ببیند در دستش چنین فرصت و فائده

که بیابد شفاعت جد او سید مخلوقات هنگام سئوال نزد صراط روزیکه فرار کند مرد از پدرش و مادرش و برادرش و رفیقش و پسرش روزیکه

نفع ندهد مال و نه اولاد مگر آنکه آید نزد خداوند با قلب سالم از معائب ای علویه دامن باز کن بگیر آنچه خداوند بتو داده چنین کرد پس سر کیسه را

گشادم و مجموع آن زرها را در دامنش ریختم پس علویه سر در پیش افکنده بود و ملتفت من نمیشد و من رفتم بمنزل خود و ندیدم در خود هیچ حالت شوقی به

سوی حج در این سال و مراجعت نموده آماده کار خود شدم و بشهر خود رفتم نشستم در خانه خود تا اینکه حج کردند مردم و مراجعت نمودند پس بجهت

استقبال حاجیان و همسایگان و مصاحبان خود از شهر بیرون رفتم پس هر کس از ایشان را که ملاقات میکردم میگفتم که خدا تعالی قبول کند حج تو را

پسندیده نماید سعی تو را او نیز همچنین دعا مینمود و میگفت ای عبدالله آیا بخاطر داری که همراه ما بودی در فلان محل و فلان موضع و بسیار شده

که چنین مردمان این را میگفتند متفکر شدم در کار خود از سخن ایشان و حج نکردن خودم و تمام شب در این فکر بودم پس حضرت رسالت پناه را در خواب

دیدم که فرمود بمن ای عبدالله تعجب مدار که تو رسیدی بفریاد درماندگان و اصلاح آوردی شکستگی فرزندان مرا پس خواستم از خدا تعالی که خلق

کند بر صورت تو فرشته را که حج کند برای تو هر سال تا روز قیامت پس اگر خواهی حج کن و اگر خواهی مکن که او حج خواهد کرد برای تو

ایضاً در تحفة الازهار مذکور است که سید ابوالحسن طاهر بن الحسین بود عالم عامل و فاضل کامل با ورع و زهد و صلاح و تقوی جلیل القدر عظیم

الشأن بلند همت میان او و مردی خراسانی رفاقت و دوستی بود و خراسانی هر سال حج میکرد و بزیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله

می‌آمد و دویست اشرفی برای او میآورد و این معین بود برای او در هر سال تا آنکه مردی بخراسانی برخورد و گفت تو مالت را ضایع میکنی و

صرف میکنی در غیر محلش زیرا که طاهر صرف میکند آنرا در غیر طاعت خدا و رسولش و مکرر این سخن را با او گفت تا آنکه خراسانی را منصرف کرد از او

و مال را نفرستاد و او را ملاقات نکرد و حج همچنین در سال دوم چون سال سیم شد و زمان سفر حج رسید پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که با او

میگوید ای فلان وای بر تو قبول کردی در حق فرزند من سخن دشمنان او را و قطع کردی صله خود را و آنچه با او میکردی از نیکی قطع مکن صله خود را از او

و بده با او آنچه فوت شد از او تا تو را توانائی است پس از خواب برخاست خوشحال و مسرور با آنخواب و تدارک سفر حج خود را کرد و آن مبلغ را با خود

برداشت بجهت پیغمبر صلی الله علیه و آله با او [illegible] چون حج بجای آورد و بزیارت حضرت مشرف شد رفت نزد طاهر و دست

و پای او را بوسید و نشست در آن مجلس که سادات و اشراف و فضلا و اعیان بودند پس طاهر ابتدا کرد و فرمود ای فلان شنیدی در باره من سخن

دشمنان مرا [illegible] جدم پیغمبر صلی الله علیه و آله در خواب [illegible] مقطوع شده بود در طول سه سال با هدایائی و اگر

امر میکرد [illegible] حاضر کردی [illegible] چنین بود و الله [illegible] رسول

خدا کسی را [illegible] جز خدا تعالی طاهر گفت [illegible] دیدم رسول خدا را صلی الله

علیه و آله که میگفت [illegible] تو قطع نکند پس

کردم خدای عزوجل را و شکر نمودم [illegible] در خواب [illegible]

بار بر جماعت ... بادی او را و سید را التماس نمود که از او درگذرد بجهت آنکه شد از بحث دشمن در حق او و حال را تسلیم او کرده ...
حضرت قاضی بعد از نقل این حکایت از کتاب تحفة الاخوان ... از سید علی سمهودی گفته که این طاهر بن یحیی بن الحسین بن جعفر الحجة
بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است جد امرا و مدینه منوره **نوزدهم** در جلد دوم تحفة الازهار مذکور
در ضمن احوال عالم جلیل سید ضامن بن شدقم مدنی صاحب مسائل که از آیة الله علامه حلی رحمه الله نقل کرده از سید علی بن داود حسینی سمهودی
در جواهر العقدین بسند متصل از شیخ شهاب الدین احمد بن یونس القسطنطینی المغربی از بعضی مشایخ خود که گفت مردی از اعیان مغاربه از بلد خود عازم
حج و زیارت شد پس مردی از اهل خیر صد اشرفی باو داد و گفت باو بگیر این مبلغ را و بمدینه برسان آنگاه بده بیکی از سادات اشراف بنی حسین
که نسبش صحیح باشد تا بوده باشد این خدمت صله از من بجهت شأن رسول خدا صلی الله علیه وآله روز فزع اکبر و نیز یک نفع بدهد مالی و فرزندی
جز آنکه با دل سالم بحضور خدای آید چون آن مرد وارد مدینه شد از سادات بنی حسین از صحت نسب ایشان پرسید باو گفتند ... صحت نسب ...
نیست جز آنکه ایشان از شیعه و رافضیانند که ... دشمن دارند اهل سنت را و علانیه سب میکنند و قاضی و خطیب و امام المسلمین از ایشان
و امر بلد در دست ایشان برای کسی مداخله در آن نیست گفت پس خوشم نیامد که آن مال را بایشان دهم چند روزی مکث کردم در کار خود و فکر
میکردم در آنچه صاحب مال بمن وصیت کرده بود تا آنکه روزی با یکی از ایشان مجتمع شدم پس باو گفتم ای سید من اگر تو از اهل سنت بودی هر آینه
میدادم بتو آنچه با من است از مال و قدر آن فلان مبلغ است پس شکایت کرد بمن از شدت تنگی و کثرت اضطرار خود و خواست از من بعضی از
آنرا گفتم حاشا گفت هرگز نشود که تغییر دهم مذهب خود را بدنیای دنیه و از برای من است پروردگاری که مرا کفایت میکند پس رفتم و در آنشب در خواب
دیدم که گویا قیامت برپا شده و مردم میگذرند از صراط چون خواستم بگذرم امر فرمود سیده نساء فاطمه زهرا علیها السلام که مرا نگذارند پس مرا مانع
شدند پس استغاثه کردم کسی بفریادم نرسید پس دیدم پیغمبر صلی الله علیه وآله را که می آید پس بجناب او استغاثه کردم و گفتم یا رسول الله من از امت تو ام
و دخترت منع کرده مرا از گذشتن پس حضرت بآن مکرمه فرمود چرا منع کردی او را گفت زیرا که او منع کرده روزی فرزند مرا پس حضرت التفات
بمن فرمود چرا منع کردی روزی فرزندش را گفتم چون شیعه مذهب بود و اهل سنت را دشمن دارد و علانیه سب میکند صحابه را فرمود تو را که داخل
کرده میان فرزندان و اصحاب من پس ترسان و هراسان از خواب بیدار شدم و تمام مبلغ سپرده نزد خود را گرفتم و صد اشرفی از مال خود بر آن
افزودم و رفتم بسوی سید و مولای خود مهنا بن سنان و بوسیدم دستش را پس حمد و ثنای الهی بجای آورد با آنچه شایسته بود آنگاه فرمود این امر
عجیب سوگند میدهم تو را آیا دیدی جدم رسول الله و جده ام فاطمه زهرا علیها السلام را امر کردند تو را که آن مال را بمن دهی بعد از آنکه مانع شدند
تو را از گذشتن صراط گفتم آری قسم بخدا چنین بود ای فرزند رسول خدا پس سید مهنا گفت اگر نمیدیدی ایشان را نمی آمدی نزد من و اگر نمی آمدی نزد
من هر آینه شک داشتی در صحت نسب و مذهب من مثل آنکه داشت یعنی رسول خدا و صدیقه علیها السلام و ابو عبدالله محمد بن فرحون از سادات
این قصه را در ضمن ابیاتی که بجهت خطاب کرده درج نمود

لا تلتمس الاشراف هلبنا ... وتمدح ضدهم یا للعجاب
فقد قال الرسول مقال صدق ... فلا تؤذوهما في حطابي
فتى الاشراف انهم فروع ... وفخرا بالولادة والصحاب
المر یبلغك ان فتی اتاهم ... وقد اعطی ودام فی جواب
بقسمها علی الاشراف طرا ... ویاتی بالجواب المستطاب
فلم ینفع لهم منها نقیرا ... لزعم لا یلیق بذی اللباب
رأی ان القیمة قد اقیمت ... وان الحوض ملتطم العباب
ونهره الرسول یقول مرّوا ... سوی من بر نسل ابی تراب
فاسمع ذا الجحیم وبکی ... بکاء المستقبل بالکتاب
فهب ما قلت فی الاشراف حقا ... ایحسن ان یذوق به عذاب
فحب الدین اولی بالترضی ... وارجی للنعیم وللثواب
... ... ففدا أنی علی القطان طوا ... بالفاظ محبو عذاب

وانت تخوف اهدا كانا من انتشع في غير الصواب ويدلنا بافي حون ويدنا يستجمعون في يوم التلاق
وحكم بيت كخر اليه انابا اما لا اقر في خده الحمد وينظر من سنخلي في خده ومن شقي وسطل في عذاب

باب هشتاد و يكم شمس الدين يوسف سبط ابو الفرج بن جوزي در كتاب ... نقل كرده از كتاب ... ابن ابي الدنيا كه مردي ديد رسول خدا صلی الله علیه وآله را در خواب كه باو ميفرمايد برو بجنوبي فلان مجوسي و باو بگو تحقيق كه آن دعا مستجاب شد پس آمد و امتناع كرد
از اداي رسالت تا آن مجوسي گمان نكند كه او باين وسيله خواسته خود را باو بنمايانند و از او فايده برد يا او را نزد آمد و مسلمان و نقي و
اعتباري هست چون مرد مسلم با ثروت و مال كثير بود ديد رسول خدا صلی الله علیه وآله را در مرتبه دوم و سيم كه همان سخن را باو فرمود پس
علي الصباح امد بسوي آن مجوسي ... گفت باو كه من پيغام رسول رسول خدايم بسوي تو و آنحضرت بتو پيغام ميرساند كه آن دعا كه براي تو كردند
مستجاب شد مجوسي گفت آيا تو مرا ميشناسي گفت بلي گفت پس من ... محرم آمد گفت من نيز اميدم و دعا ... او مرا
فرستاده بسوي تو مگر امر فرموده پس مجوسي گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله ... اصحاب خود را طلب
نموده و بايشان گفت كه من تا حال در ضلالت بودم و حال بمذهب حق بازگشت كردم پس شما نيز اسلام آوريد كه هر كه از شما مسلمان شود آنچه
در دست اوست از اموال من از آن اوست و هر كه ابا ميكند هرچه در نزد اوست از مال من بايد دست بردارد پس همه آن قوم و اهلش مسلمان
شدند و آن مجوسي را دختري بود كه به پسرش تزويج كرده بود تفريق كرد ميان آنها آنگاه گفت آيا ميداني كه آن دعا چه بود گفتم نه والله و حال مي
خواستم از تو بپرسم گفت چون دخترم را به پسرم تزويج كردم طعامي ساختم و مردم را خواندم پس اجابت كردند و در همسايگي من جماعتي از سادات
فقرا بودند كه مالي نداشتند پس من امر كردم غلام خود را كه براي من حصيري در صحن خانه فرش نمايد در اين اثنا شنيدم كه دختري بمادرش ميگويد
اي مادر آزار ميرساند اين مجوسي ما را ببوي طعامش پس طعام و جامه و اشرفي بسياري براي ايشان فرستادم چون ايشان آن احسان از
من ديدند دختر كه باقي دختران گفت قسم بخدا كه نميخورم تا دعا براي او نكنيم پس همه دستها را برداشتند بعضي گفتند خداوند محشور كند ترا
با جد ما رسول خدا صلی الله علیه وآله و باقي آمين گفتند پس اينست آن دعوت كه باجابت رسيد باب هشتاد و دوم هم در آنجا روايت
كرده از جدش ابي الفرج از ابن الخصيب كه گفت من منشي سيده مادر متوكل بودم پس روزي در ديوان مشغول بودم كه ناگاه خادمي صغير از جانب
سيده نزد من آمد و با او بود كيسه كه در آن هزار اشرفي بود پس گفت سيده ميگويد ترا كه اين زر را تقسيم كن در ميان مستحقين كه او از پاكيزه
ترين مال من است و بنويس براي من نامهاي آنانكه بايشان ميدهي تا آنكه بعد از اين هرچه از اين مال بدستم آيد صرف ايشان كنم ابن خصيب
گفت پس آمدم در منزل خود و جمع كردم مستحقين را از ايشان پرسيدم پس نام ايشان را براي من بردند سيصد اشرفي را بايشان تقسيم
كردم و همه آن باقي ماند نزد من تا نصف شب كه ناگاه شخصي در خانه را ميزد پرسيدم كيست گفت فلان مرد علوي ... او همسايه من بود پس بخود
گفتم اين مرد متقي است همسايه من است ... پس رخصت دادم داخل شد پس باو گفتم مرحبا و پرسيدم از او كه چه كار داري
گفت گرسنه ام پس باو يك اشرفي دادم آنگاه رفتم نزد زوجه ام گفت چه شخص بود كه در اين ساعت ترا بزحمت انداخت گفتم وارد
شد بر من شخصي از اولاد رسول خدا صلی الله علیه وآله و نزد من چيزي نبود كه او را اطعام كنم پس يك اشرفي باو دادم آنرا گرفت و شكر
گزارد و رفت چون بدر خانه رسيد ... زني آمد و حال آنكه گريه ميكرد و ميگفت آيا حيا نميكني كه مثل چنين ... آورده تو
باو يك اشرفي ميدهي و حال آنكه ميداني استحقاق او را بدو تمام آنچه ماند باو پس ... گفتم ... كيسه اشرفي را
تمام باو دادم ... چون بخانه برگشتم پشيمان شدم و گفتم حال اين خبر ميرسد بمتوكل ... دشمن آل ابوطالب است پس مرا خواهد كشت
پس زوجه ام گفت ... متوكل ... خداوند ... بود ... كه در خانه را زدند ... شمعها ... خادم سيده ظاهر شد

می گفت سفینه تو ای علی بلی ترسان و اندیشناک برخاستم و چون اندک راهی رفتم رسولان علی (؟) رسیدند تا مرا دیدند و مرا بردند
سفینه و خادم من گفت سفینه در پشت این رو داشت پس شنیدم که گویا او جامه شده بود و می گفت ای احمد بن الخصیب خدا تو را جزای خیر دهد
و در دنیا و آخرت جزای نیکو دهد و در این ساعت خوابیده بودم پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من آمد و فرمود خدای تو را جزای نیک دهد و جزای خیر دهد
نزد خدا ابن الخصیب را معنی این کلام چیست پس قصه را برای او نقل کردم و او گریه میکرد و پس چون فرستاد اشرفیها و جامه و گفت این از علوی و این برای
نزد خدا است و این از تو است و آنچه فرستاد معادل صد هزار درهم بود و پس مال را گرفتم و راه خود را به در خانه علوی قرار دادم پس در خانه را کوبیدم
پس از اندرون خانه او نزد او که بدره آنچه با تو است ای احمد بیرون آر و او گریه میکرد پس از سبب گریه اش پرسیدم گفت چون در منزل خود داخل
شدم زوجه ام به من گفت این چیست که با تو است پس آگاهش کردم پس به من گفت برخیز تا نماز کنیم و دعا کنیم در حق سفینه و احمد و زنش پس نماز کردیم
دعا نمودیم آنگاه خوابیدم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که میفرمود شکر ایشان را بجای آوردم به آنچه نیکو کرده در این ساعت برای
تو چیزی می آورند قبول کن آن را **بیست و دوم** در تاریخ قم تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی که برای صاحب بن عباد نوشته در باب
سیم از آن مذکور است که دل کسی که از سادات حسینیه که به قم آمد ابو الحسن الحسین بن الحسین بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق علیه السلام بود
و از مشایخ قم روایت است که ابو الحسن شرب آشکارا کردی روزی به قصد سرای احمد بن اسحق اشعری که به سبب حاجتی که او را بود و احمد به قم وکیل وقف
بود چون ابو الحسن نزدیک سرای احمد رسید احمد او را راه نداد و او را از صحبت خود منع کرد ابو الحسن ملول و غمگین به منزل خود مراجعت کرد بعد از آن احمد
بن اسحق قصد خانه کعبه کرد و چون به سر من رای رسید دستوری خواست امام علیه السلام او را اجازت دخول نداد و او را از زیارت و صحبت خود منع
کرد پس احمد متحیر شد و درماند و ندانست که به چه سبب او را از صحبت و زیارت خود منع میکند احمد بسیاری بر آستانه آنحضرت نهاد و بسیاری بگریست
و گفت ای نور دیده هر دو عالم و ای برگزیده اولاد آدم چه بی ادبی از من صادر شده است که مرا آنحضرت خود راه نمیدهی پس امام علیه السلام او را
دستوری داد فرمود ای احمد یاد داری که فرزند زاده ما ابو الحسن در شهر قم به در خانه تو آمد و تو او را باز رد دادی احمد بگریست و سوگند خورد
که من او را از صحبت خود منع نکردم الا برای آنکه ترک شرب خمر کند و از آن توبه کند امام علیه السلام گفت ای احمد راست گفتی و لیکن باید
حق سادات و علویه را بشناسی و ایشان را حرمت بداری در هر حالیکه باشند و به نظر حقارت در ایشان نظر نکنی که برده شوی و
گرفتار آئی چون احمد بن اسحق به قم مراجعت نمود سید ابو الحسن در صحبت جمعی بسیار از مردم به دیدن احمد رفت چون نظر احمد به سید ابو الحسن
آمد از جای برجست و پیش او باز رفت و بسیاری اعزاز و اکرام کرد تا او را در صدر بنشاند سید ابو الحسن چون این حالت بدیع و غریب دید
از او استفسار کرد که در این مدت هرگز چنین لطف و ترحیب درباره من نکردی از این نوبت موجب چیست احمد قصه رفتن خود به صحبت
امام حسن عسکری علیه السلام به سر من رای و منع کردن امام علیه السلام او را از صحبت شریف به سبب سید ابو الحسن باز گفت چون سید ابو الحسن این
قصه بشنید بگریست و گفت امام علیه السلام تا بدین غایت حرمت ما نگه میدارند پس روا نباشد که من به غیر رضای خدا تصرف در زندگانی کنم
پس گفت توبه کردم و به درگاه حق رجوع نمودم و پشیمان شدم از افعالیکه از سر جهل و نادانی مباشر آن شدم و برخاست و به سر منزل خود
باز گردید و آلات شراب بشکست و در مسجد به عبادت اعتکاف گرفت تا آنگاه که او را وفات رسید و او را بحجره با بابان دفن کردند
بیست و سیم نیز در آن کتاب روایت کرده از هذیل بن حسان که او از برادر خود جعفر روایت میکند که او گفت در خدمت
حضرت صادق علیه السلام گفتم که مرا پیش یکی از آل محمد علیهم السلام حقی بود و به من نمیداد و دفع و مطل میکرد و بدین سبب من او را سخن
درشت گفتم و من بر آن پشیمانم حضرت صادق علیه السلام فرمود آل محمد علیهم السلام را دوست دارید و ثنای ایشان را بر هم گردانید
و ایشان را بجل کنید و بفایه ایشان را گرامی دارید و چون با ایشان معامله کنید با آمیزش کنید و معامله خود به ایشان تفویض کنید با ایشان

درستی کنید و ناسزا نگویید **مطلب بیست و چهارم** و نیز در اخبار روایت کرده با سناد معتبر از ابی عبد الله که او فرمود جد ما محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله فرموده است که روز باشد که من در قیامت از برای چهار طایفه و چهار صنف مردم شفاعت کنم اگرچه ایشان را
مثل گناه همه دنیا بود اول کسیکه برای ذریت من شمشیر کشد و ایشانرا نصرت و یاری دهد دوم مردیکه ذریت مرا در حال فقر و فاقه و دست تنگی
بیابد آنچه در دست او باشد از مال و منال سخاوت کند و با ایشان بخشش کند سیم مردیکه ذریت مرا با دل و زبان دوست دارد چهارم مردیکه
ذریت من عاجز و درمانده باشند حاجتی از حاجات ایشان برآورده در گذاردن حاجات ایشان سعی نماید **مطلب بیست و پنجم**
عالم جلیل و حبر نبیل که دیده نشد در عصرش برای او در تقوی و زهد نظیر و عدیل مرحوم ملا علی طهرانی مجاور نجف اشرف اعلی الله مقامه که در آخر ماه
صفر سنه ۱۲۹۲ مرحوم شد خبر داد مرا شفاها که والد مرحوم حاجی میرزا خلیل طبیب رحمه الله که سابقا ذکری از او شد مکرر میگفت که وجود من و وجود
اولادم جمیعا از برکت علویه بود که در کربلای معلی منزل داشت پرسیدم چگونه بود سبب آن گفت پیش از آنکه عیال اختیار کنم در طهران
بودم شبی در خواب مردی را دیدم که خوش صورت و شمایل بود و جامه سفید در بر داشت پس بمن گفت اگر قصد زیارت امام حسین علیه
السلام داری پس تعجیل کن که بعد از دو ماه دیگر راه مسدود میشود بنحویکه مرغی پرواز نخواهد کرد و در خاطرم زیارت آنجناب بود پس چون
بیدار شدم مهیای زیارت مولای خود شدم پس بزیارتش مشرف شدم و تاریخ خواب را ضبط کردم پس نگذشت از آنحدیکه معین
کرده بود که راه مسدود شد پس دانستم که آنخواب راست و آنمرد در خبریکه داد صادق بود و چون سید العلماء و المحققین میر سید علی صاحب
ریاض از من معالجات نیکو دید در طبابت نفوس مردم را بسوی من ترغیب میکرد پس مدتی ماندم و مردم بمن رجوع میکردند تا آنکه روزی در
محکمه خود نشسته بودم ناگاه زنی داخل شد با خادمه چون از مردم فارغ شدم و کسی نماند نزدیک من آمد و دست خود را بیرون آورد و دیدم
نمانده در آن جز استخوان بجهة مرض آکله چون آنرا مشاهده کردم طبعم متنفر شد و باو گفتم این مرضی نیست که بتوانم او را علاج کنم پس آهی حسرتناک کشید
و بیرون رفت دلم سوخت خادمه او را آواز دادم و پرسیدم این زن کیست گفت صاحبه بیگم از پدر و مادر علویه است و شوهرش
علوی بود و او را از هند آورد با مالی فراوان که از اندازه بیرون بود و همه آنرا صرف کرد برای ابی عبد الله الحسین و الآن دستش خالی
شده و مالی ندارد و باین مرض مبتلا شده که دیدی پس باو گفتم بگو بیاید تا معالجه کنم پس آمد و شروع کردم در علاج او از فصد و حجامت و
مسهلات و معاجین تا شش ماه پس از دستش و سایر بدنش که باین مرض مبتلا بود شروع کرد گوشت روئیدن و سالی نشد که مرض بالمره
تمام شد چنانکه گویا هرگز نداشت پس علویه پیوسته نزد من میآمد و چون مادر بفرزند مهربانی میکرد تا آنکه مدتی گذشت پس در خواب دیدم
همان مردیرا که خبر داد راه بسته میشود و امر کرد مرا بتعجیل در زیارت ابی عبد الله که میگفت العجلان مهیا شو برای سفر آخرت که نمانده از عمر
تو مگر ده روز پس بیدار شدم از خواب ترسان و هراسان پس گفتم لا حول و لا قوة الا بالله انا لله و انا الیه راجعون
و گفتم این آخر ایام من است از دنیا پس در آنروز حرارتی عارض شد سخت و شدید تا آنکه بستری شدم و علویه پرستاری میکرد مرا و آنچه حاجت
داشتم انجام میداد تا آنکه روز دهم شد و احبای من جمع شدند در کنار من پس در آن هنگام که ایشان نظر میکردند بمن و من نظر میکردم بایشان که
ناگاه دیدم خود را که منتقل شدم از عالمی بعالمی دیگر و از آنها که در دور من بودند احدیرا ندیدم و من در آن عالم بودم که ناگاه دیدم دیوار
خانه شکافته شده و دو نفر از آنجا بیرون آمدند که بغایت مهیب بودند یکی از آنها آمد و بالای سر من نشست و دیگری در زیر پای من و ایشان چیزیرا از
بدن من احساس میکردند ولکن چیزی را چنان میدیدم که از هر عرق من چیزی معلق و متصل است بایشان بنحویکه از وصف کردن آن عاجزم تا آنکه
جان خود را چنین دیدم که بحلقوم رسیده و در اینحال از دیوار شکافته شده مردی بیرون آمد و بآنها نظر کرده گفت بگذارید ایشان گفتند
ما ماموریم پس بایشان گفت بدرستیکه حسین بن علی علیه السلام شفاعت کرد نزد خدا و مدد کرد رجوع کند بدنیا پس برخاسته رفتند

برگشتم بعالم اول و آنجماعت که در اطراف من بودند دیدم که در تهیهٔ اسباب بردن من هستند پس چشم خود را باز کردم ایشان مسرور شدند و بشارت دادند که ناگاه علویه داخل شد و گفت بشارت باد شما را بشفای فلان زیرا که جدم حسین علیه السلام شفاعت کرد نزد خداوند در شفای او گفتند چگونه دانستی گفت من رفتم نزد قبر جدم حسین علیه السلام پس تضرع کردم بسوی خداوند در شفای این مریض و بآنجناب در شفاعت نزد خداوند پس خواب بر من مستولی شد در خواب جدم حسین علیه السلام را دیدم پس گفتم یا جداه از تو میخواهم شفای فلان را فرمود فلان عمرش منقضی شده گفتم ای آقای من نمیفهمم من شفای فلان را میخواهم پس فرمود من خداوند را بخوانم پس اگر حکمت را در اجابت دید مستجاب خواهد فرمود آنگاه دستهای مبارک خود را بجانب آسمان بلند کرد و دعا نمود پس فرمود بشارت باد تو را بدرستیکه خداتعالی دعای مرا مستجاب فرمود در شفای فلان جناب حاجی قدس سره میفرمود عمر والدم در آنوقت بیست و هفت یا هشت سال بود و در روز وفات قریب به نود سال داشت و بمن میگفت ای فرزند از برای علویات شان بزرگی است و من از ایشان عجایب دیدم و پاره از آن کرامات را نقل میکرد **مؤلف** گوید خداوند به آن مرحوم پنج پسر بعد از آن مرض عطا فرموده دو از علمای تبریز و سه از اطبای ماهرین یکی از ایشان مرحوم مرقوم بود که آیتی بود از آیات خداوندی در زهد و تقوی و کرامت و حسن خلق و معاشرت و نمونه بود از خلص اصحاب ائمه علیهم السلام و حکایت علماء گذشته در سفر و حضر مدتی با او مصاحبت کردم و اگر بخواهم صفات حمیده و عبادات و رفتار و حالات او را ذکر کنم از وضع کتاب بیرون خواهم رفت حشره الله تعالی مع موالیه **بیست و ششم** عالم ربانی و استاد رموز اخبار و اشارات قرآنی المولی الاجل جناب آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی ایده الله نقل نموده از یکی از ارحام خود که در نهایت تقوی و سداد و مواظب طاعات و عبادات و اهل زرع بود که شبی در ایام گرانی در مسجد بودم پس از ادای نماز با جماعت واعظی بر منبر برآمده در ضمن مواعظ شرحی از خمس سادات و اعانت ذریه کرام بیان فرمود و مردم را بتحریص و ترغیب نمود پس بخود گفتم گندمیکه در خانه اندوخته و منتظر زیاد شدن قیمتی با این تنگی و کثرت فقرا راهی ندارد و هم چنین انتظار کشیدن آخر سال که شاید مخارج دیگر پیدا شود و پس از آن خمس گندم باقی مانده را دادن حسنی ندارد چه بحسب ظاهر مخارج تازه نیست و ما یحتاج خانه تا آخر سال مهیا پس با خود قرار دادم که اولا خمس گندم موجود را بدهم و باقی را بفروشم و قرض دادن بهر کس هر چند بی اعتبار باشد تمام کنم پس بخانه آمدم خواستند طعام حاضر کنند امتناع کردم که تا خمس این گندم را ندهم چیزی نخواهم خورد گفتند بماند فردا راضی نشدم پس فقراء سادات را که میشناختم حاضر کردم و حساب گندم که در میان گندو ما بود دیدم (دانستم) پس خمس آنها را به ایشان دادم و رفتند آنگاه غذا خوردم علی الصباح در مسجد حاضر شدم و فریاد کردم که هر کس گندم میخواهد بخرد بدین یا بقرض بخانه آید مردم از شنیدن این مژده خورسند و بسوی خانه شتافتند آنچه بود بقیمت وقت یا قرض که هنگام درو دهند بردند ظهر شد آمدم به مسجد پس از ادای فریضه چون بسمت خانه برگشتم در راه دیدم جماعت اکراد آنقدر گندم آوردند که رغبتی در مردم نمانده و از قیمت صحیح زیاده از دو ثلث کاهیده پس شکر الهی بجای آوردم چون بخانه آمدم و مشغول حساب گندم فروخته و قرض داده شدم دیدم باندازه پیش از دادن خمس است که گویا از آن گندو ما که وزن گندم هر یک معلوم بود چیزی برداشته نشده و بآنچه سادات بردند نقصی در گندم بهم نرسید دانستم که این کرامت باهره از خلوص اعانت بآن ذریه طاهره بود **بیست و هفتم** عالم فاضل جلیل میرزا عبدالله اصفهانی معروف بافندی تلمیذ علامه مجلسی در کتاب ریاض العلماء در ضمن احوال سید اجل امیر کمال الدین فتح الله بن هبة الله بن عطاء الله الحسنی الحسینی السلامی الشامی ذکر نموده که او را کتابی است نامش ریاض الابرار در مناقب ائمه ابرار علیهم السلام و در آنجا روایت کرده از اربعین از اربعین عبد (؟) از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود هر که دید یکی از فرزندان مرا و برنخاست برای او بجهت تعظیم پس بتحقیق که مرا جفا کرده و هر کس مرا جفا کرده پس او منافق است **بیست و هشتم** نیز در آنجا روایت کرده از اربعین سید علاء الدین از سلمان رضی الله

خدا پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود کسیکه بجهت یکی از فرزندان من او خواسته برای او بجا آورد تمام نمی باشد از باب تعظیم

او خداوند مستجاب میکند او را ابتلا نمیکند بجهت برای او دوالی **بلیت و نهم** در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست از

امیر المؤمنین علیه السلام که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت میگوید خدا تعالی منم رحمن و اوست رحم جدا کردم برای

او اسمی از اسم خود پس هر که نیکی کند با او نیکی میکنم او را و هر که قطع کند آنرا قطع میکنم او را آنگاه علی علیه السلام فرمود آیا میدانید چیست این رحم کسی

او را وصل کند وصل میکند او را رحمن و هر که قطع کند قطع میکند پس کسی گفت یا امیر المؤمنین تحریص فرموده خداوند باین کار هر قومی را بیکه با

اکرام طایفه خویشان خود را و نیکی کنند ارحام خود را فرمود آیا ترغیب میکند ایشانرا به اینکه نیکی کنند ارحام کافرهای خود را و اینکه

تعظیم کنند آنرا که خدای حقیر کرده و واجب نموده که کوچک شمردن او را از کافر گفتند نه ولیکن ترغیب نموده ایشانرا بصله ارحام خویشان

خود پس فرمود واجب کرده خدای حقوق ارحام ایشان را بجهة اتصال آنها به پدران و مادران ایشان گفتند آری ای برادر رسول خدا

فرمود پس ایشان در اینحال ادا میکنند حقوق پدران و مادران را گفتند آری ای برادر رسول خدا فرمود پس پدران و مادران ایشان جز

این نیست که غذا داده اند ایشانرا از دنیا و نگاه داشته اند ایشانرا از مکاره آن و آن نعمتی است زایل و مکروهی است که تمام میشود و رسول پروردگار

ایشان را رانده است ایشانرا بسوی نعمتی که زایل نمیشود و نگاه داشته از مکروه ابدی که تمام نمیشود پس کدام یک از این دو نعمت یاد در حق

بزرگتر گفتند نعمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگتر و جلیل تر و عظیم تر است فرمود پس چگونه روا است که ترغیب نماید بر ادای حق آنکه

حقش کوچک است و تحریص نفرماید بر ادای حق آنکه حقش بزرگتر است گفتند جایز نیست این فرمود پس در این هنگام حق رسول خدا صلی الله علیه

و آله عظیم تر باشد از حق پدر و مادر و حق رحم او عظیم تر است از حق رحم آنها پس رحم رسول خدا صلی الله علیه و آله اولی باشد بصله و عظیم تر باشد

در قطیعه پس ویل همه ویل برای آنکه قطع کند آنرا پس ویل همه ویل برای آنکه تعظیم نکند حرمت ایشان را آیا ندانستید که حرمت رحم رسول خدا

صلی الله علیه و آله و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله حرمت خداتعالی است تا اینکه فرمود بدرستیکه رحم مشتق فرموده او را از رحمت

خود بقول خود که منم رحمن و اوست رحم رحم محمد صلی الله علیه و آله است و بدرستیکه هر مومن و مومنه از شیعیان ما از رحم محمد است و

اعظام ایشان از اعظام محمد است صلی الله علیه و آله پس وای بر آنکه سبک شمرد چیزیرا از حرمت محمد صلی الله علیه و آله و خوشا حال آنکه

بزرگ شمرد حرمت او را و اکرام نماید رحم او را و آنرا وصل نماید **سی ام** در کتاب تحفة الازهار سید ضامن بن شدقم مذکور است که تقی مکی؟

حکایت کرده از یعقوب بن یوسف بن علی بن محمد مغربی که گفت حکایت کرد برای من شیخ عالم فاضل کامل زاهد عابد ابو عبد الله محمد بن فرج

فارسی در روضه نبویه علی مشرفها السلام در سنه ... که گفت من دشمن میداشتم سادات اشراف بنی حسین اهل مدینه را بجهت شدت تعصب

ایشان در مذهب خود و بغض ایشان اهل سنت را و سب کردن ایشان علانیه پس در خواب دیدم که در مسجد نبوی مقابل قبر شریف رسول خدا صلی الله

علیه و آله پس آن حضرت فرمود ای ابو عبد الله محمد چه شده ترا که دشمن داری فرزندان مرا گفتم حاشا لله یا رسول الله دشمنی ندارم با ایشان بلکه

کراهت دارم آنچه را که میبینم از شدت بغض ایشان اهل سنت را و آشکارا سب کردن ایشان صحابه ترا پس فرمود که ترا داخل کرده میان من و فرزندان

و اصحاب من و بر تقدیر صحت قول تو فرزند من عاق است آیا ولد عاق ملحق نمیشود به نسب پس گفتم بلی یا رسول الله و از تو عفو میطلبم پس بیدار شدم

از خواب ترسان و توبه کردم بسوی خدا و از همانساعت در نزد ضریح مقدس با اخلاص و نیت صادقه و ملاقات میکردم احدی از ایشان را

مگر آنکه بقدر استطاعت مبالغه میکردم در اکرام و اجلال و اعظام او و این شخص صاحب همان اشعار است که در حکایت نوزدهم گذشت

سی و یکم شیخ شهید اول در کتاب درة الباهرة من الاصداف الطاهرة روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کسیکه اکرام

کند فرزندان مرا پس بتحقیق که مرا اکرام کرده و فرمود کسیکه دشمنی یا اهانت کند فرزندان مرا پس بتحقیق که دشمن داشته مرا و کسیکه دشمن داشته مرا

ما را دشمن داشته خداوند را **سی و دوم** نیز در آنجا و در کتاب فقه الاخبار از آنجناب روایت کرده که گفت ...
اند فرزندان مرا نیکو کاران برای خداوند و بدکاران را برای من و دیگر در کتاب السید الجلیل السید احمد حسینی سید محقق کرکی در کتاب ...
او میر داماد و در کتاب دمع مناهج الصفوی ذکر کرده و سید دولت آبادی از علما اجمعه مناقب خود از فواید جلالیه نقل کرده
این عبارت اکرموا اولادی الصالحون لله والطالحون لی چنانچه در فضایل السادات نقل کرده **سی و سیم**
شیخ صدوق در معانی الاخبار روایت کرده که شخصی از جناب صادق علیه السلام پرسید از معنی حی علی خیر العمل فرمود یعنی
عمل نیکی کردن بر فاطمه علیها السلام است و اولاد او **سی و چهارم** در جامع الاخبار از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست
فرمود که اکرام کنید و گرامی دارید فرزندان مرا و نیکو بجا آرید روش مرا با ایشان بکنید و نیکو شمرید آداب مرا با ایشان آداب با مردم
باشد **سی و پنجم** در آن کتاب از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود آمیزش مکن با احدی از علویین زیرا که اگر ایشان
مخالطه و آمیزش کنی بعضی از ایشان خواهی داشت و لیکن دوست دار ایشان را بقلب و مراتب بوده باشد دوستی تو ایشان را از
دور **سی و ششم** محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی در کتاب مناقب از محمد بن کعب قرظی روایت کرده که گفت در
جحفه خوابیده بودم پس دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب پس رفتم خدمت آنجناب پس فرمود بمن که ای فلان مسرور شدم به
سبب آنچه بعمل آوردی از احسان با اولاد من در دار دنیا پس گفتم که اگر ایشان را واگذارم پس بکی احسان کنم که بهتر از ایشان باشد پس حضرت
فرمود چون چنین است پس جزای عمل تو در عقبی یافت پس نزد آنحضرت طبقی بود که در آن خرماهای صیحانی بود پس از آنجناب طلب کردم از
آن خرماها پس قبضه از آن بمن داد که در آن هیجده دانه خرما بود پس تعبیر کردم آن خواب را که من هیجده سال زندگانی خواهم کرد پس فراموش کردم این
خواب را پس روزی دیدم ازدحام مردم را در موضعی پرسیدم از مردم سبب ازدحام را گفتند حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام
آمده پس دیدم آنجناب را که نشسته در آن موضعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که در آنجا نشسته بود و در پیش آنحضرت طبقی بود که در
آن خرماهای صیحانی بود پس طلبیدم از آن خرماها از آنحضرت پس کفی از آن خرما بمن داد که عدد آن هیجده دانه بود و گفتم بآنجناب که زیاده کن
از آن فرمود اگر جدم صلی الله علیه و آله زیاده بتو داده بود ما نیز زیاده میدادیم **سی و هفتم** عالم فاضل متبحر نصیر سید محمد
اشرف بن سید عبد الحسیب بن عالم جلیل میر سید احمد بن سید زین العابدین عاملی اصفهانی در کتاب فضایل السادات که برای شاه سلطان حسین
صفوی نوشته و تاریخ اتمام آن ... است از بعضی کتب معتبره نقل کرده که در شهر بصره زن فقیره علویه بود و چهار دختر بی کس اخر داشت که بعد از
غایت افلاس بعد از سوء القضاء متلبس بلباس برهنگی و گرسنگی بودند پس داخل شد ایام عید بر آن ماتم زدگان صبیه سعیده صغیره او گریست و گفت
از غایت آرزومندی و نیاز ای مادر آیا کار نداری و نمی بینی که ما در این عید از نان جوی توانیم سیر شد پس مادر گریست و از غایت اضطرار از خانه
بیرون آمد که از جهة ایشان تحصیل نانی کند پس رفت بخانه قاضی بصره قاضی ابو الحسن بصری پس گفت ای قاضی من زن فقیره علویه ام و از برای من
چهار دختر جوان عریان است و این ایام ایام اجرای صدقات است پس نظر کن در امر ما و امر کن برای ما از بیت المال یا از وجوه بر آنقدر که رفع
شود بسبب آن عسرت و تنگی روزگار ما پس تحقیق که روز قیامت سؤال کرده خواهی شد از ما اگر حقوق ما اهل بیت را بعقوق مبدل سازی پس قاضی
از روی محبت و تکریم با او گفت که فردا بیا نزد من که بخوشی و نیکوئی تو را روانه خواهم کرد چون علویه برگشت یکی از آن دختران گفت ای مادر اگر قاضی
بتو چیزی دهد چه خواهی خرید برای من مادر گفت با دختر چه میخواهی گفت قدری پنبه میخواهم که ریسمان کرده پیراهن بدوزم دختر دیگر گفت
من از آن وقت که پدرم وفات کرده آرزوی نان بازار دارم دختر صغیره گفت من یک قرص نان درست میخواهم با مداد دیگر مادر نزد قاضی رفت و او
گوشه نشست تا مردم متفرق شدند بعد از آن گفت ای قاضی من آن زن علویه ام که دیروز وعده نمودی که بمن و دختران احسان کنی پس قاضی با تکبر و ...

برادر و غلامان خود را از این سیده را بیرون کند پس آن علویه بیرون آمد گریان و نالان و شکسته خاطر رو بآن حضرت [illegible] بانان

صبح و صورت [illegible] گفت چه بگویم با فاطمه و فرزندان علی و با زینب دختر بزرگ خود که امیدوار و منتظر شده بچه روی بگردم بسوی ایشان و چه

زبان عذر بخواهم پس گفت اللهم لا تخیب ظنی فانی و ضعت الیک ضیقی و مسئلت حاجتی الیک علی کل شیء قدیر

ای سید من نا امید مگردان امید مرا اینک من بلند کردم بسوی تو قصه خود را و از تو سوال نمودم حاجت خود را تحقیق که تو بر همه چیز قادر و

توانائی پس در اینحال سیدوک نام مجوسی مست لا یعقل سواره باو برخورد پس چون شنید صدای گریه و ناله آن سیده را گمان نمود در عالم

مستی که آن علویه صدای بلند تغنی و سرود میسراید پس آن مجوسی گفت چه خوش است صوت تو و چه دردناک است قلب تو پس چه میشود ترا ای

سیده گمان کرد که او هوشیار و مسلمان و باو ترحم نموده است احوال خود را برای او گفت پس مجوسی بغلامان خود امر نمود که آن زن را بردارند

بخانه بیاورید چون بخانه رسید برای آن سیده صندوقی بیرون آوردند که در آن چهار صد اشرفی و پنجدست رخت بود داد بآن سیده گفت

این برای تو و دختران تو است پس سیده بآن مجوسی دعا کرد و برگشت فرحناک بسوی دختران خود چون دختران آنها را دیدند بمجوسی دعا

کردند و گفتند ای آنکه حق احسان و نعمت بر ما داری ساکن گرداند خدا او را در قصرهای بهشت و تو عطا نماید نور و رضوان و خدمتگار

گرداند در بهشت حور و ولدان و بگرداند ترا از اولیا و محبین رحمن پس در همانشب قاضی در خواب دید که گویا داخل شد در فضای بوستان

و بنظر در آورد قصرهای نیکو پس آمد که داخل آن قصور شود رضوان که حاجب بود مانع شد قاضی از سبب ممانعت پرسید رضوان فرمود این

از آن تو بود اگر به نیکوئی معاشرت کرده بودی با آن سیده ولیکن از تو گرفته شد و داده شد بسیدوک مجوسی پس قاضی ترسان و هراسان از

خواب بیدار شد و فی الحال سوار شد و آمد تا در خانه سیدوک و داخل شد بر او و گفت چه عمل نیک در این ایام کردی مجوسی گفت هفت روز

است که مستم از آنچه میگوئی خبری ندارم که کاری کرده باشم قاضی گفت نه چنانست فکری کن و تامل نما پس غلامان گفتند ای سید ما تو با آن

زن علویه در این ایام چهار صد اشرفی و پنجدست رخت دادی قاضی گفت میفروشی ثواب این عمل خیر را بده هزار اشرفی مجوسی گفت چه باعث

شده ترا بر این معامله گفت چون در خواب چنین و چنان دیدم مجوسی گفت هر عمل مقبولی گرانبها است هرگاه دانستم که عمل من مقبول شده مرا

ممکن آن نیست که آنرا بفروشم دست خود را دراز کن که من گواهی میدهم بوحدانیت خداوند و رسالت محمد صلی الله علیه و آله پس شهادتین گفت و

اسلامش نیکو شد و علویه را طلبید و نصف مال خود را باو داد راوی اینحکایت گفت که این صنف مردم را خدای عزوجل آفریده برای حاجت

و راحت نه برای خدمت و عبادت یعنی برای صنفی خاصی از عبادت که دادرسی درماندگان و برداشتن اضطرار بیچارگان باشد که از افضل

عبادات است **سی و هشتم** در کتاب جامع الاخبار مرویست که رسول خدا صلی الله علیه فرمود که استخفاف نکنید بفقرای

شیعه علی علیه السلام و عترت او که مردی از ایشان شفاعت میکند در مثل دو قبیله که ربیعه و مضرند **سی و نهم** و نیز در آنجا روایت

کرده از آنجناب که فرمود هر کس طعام بخورد با اولاد من حرام گردانیده خدایتعالی جسد او را بر آتش و ظاهر آنست که مراد این باشد که

اولاد آن جناب را بر سر طعام خود حاضر کند و با او طعام بخورد **چهلم** در کتاب فضایل السادات از بعضی کتب انساب نقل کرده که آن

جناب فرمود هر که نیکی کند به یکی از ذریه من پس او در درجه ما خواهد بود در بهشت همانا مقصود اصلی از این باب تحریص و ترغیب بر اعانت و

رعایت و احسان [illegible] سلسله علیه سادات عظیم الشأن ذوالدرجات بود نه شرح مقامات و [illegible] فضایل و مناقب

ایشان [illegible]

در [illegible]

الکرامات والله العالم **باب پانزدهم** در مدح و ترغیب بر [illegible]

از برای [illegible] و آخرت و [illegible] خیرات خود [illegible] لازم [illegible] چون [illegible] بعضی [illegible] مالی [illegible] تقسیم کرده که در راه خداوند صرف

کنند و با اجتماع در حضرت مقدسش [illegible] برای [illegible] یا [illegible] آن [illegible] یا [illegible] در [illegible]

یا [illegible] برای مردکان یا اصلاح [illegible] برای [illegible] یا [illegible] یا [illegible] برای [illegible] یا [illegible]

یا [illegible] یا از [illegible] آن جماعت شرکت کنند و [illegible] از جمله آن [illegible] قرار [illegible]

بلکه داشتن [illegible] یا بر داشتن [illegible] از [illegible] چه از فواید [illegible] خدمت و برکت [illegible] شرکت [illegible] که شاید در میان آن جماعت

کسی باشد که بجهت صدق نیت و خلوص عقیدت یا پاکی مالش از [illegible] در حضرت مقدس [illegible] مقبول و پسندیده

و نامش در دفتر [illegible] صادقین [illegible] رسیده [illegible] و باقی آن [illegible] یکانه که [illegible] شرکت [illegible] بود [illegible] از برکت

[illegible] اجتماع [illegible] کردند [illegible] و بعضی را [illegible] چه این عمل را [illegible] با خوشی داشته با آن [illegible]

و هوس [illegible] چه رسد [illegible] که [illegible] فضل و چون قبول نماید از آن صدقه [illegible] و مال [illegible] شرکت [illegible] نفع

کلی بر [illegible] عظیمی یا [illegible] رسد چه هر چه شریک [illegible] آنچه بدیگران دهند رسد و با آن قلت و نداشتن بسیاری از شرایط صدقه از فیض تام کامل

آن محروم نماند و این یکی از علت و اسرار شرکت در عبادت است در بسیاری از مواضع چون نماز که عمود دین و اعظم و اشرف عبادت جوارحی

مسلمین است و در شرع مقدس آن همه تاکید و اصرار و ترغیب و وعده ثوابهای بزرگ رسیده بر اجتماع در اقامه آن و بپا داشتن آن به

جماعت یا پیشوائی که از اهل صلاح و سداد باشد چه در همه آن نمازها که شرکت در جماعت همه را بیکدیگر بسته شاید نمازی بدرجه قبول رسد

و از برکت آن از عیوب و مفاسد سایر نمازها درگذرند چنانچه جماعتی از علمای اعلام تصریح فرموده اند بلکه بعضی از مفسرین و شیخ بهاء الدین در کتاب

مفتاح الفلاح در نکته اینکه خداوند در سوره مبارکه حمد ایاک نعبد فرموده بصیغه جمع که بنده میگوید ما پرستش میکنیم و حال آنکه مقام

مقام ذلت و انکسار است نه اظهار جلال و تعظیم پس باید بگوید ایاک اعبد بصیغه مفرد چند وجه گفته اند یکی از آنها آنکه غرض نمازگذار

از کلمه نعبد عبادت خود و عبادت جمیع عابدانست از انبیاء و اوصیاء و مؤمنین و ملائکه و جن و باین صیغه عبادت خود را در تضاعیف عبادات

آن جماعت درج میکند و حاجت خود را در اثنای حاجت ایشان معروض میگرداند تا ببرکت طاعت ارباب سعادات طاعت او مقبول و دعوات

او مستجاب گردد پس گویا که بنده میگوید خداوندا اگر عبادت من استحقاق قبول ندارد بسایر عبادات مقبوله تشفع میکنم مرا در دایره ایشان بطفیل

قبول داخل گردان و همین نکته لطیفه جاریست در ایاک نستعین که بنده استعانت میجوید برای جمیع کارهای دنیوی و اخروی مومنین

و صلحا و اخیار و کارهای خود بطفیل ایشان و هم چنین در طلب هدایات خاصه در قول اهدنا الصراط المستقیم باز الطایفه را شریک

کرده و هم چنین در سلام بر خود در آخر نماز داخل کرده ملائکه و انبیا و صلحا را تا از پرتو فرود آمدن سلام خداوندی بر آنگروه از شرور جنی و

انسی و ارضی و سماوی و دنیوی و اخروی سالم ماند و آخر عبادات شرکتی قربانی عید اضحی است که در مستحب آن فرموده اند از هفت نفر که

شریک شوند تا هفتاد و شتری یا گاوی یا گوسفندی در راه خدا قربانی بکشند هرگاه هر یک متمکن نشوند چنانچه بنی اسرائیل چون مأمور شدند به

قربانی کردن گاوی مخصوص برای زنده کردن آن کشته مجهول دیافت نشد جز نزد جوانیکه بجهت نیکی کردن به پدر و صلوات بر پیغمبر و آل اطهار او

علیهم السلام و تفضیل ایشان بر تمامی خلائق خداوند وعده ثروت و بی نیازی باو داده بود و فرموده بود که [illegible] فروختن آنرا

به پر کردن پوست آن از اشرفی و خداوند پوست را فراخ کرد که پنج هزار هزار اشرفی پر شد و ایشان اگر چه در اول لجاجت کردند و لیکن در آخر کار

همت نمودند و این مال عظیم را که بقدر خراج سلطانی است بشراکت جمع کردند [illegible] هر کس از هر چه داشت دست کشید و برای [illegible] خود را [illegible]

و آن قربانی را [illegible] قبول [illegible] قربانی [illegible] آن [illegible] تعجب آن [illegible]

مرده را زنده کرده و قاتل را از میان برداشتند اگرچه دیدن چنین آیتی چون کافی بود در شفقت از آن قصه [illegible]

از فضل فرموده و نسل مجدد آن طیبین از فرزندان علیهم السلام با ایشان تعیین کرده و بی تعب و مشقت تا آخر [illegible]

اثری در آن بوده با ایشان بوده و هرکس با نجه دارد رسیده و نسل آن نفع دیده و خدا را مسرور کرده و جا برا [illegible]

کشف کرده و [illegible] شد و بان بدید خاصیت ها آن کرده و از برای ثبوت معاد و زنده شدن اموات و کیفیت [illegible]

حسی مشاهده نموده و از مقام طیبین و یقین رسیده و از قیل و قال [illegible] شبهات ارباب ضلال فارغ شده [illegible]

تا روز قیامت برهان محسوس برای اثبات صانع و توحید و معاد و صدق جزای اعمال میراث گذاشته و بااین جهت هزاران هزار مرده حقیقی را زنده

کردند و حیات جاودانی دادند و در مقام تکالیف و اطاعت فرامین الهیه ایشان از اطاعت نزدیک کردند و از معصیت در چه نهان دیده

شد و دیگران دانستند که سلطان عالم عادل است که کردارهای خلق در ظلمت شب و خلوات پرده پوشیده نیست نیکی را باضعاف آن نیکی جزا دهد

و بدکار را بتازیانه عذاب تادیب کنند در یکساعت گروهی از توانگران را برخاک مذلت نشاند ساعتی دیگر بیچه را تاج بی نیازی بر سر گذارد و

برای تکمیل جستی کرورها در دنیا دهد دعای بندگان را چگونه وسیله نیل مقصود کند مظلوم را یاری نماید و حاسد را با آتشی که خود افروخته بسوزاند

در مقام قدرت از ملاقات دیجان جان بخشد و در مقام عدالت دامن بجبر را از لوث تهمت گناه بیرون کشد و مقصر را رسوا نماید و ظاهر است

که وجدانی شدن این معارف حقه و اصناف امثال آن جز بدیدن چنین آیت و نظیر آن نشود و در آخر آیات این قصه خداوند اشاره باین مراتب

فرموده کذلک یحیی الله الموتی و یریکم آیاته لعلکم تعقلون خدای تعالی مردگان را چنین زنده کند و آیات و حجج خود را بر آنچه اشاره

شد و غیر آن بشما مینماید تا شما بدانید و عقل کار بندید و تفکر و تامل کنید و در اول و آخر این قصه امر فرموده بیاد کردن آن که با تامل

آن فواید را از او بیرون آورند و از آن خرمن خوشه ها چینند و اثر بزرگ آن قربانی و صدقه مقبوله را ببینند و بشوق و رغبت افتند و بکردهم

درآیند و در صدد زنده کردن مرده یا اموات بسیار برآیند مالی جمع کنند و قلوبی مجتمع در میان گذارند و از اعانات زبانی و بدنی مضایقه

نکنند جهال مستعدین را از هم معاش آسوده کنند که بفراغت نفوس مرده خود را از نادانی زنده کنند و بآن زنده شدن مردگان بسیاری

زنده شوند غرابان تهیدست را از سادات و غیرهم از شر نفس و حدت نگاهدارند و سبب شوند برای وجود نفوسیکه تمکین کنند زمین را بعبادت

خداوند و بسا هست که از یک نفر اینکار و نظیر آن صورت نگیرد و لیکن از بهمت جستی از مال و ترغیب دیگران خود یا بواسطه عقدها باز و مشکلها آسان

شود بدون ظهور خسارت و خلل در رشته زندگی و این فایده دیگر است از فواید شرکت در عبادت چه بسیار از مهام دین و امور مهمه مسلمین

است که بی اجتماع و تقویت صورت نگیرد بلکه در حق جوار اشاره شد که همه در همه چیز بهم محتاجند و بقوت و مظاهرت اصلاح امور معاد و معاش

خود کنند تفاوت در ظهور و خفای بعضی از آن امورات بالنسبه بعضی و در ظاهر آن تاکید در اجتماع بیشتر شده مثل رفع بلای عام که از گناه خاص

و عام نازل شده و لهذا امر باجتماع عام شده چنانچه در نهج البلاغه است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده و لو ان الناس حین تنزل

بهم النقم و تزول عنهم النعم فزعوا الی ربهم بصدق من نیاتهم و وله من قلوبهم لرد

علیهم کل شارد و اصلح لهم کل فاسد و اگر مردم آنگاه که فرود می آید برایشان بلاها و برطرف میشود از ایشان نعمتها پناه

جویند بسوی پروردگار خود با نیات صادقه و دلهای مضطرب ترسناک هر آینه برگرداند خداوند بایشان هر فرار کرده را و بصلاح

آرد برایشان هر تباه شده را و [illegible] است که امر فرموده باجتماع مسلمین [illegible] تضرع و استسقاء از خداوند

تبارک و تعالی بلکه فرموده [illegible] اجابت میشود [illegible] الداعی هر دعا [illegible]

که خداوند وحی کرد بعیسی علیه السلام [illegible] ایشان را که دعا کنند با [illegible] که جناب

صادق علیه السلام مروی است که چون دفن میت کنند سه بار ... حاضر شوند ... [illegible] ... لیکن ... الاستغفار ... الاحیاء

دلالت علیه بر اینکه اهل ... آن ... شهادت ... وارد بنده ... [illegible] **و فی** ...

در جناب باقر علیه السلام روایت کرده که در بنی اسرائیل عابدی بود که داود علیه السلام از او ... [illegible] ... وحی فرستاد خدای تعالی ...

که عبادت ... [illegible] ... داود علیه السلام فرمود که ... [illegible] ... گفتند ... حاضر شدند چون

او را شستند ... [illegible] ... شهادت دادند ... خدا ... [illegible] ... نماز ... [illegible] ... دیگر برخاستند پس شهادت

دادند بان چون او را دفن کردند ... دیگر برخاستند پس شهادت دادند ... پس وحی کرد خداوند به داود علیه السلام که ... [illegible]

... جنازه فلان گفت پروردگارا ... [illegible] ... پس خداوند با داود وحی کرد که چنین بود و لیکن شهادت دادند قومی از احبا

در جهان ... [illegible] ... شهادت ... [illegible] ... **و فی** ... رسول خدا

صلی الله علیه و آله با اهل نجران و همراه آوردن امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را با خود بجهت نفرین برایشان با دارای المقام از نبوت

و قرب و کمالات که عقل از تصور آن عاجز کفایت است برای ثبوت بزرگی ایشان ... شرکت و اجتماع در تذلل و ... [illegible] ... پروردگار **و در**

تفسیر علی بن ابراهیم مرویست که چون پسران یعقوب کردند با یوسف آنچه کردند ... با ایشان گفت ای قوم ... پسران یعقوب اسرائیل الله پسر

اسحاق نبی الله پسر ابراهیم خلیل الله آیا گمان میکنید که خداوند ... این خبر را از پسران خود پس گفتند ... گفت بر ... غسل می کنیم و به

جماعت نماز میکنیم و تضرع می کنیم بسوی خداوند تبارک و تعالی که ... این خبر را از پدر ما زیرا که او است جواد کریم پس برخاستند و غسل کردند

در سنت حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب چنین بود که نماز جماعت میکردند تا ... یازده نفر ... که یکنفر امام ... ده نفر دیگر در پشت سر او نماز کنند پس

گفتند ... امام ... گفت ... [illegible] ... نماز گذاردند و گریه کردند و تضرع نمودند و گفتند پروردگارا ... [illegible]

دار ... **و مخفی نماند** که چنانچه در صلاح ... معاد انسان محتاج است بشرکت با خیار عباد و نیکان بلاد که از پرتو وجود ایشان از

مفاسد و شرور عمل خویش آسوده و ببرکت و ثواب عمل ... رسیده هم چنین در اصلاح امر معاش او را از چنین شرکت چاره نیست در تجارت و زراعت

... و بستان چه از برای هر یک از آنها آفات و مهالکی است ... از سماوی و ارضی چون خشکی سال و ملخ و غرق شدن و سوختن و امراض

و بادهای سموم و حشرات و دزد و سلطان و کسادی ... و نظایر آن که سبب ... سود کردار ... حفظ نظام روزگار و بهره ... لطف و دفع

... و بعضی بجهة امتحان و اختبار و بعضی برای دل کندن از اسباب و انقطاع و توکل بر پروردگار است و لیکن مشارکت و اختلاط با ابرار

و نشو و نما کرده در خیر ... [illegible] ... مبارک ... در نعمت ... پس از نکبت ... [illegible] ... با هزار زحمت و ... رسیده

فارغ کند و او را از هم نزول آفات و زوال برکات چه برکت در مجالست بزرگان و مخالطت با ارباب عزت و شأن از آن ... است

که خیر ... و شر را از شخص خویش دفع کند دانه تلخ با گندم آب خورد و ... سیاه بمجاورت نگین یا قوت ... [illegible]

... با اعضا ... از یک سفره در یک وقت غذا خورند ... [illegible] ... مصاحبت کتاب خداوند ... [illegible] ... کنار ...

و فی نهج البلاغه مذکور است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود شرکت کنید با کسانیکه روی کرده با ایشان روزی ... [illegible]

تر است برای ثروت و سزاوار تر است باقبال حظ **و فی الکافی و التهذیب** از جناب صادق علیه السلام ... [illegible]

نکنید مگر آنکه در خیر نشو و نما نموده ... [illegible] ... **و فیه** ... صادق علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ... **و فی** ... [illegible]

... [illegible] ... برکت ... [illegible] ... مبارکت ... باشد ... [illegible]

[illegible]

[illegible] و بسیر [illegible] در قم و معامله کنند با حاجیان [illegible] چون [illegible] اعمال ایشان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] با اکراه و با ستغلال [illegible] زیرا که [illegible] کرده و فرموده [illegible] که [illegible]
و بسیاری از مفاسد از روی جهل و ندانستن احکام حلال و حرام [illegible] که [illegible] و اگر [illegible] در هر حال [illegible]
برده گردن او و چون متابعت [illegible] آسوده شوند [illegible] نکند [illegible] ندانستن [illegible] حکم با اهل آن با [illegible]
در آن عذابهای سخت کشند و برای زرع در ملک وقفی از روی سرکشی و نادانی اولاد زارع را [illegible] و زرع را خراب کنند چنانچه
در تاریخ قم تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی نقل فرموده از کتاب مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین من مصنفات ابی جعفر محمد بن بابویه قمی که
عبارت باب حکایت بنای مسجد جمکران از قول حضرت امام محمد مهدی علیه صلوات الله الرحمن و علی آبائه المغفرة و الرضوان سبب بنای
مسجد مقدس جمکران و عمارت آن بقول امام علیه السلام این بوده که شیخ عفیف صالح حسن بن مثله جمکرانی رحمة الله علیه میگوید که من شب سه شنبه
هفدهم ماه مبارک رمضان سنه ثلث و تسعین و ثلثمائه در سرای خود خفته بودم که ناگاه جماعتی مردم بدر سرای من آمدند نصفی از شب گذشته
مرا بیدار کردند و گفتند برخیز و طلب امام محمد مهدی صاحب الزمان را اجابت کن که ترا میخواند حسن گفت من برخاستم و برآمدم و آماده شدم
گفتم بگذارید تا پیراهن بپوشم آواز آمد از در سرای که هو ما کان قمیصک پیراهن مپوش که از تو نیست دست فرا کردم و سراویل خود را
گرفتم آواز آمد که لیس ذلک منک فخذ سراویلک یعنی این سراویل که گرفتی از تو نیست از آن خود برگیر آنرا انداختم و از خود برگرفتم
و در پوشیدم و طلب کلید در سرای کردم آواز آمد که الباب مفتوح چون بدر سرای آمدم جماعتی از بزرگان را دیدم سلام کردم جواب دادند و
ترحیب کردند یعنی مرحبا گفتند و مرا بیاوردند تا بدان جایگاه که اکنون مسجد است چون نیک بنگریدم تختی دیدم نهاده و فرشی نیکو بر آن تخت
گسترده و بالشهای نیکو نهاده و جوانی سی ساله بر آن تخت تکیه بر چهار بالش کرده و پیری پیش او نشسته و کتابی در دست گرفته بر او میخواند و
فزون از شصت مرد بر این زمین گرد او نماز میکنند بعضی را جامهای سفید و بعضی جامهای سبز بود و آن پیر حضرت خضر بود پس آن پیر مرا
نشاند و حضرت امام علیه السلام مرا بنام خود خواند و گفت برو و حسن مسلم را بگو که تو چند سال است که عمارت این زمین میکنی و میکاری و ما خراب
میکنیم و پنج سال است که زراعت میکنی و امسال دیگر باره باز گرفتی و عمارتش میکنی رخصت نیست که تو دیگر باره زراعت کنی باید هر انتفاع که از این
زمین برگرفته رد کنی تا بدین موضع مسجد بنا کنند و بگو این حسن مسلم را که این زمین شریفی است حق تعالی این زمین را از زمینهای دیگر برگزیده
است و شریف کرده تو با زمین خود گرفتی و دو پسر جوان خدای تعالی از تو باز ستد و تو متنبه نشدی و اگر چنین نکنی آزار وی بتو رسد آنچه تو آگاه
نباشی حسن مثله گفت یا سیدی و مولای مرا در این نشانی باید که جماعت سخن بی نشان و حجت نشنوند و قول مرا تصدیق نکنند گفت انا سنعلم
هناک علامت ما اینجا بکنیم تا تصدیق قول تو باشد تو برو و رسالت ما بگذار و نزدیک سید ابو الحسن رو و بگو تا برخیزد و بیاید و آن مرد را
حاضر کند و انتفاع چند ساله که گرفته است از او طلب کند و بستاند و بدیگران دهد تا بنای مسجد بنهند و باقی وجوه از رهق بناحیه اردهال که ملک ماست
بیارد و مسجد را تمام کند و یک نیمه رهق را وقف کردیم بر این مسجد که هر ساله وجوه آنرا بیاورند و صرف عمارت مسجد کنند و مردم را بگو تا رغبت
بکنند بدین موضع و عزیز دارند و چهار رکعت نماز اینجا بگذارند دو رکعت نماز تحیت در هر رکعتی یکبار الحمد و هفت بار قل هو الله احد و تسبیح
رکوع و سجود هفت بار بگویند و دو رکعت نماز امام صاحب الزمان علیه السلام بگذارند بر این نسق چون فاتحه خوانند بایاک نعبد و ایاک نستعین
رسد صد بار بگوید و بعد از آن فاتحه را تا آخر بخواند و در رکعت دوم نیز همین طریق بگذارند و تسبیح در رکوع و سجود هفت بار بگوید و چون
نماز تمام کرده باشد تهلیل بگوید و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بخواند و چون از تسبیح فارغ شود سر بسجده نهد و صد بار صلوات بر پیغمبر و آلش فرستد
و این نقل از لفظ مبارک امام علیه السلام که فمن صلاهما فکانما صلی فی البیت العتیق یعنی هر که این دو رکعت نماز بگذارد همچنین باشد

[illegible] گفت [illegible] حسن مثله جمکرانی گفت [illegible]

انما هذا المسجد للامام صاحب الزمان علیه السلام و اشارت بدان جوان کردم که در چهار بالش نشسته بود پس آن جوان بمن اشارت
کرد که برو من بیامدم چون پاره راه بیامدم دیگر باره مرا باز خواندند و گفتند بزی در گله جعفر کاشانی راعیست باید آن بز را بخری اگر مردم
بهاء دهند بخر و اگر نه تو از خاصه خود بدهی و آن بز را بیاری و بدین موضع بکشی فردا شب آنگاه روز چهارشنبه هجدهم ماه مبارک رمضان و گوشت
آن بز بیماران و کسیکه علتی داشته باشد صحت اتفاق کند حقتعالی بعد از شفای دهد و آن بز ابلق و موهای بسیار دارد و هفت علامت دارد سه
بر یکجانب و چهار بر یکجانب که والله اعلم سیاه و سفید همچون درهمها پس رفتیم پس مرا باز گردانید و گفت هفتاد روز یا هفت روز ما اینجائیم اگر
هفت روز حمل کنی دلیل کند بر شب قدر که بیست و سیم است و اگر بر هفتاد حمل کنی شب بیست و پنجم ذیقعدة الحرام و در روز بزرگوار است پس
حسن مثله گفت من بیامدم و تا خانه آمدم و همه شب در اندیشه بودم تا صبح اثر کرد فرض بگذاردم و نزدیک علی المنذر آمدم و آن احوال با وی
گفتم او با من بیامد رفتیم بدان جایگاه که مرا شب برده بودند پس گفت بالله نشان و علامتیکه امام علیه السلام مرا گفت یکی اینست که این
زنجیرها و میخها اینجا ظاهر است پس نزدیک سید شریف ابوالحسن رضا شدیم چون بدر سرای وی برسیدیم خدم و حشم وی را دیدیم که مرا گفتند از
سحرگاه سید ابوالحسن در انتظار تو است تو از جمکرانی گفتم بلی من در حال رفتم و سلام کردم و خدمت کردم جواب نیکو داد و اعزاز کرد و مرا تمکین نشاند
و پیش از آنکه حدیث کنم مرا گفت ای حسن مثله من خفته بودم در خواب شخصی مرا گفت حسن مثله نام مردی از جمکران پیش تو آید بامداد آنچه گوید
سخن او را تصدیق داری و بر قول او اعتماد کنی که سخن او سخن ماست باید که قول او را رد نگردانی از خواب بیدار شدم تا این ساعت منتظر
تو بودم حسن مثله احوال را بشرح با وی بگفت در حال بفرمود تا اسبها را زین برنهادند و بیرون آوردند و سوار شدند چون بنزدیک ده
رسیدند جعفر راعی گله بر کناره راه داشت حسن مثله در میان گله رفت و آن بز از پس همه گوسفندان می آمد پیش حسن دوید و آن بز را برگرفت که
بهای وی بدهد و بز را بیاورد جعفر راعی سوگند یاد کرد که من هرگز بز را ندیده ام و در گله من نبوده است الا امروز که می بینم و هر چند که میخواهم که این
بز را بگیرم میسر نمیشود و اکنون که پیش شما آمد پس بز را چنانکه سید فرموده بود در آن جایگاه آوردند و بکشتند و سید ابوالحسن الرضا رضی الله عنه
بدین موضع آوردند و حسن مسلم را حاضر کردند و ارتفاع از او بستدند و وجوه ده رهق را بیاوردند و مسجد جمکران را بچوب بپوشانیدند و سید ابوالحسن
الرضا رضی الله عنه زنجیرها و میخها را بقم برد و در سرای خود گذاشت همه بیماران و صاحب علتان میرفتند و خود را در زنجیر میمالیدند خدای تعالی
شفای عاجل میداد و خوش میشدند ابوالحسن محمد بن حیدر گوید که بالاستفاضه شنیدم که سید ابوالحسن الرضا مدفونست در موسویان بشهر قم و
بعد از آن فرزندی از آن وی را بیماری نازل شد و وی در خانه شد و سر صندوق را برداشتند زنجیرها و میخها را نیافتند تمام شد حکایت آنموضع
شریف مشتمل بر اعجاز بسیار و مطالب و فوائد بیشمار که از جمله آنها است دیدن آنجماعت نظیر بقره بنی اسرائیل را در بز ابلق و بجهت کثرت فائده
و قلت وجود آن در کتب بمناسبت جزئی نقل کردیم مخفی نماند که مولف تاریخ قم شیخ فاضل محمد قمی است و او معاصر شیخ صدوق است
و در آنجا از برادر صدوق حسین بن علی بن بابویه روایت میکند و اصل نسخه عربی است و در سنه هشتصد و هشت و پنج حسن بن علی بن حسن بن
عبدالملک قمی بامر خواجه فخرالدین ابراهیم بن الوزیر الکبیر خواجه عماد الدین محمود بن الصاحب خواجه شمس الدین محمد بن علی الصفی آنرا فارسی کرد
علامه مجلسی در اول بحار میفرماید که آن کتاب معتبریست ولیکن میسر نشد برای ما اصل کتاب و آنچه بدست ما آمده ترجمه او است و این کلام محل تعجب
است چرا که فاضل المعی میر محمد اشرف [illegible] صاحب فضائل السادات در عصر آن مرحوم در اصفهان بود و از نسخه عربی نقل میکند چنانکه در باب سابق
اشاره شد [illegible]
[illegible]

تاریخ گفت که من ترجمه تاریخ را در قم دیدم و آن کتابیست بزرگ که نسبتاً فائده در چند جلد و الآن جز یک جلد که مشتمل است بر هشت
باب بنظر نرسیده بعد از تفحص بسیار و خبر یافتن از خط سید محدث جلیل سید نعمت الله جزایری نقل شده و دیگر مکرر از آنجا نقل کرده و
پوشیده نماند که کلمه نتعین در صدر این خبر که بعض بود واست مشتبه شده بر ناسخ و خطا بر اصل سبعین بوده که بمعنی هفتاد است در کلام
فوت شیخ صدوق پیش از نود است و از این قسم اشتباه مکرر دیده شده و لهذا علامه مجلسی رحمه الله نیز اشتباه نموده بسبع یا سبعین و سبعمائة
سنین والله تعالی هو العالم **فائده** آنچه گفتیم در این فائده شریفه از منافع اشتراک و اجتماع در امور دین و دنیا داخل است در
فرمان الهی که تعاونوا علی البر والتقوی امر است از خدای تعالی در جمله مکلفان از معاونت و مظاهرت و یاری دادن یکدیگر را
بر بر و تقوی و پرهیزگاری که نیکو باشد از فضل و احسان و احسن از آن آنکه اصل اعانت از روی بر و تقوی باشد که انسان بر بر و تقوی و
اعانت کند دیگری را بر بر و تقوی چه سود که دیگری را بر بر و تقوی اعانت کند و لیکن اعانت او از روی گناه و سرکشی و نیت فاسده و اغراض
باطله و مال حرام و شبهه یست یا منت و اذیت باشد پس رفع حاجت و نیت خلق که محبوب الهی و معین بر تقوی بود حاصل شده و لیکن
با خرابی و فساد اصل اعانت و احسن از آن آنکه این اعانت را با بار متقی کند و افضل از همه آنکه شخص با متقی از روی بر و تقوی با متقی را در
بر و تقوی اعانت کند تا فائز شود باعلی درجه باب اعانت و برسد بتمام اجر آن

باب شانزدهم

در شرح حال جماعتی از تهیدستان از جواهر کنوز دین و ایمان که از آنچه دارند صدقه نکنند و از خدای تعالی مالی تازه طلبند که اگر عطا فرماید از آن انفاق
نمایند و چون عطا نماید ندهند پس بعقوبتی خاصه مبتلا شوند چنانچه در سوره توبه میفرماید و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله
لنصدقن ولنکونن من الصالحین فلما آتاهم من فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون فاعقبهم نفاقا فی
قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه وبما کانوا یکذبون پاره از مردمان یا منافقان کسی است که
عهد کرد با خدای تعالی که اگر دهد ما را از فضل خود هر آینه صدقه دهیم البته و هر آینه میباشیم از شایستگان پس چون داد ایشان را از
فضل خود بخل نمودند بآن و اعراض کردند و ایشان معتاد بودند پس از پی در آورد ایشان را بخل مرض نفاق در دلهای ایشان تا روزیکه رسند بجزای
خداوند بسبب آنکه خلاف کردند با خدای آنچه وعده کرده بودند با او و بسبب آنکه بودند که دروغ می گفتند در اصل عهدی که با خدای تعالی کرده
که منافق تحقیقی بودند که در دل اقرار و تصدیقی بوجود مقدسش نداشتند یا داشتند و لیکن بمقام یقین نرسیده و بنای آن بر پایه محکمی نبوده
که در همان حال معاهده بنای خلاف و عذر داشتند و در دل بنای بسر بردن آن عهد را نداشتند یا در آن حال اگر چه بنای بر وفا و شکستن عهد
با خداوند بودند و لیکن بجهة ضعف یقین و نهان بودن حب مال و جاه و اعتبار و اولاد و عیال و طول امل و خوف فقر و سوء ظن بخداوند
در مکنون خاطر و سویدای قلب بنحوی که بر صاحبش گاهی امر مشتبه و خود را خالی پندارد از آن صفات و منزه داند از آلودگی بکثافت و قذارت آنها
بلکه خویش را متصف پندارد بخلاف آنها و اظهار کند نفرت و سوء عاقبت آنها را لیکن بمجرد امتحان و اختبار از پا درافتد و مکنون خاطر
بر همه ظاهر گردد و از یک خواهش زن و اندوه فرزند و دیدن زینت و متاع و آلات زیادی همسر و رفیق و چشیدن غذای لذیذ
و مشاهده جامه جدیدی عهدی در دل ماند نه وفای خودی بخاطر آرد نه خدا عقده عهدش را اگر بصد زنجیر آهنین محکم بسته بود بیک مثقال
از هوی درهم شکند و پایه پیمانش را اگر بر پشت ماهی زمین گذاشته بیک خواهش نفسانی از ریشه کند پس آن نفاق کهن که با شعور را اختیار
کرده بود نفاقی تازه برای او زاید و خداوند صاحب آنرا بمرض عقوبت نماید فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا مرض
دوم که از جانب خداست جزای مرض اول است که خود برگزیده و آن امتحان ضعفش بقوت مبدل شود و اگر مستور بود آشکار گردد و
اگر اندک بود زیاد شود پس هم توان گفت آن نفاق جلی یا نفاق ضعیف یا مستور که سبب خلف عهد و شکستن پیمان بود نفاقی تازه آرد

یا قول را با عمل تصدیق ننماید و آرزوی وی بر آورده شود اول ... چنین عقوبت کند که عقاب خداوندی بهتر یا آتش جهنم و سوزش

جهنم نیست برای دل بیرون عقوبتها مقرر فرموده که در پاداش چه بیش باعضاء از اعضا را انجا باید کند چنانچه گاهی بلاهای آسمانی را در حق عقوبت

باید فقط را جواز آن ازاغ الله قلوبهم فاما الذین فی قلوبهم مرض فزادهم رجسا الی رجسهم چون بخل کردند از

خداوند یا دین یا آخرت خداوند نیز بر پلیدی ایشان افزوده و آنانکه در دلهای ایشان مرضی بود از نفاق و شک در آیات خداوندی بر آن رجس قلبی

و قذارت نفسانی رجسی تازه افزوده و این کذب در معاهده با خداوند و نفاق در مراتب مذکوره را استحکام بستن بدان علامتی است واضح

و نشانه ایست آشکارا که بدیدن آن هر خردمندی داند که او کاذبست یا صادق مؤمن است یا منافق هیچ از آنچه در دل بندد یا بزبان در مقام

هزل چیزی گوید **و اجمال** میزان شناختن صدق و کذب آنها برای خود پیش اگر نفاقش پوشیده و در خود احتمال خلاف دهد و برای

دیگران آنکه ببیند اگر آنچه را داراست از انواع اموال و اقسام ملک از ملک و عقار و مواشی و مرکوب و فرش و جامه و اثاث خانه و زر و سیم

و غیر اینها هرگز زیاده از آنچه باو احتیاج دارد و بی او رشته زندگیش از هم گسسته شود نگاه ندارد و آنرا هرگاه که بدستش آید در راه خداوند انفاق

کند چنانچه مکرر در اخبار رسیده که فضول معاش نگاه ندارید و در صفات مؤمن فرموده اند آنست که فضول کلام را نگاهدارد و فضول معاش را انفاق

کند بلکه **در** کتاب جعفریات مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت بزنی دید که گریه میکرد بر پسرش میگفت

الحمد لله که فرزندم بشهادت یعنی شهید شد و معلوم میشود که این در پاره از غزوات آنحضرت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود باز دار خود را ای زن یعنی

مرده خود را انجا طریق جمع تزکیه مکن فلعله کان یبخل بما لا یضره و یقول فیما لا یعنیه یعنی شاید پسرت بخل میورزید بآنچه اگر انفاق میکرد

ضرری باو نمیرسید چون از فضول معاش بود و سخن میگفت در آنچه نفعی باو نمیرساند و معلوم میشود که این دو صفت و کردار که بنظر شناعتی دارد و نه

جهتی بنزد خداوند چنان بد گردد که مانع میشوند شهادت را از تأثیر در حال آنکه فرموده اند بالای هر نیکی نیکی دیگر است تا برسد بکشته شدن در راه

خداوند که نیست بالاتر از آن هیچ نیکی خصوصا اگر در رکاب مثل آن جناب باشد پس اگر در رفتار خود چنین باشد در عهد خود صادق بلکه بمجرد آرزوی

مالی برای صرف خیری برای او اجر نویسند چنانچه **در** محاسن برقی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود بدرستیکه بنده مؤمن فقیر هر آینه

میگوید ای پروردگار من روزی کن مرا تا چنین و چنان کنم از نیکیها و راههای خیر پس هرگاه دانست خداوند این را از او که در نیت خود صادق است

مینویسد برای او از اجر مثل آنچه نوشت برای او اگر میکرد آنرا زیرا که خداوند بسیار عطا و کریم است **و** قصص در آنجا روایت کرده که هیچ مؤمنی

نیست که قرار داده بر نفس خود حسنه یا چیزی از خیرات را پس حائل شد میان او و آن فعل حائلی مگر آنکه مینویسد خداوند برای او آنچه جاری

کرده بر نفس خود در دنیا و اگر با داشتن زیادی از اندازه احتیاج و دل نکندن از محبت آنها و انفاق نمودن در راه خدا طلب مال دیگر کند

از آن نفقه در عهد خود کاذبست و در حین معاهده براستی باقی نیست و چه آنکس که او انکار در حال بر انفاق آن زیادی که دارد

نمیخواهد ... نفس نگاهداری آنرا با آنکه شاید چندی بعد از این باو محتاج شوی یا عیالت زیاد شود یا فرزندانت پس از تو بی نیاز باشند

یا مثال اینها ... تو را دیگران چنین بگویند و مثال این از ... حفظ و خوفات انفاق همانکه بعد از رسیدن مال جدید باو خواهد بود

آن بیشتر است ... خداوند ... وقت قصد انفاق ... الشیطان یعدکم الفقر ... نفس اماره

که ... الانفس الشح ... [illegible]

لازم دارد ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

بیان ... انفاق

و در مقام زیاد کردن منفعت و خسران دنیا کم باشد آنکه در اموال خود زیادی از احتیاج بینند پس بر آنکه اراده دارند که بر سستی
با خدای خود چنین معاهده کنند و از ترک کردن عهد این و عقوبت نفاق مبتلا نگردند لازم است و اشناختن احتیاج از غیر
آن پس انفاق زیادی پس معاهده خدای **واصدق** این است و از پیه صحابه جناب ابوذر رحمه الله در کلام خود که البته شنیده بود
آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله بتری اجمالا بیان فرموده چنانچه گذشت در مقام اول از باب پنجم از جناب صادق علیه السلام که
ابوذر گفت قرار ده دنیا را دو درهم که انفاق کنی یکدرهم را بر عیال خود و یکدرهم را بفرست پیش برای آخرت خود و درهم سیم ضرر
میرساند و نفع نمی بخشد پس آنرا مخواه و بگردان دنیا را دو کلمه برای طلب حلال و کلمه برای آخرت و سیمی ضرر دارد و نفع نمیدهد مخواه آن را
و غرض آنجناب از درهم و کلمه مثالست نه اینکه در این دو چنین کند و در باقی ملاذ دنیا بی لجام هرچه خواهد کند پس باید خطرات قلبیه و لحظات
چشم و خطوات پا و سکنات و حرکات و اشارات بتائید حق جل و علا یا برای تحصیل نفعی از منافع محلله دنیا برای خود یا غیر بوده بنحویکه
مانع از یاد خداوند و باز دارنده از ذکر جنابش نباشد و یا برای آخرت **و شیخ** ابن فهد روایت کرده از حضرت صادق علیه
السلام که فرمود بعیسی بن موسی ای عیسی همانا المال مال خدای عز و جل است که ودیعت گذاشته نزد خلقش و امر کرده ایشان را که بخورند از آن
بمیانه روی و بیاشامند از آن بمیانه روی و بپوشند از آن بمیانه روی و نکاح کنند از آن بمیانه روی و سوار شوند از آن بمیانه روی
و ما بقی را بذل کنند بر فقرا و مؤمنین پس هر که از این تعدی کرد آنچه بخورد از آن حرام است و آنچه بنوشد از آن حرام است و آنچه بپوشد از
آن حرام است و آنچه نکاح کند از آن حرام است و آنچه سوار شود از آن حرام است **و در** کافی مرویست که جناب صادق علیه السلام
نظر کرد بسوی فراشی در خانه مردی پس فرمود فراشی برای مرد و فراشی برای اهل او و فراشی برای مهمانش و فراشی برای شیطان
و آخر خبر در خصال چنین است که فراش چهارم مال شیطانست و نظیر این خبر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت کرده **و**
نیز در کافی مرویست از آنجناب که فرمود کسیکه بنا کند فوق آنچه محل سکنای اوست روز قیامت تکلیفش کنند که او را بردارد
و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود هر بنائیکه نیست برای کفاف پس او وبال است بر صاحب خود روز قیامت **و در**
فقیه مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که بسازد بنائی را محض ریا و سمعه برمیدارد آنرا خداوند روز قیامت از زمین هفتم
در حالتی که او آتشی است که مشتعل است از او پس آنرا طوق میکند و در گردنش میگذارد و می اندازد او را در دوزخ پس چیزی او را
حبس نمیکند پیش از قعر آن کسی عرض کرد یا رسول الله چگونه بنا میکند بجهت ریا و سمعه فرمود بنا میکند زیاده از آنچه او را کفایت میکند
محض تکبر کردن بسبب او بر همسایگانش و مباهات کردن بر برادرانش **و در** مجموعه شیخ ورام و غیره منقولست که سعد وقاص بعیادت
سلمان رفته بود پس سلمان گریست سعد باو گفت چه ترا بگریه آورده ای ابوعبدالله رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد و حال
آنکه از تو راضی بود و وارد خواهی شد بر آنجناب بر سر حوض پس سلمان گفت آگاه باش که من گریه نمیکنم بجهت ترس بمردن و نه بجهت
حرص بر دنیا ولیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرد ما را پس فرمود هر آینه بوده باشد قوت شما و آنچه با آن بسر برید در دنیا
کزاد مثل توشه سواری و حال اینکه حول من این اساود است و نبود حول او مگر آفتابه و کاسه و مطهره و ابن اثیر جزری در نهایت
این حدیث را نقل کرده و گفته اساود یعنی سواد است و هر شخصی از انسان و متاع و غیر آن سواد اوست و جائز است که اراده کرده باشد
از اساود مارها که جمع اسود باشد که مار است تشبیه کرده آن متاع را بمارها بجهت ضرر بآن و هر گاه انسان عاجز
باشد از درک این مقام پس لااقل ملتفت باشد که در مقام آن معاهده برنیاید که شاید نتواند بعهد خود وفا کند پس حال او حال
ثعلبه بن حاطب انصاری شود چنانچه شیخ **ابوالفتوح** و غیره روایت کرده اند که او بیامد نزد حضرت رسول صلی الله علیه

در بیان زیادی مسکن و بال است

و آله گفت یا رسول الله خدای را بخوان تا مرا مالی دهد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ویحک یا ثعلبه رو و قناعت کن بانکه
داری که شکر گفتن آن به باشد از بسیاری که شکر آن نتوانی کرد روزی چند برفت دیگر بار باز آمد گفت یا رسول الله از خدای تعالی
درخواه تا مرا مالی دهد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ترا بمن اقتدا نیست که اگر من بخواهم بفرمان خدای کوههای زمین زر
و سیم شود برای من برفت پس از آن باز آمد گفت یا رسول الله از خدای بخواه تا مرا مالی دهد که من حق خدای از آن بدهم و صلهء
آن بگذارم و صله رحم کنم رسول صلی الله علیه و آله گفت بار خدایا ثعلبه را مالی ده و ثعلبه گوسفندی چندی داشت خدای تعالی
زیادتی در آن نهاد تا چنانکه مورچه فزاید او همی فزود و چون مالش زیاد شد خویشتن مشغول در رعایت مال داشت پس از آنکه پنج نماز در
مسجد با رسول الله صلی الله علیه و آله کردی چنان شد که جائی ساخت بیرون از مدینه که گوسفندش آنجا بودی و نماز پیشین و دیگر با رسول الله
صلی الله علیه و آله کردی و نماز بامداد و شام و خفتن آنجا کردی که گوسفند زیاده شد بیشتر رفت وادی بزرگ بود از مدینه دور آنجا رفت
و جای ساخت و پنج نماز از مسجد ببرد و آنجا ماند و از مسجد و نماز جماعت و اقتدا در رسول صلی الله علیه و آله باز ماند آدینه و نماز آدینه بمسجد
آوردی چون مال بیشتر شد از نماز آدینه نیز بماند و آنجا مقیم شد و اگر کسی آنجا بگذشتی احوال مدینه از او پرسیدی رسول صلی الله علیه و آله
گفت ثعلبه چه کرد گفتند یا رسول الله ثعلبه چندان گوسفند دارد که در هیچ وادی نگنجد فلان وادی رفته است و آنجا جای ساخته و
مقام کرده رسول صلی الله علیه و آله گفت یا ویح ثعلبه یا ویح ثعلبه ای وای وای ثعلبه سه بار چون خدای تعالی آیه صدقه فرو فرستاد رسول صلی
الله علیه و آله مردی از جهینه بخواند و دیگری از بنی سلیم و برای ایشان احکام و اسنان صدقه بفرمود نوشتن و گفت بروید و از ثعلبه حق خدا
بستانید و فلان مرد سلمی بروید و او شتر بسیار داشت و از او نیز زکوة بستانید ایشان بیامدند و نامه رسول صلی الله علیه و آله بر ثعلبه
خواندند و از او زکوة خواستند او گفت این جزیه است این نیست الا مانند جزیه بروید بجای دیگر که خواهید رفتن تا چون باز آئید من
رای خود ببینم ایشان برفتند و بنزدیک آن مرد سلمی شدند و نامه رسول صلی الله علیه و آله بر او خواندند او گفت سمعا و طاعة لامر الله
و حکم رسول الله [illegible] فرمان خدای و فرمان رسول خدا را انگه در میان افتاد و آنچه رسول صلی الله علیه و آله نوشته بود از اسنان
شتر گرفت بگزید خیار و بهترین آن این ساعیان گفتند ما را نفرموده اند که خیار مال بستانیم از عرض مال بده آنچه میخواهی گفت ما شاء که من
[illegible] همراه [illegible] ایشان بستاندند و باز آمدند و بنزدیک ثعلبه رفتند گفتند صدقه بده تا ببریم او دیگر [illegible]
گفت که این جزیه است بروید جای دیگر چون از همه پرداخته باشید بنزدیک من آئید برفتند و صدقات بستاندند و باز نزدیک
ثعلبه آمدند او گفت [illegible] دیگر بار [illegible] و گفت این جزیه است شما بروید [illegible]
ایشان [illegible] رسول صلی الله علیه و آله آمدند و این حال بگفتند رسول صلی الله علیه و آله گفت یا ویح ثعلبه یا ویح ثعلبه ای وای وای ثعلبه
[illegible] خدای تعالی در حق ثعلبه این آیه فرستاد و منهم من عاهد الله تا وهم معرضون این آیه در حق
ثعلبه آمد رسول صلی الله علیه و آله بر صحابه خواند مردی از خویشان ثعلبه حاضر بود آن بشنید برخاست و بنزدیک ثعلبه آمد و گفت ویحک یا
ثعلبه خدای تعالی در حق تو آیت قرآن فرستاد ثعلبه برخاست و بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمد گفت من صدقه بیارم چنانکه
فرمائی رسول صلی الله علیه و آله گفت [illegible] این جزیه است خدای مرا فرموده است که صدقه تو قبول نکنم [illegible] و خاک
بر سر کرد و [illegible] کردن گرفت رسول صلی الله علیه و آله گفت این است [illegible] فرمان نبردی [illegible] بازگشت و بجای
[illegible]
[illegible]

رد و در عهد عثمان نیامد او نیز قبول نکرد و در آخر عهد عثمان از دنیا رفت **باب هفدهم** در بیان اجمالی از
ز نکوهش فقرا و محتاجین و کیرنده بالنسبه با غنیا و اهل ثروت و معرفت حکم سئوال از ارباب اموال بزبان حال یا مقال
و نشنیده نماند از آنجا که انسان سرمایه و بضاعتی جز فقر و امکان و نیستی ندارد و چون بخود نگرد چیزی از خود نبیند
خود را دارای هیچ نداند و آنچه را بصورت مالک است چون عاریت و امانتی است که تا اذن تصرف ندهند آنرا نتواند
آنها لذتی برد و ذخیره می بیند کاهی پس گیرند کاهی گذارند اما بودیعت که از تصرف در آن محروم است لعنت حفظش از او و تفتیش برای
دیگران پس او را چاره نباشد از سئوال آنکه دارا است و بی نیاز اگر خواهد دهد و از خزینه اش چیزی کم نشود و اگر ندهد از روی مانع دیگر
ست که در او نگرد نه بجهت لئامت و بخل است که دستش را گیرد و سائل هر آنچه الحاح کند ملال نگیرد و از مسئلت قلبش باو نرسد و
بی از خسارتش نزید و هر چه رد کند و محروم نماید باز اجر بندگی و مزد عبودیت باقی است و اگر صادقانه کسی دیگر حش را گوید نفعش از خیر
عالی نیست مصاحبی ندارد که بخشش را در نظرش هیچ و امساک را نیکو نماید و خزانه النفعش را اندازه و نهایتی نیست که چون بردارد
از آن چیزی بکاهد نه برای خود وقتی معین نموده که در غیر آن وقت حاجت خویش نشود نزد او برد و نه دربانی دارد که نتوان بی دادن رشوه از آن
عبور نمود نعمتی نباشد که بوهم اندر آید و در خزانه اش نباشد و در آن خزانه چیزی نباشد که کاهی او را بآن حاجت افتد **شیخ** جلیل ورام بن
ن موسی تلعکبری روایت کرده از نوف بکالی که گفت دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام را که پشت کرده شتابان میرفت پس گفتم ای مولای
من کجا را قصد کردی فرمود بگذار مرا که آرزوهای من پیش انداخته مرا بسوی محبوب گفتم ای مولای من آرزوهای تو چیست فرمود دانسته آنها را
آنکه آرزو از او است و بی نیازم هم از ظاهر کردن آنها برای غیر او بنده را کافی است در تادبش که شریکی قرار ندهد در نعمت او و حاجات خود
غیر پروردگار خود را پس گفتم یا امیرالمؤمنین من بر نفس خویش ترسانم از حرص و نگریستن بسوی حطام دنیا پس فرمود من کجائی تو از پناه
خائفین و کهف عارفین گفتم دلالت کن مرا بسوی او فرمود بدرستیکه خداوند عز و جل میرساند آرزوی ترا بحسن تفضل خود تو ملازم او شو بهمت
و قصد خود و روی گردان از بلای سخت که در دل داری و اگر تو را مهلتی داد در اجابت پس من ضامنم از ورود آن و منقطع شو بسوی خداوند
که میفرماید قسم بعزت و جلال خودم هر آینه قطع میکنم آرزوی هر که بغیر من امید وارد بنا امیدی و هر آینه میپوشانم او را جامه خواری در
میان مردم و هر آینه دور میکنم او را از ساحت قرب خود و هر آینه جدا میکنم او را از وصل خود و کم و بیقدر نمایم یاد او را آنگاه که رعایت
میکند غیر مرا آیا آرزومند است وای برای شداید خود غیر مرا و حال آنکه برداشتن سختیها بدست من است آیا امید دارد سوای مرا
و حال آنکه منم زنده و باقی میکوبد درهای بندگان مرا و حال آنکه آنها بسته است و وا میگذارد در مرا و حال آنکه باز است پس
کیست آنکه امیدوار شد بمن از برای جرمهای بسیارش پس من امیدش را نا امید کردم گردانیدم آرزوی بندگان خود را امیدوار شدن بمن
و برای جرمها متصل بخویش و گردانیدم امیدهای ایشان را ذخیره برای ایشان در نزد خود و پر نمودم آسمانهای خود را از کسانی که ملالت نگیرند
از تسبیح من و امر کردم ملائکه خود را که نه بندند درها را میان من و میان بندگان من آیا نمیداند آنکه کرا مبتلا کرده او را بلائی از بلاهای من آنکه مالک
نیست احدی بر داشتن آنرا مگر باذن من پس چرا بنده رو برمیگرداند بسبب آرزوی خود از من و حال آنکه باو دادم چیزی را که از من سئوال
نکرده بود پس از من سئوال نمیکند و از غیر من سئوال میکند آیا مرا چنین میداند که ابتداء عطا میکنم خلق خود را بدون مسئلت آنگاه از من سئوال
میکنند پس اجابت نمیکنم سائل خود را آیا بخیلم من پس بنده ام مرا بخل نسبت میدهد آیا دنیا و آخرت از آن من نیست آیا کرم و جود صفت
من نیست آیا فضل و رحمت بدست من نیست آیا نه آنست که آرزوها باخر نمیرسد مگر بسوی من پس که قطع میکند آنها را از من و نشاید که امید
وار شوند آرزومندان از غیر من قسم بعزت و جلال خود اگر جمع کنم آرزوهای اهل زمین و آسمانها آنگاه عطا نمایم بهر یک از ایشان کم نشود

کلام معجز بیان حضرت مولی در تنبیه

از آنکه من عذاب بیازارد اعضو خود چند و چگونه تحمل میشود و عطائیکه من او را زیاد کردم ای چه عذاب که برای مأیوسین از رحمت حق
ای چه عذاب که برای کسی است که را عصیان کرده و حلال آورده بر حرام کرده‌ای من در موافقت نکرده و او سرکشی کرده بر من
اینجا حضرت مناجاتی بحروف تعلیم فرموده که آنرا در صحیفهٔ ثانیهٔ علویه ذکر نموده‌ایم و همچنین خبر شریف کافی است از برای ترغیب و
تشویق فقرا و محتاجین بسوی در خانهٔ رحمت خداوند غنی قادر دانا باحوال عباد و خواستن کشف مهام و انجاح مرام خود در امور جزئی و کلی
دنیوی و اخروی داخلی و خارجی از جناب احدیتش با صدق در سؤال چه اگر در مسئلت خود کاذب باشد ناچار خایب بر گردد و
دانستن سؤال صادق و کاذب و تمیز دادن خواستن بجا از خواهش بیجا امریست مهم و لازم بر هر سائل مسلم و گاه شود که مطلب شایسته و بجا
است ولیکن خواستن آنرا خصوص این سائل بیجا است **توضیح** این اجمال آنکه بعضی از حوائج و مطالب انسانی چنانست که هیچ
کس در هیچ وقت نتواند آنرا بخواهد از خداوند و حرام است سؤال آن از حضرت احدیت چون طلبیدن مقام نبوت و امامت بلکه درجات
عالیه از علم و معرفت با اعراض از جمیع مقدمات و اسباب تحصیل آن و مشغول بودن بآنچه زیاد کند نادانی و شبهه و شک را و خواستن
تمامی آنچه در شرع حرام شده و آنچه سبب باشد برای اختلال نظام عالم و امثال اینها از آنچه سائل را قابلیت نباشد یا حاجت حرام باشد
و کفی بما دلیلست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ای صاحب دعا سؤال مکن چیزی را که حلال نیست و چیزی که نخواهد شد **و بعضی**
از آنها چیزهائیست که در هر حال بهر حکمت باید آنرا بخواهد و تضرع کند و الحاح نماید در انجاح و اجابت آن بهر وسیله و راه که توان بتوسط
آن بآنها رسید و آسان کند وصول بآنها را و برای آنها حدی نیست معلوم و مقداری مشخص و مقامی معین که چون بآن رسید برای سؤال
دیگر جائی نماند چون تشنه که آبی طلبد چون باو دادند و نوشید برای طلبیدن آن محلی نماند بلکه هر درجهٔ آن اگر رسد باز برتر از آن درجه باشد که باید
طالب باشد و سؤال نماید تا جان در بدن و روح در قالب است چون مغفرت و رضا و خوشنودی خداوند بخشش و بهشت و درجات
آن و برائت از دوزخ و درکات آن و هدایات خاصه و محض اخلاص و حقیقهٔ توکل و صدق تسلیم و نورانی شدن دل و شرح صدر و
قوت معرفت و زیادتی ایمان و کمال یقین و تمام رضا و رقت قلب و نظایر آن **و پاره** از آنها حاجاتی است که رو میدهد بانسان
و مختلف میشود بسبب اختلاف زمان و حالات و اطوار و آنکه در طلب آن نیز محذوری نباشد و این بر دو صنف است یکی آنکه خداوند برای
آن راههای مخصوصه و اسباب معینه قرار داده که باید از آن راه آنها را بدست آورد مثل واجبات از تکالیف و مستحبات و محرمات
و مکروهات و مباحات و توابع آنها که بایست عامی از راه تقلید و عالم از کتاب و سنت و عقل قطعی بر آنها ظفر یابند **دوم** آنچه که
برای وصول آنها راهی مخصوص معین نفرموده مثل شفاء مرض و ادای دین و وسعت روزی و تخلص از دشمن و نجات از مهالک چون طاعون
و وبا و گم شدن در بیابان و مصاحبت دونان و مفارقت دانایان و روزی شدن فرزند و بقاء نسل و معرفت مآل کار و
نیت و اطلاع بر خیریت امری که اراده کرده آنرا و امثال اینها از حوائج که نه واجب است طلبیدنش غالبا و نه محذوری نیست در آن و
اگر در مقام طلب آمد از غیر خداوند نخواهد و اگر از خدای خواست چون قسم دوم که سؤالش واجب بود باید از بابش در آید و باطنش
بخواهد و چنانچه بزبان آنرا میطلبد بکردار و رفتار خلاف آنرا طالب نشود و اظهار کراهت و اعراض نکند چون طالب فرزند که عیال
اختیار نکند و بانواع معاصی که در آنحال مشغول است استغفار نکند و سائلهائی که دل بدیگران بسته و چشم بر دست و کرم مثل خود گماشته و شب و روز باقسام
توسل و انواع تذلل خود را بایشان عرضه نموده و فقر خویش بر آنها نمانده چه اینجماعت اگر چه بزبان خدا را خوانند اما بدل و بکردار بر در خانهٔ غیر
ایستاده‌اند بزبان با خدای راز گویند و بدل و جوارح برای ذات مقدسش صد انباز گیرند بلکه باید بدل از دیگران مأیوس و با خدای خود
مأنوس همه را فقیر و عاجز داند از روی حقیقت و وجدان و خدا را مالک تنها در عالم حکیم داند بشاهد آنکه از واسطه بودن روزی و رسیدن نعم

الهی بعز را چون کسی حیوان بار بر پندارند و مقلب قلوب بخشنده مسل و نفر تراید اما چو حضرت احدیت کسی یابد نجود و اعمال ناشایسته
خود بدقت نگرد و حساب خود را از نفس چون شریک ازشریک عدوی خائن مکار کشد و خیانت خود را در امانت الهیه از جوارح و قوی و دیگر
احوال که باو سپرده بر خود معلوم نماید که تا چه حد تعدی و تفریط کرده از حدود شرع تا بکجا تجاوز نموده و مستحق چه مقدار سیاست و عقوبت
شده و از ساحت قرب و مقام لطف و احسان تا چه اندازه دور افتاده بر او مکشوف و هویدا شود که سزاوار و مناسب افعالش دیدن
عقوبات است نه نزول رحمت و جزای کردار و نتیجه اعمالش دیدن انواع نقمت است نه الوان نعمت مقاصر را با این سرمایه خسران مقام دزدی
بیند که بر در خانه صاحب مال بجهت سؤال ایستاده و میداند که صاحب خانه از دزدیش مطلع و بر تنبیهش قادر و لیکن با امید وسعت
کرم عفو دری میکوبد و چیزی میطلبد که اگر داد جز کرم بی اندازه سببی ندارد و بعذر بال کسی استحقاق نداشت تا آنرا ملاحظه نماید و اگر نداد
ظلمی ننموده و مستحق هجوم نکرد چون بایاس چنان از مخلوق و خوفی چنین از جهت شقاوت نفس و کردار زشت طمعی بی سبب از
دریای کرم بی ساحل حضرت مالک الملوک اگر حاجتی خواست و سؤالی کرد سائلی است صادق که وعده اجابتش دادن بدادن هر چه
خواسته یا بهتر از آن که حاجتش بآن بیش و بحالش اصلح است در دنیا یا آخرت و بیشتر مردم بجهة نداشتن یا بجهالت و دانستن خود را مستحق هر
قسم لطف و رحمت و ندیدن در خویش چیزی قابل مؤاخذه و رفتن اگر باشد بر از دن استغفار بر زبان و پنداشتن تأثیر را در اذکار و ادعیه و
ختوم مانند خواص بعض ادویه از تبرید و تسخین و ترطیب و تجفیف و تسمین و امثال آن که در تأثیر محتاج نبود و بوجود هیچ حالت نفسانیه و هیچ صفتی از صفات
رذیله و رامانع نباشد ضرر ایشان از ادعیه و اوراد و بیشتر از نفعی است که در آنها معتقد و از آنها متوقعند زیرا که از عالمی مثلا دعائی برای
حاجتی مخصوص گیرند یا در کتاب معتبری ببینند پس آنرا ورد و تجاحت خوانند یا غذای حرام و لباس حرام و مکان حرام و شغل حرام و اعراض از فقرا
بسیار و قلب شاک خراب و ویران عاری از صفات اهل ایمان پس اجابت ظاهری در عقب آن بلافصل نبینند پس گاهی بدعا بدگوید و بر کتاب
بطلان دعا اعتقاد دارم که مکرر خواندم و اثری ندیدم و گاهی واسطه را دشنام دهند که چه دروغها گویند و مردم فریبند و بسا است
که در بالاتر از ایشان شک کنند و در اصل دین سست شوند و از کثرت جهالت و غرور در خویش نقصی نبینند و از همه معایب
خود را منزه دانند با آنکه در قسم اخیر از اقسام حاجات که غالبا ادعیه و اذکار را بجهت انجاح او خوانند علاوه بر بی قابلیتی محل و عدم استحقاق
اجابت در غیر ایشان موانع دیگر است که با حسن حال و استحقاق او مر اجابت راجع میشود و مثل مضر بودن آنچه خواسته بحال او اگرچه از
نادانی چیزی را او پنداشته یا مالی خواسته و سبب طغیان او است و زنی خواسته و مایه بردن ایمان او است و فرزندی خواسته و دشمن
جان او است و شفائی طلبیده و مرض باعث غفران او است یا بحال نظام عالم چون عاجز از تحمل گرما که در فصل آن سرما خواهد که بجهة
شخص او از تمام منافع گرما از برای انسان و حیوان و نبات و جماد و بلکه برای خود داعی دست کشیده و در موسم سرما تشخیص صلاح و فساد
واقعی این دو قسم حوائج را علمی بایست کامل و بصیرتی تمام و تأییدی سماوی و نفسی بی هوی و تأملی با دقت و نظری در عواقب و در سایر
امرا و همین بس که نوح علیه السلام با آن مقام نبوت نجات پسر خود را خواهد پس خطاب رسد انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح
فلا تسئلن ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین قال رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما
لیس لی به علم و الا تغفر لی و ترحمنی اکن من الخاسرین ای نوح این پسر تو نیست صاحب عمل ناشایسته است پس نخواه
از من چیزی را که دانا نیستی بصلاح او و من پند میکنم ترا که نباشی از نادانان یعنی بصلاح و فساد آنچه را خواهد گفت پروردگار من پناه
میبرم بتو از اینکه بخواهم از تو چیزی را که دانا نیستم باو یعنی بصلاحش و الا هر با شعوری میداند که چه میخواهد و اگر مرا نیامرزی و رحم نکنی میباشم
از زیان کاران و همه آن تهدیدات و اینمعذرت و طلب عفو و ترحم بجهت صورت آن دعا بود که با نه استحق بصلاح معلی نفرمودند

اصلاح و در مقام اجابت بر آن برآمده است که با علم به صلاح او چیزی بخواهد و چه بسیار است که بخواهند و این فضیلت و مشغول اصلی آن است
در آن بوستان از گوهر دانش و بینش که با اصلاح حاجت و با بصیرت تمام نخواهند خواست و با قیدین مغرور نشوند و منجر به سؤال
نشوند که عطای ایشان بیش از صواب و پوشیده از ایشان زیادت تر از عطا بر سؤال است و بالجمله با این همه باز نیز گرگ
یا زایش استحقاق و دیگری نبودن صلاح حاجت و سایر موانع چنانچه که در باب آداب دعا ذکر شده اگر دعائی مستجاب نشود و سائل
مضطر باشد محل تعجب و استغراب است که چگونه سائل و سؤالش از جناب سبحان مانع رد باشند و از برای آنچه گفتیم شواهد از آیات و اخبار
بسیار است که مقام ذکر آنها نیست و در وضوح بکفایت که حاجت ندارد به دلیل و چون دانستی که انسان فقیر عاجز باید سؤال کند از
ارضی کریم و حاجات خود را به جا آورد تا از قادر رئوف رحیم و این از لوازم و آثار توحید در ذات و صفات و افعال خداوند تبارک و
تعالی است چه آنکه در دل اندرونی برهان و وجدان و مشاهده و عیان اقرار و اذعان شود که نیست خالقی و رازقی جز ذات مقدس
حق و در صفات کمالیه شریک ندارد و عجز و جهل و احتیاج و سایر نواقص که هر مضطر با چاره یا و پناه برده هر غریق و از او نجات طلبیده است غیر جناب
او و پیش چیزی نتواند خواست زیرا که او نیز مانند خود فقیر و عاجز و امانده و هرگز فقیر از مثل خود چیزی نخواهد مگر در آنجا که فرمان الهی او را حواله به
مخلوق کند و او دادن سؤال از غیره نهد که در آنجا سؤال روا است بلکه گاهی واجب و گاهی مستحب شود با مراقبت حالت قلبیه که در
دل محض فرمان برداری سؤال کند نه اتکاء و اعتماد بر غیر و نفعی داند و اگر فرمان نرسد حرام یا مکروه است که بالاخره خود در آنجا گشاید پس
مکشوف شد که سؤال از مخلوق در احکام مختلف باشد اول در وجوب و آن در سؤال از علوم واجب عینیه است که هیچ انسانی را چاره از
آموختن آن نیست چون معارف حقه و عقاید دینیه که جهل آنها خلود ابدی آورد در دوزخ و معرفت معاصی قلبیه و جوارحیه که در
هر حال مکلف است به ترک آنها و ارتکابش یا دخول جهنم آرد یا عذاب برزخ و قیامت و معرفت واجبات عملیه قلبیه و جوارحیه هر آن یا
روز یا ماه یا سال که در کتب فقه و اخلاق شروح شد پس بر نادان واجب است تعلم این علوم از اهلش با ادب و شروط و ترتیب که در
محلش علمای ما از آیات و اخبار بسیار که امر فرموده‌اند در آن به سؤال علم از علما ذکر فرموده‌اند دویم وجوب واجب شود در حال اضطرار و خوف
هلاکت نفس از گرسنگی یا تشنگی یا سرما یا گرما یا درماندگی در بیابان و بسته شدن راه چاره جز از باب سؤال که در آن وقت به قدر حاجت
واجب شود و در حدیث کتاب عالم الاسلام مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود روزی بعضی از اهل بیت خود که رد نکنید سائل را
پس مردی از اصحابش که در آنجا حاضر بود گفت ای فرزند رسول خدا گاهی سؤال میکند کسیکه مستحق نیست فرمود شاید رد کنید کسیرا که
اعتقاد کنید مستحق نیست و او مستحق باشد پس نازل شود بر ایشان پناه میبریم بخدا مثل آنچه نازل شد بر یعقوب پس آن مرد گفت چه نازل شد بر
یعقوب فرمود که یعقوب میکشت هر روز برای عیال خود یک گوسفند و قسمت میکرد بر ایشان از طعام با این گوسفند آنقدر که ایشان را
کافی باشد و در عصر او پیغمبری بود از پیغمبران که عزیز بود در نزد خداوند و کسی با او اعتنا نداشت پس خود را گمنام و امر خود را پنهان نمود
و مشغول سیاحت شده و دنیا را ترک کرد و مشغول نشد به هیچ کاری جز آنکه اگر گرسنگی او را بطاقت میکرد می‌ایستاد بر در خانه پیغمبران یا اولاد
پیغمبران یا صلحا و سؤال میکرد چنانچه اهل سؤال سؤال میکنند پس اگر بقدر آنکه سد رمق خود کند می‌یافت از پی شغل خود میرفت و از
منت دست میکشید و عبورش شبی بخانه یعقوب افتاد و ایشان از خوردن طعام فارغ شده بودند و مانده بود در نزد ایشان زیادتی
بسیاری پس سؤال کرد و اعراض نمودند از او و چیزی ندادند او را برگرداندند و طول داد ایستادنرا با انتظار چیزی که نزد ایشان بود تا اینکه
ضعف گرسنگی و ضعف طول ایستادن بر او غالب شده و از پا در افتاد و غش کرده بهمین حال بماند تا پاره از شب گذشت و دید او را کسی
بر او گذشت و چیزی با او که با آن رمقی داشته باشد پس برگشت و در همان شب یعقوب بخوابید و در خواب دید که نزد او آمد و گفت ای یعقوب پروردگار

عالم سیر باید در نعمت تو وسعت دادم و نعمت را بر تو تمام کردم پس میگیرد باز چاره تو پیغمبری از پیغمبران من که کرم است نزد من و او پیغمبر
شده بود پس تو و اهل بیت او را از اعراض میکنید و حال آنکه در نزد شما بود از زیادتی آنچه بر شما انعام کردم آنقدر که اندکی از آن او را زنده میداشت
پس باو چیزی ندادید و او را بر نگردانیدید که از غیر شما سؤال کند تا آنکه غش کرد و افتاد بر زمین چسبیده در شکمش و تو بر فراش خود سیر و در آنچه بر تو
انعام کردم یعنی فراش خواب متنعم بودی و شما هر دو در نظر من بودید قسم بعزت و جلالم که تو را امتحان کنم به بلیه که داستان شود در میان مردم
پس یعقوب از خواب برخاست ترسان و به محراب در آمد و مشغول گریه شد تا صبح آنگاه پسرها آمدند و از او مسئلت کردند بردن یوسف را
همراه خود پس حضرت آن قصه را تا آخر نقل فرموده و مقصود از این حدیث شریف اثبات بردن اضطرار است تا تمام حرارت و کراهت سؤال را
آنجا که انبیاء مرتکب شوند آنرا و در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود چون تنگ شود بر یکی از شما پس اعلام
کند برادر خود را و اعانت نکند بر هلاکت جان خود و در خصال از آنجناب روایت کرده که روا نیست سؤال مگر در سه جا دیه خون که از همه جا
منقطع شده و دینی که سنگین شده و حاجتی که از سختی بر زمین چسبانده صاحبش را و نظیر آنرا از جناب امام حسن علیه السلام روایت کرده که بسایل
فرمود حلال نیست سؤال مگر در یکی از سه چیز و مثل آن میآید از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوم مستحب مثل سؤال از انواع
علوم و کمالات و آداب و سنن که واجب نباشد دانستن آن عیناً و کفایةً و تعلم پاره از صناعات و حرفه که در شرع ممدوح و مستحب است
چون زراعت و مساحت و کتابت و کاشتن درخت و چرانیدن مواشی و غیر آن و شاید در پاره از موارد سؤال فرض استحباب نتوان کرد
چنانچه در مباح بیاید انشاء الله تعالی و سؤال از اسم رفیق و لقبش چنانچه در کافی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هرگاه
محبت پیدا کرد یکی از شما برادر مسلم خود را پس سؤال کند از او از اسمش و اسم پدرش و قبیله اش و عشیره اش زیرا که از حق واجب و صدق
برادری آنست که بپرسد از این والا بمعرفت احمقانه است و در قرب الاسناد از آنجناب مرویست که فرمود سه چیز است که از
جفا است اینکه مصاحبت کند مردی با مردی پس نپرسد از اسم و کنیه او الخ و در کافی مرویست که آنجناب فرمود از عاجزترین
ترین عاجز کسی است که ملاقات کند مردی را پس او را از آن خوش آید پس نپرسد از اسمش و نسبش و موضعش سیم ما حرمت
چون سؤال از مال حرام یا عمل حرام یا علم حرام چون کهانت و تسخیرات و شعبده و سؤال از معصیت آنکه در خلوت مرتکب آن شده
و سؤال غنی در غیر مقام اضطرار و حاجت با مستور داشتن غنای خود و اظهار و جلوه نمودن فقر در نزد آنکه چیزی نمیدهد باو مگر بجهت فقری که از
او فهمیده و در او اعتقاد نموده بتدلیس سائل و در تفسیر عیاشی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود هر که سؤال کند از
مردم چیزی را و در نزد او است قوت آن روز او پس او از مسرفین است و در عیون از آنجناب روایت کرده که فرمود سه نفرند که بلطف و
رحمت نظر نمیکند بسوی ایشان خداوند در روز قیامت و تزکیه نمیکند ایشان را و برای ایشانست عذاب دردناک و دیوث از مردان و فحش
گو که از حد در گذرد و آنکه سؤال کند از مردم و در دست او است آنقدر که اگر چیزی دهد باز غنی باشد و در معانی الاخبار از آنجناب
مرویست که هر که سؤال کند بی احتیاج پس گویا که شراب خورده و در عقاب الاعمال از آنجناب مرویست که هر که سؤال کند
از مردم و در نزد او است قوت سه روز ملاقات میکند خداوند را روزیکه ملاقات میکند یعنی ثواب و عقاب او را و حال آنکه نیست در روی
او گوشتی و در کافی مرویست که آنجناب فرمود نیست بنده که سؤال کند بی حاجت پس بمیرد مگر آنکه خداوند او را محتاج میکند بآن چیز و
جز امید او را بجهنم آنگاه آتش و در مجالس مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود محمد بن مسلم که ای محمد اگر بدانند سائل که چیست در
سؤال سؤال نخواهد کرد احدی از احدی و اگر بدانند دهنده که چیست در دادن رد نمیکند احدی احدی را آنگاه فرمود ای محمد هر کس سؤال
کند و حال آنکه غنی است ملاقات کند خدا را در روز قیامت با روی خراشیده و در تفسیر ابوالفتوح از قبیصه بن مخارق روایت کرده

گفت نزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمدم و دینی که بر ما لازم بود گفت باش نزدیک تا ما معاونت کنیم تو را بر آن و بدانکه
[illegible] حلال نباشد که سؤال کند الا یکی از این سه سبب اداء دینی که بر او لازم بوده و آن قوه نداشته سؤال کند تا آن دیه بگذارد و اگر
سؤال کند تا کفافی از معیشت یابد [illegible] و نیز سؤال نکند و کسیکه در معیشت بوده و او را چیزی نباشد و سه کس از قوم او بر در [illegible]
او گواهی دهند او نیز سؤال کند تا قوامی از معیشت بدست آرد و اگر نیز سؤال نکند و آنچه بیرون این باشد از سؤال حرام است خداوند
حرام خورده باشد آنچه از آن خورد **دوم** آنکه آن حضرت نزد سؤال بنده را بجای آرد که چون باعث غذای شود بر روی او هیچ
[illegible] بعضی از اقسام سؤال حرام است سؤال کردن از علم و مالیکه سؤال کردن از او اذیت باشد او را با ملاحظه بعضی جهات
[illegible] کشف حال که در ستر آن میکوشید و غیر آن **چهارم** در کراهت آن از برای سایر اقسام سؤال است که داخل
چون رسیدن ضرر [illegible] شدت و خفت کراهت در سایر مواضع از روی شدت و خفت
[illegible] حکم [illegible] مثل نسیان و قساوت و بی غیرتی که در خوردن
آن [illegible] بعضی باید دید که در جمیع افراد آنست یا پاره از آن که [illegible] در کردن پاره کارها است و حرمت
یا آشامیدن یا استعمال شدن بعضی چیزها است و کم شدن وقر احترام در تحقیق آبرو و افتادن که در کردن پاره کارها است و حرمت
[illegible] حرام و احتمال رسیدن ضرر از حیوان یا شیاطین در جمله از حالات تخلی و غیره و احتمال آن در اولاد در جماع در اوقات
معینه و ضرر سؤال هم ضرر ناموسی و عرضی است و هم قلبی و دینی پس کراهت آن در نهایت شدت باشد بلکه نهی از آن در کثرت
[illegible] از پاره معاصی است بلکه در بعضی اخبار تصریح بحرمت مطلق آن شده مثل آنچه ابن فهد در عده روایت کرده از جناب
صادق علیه السلام که فرمود **لو یعلم السائل ما علیه من الوزر ما سئل احد احدا** اگر سائل بداند که چه قدر گناه بر او ثبت
شود سؤال نکند [illegible] جدا کردن او از سلسله معاصی و آن چند چیز است
[illegible] **اول** افتادن خلل در بنیان توحید و سست شدن ارکان او چنانچه دانستی
[illegible] دارای تمام صفات کمال و سزاوار بودن احدی از برای عبادت و تذلل و
[illegible] بودن خالق و رازق و مالک و کاشف کرب و برطرف کننده هم و غم و برآرنده حاجت
و اظهار این عقیده [illegible] **ایاک نعبد و ایاک نستعین** غیر از تو کسی را پرستش
[illegible] و تذلل و استمالت کردن برای مخلوق در
[illegible] اول درجه شرک خفی و آخر آن شرک جلی است
فائده [illegible] علیه السلام که خداوند [illegible] جناب ابراهیم علیه السلام را خلیل خود کرد
[illegible] احدی سؤال نکرد غیر از خدای عز و جل [illegible] تا آنجا که نماند از آن اثری در
[illegible] علم باینکه پوشیده نیست از او مثقال ذره در سموات و
[illegible] علم باینکه آسمان و زمین و آنچه در آنها و میان آنها است [illegible] و حیوان و نبات و جماد
[illegible] عاجز نباشد و علم باینکه حکیم است در کار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ما آنچه بود نقش در نزد او چون نقش در آب وخط بر هواست **و در** معانی الاخبار مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسید از جبرئیل
که چیست توکل بر خداوند عز وجل گفت دانستن آنکه مخلوق نه ضرر میرساند نه نفع نه عطا میکند نه منع و مایوس بودن یا نمودن خود را از خلق
پس چون بنده چنین شد کاری نمیکند برای احدی سوای خداوند و امید ندارد و نمیترسد مگر از خدا و طمع ندارد در احدی سوای خداوند پس
این است حقیقت توکل و سائل تا سؤال را النفع ده و بخشنده نداند و بکرم و عطایش امید وار نباشد و از منعش خائف و در آن ضرر خود را
نه بیند هرگز پیرامون سؤال نگردد و آنهمه خواری را بر خود راه ندهد پس هر متوکل نباشد **سیم** نتیجه دادن سؤال سوء ظن بخداوند را
و گمان بد بردن بکار هایش چه اگر سائل ندادن خداوند باو چیزی را که بظاهر خود را محتاج بآن می بیند و دادن دیگرا از روی صلاح داند
که اگر عکس بود مورث فساد بودی که هرگز بآن راضی نبودنا چار بآنچه داده شد خوشنود و قانع بود پس راضی نبودن بمقسوم خود و کوشش
کردن در تحصیل زیادتی بگدائی و تملق ناچار از روی گمان بد بردن بخداوند است که آنچه مستحق بود باو نداده یا اگر عجز ولابه کند اجابت
نکند یا بحالش کماهو اطلاعی ندارد یا دیگری را بی سبب براو ترجیح داده **و در** نهج البلاغه در عهد نامه که امیر المؤمنین علیه السلام برای مالک اشتر
نوشتند مذکور است که جور و بخل و حرص سه صفت نفسانیه متفرقند که جامع یعنی منشا آنها سوء ظن است بخداوند و مخفی نماند که هر صفتی که مبدء و
محرک عملی و کاریست آن کار هم سبب زیادتی و قوت آن صفت خواهد بود چنانچه در باب سیم بیان کردیم **چهارم** آوردن سؤال سوء
ادب را بالنسبه بجمیع انبیاء و خصوص نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم که این همه اصرار و ابرام نمودند در پوشیدن جامه تعفف و توکل و ترک سؤال و میل
حتی از خود ایشان با آنکه سؤال از ایشان سؤال از خداست و استکانت و تذلل بر در خانه ایشان بهمه اقسام رواست چنانچه شیخ
ابو الفتوح در تفسیر خود روایت کرده از ابو سعید خدری که گفت ما را سال نکبتی رسید من برخاستم پیش رسول خدای رفتم برای آنکه او را سؤال
کنم و از او چیزی خواهم اول حدیثی که از رسول صلی الله علیه وآله چون مرا دید این بود که گفت هر که عفت کند خدای تعالی او را عفیف گرداند
یعنی هر که سؤال نکند خدای تعالی او را مستغنی کند و هر که خویشتن از مردمان بگریزاند خدای تعالی او را توانگر کند و هر که از ما چیزی خواهد که ما را
باشد برای او بخل نکنیم من گفتم اینکه رسول صلی الله علیه وآله گفت کار بندم و سؤال نکنم و تعفف کنم تا خدای تعالی مرا مستغنی کند از سؤال
و از رسول صلی الله علیه وآله هیچ چیز نخواستم و خدای تعالی کفایت کرد پس از آن چندان مال پدید آمد که ما و قوم ما در آن غرق شدیم و نیز حاجت
نبود کسیرا که از ما سؤال کردن **و شیخ** ابن فهد در عدة الداعی روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود سخت شد حال
یکی از اصحاب رسول خدای صلی الله علیه وآله پس زوجه اش باو گفت اگر میرفتی خدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله پس سؤال میکردی از او شاید
چیزی عطا فرماید پس آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله پس شنید که میفرماید کسیکه از ما سؤال کند عطا کنیم او را و هر کس استغنا کند خداوند او را بی نیاز
میکند تا سه مرتبه چنین کرد پس فردا رفت و تیشه عاریه کرد پس بکوهی بالا رفت و هیزمی تحصیل کرد آنگاه آورد و آنرا فروخت بنصف مدی از
آرد پس فردا رفت و بیشتر آورد و آنرا فروخت پس پیوسته کار میکرد و جمع مینمود تا آنکه تیشه خرید آنگاه جمع کرد تا آنکه دو شتر و یکغلام
خرید آنگاه مالش افزود و حالش نیکو شد پس آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله پس خبر داد آنجناب را که چگونه آمد سؤال کند و چگونه شنید که میفرماید
پس حضرت فرمود گفتم بتو هر کس از ما سؤال کند باو عطا میکنیم و هر کس استغنا کرد خداوند او را غنی میکند پس ظاهر شد که سؤال خلاف
سوء ادب باشد با ایشان بلکه اذیت چه تمام غرضشان از آن ابلاغات و تحمل مشقت در زحمات تکمیل معرفت مردم بود که عماد آن توحید است
پس آنچه منافی آن باشد نقض باشد مر غرض ایشانرا و البته متالم شوند از آن **پنجم** آنکه دست گشیدن از در خانه خداوند و رو آوردن بخانه
مخلوق اذیت است مر ملائکه موکلین براو بلکه غیر آنها را خصوص اگر سؤال چنانچه متعارف است متضمن باشد دروغی را که ایشان مامورند بر لعن
براو چه این نفوس مقدسه بجهت پاکی ذات و مقام قرب و استغراق در تمام خدمتی که برایشان مقرر شده چون حفظ و حراست و ثبت

عمل و عبادت و الهام و غیر آن بجزئی با ملائم طبع که بشود دیگر ناشایسته در نزد خداوند متادی شوند بحرج در آیند و محبت ایشان مبدل به عداوت و استغفار شان مبدل بلعنت و شفاعت ایشان مبدل بخصومت بلکه طغیان کاری بجائی رسد که الهام مبدل بغوایت گردد چنانچه شرح این جمله را در مفاسد هر دار السلام ذکر کرده‌ایم **ششم** مسرت شیطان زیرا که بآن حاصل شده عمده مقصود او از اضلال و غوایت کردن مردم باشد از ساحت بندگی و تذلل و عبادت خداوند چه اعتقاد ضعیف بوجود مقدسش که قابل نشد نگاه داری حوائجش را از رفتن نزد مخلوق و اعتقاد رسیدن ضرر و نفع از منع و عطای او قابل نقابلیت و بردن او بر شیطان سهل و آسان است پس سؤال هم خود محبوب ذاتی او است هم از اسباب قریبه بیرون بردن او است سائل را بالمره از حدود ایمان و اسلام **هفتم** آنکه سؤال سبب است برای عداوت سائل مسئول را در صورت حرمان و رد هر چند رد بحق و صاحبش معذور بلکه از اولیاء و مؤمنین باشد که عداوت ایشان از گناهان کبیره بلکه هر چند نهی و محبت باشد که نتیجه عداوت جز کفر نباشد چنانچه با شیخ طوسی در امالی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بمعلی بن خنیس شما را والله اگر از من سؤال کنید پس عطا کنم شما را پس مرا دوست داشته باشید محبوب تر است نزد من از اینکه سؤال نکنید از من پس عطا نکنم شما را پس مرا مبغوض داشته باشید **و** **در** **هیچ** صدوق در کتاب اخوان روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود سؤال نکنید حوائج خود را از برادران که شما را منع میکنند پس بغضب می‌آئید پس کافر میشوید و باین ضرر در آیه شریفه اشاره شده که فرمود ومنهم من یلمزک فی الصدقات فان اعطوا منها رضوا وان لم یعطوا منها اذا هم یسخطون واز ایشان کسی است که عیب جوید تو را در قسمت کردن صدقات پس اگر دهند شان از آن خوشنود شوند و اگر ندهند شان از آنها ناگهان ایشان ناخوشنودی نمایند **و** **در** تفسیر عیاشی وغیره مرویست که جناب صادق علیه السلام فرموده باسحق بن غالب چه مقدار می‌بینی اهل این آیه را ان اعطوا منها تا آخر بعد فرمود ایشان بیشتر از دو ثلث مردمند و بهمین غرض سبب رد شهادت سائل گفته شده هر چند جامع باشد سایر شروط شاهد را چنانچه در کافی مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود بمحمد بن مسلم که رد کرد حضرت رسول صلی الله علیه وآله شهادت سائل را که سؤال میکند بکف خود پس جناب باقر علیه السلام فرمود زیرا که او ایمن نیست بر شهادت بجهت آنکه اگر باو داده شود راضی میشود و اگر منع کرده شود بغضب می‌آید **و** روایات و اخبار بسیار امر شده بمحبت مؤمنین و جلب اسباب آن و نهی فرمودند از کینه و عداوت ایشان و سؤال هم برنده محبت است هم آورنده عداوت **هشتم** آنکه سؤال علت شود عداوت مسئول هر سائل را که طلب کرده از او چیزی را که عمر و بدن بلکه دین خود را صرف جمع آن کرده و از دوست و خویشان و ذوی الحقوق دست کشیده تا آن را بدست آورده و رشته‌های محکم از دل باو بسته بحدیکه در قطع کردن آن جراحتی بقلب می‌رسد پس خواستن مانند قسمت چنین محبوب خود مورث کینه و دشمنی است چه رسد اگر از خود جدا کند **و** گذشت از دیلمی در اعلام الدین که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود در جواب آنکس که گفت بیاموز مرا عملیکه خلق مرا دوست داشته باشند که هر گاه خواستی خلایق تو را دوست دارند پس نگاه کن بایشان و اعراض کن از آنچه در دست ایشانست **و** **در** تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست از علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود بمحمد بن مسلم زهری که بدان گرامی ترین خلق کسی است که خیر او بر ایشان بسیار باشد و از ایشان بی‌نیاز و متعفف باشد و گرامی ترین مردم نزد ایشان بعد از آنها کسی است که از ایشان متعفف باشد هر چند که محتاج باشد بسوی ایشان یعنی باز داشتن از ایشان چیزی نخواهد و جز این نیست که اهل دنیا عشق دارند مال دنیا را پس کسیکه مزاحمت نکند ایشان را در چیزی که عشق دارند باو مکرم است نزد ایشان و کسیکه مزاحمت نکرد ایشان را در آنها و متمکن کرد ایشان را از آن اموال یا پاره آن یعنی اعانت کند ایشان را در رسیدن بآن معشوقه عزت و احترامش بیشتر است **نهم** سرایت کردن آنکه گروهی که در عقب وارد معاصی بسیار را از سائل بدیگران که در مقام سؤال نبود نه حیاء و عفت یا خوف حرمان مانع بود ایشان را از سؤال پس چون می‌بینند سائلی را که سؤال کرده چیزی

بدست آورده و یا در این عمله نهاده حیا برداشته شود و طمع زده او در شود و شاید از جهت خود را اولی برعایت بپسندد خصوص کرد ارای
وسیله باشند نزد آن مسئول چون خویشی و مصاحبت و جوار و تعلیم و اتحاد بلد یا شغل و حرفت پس سؤال اولی آنست شود که از شغل آن و اسما
ببرد و جاها کدا زد و عزیزها خوار و متعففین را شهره بازار کند و دروغها گفته و شنیده شود و فحشها داده و رد شود و غیبتها کرده و ملال شود و
گاه شود که از آن طبقه بطبقه دیگر از غائبین و بازماندگان سرایت کند و دامن آن سائل بلوث و قذارت همه این بدیها ملوث شود چنانچه فرموده
هرکس طریقه بدی میان مردم گذارد شریک است در وبال هرکه بآن عمل کند بدون آنکه از صاحب عمل چیزی کم شود **دهم** آنکه افتادن سائل
مسئول را در معصیت دروغ چه بسیار کم باشند آنانکه ممکن نباشد از برآوردن تمام حاجت متعارف ارباب سؤال یا بعضی از آنها بقدر یا جنس که
زاید از ضروری معاش او است پس آنانکه فی الجمله رعایتی از آداب شرع دارند در جواب توریه کنند و خود را در وادی هلاکت دروغ نیندازند و
عامه ناس که قیدی ندارند یا دارند و معرفتی ندارند که چگونه توریه کنند خود را در وادی هلاکت دروغ ناچار صریحا دروغ گویند که چیزی نیست یا ندارم
و حال آنکه چیزها است و دارد و گاهی آنرا بقسمهای مغلظه مؤکد کنند و در چاه ویل دیگر افتد و پاره از مغرورین بجاه یا مال یا عاری از جامه شرع و حیا
بی اظهار ناداری بلکه با افتخار بداشتن رد کنند و این جماعت از شر کذب آسوده ولیکن قلب سائل را بیش از دیگران برنجانند **یازدهم**
افتادن سائل در مهلکه کذب و مبتلا شدن بوبال آن بلکه ملکه شدن آن برای او در نشستن قبح کذب و رسوائی دنیا و افتضاح اخروی آن در نظرش و
وسیله کردن آنرا با قسمهای پی در پی بذات مقدس خداوند جل و علا و اولیائش برای ظفر یافتن بر لقمه نان یا عشر درهم و نظایر آن و گاه شود که تمام
آنچه گفته دروغ و بسیار کم است سائلیکه در تمام آنچه گوید در مقام بیان سوء حال و شرح حاجت و سبب احتیاج دروغی نباشد ولا محاله در اصل
اظهار احتیاج بانچه ندارد و میخواهد کاذب باشد چنانچه اشاره شد سابقا بغیر از محتاج و آنکه کسی آنرا گرفتار کرده و امور خود در کتاب [illegible] شیخ
کلینی و صدوق از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قطع نکنید بر سائل مسئلتش یعنی بگذارید هرچه
میخواهد بگوید پس اگر نه آن بود که مساکین دروغ میگویند رستگار نمیشد آنکه رد میکرد ایشانرا **دوازدهم** آنکه افتادن سائل مسئول را در صدمات و
مشقتهای بسیار و ابتلای بسؤال و جواب با مردم که از آن سائل سؤال کردن از این مسئول آموخته و بسبب او بر درخانه این آمدند و بار
حاجت خود را فرود آورند و دادن بآن سائل را وسیله انجاح مقاصد خود قرار دادند پس آن بیچاره بگردابی افتد که برای او خلاصی نباشد اگر
خواهد همه را اجابت کند ممکن نباشد و اگر ببعضی قادر باشد از عمل بآن و ترجیح بعضی بر بعضی عاجز باشد و اگر هیچ نخواهد از او نشنوند و دادن
بآن سائل را شاهد کذب گیرند پس مبتلا شود گاهی بدروغ گاهی ببد گفتن بآن سائل که سبب این بلا شد گاهی با اظهار پشیمانی از صدقه دادن
که سبب حبط او است و گاهی به شنیدن و غیر اینها از مفاسد **سیزدهم** مانع شدن سؤال از ادای تکلیف بزرگ امر
بمعروف و نهی از منکر که امیر المؤمنین علیه السلام در بزرگی شان او فرموده چنانچه در نهج البلاغه است وما اعمال البر کلها
والجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف والنهی عن المنکر الا کنفثة فی بحر لجی نیست تمام کارهای نیکو و
جهاد در راه خداوند در نزد امر بمعروف و نهی از منکر مگر مثل دمیدنی در دریای بزرگ چه سؤال لازم دارد عجز و التماس را در اول و خضوع
و ذلت و حقارت در نزد مسئول را پس از نیل مقصود و در ارشاد شیخ مفید و غیره مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود حاجت
خود را ببر بسوی هرکس که میخواهی که اسیر او خواهی شد و استغنا جو از هرکه میخواهی که نظیر او خواهی شد و احسان کن بهرکه میخواهی که امیر او خواهی
شد و عظم امیر در نظر اسیر و امید احسان جدید و قطع مرسوم مانع است از اقامه آن واجب مخصوص اگر متوقف شود بر سایر مراتب امر بمعروف
و در مناجات انجیلیه وسطی که مرویست از جناب سجاد علیه السلام تصریح شده باین مفسده باین کلمات ولا تجعل وجوهنا
مبذولة لاحد من العالمین فانه من حل فضل غیره من الادمیین خضع له فلم یهمه عن باطل و لم یغضه

علی معصیته خداوند اگر دان بروهای مارا خوار و ذلیل برای احدی از اهل عالم زیرا که هرکس که بر کیرد احسان غیر خود را از
او پس خاضع میشود برای او پس نهی میکند او را از باطل داد و را مبغوض ندارد بر کردن معصیتی **چهاردهم** کشاندن
سؤال صاحبش را بجهت مبغوض خدا و اولیای خدا از ظالم و فاسق و کافر چه فطری انسانست دوست داشتن آنکه با و احسان کرده
چنانچه مشاهدات و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود جبلت القلوب علی حب من احسن الیها و عادت سؤال
و حرص بر قضای حاجت نگذارد سائل را بر اقتصار کردن بر سؤال از نیکان و اخیار و بسا شود که از دل سرایت کند بزبان و در مقام
دعا و ثناء مدح بر آید که هر یک خود سببی است برای هلاکت دین **و در** دره الباهره شهید اول مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و
آله که فرمود چون فاجری را مدح کنند عرش بلرزه در آید **و شیخ** کشی روایت کرده از صفوان بن مهران جمال که گفت داخل شدم
حضرت کاظم علیه السلام پس فرمود ای صفوان هر چیز از تو نیکو است مگر یک چیز گفتم فدای تو شوم کدام است آن چیز فرمود کرایه دادن تو شتران
خود را باین مرد یعنی هرون گفتم والله کرایه ندادم باو برای کبر و نخوت و نه برای صید و لهو و لیکن کرایه دادم باو برای این راه یعنی مکه و خود هم مباشر
اینکار نمیشوم و لیکن غلامان خود را با او روانه میکنم فرمود ای صفوان آیا کرایه تو میماند بر ذمه ایشان گفتم آری فدای تو شوم فرمود آیا دوست داری
بقای ایشان را تا کرایه تو بپردازند گفتم آری فرمود پس هر که دوست دارد بقای ایشان را او از ایشان است و هر که از ایشانست بر آتش
وارد شود صفوان گفت پس رفتم و فروختم شتران خود را تا آخر آنها پس خبر بهرون رسید مرا خواست پس گفت ای صفوان بمن رسیده که تو فروختی
شتران خود را گفتم بلی گفت چرا گفتم من پیر شدم و غلامان بکار نمیرسند گفت هیهات من میدانم کی بتو اشاره کرده باینکار اشاره کرده تو را باین موسی
بن جعفر علیهما السلام گفتم مرا چه کار بموسی بن جعفر علیهما السلام گفت از این بگذر اگر نبود مصاحبت نیکوی تو هر آینه تو را میکشتم **مؤلف**
گوید شنیدم از فخر الشیعه و ذخر الشریعه شیخ الفقهاء و مصباح الاتقیاء البدر الازهر جناب شیخ جعفر شوشتری اطال الله بقاه که حاکم بروجرد
روزی بدیدن عالم جلیل جناب سید مرتضی طباطبائی رفت پس از شرفیابی و قضای وطر و برخاستن چون بصحن خانه آمد ادام الله فی عصره و ناموس
زمانه و دهره فرزند ارجمند ایشان جناب سید مهدی بحر العلوم را که در آنوقت بحسب سن در شمار اطفال و قابل نشستن آن مجلس نبود ملاقات
کرد ایشان را حاکم نشناسانند ایشان و اظهار مهربانی بسیاری کرد و رفت پس جناب سید بخدمت پدر رسید و گفت باید مرا از این بلد بیرون
بری که میترسم هلاک شوم گفت چرا گفت می بینم قلب خود را از آنساعتی که حاکم بمن مهربانی کرد فی الجمله میلی در آن باو پیدا شده و آن بغضی که باید باو
داشته باشم ندارم دیگر در اینجا نباید بمانم پس این شد سبب هجرت ایشان از آن بلد و البته استحکام پایه باین نحو در بدایت امر و صغر
سن نتیجه چنان خواهد داد در بزرگی که پرده کرامت و فضل و عبادت و علم آنجناب را و اندکی از آنرا در دار السلام ثبت نمودیم **پانزدهم**
از مفاسد سؤال سبب شدن او است برای دشنام و نسبت بخل و لئامت دادن سائل مسئول را بلکه انتشار کردن سایر معایب مستوره مجهوله
او را از حسب و نسب و غیره بلکه بهتان زدن و افترا بستن باو و بسا هست که نداشت یا داشت و واجب النفقه در پیش داشت یا در دادن
آن چیز یا اعتقاد مفسده و ضرری داشت و بر فرض نبودن آنها و غیر آن از موانع نهایت مکروهی کرده و از مستحبی اعراض نموده استحقاق اینهمه
جزا از شخص او از کجا بهم رسیده و سبب نزول آیه حرمت غیبت قضیه بود از این باب چنانچه **شیخ** طبرسی نقل فرموده در تفسیر خود که ابو بکر و
عمر جناب سلمان را فرستادند خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که برای ایشان طعامی گرفته بیاورد پس حضرت او را نزد اسامه فرستاد که انبار دار آن
حضرت بود پس اسامه گفت چیزی نزد من نیست پس سلمان نزد آنها آمد گفتند اسامه بخل کرده و سلمان را اگر بفرستیم بسوی چاه پر آبی آبش فرو میرود
آنگاه رفتند نزد اسامه که تجسس آنچه حضرت حواله کرده بود بر ایشان پس حضرت فرمود چه شده که می بینم تیرگی گوشت را در دهن شما گفتند یا
رسول الله ما گوشت نخوردیم امروز فرمود گردیدید که میخوردید گوشت سلمان و اسامه را پس نازل شد آیه شریفه **یا ایها الذین امنوا اجتنبوا**

كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضا ايحب احدكم ان ياكل لحم اخيه
ميتا فكرهتموه واتقوا الله ان الله تواب رحيم **شانزدهم** سبب شدن سؤال برای پیدا شدن صفت
ذمیمه بخل برای مسئول و بخیل دانستن دیگران او را چنانچه در کافی در روایت که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود سؤال کنید از
است من رجال کی بخیل خواهید کرد ایشان را و مراد آن واضح است چه انسان بحسب فطرت اولیه و مقداری از حیا که با ایمانست مایل به
انفاق و از رد شرم کند و عطا بسائل غالبا در مجالس مورث مفاسد بسیار است چون تحریک بعضی و رنجیدن بعضی و کینه و رشک بسائل
و کشف عار خود شدن است تا آنرا و امثال آن پس چیزی نده پس پرده از حیا دریده و غباری بر دل نشیند و چون مکرر مبتلا شود حیا بالمره از دیده
بر طرف شود و زنگ دل را فرو گیرد و حسن عطا از دلش محو شود و باینجا رسد که آنرا قبیح شمرد و این طریقه متقنه ایست برای تحصیل صفات
حسنه قلبیه چون زهد و حلم و کرم و شجاعت و تقوی و آمدن ملکات رذیله از بخل و حرص و جبن و غیر آنها چه این صفات اگرچه قلبیه اند
اما بتکلف آوردن افعال لازمه آن صفات کم کم آن صفت در قلب پیدا شود چنانچه در اخبار اهل بیت علیهم السلام مکرر بتصریح رسیده که اگر
حلیم نیستی تحلم کن و اگر زاهد نیستی تزهد کن که تو را بزهد و حلم میرساند و این تزهد و تحلم و امثال آن که انسان آنرا راه برای پیدا کردن زهد و حلم
ربانی است چنانچه بر بعضی مشتبه شده و در این باب فرقی میان صفات خوب و بد نیست چنانچه در اخبار نهی از مجالست فاسق و فاجر و
احمق و کذاب و اهل ریب و شر و بخیل اشاره بآن شده **هفدهم** از مفاسد عظیمه سؤال ذلیل و خوار شدن سائل است
در نزد مسئول بلکه در نزد هر که مطلع شود بر سؤال او و رفتن عزت و ریختن آبرو و افتادن از قلوب و بی عظم شدن در انظار و دیدن نا
ملائمات بسیار و اعتنا نکردن باو در مجالس و گوش ندادن بسخن او و تاثیر نکردن وعظ و نصیحت او و روا نیست در شرع و عقل و عرف
که انسان عزیز بدست خود خود را چنین کند پس در اینجا دو مقام است **اول** در اثبات ذلیل شدن بجهت سؤال و ظاهر از کثرت وضوح
محتاج نباشد باستدلال جز آنکه من باب التبرک بپاره از اخبار اهل بیت علیهم السلام اشاره باید کرد **کلینی** روایت کرده از جناب
باقر علیه السلام که فرمود [illegible] شما را از سؤال زیرا که ذلت است [illegible] اگر بداند سائل که چیست در سؤال کردن سؤال نمیکرد احدی از احدی
و از جناب صادق علیه السلام که فرمود [illegible] شما را از سؤال زیرا که ذلت است در دنیا و فقریست که شتاب کرده اید در آوردن آن و حساب
طولی است در روز قیامت **و از** حضرت رسول صلی الله علیه وآله که فرمود دستها سه است دست خداوند که بالا است و دست دهنده
که در پی دست خداوند است و دست گیرنده که پست ترین دستها است پس تعفف کنید از آنها بقدر آنکه قوه دارید بدرستیکه [illegible]
پرده است پس اگر خواهد حیای خود را نگاه دارد و روزی خود را بگیرد و هر که خواهد پرده خود را بدرد و روزی خود را بگیرد قسم بآنکه جانم در دست
اوست که اگر بگیرد یکی از شما ریسمانی پس داخل شود در عرض این وادی پس هیمه کند آنقدر که دو طرف ریسمان بهم نرسد آنگاه آنرا ببازار برد
پس بفروشد آنرا [illegible] از خرما بگیرد ثلث آنرا و صدقه کند دو ثلث آنرا بهتر است برای او از آنکه سؤال کند مردم را [illegible]
کنند **و از** جناب صادق علیه السلام که فرمود رحمت کند خداوند بنده را که پارسا شود و باز ایستد از سؤال مردم پس [illegible] خود را از
سؤال زیرا که او تعجیل میکند پستی را در دنیا [illegible] ثواب السؤال ذلت را در دنیا و محروم از جانب [illegible] کفایت چیزی [illegible]
آنگاه حضرت این بیت حاتم را [illegible] اذا ما عرضت الیاس القیت الغنی اذا عرفته النفس والطمع الفقر و از
آنجناب که فرمود بمفضل بن [illegible]
[illegible]

حبس و نزع نفس و برد امس و حمل عار و فتح نار و بیع دار بمفلس و نوذ خرد و خبو برد و دبغ جلد
بغیر شمس و قلع ضرس و شرب دم و حمل عشر و قتل نفس اهون من وقفة بباب نلقاك حاجب بها عبس

حاصل مضمون این شعر کندن دندان و تنگی زندان و بیرون رفتن جان و برگرداندن دیروز و حمل عار و دیدن آتش و فروختن خانه بمفلس
که آن پول نازک بسیار تنگ است و کشیدن میمون و بافتن برد و باغ دبوغت بی آفتاب و گشتن عمو و خوردن خون و برداشتن انده
و نقل بگو را آسان تر است از ایستادن در خانه ئیکه ملاقات کنند دربانهای او ترا باروهای ترش و ابن فهد در عده خود روایت کرده از جناب
باقر علیه السلام که فرمود طلبیدن حوائج از مردم خواستن رفتن عزت است و برنده حیا است و یاس از آنچه در دست مردم است عزت است برای
مؤمن و طمع بآن فقریست که حاضر شده و در کنز الفوائد کراجکی مرویست از آنجناب که فرمود کسیکه ظاهر کند برای مردم پریشانی خود را پس تحقیق
که رسوا کرده خویشتن را و بهترین غناء ترک سؤال است و بدترین فقر ملازمت تذلل است و در معانی الاخبار از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست
که فرمود هر آئینه باید جمع شود در دل تو افتقار بسوی مردم و استغناء تو از ایشان پس باشد افتقار تو بسوی ایشان در نرمی سخن گفتن و خوش روئی
و استغناء تو از ایشان در نزاهت عرض خویش و بقای عزت یعنی در صحبت و مکالمه و ملاقات چنان نرم و خوش رو باش مانند کسیکه احتیاج دارد
و تملق میکند و با اینحال هرگز خواهشی مکن و حاجتی مخواه که عرضت باقی و عزت محفوظ بماند و در فقه الرضا علیه السلام مذکور است که حضرت
کاظم علیه السلام فرمود یاس از آنچه در دست مردم است عز مؤمن است در دین او و مروت او است در نفس او و شرف او است در دنیای او
و بزرگی او است در چشمهای مردم و جلالت او است در عشیره او و مهابت او است در نزد عیال او و او بی نیاز ترین مردم است در نزد خود و در نزد
جمیع مردم و هم گذشت که فرمودند از هر که خواهشی کردی اسیر اوئی و بهر کس احسان کردی امیر اوئی و در کافی مرویست که لقمان به پسرش گفت
ای پسر من صبر را چشیدم و پوست درخت را خوردم پس نیافتم چیزی را که تلخ تر باشد از فقر پس اگر مبتلا شدی روزی باو پس مردم را اطلاع مکن برآنکه
ترا خوار خواهند کرد و نفع نخواهند داد ترا بچیزی رجوع کن بآنکه ترا مبتلا کرده بآن پس او تواناتر است بر فرج تو پس کیست که از او خواست
پس عطا نکرد و یا تکیه کرد باو پس نجات نداد او را و در تفسیر شیخ ابو الفتوح مرویست که حضرت امیر علیه السلام فرمود نا امید از او دست و امید
دار بنده و از وصایای آنجناب است بامام حسن علیه السلام چنانچه در نهج البلاغه و غیره است که مباش بنده غیر خود که خداوند ترا آزاد قرار داده
خیر نیست الخیریکه رسیده نمیشود مگر بشر و آسانی نیست آسانی که رسیده نمیشود مگر بدشواری و باحذر باش که بیرون برد ترا توسن طمع و اگر بتوانی که
نشود میان تو و خداوند صاحب نعمتی پس بکن که تو ظفر خواهی یافت بقسمت خود و خواهی گرفت سهم خویش را و بدرستیکه اندک از خداوند
بزرگوارتر و بزرگتر است از فراوان از مخلوق او هرچند همه از جانب او است پس اگر نظر کنی و حال آنکه برای خداوند مثل اعلی است در آنچه
میطلبی از پادشاهان و از غیر ایشان از پست فطرتان هر آئینه خواهی شناخت که از برای تو است در اندکی که گرفتی از سلاطین افتخار و اینکه بزرگ تو است
در آنچه طلبیدی از پست فطرتان عار پس میانه روی کن در امر خود که ستایش کرده میشود عاقبت امر تو بدرستیکه تو فروشنده نیستی چیزی
از دین و عرض خود را بقیمتی یعنی هیچ چیز قابل قیمت او نیست و زیانکار کسی است که زیان کرده نصیب خود را از خداوند و در تفسیر شیخ
ابو الفتوح در تفسیر آیه شریفه للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء
من التعفف لا یسئلون الناس الحافا از محمد بن مفضل نقل کرده که بلند همتی ایشان را منع کرد که چرا از غیر خداوند خود سؤال کنند و حاجت
خواهند و این بلند همتی کاری عظیم است و هر کس نیابند و آنرا که آن باشد خود گمان برد که از او توانگر تر در همه جهان کسی نیست دنیا و هر عالم
در چشم او وقعی ندارد و چیزی نسنجد از سر همت خود اگر پادشاه نگرد و عیبت نبیند او را میر بیند و [illegible] و همت او جهان از آنجا تعظیم
جل جلاله رسول خود را مدح کرده که چون شب معراج کون و کائنات بر او عرض کرد خداوند بلند همتی بگوشه یا چشم ننگریست بعرش با آن عظمت و کرسی

باعث ذل و طمع با عفت و تسلیم با حریت و بهشت با عفت و دوزخ با طاعت نمیتوان جمع کرد و از آن لشکرها با هم قسمت نشده مجید چنین
ستوده که ما زاغ البصر و ما طغی یعنی آنچه در دنیا و دولت دنیا بود نظر نینداخت بلند دید و بلند پرواز کرد که هر کس از مردم چیزی
خواهند که در آن وضع قدر ایشان باشد و همه را به خدمت و فاقه صبر بردند و بدان راضی بودند پس هر که را نفسی باشد خواهد که نفیس باشد نفاست
یعنی محل کند بنفس خود و تکرم کند از سؤال لئیمان که سؤال با ذل و مذلت است بباید خوف و آخر صبح باشد و هیچ آدمی که را نفسی باشد
در معرض نیند خود را لا اطلبن الی صدیق حاجة من عفة عن جمیع العالم انما المسؤدد ما رزقت کفایة فاذا طلبت
ذلت ذل الخادم و در آن تقصیر بعید از ذکر بعضی ابیات کشت که در این معنی بسیار گفته اند و نکو گفته اند که قاضی ابو الحسن بن عبد العزیز الجرجانی گفت
کنی گفته است من قصیدة و ما زلت منحازا بعرضی جانبا من الذل اعتد الصیانة مغنما اذا قیل هذا منهل قلت قد اری
ولکن نفس الحر تحتمل الظماء انزهها عن بعض ما لا یشینها مخافة اقوال العدی فیم او لما فاصبح عن عیب اللئیم مسلما
وقد رحت فی نفس الکریم معظما فاقسم ما عز امرء حسنت له مسامرة الاطماع ان بات معدما یقولون لی فیک انقباض وانما
راوا رجلا عن موقف الذل احجما اری الناس من داناهم هان عنده ومن اکرمته عزة النفس اکرما ولم اقض حق العلم ان کان کلما
بدا طمع صیرته لی سلما ولم ابتذل فی خدمة العلم مهجتی لاخدم من لاقیت لکن لاخدما واشقی به غرسا واجنیه ذلة
اذا فاتباع الجهل قد کان احزما ولو ان اهل العلم صانوه صانهم ولو عظموه فی النفوس لعظما ولکن اذلوه فهان ودنسوا
محیاه بالاطماع حتی تجهما وانی اذا ما فاتنی الامر لم ابت اقلب کفی اثره متندما ولکنه ان جاء عفوا قبلته
وان مال لم اتبعه هلا ولیتما وکم طالب رقی بنعماه لم یصل الیه وان کان الرئیس المعظما
وما کل برق لاح لی یستفزنی ولا کل اهل الارض ارضاه منعما ولکن اذا ما اضطرنی الامر لم ازل
اقلب فکری منجدا ثم متهما الی ان اری من لا اغص بذکره اذا قلت قد اسدی الی وانعما
وکم نعمة کانت علی الحر نقمة وکم مغنم یعتده الحر مغرما وماذا عسی الدنیا وان جل خطبها
ینال به من صیر الصبر مطعما **اما مقام دوم** که رد نمودن در آوردن نفس است در مقام ذلت و خواری و کردن کاری که
سبب شود برای پست شدن در انظار و بد گفتن مردم پس آن نیز معلوم است در عقل و شرع **و بسند صحیح** کلینی از جناب صادق علیه السلام روایت
کرده که خداوند تفویض کرده بسوی مؤمن همه کارهای او را و تفویض نکرده باو که خود را ذلیل کند آیا نشنیدی که خداوند میفرماید ولله العزة
ولرسوله وللمؤمنین پس مؤمن عزیز است و ذلیل نمیشود **و بسند صحیح** روایت دیگر فرموده که تفویض نکرده باو که خود را ذلیل کند **و در**
روایت دیگر فرموده تفویض فرموده باو همه چیز را مگر ذلیل کردن نفس خود **و بسند صحیح** از حضرت سجاد علیه السلام مرویست که فرمود دوست ندارم که
برای من باشد بعوض ذلت نفس شتران سرخ مو **و در صفات الشیعه** از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود چه قدر قبیح است برای
مؤمن که باشد برای او رغبتی و طمعی که خوار کند او را **و در** غیبت نعمانی روایت کرده که حضرت کاظم علیه السلام دید مردی از شیعیان که ماهی در دست
داشت پس فرمود بینداز او را که خوش ندارم از شماها که بردارد چیز پستی را بنفس خود **و بسند حسن** کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود
سزاوار نیست برای مؤمن که ذلیل کند نفس خود را او را کفت بچه ذلیل میکند نفس خود را فرمود داخل میشود در کاری که عذر خواهد از آن **و در**
نهج البلاغه مذکور است که حضرت امیر علیه السلام برای حارث همدانی نوشت این فقره است که در هر چیز که نمیخواهی که در عرض خود دانسته برای تو برای کفتار **و در مصباح**
کتاب جعفریات از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود نیست از اخلاق مؤمن تملق و حسد مگر در طلب علم **و بسند معتبر** کافی از آنجناب
روایت کرده که هر که بیرون نزد صاحب مالی پس تملق کند برای او بجهت طلب آنچه در دست او است میرود دو ثلث دین او **و بسند معتبر** قریب باین مضمون

و در کافی از اصول کافی مرویست از داود رقی که گفت روزی داخل شدم بر مولای خود صادق علیه السلام و در نزد او بود
مفضل پس فرمود ای داود کسی که فروتنی کند برای برادر مؤمن خود محض طلبیدن دنیای او پس تحقیق که باز گردد بنسیان عرض کیان او و خدا و ذکره
گفتم ای مولای من برای مؤمن رسیدن عزیست که کره خورده بغیر خدا فرمود ای داود آیا نشنیدی که خداوند میفرماید و لله العزة
و لرسوله و للمؤمنین گفتم ای مولای من هلاک شدند شیعیان تو درین حال فرمود ای داود مگر صاحبان اضطرار زیرا که ایشان بخلاف ارباب اختیار اند
و اگر بمیرد علی بن ... از روزی که از خواستن مستغنی کند بهتر است در نزد من که دنیا برای او باشد تمامه شیخ جلیل حسین بن سعید
اهوازی از اصحاب رضا علیه السلام در کتاب مؤمن از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود برای جناب موسی بن عمران برادری
بود که برادریش در راه خدا بود و موسی علیه السلام او را گرامی میداشت و دوست میداشت و معظم بود در نظر او پس مردی بنزد او آمد و گفت
من دوست دارم که برای من سخنی گوئی با این جبار و آن جبار ملکی بود از ملوک بنی اسرائیل آن مؤمن گفت والله او را نمی شناسم و هرگز از او حاجتی
نخواستم گفت بر تو ضرری نیست در این شاید که خدای عز و جل حاجت مرا بر دست تو روا کند پس دلش برای او سوخت و با او رفت بنزد آن
جبار و خبر داد آن بجناب موسی پس با او رفت بنزد آن جبار چون جبار او را دید بنزدیک خود خواند و تعظیم کرد او را پس حاجت آن مرد را از او خواست جبار
آن حاجت را اجابت او برآورد پس جبار دیری نکرد که بطاعون مبتلا شد و مرد پس جمع شد در جنازه او اهل مملکتش و بستند برای مردن او درهای
بازارها را که حاضر شوند در جنازه او و از قضای الهی آن جوان مؤمن برادر موسی علیه السلام مرد در روزیکه آن جبار مرد و عادت برادر جناب موسی آن بود
که چون داخل منزل خود میشد در خانه را بر روی خود می بست پس کسی بجنازه اش نرسید و چون موسی علیه السلام قصد او میکرد در را بر روی او باز
میکرد و داخل میشد جناب موسی علیه السلام سه روز او را ترک کرد چون روز چهارم شد بخاطر آورد او را پس گفت سه روز است ترک
کردم برادر خود را بنزد او خواهم رفت پس آمد در را باز کرد و داخل شد برادر ناگاه دید که آن مرد مرده و حشرات زمین بر روی او راه میروند چون آن
را دید چون موسی ... عرض کرد پروردگارا دشمن خود را جمع کردی برای او مردم را و دوست خود را میکشی حشرات زمین را بر او مسلط
میکنی که از محاسن روی او بخورند پس خدای عز و جل فرمود ای موسی دوست من سؤال کرد این جبار را برای حاجت خود پس آنرا برآورد برای او
پس جمع کردم اهل مملکت او را برای نماز بر او تا مکافات کنم او را از جانب مؤمن بجهت برآوردن حاجت او تا بیرون رود از دنیا و نباشد برای
او حسنه که جزا دهم او را بر آن و بر این مؤمن مسلط کردم حشرات زمین را که بخورند از محاسن رخسار او بجهت سؤال کردن او این جبار را و این
سؤال بی رضایت من بود تا اینکه بیرون برود از دنیا و نباشد برای او نزد من گناهی **فصل** باعتبار بمذمت کثرت الحاح نیز تصریح فرموده
با آنکه مطلب که او خواسته است برای رستن ... هیبت و بهاء و آبرو **هیبت** از مفاسد عظیمه سؤال آنکه باعث مستجاب نشدن دعای سائل
است در حق خود بلکه در حق مسئول چه از شرایط لازمه اجابت دعا نا امید است از مخلوق و متوسل نشدن است بایشان هنگام ورود شداید
و نزول بلا و پیدا شدن حاجت چنانچه **در** عدة الداعی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که خداوند عز و جل فرموده نیست مخلوقی
که چنگ زند بمخلوقی غیر من مگر آنکه قطع میکنم اسباب آسمانها و اسباب زمین را از او پس اگر سؤال کند مرا عطا نمیکنم او را و اگر بخواند مرا اجابت
نمیکنم **و در** کافی و امالی شیخ مفید و غیره مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هرگاه خواهد یکی از شما که سؤال نکند از خدا چیزی را
مگر آنکه عطا کند باو پس مأیوس شود از جمیع مردم و نباشد برای او امیدی مگر از خداوند عز و جل پس اگر دانست خداوند این را از قلب او سؤال
نخواهد کرد از خداوند چیزی را مگر آنکه عطا خواهد کرد باو **و در** عده مرویست که خداوند وحی کرد بعیسی که بخوان مرا خواندن حزین غرق شده که داد
رسی ندارد ای عیسی سؤال کن مرا و سؤال مکن غیر مرا پس نیکو خواهد شد از تو دعا و از من اجابت **و در** کافی مرویست از حضرت سجاد
علیه السلام که فرمود دیدم همه خیر را که جمع شده در قطع طمع از آنچه در دست مردم است و کسیکه امید ندارد بمردم در چیزی و برگرداند امر خود را

سوی خداوند عزوجل در جمیع کارهای خود خداوند اجابت میفرماید برای او در حق دیگری **ودوم** در خصال روایت کرده از امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمود چون عطا کردید بسائلی چیزی پس سؤال کنید از او که دعا کند برای شما زیرا که باجابت میرسد دعای او در باره شما و مستجاب نمیشود در حق
خودش بجهة آنکه ایشان دروغ میگویند **وسیم** کلینی از جناب کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود جز نیکو بدهید دعای احدی از ایشان را که
مستجاب میشود برای یهودی و نصرانی در باره شما و مستجاب نمی شود در باره نفس خودشان و همین روایت کرده که فرمود چون بسائلها عطا کردید
پس بیاموزید دعا با ایشان زیرا که مستجاب خواهد شد در باره شما و مستجاب نمیشود در حق خودشان و در این مضمون اخبار بسیار است و ظاهر است
که این اجابت دعا در حق مسئول مخصوص باشد بکسانیکه لا محاله دعای ایشان مشوب نباشد بریا و سمعه و غفلت قلبیه و احتمال آن دو با اینحال این
ثمره و نتیجه آن صدقه خواهد بود و اما دعای اغلب ایجماعت پس دانا است که مفاسد و موانع دعا را علاوه بر حرمت سؤالش که دروغ یا
پس میان او و اجابت مسافت بسیار باشد **نوزدهم** از مفاسد سؤال بسته شدن راه احسان و خیرات است برای ایتام و بیوه زنان
و گوشه نشینان و متعففین از سؤال و تذلل که بهمه صدمات فقر و عقبات مسکنت راضی و از چشیدن زهر مسئلت و کشیدن بار منت کراهند چه
اهل سؤال بهمه اقسامش پیوسته در صدد پیدا کردن کسانیند که در مقام احسان و دادن صدقه واجبه یا مستحبه یا مائلند بآن بانواع کوشش
و سعی و حرکت و مسافرت و پس از شناختن بالتماس یا شفاعت یا تدلیس یا الحاح یا تخویف هتک عرض و غیر آن تمام یا بعض آنرا خواهند گرفت
و با فقراء واسطه شوند در رساندن باهلش که جز باهل خودشان بکسی ندهند و دانایان با هوش با ثروت که بتوانند اولا خود را حفظ کنند از
و اجتهاد مکرهای ایجماعت برمانند و آنگاه مقتضی نفس خود از راهش در گوشها و زیر پرده های عفت مستحقین را پیدا کنند در میان هزار خیر شاید
یکی نباشد چنانچه از هزار نفر یکی با خبر نیست پس آن بیچاره ها بسبب آتش حرص اینگروه بسوزند چنانچه این گروه بنار قهر جبار و شعله ان الذین
یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا آنانکه مال ایتام را بستم میخورند در شکمشان
آتش را بزودی برسند آتش افروخته را البته خواهند سوخت چه این مالها نیز حسب امر الهی از آن ایتام و رفقای اوست چنانچه دانسته
زیاده از آنچه آدمی بمیانه روی خورده و نوشیده و پوشیده و زن گیرد و سوار شود برا و حرام و باید صرف نماید بر مساکین و ایتام هر چند جمع
کرده آنرا از کسب حلال و اگر کسی فی الجمله در حالات مردم نظر کند خواهد دانست که چه قدر ضرر از وجود این اشخاص بر سایر مستحقین میرسد
خصوص در عتبات عالیات که اهل استحقاق از همه جا پیش و طریق معاش ایشان منحصر در خیرات زوار و مترددین غربا که نه ایشان را شناسند
و از ما صحیح و غرضی پرسند در اول ورود چنان بچنگ گرگان و بدام صیادان افتند که بهمان کوریکه داخل شدند کورانه برگردند هزارها
زر و سیم هر ساله از اطراف در این بقاع آید و جز از آن بدست اهلش نیاید خداوند بآنها انصاف و باینها عقل و کیاست و بمستحقین رضا و
قناعت عطا فرماید **بیستم** محتاج شدن سائل است در بسیاری از موارد بتوسل بافعال قبیحه و اقوال حرام بجهت نیل مرام و گرفتن انعام
از حکام از مسئول که شایق و طالب آنها است و مسرور و خرم است بدیدن و شنیدن و نشر کردن آن کردارها و رفتارها پس سبب شود
برای میل قلبی و محبت مسئول او را بیش از تأثیر کردن رشوه بمال در قلوب حکام جور عرفی و میل ایشان بصاحب مال و دادن حکم مطابق خواهش
او بلکه حال او در بدی سخت تر باشد از حال رشوه که بمال حلال میسر شود و هر چند مصرفش حرام باشد زیرا که رشوه اینجا هم خود حرام و هم مصرفش
حرام چون بدگفتن و غیبت کردن و تهمت زدن و دشنام دادن و حکایت کردار و گفتار کردن دشمن دنیوی مسئول را که شاید از بیگانه هم
باشد در تقوی و ایمان و علم و مثل آنست مدح کردن و ثنا گفتن در ضمن نثر و نظم مسئول را باوصافیکه دارا نیست و بکارهائی که مبغوض خداوند
است و جلوه دادن او آنها را در نظرش بلکه موافقت او در آنها و شریک شدن با او در حرکات و سکنات و اطوار ناشایسته و گاه
شود مسئول جز میرا هر چند گند اما بزرگ داند و سائل مصاحب عظم آنرا از قلبش ببرد یا کاری را حرام دانسته بجا آورد و او شبهه کند در حرمت آن

در حرص و حسد بوده و بسا شود که با انواع حیله و مکر مانع شود او را از عطا و بخشش و دستگیری فقرا و مساکین محض احتمال نقص و کسر در اموال
خویش و همه اینها و غیر از آن دیده و شنیده شده و مرتکب این کارها حکایات ایشان مذکور است و تمام آنچه این کسبها
آید خوردن مال است بباطل که خدای تعالی از آن نهی فرموده و لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و کسب آنها
سؤال های جزئیه این مفسده وارد است که چون عادت کرده ملکه شد باب کشاید **بلیست و پنجم** از مفاسد سؤال خصوصا
بالحاح و اصرار باعث بردن آبروی او است قصد تقرب را از مسئول و پر کردن آبروی او است صدقات و انفاقات صاحبان نثر اچه اگر مسئول از
دیدن سائل و کشف شدن حالش در نزد او از سیما و هیئت یا از چگونگی مسئلت رقتی در دلش پیدا نشود داعی الهی او را محرک نگشت
که میل و رغبت چیزی دهد ناچار آنچه بالحاح و اصرار دهد از روی کراهت و حفظ عرض و دفع شر و دور کردن سائل که مضیع وقت و مانع
شغل او است باشد پس مالی رفته و تجارتی نشده و از جانب سائل این تجارت باز رسید **بلیست و ششم** آنکه اصل سؤال
و اظهار حاجت بمخلوق و طلب کردن قضاء آن از ایشان خیانت است در امانت باری تعالی که لازم بود رد آن بمقدس حضرتش چنانچه
شیخ کلینی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود حاجات امانات
است از خداوند در سینهای عباد پس هر که کتمان کند آنرا نوشته می شود برای او عبادتی و در ثواب الاعمال مرویست از آنجناب که
فرمود یا علی بدرستیکه خداوند قرار داد فقر را امانت در نزد خلق خود پس هر که بپوشاند آنرا خواهد بود مثل روزه دار و کشب بعبادت ایستاده
و هر که افشا کند آنرا در نزد کسیکه توانا است بر برآوردن حاجت او پس نکرد پس او را کشته آگاه باش که نکشته او را بشمشیر و نیزه و لیکن
بآنچه زخم کرده از دل او **بلیست و هفتم** از مفاسد سؤال سبب بودن او است برای باز شدن درها از فقر بر روی سائل از
جانب خداوند که تمام مخلوق بتمام قوت قادر نباشند بر بستن یکی از آنها پس گرفتار شود بآنچه از آن فرار میکرد و برای دفع آن بمذلت
را بجهت میخرید لقمه نانی که گرفت و از فرصها محروم شد و درهمی بدست آورد و گنجهای بافراغت بر باد داد و در کافی از جناب صادق علیه السلام
مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود پیروی کنید قول رسول خدا صلی الله علیه و آله را که فرمود هر که باز کند بر نفس خود دری از
سؤال باز میکند خداوند براو دری فقری و در عدة الداعی ابن فهد از آنجناب مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود قسم بخدا
خداوند و آن قسم حق است که هیچ مردی باز نکرد بر نفس خویش باب مسئلتی مگر آنکه باز کرد خداوند براو باب فقری و نیز از رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت کرده که فرمود هر که باز کند بر نفس خود در مسئلتی باز میکند خداوند براو هفتاد در از فقر که نمی بندد پست ترین آنها را چیزی
و از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود ناامیدی از آنچه در دست مردم است عزت است برای مؤمن در دین و طمع آن فقریست حاضر
و در عدة الباهره از جناب رضا علیه السلام مرویست که فرمود سؤال کلید فقر است و در خرایج قطب راوندی مرویست که شخصی
نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت دو روز است غذائی نخوردم فرمود بر تو باد برفتن بازار چون روز دیگر شد آمد و گفت یا رسول الله
رفتم بازار روز گذشته و چیزی نیافتم پس شب را بسر بردم بی شام فرمود بر تو باد برفتن بازار پس از آن آمد آنجناب فرمود پس رفت ببازار
ناگاه کاروانی را دید که آمده و متاعی با آنها است و باد فروختند پس یک دینار زیاد آورد یعنی در فروختن منفعت کرد پس مرد آنرا گرفت
و آمد خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفت چیزی نیافتم فرمود آیا یافتی از فلان کاروان چیزی گفت نه فرمود بلکه سهمی برای تو در
آن زده شده بود و تو از آنجا بیرون آمدی با یک دینار گفت آری فرمود چه وا داشت ترا که دروغ بگوئی گفت شهادت میدهم که تو راست
گوئی و وا داشت مرا براین قصد اینکه بدانم که آیا تو میدانی آنچه مردم می کنند و بیفزایم خیری را بر خیری پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود راست
گفتی هر که استغنا کند خدای تعالی او را بی نیاز کند و هر کس باز کند بر نفس خویش در مسئلتی باز میکند خداوند بر نفس او هفتاد در را از فقر که سد

در بیان مفاسد سؤال از مردم

منکه نیست ترین آنرا چیزی پس ندیدند که آمرزد و سؤال کند بعد از آن فرزود پس فرمود صدقه حلال نیست برای غنی و نه برای صاحب اندام
با توانائی معتدل یعنی حلال نیست برای او اینکه بگیرد آنرا و حال آنکه قادر است که باز دارد نفس خود را از صدقه و در کتاب عدة الداعی
مرویست از محمد بن عجلان که گفت برخورد بمن پریشانی سختی و تنگی و صدیقی نبود برای تنگی کار من ملازم من شد دین سنگینی و بزرگی که بر
الحاح میکرد صاحبش در مطالبه پس متوجه شدم بسوی خانه حسن بن زید که در آنروز امیر مدینه بود و بجهة آشنائی که میان من و او بود و مطلع
شد بر اینحال من محمد بن عبد الله علی بن الحسین علیهما السلام و میان من آشنائی قدیمی بود پس مرا ملاقات کرد در راه و دست مرا گرفت و
گفت بمن رسیده آنچه تو در اندیشه آنی پس بکی امیدوار شدی برای کشف آنچه بر تو نازل شده گفتم حسن بن زید گفت پس در اینحال حاجت
روا نشود و مقصودت برآورده نگردد بر تو باد بآنکه توانا است و او کریم ترین کریمان است پس طلب آنچه آرزو داری از نزد او زیرا که
شنیدم پسر عمویم جعفر بن محمد علیهما السلام خبر میداد از پدرش از جدش از پدرش حسین بن علی علیهم السلام از پدرش علی بن ابیطالب علیه
السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدایتعالی وحی فرستاد بسوی بعضی پیمبرانش در بعضی از وحی خود که قسم بعزت و جلالم هر آینه قطع
میکنم آرزوی هر آرزومندی که امیدوار شده بغیر من بنا امیدی و هر آینه در پوشش کنم لباس مذلت در میان مردم و هر آینه دور کنم او را
از فرج خودم و فضل خودم آیا امیدوار است بنده من در سختیها غیر مرا و حال آنکه سختیها در دست من است و امیدوارد غیر مرا و منم غنی جواد و
بدست من است کلیدهای درها و آنها بسته است و باب من باز است برای هر که بخواند مرا آیا نمیدانید که هر کس را برسد بلائی مالک نیست کشف
آنرا از او غیر من پس چه شده که می بینم او را که امیدوارد غیر مرا و اعراض کرده از من و حال آنکه عطا کردم باو بجود و کرم خود چیزیرا که از من نخواسته
پس اعراض کرده از من و از من سؤال نموده و سؤال کرده در بلای خود غیر مرا و منم خدائیکه ابتدا کنم بعطیه پیش از پرسش پس آیا از من بخواهند
و جود نکنم نه چنین است آیا نیست جود و کرم از من آیا نیست دنیا و آخرت از آن من پس اگر اهل هفت آسمان و زمین همه سؤال کنند از من
و عطا کنم هر یک از ایشانرا آنچه خواسته کم نکند این از ملک من مثل بال مگسی و چگونه کم شود ملکی که منم قیم بر او پس وای بر کسیکه مرا عصیان
کند و مراقبت نکند مرا پس گفتم ای فرزند رسول خدا اعاده کن این حدیث را بر من پس سه مرتبه آنرا اعاده کرد پس گفتم نه بخدا قسم که نخواهم بعد از
این حاجتی از احدی پس درنگی نشد که خداوند رسانید بمن رزقی از نزد خود و در اول این باب خبری دیگر باین مضمون گذشت و در دعای
سیزدهم صحیفه کامله است وَمَنْ تَوَجَّهَ بِحَاجَتِهِ إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ أَوْ جَعَلَهُ سَبَبَ نُجْحِهَا دُونَكَ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلْحِرْمَانِ
وَاسْتَحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَوْتَ الْإِحْسَانِ و در دعای بیستم است وَلَا تَفْتِنِّي بِالِاسْتِعَانَةِ بِغَيْرِكَ إِذَا اضْطُرِرْتُ وَلَا بِالْخُضُوعِ
لِسُؤَالِ غَيْرِكَ إِذَا افْتَقَرْتُ وَلَا بِالتَّضَرُّعِ إِلَى مَنْ دُونَكَ إِذَا رَهِبْتُ فَأَسْتَحِقَّ بِذَلِكَ خِذْلَانَكَ وَمَنْعَكَ وَإِعْرَاضَكَ
یا ارحم الراحمین چون مکشوف شد پاره از ضرر و مفاسد سؤال و ظاهر شد کثرت مضرت بزرگی و مفسدت آن که در هیچ [illegible]
یافت نشود معلوم شود سبب تشدید آن در شرع و اصرار و ابرام در ترک آن و شیخ صدوق در صفات الشیعه از جناب باقر علیه
السلام روایت کرده که فرمود بجابر شیعه علی علیه السلام کسی است که بانگ نکند چون بانگ سگان و طمع نکند چون طمع غراب و سؤال نکند از
مردم هر چند بمیرد از گرسنگی و بهمین مضمون در مشکوة طبرسی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده [illegible] از جناب
صادق علیه السلام روایت کرده که گروهی از برادران و تبار انصار خدمت رسول صلی الله علیه و آله آمدند پس سلام کردند جواب ایشانرا فرمود پس گفتند
یا رسول الله ما را نزد شما حاجتی است فرمود بیارید حاجات خود را گفتند آن حاجتی است بزرگ فرمود بیارید آنرا چیست آن حاجت گفتند شما
ضمانت کنید برای ما بهشت را به پروردگار خود پس حضرت سر مبارک بزیر انداخت آنگاه با چیزی بر زمین نشانی میگذاشت پس سر مبارک بلند کرد و فرمود
بجای آورم آنرا برای شما باین شرط که سؤال نکنید از احدی چیزیرا جناب صادق علیه السلام فرمود پس چنان بود که هر وقت یکی از ایشان در سفر

قریب

و چون تازیانه از دستش می افتاد ... کراهت داشت که بگوید بمن ده آنرا بجهت فرار از سؤال کردن پس فرود می آمد و دیگر دست از ... بر میگرفت
... حاضر شد و بعضی اهل مجلس نزدیکتر بود به آب از او پس نمیگفت بمن ده تا آنکه خود به نجات می‌نوشید و صدوق از آنجناب
روایت کرده که فرمود در وصیتش بعلی علیه السلام یا علی اگر داخل کنم دست خود را در دهان اژدها خوشتر است نزد من از آنکه سؤال کنم کسی را که
چیزی نداشت آنگاه دارا شد آنگاه فرمود یا اباذر ای بوذر زنهار از سؤال کردن زیرا که او ذلتی است حاضر و فقری است که شتاب کردی بسوی
آن و در او حسابی است طولانی در روز قیامت ای ابوذر سؤال مکن بکف خود و اگر چیزی بسوی تو آید قبول کن آنرا و فقیه
فرمود استغنا کنید از مردم هر چند پاک کردن دندان باشد بمسواک و شیخ مفید روایت کرده از سلمان که گفت وصیت کرد
مرا خلیل من رسول خدا صلی الله علیه و آله بهفت چیز که ترک نخواهم کرد آنها را در هر حال اینکه نظر کنم بسوی پست تر از خود و نظر نکنم بانکه از من
برتر است یعنی در مال و اینکه دوست داشته باشم فقرا را و نزدیک شوم بایشان و اینکه بگویم حق را هر چند تلخ باشد و اینکه صله رحم
کنم هر چند اعراض کرده از من و اینکه سؤال نکنم از مردم چیزی و اینکه زیاد بگویم قول لا حول و لا قوة الا بالله زیرا که او گنجی است
از گنجهای بهشت و در نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود از دست رفتن حاجت آسانتر است از طلبیدن
آن از غیر اهلش و در عدة الداعی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود روزی باصحاب خود آیا بیعت نمیکنید بمن
گفتند بیعت کردیم تو را یا رسول الله فرمود بیعت کنید با من براینکه سؤال نکنید چیزی را از مردم پس بعد از آن چنان شد که می افتاد
از دست ایشان عصا و مانند آن پس فرود می آمدند برای او و نمیگفتند باحدی که آنرا بمن ده و شیخ ورام در تنبیه الخواطر
روایت کرده از مالک بن عوف اشجعی که گفت بودیم ما در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نه نفر یا هشت نفر پس فرمود آیا بیعت
نمیکنید رسول خدا را گفتیم آیا بیعت نکردیم با تو یا رسول الله آنگاه فرمود آیا بیعت نمیکنید پس گشودیم دستهای خود را پس
یکی گفت بیعت کردیم با تو اما بر چه بیعت میکنیم با تو فرمود اینکه بندگی کنید خدا را و شریک نگیرید با او چیزی را و پنج نماز و بشنوید و
اطاعت کنید و پنهان کرد کلمه را باهستگی و سؤال نکنید از مردم چیزی را و آن کلمه خفیه ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام بود و بعد
از آنجناب بخلافت اما چون راوی کراهت داشت ذکر نمود و در جامع الاخبار مرویست که آنجناب فرمود هر کس سؤال کند
در ... زیاد نمودن مال پس آن خورده ایست از آتش پس میخواهد کم طلبد از آن یا زیاده طلبد از آن و در خصال
صدوق مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود خداوند عافیت داده شیعیان ما را از شش چیز از جنون و جذام و برص
و ابنه و ... شدن ... و اینکه سؤال کند از مردم بکف خود و فیه ایضا از آنجناب روایت کرده که فرمود خداوند پناه داده
شیعیان ما را از شش چیز ... چون ... غراب ... یا ایشان لواط کنند یا متولد شوند از زنا
متولد شود برای ایشان از زنا یا صدقه طلب کنند بر درخانها و فیه ایضا از آن جناب روایت کرده که فرمود چهار خصلت است که در ...
نیست میباشد مجنون و سؤال میکند بر درخانها و متولد نمیشود از زنا و با او لواط نمیکنند و فیه ایضا از آنجناب روایت کرده که ...
خداوند شیعیان ما را مبتلا کند پس هرگز مبتلا نخواهد کرد بچهار چیز اینکه از زنا باشند یا سؤال کنند بکف خود یا با ایشان لواط کنند یا
ایشان باشد سبز چشم ازرق و شیخ طوسی در امالی روایت کرده که شخصی ...
... باشد میان او و بهشت ... سؤال ...
برای نفس خود و در ...
کرد ... سؤال بسیار کردن ...

بیعت پیغمبر ... شش چیز

از رحمت خود را بر بنده بگشاید و کار رو باشد الحاح بر پرسش و حاجت را و در حلم و تعفف را دوست دارد و فاحش پلید زبان بسیار
سؤال الحاح کننده را دشمن دارد و در کتاب من لا یحضره الفقیه مرویست که حضرت سجاد علیه السلام شنید مردی را که
سؤال میکرد از مردم پس فرمود وای بر تو باد آیا از غیر خدا سؤال میکنی در امروز که امید هست آنکه در شکم زنان است
سعید شوند و در علل مرویست که کسی عرض کرد با آنجناب که اگر نزد ولید پسر عبدالملک میرفتی و آنحضرت در مکه بود و ولید هم در آنجا او در آنجا
حکم میکرد برای تو بر محمد بن الحنفیه در صدقات امیرالمؤمنین علیه السلام پس فرمود وای بر تو آیا در حرم خدا سؤال کنم غیر خدا را من ننگ
دارم که سؤال کنم دنیا را از خالقش پس چگونه سؤال بکنم آنرا از مخلوقی زهری گفت لاجرم خدا تعالی هیبت او را در دل ولید انداخت
حکم کرد برای او بر محمد بن الحنفیه و در تحف العقول و بشارة المصطفی مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ای کمیل ای کمیل بدرستیکه
محبوبترین چیزی که اطاعت کنند آنرا بندگان برای خدا تعالی بعد از اقرار به او و اولیاء او علیهم السلام تحمل و تعفف و صبر است ای کمیل
نمایان مکن بمردم احتیاج و بیچیزی و اضطرار خود را و صبر کن بر او بجهت تحصیل اجر بعزت و تستر و در بعضی نسخ که شناخته خواهی شد بستر و
اخبار بسیار است که کتمان حاجت از گنجهای بهشتی است و در اعلام الدین مرویست از عسکری علیه السلام که فرمود دفع کن از خود
سؤال کردن را مادامیکه قدرت داری بر تحمل زیرا که برای هر روز روزی جدیدیست پنجم از اقسام احکام سؤال مباح است و
آن در جائیست که خالی باشد از جمیع محذورات حرام و مکروه گذشته پس باید آنچه میخواهد حرام و مکروه نباشد و در خواستن نیز ضرر نرساند
برای خودش و مسئول دیگران نباشد و اگر متوقف است بر دخول خانه یکی از اقسام اذن صریح یا فحوی یا شاهد حال قطعی را داشته باشد و
~~در سؤالش زیاده از اظهار حال~~ و اگر تواند بی توسط مقال چیزی نباشد از ابرام و الحاح و قسم دادن و شکایت و تکذیب و کذب
و اغراء ندانستن او را سبب برای منع و عطا بلکه با مشاهده قلب مسئول در میان دو انگشت قدرت و نعمت و قبض و بسط خداوند که
اگر خواهد مایل کند با او و اگر نخواست محرومی از جانب اوست و با رعایت تمامی این شروط و آداب باید احتراز کند در مسئول از چند چیز را
اول اسلام چنانچه در نهج البلاغه است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود هر کس شکایت کند حاجت خود را بسوی مؤمنی پس مثل آنست که
شکایت کرده آنرا بسوی خدا تعالی و هر که شکایت کند بسوی کافری پس چنانست که شکایت کرده از خداوند دوم ایمان پس سؤال
نکند از مخالفین چیزی را چنانچه در کنز کراجکی مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود بجای آر استعانت مجو بدشمن ما در حاجتی و طلب
از او غذائی و سؤال مکن از او شربت آبی و در علل الشرایع مرویست از آنجناب که فرمود سؤال نکنید از ایشان که ما را بمشقت
اندازید در بجا آوردن حاجت ایشان روز قیامت و نیز در آنجا از آن جناب مرویست که فرمود مخواهید حاجات خود را از ایشان
یعنی مخالفین پس میشوید بر ایشان وسیله نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله روز قیامت و این و غیر اینها است با آن مطلب که در اخبار بسیار
رسیده و پاره از آنها گذشته که خداوند در قیامت بحسب کرامت مؤمن هر کس بر او حقی دارد هر چند بدادن آب وضوئی باشد تلافی کند و
جزا دهد و مؤمن را در بهشت او نگذارد پس حاجت خواستن از مخالف سبب میشود برای تخفیف عذاب در پاره از ایشان یا رفع آن
در بعضی و فرق این دو طایفه در محل خود مقرر شده سیم رقت قلب و عطوفت و مهربانی مسئول با اهل استحقاق که احتمال برود تأثیر
کردن سؤال در قلبش که برانگیزاند او را از برای قضای حاجت در اختصاص شیخ مفید مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود
خداوند گردانید رحمت را در دل رحیم دلان از خلق خود پس طلب کنید حاجات را از ایشان و طلب مکنید حاجات را از سخت دلان که قساوت دارد
دلهای ایشان پس بدرستیکه خداوند واجب گردانیده غضب خود را برای ایشان یا فرود آورده غضب خود را در ایشان و در اعلام الدین
و دیلمی مرویست از آنجناب که فرمود بخواهید نیکی و فضل را از رحیم دلان امت من که زندگی خواهید کرد در پهلوی ایشان و تمام خلق عیال خداوند

چهارم آنکه غنا و ثروت او تازه بهم نرسیده باشد و محبوبترین ایشان نزد او آنکه تفضل بخلق او بیشتر باشد و عطایش نیکوتر بدرستیکه خیر بسیار است در عجا آورنده آن کم از آنکه سؤال را کم مرا خوشتر است از آنکه سؤال تازه بیاشد چنانچه گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر دست خود را در دهان اژدها کنم از کسیکه دارا نبوده آنگاه دارا شده و در تهذیب شیخ طوسی مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود مثل حاجت داشتن بسوی کسیکه تازه مالی پیدا کرده مثل درهمی است که در دهان افعی باشد که تو بآن درهم محتاج باشی و از آن افعی در خطری و نیز از آن جناب صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود بداخل در حقی داخل بکنی دست خود را در دهان اژدها تا مرفق بهتر است برای تو از طلب کردن حوایج از آنکه نداشت پس دارا شد و در فقیه روایت کرده که مهنگار آنجناب قرض کرده بود از مردی طعامی برای آن حضرت پس الحاح کرد در مطالبه آن پس حضرت فرمود آیا نمی‌بینی که گردم تو را از آنکه قرض کنی از کسی که چیزی نداشت بود پس دارا شده

پنجم آنکه از خانواده کرم و نجابت و از معادن خیر و برکت باشد چنانچه دیلمی در اعلام الدین روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود بفرزند خود امام حسن علیه السلام یا بُنَیَّ اذا نَزَلَ بِکَ کَلَبُ الزَّمانِ وَقَحْطُ الدَّهْرِ فَعَلَیْکَ بِذَوِی الأُصُولِ الثّابِتَةِ وَالفُرُوعِ النّابِتَةِ مِن اَهلِ الرَّحْمَةِ وَالإیثارِ وَالشَّفَقَةِ فَاِنَّهُمْ اَقْضی لِلحاجاتِ وَاَمْضی لِدَفْعِ المُلِمّاتِ وَایّاکَ وَطَلَبَ الفَضْلِ وَاکْتِسابَ الطّاسِمِ وَالقِراریطِ مِن ذَوِی الاَکُفِّ الیابِسَةِ وَالوُجُوهِ العابِسَةِ فَاِنَّهُمْ اِنْ اَعْطَوا مَنُّوا وَاِنْ مَنَعُوا کَدُّوا ثُمَّ اَنْشَأَ یَقُولُ واسئل العرفان ~~مثلت کرما~~ لم یزل یعرف الغنا والیسارا فسؤال الکریم یورث عزا وسؤال اللئیم یورث عارا واذا لم تجد من الذل بدا فالق بالذل ان لقیت الکبارا لیس اجلالک الکبار بعار انما العار ان تجل الصغارا حاصل مضمون چون فرود آید بتو سختی زمانه و تنگ حالی روزگار پس بر تو باد بآنانکه اصلشان قدیم و نتایج آن اصل کریم از خانواده مهربانی و مکرمت بخشش و شفقت زیرا که ایشان حاجات بیشتر یا بهتر یا زودتر برآرند و شداید را زودتر دفع کنند و زنهار از خواستن عطا و کسب کردن طوح و قیراط که هر طوح چهار دانگ بیست و هر قیراط سه حبه و مثقال شرعی بیست قیراط پس کنایه باشد از طلبیدن چیز بسیار اندکی از نزد صاحبان کفهای خشک و روهای ترش زیرا که ایشان اگر بدهند منت گذارند و اگر ندهند بشفقت اندازند سؤال کن کریم را اگر سؤال میکنی از کریمیکه شناخته بهمستی نیازی و ثروت زیرا که سؤال از کریم عزت آرد و از لئیم ننگ دارد هر زمان که از کشیدن بار ذلت چاره نداری برای بزرگان ذلت کن که در آن ننگ نیست بلکه ننگ در بزرگ شمردن پست فطرتان است

ششم آنکه عاقل و فهمیده باشد چنانچه در تحف العقول مرویست از جناب کاظم علیه السلام که بهشام فرمود که حسن بن علی علیهما السلام فرمود هرگاه خواستید طلب نمائید حوایج خود را پس طلب نمائید آنرا از اهلش گفتند یابن رسول الله کیستند اهل او فرمود کسانیکه خداوند خبر داده از ایشان و ذکر فرموده ایشان را پس فرمود انما یتذکر اولوا الالباب جز این نیست که پند میگیرند و بیاد میآورند اولوا الالباب فرمود ایشان صاحبان عقولند

هفتم آنکه نیکو رو باشد یکی از آن چهار خصلت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چنانچه در تفسیر عیاشی مرویست که اعرابی سؤال کرد از حسین بن علی علیهما السلام حاجتی را گفت شنیدم جدت فرمود هرگاه حاجتی را طلبیدید پس طلبید آنرا از چهار راه یا از عرب شریف یا از کریم یا از حامل قرآن یا از صاحب جمال اما عرب پس شرافت یافتند بسبب جد تو اما کرم پس داب و سیره شما است اما قرآن پس در خانه شما نازل شده و اما وجه صبیح پس ... شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که میفرمود هرگاه خواسته باشید که ... حسن و حسین ...
در باب آینده ان شاء الله تعالی

هشتم ... مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود ...

و بیادر پس است ... که ... اجستند داعوا می‌کند از تو چون گناهی کردی و با و خدعه کنند چون از او سؤال کردی و آنکه او را
تو را جمال خود نا آنکه او را از حال خود مطلع کنی یعنی باید ... در صدد اطلاع بر حال تو ... است ... که ادعیه و مناجات
صفات که کمتر در کسی پیدا میشود و باز رجحان ندارد سؤال چه این کلمه لا باس که در صدد احتراز است و ترجمه اش ... اشتق ... بسیر
در جائی گویند که مقام توهم آن باشد که آن کار رکار بدیست پس گویند لا باس و در مقام ذکر کار نیکو این کلمه استعمال نشود و چنانچه ... بیان ...
با ذکر کردن سؤال در اخبار گذشته نیز همان اذن در رفع کراهت و حرمت باشد مگر اخوت و سخاوت بمقامی رسد که صاحب خود را مهیا کند
برای قضای حاجت و بذل و بخشش بنحویکه در سؤال ابداً قلق نباشد و سبب مسرور و خورسندی او باشد خصوص اگر مال مخصوص امثال و کرده
که ذکر بدانند محتاج است و نخواسته طول شود و بالجمله چون مفسده آن بزرگ و ضررش عظیم باندک زمان عادی و حیا بر داشته شود ناچار در
رعایت شروط آن اهتمام تمامی باید بشود و تا محل رجحان آن از روی بصیرت و تدبر معلوم گردد و چون نادر است مجید و در آن مبتلا نشود و
در تحف العقول از حضرت سجاد مرویست که فرمود حق مسئول بر تو آنست که اگر عطا کرد قبول شود از او هر چه داده با شکر کردن برای او
و شناختن فضل او و طلب نمودن عذر برای منع او و نیکو گمان خود را باو و بدانکه او اگر منع کرد مال خود را منع کرده آنچه را که برای او است که
منع کند و برا او گناهی نیست و نیز فرمود اما حق صاحب نیکی بر تو پس آنست که شکر کنی او را و ذکر نمائی نیکی او را و منتشر کنی برای او سخنی را که نیک باشد
و با اخلاص دعا کنی برای او میان خود و خداوند تبارک و تعالی پس اگر چنین کردی شکر او را بجا آوردی در پنهانی و آشکار آنگاه اگر ممکن شود و
ترا که او را مکافات کنی بآن احسان بکن و گرنه در انتظار تلافی باش و نفس خود را مهیا کن برای آن باب هجدهم در شمار تکلیف
مسئولین که بملاحظه سؤال سائلین بر ایشان وارد شده علاوه بر آن حق که پیش از سؤال داشتند چه سائل مستحق عطا اگر قبل از سؤال از چند
جهة حقی داشت که باید از عهده آن برآید بمجرد سؤال باز حقی تازه دارد که باید ادا شود و هر چند در شدت مستحق نباشد بلکه با غنا و ثروت باشد
چنانچه در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود جناب باقر علیه السلام که بده بسائل هر چند بر پشت اسب باشد و در
تفسیر شیخ ابوالفتوح مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود سائل را حقی است اگر چه بر اسب آید پوشیده نماند که اگر مسئول
براستی اعتراف نموده به بندگی خداوند و معنی بندگیرا در نفس خویش یافته بنحویکه بسهل و آسانی در مقام بجا آوردن آثار و لوازم آن بر آمده
ناچار خویشرا مالک حبه نداند و آنچه دارا است از مالک خویش داند و سائلرا چون نزدش آید رسولی از جانب او پندارد که آنچه در
دستش داده و او را خلیفه خود نموده بر آن مال چنانچه میفرماید وانفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه انفاق کنید از آنچه گردانید
شما را خلیفه بر آن پاره مستانند پس او لا سپاس الهی بجای آورد که بمن نظر رحمت دارد که رسول نزد من فرستد و روزی عیال خود را بمن
حواله کند و ثانیاً اظهار مسرت و خورسندی کند که بهره از امانت خویش خواسته و تکلیف حفظ و حراست آن از من برخاسته و ثالثاً بر
بسوی نظر نکند که کیست و از کجا است و دشمن است یا دوست اجنبی است یا خویشاوند حقی بر او دارد یا نه بخش و آزاری با و رسانیده
یا نه و توقع تلافی از او هست یا نه نشر این احسان را خواهد کرد یا نه حاجتی قبل از این نزد او برده یا نه بر آورده کرده بود یا نه بعد از این باو
محتاج خواهد شد یا نه چه او حقیقة بسائل چیزی نمیدهد تا این ملاحظه را کند بلکه با آنکه او را فرستاده و از مال خود طلبیده که جز اطاعت
و تسلیم و رضا چیزی شایسته فرمان او نیست و در آن راهی ندارد پس آنکه بی عذر مقبول سائلرا از نوال خویش براند لا محاله یا خود را
بنده نداند یا داند ولیکن غیر خود را مالک یا شریک یا صاحب حق در آنچه در تصرف او است نداند یا داند ولیکن سائل را رسول پروردگار
نداند و بدین حال دگر دارد کفار را و او را منافی رسالت داند یا رسول مالک الملک داند اما عداوت دنیوی و بخل نفسانی او را نگذارد و اما
عذر اول و دوم که با ایمان و اقرار بعبودیت نسازد و باقی برطرف شود از تدبر در اخبار صادقین علیهم السلام و ما شمه از آن را ذکر

ست الله ... سائل را چون عطا ... پنج ... و با سائل **و در کافی** مرویست از جناب صادق
علیه السلام که منع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز سائل را اگر چیزی نزد او بود میداد و الا دعا میفرمود **و فیه** از آنجناب
روایت کرده که جبرئیل علیه السلام آمد نزد حضرت ابراهیم علیه السلام پس گفت سلام میرساند ترا پروردگار تو بسوی بنده از بندگان خود که برگزیده
خلیل خود ابراهیم علیه السلام گفت ... گفت او چون ... چنین کرد گفت زیرا که تو سؤال نکردی از
احدی چیزی هرگز و سؤال رد نکردی ... هرگز کسی چیزی ... **و فیه** از آنجناب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود رد
مکنید سائل را هر چند بسم سوخته ... باشد **و فیه** از جناب باقر علیه السلام مرویست که خدای عز و جل بموسی علیه السلام فرمود ای
موسی اکرام کن سائل را بعطای اندک یا برد نیکو زیرا که می آید بسوی تو کسیکه نه از انس است نه از جن ملکی است از ملائکه رحمن که امتحان
کند ترا در آنچه عطا نمودم بتو و سؤال کند از تو از آنچه احسان کردم بتو پس نظر کن که چه خواهی کرد ای پسر عمران **و فیه** از جناب صادق علیه السلام
روایت کرده که سائلی آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله پس آنجناب نظر فرمود بسوی اصحابش پس عطا کرد یا مردی از صحابه ... از طلا پس
آمد و سائل گفت اینچه گفت آری گفت بگیر طلای خود را بدرستیکه من نه از جنم نه از انس ولیکن من رسولم از جانب خداوند برای آنکه امتحان
کنم تو را پس یافتم ترا شاکر پس خداوند ترا جزای خیر دهد **و فیه** از سعید بن مسیب روایت کرده که گفت حاضر شدم روزی خدمت
علی بن الحسین علیهما السلام در آنحال که از نماز بامداد فارغ شده بود پس ناگاه سائلی بدر خانه آمد پس حضرت فرمود بدهید باین سائل و سائل
رد نکنید **و در** قرب الاسناد مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود برگردانید سائل را بعطائی اندک یا بنرمی و مهربانی
زیرا که می آید نزد شما و میایستد بر در خانه شما کسیکه نیست از جن و نه از انس که نظر کند که چگونه است عطا و کرم شما در آنچه عطا فرموده خداوند بشما
و در نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بدرستیکه مسکین رسول خداوند است بسوی شما پس هرکس او را منع کرد
خدا را منع کرده و هرکس باو عطا کرده بخداوند عطا کرده **و در** بشارة المصطفی و بعضی نسخ نهج در وصیت آنجناب است بکمیل که تصدق کن
بر مساکین ای کمیل رد مکن البته سائل را هر چند بنصف خرما یا بنصف دانه انگوری باشد **و در** کافی و عیون مرویست که حضرت رضا علیه السلام
نوشت بجناب جواد علیه السلام که ای ابوجعفر بمن رسیده که غلامان وقتی که سوار میشوی بیرون می آورند ترا از در کوچک و این بجهة بخل ایشان است
که نرسد از تو خیری باحدی پس سؤال میکنم ترا بحق من بر تو که نباشد داخل شدن و بیرون آمدن تو مگر از در بزرگ و هرگاه سوار شوی پس باشد
با تو زر و سیمی آنگاه سؤال نکند از تو احدی مگر آنکه عطا کنی او را و از عموهایت که سؤال کنند از تو که نیکی کنی باو پس عطا مکن باو کمتر از پنجاه اشرفی
و زیاده از آن با تو است و از عمه هایت که از تو سؤال میکنند پس مده باو کمتر از بیست و پنج اشرفی و زیاده از آن با تو است من قصد ندارم
مگر آنکه خداوند ترا بلند کند پس انفاق کن و مترس از صاحب عرش تنگ گرفتن را **و شیخ** ابو الفتوح در تفسیر خود روایت کرده که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود بار خدایا مرا زنده دار مسکین و بمیران مسکین و محشور کن در زمره مساکین یکی از جمله زنانش گفت یا رسول الله چرا
چنین میگوئی گفت برای آنکه ایشان پیش از توانگران به بهشت میروند بچهل سال آنگه گفت نگر تا مسکین را از خود نگردانی و اگر چیزی خواهد دست
تنگی اگرچه بنیم خرما باشد مسکین را دوست داری و بخویشتن نزدیک داری تا خدای تعالی ترا برحمت خویشتن نزدیک کند **و فیه**
روایت کرده که سائلی بگذشت و سؤال میکرد حسین ابن علی علیهما السلام گفت دانید که چه میگوید گفتند نه یا ابن رسول الله گفت میگوید من
ترا از شمایم اگر مرا چیزی دهید بگیرم از شما و با آنجا برم و الا دست تهی آنجا برم **و شهید اول** در دره الباهره روایت کرده که آنجناب
فرمود بدرستیکه حاجتهای مردم بسوی تو از نعمتهای خداوند است بر تو پس ملالت نگیرید از نعم **و در** قرب الاسناد مرویست که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه بزرگ شد نعمت بر او سخت میشود برای این بار کلفت مردم بر او پس اگر او ایستادگی کرد در تحمل آن

طلب خواهد شد زیادتی نعمت را و از نزد خداوند و اگر شکر نکرد آورده آن نعمت را در معرض زوال **و در** کتاب تمحیص مرویست از جناب
باقر علیه السلام که فرمود فقیر هدیه خداوند است بر غنی پس اگر حاجت او را بر آورد پس قبول کرده هدیه خداوند عز و جل را و اگر بر نیاورد حاجت
او را پس بتحقیق که رد کرده هدیه خداوند عز و جل را **و در** کتاب شریف جعفریات مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده هرگاه
برود در خانه شما بیاید مرد سائلی در شب پس او را رد نکنید **و نیز** فرموده سائل پروردگار عالمیانست برای آنکه اختبار کند او را پس هر
که عطا کرد باو پس عطا کرده خداوند تبارک و تعالی را و کسیکه رد کند پس بتحقیق که رد کرده خداوند را **و نیز** فرمود قطع مکنید بر سائل
مسئلت او را تا بگذارید او را که از پریشانی خود شکایت کند و از حال خود خبر دهد **و در** دعائم الاسلام مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که
رد مکنید سائل را هر چند به نیمه خرما باشد و بدهید بسائل هر چند آمده باشد بر پشت اسب و رد مکنید سائلی را که بیاید نزد شما در شب زیرا که
گاهی سؤال میکند کسیکه نه از انس است نه از جن ولیکن برای آنکه زیاد کند بآن سؤال خیر شما را **و در** کتاب تحف العقول مرویست از حضرت
سجاد علیه السلام در حدیث حقوق که فرمود اما حق سائل پس دادن است باو هرگاه یقین داری بصدق او و قادری بر سد حاجت او و دعا
کردن برای او در آنچه نازل شده باو و اعانت کردنش در حصول مقصودش پس اگر شک کردی در صدق او و پیشی گرفت بسوی تو تهمت بودن
او عزم مکن بر این و ایمن مباش که بوده باشد این از کید شیطان که قصد کرده باز دارد ترا از حظت و حائل شود میان تو و میان متقرب
شدن تو نزد پروردگار تو پس واگذار او را با ستر حال او یعنی ظاهر مکن دروغ او را و برگردان او را برگرداندن نیکوئی و اگر غالب شدی
بر نفس خویش درباره او و عطا کردی او را با اعراض از آنچه عارض شده در نفس تو از او پس بدرستیکه این کار از کارهای صاحبان عزم است
و در کتاب اختصاص مرویست از جناب کاظم علیه السلام که فرمود که هر کس که بیاید نزد او برادر مؤمنش بجهة حاجت خویش پس آن رحمتی
است از خداوند که کشانده بسوی او پس اگر بجای آورد آنرا پس وصل کرده خود را بولایت ما که آن وصل است بولایت خداوند عز و جل
و اگر رد کرد حاجت او را و حال آنکه قادر بود بر آن بتحقیق که ظلم کرده بر نفس خویش و بدی نموده باو **و در** امالی مفید ثانی مرویست از آن
جناب که فرمود هر مؤمنیکه سؤال کند از او برادر مؤمنش حاجتی را و او قادر باشد بر آوردن آن و نکند آنرا برای او مسلط میکند خداوند بر
او ماری را در قبر او که میگزد انگشتان او را **و در** کافی مرویست از اسمعیل صیرفی که گفت گفتم بجناب صادق علیه السلام فدایت شوم مؤمن
رحمت است بر مؤمن فرمود آری گفتم چگونه است این فرمود هر مؤمنی که برود نزد برادر خود بجهت حاجتی پس نیست آن مگر رحمتی از خداوند
که فرستاده آنرا بسوی او و قرار داده آنرا سبب آمرزش و بلندی مرتبه او پس اگر بر آورد حاجت او را قبول کرده آن رحمت را بقبول
کردن آن حاجت و اگر رد کرد حاجت او را با قدرت بر بر آوردن آن پس جز این نیست که رد کرده از خود رحمتی را از جانب خدای عز
و جل که فرستاده آنرا بسوی او و سببی مقرر فرموده برای او و ذخیره میکند خداوند عز و جل آن رحمت را تا روز قیامت تا آنکه صاحب آن
حاجت حاکم می شود در آن رحمت اگر خواست میگرداند آنرا بسوی خود و اگر خواست صرف میکند بسوی غیر خود ای اسمعیل پس اگر روز قیامت
شد و او حاکم شد در رحمت خدا که ظاهر و گواره شده برای او پس بسوی که می بینی صرف کند آنرا گفتم گمان ندارم که برگرداند آنرا از نفس خود
فرمود گمان مدار بلکه یقین کن زیرا که او رد نخواهد کرد آن رحمت را از نفس خود ای اسمعیل کسیکه بیاید برادرش نزد او برای حاجتی که قادر است
بر انجاح آن پس بجا نیاورد آنرا مسلط میکند بر او خداوند ماری را که بگزد ابهام او را در قبرش تا روز قیامت چه آنکه آمرزیده شده باشد یا معذب
و در بحار از کتاب قضاء الحقوق صوری نقل کرده که آنجناب فرمود مؤمن محتاج رسول خداوند است بسوی غنی قوی پس اگر بیرون آمد
رسول بدون قضاء حاجت آمرزیده نمیشود گناهان رسول و مسلط میکند خداوند بر غنی قوی شیاطینی را که بگزند او را فرمود و تنها میگذارد میان
او و میان اهل دنیا پس راضی نمی شوند بآنچه در نزد او است تا اینکه سبقت بگیرند بر ایشان یعنی قتل خود را بگیرند سبقت بر ایشان دهد

داخل شود پس او خشنود میشود از حاجتش پس اینکه عطا میکند او را پس اینها میباشند شیاطینی که میگذرند او را **و** در **تفسیر** امام روایت کرده که
آنجناب فرمود آگاه باشید ای رفقاء که ایمان نیاورده بخداوند و بمحمد صلی الله علیه و آله و بعلی علیه السلام کسیکه بیاید نزد او برادر
مؤمن او بجهت حاجتی خواهش کند و رد نکند پس اگر نیست مقصودش در نزد او بشتابد بسوی برآوردن آن و اگر نیست در نزد او سعی
کند در تحصیل آن از نزد غیر خود تا آنکه برآورد آن را برای او پس اگر باشد بخلاف آنچه توصیف کردم پس نیست ایمانی میان ما و او **و در**
کتاب خصال مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کامل نمیکند مؤمن ایمان خود را تا آنکه دارا شود صد و سه خصلت را آنگاه
شمرده تمام آنها را که از جمله آنها است سخاوت کف و رد نکردن سائل و بخل نمودن به نائل **و شیخ** ابراهیم کفعمی در مجموع الغرائب
نقل کرده از کتاب جد شیخ فاضل محمد بن محاسن یا درائی که مشتمل است بر هشتاد و پنج جوهره که او روایت کرده که جناب عیسی علیه السلام
فرمود هرکه سائلی را محروم برگرداند هفت روز ملائکه داخل خانه او نمیشوند **و در** کتاب معانی شریف ابی عبدالله محمد بن علی بن الحسن
ابن عبدالرحمن علوی حسینی مرویست باسناد او از محمد بن منصور از راشد طویل از ابی شریح که گفت شنیدم جعفر علیه السلام را که او میفرمود
به اندوی غلام ابی بکر ای اندوی آیا در نزد تو چیزی هست که آن را صدقه دهی گفت ای سید من چیزی [illegible] نیاوردم از صدقه که آگاهم بان
از کجا صدقه دهم فرمود مردی را من آورده در مسجد و ذکر کرد که خود و عیالش دو روز است طعامی نخورده اند اندوی گفت پس بیرون رفتم پس
دیدم مردی را اندوهناک [illegible] که افرا[illegible] بر آل رسول خدا علیهم السلام پس داخل شدم بر آنجناب گفتم شما را اندوهناک دیدم
بجهت این سائل [illegible] شما را فرمود بگو گفت او از دشمنان شما است پس غم مخور بجهت او پس آنجناب [illegible] برآورد که یا محمد پس محمد شتاب
[illegible] فرمود بیاور [illegible] آورد و انگشتر را بما فرمود آن شخص را نزد من آر پس او را نزد دستش آوردم پس آن
انگشتر را گرفت و باو داد آنگاه بمن فرمود ای اندوی بدرستیکه صدقه فریضه است از جانب خداوند هنگامیکه موجود باشد حضرت صاحب
[illegible] چیز وارد **و در** تفسیر شیخ ابوالفتوح رحمه الله مرویست که خدا تعالی روز قیامت گوید با بعضی از بندگان بنده
از تو طعام خواستم ندادی [illegible] خواستم ندادی [illegible] گوید بار خدایا کی بود و چگونه بود گوید فلان بنده گرسنه از تو
طعام خواست ندادی و فلان تشنه از تو آب خواست ندادی فلان برهنه از تو جامه خواست ندادی فلا امنعک الیوم فضلی کما منعت
من امروز فضل خود را از تو باز گیرم چنانکه تو از او باز گرفتی و چون معلوم شد که اجابت سؤال از اعظم تکالیف الهیه است و در وسائل [illegible]
[illegible] پس شروع کنیم بانچه وعده کردیم از ذکر احکام و آداب سؤال اما اول پس مخفی نماند که اجابت [illegible] نیز عارض شود احکام [illegible]
[illegible] آن [illegible] سؤالهای بسیاری از علوم پیدا شود چنانکه جاهل باحکام شرعیه که مبتلا است بان از طهارت و نجاست و نماز
[illegible] آن و ماکول و مشروب و امثال آن از عالمی حکم مسئله را بپرسد و غیر او کسی نباشد که از عهده جواب آید [illegible]
نباشد در آن جواب البته [illegible] حرام خواهد بود **و در** کافی مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود [illegible]
علی علیه السلام که بدرستیکه خداوند عهد نگرفت بر جاهلان در طلب علم تا اینکه عهد گرفت بر علما به بذل علم بر جهال و نیز از آنجناب روایت
کرده که زکوة علم تعلیم او است به بندگان خدا و نیز فرمود که عیسی فرمود [illegible]
کرد با ایشان **و در** امالی [illegible] مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
او را با اینکه دانا است [illegible] میکند خدا او را در روز قیامت [illegible] لجامی از آتش [illegible]
از آنجناب که فرمود بدرستیکه عالمی که [illegible] میشود در حالتی که [illegible] از جمیع اهل قیامت [illegible]
[illegible] تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست از امیرالمؤمنین علیه السلام که [illegible]

رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر آن کسیکه بپرسند از او علمی پس کتمان کند آنرا در جائیکه واجب است اظهار آن علم و تقیه نباشد بر طرف
شده باشد میاید روز قیامت لجام کرده شده بلجامی از آتش و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود هرگاه کتمان کند عالم علم خود را از اهلش و منع
کند جاهل از آموختن آنچه را که چاره از یاد گرفتن آن نیست و بخل ورزد مالدار به نیکی کردن خود و بفروشد فقیر دین خود را بدنیای غیر بزرگ
شود بلا و عظیم شود عقاب و در رجال شیخ کشی مرویست از حضرت کاظم علیه السلام که نوشت بعلی بن سوید ساعی از جمله که از
واجب ترین حق برادر تو آنست که پنهان نکنی از او چیزی را که نفع میدهد او را از دنیای او و نه از آخرت او و در عوالی اللئالی
مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر کسیکه محتاج باشند مردم بسوی علم او که تفهیم نماید بایشان امور دین ایشان را پس از ایشان
اجرت بخواهد سزاوار است بر خدا تعالی که داخل کند او را در آتش جهنم و در نوادر سید فضل الله راوندی مرویست از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کسیکه بشکند بدعتی را یا بلند کند علم گمراهی را یا کتمان کند علمی را یا حبس کند مالی را بستم یا اعانت کند ظالمی را
بر ظلمش و حال آنکه میداند که او ظالم است پس بتحقیق که بیزار شده از اسلام و نیز واجب شود اجابت در آنگاه که حفظ جان یا
ناموس برادر مؤمن موقوف شود بر آن چنانچه در عقاب الاعمال از حضرت سجاد علیه السلام مرویست که فرمود کسیکه سیر بسر آرد
شب را و در حضر او باشد گرسنه چیز نخورده خدای تعالی میفرماید ای ملائکه من گواه باشید بر این بنده که من او را امر کردم پس عصیان کرد مرا
و اطاعت کرد غیر مرا و من واگذاشتم او را بسوی عمل خودش قسم بعزت و جلال خود که هرگز او را نخواهم آمرزید و این تهدید بنا بر آن شد که در آنجا
که گرسنگی مورث هلاکت یا مضرتهای سخت باشد چنانچه مراد همین است آنچه در چند خبر رسیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
قسم بآنکه جانم در قبضه قدرت او است که ایمان نیاورده بمن بنده که شب را بسر برد بسیری و برادر دینش یا همسایه مسلمانش گرسنه باشد یا مراد از
ایمان پاره از مراتب او است و در کافی مرویست از سماعه که گفت پرسیدم از جناب صادق علیه السلام که گروهی اند که نزد
ایشان زیادتی و برای برادران ایشان حاجت شدیدیست و زکوة ایشان را کافی نیست آیا اختیار میرسد که سیر باشند و برادران
ایشان گرسنه باشند پس فرمود برادر شخص مسلمان او را ظلم نمیکند و یاری او را وا نمیگذارد و او را محروم نمیکند پس واجبست بر مسلمانان
کوشش در آن و مواصلت و یاری کردن یکدیگر بر آن کار و مواسات با اهل حاجت و مهربانی شما تا آنکه خواهید بود چنانکه خدای
امر فرموده در باره ایشان و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود هر مردی از شیعیان ما که بیاید نزد او مردی از برادرانش پس
طلب اعانت کند از او در حاجت خود پس اعانت نکند او را و حال آنکه قدرت دارد مبتلا میکند او را خداوند باینکه برآورد حاجت غیری
از دشمنان ما را که خداوند بآن او را عذاب کند روز قیامت و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود وانگذارد مردی اعانت
برادر مسلم خود را که کوشش کند در آن و مواسات کند با او مگر آنکه مبتلا شود باعانت کسی که گناهکار شود در آن و اجری نباشد او را و در کافی
از جناب کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود کسیکه رو کرد بسوی او مردی از برادرانش که پناه برده باو در پاره از حالاتش پس او را پناه
ندهد با آنکه قادر است بر آن پس بتحقیق که قطع کرده ولایت خدای عز و جل را و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود مؤمنی که
منع کند از مؤمنی چیزی را که بآن محتاجست و حال آنکه قادر است بر آن از نزد خود یا از نزد غیر خود برپا میدارد او را خداوند روز قیامت در حالتیکه
سیاه شده روی او و برگردیده چشمان او و بسته شده دستهایش بگردنش پس گفته میشود که این خائنی است که
خیانت کرده خدا و رسول او را آنگاه امر میشود که او را بآتش برند و [illegible]
کند او را از آن خدای تعالی میفرماید [illegible]
عقاب الاعمال مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کسیکه شکایت کند بسوی او برادرش [illegible]

صفت یا در روزی که جزا میدهد بندگانرا از آنکسیکه منع کند حاجت طالب حاجتی را و حال آنکه قادر است بر برآوردن آن پس بر او است مثل
گناه عشار پس برخاست مالک بن عوف و عرض کرد یا رسول الله چه مقدار میرسد گناه عشار فرمود بر عشار در هر روز و شب لعنت خدا و
ملائکه و همه مردم دیگر زیراکه خداوند لعنت کند هر که بخواهی باشد برای او یاوری و از برای شاهد ورا آنچه نقل کردیم کفایت است **دوم**
حرام چون اجابت سائلی که بپرسد از چیزیکه گفتن و ظاهر کردن آن برای او جائز نباشد چه آنکه آن چیز از اسرار الهیه باشد که افشا و تعلیمش بغیر
اهلش حرام است یا در جواب ضرر جانی یا عرضی و مالی باشد برای مسئول یا سائل یا برادر مؤمن دیگر بلکه هر کسیکه جان و مالش در شرع محترم باشد
و بیشتر این موارد داخلست در عنوان تقیه و محل طفره از جواب و دروغ مسائل بسخن نرمی یا توریه در کلام چه تقیه در شرع مطهر از بزرگترین واجبات
است منحصر نیست در کتمان همان اصل مذهب از مخالف در آنجا که بترسد از او بلکه لازم است کتمان بسیاری از علوم حقه اهل بیت علیهم السلام
و نکات و اسرار و لطائف کلام خداوند را از هر کس که پایه ایمانش بر جای محکمی نباشد که بتواند آنها را تحمل نماید **در** کافی از جناب صادق
علیه السلام مرویست که فرمود نکشته ما را بخطا آنکه فاش کند احادیث ما را بلکه کشته ما را بعمد **و در** محاسن برقی مرویست که آنجناب
فرمود بچند نفر از اصحاب خود که فاش نکنید امر ما را و خبر ندهید بآن مگر باهلش زیراکه فاش کننده بر ما امر ما را سخت تر است که کشتنش بر ما
از دشمن ما **و در** اختصاص مرویست از آنجناب که فرمود بابی سعید مداینی که سلام برسان بدوستان ما و اعلام کن ایشانرا که قرار ندهند احادیث
ما را مگر در قلبهای محکم و سینهای فهمیده و صاحبان عقول کرانمایه قسم بآنکه دانه را شکافت و جانرا آفرید که نیست ستم کننده عرض ما و آنکه
خود را در مقام محاربه با ما در آورده زحمتش بر ما شدید تر از فاش کننده بر ما حدیث ما را در نزد کسیکه نتواند او را تحمل کند **و در** غیبت
نعمانی مرویست از آنجناب که فرموده هر آینه خبر میدهم مردی را بحدیثی پس بیرون رود و روایت میکند آنرا از من بنحویکه شنیده پس حلال میکند به
سبب آن بر خود لعن خدا و بیزاری او را و مراد آنحضرت روایت کردن او است برای آنکه شایسته شنیدن و تحمل آن نباشد **و فیه** در آنجا
مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود بحذیفة بن الیمان که ای حذیفه خبر نده مردم را بچیزیکه دانا نیستند بحقیقت آن پس طغیان می کنند
و کافر میشوند زیراکه بعضی از علوم سخت و مشکل است و سنگین بار که اگر او را بار کنی بر کوهها عاجز میاورد از برداشتنش و باین مضمون اخبار
بسیار است و در جمله از آنها وعده چشیدن حرارت آهن در دنیا داده اند بآنکه فاش کند اسرار اهل بیت علیهم السلام را **و از** این قسمست
اجابت سؤال از آنچه خود حرام باشد چون زنا و لواط و تقبیل و نظر باجنبیه یا مقدمه باشد برای حرام بتفصیلی که در فقه مسطور است چون
چون دادن زهر بآنکه خواسته خود یا غیر را بکشد و دادن سلاح بدشمنان دین هنگام جنگ و دادن انگور بآنکه داند که او شرابش میکند یا
چوب بآنکه بتش میسازد یا برای [illegible] یا ادوات بدهد یا حربه بدست ظالم در هنگامیکه اراده ظلم دارد و نظایر اینها از اعانت ظلم و عدوان
و عصیان **و در** کافی مرویست که مردی از شیعیان عرض کرد خدمت جناب صادق علیه السلام فدایت شوم بسا هست مردی از
ما در تنگی و سختی میافتد و کار معیشت بر او سخت میشود پس او را میخوانند یعنی امراء و ولاة بنی عباس برای بنا کردن جائی او را یا بسازد یا
برای نهری او را بکند یا سد آب که اصلاح کند آنرا پس چه میفرمائی در این پس حضرت فرمود دوست ندارم که برای ایشان گرهی اگره زنم
یا بندی بر مشکی ببندم و از برای من باشد از مال دنیا بقدر ما بین دو کوه مدینه بلکه نمیخواهم اعانت ایشان بقدر سیاهی سر کتب که
بقلم چسبد زیراکه اعانت کنندگان ظلمه در روز قیامت در سراپرده از آتش خواهند بود تا حکم فرماید خداوند در میان بندگان **و در**
خبر دیگر است که هر کس بیاویزد تازیانه را در پیش روی سلطانی خداوند آن تازیانه را در روز قیامت اژدهائی کند از آتش که درازی آن
هفتاد ذراع باشد و او را مسلط میکند بر آن شخص در آتش جهنم که بد جایگاهی است **و در** خبر دیگر وعده عذاب [illegible] شده برای آنکه
برای ظلمه قلمی بتراشد یا لیقه در دوات ایشان بگذارد [illegible] ایشان [illegible] انواع اعانت [illegible]

نیز حرام است اجابت کردن سائل اگر ناصبی باشد چنانچه در کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر که
بیکی از اهل السلام و تشنگی کند بخری از حق یا دعوت کند بسوی چیزی از باطل و در کتاب ... مرویست از حضرت ... علیه السلام
روایت محمد بن علی حلبی که هر کس صدقه دهد بناصبی پس آن صدقه برای هر کسی فایده ندارد برای نفس و در ... و ... صدقه که وقت
نیست صدقه بر ناصبی و در کتاب صفات الشیعه مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر کس سیر کند دشمن ما را
پس بتحقیق که کشته دوستی از ما را و در کافی مرویست که عمر بن یزید پرسید از آنحضرت از صدقه کردن بر ناصبیها و بر زیدیه پس فرمود
صدقه مکن بر ایشان بهیچ چیز و آب بده ایشان را اگر میتوانی و زیدیه مانند ناصبیانند و در تفسیر حضرت حسن عسکری علیه السلام مرویست
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود صدقه دهنده بدشمنان ما مانند دزد است در حرم خداوند و در کافی مرویست از جناب
کاظم علیه السلام که فرمود شخصی که پرسید که اگر برای زکوة اهلی پیدا نکردم تا چهار سال در کجا صرف کنم فرمود اگر برای او اهلی پیدا نکردی از
کیسه کیسه مکن و بینداز در دریا زیرا که خدا تعالی حرام کرده اموال ما را و اموال شیعیان ما را بر دشمنان ما و هر چه خواهد آمد در ضمن نوع ... اقسام از اجابت
کرده که اگر ناصبی از گرسنگی و تشنگی بمیرد نباید با او طعام و شرابی داد و کسیکه ناصبی را سیر کند پر کند شکم او را از آتش در روز قیامت
هر چند آنحضرت زیدیه شده باشد و نیز از این قسم است اجابت کردن فاسقی و ظالمی در جشن ... برای ولیمه و مانند آن و غذا یا آلات
ملاهی یا منزل او از مال حرامی باشد که بتواند مسئول برای معرفت در انزاء مباحی پیدا کند یا در رفتن تقویتی باشد برای او که سبب زیادتی
فسق یا ظلم او شود و غیر این از اقسام اجابت محرمه که بر متأمل پوشیده نیست سیم مستحب چون اجابت مسئول طالب علوم حقه که
تعلیمش بر او واجب عینی نباشد و بر آموختن مسائل فسادی مترتب نشود و اجابت مشیر در بذل رای و اجابت محتاج باعانت بدنی یا زبانی
یا مالی که در آن ضرر دنیوی یا دینی بر احدی نباشد یا آنچه مقدور او است و اجابت برادر مؤمن چون بضیافت دعوت نماید و در کافی از
رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود وصیت میکنم امتان خود را از حاضرین و غایبین که اجابت کنند دعوت مسلم را هر چند بمسافت پنج
میل باشد زیرا که از جمله دین است و نیز فرموده که فرض است برای مؤمن بر مؤمن که چون او را بخواند اجابت کند و از جناب
صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود حق واجب مسلم بر برادرش اجابت دعوت او است و در کنز الفوائد کراجکی مرویست از
رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود مسلم را بر برادرش سی حق است که از عهده آنها بیرون نیاید مگر باداء آنها یا آنکه از او درگذرد و یکی از آن
سی حق اجابت دعوت است و مراد از دعوت یا خواندن بضیافت است یا برای مهمی و بعضی از علما گفته‌اند مراد جواب دادن او است
چون او را آواز دهد و این احتمال بعید است و اجابت برادر مؤمن در تزویج کردن با او آنرا که خواستگاری کرده چنانچه در مشکوة
الانوار شیخ طبرسی مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود بعبد الملک که دوستان ما را از جانب من سلام برسان و خبر ده
ایشان را که من ضامنم بر ایشان بهشت را مگر طایفه از ایشان و هر یکی از آنها که بسر که خواستگاری کند از او مؤمنی پس تزویج نکند باو و
در کتاب مؤمن حسین بن سعید اهوازی مرویست از آنجناب که فرمود در مقام بیان مذمت ... آنکه بر او داخل شود آنکه
می آید نزد او برادر مسلمش و از او خواستگاری میکند پس باو میگوید تو مالی نداری و غیر اینها از موارد اجابت مسئول که بر متأمل در ابواب
سابقه خصوص باب نهم پوشیده نخواهد ماند چهارم مکروه و محل آن بسیار است ولیکن متفرق در احادیث اهل بیت علیهم السلام و
ما بذکر بعضی از آن قناعت میکنیم اول اجابت شارب خمر در دادن دختر باو و قبول شفاعت او چنانچه در کافی و فقیه و غیره مرویست
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود شارب خمر اگر مریض شود او را عیادت نکنید و اگر مرد بر جنازه اش حاضر نشوید و اگر شهادت
داد او را تزکیه نکنید و اگر خواستگاری کرد پس باو تزویج نکنید و اگر سؤال کرد از شما امانتی را پس او را امین ندانید و باو چیزی نسپرید

و جماعت روایت کرده اند از آنجناب که فرمود کسیکه خبر بوی رسد بعد از آنکه خدا تعالی او را اعلام نموده بر زبان من بجا البته بدارد
که چون خواستگاری کند با او تزویج کنند و چون خبر دهد او را تصدیق کنند و چون شفاعت کند شفاعتش را بپذیرند **و در کافی**
از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود هر کس دختر خود را بشارب خمر تزویج کند پس بتحقیق که قطع کرده رحم او را **و در فقیه**
از آنجناب مرویست که فرمود شارب خمر اگر خواستگاری کرد پس باو تزویج نکنید زیرا که کسیکه تزویج کند دختر خود را بشارب خمر پس
چنانست که او را کشیده باشد او را بسوی زنا **دوم** اجابت کسیکه بطلبد برای ولیمهٔ عروسی در روز سیم چنانچه **در کتاب جعفریات**
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ولیمه روز اول حق است روز دوم نیکی است پس هرچه زیاده از این باشد ریا است حضرت
صادق علیه السلام که راوی این خبر است فرمود که پدرم مرا خبر داد که پدرم را یعنی حضرت سجاد علیه السلام را بولیمهٔ عروسی دعوت کردند
پس اجابت فرمود آنگاه روز دوم خواندند باز اجابت فرمود پس در روز سیم دعوت نمودند پس امر فرمود که آن رسول را راندند تا آنکه از
نظر مبارکش متواری شد **و در** چند خبر دیگر تصریح شده که ولیمهٔ عروسی در روز سیم و زاید بر آن ریا و سمعه است **و در عقاب الاعمال**
مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر کس اطعام کند طعامیرا از روی ریا و سمعه بخوراند خدا و ند باو مانند آن طعامیرا از چرک
جهنم و بگرداند آن طعام را آتشی در شکم او تا آنکه حکم کند میان مردم یعنی تا آخر روز بازپسین **سیم** اجابت کردن دعوت مهمانی برای
ختنه کردن دختران چنانچه **در کافی** از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود اجابت کن در ولیمهٔ عروسی و ختنه کردن و اجابت
نکن در ختنه کردن دختران **چهارم** اجابت کردن کافر یا فاسق یا منافق در دعوت مهمانی ایشان چنانچه **در کافی** مرویست از
رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود اگر بخوانند مرا مومنی برای خوردن ذراع گوسفندی هر آینه اجابت خواهم کرد او را و این از دین است
و اگر مشرکی یا منافقی بخواند مرا بسوی گوسفندی یا شتری اجابت نخواهم کرد او را و این از دین است **و در فقیه** مرویست که آن
حضرت نهی فرمود از اجابت کردن فاسقین چون دعوت کنند بسوی طعام خود شان **پنجم** اجابت کردن در رفتن بمهمانی نمودن
کسانیکه اغنیا را دعوت میکنند بمهمانی خود نه فقرا را چنانچه در دعوات سید فضل الله راوندی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و
آله که فرمود مکروه است اجابت کسیکه حاضر میکنند در ولیمه خود اغنیا را و حاضر نمیکند فقرا را **و در نهج البلاغه** مرویست که عثمان
بن حنیف را که والی بصره از جانب امیر المومنین علیه السلام بود بولیمهٔ یکی از خویشانش دعوت کردند و او اجابت نمود پس حضرت
باو مکتوبی نوشت که از فقراتش این است **وما ظننت انك تجيب الى طعام قوم عائلهم مجفو و غنيهم مدعو**
و گمان نداشتم که تو اجابت کنی بسوی طعام قومیکه فقیر و درویش ایشان ستم رسیده اند که ایشانرا بر سفرهٔ طعام خود حاضر نمیکنند
و اغنیا و بی نیاز شان خوانده شده اند بمهمانیها **ششم** اجابت سوال آنکه قبل از سلام کردن سخن گوید چنانچه **در**
خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود کسیکه تکلم کند پیش از آنکه سلام گوید پس جواب مدهید او را و فرمود نخوانید
احدی را بسوی طعام خود تا آنکه سلام گوید **هفتم** اجابت سائل غیر قائل بحق و امامت ائمهٔ اطهار علیهم السلام زیاده از آنچه
رخصت داده اند و مقرر فرموده اند مگر در جائیکه دادن زیاده از آنچه و کثرت احسان سبب باشد برای تالیف قلب و میل بحق و قلت
عداوت و دست برداشتن از آزار کردن مومنین **هشتم** کلینی و صدوق و شیخ روایت کرده اند که شخصی از جناب
صادق علیه السلام پرسید از سائلیکه سوال میکند و حالش معلوم نیست که چه مذهب دارد پس فرمود بده بآنکسیکه در دلت رقتی
افتد برای او و فرمود بده کمتر از درهم راوی پرسید تا چه مقدار میتوان داد باو فرمود ثلث درهم و آنجناب حال کسیرا که نمیدانست از
قرآن **و فیه** از عبد الله بن ابی یعفور روایت کرده که گفت گفتم بآنجناب فدای تو شوم چه میگوئی در زکوة که برای چه کسانیست

فرمود که تو برای رفقای تو است یعنی شیعیان گفت گفتم اگر از ایشان زیاد آید فرمود باز برگردان بایشان نامه گفتم چنین کرد
و همان قسم جواب داد آنگاه پرسید بنا للهای ایشان یعنی خلافت داده بشود از آن چیزی فرمود نه والله مگر خاک مگر اگر رحم کنی براو پس اگر
رحم کردی براو پس بده باو پاره از نان آنگاه اشاره کرد بدست مبارک پس گذاشت انگشت ابهام را بر پنج انگشتان یعنی آن پاره این قدر
باشد و نیز از آنجناب روایت کرده که نهی فرمود از دادن صدقه بکسانیکه بسوی سر ایشان نه یاد است که از بنا [illegible]
باشد و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود در مقام بیان محل زکوة و اما مخالفین ما
پس نه بدهید ایشان نه زکوة و نه صدقه پس کسی عرض کرد یا رسول الله مستضعفین از مخالفین که جاهل اند نه در مخالفت ما با بصیرت اند و نه
معانده دارند با ما حکم ایشان چیست فرمود داده میشود بیکی نفر کمتر از درهم و از نان کمتر از یک قرص و در کافی نیز
مرویست که از جناب صادق علیه السلام پرسید که آیا نیابیم از اهل ولایت یعنی از شیعه کسیرا آیا جایز است برای ما که صدقه خود را بدهیم
بغیر ایشان پس فرمود اگر نیافتید اهل ولایت را [illegible] بدهید زکوة واجب را بسوی اهل ولایت که در غیر شهر شما باشند و اما
آنچه هست از صدقه که واجب نیست پس اگر نیافتید اهل ولایت را پس حرجی نیست بر شما که بدهید آنرا باطفال [illegible]
اطفال آنکسانیکه ناصبی نیستند و دشمنی ندارند و نمی شناسند دینی را که شما بر آن هستید پس با شما دشمنی کنند و نمی شناسند دین غیر شما را
که آنرا پیروی کنند و باو معتقد میشوند و ایشانند مستضعفین از مردان و زنان اطفال حرجی ندارد که عطا کنید بایشان کمتر از درهم کمتر از یک
قرص نان اما درهم تمام را پس نده مگر باهل ولایت زید گفت پس گفتم فدای تو شوم چه میگوئی در سائلی که سؤال میکند در خانه [illegible]
[illegible] دارد فرمود بده باو و اگر امامی بکن و نده بغیر اهل ولایت مگر آنکه دلت رقت کند برای او پس بده باو پاره از
[illegible]
نان و پاره از نقره اما ناصبی پس دلت بحال او رقت [illegible] مکن هر چند [illegible]
زیرا که پدرم میفرمود کسیکه سیر کند ناصبی را پر میکند خدا [illegible] از آتش روز قیامت [illegible]
هشتم اجابت صاحب خانه در نشستن بر صدر مجلس چنانچه مرویست که چون داخل شدی [illegible]
او را در نشستن هر جا که تعیین کند جز در صدر مجلس و در تحف العقول مرویست از جناب کاظم علیه السلام که حضرت [illegible]
فرموده نشیند در صدر مجلس مگر مردیکه در او سه خصلت باشد جواب گوید هرگاه چیزی پرسیده شود [illegible]
و اشاره کند بآن رائی که در او است صلاح اهلش پس هرکس که نباشد در او چیزی از این خصلتها و بنشیند پس او احمق است [illegible]
است که نشیند در صدر مجلس مگر مردیکه در او این سه خصلت باشد یا یکی از این سه و شاید مراد از فقره اولی علم باحکام حلال و حرام باشد و از
ثانی علم معارف و حقایق و اخلاق باشد و از ثالث علم بسیاسات عامه و خاصه و معاملات و معاشرات باشد **نهم**
اجابت صاحب خانه مهمان را در اعانت بر مقدمات حرکت و مراجعت از منزل او چنانچه در کتاب خصال مرویست که وارد شد بر حضرت
صادق علیه السلام گروهی از اهل حبشه پس ایشانرا ضیافت کرد چون اراده کردند که رحلت کنند بایشان توشه داد و عطا کرد و احسان
نمود آنگاه بغلامان فرمود دور شوید و اعانت نکنید چون آن جماعت فارغ شدند آمدند نزد آنجناب بجهت وداع پس عرض کردند ای فرزند
رسول خدا ضیافت کردی پس نیکو ضیافت نمودی و عطا کردی پس فراوان عطا نمودی آنگاه بغلامان فرمودی که ما را اعانت نکنند
رحلت حضرت فرمود ما اهل بیتیم که اعانت نکنیم مهمان را بر مفارقت کردن از ما [illegible] مرویست که [illegible] جناب کاظم
علیه السلام وارد شدند [illegible] چون خواستند که رحلت کنند غلامان [illegible] آنحضرت [illegible]
عرض کردند یابن رسول الله [illegible] اکرام فرمودی غلامان ما را اعانت کنند در لوازم سفر پس حضرت بایشان فرمود ما اهل بیتی هستیم که از [illegible]

ابتدای سؤال بلکه اعانت نخواهد تقسیم کرده **دهم** اجابت زن در رفتن بچند چیز که بآن تصریح فرموده‌اند چنانچه در کافی از حضرت
از جناب صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که هر کسیکه اطاعت کند زن خود را حق تعالی او را برو در آتش
جهنم کسی عرض کرد این چه اطاعت است فرمود زن طلب میکند از شوهر اذن رفتن بحمامها و عروسیها و عیدگاهها و عزاخانه‌ها و پوشیدن
لباس رقیق را **و در** فقیه همین نحو روایت کرده و لیکن ذکر کرده که سائل امیر المؤمنین علیه السلام بود و بر این مضمون اخبار
متعدده باسانید معتبره وارد شده و همه آنها حمل بر کراهت شده مگر در حال ضرورت و احتیاج که در آنوقت محذوری نیست یا بر
صورت مقارنه با مفاسد و محرمات دیگر از فسق و غیبت و تعلیم و تعلم مکر و حیله و امثال اینها که گاهی مجلسی از اهل آن
از طایفه زنان خالی باشد از مفاسد مذکوره **یازدهم** اجابت کردن ظالم در کردن کار و حاجتی برای او و چیزی که او را از اعوان
و حواشی و انصار او شمرده شود و چون اعانت ظالم بر سه قسم است **اول** اعانت او در ظلم و مثل او است اعانت بر فاسق و عاصی
بر فسق و عصیانش و این از کبائر گناهان است و برای اعانت بر واجبات و مستحبات که حکم بعضی واضح و بعضی مشتبه است و در کتب
مبین شده **دوم** اعانت او بر مباح و لیکن بنحوی که معین از اعوان و انصار او شمرده شود مثل طباخ و سایس و ... باشی و معمار باشی
هرچند برای ساختن مساجد و رباطات و قناطر باشد و نظائر ایشان و این قسم نیز حرام و گذشت پاره از اخبار آن **سیم** اعانت
او بر مباح نه بنحو مذکور مثل فروختن باو چیزی و کردن باو کاری برای او در بعضی اوقات و دادن باو چیزی بغیر آن و این قسم اگرچه
چه ظاهر جمله از اخبار حرمت است و لیکن چون خلاف پاره از اخبار دیگر است که دلالت میکند بر جواز و سیره قطعیه و طریقه فقها نیز
آن نهی که در این قسم اخبار رسیده حمل بر شدت کراهت شده والله العالم **دوازدهم** اجابت کردن سائل در فعلی که مکروه باشد
برای مرد و حاجت سائل بآن بحدی رسیده باشد که بردارد کراهت آن فعل را در حق او چه اگر بآن مقام رسیده و ...
اخباریکه دلالت بر استحباب اجابت و اعانت برادر مؤمن میکند کراهت را از مسئول نیز بردارد و امثال این قسم بسیار است چون
کردن در روز جمعه و ذبح کردن در شب و خواندن شعر لغو یا مطلق شعر در روز جمعه و ماه رمضان و خواندن نوحه و سخن گفتن در میان اذان
و اقامه و سوار شدن در دریا هنگام هیجان و اضطراب آن و خوابیدن در بالای بام که محجری ندارد و در اطاق خالی و سخن گفتن با جنب و
بکذارع و داخل شدن در خانه تاریک بی چراغ یا روشنائی آتش و نظائر اینها که بسا شود مورد سؤال و محل حاجت گردد و چون سؤال
کراهت انکار بر طرف شود و بهتر آنکه در صورت حاجت اگر ممکن شود مسئول بپند و موعظه بدلی بجوید برای آن کار مقتضی کند و او را از
آن مقصود منصرف نماید و بسیار شود که بدلی بهتر و مجوز بهتر موجود باشد و سائل از آن غفلت کرده و بتوهم انحصار رفع غرض در آن کرده و او را طالب شده
پنجم مباح و آن در جائی باشد که در آن مقتضی یکی از آن احکام چهارگانه نباشد اگرچه فرض آن بعید است و مخفی نماند که گاه شود که در مورد
واحد جمع شود بجهت رجحان وجوب یا استحباب و جهت حرمت یا کراهت اجابت و توضیح ترجیح بعضی از آنجهات بر بعضی محتاج بشرحی است که مناسب
مقام نیست **اما د[illegible]م** که آداب مسئولیت یا سائل این آن بسیار است بعضی از آنها باید رعایت شود پیش از فعل و بعضی مقارن آن و بعضی
بعد از آن و بعضی از آن قلبی و بعضی زبانی و بعضی جوارحی و بعضی کردنی و بعضی نکردنی و بعضی مختص قادر بر اجابت و بعضی مختص عاجز از آن و بعضی
مشترک و بیشتر آنها گذشت متفرقا در طی ابواب سابقه لیکن برای سهولت آموختن و حفظ و ضبط برای آنانکه اراده دارند عمل کنند بآن هرچند بسیار
کمند در میان خلق مختصر بمقداری از آن اشاره میشود **اول** حسن اختیار کردن آنرا که در او فقر و اهل سؤال باشند چنانچه گذشت در اول باب که
حضرت رضا علیه السلام نوشت بجناب جواد علیه السلام که غلامان تو از در کوچک بیرون میبرند که نرسد خیر تو باحدی پس بیرون مرو و داخل مشو
مگر از در بزرگ و با تو باشد زر و سیم و احدی از تو سؤال نکند مگر آنکه عطا کنی و از اینجا معلوم میشود مذمت و نگاهداشتن حاجب و دربان برای

سائل و ارباب حاجت علاوه بر نهی از آن در اخبار بسیار **دهم** اختصاص مفید برو دو حدیث از جناب صادق علیه السلام کرده
هر مؤمنی که [illegible] برادر مؤمن خود را با مسئلی بجهة حاجتی که بسوی او دارد در پرده نگاه دارد و منع کند او را [illegible] در لعن خدا خواهد بود تا او را
ملاقات کند و بر [illegible] خداوند میان او و آن مؤمن در بهشت هفتاد هزار قلعه قرار دهد که مابین هر قلعه تا قلعه دیگر هزار سال باشد
دهم خبر ضرار بن ضمره است که چون برای معویه شمه از خصال امیر المؤمنین علیه السلام را بیان میکرد که آنجناب در روی سائلی نمی بست
و حاجی اورا از او محجب نمیکرد و پرده برای حجابش نمی آویختند **وهم** راندن سائل از خود چنانچه خدای میفرماید و اما
السائل فلا تنهر سائل را از ران دراندن گاهی بزبان شود و گاهی بدست و گاهی باشاره و گاهی به پشت کردن و برو ترش نمودن
بلکه سکوت کردن درباره کسانیکه نفسشان عزیز و قدرشان رفیع است و بعضی مفسرین گفته در آنجا که خدای عز و جل آنانکه گنج مینهند زر و
سیم را فرماید بشارت ده ایشانرا بعذاب دردناک آن روز که آن سیم و زرها را تابانند در آتش دوزخ و داغ کنند آن پیشانیهای ایشان
و پهلوها و پشتهای ایشانرا که سبب تخصیص دادن خداوند پیشانی و پهلو و پشت را برای آنکه چون سائل را ببینند گره بر پیشانی زنند
و آنکه پهلو از او گردانند آنکه پشت بر او کنند **سیم** دانستن و اعتقاد کردن باینکه سائل فرستاده خداوند است و از جانب
رسول است چنانچه گذشت در اخبار متعدده پس کسی رفتاریکه با رسول بایستی با او کند از اکرام و تبجیل و احترام آنکه رفتار کند با او بانچه رفتار میکند
با رسول سلطان عظیم الشأن که غالب و قاهر است بر او و الا مقدم داشته رسول بنده ذلیلی را بر رسول پروردگار عالمیان و چنین
کس از حد و حقیقت بندگی بیرون و پست تر از آنکه خداوند در حقشان فرموده [illegible] **چهارم** دانستن و انگاشتن
داشتن حاجت او را هدیه از جانب خداوند بدست آن رسول برای او چنانچه در چند خبر تصریح فرموده اند و پست تر چیزیکه لازمه این انگاشتن
قبول این هدیه است وگرنه حالش هزارها بدتر باشد از آنکه هدیه سلطانی اکرم [illegible] رد کند که سالها او را از انواع نعمت خود چشانده و [illegible]
محتاج بود باو رسانده **پنجم** بزرگ دانستن این هدیه در دل که از آثار بزرگ دانستن و داشتن خداوند عظیم است که دارای
عرش عظیم و ملک عظیم و ثواب عظیم و عذاب عظیم و عفو عظیم است و در وصایای امیر المؤمنین علیه السلام است به امام حسن علیه السلام
که اندک از خداوند تبارک و تعالی بیشتر و بزرگتر است از بسیاریکه از خلق میرسد و اگر نظر کنی در آنچه طلبی از ملوک و رعایا خواهی دید
که برای تو در اندکیکه از ملوک بتو میرسد افتخار است و بر تو در آمال فراوان که از دونان میرسد عار است و لازم تعظیم این هدیه قبول کردن
و گرفتن او است بجد و عزم ثابت و سرور و افتخار و مباهات بر غیر خود که چنین خدایش برگزیده و باین هدیه سنیه البیه [illegible] **ششم**
محبت داشتن سائل چنانچه سابقا شرح کردیم و گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بعایشه در مقام ذکر ادب با سائل که اگر تا میتوانی
را دوست داری و بخود بنشین نزدیک او [illegible] با خدای تعالی ترا برحمت خویشتن نزدیک کند **هفتم** شکر بر رسیدن این نعمت جلیله و
هدیه جلیله البیه بدل و زبان و جوارح چون شکر بر سائر نعم الهی بهمان نحو که در محلش مبین شده **هشتم** بشاشت و انبساط و طلاقت
در روی سائل [illegible] و ترش روی نکردن بر روی سائل که داخل است در زجر و نهر سائل و خداوند در مقام توبیخ و سرزنش بعضی از صحابه
میفرماید عبس و تولی ان جاءه الاعمی روی ترش نمود و اعراض کرد [illegible] گذشت [illegible]
صدقات و طلاقت و بشارت است **نهم** خنده کردن بر روی سائل چنانچه گذشت که [illegible] خنده [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]

اوائل روایت کرده که مردی آمد نزد امیرالمؤمنین علیه السلام پس گفت یا امیرالمؤمنین مرا بسوی تو حاجتی است فرمود بنویس حاجت خود را بر زمین که بد حالیرا در تو هویدا می بینم پس نوشت بر روی زمین که من فقیر محتاجم حضرت بقنبر فرمود که او را دو حله بپوشان پس آن مرد این ابیات را انشاد کرد و گفت کسوتنی حلة تبلی محاسنها فسوف اکسوک من حسن الثنا حللا ان نلت حسن ثنائی نلت مکرمة ولست تبغی بما قد نلته بدلا ان الثناء لیحیی ذکر صاحبه کالغیث یحیی نداه السهل والجبلا لا تزهد الدهر فی عرف بدأت به فکل عبد سیجزی بالذی فعلا پس حضرت فرمود صد اشرفی باو بدهید پس کسی گفت یا امیرالمؤمنین تحقیق که او را بی نیاز کردی فرمود بدرستیکه شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود فرود آرید مردم را در منازل خودشان یعنی با هر کس بقدر مرتبه اش رفتار نمائید آنگاه فرمود یا علی بدرستیکه من عجب دارم از گروهی که میخرند مملوک را باموال خود و نمیخرند آزادگان را به نیکی خودشان مؤلف گوید این خبر را دیدم بخط عالم جلیل صاحب کرامات شمس الدین محمد بن علی بن حسن جباعی جد شیخ بهائی در مجموعه که تمام آن بخط او بود و بیشتر آنرا از خط شمس الفقهاء شهید اول نقل کرده بود و با فی الجمله اختلافی که مقتضی تکرار آن نقل است نقل کرد در آنجا از سید تاج الدین محمد بن معیه که از علماء معروف و شیخ شهید اول است که او روایت نمود از غوث سنبسی که او گفت گذشت بما جابر بن عبدالله انصاری با گله از شتران خود پس از او خواهش کردیم که در نزد ما فرود آید پس فرود آمد و شب را با ما بسر برد چون صبح شد و دانستیم که با آسودگی انس گرفته گفتیم ای جابر آیا خبر نمیدهی ما را به چیزی از مکارم اخلاق امیرالمؤمنین علیه السلام پس گفت من و قنبر و علی علیه السلام نشسته بودیم که ناگاه اعرابی فریاد کرد که السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته پس علی علیه السلام فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته یا اخا العرب پس اعرابی گفت یا امیرالمؤمنین مرا بسوی تو حاجتی است که آنرا نزد خدا بردم پیش از آنکه نزد تو آورم پس اگر اذن فرمائی بقضای آن حاجت حمد کنیم خدا و ند را و شکر تو بجای آوریم و اگر بجا نیاری آنرا شکر کنیم خدا را و معذور داریم ترا پس علی علیه السلام فرمود بنویس حاجت خود را بر زمین که من اثر فقر را در تو آشکارا می بینم پس نوشت بر زمین که من فقیرم پس علی علیه السلام فرمود ای قنبر بده باو حله مرا پس آنرا حاضر کرد و براو پوشانید پس اعرابی آن ابیات گذشته بخواند جز بیت اخیر چون حضرت کلام اعرابی را شنید فرمود یا اخا العرب هرگاه با تو است این یعنی دارای چنین کمالی پس نزدیک من آی در اینجا پس نزدیک آنجناب آمد پس حضرت فرمود بقنبر عطا کن باو از بیت المال مسلمین پنجاه اشرفی جابر گفت پس گفتیم یا امیرالمؤمنین امر فرمودی او را که بنویسد در پیش روی تو پس نوشت من فقیرم پس فرمودی حله را باو دهند پس براو پوشانیدند پس برای تو ابیاتی خواند پس مرتبه اش را نزد خود بلند کردی و امر فرمودی که پنجاه اشرفی باو دهند حضرت فرمود بلی یا جابر شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود انزلوا الناس منازلهم با هر کس بقدر شأنش رفتار نمائید و باید که اعرابی نزد امام حسین علیه السلام آمد پس حاجت خود را بر زمین نوشت و مثل نوشتن است خاموش کردن چراغ چنانچه خواهی دانست یازدهم آنکه بخواست سخن گوید و از پریشانی خویش شرح دهد سخنش قطع نکند و بگذارد که از حال خود آنچه خواهد بگوید چنانچه گذشت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و فیه در تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی مرویست از عبدالرحمن سلمی از آنجناب که فرمود چون سائل سؤال کند قطع سؤال او مکنی تا از آن فارغ شود آنگه جوابی کنی او را با وقار و لین بچیزی اندک یا برو و می نیکو که وقت باشد که سائل بشما آید که نه انسی باشد نه جنی تا بنگرند تا خود شما در نعمتیکه خدا بشما کرامت کرده چگونه میکنید دوازدهم گمان بد نبردن بسائل که آنچه میگوید از فقر و پریشی خویش دروغ پندارد بلکه اگر در نفس خود شک کند در صدق سائل آنرا از شیطان داند که قصد کرده بخیلی مانع شود او را از خیر پس از او استعاذه در دفع وی بخداوند برد و پیرویش نکند در خبر تحف العقول صحیح فرمود که این از حقوق است

و در جامع الاخبار روایت از جناب صادق علیه السلام که فرمود روزی بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول
الله در مال حقی است سوای زکوة فرمود آری حق مسلم است که اطعام کند گرسنه را هرگاه از او سؤال کند و بپوشاند برهنه را هرگاه از او سؤال
کند فرمود آیا نمیترسد که او صادق باشد **سیزدهم** بر فرض یقین بکذب تمام یا بعض
رد نکند و با او نگوید که چنانچه گذشت از حضرت سجاد علیه السلام در حقوق **و در کافی** آیه شریفه قول معروف
و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی گفتار نیکو و پوشاندن و آمرزش سائل بهتر است از صدقه که از پی درآید او را
این آداب اشاره شده چه مراد از مغفرت مسئول ظاهر نکردن او است آنچه دانسته از معایب باطنی سائل که موجب
و آن نباشد مگر بود بر خلاف آنچه نیکو بداند از درشتی و پریشانی و ابتلای بعیال و غیره یا که شنیدن از آنچه میشنود از سائل از
سخنان زشت و کلمات درشت چه پیش از دادن و چه بعد از دادن گوید یا بعد از آن که ابتلای بآن زیاد است **چهاردهم**
عطا کردن بسائل خصوص سائل اول و دوم و سیم را یا سه نفر را که لا محاله صدق رد نکند هر چند بنیم خرما یا حبه انگور یا نیم سوخته که سفید باشد و
چنانچه مفصلا گذشت **و در کافی** مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود طعام دهید سه نفر را اگر خواستید زیاد کنید زیاد کرده
ادا کرده اید حق خود را **و در فقیه** از ولید بن صبیح روایت کرده که گفت بودم در خدمت آنجناب که سائلی آمد پس با او عطا کرد پس
دیگری آمد پس عطا فرمود پس دیگری آمد پس عطا فرمود پس دیگری آمد فرمود یسع الله علیک خداوند وسعت بدهد **پانزدهم**
آنکه از این حد بالا رود و با او مواسات کند در آنچه دارد و با او برادری نماید خصوص با اجتماع شرط اخوت و وفای آن سائل بحقوق
برادری که لازمه آن مشارکت و مشاطره است در مال او و اخبار مواسات متفرقا گذشت **و در تفسیر عیاشی** روایت از معلی که او دید
جناب صادق علیه السلام را که شب بر دوش مبارک انبانی پر از نان که راه بود داشت و میرفت تا در مکانی که جمعی از فقرا خوابیده بودند پس بهر
یک یک نان و دو نان داد تا تمام شد پس معلی پرسید اینها از شیعیانند فرمود نه اگر بود هر آینه چنین بود که مواسات کنیم با ایشان حتی
در نمک **شانزدهم** آنکه علاوه بر آن ایثار کند بر سائل آنچه را خواسته و با و محتاج است هر چند خود در نهایت احتیاج باشد
بآن چنانچه سیره و سلوک ائمه علیهم السلام و خلص اصحاب ایشان بود و بسیاری از اخبار این دو مطلب با بیان مراد و سر آن گذشت و کافی
است در انعام قصه نزول سوره هل اتی و دادن امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام و فضه نان افطار خود را در هر سه شب بسائل
مسکین و یتیم و اسیر با شدت احتیاج بآن و گذرانیدن روزه را با آب و فرمودند هر که کند آنچه ایشان کردند برای او است آنچه خدا
در سوره وعده شده و حیا فرمودند **هفدهم** آنکه مبادرت و تعجیل کند در انجاح مرام سائل و قضای حاجت او چنانچه گذشت
از جناب کاظم علیه السلام که فرمود رو می آورد بمن صاحب حاجت پس مبادرت میکنم بسوی انجاح آن از بیم آنکه مستغنی شود **و در نهج البلاغه**
مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مستقیم نمی شود قضای حوائج مگر بسه چیز یکی از آنها تعجیل در آنها تا آنکه گوارا شود و بلکه **در معنی** خبر معلی از جناب
صادق علیه السلام در ذکر هفت حق واجب مومن بر برادر مومن که گذشت در باب هشتم چنین فرمود که هرگاه دانستی که برای او حاجتی است مبادرت
کن بسوی قضای آن و ملجا مکن او را که از تو سؤال کند آنرا بلکه مبادرت کن بسوی آن **و در مناقب** ابن شهر آشوب مرویست که نشست
احدی در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه نماز میکرد مگر آنکه نماز خود را تخفیف میداد و رو باو میکرد و میفرمود آیا برای تو حاجتی است
هیجدهم سعی و کوشش کردن در انجام کار سائل بنحوی که در کار لازم و حاجت ضروریه خود جد و جهد میکند و این غیر از مسارعت و
تعجیل است چه شود که مبادرت کند اما با ملالت و کسالت و بی اعتنائی بآن و سعی نشود مگر با عظم آن در قلب و عزم ثابت در انجاح آن بقدر میسور
و در بحار نقل کرده از کتاب قضاء الحقوق صوری که روایت کرده از ابن مهران که گفت نشسته بودم در خدمت مولای خود حسین بن علی

علیه السلام پس مردی نزد آنحضرت آمد و گفت ای فرزند رسول خدا مرا مسئله‌ایست برای فلان مالی است بر من قرض ... ادا کرد و گفت احسن کرده‌ای
حضرت فرمود والله در نزد من چیزی نیست که آن دین را ادا کنم گفت آن شخص بمن تکلیف میکند مرا یا او ... نیست و لکن شنیدم از پدرم
امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس سعی کند در حاجت برادر مؤمن خود پس چنانست که عبادت کرده
خدا را نه هزار سال که روزها روزه داشته و شبها عبادت کرده باشد و بسند معتبر از ابان بن تغلب روایت کرده است که گفت
در مکه مشغول طواف بودم مردی از اصحاب ما از من سؤال کرد که دو اشرفی از من ... است پس با او گفتم که صبر کن تا طواف
خود را تمام کنم و من هفت شوط کرده بودم چون داخل شوط هشتم شدم حضرت صادق علیه السلام از پی من آمد و دست مبارک را بر کتف
من گذاشت پس شوط هشتم را تمام کردم و داخل شدم با آنحضرت در طواف یعنی قصد طواف دوم کردم چون خوش نداشتم که از آنحضرت جدا
شوم و حال آنکه تکیه بر من کرده بود پس هر زمان که میگذشتم آن مرد را ... حضرت را چنین گمان میکرد که من مسامحه میکنم در حاجت او
پس اشاره میکرد بمن و بدست طلب مساعدت میکرد پس حضرت فرمود چه شده که می بینم این مرد را بدست خود اشاره میکند گفتم فدای تو شوم
انتظار دارد که من طواف کنم و با او بروم چون بمن ... نداشتم که بروم و ترا واگذارم فرمود برو از نزد من همراه او
برو با او و آنرا بده صدقه گفت چون فردای آن روز شد بامداد بعد از آن داخل شدم بر آنجناب در حالیکه با اصحاب خود صحبت میکرد چون نظر
مبارکش بر من افتاد سخن را قطع کرد و فرمود مرا ... اگر سعی کنم با برادر مؤمن در حاجتی تا برآورده شود خوشترست در نزد من از اینکه هزار
بنده آزاد کنم و هزار اسب زین کرده و لجام شده سوار کنم در راه خدا و اخبار در تحریص و ترغیب بر سعی بسیار و برای عاقل همین دو خبر کافی است
نوزدهم اقتصار نکردن بر آنچه سائل خواسته بلکه ملتفت شود و تأمل کند در حال او بحسب مزاج و زمان و مکان و کسی که آنچه
خواسته بر آن محتاج است یا بچیز دیگر در آنچه که طلب ضرر دین یا بدن یا مزاج یا عقل اوست پس آنرا باو ندهد و آنچه خود داند که احتیاج به آن
دارد بدهد **بیستم** اتفاق محبوب اگر احتیاجش در چیز مخصوصی نباشد و این در مطلب هشتم گذشت در باب هشتم
و یکم آنکه در عطا ملاحظه کند شان و مقام و قابلیت سائل را بحسب قدرش در کیفیت عطا و تقدیم بر غیر و تأخیر از آن اگر متعدد
باشند رعایت نماید چنانچه گذشت که امیرالمؤمنین علیه السلام بجهت افزودن بر عطای اعرابی استشهاد فرمود بکلام رسول خدا صلی الله
علیه و آله که فرمود فرود آرید مردم را در منازل خود شان **و در** عیون و معانی الاخبار و غیره در حدیث شمائل معروف بیان خاصه
و عامه مذکور است که از سیره آنجناب بود در میان امت که مقدم بود اهل فضل با مر آنحضرت و قسمت کردن آنحضرت بود در میان ایشان
بحسب قدر فضل ایشان در دین پس بعضی از ایشان صاحب یک حاجت و بعضی دو حاجت و بعضی حاجتهای متعدده پس مشغول میشد
بایشان و ایشان را مشغول میکرد بآنچه اصلاح کند کار ایشان را **و در** تفسیر نیشابوری مرویست که اعرابی نزد امام حسین علیه السلام آمد و
حاجتی خواست چنانچه گذشت در آخر باب سابق پس حضرت فرمود چیست حاجت تو پس حاجت خود را بر زمین نوشت پس حضرت
فرمود شنیدم پدرم علی علیه السلام میفرمود قیمة کل امرء ما یحسنه قیمت هر مردی کاریست که نیکو کند آنرا یا چیزیست که داند آنرا
یعنی کسیکه ضایع و باطل شد و چیزی نداند و کار نیکی از او بر نیاید پس گویا از بیقدری و موجودی قیمتی ندارد بلکه قدر و قیمت هر کسی بقدر
کاریست یا چیزیست که نیکو تواند کند یا داند آنرا و شنیدم که جدم صلی الله علیه و آله میفرمود المعروف بقدر المعرفة نیکی بهر کس باندازه
معرفت و دانش اوست پس من از تو سؤال میکنم سه مسئله را اگر نیکو جواب دادی یکی پس برای تو باشد نزد من ثلث آنچه خواستی و اگر
از دو جواب دادی پس برای تو باشد دو ثلث آن نزد من و اگر جواب دادی از هر سه پس تمام آن نزد من است و آورده بودند برای آن
جناب کیسه سر مهری از عراق پس اعرابی گفت سؤال کن و لا قوة الا بالله پس حضرت فرمود کدام عمل افضل است اعرابی گفت ایمان

نجات دهد فرمود پس چیست نجات دهنده بنده گفت وثوق و اعتماد بخدا فرمود چه زینت میدهد مرد را گفت علمی که با او باشد حلمی
فرمود اگر این خطا رفت یعنی این خصلت بدستش نیاید گفت مالی که با او باشد کرمی فرمود اگر بدستش نیاید گفت فقری که با او باشد
صبری فرمود اگر این بدستش نیاید گفت پس صاعقه از آسمان فرود آید و او را بسوزاند پس حضرت خندید و آن کیسه را بطرف او انداخت
و در جامع الاخبار از کتاب مقتل اخطب خوارزمی این خبر را باین طریق نقل کرده که اعرابی آمد نزد آنحضرت و گفت که ضامن شده‌ام
یا عطا را و از ادای آن عاجز شده‌ام پس در نفس خود گفتم که سؤال میکنم کریمترین مردم را و نیافتم کریمتری از اهل بیت رسول خدا
علیهم السلام پس حضرت فرمود یا اخا العرب سؤال میکنم از تو سه مسئله پس اگر جواب دادی از یکی عطا میکنم تو را ثلث آن مال را و اگر جواب دو تا
را دادی میدهم تو را دو ثلث آن مال را و اگر از همه جواب دادی عطا میکنم تو را همه آن مال را اعرابی گفت ای فرزند رسول خدا آیا مثل تو سؤال می
کند از مثل من فرمود بلی شنیدم از جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرمود المعروف بقدر المعرفة اعرابی گفت بپرس از هرچه خواهی پس
اگر جواب دادم فبها و گرنه از تو میآموزم و لا قوة الا بالله پس حضرت از او پرسید [illegible] که در آخر بود پس کیسه را بجانب او انداخت که
در آن هزار اشرفی بود و انگشتری باو داد که در آن نگینی بود که قیمت آن دویست درهم بود و فرمود ای اعرابی آن زر را بده بطلبکارهای خود و انگشتر را
صرف کن در مخارج خود پس اعرابی آن را گرفت و گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار
دهد و در کافی از سمیع بن عبد الملک مرویست که جناب صادق علیه السلام در منی بود پس سائلی نزد آنجناب آمد پس امر فرمود خوشه انگوری
باو دهند سائل گفت مرا احتیاجی نیست در این اگر درهمی باشد پس حضرت فرمود خدا وسعت دهد برای تو پس رفت و باو چیزی عطا نفرمود
پس برگشت و گفت آن خوشه را برگردانید حضرت فرمود خدا بتو وسعت دهد و باو چیزی نداد پس سائل دیگر آمد حضرت سه حبه از انگور گرفت
و باو داد پس سائل گفت الحمد لله رب العالمین الذی رزقنی حمد خدای را که مرا روزی داد پس حضرت فرمود بجای خود باش پس دو
کف مبارک را پر نمود و باو داد پس سائل گفت الحمد لله رب العالمین پس حضرت فرمود بجای خود باش ای غلام چه با تو هست از درهم راوی
گفت با او بود قریب به بیست درهم پس فرمود بده آن را باو پس سائل آن را گرفت و گفت الحمد لله رب العالمین هذا منک وحدک لا
شریک لک این از جانب مقدس تو است و بس پس حضرت فرمود بجای خود باش پس بدر آورد پیراهنی که در بدن مبارکش بود
و فرمود بپوش این را پس آن را پوشید و گفت الحمد لله الذی کسانی وسترنی سپاس خدای را سزاست که مرا جامه داد و پوشانید ای بنده
خدا خدا تو را پاداش نیک دهد دعا نکرد برای آنحضرت مگر باین آنگاه برگشت و رفت سمیع گفت پس گمان کردیم که اگر او دعا نمیکرد برای
آنحضرت پیوسته باو میداد زیرا که هرگاه او حمدی میکرد خدا را حضرت باو عطائی مینمود بیست و دوم آنکه آنچه خواهد بسائل دهد
بدست راست خود دهد چنانچه در مکارم الاخلاق وغیره مرویست در صفات حضرت رسول صلی الله علیه وآله که دست راست آن
جناب برای طعام و شراب و گرفتن و دادن بود و نمیگرفت مگر بدست راست و عطائی نمیفرمود مگر بدست راست و در دعائم الاسلام
مرویست که آنجناب دوست میداشت طرف راست را در هر چیزی و از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود نخورد مرد مگر با
دست راست خود و ننوشد مگر با آن و عطا نکند مگر با آن مگر آنکه او را علتی و آفتی باشد یعنی در دست راستش و در بحار از کتاب فردوس نقل
کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود هرگاه کسی میگیرد پس بگیرد بدست راست و هرگاه عطا میکند عطا کند بدست راست پس بدرستیکه
شیطان میگیرد بدست چپ و میدهد بدست چپ بیست و سیم بوسیدن آنچه میدهد بعد از رسیدن بدست سائل
چنانچه در خصال صدوق در حدیث اربعمائه مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود در ضمن آداب عطا که هرآئینه برگرداند آنچه را بدستش
داده تا بدهان خود پس او را ببوسد زیرا که خدا او میگیرد آن را پیش از آنکه بدست سائل برسد و باین مضمون اخبار متفرقه گذشت بیست

بیست و چهارم [illegible] چنانچه در تفسیر عیاشی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود چون [illegible] صدقه [illegible]

آنرا در دست سائل آنگاه آنرا بر میگردانید از نزد او [illegible] آنرا [illegible] و میبوسید آنگاه آنرا بر میگردانید در دست سائل **بیست و پنجم**

بوسیدن دست سائل چنانچه **در** آن تفسیر مرویست از جناب [illegible] که حضرت سجاد هرگاه عطا میفرمود بسائل میبوسید

سائل را پس آنجناب [illegible] چرا [illegible] [illegible] زیرا که [illegible] **بیست و ششم**

بوسیدن دست خود بعد از دادن صدقه چنانچه [illegible] حضرت امام زین العابدین علیه السلام دست خود را

میبوسید [illegible] پس از آن [illegible] آن دلیل [illegible]

[illegible]

بلکه از خود سائل [illegible]

و از آن مربوط بانجاست گذشت [illegible] علیه السلام

آنجناب [illegible] مرویست [illegible]

سبب آنرا از آنجناب [illegible]

فرمود پنهان کردن عمل نیک [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]

سر آنها میگذاشت [illegible]

سجاد علیهما السلام [illegible] شبهای تاریک [illegible]

در خانها [illegible]

کافی مرویست از حارث همدانی که گفت شبی با امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

آیا مرا اهل دیدی برای آن حاجت گفتم بلی یا امیر المؤمنین فرمود [illegible]

کردیس فرمود برای این خاموش کردم [illegible]

را که میفرمود حاجات امانت خداست در سینهای بندگان [illegible]

فاش کرد لازم است بر آنکه شنید آنرا [illegible]

کند چنانچه **در** کافی مرویست از یکی از ائمه علیهم السلام که فرمود چون [illegible]

دعا مستجاب میشود برای ایشان در حق شما [illegible] ثواب الاعمال مرویست از جناب [illegible]

نیست [illegible] که صدقه [illegible] مسکین [illegible] برای او [illegible]

عده است که آنجناب امر میکرد خادم را که چون دادی بسائل [illegible] و را که دعای خیر کند [illegible]

و در خصال در حدیث اربعماة مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود [illegible] او که دعا

کند برای شما زیرا که آن دعا باجابت میرسد برای شما [illegible]

میکند هر چند در افطار بسیار و عظیم باشد [illegible]

در بیان [illegible] امام حسین علیه السلام [illegible]

[illegible]

علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امام حسن عسکری علیه السلام [illegible]

[illegible] روایت است که حضرت صادق علیه السلام فرمود [illegible] مؤمن نمی‌شود

تا آنکه عقلش کامل نشود و کامل نمی‌شود تا آنکه در او ده خصلت باشد خیر از او امید داشته باشند و شر از او مأمون باشند [illegible] اندک خیر دیگری را بسیار

نفس خود [illegible] بسیار داند [illegible] از غیر خود [illegible] از نفس خود [illegible] از طلب حاجات

[illegible] ملول نشود و از طلب علم در همه عمر [illegible] محبوب‌تر باشد نزد او [illegible] از عزت [illegible]

و دهم [illegible] ملاقات کند [illegible] بهتر [illegible]

[illegible] ملاقات کند [illegible] بهتر از او است [illegible]

ملاقات کند [illegible]

[illegible]

[illegible]

لقمان حکیم به پسر [illegible]

قلب خود را [illegible] در میان مردم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برای [illegible] امام علیه السلام [illegible] روایت است [illegible] علیه السلام [illegible]

پرسید [illegible]

صدقات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

داد و حضرت امام ... را دوست داری و ... واجبات الله را ... فرمود منفعت میرسانی بفقرای ایشان گفتم آری فرمود
پس خود واجب است بر تو که دوست داشته باشی کسی را که خدا دوست دارد آگاه باش قسم بخدا منفعت نمیرسانی احدی از
ایشان را الا اینکه او را دوست داشته باشی بخوانی ایشان را بمنزل خود گفتم بخورم مگر آنکه با من است از ایشان دو نفر و سه نفر یا کمتر و بیشتر
پس حضرت فرمود فضل ایشان بر تو اعظم است از فضل تو بر ایشان گفتم ایشان را بمنزل خود میخوانم و میخورانم ایشان را از طعام خود و میآشامانم ایشان را و در
خوردن و آشامیدن همراه ایشان میکنم و با عیال خود میشوند و از من میروند فرمود آری زیرا که ایشان چون داخل میشوند در منزل تو داخل میشوند با آمرزش
از برای تو و عیال تو و چون بیرون میروند از منزل تو بیرون میبرند با گناهان تو و گناهان عیال تو را پس شنیده شد از حضرت که واجبات
است بر مؤمن صدقه و حرام است کفران او **وهی و ششم** اینکه شکر خدا و شکر توفیق ادای این عبادت کند که از اعظم قربات و افضل موانع
دانستن تکالیف و سببها است چنانچه بر ناظرین ادراک لطیف و دقیق و در کتاب صحت منصوص و مصرح است **وهی و**
چهارم حرمت نگذاشتن بر سائل در وقت دادن و بعد از آن **وهی و پنجم** آزار نکردن و رنج نرساندن و سائل بزبان الحق
پس از آن چنانچه در باب شتم بیرون و مشروح **وهی و ششم** اینکه رد نکردن سائل که برای سائل مهیا کرده در مال خود اگر سائل
رفت یا از آنچه خواست مستغنی یا هلاک شد چنانچه در ... عدة الداعی مرویست که امام علیه السلام پرسیدند از شخصی که بیرون رفت
با صدقه که بدهد آنرا بسائل پس یافت آنرا که رفته گفت دیگر بدهد آنرا بغیر السائل و بر نگرداند آنرا در مال خود **وهی و هفتم**
اینکه آنچه را داده و دو باره بر نگرداند آنرا در مال خود و تصرف نکند در آن هر چند منتقل بشود از سائل یا غیر او با هبه یا بخود دیگر از اسباب
انتقال شرعی باشد مگر بمیراث باو منتقل بشود چنانچه شیخ طوسی در تهذیب از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که
فرمود هرگاه مردی صدقه داد پس حلال نیست برای او اینکه بخرد آنرا یا خواهش کند که باو ببخشد و طلب کند بر گشتن آنرا مگر بمیراث
وهی ... از آنجناب مرویست که فرمود ... هرگاه تصدق کردی بصدقه بر نگردد بسوی تو آنرا مگر بمیراث مالک شوی
و ظاهر این دو خبر که حرمت است چنانچه ظاهر شیخ مفید و شیخ طوسی در نهایه بلکه حرمت ... مطلق است الا اینکه معروف بین فقها
کراهت است و حمل این دو خبر بر آن **وهی و ششم** دلالت کردن سائل است بکسی که حاجت او را بر آورد و آنچه خواست باو دهد
هرگاه خود ممکن نباشد از حاجت هر چند بسؤال از غیر باشد چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود اگر بتوانی
نزد او صحبت کند و حاجت آن از نزد غیر خود تا آنکه بر آورد آنرا و لیکن باید در آن دلالت نمود و مصنف ... دلالت کردن سائل
دست تهی بنزد کسی که حاجت او را بر آورد یا بشخصی رساند او را بدلالت کردن بسوی او هر چند کشف حال یا دادن چیزی باشد از دو حق
و رضا **وهی و نهم** آنکه اگر ندارد و بحسب ظاهر حال خود ممکن است که بعد از زمانی حاجت او را بر آورد وعده نیکو باو
دهد و بیرحمی او را بر گرداند و این است مراد از معروف در آیه شریفه قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها
اذی یعنی سخن نیکو و آمرزش لغزشهای سائل بهتر است از صدقه که از پی آن آید آزار چنانچه تفسیر بعضی **وهی** مکارم الاخلاق
مرویست که مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی خواست پس حضرت فرمود چیزی نزد من نیست و لیکن و از من طلب کن آنرا
پس هرگاه که رسید با و امکنم بتو آنرا پس عمر گفت یا رسول الله خدا تو را تکلیف نکرده بآنچه قدرت نداری پس حضرت را ناخوش
آمد این سخن پس آن مرد گفت انفاق کن و مترس از صاحب عرش کم کردن پس حضرت تبسم کرد و شکفته شد سرور در رخسار مبارکش **وده**
چه از اخبار متعلق بوفات آنجناب مذکور است که در مرض وفات عباس را خواست و فرمود وصیت مرا قبول کن با اینکه ادا کنی
آنچه وعده دادم و وفا کنی قبول نکرد و گفت من عیال دارم و چنانکه بسته در تنگی مانند باد و دیعتی از عهده آنها بر نیایم پس حضرت امیر المؤمنین

عليه السلام از خلاف وعده ... و فرمود مشغول از وعده ... ودر کتاب قضاء الحقوق صوری از حضرت صادق ... روایتست که فرمود وعده

مؤمن اکر حسن است بدرستی که وعده او ایمان و وعده او مثل ایمان بدرستیکه ... ودر کتاب کشف الغمه روایت

کرده فرمود وعده مؤمن نذریست که کفاره ندارد **چهارم** دعا کردن در حق او دیگر از وعده نیز با حاجت باشد بلکه با وعده نیز مناسب است

چنانچه خداوند میفرماید **واما تعرضن عنهم ابتغاء رحمة من ربك ترجوها فقل لهم قولا ميسورا** حاصل ترجمه بنابر

بعضی از تفاسیر آنکه اکر اعراض کنی بجهة شرم بداشتن از خویشان و مساکین و رهگذران چون از تو سؤال کنند بجهة طلب کردن وسعت و

فضل از پروردگار خود که آن میتوانی برایشان بذل کنی پس بکوی برایشان قول نرمی و سخن سهل و آسانی در وقت حاجت که نشود مکر خواستن

از خداوند برای او بمقدار اندازه و قابلیت در رفع ضرورت و حاجت او و بعضی گفته‌اند که مراد از قول میسور وعده نیکو است بسائل و

بعضی گفته‌اند که مراد از قول میسور وعده نیکو است بسائل و بعضی گفته‌اند برگردانیدن برفق و ملایمت **و شیخ** طبرسی روایت کرده

که چون این آیه نازل شد حضرت بآن سائل میفرمود **يرزقنا الله واياكم من فضله** و بعضی گفته‌اند قول معروف دعا است در حق

سائل و چون از اهل عصمت علیهم السلام تفسیری بنظر نرسید کشف و توضیحی نشده و کلام کنجایش هر دو مطلب را دارد بلی مجدد در پس هر دو

شمول هر دو آیت هر دو مطلب یعنی وعده نیکو و دعا را بلکه برگردانیدن برفق و شفقت و مهربانی و موعظه و دلداری را بآن نحوی که با دل خوش

برگردد نه با خاطر شکسته **باب نوزدهم** در ذکر پاره از زمان و مکان که سبب برای زیاد شدن اجر و ثواب صدقه

و انفاق در آنها و سزاوار است اهتمام نمودن مردم تا مدن از فیوضات خاصه که برای منفقین در آنها مهیا نموده‌اند و با ترتیب آنها را

ذکر میکنیم با بعضی از اخبار متعلق بآنها چه استقصاء آن موجب تطویل و کلالت بی نهایت و ابتدا باید نمود بعرض ایام و تاج روزها

روز غدیر شیخ طوسی از فیاض ابن محمد روایت کرده که گفت در روز غدیر در مرو در خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم و آن

حضرت در آنروز مخصوصان خود را جمع کرده بود و ایشان را نگاه داشته بود برای افطار و بخانهای ایشان طعام و زر و خلعت فرستاد

حتی انگشتر و کفش و با ایشان خلعتهای فاخر شفقت فرمود و ملازمان و خدمتکاران خود را جامهای نو بسیار نفیس پوشانید و فضیلت

اینعید را برای مردم نقل میفرمود و از آنجمله فرمود که در بعضی سالهای خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام جمعه با غدیر جمع شد پس بعد از سه ساعت که

از روز گذشت حضرت بربالای منبر برآمد و خطبه طولانی خواند و فضائل اینروز را بیان فرمود و برای او نامهای بسیار ذکر نمود تا آنکه فرمود

بعد از انقضای این مجمع برگردید بخانهای خود و توسعه دهید بر عیال خود نیکی و احسان کنید برادران دینی خود و در خانهای خود برادران

مؤمن را جمع کنید و نیکوئی کنید با ایشان و یکدیگر را مبارکباد و تهنیت بگوئید و نیکی و احسان کردن در اینروز مال و عمر را دراز میکند و

مهربانی با یکدیگر کردن موجب مزید رحمت الهی است و تا توانید بخشش و احسان کنید بعیال و برادران مؤمن خود و هر که امید احسان

حق شما دارد در حق او تقصیر مکنید و ضعیفان و فقیران و غلامان و کنیزان را با خود برابر کنید بدرستیکه دادن یکدرهم در اینروز برابر است با

دویست هزار درهم و حقتعالی زیاده نیز عطا میکند تا آنکه فرمود و هر که در شب مؤمنی را افطار دهد چنان باشد که هزار هزار پیغمبر و صدیق و

شهید را افطار داده باشد پس چگونه باشد ثواب کسیکه متکفل باشد احوال چندین نفر از مؤمنین و مؤمنات را و هر که چنین کند من

ضامنم بر خداوند که امان یابد از کافر شدن و فقیر شدن و اگر بمیرد در آنشب یا در آنروز یا بعد از آن تا عید غدیر آینده بدون آنکه کبیره بجا

بیاورد جزای او بر خداست ... و هر که قرضی بکند در اینروز برای برادران خود من ضامنم بر خداوند که اگر او را زنده بدارد یا بمیراند آن قرض را

از او متحمل شود و از دوش او بردارد **و در کافی** از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود روزه عید غدیر برابر است

با روزه عمر دنیا تا اینکه فرمود هر که مؤمنی را افطار دهد ثواب کسی را دارد که ده فئام را طعام کند که هر فئام ...

[illegible] که در هر شب آیا [illegible] استغفار کنند و جست با خدایا عطا کن [illegible]

بر احسان کنید بر انهای مال **و در حدیث** [illegible] بروایت از جناب رضا علیه السلام فرمود که تصدق کند وقت افطار خود بر مسکینی

بیامرزد گناهان می آمرزد خداوند گناهان او را و مینویسد خداوند برای او ثواب آزاد کردن بنده از فرزندان اسماعیل **و در حدیث معتبر**

احمد بن محمد بن عیسی بروایت از جناب صادق علیه السلام که فرمود ماه رمضان ماه خداست زیاد کنید در او از تهلیل و تکبیر و تحمید و

تسبیح و آن بهار فقرا است و جز این نیست که قرار داده خدا [illegible] برای سیر شدن مساکین پس بکوشید [illegible] آنچه خدای انعام فرموده

بر شما عیالهای خود و همسایگان خود را و نیکو رعایت کنید همسایگی نعمتهای خدا [illegible] حق همسایگی نعمت که عطا و بخشش

او کنید و مواصلت کنید برادران خود را و طعام دهید فقرا و مساکین از برادران خود را پس بدرستیکه هر کس افطار دهد روزه

داری را پس برای اوست مثل اجر او بدون آنکه از اجر او چیزی کم شود **و سید** علی بن طاوس در کتاب مضمار روایت

کرده از آنجناب که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام چون ماه مبارک داخل میشد نمیزد بنده خود را و کنیز خود را و چون غلام و کنیز گناهی

میکردند بالبته آنجناب مینوشت در جائیکه فلان گناه کرده یا فلانه گناه کرده در فلان روز و او را عقاب نمیکرد بر آن گناه تا آنکه جمع

میشد بر ایشان گناهان بسیار تا آنکه شب آخر ماه مبارک رمضان میشد ایشان را میخواند و جمع میکرد در دور خود آنگاه ظاهر مینمود آن

دفتر را پس میفرمود ای فلان چنین و چنان کردی و من ترا ادب نکردم آیا بخاطر داری پس میگفت آری ای فرزند رسول خدا تا آنکه

چنین میکرد تا آخر ایشان آنگاه می ایستاد در وسط ایشان و میگفت با ایشان صداهای خود را بلند کنید و بگوئید ای علی بن الحسین

بدرستیکه پروردگار تو احصا کرده بر تو هر چه بجای آوردی چنانچه احصا کردی تو آنچه ما کردیم و در نزد او است کتابیکه شهادت

میدهد بر تو براستی که وانگذاشته کوچکی را و نه بزرگی را از آنچه کردی مگر آنکه احصا کرده و خواهی یافت آنچه را که کردی حاضر در نزد او

پس عفو کن و درگذر چنانچه امید داری از آن سلطان عفو را و چنانچه دوست داری که عفو کند آن پادشاه از تو پس عفو کن از ما که خواهی

یافت او را عفو کننده و مهربان بتو و آمرزنده مر ترا و ظلم نمیکند پروردگار تو احدی را همچنانکه در نزد تو نوشته ایست که شهادت

میدهد بر ما براستی و وانگذاشته کوچک و بزرگی را از آنچه کردیم مگر آنکه احصا نموده آنرا پس یاد آور ای علی بن الحسین خواری ایستادن

خود را در حضور پروردگار خود که حاکم عدل است و ظلم نمیکند مثقال حبه از خردل را و خواهند آورد روز قیامت و کفی بالله حسیبا

و شهیدا و خدای عز و جل خود کافی است در کشیدن حساب و گواهی دادن پس عفو کن و درگذر که عفو میکند از تو آن پادشاه

و درمیگذرد زیرا که میفرماید و لیعفوا و لیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم [illegible] عفو کنند و درگذرند آیا دوست نمی

دارید که بیامرزد خداوند مر شما را و حضرت ندا میکرد باین کلمات نفس خود را و ایشان را می آموخت و ایشان نیز ندا میکردند بآن

جناب و او میان ایشان ایستاده و میگریست و نوحه میکرد و میگفت پروردگارا تو ما را امر کردی که عفو کنیم از آنکه بما ظلم کرده پس عفو

کردیم بآنچنانکه بر ما ستم کردند چنانچه فرمودی پس عفو کن از ما که تو سزاوارتری از این کار از ما و از مأمورین [illegible]

[illegible] و میگفت [illegible] شما را عفو کردم آیا شما عفو کردید از من و از آنچه صادر شده از من [illegible] بالبته [illegible]

آقائی بد [illegible] آقای [illegible] سلطان جواد عادل [illegible] میگفتند که ما عفو کردیم از تو ای آقای ما و

تو بدی نکردی پس میفرمود بر ایشان که بگوئید بار خدایا عفو کن از علی بن الحسین چنانچه عفو کرده از ما و آزاد کن او را از آتش چنانچه

آزاد کرده ما را از بندگی پس می گفتند این را پس میفرمود اللهم آمین رب العالمین [illegible] پس بتحقیق که عفو کردم از شما

و آزاد کردم شما را با امید عفو [illegible]

ماه شعبان

[illegible] را از رسول الله [illegible] ایشانرا از آتش و دست مردم است [illegible] حال خود [illegible] آزاد [illegible]
شب ماه رمضان با این صفت و فکر و ذکر میخوردی برای خداوند است در هر شب از ماه رمضان در وقت افطار [illegible]
آزاد شده از آتش که همه مستحق دوزخ شده اند پس چون شب آخر ماه رمضان شود آزاد میکند در او مثل آنچه آزاد کرده در جمیع آن ماه
و بدرستیکه من میخواهم که ببیند خداوند مرا در حالتی که آزاد کرده ام در ملک خود در دار دنیا با میدآنکه آزاد کند مرا از آتش و هرگز
بخدمت وا نمیداشت خادمی را زیاده از یکسال هر بنده را که مالک میشد در اول سال و در وسط سال چون شب فطر میشد آزاد میکرد آنها
و بدل ایشان میگرفت در سال دوم آنگاه آزاد میکرد و همین نحو کارش چنین بود تا ملحق شد بخدای تعالی و گاه بود که میخرید سیاهها را
و حاجتی بآنها نداشت و می آورد ایشانرا بعرفات پس می بست با ایشان گشادگیها در فضاء و سوراخهای چادرها پس چون شب حرکت
میکرد از آنجا آزاد میکرد ایشانرا و امر میکرد برای آنها جایزه ها از مال خود **ماه شریف شعبان** شیخ علی بن طاوس
در کتاب اقبال از زاوه در قی روایت کرده که گفت پرسیدم از جناب صادق علیه السلام که چیست ثواب کسیکه روزه بگیرد یکروز
از شعبانرا فرمود بهشت والله گفتم چیست بهترین عملی که بجا آورده میشود در او فرمود صدقه و استغفار و هر که تصدق کند بصدقه در شعبان
تربیت میکند آنرا خدا چنانچه تربیت میکند یکی از شما کره شتر خود را تا آنکه می آورند آنرا روز قیامت و حال آنکه گردیده باشد کوه احد و در
عیون مرویست از جناب رضا علیه السلام که فرمود هر که تصدق دهد در ماه شعبان بصدقه هر چند بنیم خرمائی باشد حرام میکند خدا بدن او
را از آتش و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که گذشت امیر المؤمنین علیه السلام بر قومی از مخلوط شده مسلمین که بودند
در ایشان مهاجری و انصاری و ایشان نشسته بودند در مسجدی در روز اول شعبان و دید ایشانرا که فرو رفته اند در امر قدر و غیر آن
از آنچه اختلاف کردند در آن مردم و بلند شده آواز ایشان و سخت شده لجاجت و جدال ایشان پس ایستاد نزد ایشان و سلام کرد بر ایشان
پس جواب دادند و برای آنجناب مجلس خود را وسعت دادند و برخاستند و خواهش کردند نشستن او را در نزد ایشان پس اعتنائی بکرد به
ایشان و فرمود و ندا کرد ایشانرا که ای گروه سخن گوی در آنچه نفعی نمیرساند بایشان آیا ندانستید که برای خدای تعالی است بندگانیکه
ساکت کرده خوف ایشانرا خوف بدون آنکه عاجز باشند از گفتن یا لال باشند و بدرستیکه ایشانند فصیحان عاقلان باخردان و دانایان
بخداوند و روزهای خدا یعنی روز نعمت و نقمت و روز جزا و روز عقوبت و روز امتحان یا روز دنیا و روز رجعت و روز آخرت
و لیکن ایشان هرگاه بخاطر آرند عظمت خداوند را شکسته میشود زبانهای ایشان و کنده میشود دلهای ایشان و میرود عقلهای ایشان و حیرت میکند
خردهای ایشان بجهت اعزاز و اعظام و اجلال خداوند پس هرگاه بخود آمدند از این حالت در دنیا آورند بسوی خدا بکردارهای پاکیزه میشمرند
نفسهای خود را با ستمکاران و خطاکاران و حال آنکه ایشان منزهند از تقصیر و تفریط مگر آنکه ایشان راضی نمیشوند برای خدا بکردار اندک
و بسیار نمی شمرند برای او عمل زیاد را و پیوسته مشغولند باعمال پس ایشان چنانند که هر وقت نظر کنی بایشان ایشانرا بیابی از عبادت ترسان
و هراسان در بیم و اضطرابند پس کجایید شما از ایشان ای گروه تازه کارها آیا ندانستید که داناترین مردم بضرر ساکت ترین ایشانند از آن
و اینکه جاهلترین مردم بضرر سخن گوترین ایشانند در او ای گروه تازه کارها امروز غره شعبان کریم است نامیده است او را پروردگار ما
شعبان بجهت پراکنده شدن خیرات [illegible] که باز کرده پروردگار [illegible] درهای [illegible]
[illegible] و کارهای آسانی پس بجز بیاورید آنرا و جلوه داده [illegible] شبهای [illegible] خود را
و طغیان و [illegible] شبهای [illegible] میکرد [illegible] خیرات [illegible] است
خیرات او نمازاست و روزه و زکوة و امر بمعروف و نهی از منکر و بر والدین و خویشان و همسایگان و اصلاح ذات البین و صدقه

از خود دعا کنی برخود و گفت حبه حبه چونکه بر او اشتنند از قضا یعنی از قضا و قدر و چیز که نهی کرده شده باید از خود و تفتیش در آن
از کشف سرهای خدا که هر که تفتیش کند از آنها از تباه شده کان است آگاه باشید در شک که اگر شما واقف شوید بر آنچه منع فرموده پروردگار
عز و جل برای مطیعین از بندگان خود او مرد می بر کسی باز خواهید داشت خود را از آنچه در او هستید و شروع خواهید کرد در آنچه امر کرده شد
شمار آن گفتند یا امیرالمؤمنین و چیست آنکه آنرا خدا و بندها فرموده و ذلیل کرده برای مطیعین خود پس امیرالمؤمنین ع فرمود آگاه باشید
که خبر دهیم شما را اگر با آنچه شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله بتحقیق که فرستاد رسول خدا روزی لشکری بجانب قومی از عجت و لان
کفار پس خبر ایشان طول کشید و قلب آنجناب متعلق شد بایشان و فرمود کاش کسی عارف بود باخبار ایشان و خبر میداد ما را باحوال ایشان
در این گفتگو بودند که ناگاه بشیری آمد که ایشان ظفر یافتند بر دشمنان خود و مستولی شدند بر ایشان و گردانیدند آنها را یا بین کشته و زخم
دار و اسیر و غارت کردند اموال ایشان را و اسیر نمودند اطفال و عیال ایشان را پس چون لشکر نزدیک مدینه رسیدند بیرون رفت
بسوی ایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحابش برای استقبال پس چون ملاقات نمود ایشان را و رئیس ایشان زید بن حارثه بود و کرد آن
جناب او را بر آنها امیر کرده بود چون حضرت را دید از ناقه فرود آمد و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بوسید پاهای آنجناب و
دستهای آنجناب را پس حضرت او را گرفت و سرش را بوسید آنگاه از ناقه فرود آمد عبدالله بن رواحه و بوسید دست و پای آنحضرت را
و حضرت او را در بغل گرفت آنگاه فرود آمدند سایر لشکریان و ایستادند و صلوات بر آنجناب فرستادند و حضرت رد خیر نمود بر ایشان
آنگاه فرمود خبر دهید مرا بقصه خود و حالتان با دشمنان و با اسیران آن قوم و اولاد ایشان و عیال و اموال ایشان از طلا و نقره و متاع
امتعه مقدار فراوانی پس گفتند یا رسول الله اگر میدانستی چگونه بود حال ما هر آینه بزرگ میشد تعجب تو پس حضرت فرمود من نمیدانستم
تا آنکه آگاه کرد مرا آن جبرئیل الان و نبودم که بدانم چیزی از کتاب خدا و دین او را نیز تا اینکه بیاموزد مرا با آن پروردگار من خدای
بزرگ بفرماید وكذلك اوحينا اليك روحا من امرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان الى قوله صراط مستقيم
و لیکن خبر دهید با من برادران مؤمنین خود را تا من تصدیق کنم شما را پس بتحقیق که خبر داد مرا جبرئیل بصدق شما پس گفتند یا رسول الله
چون ما نزدیک دشمن شدیم جاسوسی برای خود فرستادیم که مطلع شود بر حال آل ایشان و عدد شان پس برگشت بسوی ما و خبر داد
ما را که ایشان هزار نفرند و ما دو هزار نفر بودیم و ناگاه آن قوم بیرون آمدند تا پشت بلد خود بقدر هزار نفر و سه هزار نفر را در بلد گذاشتند که
با گو چنین اظهار بکنند که ما هزار نفریم و جاسوس ما خبر داد که ایشان در میان خود میگفتند ما هزار نفریم و ایشان دو هزار نفر و ما طاقت نداریم
رو برو جنگ کردن را و نیست چاره برای ما جز انداختن یکدیگر را در بلد تا سینهای ایشان به تنگ آید از منزلهای ما پس منصرف
شوند از ما پس ما باین سبب جرئت کردیم بر ایشان و حمله آوردیم بر آنها پس داخل بلد خود شدند و در آنرا بر روی ما بستند پس نشستیم
در جای ایشان چون شب در آمد برای ایشان نیم شب رسیدیم باز کردند در بلد خود را و ما غافل و خوابیده بودیم بیدار نبود در ما مگر چهار
نفر زید بن حارثه در جانبی از اطراف لشکر ما که نماز میکرد و قرآن میخواند و عبدالله بن رواحه در جانبی دیگر نماز میکرد و قرآن میخواند
و قتادة بن النعمان در جانب دیگر نماز میکرد و قرآن میخواند و قیس بن عاصم در جانب دیگر نماز میکرد و قرآن میخواند پس بیرون
آمدند در شب تاریکی که سخت ظلمانی بود و ما را تیرباران کردند و این در بلد ایشان بود که آگاه بودند براهها و مواضع آن و ما
نادان پس بخود گفتیم که بسختی افتادیم و هلاک شدیم این شب تاریک قدرت نداریم که بپرهیزیم از تیرها زیرا که نمی بینیم آنها را
در این حال بودیم که ناگاه دیدیم روشنائی بیرون آمد از دهان قیس بن عاصم منقری مانند آتش که شعله ور آمده و روشنائی بیرون آمد از دهان
قتاده مانند روشنائی زهره و مشتری و روشنائی بیرون آمد از دهان عبدالله بن رواحه مثل روشنائی ماه در شب تاریک و نوری

رسول خدا از دهان زید بن حارثه روشن‌تر از آفتاب طالع شده و این نورها روشن گردند فلکها و ما را تا اینکه پوشیده شدند
بود از نصف النهار و دشمنان ما در تاریکی سختی بودند پس ما میدیدیم ایشان را و ایشان نمیدیدند ما را و ایشان را پراکنده نمودیم و
احاطه نمودیم بر ایشان و میدیدیم ایشان را و ایشان نمیدیدند ما را بیننده و آنها کور بودند پس شمشیر بر آنها نهادیم پس گردیدند بعضی
کشته و زخم دار و اسیر و داخل شدیم در بلد ایشان پس فرو گرفتیم اولاد و عیال و زنها را ایشان عیال و ذریات ایشان و اثاث
اموال ایشان و ندیدیم یا رسول الله عجب‌تر از این نورها و نگاهی این گروه که گردانید تاریکی شب را بر دشمنان ما تا اینکه قادر شدیم بر
ایشان پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود با ایشان بگوئید الحمد لله رب العالمین بر آنچه فضیلت داده ایشان را و او را با ماها
و تحقیق که گذشت از ایشان ماه حرام یعنی رجب و این نورها بجهة اعمال این برادران شماست در غره ماه شعبان که پیشی داده با ایشان
در شب خود پیش از آنکه صادر شود از ایشان آن اعمال پس گفتند یا رسول الله چیست آن اعمال که ما هم برو برده شویم بر آن فرمود اما
قیس بن منقری پس او امری کرد بمعروف در غره شعبان و نهی کرد از منکری و دلالت کرد بر خیری پس از این جهة پیش داده شده برای
این نور در شب آن روز او در وقت خواندن قرآن و اما قتادة بن نعمان پس ادا کرد دینی را که بر او بود در غره روز شعبان پس با این سبب
پیشی داد با او آن نور را در شب آن روز و اما عبد الله بن رواحه پس او نیکوکار بود بوالدین خود و غنیمت او در این شب زیاد شده بود
پس چون چنین شد پدرش گفت با وی من و مادرت ترا دوست میداریم و این زن تو فلانه ما را آزار میرساند و رنج میدهد ما را ما ایمن نیستیم
که تو شهید شوی در این جنگها پس مداخله کند با ما این زن در اموال تو و زیاد شود بر ما ستم و رنج او پس عبد الله گفت من مطلع نبودم
بر ستم او بر شما و ناخوش داشتن شما او را و اگر میدانستم ایذا هر آئینه جدا میکردم او را از خود و لیکن الآن او را از خود جدا کردم تا اینکه در
امان باشید از آنچه از آن میترسید و من دوست نداشتم که شما کاره باشید پس این سبب شد که بلطف داد با او نوری را که دیدید و
اما زید بن حارثه که بیرون می آمد از دهان او نوری که روشن‌تر بود از آفتاب طالع شده و او سید آن قوم است و افضل ایشان پس به
تحقیق که خداوند میدانست که چه از او سر میزند پس اختیار فرمود او را و فضیلت داد او را از روی دانستن بانچه از او میشود
او در آن روزیکه در پیش این شب بود که در او ظفر یافتید بسبب آن آفتاب طالع شده از دهان او مردی از منافقین عسکر او اراده کرد
بدی میان او و میان علی بن ابیطالب علیه السلام و افسادی میان این دو پس با او گفت به به صحیح کردی که نظیر نداری در اهل بیت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و اصحاب او و اینست رنج و مشقت تو و این چیز که مشاهده نمودیم نور تو است پس زید با او گفت ای بنده خدا بترس از خدا
و افراط نکن در گفتار و بالا مبر مرا زیاده از قدرم پس بدرستیکه تو بسبب این گفتن مخالفی و بجهت او کافری و اگر قبول کنم گفتار ترا من
نیز چنین میشوم ای بنده خدا آیا خبر ندهم ترا بانچه بود در اول اسلام بعد از او تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل مدینه شد و فاطمه
علیها السلام را تزویج نمود و متولد شد برای او حسن و حسین علیهما السلام گفت آری گفت چونکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بغایت دوست
میداشت تا آنکه مرا به پسری خواند پس مرا می گفتند زید پسر محمد صلی الله علیه و آله تا آنکه متولد شد برای علی حسن و حسین علیهما السلام پس
کراهت داشتم این خواندن را بملاحظه آن دو بزرگوار و گفتم با آنکه میخوانند مرا دوست دارم که بخوانی مرا زید مولی رسول خدا صلی الله علیه و آله
زیرا که کراهت داشتم که شبیه شوم حسن و حسین علیهما السلام را پس همیشه چنین بود تا آنکه خداوند تصدیق کرد ظن مرا و فرستاد بر پیغمبر
صلی الله علیه و آله که خدای قرار نداده برای مردی دو دل در باطن او یعنی دلیکه دوست دارد محمد صلی الله علیه و آله و آل او را علیهم السلام
و تعظیم کند ایشان را و دلیکه تعظیم کند غیر ایشان را مثل تعظیم کردن ایشان یا دلیکه دوست داشته باشد با دشمنان ایشان بلکه کسیکه دوست
دارد دشمنان ایشان را پس بغض دارد مر ایشان را و دوست ندارد مر ایشان را آنگاه فرمود و ما جعل ازواجکم اللائی

[illegible] اعمالکم [illegible] که ظاهر کرد [illegible] ایشان [illegible] شما [illegible] ما جعل [illegible]

پسر خواندهای شما را پسران شما آنجا که فرمود و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی حسن و حسین علیهما السلام

سزاوارترند بپسری رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتاب خدا و فرض او از مؤمنین و مهاجرین مگر آنکه بموالیان خود نیکی و احسان کنید که

رسید بحق ولاد و کان ذلک فی الکتاب مسطورا پس ترک کردند آنرا و میگفتند زید برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس همچنین

مردم حسین را میگفتند و من کراهت داشتم آنرا تا آنکه ترک کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله برادر میان خود و علی بن ابی طالب علیه السلام

آنگاه زید گفت ای بنده خدا بدرستیکه زید مولای علی بن ابیطالب است چنانچه او مولای رسول خداست پس مگردان او را نظیر آنجناب

بلند مگردان او را فوق مرتبه اش پس بشوی چون نصاری چون بلند کردند عیسی را فوق مرتبه او پس کافر شدند بخداوند عظیم رسول خدا

صلی الله علیه و آله فرمود پس از این جهة فضلیت داد زید را بآنچه دید و شرافت داد او را بآنچه مشاهده کرد بحق آنکه مبعوث کرد مرا

براستی به پیغمبری بدرستیکه آنچه خداوند مهیا کرده آنرا برای زید در آخرت هر آینه کوچک است در جنب او آنچه دید در دنیا از نور او

بدرستیکه می آید او در روز قیامت و نور او سیر میکند مثل او پیش سر او و طرف راست او و طرف چپ او و بالای او و زیر او

از هر جانبی مسافت هزار سال آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آیا خبر ندهم شما را در هر کمی که روی داده بشیطان و برادرانش و عساکرش

سخت تر از آنچه واقع شد در این دشمنان شما گفتند آری یا رسول الله فرمود قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری برانگیخت که چون روز اول

شعبان میشود پراکنده میکنند ابلیس لشکر خود را در اطراف زمین و آفاق آن و میگوید بایشان که سعی کنید در کشیدن بعضی از بندگان خدا بسوی

خود در این روز و بدرستیکه خدای عز و جل پراکنده میکند ملائکه را در اطراف زمین و آفاق او و بایشان میفرماید براستی نگاهدارید بندگان

مرا و ارشاد کنید ایشان را پس همه ایشان نیکبخت میشوند بسبب شما مگر آنکه امتناع و سرکشی کند پس بدرستیکه او از حد گذشته میگردد در حزب

ابلیس و جنود او بدرستیکه خداوند عز و جل چون روز اول شعبان میشود امر میکند بدرهای بهشت پس باز میشود و امر میکند درخت طوبی را

پس نزدیک میکند شاخهای خود را باین دنیا آنگاه ندا میکند منادی پروردگار ما عز و جل ای بندگان خدا این شاخهای درخت طوبی است

پس درآویزید باو که بلند کند شما را بسوی بهشت و این شاخهای درخت زقوم است پس بترسید از او که نبرد شما را بسوی دوزخ رسول خدا

صلی الله علیه و آله فرمود قسم بآنکه مرا براستی برسالت مبعوث نموده که هر که فرا گیرد دری از خیر و نیکی را در این روز پس بتحقیق که درآویخته بشاخه

از شاخهای درخت طوبی پس او کشاننده است او را بسوی بهشت و هر که فرا گیرد دری از شر را در امروز پس بتحقیق که درآویخته بشاخه از

شاخهای درخت زقوم پس آن کشاننده است او را بسوی آتش آنگاه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله پس هر کس که نماز مستحبی کند امروز

برای خدا پس درآویخته بشاخه از آن و هر که روزه بگیرد در امروز پس بتحقیق که درآویخته بشاخه از آن و هر که صلح دهد میان زن و شوهر یا پدر

و فرزند یا خویش یا خویشاوند یا همسایه با همسایه یا مرد و زن بیگانه پس بتحقیق که درآویخته از آن بشاخه و کسیکه تخفیف دهد بر پریشانی

از قرض که از او دارد یا کم کند از آن پس بتحقیق که درآویخته از آن بشاخه و کسیکه نظر کند در حساب خود پس ببیند قرضی کهنه را که صاحبش از آن

مأیوس شده پس ادا کند آنرا پس بتحقیق که درآویخته بشاخه از آن و کسیکه کفالت کند یتیمی را پس بتحقیق که درآویخته از آن بشاخه و کسیکه باز دارد

سفیهی را از عرض مؤمنی پس بتحقیق که درآویخته از آن بشاخه و کسیکه بخواند قرآن یا چیزی از آنرا پس بتحقیق که درآویخته از آن بشاخه و کسیکه بنشیند

[illegible] پس بتحقیق که درآویخته از آن بشاخه و کسیکه عیادت کند مریضی را پس بتحقیق که درآویخته از آن بشاخه

و کسیکه نیکی کند بپدر و مادر خود یا یکی از آنها پس بتحقیق که درآویخته از آن بشاخه و کسیکه پیش از این در غضب آورده بود ایشان را

[illegible] پس بتحقیق که درآویخته از آن بشاخه و هر که تشییع کند جنازه را پس بتحقیق که درآویخته از آن بشاخه و

کسی که تسلی دهد در آن مصیبت زده را پس تحقیق که در آویخته از آن شاخه و هم چنین کسیکه جامه‌ای [illegible] برهنه را
تحقیق که در آویخته از آن بشاخه آنگاه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری مبعوث فرموده که هر کسیکه دیگری
وری از شر و گناه را در این روز پس تحقیق که در آویخته بشاخه از شاخهای درخت زقوم پس او کشاننده است او را بسوی آتش آنگاه فرمود
قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری فرستاده که هر کس تقصیر کند در این روز نماز واجبی خود را و ضایع کند او را پس تحقیق که در آویخته از آن
بشاخه و هر کسیکه بیاید در نزد او فقیری ضعیف که میداند بدی حال او را و او قادر است بر تغییر حالش بدون آنکه ضرری باو برسد و
کسی هم نیست که از او نیابت کند و بنشیند بجای او پس واگذارد او را که ضایع شود و هلاک گردد و دست او را نگیرد پس تحقیق که در آویخته
بشاخه از آن و کسیکه عذر خواهی کند از او بدکاری پس نپذیرد عذر او را آنگاه عقوبت کند او را بقدر بدی او بلکه بیفزاید بر آن پس تحقیق
که در آویخته از آن بشاخه از آن و کسیکه جدائی اندازد میان شوهر و زنش یا پدر و فرزندش یا برادر و برادرش یا خویشی با خویشش یا
میان دو همسایه یا میان دو رفیق یا دو خواهر پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه سخت بگیرد بر تنگدستی در حالی که میداند تنگی
او را پس بیفزاید بر غیظ او و بلای او پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه بر او دینی باشد پس منکر شود او را بر صاحبش و تعدی کند بر او
تا آنکه باطل کند دین او را پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه جفا کند یتیمی را و آزار رساند او را و مال او را تباه کند پس تحقیق که
در آویخته بشاخه از او و کسیکه داخل شود در عرض برادر مؤمن خود و وادارد مردم را بر آن پس تحقیق که در آویخته بشاخه از او و کسیکه آوازه
خوانی کند بغنی از خوانندگی که برانگیزاند در آن خواندن بر معاصی پس تحقیق که در آویخته بشاخه از او و کسیکه بنشیند کارهای قبیح خود را از
جنگها و انواع ستم خود را بر بندگان خدا و افتخار کند بر آن پس تحقیق که در آویخته بشاخه از آن و کسیکه همسایه اش مریض شده پس او را عیادت
نکرد محض استخفاف بشأن او پس تحقیق که در آویخته بشاخه از آن و کسیکه همسایه اش مرد پس مشایعت نکرد جنازه او را بجهة خوار بودن او
در نظرش پس تحقیق که در آویخته بشاخه از آن و کسیکه اعراض کند از مصیبت زده و جفا کند او را محض حقارت و کوچکی او در نزد خودش پس
تحقیق که در آویخته بشاخه از آن و کسیکه عاق کند پدر و مادر خود یا یکی از آن دو را پس تحقیق که در آویخته بشاخه از آن و کسیکه عاق کرده
بوده و خوشنود نکرد ایشان را هرگز در حال آنکه قدرت دارد بر آن پس تحقیق که در آویخته بشاخه از آن و هم چنین هر کس بکند کاری از
سایر اقسام شر را پس تحقیق که در آویخته بشاخه از آن و قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری فرستاده که در آویختگان بشاخهای درخت طوبی
بلند میکند ایشان را آن شاخها بسوی بهشت آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر خود را بجانب آسمان انداخت اندکی و بخندید و مسرور
بود آنگاه نظر مبارک را بزیر انداخت بسوی زمین پس پیشانی مبارک را در هم کشید و روی مبارکش ترش شد آنگاه رو کرد با صحابش
و فرمود قسم بآنکه فرستاده محمد را براستی به پیغمبری که دیدم تحقیق درخت طوبی را که بلند میشد و بلند میکرد آنان که بآن در آویخته بودند بسوی
بهشت و دیدم بعضی از ایشان را که در آویخته بود بیک شاخ از آن و بعضی در آویخته بودند بدو شاخه از آن یا بچند شاخه بر حسب خیر
کردنشان ایشان در طاعت پس بدرستیکه هر آینه می بینم زید بن حارثه را که در آویخته به بیشتر شاخهای آن پس آن شاخها بلند میکند
او را با علی علیین بهشت پس از این جهة خندیدم و خوشحال شدم پس نگاه کردم بسوی زمین پس قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری
فرستاده که دیدم درخت زقوم را که پائین میرفت شاخهای او و پائین میبرد در آویختگان بآن را بسوی دوزخ و دیدم پاره
از ایشان را بیک شاخه و دیدم پاره از ایشان را که در آویخته بدو شاخه یا بچند شاخه بر حسب [illegible] و [illegible] دیدم که
هر آینه می بینم بعضی از منافقین را که در آویخته به بیشتر شاخهای او و آنها فرو میبرد او را باسفل درکات او پس از این جهة روی
خود را ترش کردم و پیشانی را در هم کشیدم آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله معاودت فرمود و نظر خود را بسوی آسمان پس

پس نظر فرمود بسوی آن داو خندید آنگاه نظر خود را بر انداخت بجانب زمین و در دلیل [illegible]
پس رو کرد با صحاب خود و فرمود ای بندگان خدا آگاه باشید که اگر جهنید انجه را می دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله
هر آینه در احوال خود را نشسته خواهید کرد اینند برای خدا در روزها جگرهای خود را و گرسنه خواهید داشت شکمهای خود را
هر آینه بیدار خواهید بود در شبهای خود و در بیابان ... خواهید انداخت قدمهای خود را و بدنهای خود را
هر آینه بیرون خواهید کرد برای صدقه اموال خود را در معرض تلف خواهید در آورد در جهاد جانهای خود را عرض کردند که
این جهت یا رسول الله فدای تو باد پدرها و مادران و پسران و دختران و خویشان و عیال ما یا رسول خدا صلی الله علیه
فرمود قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری فرستاده که تحقیق که دیدم این شاخهای از درخت طوبی را که برگشت بسوی بهشت
پس ندا کرد منادی پروردگار ما که ای ملائکه من نظر کنید بهر کسی که در آویخته بشاخه از شاخهای طوبی در این روز
پس نظر کنید بسوی مقدار رسانیدن این شاخه پس عطا کنید او را از جمیع اطراف مثل مساحتها و قصرها و خانها و حوریان پس
ادند ایشان این عطا شد بپاره از ایشان مسافت هزار سال از هر جانب و داده شد بپاره از ایشان ضعف آن و داده
شد به بعضی از ایشان سه مقابل و چهار مقابل آن و بیشتر از آن بر حسب قوت ایمان ایشان و بزرگی اعمال ایشان و تحقیق که دیدم صاحب
شما زید بن حارثه را که داده شد هزار ضعف آنچه داده شد بجمیع ایشان بر حسب قدر فضیلت او بر ایشان از قوت ایمان و بزرگی اعمال
پس از این جهت خندیدم و خورسند شدم و تحقیق که دیدم این شاخهای درخت زقوم را که برگشت بسوی جهنم پس ندا کرد منادی پروردگار
آخرت او را که ای ملائکه من نظر کنید کسیرا که در آویخته بشاخه از شاخهای درخت زقوم در این روز پس نظر کنید بسوی فعلهای رسیدن حرارت
این شاخه و تاریکی او پس بسازید برای او نشیمن گاه از آتش از هر طرف مثل مسافتها و قصرهای آتش و نقبها و غارها و مارها و عقربها و زنجیرها
و غلها و قیدها و بندهای آتشین که عذاب کنند او را با آنها پس آماده شده برای پاره از آنها مسافت یکسال یا دو سال یا صد سال یا بیشتر
بر حسب اندازه ضعف ایمان و بدی کردار ایشان و تحقیق که دیدم برای بعضی منافقین هزار ضعف آنچه بتمام ایشان داده اند باندازه کفر و شر پس از
این جهت عبوس کردم و روی خود در هم کشیدم آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر کرد بسوی اطراف زمین و آفاق او پس گاهی تعجب میکرد و
گاهی آرامی میشد آنگاه رو کرد باصحاب خود پس فرمود خوشا برای اطاعت کنندگان که چگونه اکرام میکند ایشانرا خدا و بنده ملائکه و وای
برای عاصیین که چگونه مخذول کرده و واگذاشته بشیاطین خود شان و قسم بآنکه مرا فرستاده براستی برای پیغمبری بدرستیکه می بینم آن بختان
شاخهای درخت طوبی را که چگونه توجه کرده بسوی ایشان شیاطین که ایشانرا اغوا کنند پس حمله کرده بر ایشان ملائکه میکشند ایشانرا و مجروح
مینمایند و دور میکنند از ایشان و ندا میکند ایشانرا منادی پروردگار ما که ای ملائکه من نظر نمائید بسوی هر ملکی که در زمین هستند تا قفسهای بسیل
ببینم این شاخه که در آویخته با واحدی پس مقاتله کنید با شیاطین از جانب این مؤمن و دور کنید آنها را از او پس بدرستیکه
می بینیم بعضی از ایشانرا که آمده اند نزد او ملائکه ئی که یاری کنند او را بر شیاطین و دفع کنند از او سرکشانرا ماهان
پس تعظیم نمائید این روز را از شعبان پس از تعظیم نمودن شما هر ماه شعبانرا پس چه بسیارند از نیک بختان در او و چه بسیار است از
بدبخت شده در او تا اینکه بوده باشید از نیک بختان در او و نباشید از اشقیاء در او

ماه رجب

شیخ صدوق در کتاب فضایل الاشهر الثلثه و غیره روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود کسیکه تصدق کند بصدقه در رجب برای
طلب خشنودی و رضای خدا کرامت کند او را خدا در روز قیامت در بهشت از ثواب چیزی را که چشمی ندیده و گوشی نشنیده
و خطور ننموده بر قلب هیچ بشری کربلا در راه زیارت حضرت ابی عبدالله علیه السلام و آنچه صرف شود در آن برای خود یا غیر

در کامل الزیاره از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت گفتم بجناب صادق علیه السلام که فدای تو شوم پدرت میفرمود که در حج ثواب
میشود برای حاجی هر درهمی که خرج میکند هزار پس چه ثواب است برای کسیکه خرج میکند در زیارت بسوی پدر بزرگوارت حسین علیه السلام فرمود ای پسر سنان ثواب
میشود برای او بیک درهم هزار و هزار تا آنکه شمرد ده مرتبه و بلند میکند برای او از درجات مثل آن و خوشنودی خداوند بهتر است برای او و دعای محمد
صلی الله علیه وآله و دعای علی علیه السلام بهتر است برای او و ایضا از هشام بن سالم روایت کرده که گفت عرض کردم بخدمت آنجناب که چه ثواب
است برای انفاق کننده در وقت بیرون رفتن بسوی آنحضرت و انفاق کننده در نزد او فرمود در هر یک درهم هزار درهم و ایضا از آنجناب روایت
کرده که فرمود خداوند عطا میفرماید بزائر آنحضرت بهر درهمی که خرج کرده از ده هزار شهر که برای او ثابت در کتاب محفوظ و ایضا از آنجناب روایت
کرده که فرمود و فرا رسیده خداوند برای او بهر درهمی ده هزار درهم و بدرستیکه خداوند ذخیره میشود این برای او پس چون محشور شود میگوید خداوند
که برای تو است ده هزار درهم و بدرستیکه خداوند ذخیره کرد آنرا برای تو در نزد خود و بسندهای معتبر روایت کرده از معویة بن وهب که او
شنید که حضرت صادق علیه السلام در سجده دعا میکرد برای زوار ابی عبدالله علیه السلام که مالهای خود را خرج می کنند و بدنهای خود را
بزحمت می اندازند بدعائیکه معویه را بشگفت آورد و عرض کرد فدایت شوم اگر آنچه شنیدم از تو برای کسی بود که نمیشناخت خدا را هر آینه گمان دارم
که آتش نچشد چیزی از او را و در مزار اخبار زیارت بر این مضمون بسیار است و فرمودند هر آنکه دیگر را بفرستد بجود بزرد و عطا میکند خداوند بازاء
هر درهمیکه انفاق کرده باشد کوه احد از حسنات و چندین برابر عوض با میدهد و بر میگرداند او را و بلاهای آنها که نازل شده پس دفع میکند و
مال او را حفظ میکند **مکه معظمه** در راه بسوی آن بجهت ادای مناسک حج در کامل الزیاره مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود
که حرم خداست و حرم رسول او و حرم علی علیه الصلوة والسلام نماز در آن بصد هزار نماز و درهم در آن بصد هزار درهم و ایضا
از ابو بصیر روایت کرده که گفت شنیدم از آنجناب که فرمود یکدرهم در حج بهتر است از دو هزار هزار درهم در غیر آن از راه خدا و ایضا
از آنجناب روایت کرده بعلی بن ابی حمزه فرمود یکدرهم که از آن خرج کنی در حج بهتر است از بیست هزار درهم که صرف کنی از او در حق
از آنجناب روایت کرده که فرمود کسیکه انفاق کند درهمی در حج بهتر است برای او از صد هزار درهم و ایضا روایت کرده که فرمود یکدرهم
در حج بهتر است از دو هزار هزار درهم در سوای آن از سبیل الله و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود هیچ نفقه
محبوبتر نزد خداوند از نفقه که میانه روی باشد و دشمن دارد اسراف را مگر در حج و عمره و ایضا از آنحضرت روایت کرده که فرمود هر که بیرون
رود برای حج یا عمره پس برای او است بهر گامی تا برگردد صد هزار هزار حسنه و محو میشود از او هزار هزار سیئه و بلند میشود برای او هزار هزار درجه
و برای او است نزد خداوند بهر درهمی هزار هزار درهم و بهر دیناری هزار هزار دینار و بهر حسنه که بجای آورد در آنجا هزار هزار حسنه تا برگردد
تحفه عائد که چون در سیر بسوی مکه معظمه برای ادای مناسک و اعمال عمره و حج تعظیم است از اعظم شعائر اسلام که از آن تمیز
تمام پیدا است از سایر فرق و ملل باطله و ترویج دین است از سیره و آثار انبیاء گذشته که هر یک از ایشان بظاهر باقی مانده و
و ابتلاء است بمعاشرت با اصناف خلق از عالم و جاهل و ضعیف و فقیر و عاجز و مریض و میت و با اصناف حیوان از مرکوب و غیره که هر یک
حسب شرعی چنانکه گذشت مورد اند برای انفاق و صدقه از خلق و علم و مال و جوارح و عفو و صفح و غیر آن ناچار را اهتمام بتحصیل این سفر
زیاده بر استطاعت ظاهره که شرط وجوبست بایست شود تا بر رحج این سفر و از آن عمل غیر مشابهات غیر مستحب بدست تهی
بقلب حاجی بر نگردد بلکه بتحصیل آن استعداد و بساطتی که بر و بال افزوده از تعب محنت دل و غیره و بجای خود بر گشته و در خصال
و غیره مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود اعتنائی نیست باکه قصد این بیت کرده و در وی سه خصلت نباشد ورعیکه
او را منع کند از معاصی خداوند و حلمیکه مالک شود بان غضب خود را و نیکو مرافقت کردن با کسیکه با او مصاحبت میکند و آنچه گفتیم

[illegible] طیبه [illegible] [illegible]

[illegible] رسول [illegible] [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] والحمد لله [illegible] حاصل

[illegible] معرفت [illegible] دانش [illegible] جوامع [illegible] مجاورت [illegible]

ره حق در دو جهان [illegible] عالم و جاهل [illegible] طریقه [illegible]

وختم شد [illegible] اللهم اجعل لنا [illegible] حسناتنا ولا تجعل اعمالنا علینا حسرات

بحمد الله الکریم

ولطفه العمیم که با وفور اشغال و اشتغال

بال و دل [illegible] و غمی در دل

[illegible] چه [illegible]

وکدایین [illegible] که هرچه پریشان سازدش مجموع تر گردد و چندانکه

پنهان دارمش پیداتر شود　　آتش اندر سینه چون پنهان شود

هرچه افزون بپوشیش افزون شود　　ظلمت شب کی تواند ستر نور

هم نزدیک است پیدا هم ز دور　　در هجوم همّ و تجرع سموم از عامی و نامی

آشنا و بیگانه [illegible] مشرک و موحد [illegible] کافر و مؤمن و فاسق و صالح و طالح و شقی و سعید و موافق و منافق

[illegible] دار السلطنه اصفهان بتوفیق ایزد منان و تائید رسول

[illegible] این کتاب مستطاب کلم طیبه را بزینت طبع محلی داشتم [illegible] از

الطاف [illegible] که از این کتاب با صواب مستفیض بهره مند

شوند این حقیر را بدعای خیر یاد و شاد نمایند که اهم مهمات

[illegible] است والسلام علی من اتبع الهدی [illegible]

[illegible]

[illegible]

الحاج [illegible]

[illegible]

وکتب بیمناه الداثرة [illegible] ابن محمد تقی النوری [illegible]

[illegible]

[illegible]